عراق، پایتخت دولت عدل الهی

احادیث حول عراق در علامات ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ظهور و دوران پس از آن بسیار است، و این بابت آن است که خداوند تقدیر نموده عراق پایتخت دولت جهانی عدل الهی که آن حضرت آن را برپا می‌دارد، باشد.

روایات سخن از حاکمان جوری می‌‍‌گوید که پیش از ظهور بر عراق سیطره می‌‍‌یابند. برخی قسمت‌‍‌های آن را مدح می‌‍‌کند و برخی دیگر را مذمّت می‌‍‌گوید. در برخی سخن از کمبود میوه‌‍‌های آن است و یا هراسی که اهالی آن را فرا می‌‍‌گیرد و به دنبال آن آرامش برقرار نخواهد شد...

شیخ مفید رحمه الله مجموعه‌‍‌ای از علائم ظهور و رخدادهای عراق و دیگر مناطق را نقل می‌‍‌کند، ایشان در ارشاد 2 /368 می‌‍‌نویسد: «در احادیث علائم و حوادثی برای زمان قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ذکر شده است، از جمله؛ خروج سفیانی، قتل حسنی، اختلاف بنی‌‍‌عبّاس در پادشاهی، کسوف خورشید در نیمه‌‍‌ی ماه رمضان، خسوف ماه در آخر رمضان و بر خلاف عادت، فرو رفتن زمین در بیداء و نیز در مغرب و مشرق، ثابت ماندن خورشید از زوال تا نیمه‌‍‌های عصر، طلوع آن از مغرب، قتل نفس زکیّه با هفتاد تن از صالحین در نجف، ذبح مردی هاشمی بین رکن و مقام، فرو ریختن دیوار مسجد کوفه، روی آوردن پرچم‌‍‌هایی سیاه از خراسان، خروج یمانی، ظهور مغربی در مصر و حاکمیّت او بر شامات، فرود آمدن ترکان در جزیره و رومیان در رمله، طلوع ستاره‌‍‌ای در مشرق که بسان ماه نور افشانی می‌‍‌کند، آنگاه چنان خم می‌‍‌شود که نزدیک است دو طرف آن با هم برخورد کنند، سرخی‌‍‌ای که در آسمان ظاهر می‌‍‌شود و آفاق را در بر می‌‍‌گیرد، آتشی در مشرق در می‌‍‌گیرد و سه یا هفت روز در فضا باقی می‌‍‌ماند، اعراب با حاکمان بستیزند و بر بلاد حکومت یابند و از سلطنت عجم خارج شوند، مصریان امیرشان را بکشند، شام ویران شود و سه گروه در آن اختلاف کنند، پرچم‌‍‌های قیس و عرب وارد مصر گردد، بیرق‌‍‌های کنده در خراسان فرود آید، لشکر غرب بیایند و در نزدیکی حیره بسته شوند، بیرق‌‍‌هایی سیاه از سمت مشرق بدان سو آیند، در سدّ فرات شکافی به وجود آید و آب داخل کوچه‌‍‌های کوفه شود، شصت دروغ پرداز که ادّعای پیامبری دارند جلوه‌‍‌گر شوند، دوازده تن از خاندان ابو طالب که همه مدّعی امامت هستند خارج شوند، بزرگی از بنی‌‍‌عبّاس بین جلولاء و خانقین سوزانده شود، در بغداد و در نزدیکی کرخ پلی تعبیه کنند، بادی سیاه در ابتدای روز در بغداد وزیدن گیرد، زلزله‌‍‌ای رخ دهد که قسمت بزرگی از آن به زمین فرو رود، هراسی که اهل عراق و بغداد را فرا گیرد، مرگ ناگهانی در آن رخ نماید، اموال، اشخاص و محصولات با نقصان روبرو شوند، ملخ هم در فصل خود و هم در غیر فصل ظاهر شود و به زراعت و غلّات آسیب زند، کاشته‌‍‌هایشان سودی اندک برایشان داشته باشد، دو گروه از عجم درگیر شوند و خون بسیاری میان آنها ریخته شود، بردگان از اطاعت سروران خارج شوند و موالی خود را بکشند، قومی از اهل بدعت مسخ و به بوزینه و خوک تبدیل شوند، بردگان بر سرزمین‌‍‌های سروران غلبه پیدا کنند، ندایی از آسمان بلند شود که اهل زمین و هر قومی به زبان خود آن را بشنوند، صورت و سینه‌‍‌ای در آفتاب برای مردم آشکار شوند، مردگانی از قبرهایشان برخیزند و به دنیا بازگردند، یکدیگر را بشناسند و دیدار کنند.

این وقایع با بیست و چهار باران پیاپی - که زمین پس از مرگ، بدان حیات می‌‍‌یابد و برکات آن رو می‌‍‌نماید - پایان می‌‍‌پذیرد. بعد از آن، هر گونه ناراحتی از معتقدان به حق که شیعیان مهدی علیه السلام هستند، رخت برمی‌‍‌بندد.

آن هنگام است که از ظهور ایشان در مکّه آگاه می‌‍‌شوند، و برای یاری بدان سو می‌‍‌روند، همان گونه که در روایات آمده است.

برخی از این وقایع حتمی و برخی دیگر مشروط است، و خداوند به آنچه خواهد بود داناتر است، آنچه ما آوردیم بر اساس اصول و در روایات گنجانده شده است.»

نگارنده: آنچه ایشان فرمودند شمارش بسیاری از نشانه‌‍‌های دور و نزدیک ظهور است، و مقصود ایشان این نیست که اینها سلسله‌‍‌وار واقع می‌‍‌شوند، زیرا برخی چنان نزدیک به ظهور است که تنها دو هفته با آن فاصله دارد، مانند قتل نفس زکیّه بین رکن و مقام. بلکه این مورد در حقیقت، جزئی از حرکت ظهور است، چون او فرستاده‌‍‌ی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌‍‌باشد.

برخی دیگر نیز قرن‌‍‌ها با ظهور فاصله دارد، به مانند اختلاف درونی بنی‌‍‌عبّاس، و ظهور مغربی در مصر و تحت سلطه در آوردن شامات در نهضت فاطمیین.

مقصود از حتمی و مشروط نیز آن است که برخی از این موارد به هر ترتیب واقع می‌‍‌شود، مانند سفیانی، یمانی، قتل نفس زکیّه، ندای آسمانی و فرو رفتن لشکریان سفیانی در زمین، ولی برخی بنابر تقدیر الهی مشروط به رخدادهایی دیگر است.

ضعف گزارش خشکی فرات

المصنف عبدالرزاق 11 /373 از قاسم بن عبدالرحمن نقل می‌‍‌کند: «به ابن‌‍‌مسعود از فزونی فرات گله کردند، گفتند: بیم آن داریم که بر ما طغیان کند، اگر کسی را بفرستی که سدّی تعبیه کند. او گفت: سدّی قرار نمی‌‍‌دهیم، به خدا قسم زمانی براین مردم خواهد آمد که اگر طشتی پر آب را طلب کنید نخواهید یافت، و هر آبی به منبع خود باز خواهد گشت، آن زمان آب و مسلمین در شام خواهند بود.»[[1]](#footnote-1)

اما اهل‌‍‌بیت علیهم السلام بر این پندار خطّ بطلان کشیدند و فرمودند سال ظهور، سالی پر آب و پر باران خواهد بود، چنان که میوه‌‍‌ها فاسد شوند و فرات در شهر کوفه جاری شود.

ارشاد /361 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «در سال فتح، فرات لبریز می‌‍‌شود، آنسان که در کوچه‌‍‌های کوفه داخل گردد.»

همان از ایشان نقل می‌‍‌کند: «پیش از قائم علیه السلام سالی پر آب خواهد بود، میوه‌‍‌ها و نیز خرما بر نخل فاسد می‌‍‌شود، پس در آن تردید نکنید.»[[2]](#footnote-2)

ضعف گزارشات ویرانی بغداد

درمنابع سنی روایاتی درباره‌‍‌ی خرابی بغداد آمده است، ملاحم ابن منادی /43 از جریر بن عبد الله بجلی از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «شهری بین دجله و دجیل و صراة و قطربل بنا می‌‍‌شود که گنج‌‍‌های زمین در آن گرد می‌‍‌آید. آن شهر به زمین فرو می‌‍‌رود، و سرعت فرو رفتن آن در زمین، از آهن گداخته در زمین سست بیشتر است.»[[3]](#footnote-3)

تاریخ بغداد 1 /38 از ابو الاسود دوئلی از امیرالمؤمنین علیه السلام : «از محبوبم رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم: عمو زادگان من شهری در مشرق و بین دجله و دجیل و قطربل و صراة خواهند داشت. با چوب و آجر و گچ و طلا بنا می‌شود. شرار خلق خدا و جبّاران امّت من در آن سکنی می‌‍‌گزینند. بدانید‌‍‌! نابودی آن بر دست سفیانی خواهد بود. به خدا قسم گویا آن را می‌‍‌بینم که فرو افتاده است.»

در کتاب الامام الکاظم علیه السلام سید بغداد، فصلی را به بررسی روایات مربوط به خرابی، به زمین رفتن و نابودی بغداد اختصاص دادیم، و ثابت کردیم اینها توسّط پیروان بنی امیّه ساخته و پرداخته شده است. سبب آن هم آن است که حضرت امیر علیه السلام خبر از ویرانی شام بر دستان فرزندشان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دادند، و امویان انتقام خود را از عراق و بغداد و کوفه گرفتند‌‍‌!

از این روست که نمی‌‍‌توان بدان اعتماد نمود، به خصوص آنکه نابودی بغداد را بر دست سفیانی می‌‍‌داند‌‍‌!

البته حدیث صحیحی در بین است که دربردارنده‌‍‌ی خبر دادن امیرالمؤمنین علیه السلام از بنای بغداد و مذمّت جبّاران آن است، از جمله کشف الیقین علامه‌‍‌ی حلی رحمه الله /80: «فصلی در خبرهای غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام : یکی از آنها آن است که حضرت امیر علیه السلام خبر از ساخت بغداد و حکومت بنی‌‍‌عبّاس داده، احوال آنها و نیز اینکه مغولان حکومت را از آنها می‌‍‌ستانند را ذکر فرموده‌‍‌اند. پدرم رحمه الله آن را روایت کرده است، و همین روایت سبب ایمن ماندن اهالی حله، کوفه و دو مشهد شریف [نجف و کربلا] از قتل بوده است.»

ایشان در ادامه، ماجرای پدر و اینکه به بغداد رفت تا با هلاکو خان سخن گوید، و از او برای حلّه و مشهدین امان گیرد. آن روایت این است: «زوراء [بغداد]، و تو چه می‌‍‌دانی زوراء چیست‌‍‌! زمینی با درخت گز که بناهای محکم در آن می‌‍‌سازند و ساکنان آن بسیار خواهند بود. آنجا متصدّیان و خزانه داران خواهند بود. فرزندان عبّاس آن را وطن و محلّ دارایی خود قرار دهند. مرکز لهو و خوشگذرانی آنان خواهد بود. ستم و هراس بر آنجا حکمفرماست. رهبران فاجر، قاریان فاسق و وزیران خائن به هم خواهند رسید. پسران فارس و روم آنان را خدمت می‌‍‌کنند. آنان به هیچ معروفی - وقتی بشناسند - گردن نمی‌‍‌نهند، و از هیچ منکری - هنگامی که آن را زشت بشمارند - اجتناب نمی‌‍‌کنند، مردان آنان به مردان اکتفا می‌‍‌کنند، و زنان به زنان‌‍‌!

آن هنگام اندوه بسیار، گریه‌‍‌ی طولانی و وای و فریاد نصیب اهل زوراء می‌‍‌شود، و این در اثر هجوم سخت ترک خواهد بود. و آنان [در حقیقت] ترک نیستند. گروهی هستند با حدقه‌‍‌های کوچک. صورت‌‍‌های آنان به سپر‌‍‌هایی می‌‍‌ماند که آهنگر بر آن ضربه می‌‍‌زند. جامه‌‍‌شان آهن است و بی‌‍‌مویند. پادشاهی پیشگام آنهاست که از سرزمین حکمرانی‌‍‌شان می‌‍‌آید. صدایی رسا دارد. نیرومند و بلند همّت است. از منطقه‌‍‌ای عبور نمی‌‍‌کند، جز آنکه آن را فتح خواهد کرد، و پرچمی در برابر او بالا نمی‌‍‌رود، مگر آنکه آن را واژگون می‌‍‌کند. وای، وای بر آنکه با او عداوت ورزد. او پیوسته در این حالت خواهد بود، تا آنکه پیروز گردد.»

کفایة الاثر /213 مشابه آن را نقل می‌‍‌کند: «علقمة بن قیس گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر کوفه برای ما خطبه‌‍‌ی لؤلؤه را خواندند، در آخر آن فرمودند: بدانید‌‍‌! من نزدیک است کوچ کنم و به غیبگاه [قبر] روان شوم. پس منتظر فتنه‌‍‌ی اموی و حکومت کسرایی، میراندن آنچه خداوند احیاء کرده و احیاء آنچه او میرانده، باشید. عبادتگاه‌‍‌هایتان را در خانه‌‍‌هایتان قرار دهید، و بر مانند آتش افروخته بر درخت غضا[[4]](#footnote-4)دندان گیرید. پس خدا را فراوان یاد کنید که یاد او بالاتر است، اگر می‌‍‌دانستید.

در ادامه فرمودند: شهری که زوراء نام دارد، بین دجله و دجیله و فرات بنا می‌‍‌شود. اگر آن را می‌‍‌دیدید، با گچ و آجر محکم شده، با طلا، نقره، لاجورد خالص، مرمر، درب‌‍‌های عاج و آبنوس، خیمه‌‍‌، گنبد و اسباب مجلّل آراسته‌‍‌اند. با ساج، عرعر، صنوبر و چوب افراشته‌‍‌اند. با کاخ‌‍‌ها بالا برده‌‍‌اند. پادشاهان بنی شیصبان[[5]](#footnote-5) - بیست و چهار پادشاه به تعداد سال‌‍‌های کدید - یکی پس از دیگری بر آن مستولی خواهند شد. در میان آنها سفّاح، مقلاص، جموع، خدوع، مظفّر، مؤنّث، نظار، کبش، مهتور، عشار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیار، مسرف، کدید، اکتب، مترف، اکلب، وشیم، ظلام و عیوق هستند. گنبدی کبود و با رشته‌‍‌ای سرخ [در آن] تعبیه می‌‍‌شود.

به دنبال آن، برپادارنده‌‍‌ی حق در اقالیم پرده از چهره بر می‌‍‌کشد، چونان ماه تابان در میان ستارگان درخشان.

آگاه باشید‌‍‌! خروج او ده نشانه دارد؛ اول طلوع ستاره‌‍‌ای دنباله دار... در آن فتنه و آشوب و شر افروزی خواهد بود و اینها علائم برکت و فزونی است. از هر نشانه‌‍‌ای به نشانه‌‍‌ی دیگر شگفتی است. پس چون نشانه‌‍‌های ده گانه پایان یابد، آن هنگام است که ماه درخشان از ما آشکار می‌‍‌گردد، و کلمه‌‍‌ی اخلاص خداوند بر توحید کامل می‌شود.»[[6]](#footnote-6)

ظاهر آن است که راویان اموی، مذمت بنی عباس را که امتداد خطّ خود می‌‍‌دانستند، و نیز سخن از مغول را، از روایات پیامبر و حضرت امیر علیهما السلام حذف نموده، و نابودی بغداد بر دست سفیانی را بدان افزوده‌‍‌اند‌‍‌!

مهمترین روایات منابع سنّی پیرامون بصره

سنن ابو داود 4 /113 از صالح بن درهم نقل می‌‍‌کند: «ما به حج رفتیم که مردی از ما پرسید: آیا در کنار منطقه‌‍‌ی شما منطقه‌‍‌ای به نام ابله[[7]](#footnote-7)وجود دارد؟ گفتیم: آری، گفت: کدامیک از شما قبول می‌‍‌کند در مسجد عشار آن دو یا چهار رکعت نماز برای من بخواند و این مطلب را به ابو هریره برساند؟ من از خلیل خود ابو القاسم صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم: روز قیامت خداوند از مسجد عشار شهیدانی را مبعوث می‌‍‌کند، و کسی جز آنان با شهدای بدر برنخیزند.

ابو داود گوید: این مسجد در کنار نهر است.»[[8]](#footnote-8)

همان از انس از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «ای انس‌‍‌! مردم شهرهایی بنا می‌‍‌کنند. یکی از آنها بصره یا بصیره نام دارد. اگر از آن عبور کردی یا وارد شدی از شوره زار، چراگاه، بازار و درگاه حاکمان آن دوری کن، و بر اطراف آن فرود آی، زیرا در آنجا زمین فرو می‌‍‌رود، پرتاب و زمین لرزه خواهد بود، و قومی شب را سپری می‌‍‌کنند ولی صبح هنگام به بوزینه و خوک تبدیل شده‌‍‌اند.»[[9]](#footnote-9)

ابن منادی در ملاحم /38 از ابوبکره برادر زیاد بن ابیه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «مردمانی از امّت من در منطقه‌‍‌ای به نام بصره که در کنار آن نهری به نام دجله قرار دارد، فرود می‌‍‌آیند. آنجا از شهرهای مهاجرین خواهد بود. در آخرالزمان بنی قنطورا که گروهی با صورت‌‍‌های پهن و چشمان کوچک هستند، می‌‍‌آیند و در کنار نهر منزل می‌‍‌کنند.

اهالی بصره [برای مقابله با آنان] سه دسته می‌‍‌شوند؛ دسته‌‍‌ای دم‌‍‌های شتران را می‌‍‌گیرند و به سمت بیابان می‌‍‌روند [و خود را از صحنه دور می‌‍‌کنند] که هلاک می‌‍‌گردند...»

المعجم الاوسط 7 /561 از انس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «مسلمانان پس از من شهرهایی بنا می‌‍‌کنند که از جمله‌‍‌ی آنها بصیره است. اگر داخل آن شدی از بازار و درگاه سلطان آن اجتناب کن، زیرا آنجا فرو رفتن زمین، مسخ و پرتاب خواهد بود. نشانه‌‍‌ی فرا رسیدن آن زمان، این است که عدل می‌‍‌میرد، ستم می‌‍‌گسترد، زنا بسیار می‌‍‌گردد و گواهی دروغ گسترش می‌‍‌یابد.»

نگارنده: بر این گزارشات نمی‌‍‌توان اعتماد کرد، چرا که اهل‌‍‌بیت علیهم السلام گواهی به عدم وثاقت انس داده‌‍‌اند، و نیز ابوبکره برادر زیاد بن ابیه. علاوه بر آنکه بغوی و ابن جوزی حدیث اخیر را دروغین می‌‍‌شمارند، گرچه ابن حجر به دفاع از آن پرداخته است.[[10]](#footnote-10) لذا شایسته است در آن توقف نمود، چرا که انگیزه‌‍‌ی وضع در آن قوی است.

امیرالمؤمنین‌‍‌ علیه السلام از قیام صاحب زنج[[11]](#footnote-11) در بصره خبر می‌‍‌دهند

در فصل دجّال خطبه‌‍‌ای منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام را از شرح نهج البلاغه‌‍‌ی ابن میثم بحرانی 1 /289 که روایتی مرسل بود و در آن بصره مورد نکوهش قرار گرفته بود، و سخن از حوادثی که در آن رخ می‌‍‌دهد به میان آمده بود آوردیم، در آن آمده است: «گویی شهر شما را می‌‍‌بینم که آب تمام آن را فرا گرفته و همانند سینه پرنده‌‍‌ای بر روی دریا، از شهرتان چیزی بجز کنگره‌‍‌های مسجد دیده نمی‌‍‌شود.

در اینجا احنف بن قیس برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان‌‍‌! این اتّفاق چه زمانی رخ می‌‍‌دهد؟ حضرت فرمود: ای ابا بحر‌‍‌! بین تو و آن زمان قرن‌‍‌ها فاصله است و تو هرگز آن هنگام را در نخواهی یافت. اما حاضران به غائبان برسانند که به برادرانشان خبر دهند هنگامی که دیدند کلبه‌‍‌های بصره به خانه تبدیل شد و نیزار‌‍‌هایش به کاخ، پس فرار کنید در حالی که بصیرت و آگاهی ندارید‌‍‌!

سپس به سمت راست رو کرده، فرمودند: فاصله شما با منطقه ابله چقدر است؟ منذر بن جارود گفت: پدر و مادرم فدای شما، چهار فرسخ. فرمودند: درست گفتی، سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه وآله وسلم را برانگیخت و با نبوّت گرامی داشت، به رسالت اختصاص داد و روحش را به بهشت برد، هم چنان‌‍‌که از من می‌‍‌شنوید، از او شنیدم که فرمود: یا علی‌‍‌! آیا می‌‍‌دانی مسافت بین منطقه‌‍‌ای به نام بصره تا جایی که ابله نامیده می‌‍‌شود، چهار فرسخ است؟ سرزمین ابله محلّ مالیات بگیران خواهد بود و هفتاد هزار نفر از امّتم در آن محل شهید می‌‍‌شوند که مقام شهدای بدر را خواهند داشت.

منذر عرضه داشت: ای امیر مؤمنان‌‍‌! پدر و مادرم فدای شما، چه کسی آنها را می کشد؟ فرمود: برادران جن. آنان گروهی همچون شیاطین‌‍‌اند، سیاه پوست، بد بو و بسیار شرور هستند و غنیمت شان اندک است [چرا که اهتمام آنان به کشتن است نه کسب غنیمت]. خوشا به حال کسی که آنان را بکشد و یا به دست آنان کشته شود.

در آن زمان، قومی برای جهاد با آنها قیام می‌‍‌کنند که در چشم متکبّران آن روزگار خوار و در زمین گمنامند، ولی در آسمان مشهور. آسمان و اهل آن و زمین و اهل آن برایشان می‌‍‌گریند.

در این هنگام دیدگان حضرت پر از اشک شد و فرمود: ای بصره‌‍‌! بدا به حال تو، از لشکری که نه گرد و غباری دارد، و نه سر و صدایی.

منذر پرسید: ای امیر مؤمنان‌‍‌! از آنچه فرمودید، چه بر سر اهالی بصره بر اثر غرق شدن خواهد آمد؟ و ویح و ویل یعنی چه؟ فرمود‌‍‌: اینها دو در هستند، ویح در رحمت و ویل در عذاب.

ای پسر جارود‌‍‌! فتنه‌‍‌های بزرگی به وقوع خواهد پیوست. یکی از آنها آن است که گروهی خواهند بود که یکدیگر را می‌‍‌کشند. و نیز فتنه‌‍‌ای که در پی آن خانه‌‍‌ها ویران شده، اموال به غارت می‌‍‌رود، مردها کشته می‌‍‌شوند و زنان اسیر شده، ذبح می‌‍‌گردند. وای که تا چه اندازه سرگذشت آن زنان عجیب است.»[[12]](#footnote-12)

گفتیم که این خطبه مرسل و بدون سند است، از این رو نمی‌‍‌توان اعتماد کرد، به جز این قسمت: «همانند سینه‌‍‌ی پرنده‌‍‌ای بر روی دریا، از شهرتان چیزی بجز کنگره های مسجد دیده نمی‌‍‌شود» که عبارتی است مشهور و محدّثین و مؤرّخین آن را نقل کرده‌‍‌اند، و سخن امام علیه السلام درباره‌‍‌ی صاحب زنج مؤید آن است. راویان و تاریخ نگاران گواهی می‌‍‌دهند که امام امیرالمؤمنین علیه السلام سه قرن پیش از این رخداد به توصیف آن پرداخته‌‍‌اند، از جمله در نهج البلاغه‌‍‌ی صبحی صالح /148 آمده است: «فتنه‌‍‌هایی چونان پاره‌‍‌های شبِ تاریک، نه کسی می‌‍‌تواند در مقابل آن بایستد، و نه بیرق آنان شکست می‌‍‌خورد. به طور کامل به سراغ شما می‌‍‌آید. رهبر آن، آن را هل می‌‍‌دهد و سواره‌‍‌ی آن، آن را به زحمت می‌‍‌اندازد. اهالی آن گروهی هستند که شرّشان سخت و غنیمتشان اندک است [چون در صدد کشتن هستند و نه غنیمت بردن]. در راه خدا گروهی به نبرد با آنان می‌‍‌پردازند که نزد متکبّران ذلیل، در زمین گمنام و در آسمان معروفند.

پس ای بصره‌‍‌! در آن زمان وای بر تو از لشکری از انتقام خدا که نه غباری دارند و نه صدایی. اهالی تو به مرگ سرخ و گرسنگی کبود مبتلا خواهند شد.»[[13]](#footnote-13)

شریف رضی رحمه الله می‌‍‌نویسد: امام علیه السلام به صاحب زنج نظر دارند.

امام علیه السلام در ادامه فرمودند: «بدا به حال راه‌‍‌های آباد و خانه‌‍‌های آراسته‌‍‌ی شما که بالکن‌‍‌هایی مانند بال‌‍‌های کرکس، و ناودان‌‍‌هایی چون خرطوم فیل دارند. [بدا بر آنها] از کسانی که کسی بر کشته‌‍‌شان نمی‌‍‌گرید، و کسی در جستجوی آن کس که غائب است بر نمی‌‍‌آید.»

این اوصاف بر رهبر قرمطی نهضت زنج انطباق دارد، نهضتی که واکنشی بود در قبال ظلم و ستمی که بر بردگان می‌‍‌شد. عموم لشکر وی از زنجیان بودند و اسبی هم نداشتند. صاحب زنج خود را علوی معرّفی می‌‍‌کرد، لیکن نسب شناسان ادّعای او را مردود دانستند.

روایات غرق شدن بصره

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌‍‌ی سیزدهم می‌‍‌فرمایند: «شما لشکریان آن زن و پیروان آن حیوان [شتر] بودید. بانگ زد و اجابت کردید، و پی شد و گریختید. اخلاقتان پست، پیمانتان گسسته، دینتان نفاق و آبتان شور است. کسی که در میان شما باشد، به خاطر گناه اوست، و آن کس که بیرون رود، رحمت پروردگارش او را دریافته است.

گویا مسجدتان را می‌‍‌بینم که به مانند جلوی کشتی است، و خداوند از پایین و بالا بر آن عذاب فرستاده، و هر که در آن است غرق شده است.»

این وقایع بر غرق بصره در گذشته منطبق می‌‍‌باشد، شرح نهج‌‍‌البلاغة 1 /253 می‌‍‌نگارد: «خبر دادن امیرالمؤمنین علیه السلام از غرق شدن بصره به جز مسجد جامع آن:

من کسی را دیدم که می‌‍‌گفت: کتب پیش بینی بر آن دلالت می‌‍‌کند که بصره با آبی سیاه که از زمین آن می‌‍‌جوشد نابود می‌‍‌گردد، تمامی آن غرق می‌‍‌شود و تنها مسجد آن باقی می‌‍‌ماند.

صحیح آن است که این جریان رخداده است، زیرا بصره دو بار غرق شده، یک بار در دوران القادر بالله، و بار دوم در ایام القائم بامر الله که تمامی آن غرق شد، و تنها قسمتی از مسجد جامع به مانند سینه‌‍‌ی پرنده بیرون ماند، همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادند. آب از دریای فارس از جانب جزیره‌‍‌ی فرس و کوه سنام بدان سو آمد، خانه‌‍‌های آن را ویران ساخت، و هرچه در آن بود غرق نمود، و بسیاری از اهالی آن از بین رفتند.

یکی از این دو غرقه، نزد اهل بصره معروف است و نسل به نسل آن را نقل می‌‍‌کنند.»

روایات خرابی بصره

روایات مربوط به خرابی بصره سه گروه است؛ خرابی به جهت غرق شدن، قیام صاحب زنج و فرو رفتن در زمین. دو مورد نخست در زمان عبّاسیان واقع شد.

اما ویرانیی که آن را از علائم ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برشمرده‌‍‌اند، عمده روایات آن دو مورد است؛ ارشاد /361 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌نماید: «مردم پیش از قیام قائم علیه السلام - به وسیله‌‍‌ی آتشی که در آسمان آشکار می‌‍‌گردد و نیز سرخیی که آسمان را می‌‍‌پوشاند، فرو رفتن زمین در بغداد، فرو رفتن زمین در بصره، خون‌‍‌هایی که در آن ریخته می‌‍‌شود، خانه‌‍‌هایش ویران می‌‍‌شود، هلاکتی به سراغ اهالی آن می‌‍‌آید، و هراسی اهل عراق را فرا خواهد گرفت که با وجود آن آرام و قراری نخواهند داشت - از گناهانشان بازداشته می‌‍‌شوند.»[[14]](#footnote-14)

اثبات الهداة 3 /742 این حدیث را با اندکی تفاوت روایت می‌‍‌کند، در نقل ایشان سخن از آن است که مناره‌‍‌ی بصره به زمین فرو می‌‍‌رود، که دلالت می‌‍‌کند این امر در قسمتی محدود از آن واقع می‌‍‌گردد و غیر از واژگونی است.

روایت دوم: بصره از زمین‌‍‌هایی است که در قرآن به واژگونی از آن یاد شده است، یعنی زمین‌‍‌هایی که با اهل خود گرفتار عذاب الهی شده‌‍‌اند و در زمین فرو رفته‌‍‌اند، بصره سه بار واژگون شده و بار چهارم هنوز مانده است، بحار الانوار 60 /224 و دیگر مصادر از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کنند: «ای منذر‌‍‌! برای بصره سه نام دیگر در زُبُر اوّل آمده است که کسی جز عالمان از آن آگاه نیست؛ خریبه، تدمر و مؤتفکه...

ای اهل بصره‌‍‌! خداوند برای هیچ یک از سرزمین‌‍‌های مسلمین شرف و کرامتی قرار نداد، مگر آنکه برتر از آن را در شما قرار داده است، و از فضل و به منّت خود بر شما چیزی را افزوده که آنان ندارند.

قبله‌‍‌ی شما دقیقترین قبله است. قبله‌‍‌تان به سمت مقام است آنجا که امام در مکه می‌‍‌ایستد، قاری شما بهترین قاری در بین مردم است، زاهدتان زاهدترین و عابدتان عابدترین آنان است، تاجر شما تاجرترین و راستگوترین مردم در تجارت، صدقه دهنده‌‍‌ی شما کریمترین صدقه پرداز است، دارای شما بیشترین بخشش و تواضع را دارد، شریفتان گرامی‌ترین اخلاق را داراست، و شما بیشترین هم جواری را دارید، و از همه کمتر خود را در امور نامربوط به زحمت می‌‍‌اندازید، و آزمندترین مردم بر نماز جماعت هستید، میوه‌‍‌ها و اموالتان بیشترین است، کودکان شما زرنگترین فرزندان هستند، و زنان شما منیع‌‍‌ترین و فرمانبردارترین زنانند.

آب صبح و شام برای صلاح معاش در اختیار شماست، و دریا برای فزونی اموالتان، پس اگر صبر پیشه کنید و استقامت ورزید درخت طوبی استراحتگاه نیمروز و سایه‌‍‌بان شماست، جز آنکه حکم خداوند جاری و قضای او نافذ است و چیزی حکم او را تغییر نمی‌‍‌دهد و اوست سریع الحساب، می‌‍‌فرماید: وَإِنْ مِنْ قَرْیةٍ إِلا نَحْنُ مُهْلِکوهَا قَبْلَ یوْمِ الْقِیامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِیداً کانَ ذَلِک فِی الْکتَابِ مَسْطُوراً،[[15]](#footnote-15)و هیچ شهری نیست مگر اینکه ما آن را پیش از روز رستاخیز، به هلاکت می‏رسانیم یا آن را سخت عذاب می‏کنیم. این [عقوبت‏] در کتاب [الهی‏] به قلم رفته است.

تا آنجا که فرمود: رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی به من - در حالی که کس دیگری همراهشان نبود - فرمودند: جبرئیل روح الامین مرا بر شانه‌‍‌ی راست خود برداشت و زمین و هرکه بر آن است را به من نمایاند، و کلیدهای آن را به من عطا کرد. او آنچه در آن بود و آنچه پیشتر بر آن بوده و نیز آنچه تا روز قیامت خواهد بود را به من آموخت، و این برای من سنگین نیامد، هم‌‍‌چنان‌‍‌که برای پدرم آدم گران نیامد، تمامی نام‌‍‌ها را بدو آموخت، ولی فرشتگان مقرّب از آن آگاهی نداشتند.

بر کنار دریا شهری را مشاهده کردم که بصره نام دارد. آن زمین، دورترین زمین از آسمان و نزدیکترین زمین به آب بود. آنجا سریعترین زمین در ویرانی است. خشنترین خاک و سختترین عذاب را دارد. در قرون گذشته چند بار به زمین فرو رفته است.

ای اهالی بصره‌‍‌! زمانی بر آن خواهد آمد که شما و مناطق اطرافتان، در اثر آب، به بلایی سخت مبتلا شوید، و من محل انفجار آب در شهرتان را می‌‍‌دانم.

پیش از آن نیز حوادثی عظیم شما را فرا خواهد گرفت، حوادثی که از شما مخفی است ولی ما از آن آگاهیم. پس هر کس آن هنگام که آنجا در آستانه‌‍‌ی غرق است از آن خارج شود، رحمت خداست که بر او سبقت جسته، و آنکه در آن باقی ماند ولی نه بابت مرزبانی، به خاطر گناه اوست، و خداوند هیچگاه به بندگان ظلم نمی‌‍‌کند.»

کافی 8 /179 روایت می‌‍‌کند: «ابو بصیر از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه پرسید: وَالْمُؤْتَفِکةَ أَهْوَی،[[16]](#footnote-16)و شهرها را فرو افکند، ایشان فرمودند: آنان اهل بصره‌‍‌اند، و بصره شهر واژگون شده است.

در مورد این آیه نیز سؤال کردم: وَالْمُؤْتَفِکاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَینَاتِ،[[17]](#footnote-17) و شهرهای زیر و رو شده، پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، فرمودند: آنان قوم لوط هستند، که زیر و رو شدند.»

در منابع سنّیان نیز روایات زیر و رو شدن بصره آمده است، ابن عساکر در الاربعین البلدانیه 1 /436 و حموی در معجم البلدان 1 /436 نقل می‌‍‌کنند: «چون امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ جمل وارد بصره شد، بر فراز منبر رفت، حمد و ثنای خدا را به جا آورد و فرمود: ای اهل بصره‌‍‌! ای باقی ماندگان ثمود‌‍‌! ای پیروان حیوان‌‍‌! ای لشکریان آن زن‌‍‌! بانگ زد و اجابت کردید، و پی شد و شکست خوردید.

من آنچه را که می‌‍‌گویم بابت رغبت یا هراس از شما نیست، از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمودند: زمینی که آن را بصره گویند فتح می‌‍‌شود، دقیقترین قبله را در زمین خدا دارد، قاری آن بهترین قاری، عابد آن عابدترین مردم، عالم آن داناترین آنان و صدقه پرداز آن برترین مردم در پرداخت صدقه هستند.

از بصره تا منطقه‌‍‌ای که ابله گویند، چهار فرسخ فاصله است. در کنار مسجد جامع و موضع اخذ مالیات آن هشتاد هزار تن شهید می‌‍‌شوند. شهید آن روز مانند شهید بدر در کنار من است.

و این خبر بیشتر با مدح می‌‍‌خواند.

در روایتی دیگر آمده است: بر فراز منبر رفت و فرمود: ای اهالی بصره‌‍‌! و ای بقایای ثمود‌‍‌! ای پیروان حیوان‌‍‌! و ای لشکریان آن زن‌‍‌! بانگ زد و تبعیّت کردید، و پی شد و شکست خوردید. دینتان نفاق، خِردهایتان خُرد و اندک و آبتان شور است. ای اهل بصره و بصیره و سبخه و خریبه‌‍‌! زمینتان دورترین زمین خدا از آسمان، نزدیکترین آنها به آب، و شتابانترین در ویرانی و غرق است.

بدانید‌‍‌! از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمودند: آیا ندانستی جبرئیل تمام زمین را بر شانه‌‍‌ی راست خود برداشت و نزد من آورد؟ بدان‌‍‌! من بصره را دورترین سرزمین‌‍‌های خدا از آسمان، نزدیکترین آنها به آب، دارای بدترین خاک و شتابانترین آنها در ویرانی یافتم. روزی بر آن فرا می‌‍‌رسد که تنها کنگره‌‍‌های مسجد جامع آن دیده شود بسان جلوی کشتی در لجّه‌‍‌ی آب.

آنگاه فرمود: ای بصره‌‍‌! بدا بر تو از لشکری که هیچ گرد و غباری ندارد. گفته شد: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! ویح و ویل چیستند؟ فرمودند: دو در هستند، ویح در رحمت و ویل در عذاب.

در روایتی دیگر: حضرت علی علیه السلام هنگامی که از جنگ جمل فارغ شد وارد بصره شد، به مسجد جامع آمد، مردمان گرد آمدند، ایشان بر منبر رفت، ستایش و ثنای خدا را به جای آورد، درود بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد و فرمود: اما بعد، خداوند دارای رحمتی گسترده است، پس ای اهالی بصره‌‍‌! ای اهل سبخه‌‍‌! ای اهل شهر زیر و رو شده که سه بار زیر و رو شده و مرتبه‌‍‌ی چهارم بر خداست، شما چه می‌‍‌پندارید؟

ای لشکریان آن زن‌‍‌!... به خانه‌‍‌هایتان روید، و خدا و حاکمتان را فرمان برید.

حضرت بیرون آمد تا به مربد [آغل چارپایان] رسید، و رو کرد و فرمود: حمد شایسته‌‍‌ی خدایی است که مرا از بدترین خاک و سریعترین آنها در ویرانی خارج نمود.»

نووی در شرح صحیح مسلم 1 /153 می‌‍‌نویسد: «صاحب مطالع گوید: بصره را تدمر گویند، و نیز زیر و رو شده، چرا که در ابتدای روزگار با اهالی خود زیر و رو شده است.»

الفائق 3 /260 از انس نقل می‌‍‌کند: «بصره یکی از شهرهای زیرو رو شده است، پس در اطراف آن فرود آی، و از درون آن اجتناب کن.»

الاربعین البلدانیة 5 /219 می‌‍‌نویسد: «در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام در نکوهش اهل بصره...»[[18]](#footnote-18)

تفسیر قمی 2 /339 می‌‍‌نگارد: «شهر زیر و رو شده بصره است. شاهد آن سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است: ای اهل بصره‌‍‌! ای اهالی شهر زیر و رو شده‌‍‌! ای لشکریان آن زن و پیروان حیوان‌‍‌! فریاد زد و اجابت کردید، و پی شد و گریختید. آبتان شور و خِردهایتان خُرد و اندک است، و منتهای نفاق در میان شماست، و بر زبان هفتاد پیامبر نفرین شده‌‍‌اید. رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند که جبرئیل ایشان را خبر داده که زمین برایش درنوردیده شد و بصره را در حالی مشاهده نمود که نزدیکترین زمین‌‍‌ها به آب است، و دورترین از آسمان، نه قسمت از ده قسمت شر در آنجاست، و نیز درد سخت. کسی که در آن اقامت کند گناهکار است، و آنکه از آن بیرون رود رحمت است که شاملش شده. آنجا دو بار با اهل خود زیر و رو شده و بر خداست که سومین بار را نیز به انجام رساند، و انجام سومین بار در رجعت خواهد بود.»

درنگ و تأمّل در این روایات موجب می‌‍‌شود انسان اطمینان یابد که چنین مضمونی از حضرت امیر علیه السلام صادر شده، و در گذشته دو بار و یا بیشتر زیر و رو شده است و دیگر بار نیز چنین خواهد شد. لکن در هیچ یک از این احادیث نیامده که این امر از نشانه‌‍‌های ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، زمان آن را نیز تعیین نکرده است، مگر روایت تفسیر قمی که هم اکنون گذشت و آن را در رجعت می‌‍‌داند، و رجعت هم ممکن است با فاصله‌‍‌ی زیادی از ظهور رخ دهد.

مؤیّد این مطلب هم آن است که در برخی روایات گذشت که این، همان فرو رفتن در زمین است که خدا در این آیه ذکر فرموده: وَإِنْ مِنْ قَرْیةٍ إِلا نَحْنُ مُهْلِکوهَا قَبْلَ یوْمِ الْقِیامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِیداً کانَ ذَلِک فِی الْکتَابِ مَسْطُوراً،[[19]](#footnote-19)و هیچ شهری نیست مگر اینکه ما آن را پیش از روز رستاخیز، به هلاکت می‏رسانیم یا آن را سخت عذاب می‏کنیم. این [عقوبت‏] در کتاب [الهی‏] به قلم رفته است. و آنچه در این آیه آمده امری عام است و اختصاصی به بصره ندارد، و ممکن است در رجعت و پیش از قیامت باشد.

شیصبانی، طاغوت عراق پیش از سفیانی

غیبت نعمانی /302 از جابر جعفی روایت می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام درباره‌‍‌ی سفیانی پرسیدم، فرمودند: شما سفیانی را درک نخواهید کرد تا آنکه پیش از او شیصبانی خروج کند. او از عراق خروج می‌‍‌کند. همانسانی که آب می‌‍‌جوشد او نیز می‌‍‌جوشد [و به طور ناگهانی قدرت را به دست می‌‍‌گیرد] و بزرگان شما را - که بر او وارد می‌‍‌شوند - می‌‍‌کشد. پس از آن منتظر سفیانی و خروج قائم علیه السلام باشید.»

این اوصاف ظاهراً بر صدام منطبق است. حال اگر در این عصر یا نزدیک به آن، و پس از او سفیانی در شام ظاهر شود، این نتیجه به دست می‌‍‌آید که صدام همان شیصبانی عراق بوده است.

حسنی موعود

سخن از حسنی در احادیثی چند آمده است. برخی حسنیِ نفس زکیّه را نام می‌‍‌برد، و گذشت که نفس زکیّه عنوانی است برای سه نفر؛ یکی در پشت کوفه [نجف]، یکی مدینه و دیگری در مکّه.

بعضی روایات سخن از حسنی‌‍‌ای می‌‍‌راند که کشته می‌‍‌شود، و ممکن است همان حسنی باشد که در پشت کوفه به قتل می‌‍‌رسد، و در برخی حسنی مکّه و مدینه ذکر می‌‍‌شود.

در روایات منابع اهل سنّت حسنی نام خراسانی است، و اوست که وارد عراق می‌‍‌شود، با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیعت کرده و پرچم ایران را تسلیم ایشان می‌‍‌کند.

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد 2 /368 می‌‍‌نویسد: «از جمله علائم، خروج سفیانی و قتل حسنی است.»

این سخن دلالت بر قتل بزرگی حسنی دارد، ولی منطقه‌‍‌ی او را تعیین نمی‌‍‌کند، و ممکن است عراقی باشد.

غیبت شیخ طوسی /280 از امام باقر علیه السلام حدیث مفصّلی را نقل می‌‍‌کند، و در آن سخن از خروج حسنی از حجاز همزمان با حرکت امام مهدی علیه السلام به عراق است، و اینکه او ادّعای مهدویّت می‌‍‌کند، ولی بعد به مهدویّت امام علیه السلام اقرار می‌‍‌کند و با ایشان هم مسیر می‌‍‌گردد، در پاره‌‍‌ای آمده است: «مهدی وارد عراق می‌شود... سخنرانی می‌‍‌کند، ولی به جهت گریه مردم نمی‌‍‌فهمند ایشان چه می‌‍‌فرماید، و این همان فرموده‌‍‌ی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است: گویا حسنی و حسینی را می‌‍‌بینم که لشکرها را رهبری می‌‍‌کنند. پس حسنی آن را تسلیم حسینی [امام مهدی علیه السلام ] می‌‍‌کند و با او بیعت می‌‍‌کنند. چون دومین جمعه فرا رسد مردم گویند: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! نماز پشت سر شما به نماز پشت سر رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌ماند، و مسجد گنجایش همه‌‍‌ی ما را ندارد...»

ابن طاووس رحمه الله در ملاحم /145 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «... حسنی با دوازده هزار نفر خود را به ایشان می‌‍‌رساند. ایشان می‌‍‌گوید: من نسبت به این امر از تو شایسته‌‍‌ترم. حسنی گوید: علامت و نشانه‌‍‌ای بیاور. مهدی به پرنده اشاره می‌‍‌کند و بر کتفش می‌‍‌افتد، شاخه‌‍‌ای را که در دست دارد می‌‍‌کارد و سبز می‌‍‌شود. آنگاه حسنی لشکر را تسلیم او می‌‍‌کند و خود پیش قراول لشکر ایشان خواهد بود. فریادی در دمشق بلند می‌‍‌شود که: اعراب حجاز برای [نبرد] شما گرد آمده‌‍‌اند.»

مشابه آن روایتی مرسل در عقد الدرر /90 است: «لشکرها به آرامی می‌‍‌آیند تا به وادی القری برسند. آنجا پسر عمویش حسنی در میان دوازده هزار اسب سوار خود را بدو می‌‍‌رساند و می‌‍‌گوید: پسر عم‌‍‌! من از شما به این لشکر سزاوارترم، من پسر حسن هستم، من مهدی هستم.

حضرت مهدی علیه السلام می‌‍‌فرماید: بلکه من مهدی هستم. حسنی گوید: آیا نشانه‌‍‌ای بر این داری تا با تو بیعت کنیم؟ او به پرنده‌‍‌ای اشاره می‌‍‌کند و بر دستش می‌‍‌افتد، شاخه‌‍‌ای را در قسمتی از زمین می‌‍‌کارد که سبز می‌‍‌شود و برگ می‌‍‌دهد. حسنی در این هنگام می‌‍‌گوید: پسر عم‌‍‌! این [لشکر] برای شماست و لشکرش را تسلیم ایشان می‌‍‌کند و خود بر مقدّمه‌‍‌ی آن خواهد بود. او همنام ایشان است.»

الزام الناصب 2 /178 در خطبة البیان نظیر آن را می‌‍‌آورد: «آنگاه با لشکریان می‌‍‌رود تا به عراق می‌‍‌رسد. مردم هم پشت سر و جلوی او هستند. پیش قراول لشکر او مردی عقیل نام است، و بر دنباله‌‍‌ی آن مردی است به نام حارث. مردی از فرزندان حسن با دوازده هزار اسب سوار خود را به ایشان می‌‍‌رساند و می‌‍‌گوید: ای عمو زاده‌‍‌! من از شما به این امر سزاوارترم، زیرا از فرزندان حسن هستم که از حسین بزرگتر است. مهدی می‌‍‌فرماید: من مهدی‌‍‌ام.

او گوید: آیا نشانه، معجزه یا علامتی داری؟ مهدی به پرنده‌‍‌ای در هوا می‌‍‌نگرد و بدان اشاره می‌‍‌کند، آن پرنده بر کف او می‌‍‌افتد و به قدرت خداوند تعالی به سخن آمده به امامت ایشان شهادت می‌‍‌دهد. ایشان سپس شاخه‌‍‌ای خشک را در قسمتی از زمین که هیچ آبی در آن نیست می‌‍‌کارند که سبز می‌‍‌شود و برگ در می‌‍‌آورد. پاره سنگی از زمین بر می‌‍‌گیرد و با دست می‌‍‌مالد و آن را بسان شمع خمیر می‌‍‌کند. در این هنگام حسنی می‌‍‌گوید: این امر از آنِ شماست، و خود تسلیم می‌‍‌شود و لشکریانش را نیز تسلیم می‌‍‌کند.»

این تمام مطالبی بود که درباره‌‍‌‌‍‌ی حسنی وارد شده است. برخی، مطالب پیرامون او را شاخ و برگ داده‌‍‌اند، فراتر آنکه بعضی در عراق مدّعی شده است که خود حسنی و وزیر امام علیه السلام است‌‍‌! و اگر او حسنی باشد، شخصی مخالف امام علیه السلام خواهد بود‌‍‌!

خروج عوف سلمی پیش از سفیانی

روایتی مرسل درباره‌‍‌ی وی رسیده است، شیخ طوسی رحمه الله در غیبت /270 از حذلم بن بشیر روایت می‌‍‌کند: «به امام علی بن الحسین علیهما السلام گفتم: برای من در مورد خروج حضرت مهدی علیه السلام و نشانه‌‍‌ها و علامات آن بفرمایید، ایشان فرمودند: پیش از آنکه ایشان خارج شود، مردی که او را عوف سلمی گویند در جزیره خارج خواهد شد. مأوای او تکریت است و در مسجد دمشق به قتل خواهد رسید. سپس شعیب بن صالح از سمرقند خروج می‌‍‌کند. در ادامه سفیانی ملعون که از نسل عتبة بن ابی سفیان است از وادی یابس خارج می‌‍‌شود. با ظهور او مهدی مخفی می‌‍‌گردد، بعد از آن خارج می‌‍‌شود.»

نگارنده: عوف سلمی ممکن است بر حکومت سوریه خروج کند. و این روایت اگر صحیح باشد، خروج او، مدّتی نه چندان زیاد پیش از سفیانی خواهد بود.

جزیره که مرکز حرکت اوست، نام منطقه‌‍‌ای در مرزهای عراق با سوریه است. وقتی در کتب تاریخ و حدیث جزیره بدون اضافه می‌‍‌آید، این منطقه از آن فهمیده می‌‍‌شود که نام‌‍‌های دیگر آن جزیره‌‍‌ی ربیعه و دیار بکر است، و در صورتی به معنای جزیرة العرب خواهد بود که با اضافه بیاید.

ظاهر این عبارت که مأوای او تکریت است، آن است که وی بدان می‌‍‌گریزد. مؤیّد این مطلب آنکه تکریت به مرکز حرکت وی یعنی جزیره نزدیک است.

در بحار الانوار و غیبت شیخ طوسی لفظ تکریت آمده است، لذا آنچه در برخی نسخ کریت و یا کویت آمده تصحیف تکریت می‌‍‌باشد.

این حدیث صریح در آن است که عوف پس از راه اندازی حرکت خویش، در مسجد دمشق به قتل می‌‍‌رسد، لذا خروج او از رخدادهای بلاد شام است که ارتباطی با عراق نیز دارد.

بحران گرسنگی، هراس و مرگ در نزدیکی‌‍‌های ظهور

مسند احمد 2 /262 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «عراق قفیز و درهم خود را منع می‌‍‌کند. شام مد و دینار خود را، و مصر اردب و دینار خود را منع می‌‍‌کنند، و شما از همان جا که آمده‌‍‌اید باز خواهید گشت، این جمله‌‍‌ی اخیر را سه مرتبه فرمود‌‍‌! گوشت و خون ابو هریره بدان گواهی می‌‍‌دهد.»[[20]](#footnote-20)

الجمع بین الصحیحین 2 /386 از ابو نضره: «نزد جابر بن عبد الله بودیم که گفت: نزدیک است قفیز و درهمی برای عراق جمع نشود، گفتیم: از کجا؟ گفت: عجم از آن منع کنند، سپس ادامه داد: نزدیک است دینار و مدّی برای شام جمع نشود، باز پرسیدیم: از کجا؟ و او گفت: از روم.»

آنچه در این گزارش دوم آمده نادرست است.

یعنی اعراب با بحرانی اقتصادی روبرو می‌‍‌شوند و وصول مواد غذایی از عراق و شام و مصر به حجاز ممنوع می‌‍‌شود، و مسلمین به فقر پیش از اسلام باز می‌‍‌گردند.

اگر این گزارش صحیح باشد، سخن از منابع تأمین حجاز در آن دوران می‌‍‌راند.

شاید جهت اینکه این مطلب را به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ارتباط داده‌‍‌اند، آن باشد که در روایت مسلم و احمد، جابر پس از این سخن، سخن از آن حضرت به میان آورده است، مسند احمد 3 /316 و مسلم 8 /158 پس از آنکه همان روایتی که از الجمع بین الصحیحین گذشت را نقل می‌‍‌کنند می‌‍‌نویسند: «آنگاه جابر مدّتی سکوت کرد، سپس گفت: رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: در آخر امّت من، خلیفه‌‍‌ای خواهد بود که اموال را با مشت می‌‍‌دهد و نمی‌شمارد.

جریری گوید: به ابو نضره و ابو العلاء گفتم: آیا او را عمر بن عبد العزیز می‌‍‌دانید، گفتند: نه.»

لکن دلیلی نداریم که این بحران با امام مهدی علیه السلام ارتباطی داشته باشد، به خصوص آنکه راوی گوید: آنگاه جابر مدّتی سکوت کرد، و لذا عبارت بعدی وی مطلبی جدید است.

این بحران در منابع ما به شکلی دیگر آمده است، تفسیر عیاشی 1 /68 از ابو حمزه‌‍‌ی ثمالی نقل می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام درباره‌‍‌‌‍‌ی این آیه سؤال کردم: وَلَنَبْلُوَنَّکمْ بِشَئٍْ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ،[[21]](#footnote-21)و قطعاً شما را به چیزی از [قبیلِ‏] ترس و گرسنگی‏ می‌‍‌آزماییم، فرمودند: آن [گرسنگی]، گرسنگی خاص و گرسنگی فراگیر است. در شام فراگیر است، اما خاص در عراق است که همه را شامل نمی‌‍‌شود، تنها دشمنان آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم را در بر می‌‍‌گیرد که خداوند آنان را با گرسنگی به هلاکت می‌‍‌رساند.

اما ترس، در شام عام و فراگیر است و هنگامی خواهد بود که قائم علیه السلام قیام کند. و اما گرسنگی قبل از قیام قائم علیه السلام است، و این فرموده‌‍‌ی خداست: وَلَنَبْلُوَنَّکمْ بِشَئٍْ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ.»

غیبت نعمانی /251 با اندکی تفاوت نسبت به روایت مرحوم عیاشی، از جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند، در قسمتی از آن آمده است: «و اما هراس، بعد از قیام قائم علیه السلام است.»

ارشاد /361 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌نماید: «مردم پیش از قیام قائم علیه السلام - به وسیله‌‍‌ی آتشی که در آسمان آشکار می‌‍‌گردد و نیز سرخیی که آسمان را می‌‍‌پوشاند، فرو رفتن زمین در بغداد، فرو رفتن زمین در بصره، خون‌‍‌هایی که در آن ریخته می‌‍‌شود، خانه‌‍‌هایش ویران می‌‍‌شود، هلاکتی به سراغ اهالی آن می‌‍‌آید، و هراسی اهل عراق را فرا خواهد گرفت که با وجود آن آرام و قراری نخواهند داشت - از گناهانشان بازداشته می‌‍‌شوند.»

معنای اینکه بحران گرسنگی در عراق، تنها دشمنان اهل‌‍‌بیت علیهم السلام را فرا می‌‍‌گیرد، آن است که این بحران در برخی مناطق عراق ظاهر می‌‍‌شود.

کمال الدین 2 /649 از محمد بن مسلم روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: پیش از قائم نشانه‌‍‌هایی از سوی خدای عزوجل برای مؤمنان خواهد بود، عرض کردم: خدا مرا فدایت گرداند، آن چیست؟ فرمودند: سخن خدای عزوجل: وَلَنَبْلُوَنَّکمْ، و قطعاً شما را می‌‍‌آزماییم؛ مقصود، مؤمنین پیش از خروج قائم علیه السلام است.

بِشَئٍْ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ، به چیزی از [قبیلِ‏] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جان‌‍‌ها و محصولات، و مژده ده صابران را. امام علیه السلام فرمودند: آنان را با هراسی از شاهان بنی فلان در آخر حکومتشان می‌‍‌آزماید، و نیز گرسنگی؛ با بالا رفتن قیمت‌‍‌ها، کاهش در اموال؛ با کساد تجارت‌‍‌ها و کمی سود، کم شدن جان‌‍‌ها؛ با مرگی سریع، کاستی محصولات؛ با کمی منفعت در کشت، و صابران را به تعجیل خروج قائم علیه السلام مژده بده.

آنگاه فرمودند: ای محمد‌‍‌! تأویل آن اینجا [و در نزد ما] است، خداوند تعالی می‌‍‌فرماید: وَمَا یعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ، با آنکه تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌‍‌داند.»[[22]](#footnote-22)

غیبت نعمانی /250 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «ناگزیر پیش از قیام قائم سالی خواهد بود که مردم در آن گرسنه‌‍‌اند، هراسی شدید از قتل به آنان دست می‌‍‌دهد، و نیز کاستی اموال، جان‌‍‌ها و محصولاتشان، این مطلب در کتاب خدا آشکار است، سپس این آیه را تلاوت کردند: وَلَنَبْلُوَنَّکمْ بِشَئٍْ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ.»

پیش از این نیز در نشانه‌‍‌هایی که شیخ مفید رحمه الله ذکر کردند گذشت: «هراسی که اهل عراق و بغداد را فرا می‌‍‌گیرد، مرگ سریع شتابان در آن، کاستی اموال، جان‌‍‌ها و محصولات.»

نگارنده: امواج گرسنگی و هراس بر اهالی عراق و دیگر مناطق گذشته است، هراسی عظیم و مرگی سریع و سخت نیز آن را درنوردیده که آثار آن تا به امروز قابل مشاهده است. اما آنچه در این روایات سخن از آن به میان رفته، ترس و گرسنگیی است که در نزدیکی‌‍‌های ظهور، یا پیش از آن به مدّت یک سال و مانند آن رخ می‌‍‌دهد.

ورود نیروهای روم غربی به عراق

غیبت شیخ طوسی /278 از عمار بن یاسر روایت می‌‍‌کند: «دولت اهل‌‍‌بیت پیامبرتان در آخرالزمان خواهد بود و نشانه‌‍‌هایی دارد. پس بنشینید و دست نگه دارید تا آنها آشکار شوند. آن هنگامی که روم و ترک بر شما بشورند و لشکرها آماده کنند، خلیفه‌‍‌تان که ثروت‌‍‌ها جمع آوری می‌‍‌کند بمیرد، پس از او مردی درستکار به خلافت رسد ولی چند سال بعد از بیعتش خلع شود، و حکومتشان از همان جا که آمده نابود گردد، ترک و روم دچار اختلاف شوند، جنگ در زمین بسیار شود، منادی از دیوار دمشق ندا کند: وای بر زمینیان از شرّی که نزدیک شده است، قسمت غربی مسجد آن به زمین فرو رود و دیوار آن فرو ریزد، سه نفر در شام برای دستیابی به حکومت خروج کنند؛ مردی ابقع، مردی اصهب و مردی از خاندان ابو سفیان که در میان قبیله‌‍‌ی کلب خروج و مردم را در دمشق محاصره می‌‍‌‌‍‌کند، اهل مغرب به سوی مصر خروج می‌‍‌کنند، به مصر که وارد شوند نشانه‌‍‌ی سفیانی خواهد بود، قبل از آن هم شخصی خروج و به آل محمد علیهم السلام دعوت می‌‍‌کند.

ترکان در حیره و رومیان در فلسطین فرود می‌‍‌آیند، عبد الله بر عبد الله سبقت می‌‍‌گیرد تا آنکه لشکریانشان در قرقیسیا بر کنار رودخانه روبرو می‌‍‌شوند و جنگی عظیم رخ خواهد داد. رئیس مغربیان می‌‍‌آید و مردان را کشته زنان را به اسارت می‌‍‌گیرد، سپس به یمن باز می‌‍‌گردد تا آنکه سفیانی در جزیره فرود آید و بر یمانی سبقت گیرد. سفیانی هر آنچه را که آنان جمع کرده بودند تحت اختیار در می‌‍‌آورد.

او در ادامه به عراق می‌‍‌آید و یاران آل محمد علیهم السلام را به قتل می‌‍‌رساند و مردی از همنامان آنان را می‌‍‌کشد.

آنگاه مهدی خروج می‌‍‌کند و پرچمدار وی شعیب بن صالح خواهد بود.

هنگامی که دیدید اهل شام بر گرد پسر ابو سفیان اجتماع کردند، به مکّه بروید که در آن زمان نفس زکیّه و برادرش را ظالمانه در آنجا خواهند کشت. آنگاه منادی از آسمان ندا می‌‍‌کند: ای مردم‌‍‌! امیر شما فلانی است، و او همان مهدی است که زمین را از داد و عدل پر می‌‍‌نماید، آن گونه که از ستم و بیداد پر شده است.»

نگارنده: روایت عمار رحمه الله به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم منتهی نمی‌‍‌شود، علاوه بر آنکه سند تا به عمار هم مورد اشکال است. لکن مضامینی که در آن آمده در روایاتی دیگر نیز آمده است. این سخن می‌‍‌رساند که روم و ترک در سال ظهور لشکرکشی می‌‍‌کنند.

مقصود از اختلاف ترک و روم آن است که آنان پس از آنکه هم پیمان بودند، بر سر قدرت و سلطه دچار اختلاف می‌‍‌شوند. کثرت جنگ‌‍‌ها هم که در عصر ما و هم پیش از آن مشهود بوده و هست، و کمتر قارّه‌‍‌ای است که جنگی در آن نیست، و علّت آن هم دست اندازی غرب و تحریک و جنگ افروزی یهودیان است. رئیس مغربیان و یمانی نیز شاید فرماندهان گروه‌‍‌های مسلحی باشند که در نبرد قرقیسیا شرکت دارند.

ارشاد 2 /368 یکی از نشانه‌‍‌های ظهور را آن شمرده که لشکر غرب به نزدیکی حیره بیایند، یعنی نزدیکی کوفه و نجف. این عبارت می‌‍‌تواند اشاره به نیروهای غربیِ پیش از سفیانی باشد.

اما پرچم‌‍‌های مشرق همان بیرق‌‍‌های خراسانی هستند که در سال ظهور و بعد از ظهور، به همراه قوای یمانی برای نصرت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌‍‌آیند.

شکستن سدّ فرات و جاری شدن آب در کوفه هم گذشت که در سال ظهور می‌‍‌باشد.

فرو ریختن دیوار مسجد کوفه

شیخ مفید چنانکه گذشت آن را از نشانه‌‍‌های ظهور عنوان می‌‍‌کند.

غیبت نعمانی /276 از خالد قلانسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که دیوار مسجد کوفه از قسمتی که به طرف خانه‌‍‌ی ابن‌‍‌مسعود [و بر عکس قبله] است فرو ریخت، حکومت بنی فلان زائل می‌‍‌شود. بدان‌‍‌! آنکه آن را منهدم می‌‍‌کند، آن را نخواهد ساخت.»[[23]](#footnote-23)

ارشاد /360 همین را روایت می‌‍‌کند و در آن، این عبارت نیز آمده است: «هنگام زوال آن حکومت، قائم علیه السلام خروج می‌‍‌کند.»

غیبت شیخ طوسی /283 از اصبغ بن نباته روایت می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد کوفه رسیدند، و بنای آن با سفال، گچ و گل بود. ایشان فرمودند: وای بر آنکه تو را منهدم کند، وای بر کسی که به ویران ساختن تو کمک کند، وای بر آنکه تو را با پخته بنا کند که قبله‌‍‌ی نوح را تغییر می‌‍‌دهد، خوشا به حال آنکه انهدام تو را در کنار قائم اهل‌‍‌بیت من شاهد باشد، آنان خوبان امّت در کنار ابرار عترت هستند.»

نگارنده: این نشانه واضح، و روایت صریح در آن است که به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اتّصال دارد.

نیروهای سفیانی و یا سوریه در عراق

یکی از اموری که در روایات ظهور به وضوح به چشم می‌‍‌خورد، خلأ امنیتی و درگیری‌‍‌های داخلی در عراق و حجاز است، و می‌‍‌فهماند که سستی نظام حکومتی در این دو منطقه شرطی از شرائط ظهور می‌‍‌باشد.

در روایات آمده که عراق، پیش از ورود امام علیه السلام به سه گروه تقسیم می‌‍‌شود، در روایت ارشاد /362 از امام باقر علیه السلام آمده است: «مهدی وارد کوفه می‌‍‌شود. آنجا سه پرچم خواهند بود که با یکدیگر اختلاف دارند. کوفه برای ایشان آرام می‌‍‌گردد. ایشان می‌‍‌آید و بر فراز منبر قرار می‌‍‌گیرد، از شدّت گریه مردم نمی‌‍‌فهمند چه می‌‍‌فرماید...»

مقصود از کوفه در این حدیث و امثال آن عراق است.

سفیانی حاکم سوریه است. از او درخواست می‌‍‌کنند قوای خود را به عراق و حجاز بفرستد و در طرف مقابل امام علیه السلام باشد.

با این حساب، لشکر سفیانی در احادیث دوران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، لشکر سوری است که برای حفظ امنیّت رهسپار عراق و حجاز می‌‍‌شود.

روایات سخن از کسی که از آنان دعوت می‌‍‌کند بدانجا روند به میان نمی‌‍‌آورد، و ممکن است دولت‌‍‌های بزرگ باشند‌‍‌!

احادیث حول این دو لشکر در منابع شیعه و سنّی بسیار است، که به تفصیل به بررسی فعّالیّت‌‍‌های آنان و حوادث مربوط می‌‍‌پردازد.

در بررسی نبرد شام و فتح قدس، سخن از قیام سفیانی در شام و نقش وی در عراق و حجاز، و در ادامه جنگ با امام عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد آمد.

زمان ورود لشکریان وی به عراق در احادیث آمده، و آن بلافاصله بعد از آن است که وی بر سوریه سلطه یابد، سلطه‌‍‌ای که در ماه رجب آغاز می‌‍‌شود.

بنابر احادیث، لشکر سفیانی در عراق، تنها در صدد از بین بردن شیعیان حضرت مهدی علیه السلام است.

از جمله روایات مربوط به سفیانی در عراق: غیبت نعمانی /306 از یونس بن ابی یعفور روایت می‌‍‌کند: «از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هنگامی که سفیانی خروج کند، لشکری به سمت ما و لشکری به سمت شما می‌‍‌فرستد. چون چنین شد، بر هر [مرکب] سرکش و رامی به سوی ما بیایید.»

البته این بدان معنا نیست که وی بر عراق حکومت خواهد نمود.

الفتن 2 /700 از حضرت علی علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «سفیانی بر لشکری که عازم عراق می‌‍‌کند، مردی از بنی حارثه را به عنوان فرمانده قرار می‌‍‌دهد. او دو دسته موی بلند بر سر دارد. نام او نمر - یا قمر - بن عباد است و مردی است درشت هیکل. بر مقدّمه‌‍‌ی لشکر او مرد کوتاه قامتی از قوم اوست. موهای جلو سرش ریخته و دو شانه‌‍‌اش عریض است. هر که از اهل مشرق در شام است با او می‌‍‌جنگد و این در منطقه‌‍‌ای به نام ثنیه خواهد بود.

وی در ادامه به توصیف جنگ بین سفیانی و اهل مشرق یعنی خراسانیان و اهل حمص - که شاید گروه ابقع باشند - می‌‍‌پردازد.»

نگارنده: افسانه سرایی و تعصّب ورزی برای شام، دراین گزارشات ابن‌‍‌حماد به وضوح دیده می‌‍‌شود، علاوه بر آنکه اسنادی ضعیف دارد.

از دیگر گزارشات ضعیف ابن‌‍‌حماد 1 /304 که به امام باقر علیه السلام نسبت می‌‍‌دهد‌‍‌! یکی آن است که سخن از پیروزی سفیانی بر ابقع، منصور، کندی، ترک وروم می‌‍‌گوید و اینکه در پی آن رهسپار عراق می‌‍‌شود.

این گزارش سخن از اشغال عراق توسّط بنی امیّه می‌‍‌راند، همان آرزوی دیرینه‌‍‌ی آنان‌‍‌!

همان 1 /291 گزارشی دیگر از ایشان می‌‍‌آورد و در آن سخن از پیروزی سفیانی بر ابقع به میان رفته است. در ادامه منصور یمانی از صنعاء می‌‍‌آید ولی از سفیانی شکست می‌‍‌خورد. آنگاه سخن از روم و کندی می‌‍‌رود. دوازده بیرق در عراق برافراشته می‌‍‌شود. مردی از نسل حسن یا حسین در آن به قتل می‌‍‌رسد...

نگارنده: از این نقل‌‍‌ها واضح می‌‍‌شود که اینان بر روایات اهل‌‍‌بیت علیهم السلام افزوده و نیز از آن کاسته‌‍‌اند.

آیا زرقاوی رفیق سفیانی است؟

غیبت شیخ طوسی /273 از عمر بن ابان کلبی از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «گویا سفیانی یا رفیق او را می‌‍‌بینم که در رحبه‌‍‌ی کوفه‌‍‌تان[[24]](#footnote-24)بساط خود را افکنده است، منادی او ندا می‌‍‌کند: هرکسی سر شیعه‌‍‌ی علی را بیاورد هزار درهم پاداش دارد. پس همسایه بر همسایه می‌‍‌پرد و می‌‍‌گوید: این از آنهاست، و گردنش را می‌‍‌زنند و او هزار درهم می‌‍‌ستاند‌‍‌!

بدانید‌‍‌! حکمرانی بر شما در آن روز، تنها از آنِ فرزندان زنان زناکار است.

گویا من صاحب برقع را می‌‍‌بینم. گفتم: صاحب برقع کیست؟ فرمودند: مردی از شما که [به ظاهر] همان اعتقاد شما را دارد، برقع می‌‍‌پوشد، شما را احاطه می‌‍‌کند و می‌‍‌شناسد، ولی شما او را نمی‌‍‌شناسید، او از شما یکی یکی سخن چینی می‌‍‌کند. بدانید‌‍‌! او نیست مگر پسر زنی زناکار.»

نگارنده: مقصود از رفیق سفیانی کسی است که در رفتار و دشمنی با پیروان اهل‌‍‌بیت علیهم السلام پیشگام سفیانی است، و البته لازم نیست زمان او متّصل به زمان خروج سفیانی باشد، و ممکن است پیشتر ظهور کند.

از این رو انطباق رفیق سفیانی را بر زرقاوی ترجیح دادیم، زیرا تا کنون تنها شخصی بوده که برای آوردن سر شیعه، یک هزار دلار می‌‍‌پرداخته است‌‍‌! روایت صحیحی که سخن از خروج شخصی مصری و یمانی پیش از سفیانی و در خطّ او می‌‍‌راند - که ترجیح با آن است که الظواهریِ مصری و بن لادنِ یمنی باشند - نیز می‌‍‌تواند آن را تأیید کند.

البته برخی هم احتمال داده‌‍‌اند که شخص منظور، همان سفیانی باشد و نه شخصی دیگر.[[25]](#footnote-25)

ضعف گزارشی که می‌‍‌گوید سفیانی وارد ایران می‌‍‌شود

الفتن 1 /308 از ارطاة نقل می‌‍‌کند: «سفیانی وارد عراق می‌‍‌شود. سه روز در آن اسیر می‌‍‌گیرد و شصت هزار نفر از اهالی آن را به قتل می‌‍‌رساند. او هجده شب در آن درنگ می‌‍‌کند و به تقسیم اموال آن می‌‍‌پردازد. وی پس از جنگ با روم و ترک در قرقیسیا وارد مکّه می‌‍‌شود. سپس در مرکزشان رخدادی واقع می‌‍‌شود. از این رو گروهی از آنان راهی خراسان می‌‍‌شوند. لشکریان سفیانی می‌‍‌آیند و دژها را فرو ریخته وارد کوفه می‌‍‌شوند و اهل خراسان را طلب می‌‍‌کنند.

در خراسان گروهی آشکار می‌‍‌شوند که به سمت مهدی فرا می‌‍‌خوانند.

سفیانی لشکری به مدینه گسیل می‌‍‌کند، و گروهی از خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را دستگیر و به کوفه می‌‍‌آورد.

در ادامه مهدی و منصور از عراق می‌‍‌گریزند، و سفیانی در جستجوی آنان می‌‍‌فرستد. چون آن دو به مکّه می‌‍‌رسند، لشکر سفیانی در بیداء فرود آمده و زمین آنان را فرو می‌‍‌بلعد. مهدی هم به مدینه می‌‍‌آید و کسانی را که از بنی هاشم در آنجا در بند هستند، نجات می‌‍‌دهد.

پرچم‌‍‌های سیاه هم بر آب فرود می‌‍‌آیند. چون خبر آنان به یاران سفیانی که در عراقند می‌‍‌رسد، پا به فرار می‌‍‌گذارند. آنگاه او وارد کوفه شده کسانی را که از بنی هاشم در بندند، آزاد می‌‍‌سازد.

گروهی که آنان را عصب گویند، از روستاهای عراق خروج می‌‍‌کنند. آنان سلاح اندکی به همراه دارند، و تنی چند از اهالی بصره نیز در میان آنهایند. آنان خود را به اصحاب سفیانی می‌‍‌رسانند و اسیران عراقی را که همراه آنها هستند، رها می‌‍‌سازند.

پرچم‌‍‌های سیاه نیز بیعتشان را برای مهدی ارسال می‌‍‌کنند.»[[26]](#footnote-26)

همان 1 /321 از شریح بن عبید، راشد بن سعد و ضمرة بن حبیب و اساتید آنان نقل می‌‍‌کند: «سفیانی، لشکرهای خود را می‌‍‌فرستد. آنان به مشرق - خراسان و فارس - می‌‍‌رسند. مشرقیان بر آنان می‌‍‌شورند و در چند موضع با آنان می‌‍‌جنگند. چون جنگ به درازا انجامد، با مردی از بنی هاشم بیعت می‌‍‌کنند. آن روز او در آخر مشرق است. او با اهل خراسان قیام می‌‍‌کند. وقتی خبر قیام آن مرد هاشمی به مردی از بنی تمیم که غلام مشرقیان، زرد پوست و کم ریش است می‌‍‌رسد، با پنج هزار تن خروج، و با هاشمی بیعت می‌‍‌کند، او هم آن مرد را پیش قراول لشکرش قرار می‌‍‌دهد. اگر کوه‌‍‌های استوار به استقبال او آیند، همه را در هم می‌‍‌کوبد. آنان با لشکر سفیانی روبرو می‌‍‌شوند و آنها را شکست می‌‍‌دهند و بسیاری از آنها را به هلاکت می‌‍‌رسانند. در ادامه پیروزی از آنِ سفیانی بوده، هاشمی می‌‍‌گریزد. شعیب بن صالح هم مخفیانه به بیت‌‍‌المقدس رفته و هنگامی که بدو خبر می‌‍‌رسد مهدی به سمت شام رفته، خانه‌‍‌ی او را آماده‌‍‌ی ورود می‌‍‌سازد.»

این عبارات - که بیانگر آرزوهای اتباع بنی امیّه مبنی بر اشغال خراسان و عراق است - همان گونه که مشاهده می‌‍‌شود، سخنان افرادی عادی است، که تهافت و چند گونه گویی نیز در آن دیده می‌‍‌شود، لذا قابلیّت اعتماد ندارد.

ضعف گزارش نبرد اصطخر در نزدیکی اهواز، و نیز روایت نبرد روحاء و نجف

الفتن 1 /302 از ابو رومان از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که لشکر سفیانی به عراق رود، در جستجوی اهل خراسان می‌‍‌فرستد. اهل خراسان هم در طلب مهدی می‌‍‌روند. مهدی، با هاشمی که پرچم‌‍‌های سیاه را به همراه دارد و بر مقدّمه‌‍‌ی لشکرش شعیب بن صالح است، مواجه می‌‍‌شود. آنان و یاران سفیانی بر دروازه‌‍‌ی اصطخر با هم روبرو می‌‍‌شوند، و میان آنها جنگی سخت در می‌‍‌گیرد. پرچم‌‍‌های سیاه غالب می‌‍‌شوند و لشکر سفیانی می‌‍‌گریزند. آن زمان است که مردم آرزوی مهدی داشته به جستجوی او می‌‍‌روند.»

همان /88 می‌‍‌نویسد: «سفیانی و پرچم‌‍‌های سیاه با یکدیگر روبرو می‌‍‌شوند. در میان آنها جوانی از بنی هاشم است که در کف دست چپ خالی دارد. پیش قراول آن مردی از بنی تمیم است که او را شعیب بن صالح گویند. این مواجهه بر دروازه‌‍‌ی اصطخر خواهد بود و نبردی میان آنان در خواهد گرفت.»[[27]](#footnote-27)

نگارنده: ابن‌‍‌حماد درباره‌‍‌ی لشکر سفیانی، گزارشات و اقوال بدون سند بسیاری نقل می‌‍‌کند. در این گزارش ها

مختصر البصائر /199 از امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌‍‌ی مخزون نقل می‌‍‌کند: «سفیانی صد و سی هزار نفر را به عراق اعزام می‌‍‌کند. آنان در روحاء، فاروق و موضع مریم و عیسی علیه السلام در قادسیه فرود می‌‍‌آیند، هشتاد هزار نفرشان هم در کوفه موضع قبر هود علیه السلام در نخیله.

در روز زینت بر آن هجوم می‌‍‌برند. حاکم مردم جباری متجاوز است که او را کاهن ساحر گویند. از شهری که زوراء نام دارد در میان پنج هزار کاهن خروج می‌‍‌کند، و بر روی پل آن هفتاد هزار نفر را به قتل می‌‍‌رساند. چنان می‌‍‌شود که مردم به جهت خون‌‍‌ها و بوی بد اجساد، سه روز از فرات استفاده نمی‌‍‌کنند. او دوشیزگانی را در کوفه به اسارت می‌‍‌گیرد...

آنگاه صد هزار نفر که یا مشرکند و یا منافق از عراق خروج می‌‍‌کنند تا آنکه به دمشق - که همان ارم ذات العماد است - برسند و هیچ کس مانعشان نشود.

پرچم‌‍‌های شرق زمین که نه از پنبه است، نه کتان و نه ابریشم، می‌‍‌آید. سر چوبه‌‍‌ی آنها با مهر سید اکبر مهر شده است. مردی از آل محمد علیهم السلام آنها را سوق می‌‍‌دهد. روزی که در مشرق باز شود، بوی آن در مغرب بسان مشک می‌‍‌پیچد. هراس یک ماه جلوتر از آن سیر می‌‍‌کند.

پسران سعد سقاء - که پسران فاسقانند - در کوفه می‌‍‌مانند و خون‌‍‌خواهی پدرانشان می‌‍‌کنند تا آنکه لشکر حسین بر آنان هجوم می‌‍‌آورند...»

نگارنده: گرچه بسیاری از مضامین این خطبه‌‍‌ی منسوب در روایات دیگر آمده است، لکن اشکالاتی بر سند و متن آن وارد است. از جمله آنکه لشکر سفیانی که عازم عراق می‌‍‌شوند را صد و سی هزار نفر می‌‍‌داند، و اینکه هفتاد هزار نفر را می‌کشند، امری که یکی از آرزوهای امویان بوده است.

دیگر آنکه عراقیان در مقابل سفیانی مقاومت نمی‌‍‌کنند، بلکه لشکری صد هزار نفری - از مشرک و منافق - از آنها به شام می‌روند و آن را اشغال می‌‍‌کنند.

از این روایت فهمیده می‌‍‌شود که لشکری از شام به عراق می‌‍‌آید ونیز لشکری از عراق به شام، امری که در سال ظهور رخ می‌‍‌دهد.

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف عراق را فتح می‌‍‌کند، و آن را پایتخت قرار می‌‍‌دهد

در این باب احادیث بسیاری در منابع شیعه و سنّی رسیده است. ایشان عراق را از بقایای قوای سفیانی و خوارج آزاد ساخته، آن را پایتخت دولت خود قرار می‌‍‌دهند. زمان دقیقی برای ورود ایشان به عراق نیافتم، ولی می‌‍‌توان گفت چند ماه بعد از ظهور مقدّس در مکّه و آزاد سازی حجاز خواهد بود.

در برخی روایات سخن از ورود هوایی ایشان به میان آمده، با وسائلی هوانورد، تفسیر عیاشی 1 /103 از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «در میان هفت قبه از نور که معلوم نیست در کدام است، در پشت کوفه فرود می‌‍‌آید.»

همان در حدیثی دیگر نقل می‌‍‌کند: «او هنگامی که در پشت کوفه بر فاروق فرود می‌‍‌آید، در گنبدهایی از نور فرود می‌‍‌آید.»

در فصل مربوط به یاران حضرت علیه السلام گذشت که لشکریان ایشان به طور زمینی وارد عراق می‌‍‌شوند، بصائر الدرجات /188 از امام صادق از امام باقر علیهما السلام روایت می‌‍‌کند‌‍‌: «زمانی که قائم در مکّه قیام کند و اراده‌‍‌ی توجّه به عراق نماید، منادی ایشان ندا می‌‍‌کند: بدانید‌‍‌! هیچ یک از شما غذا و نوشیدنی برندارد. او سنگ موسی بن عمران را که بار شتری است برمی‌‍‌دارد، و در هیچ منزلی فرود نمی‌‍‌آید مگر آنکه چشمه‌‍‌ای از آن بجوشد. پس هرکسی گرسنه باشد سیر و هرکه تشنه باشد سیراب گردد. این توشه‌‍‌ی آنان است تا آنکه وارد نجف شوند.»[[28]](#footnote-28)

الخرائج و الجرائح 2 /690 این مضمون را با اندکی تفاوت نقل می‌‍‌کند‌‍‌: «سنگ موسی بن عمران را که از آن دوازده چشمه جوشیدن گرفت با خود برمی‌‍‌دارد. پس در هیچ منزلی فرود نمی‌‍‌آید مگر آنکه آن را قرار می‌‍‌دهد و چشمه‌‍‌ها از آن جوشیدن می‌‍‌گیرد... همواره آب و شیر از آن جوشش می‌‍‌کند، هرکس گرسنه باشد سیر و هرکه تشنه باشد سیراب گردد.»[[29]](#footnote-29)

نگارنده: جمع بین روایات آن است که امام علیه السلام یکی از یاران را به عنوان فرمانده لشکر از راه زمین به عراق می‌فرستند، و سنگ حضرت موسی علیه السلام با آنهاست، و خود در هفت گنبد نور به طور هوایی وارد عراق خواهند شد.

بحار الانوار 52 /387 از امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «قائم علیه السلام از اهل مدینه می‌‍‌کشد تا به اجفر[[30]](#footnote-30) برسد. گرسنگی شدیدی به آنان دست می‌‍‌دهد. آنها صبح می‌‍‌کنند در حالی که برایشان میوه روییده و از آن می‌‍‌خورند و توشه بر می‌‍‌دارند، و این سخن خداست - تعالی شأنه‌‍‌: وَآیةٌ لَهُمُ الأرض الْمَیتَةُ أَحْیینَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً فَمِنْهُ یأْکلُونَ،[[31]](#footnote-31) و زمین مرده، برهانی است برای ایشان، که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‏خورند.

آنگاه می‌‍‌رود تا به قادسیه می‌‍‌رسد. این در حالی است که مردم در کوفه جمع شده و با سفیانی بیعت کرده‌‍‌اند.»

نگارنده: نمی‌‍‌توان این روایت را پذیرفت، و رجحان با آن است که امام علیه السلام به صورت هوایی وارد عراق می‌‍‌شوند، و سنگ موسی علیه السلام با لشکر ایشان است.

امام علیه السلام وارد عراق می‌‍‌شوند، و سه گروه در آن اختلاف کرده‌‍‌اند

بنابر روایات، ایشان در حالی وارد عراق می‌‍‌شوند که سه گروه در آن وجود دارد؛ یکی مؤید ایشان، دیگری با سفیانی و سومی هم شاید علناً رویکرد غرب گرایی دارد.

ارشاد /362 از عمرو بن شمر از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «مهدی داخل عراق می‌‍‌شود. آنجا سه پرچم خواهند بود که با یکدیگر اختلاف دارند. عراق برای ایشان آرام می‌‍‌گردد. ایشان می‌‍‌آید و بر فراز منبر قرار می‌‍‌گیرد. از شدّت گریه مردم نمی‌‍‌فهمند چه می‌‍‌فرماید. دومین جمعه که فرا می‌‍‌رسد مردم از ایشان درخواست می‌‍‌کنند روز جمعه بر آنان نماز گزارد. حضرت هم فرمان می‌‍‌دهند در جهت نجف مسجدی بنا کنند و آنجا با ایشان نماز می‌‍‌خوانند. آنگاه به کسی دستور می‌‍‌دهند که از پشت مشهد امام‌‍‌حسین علیه السلام نهری بکند که به غریین جاری شود، تا آب به نجف برسد، و بر دهانه‌‍‌ی آن پل‌‍‌ها و آسیاب‌‍‌ها بسازد. گویا پیرزنی را می‌‍‌بینم که سبدی از گندم بر سر دارد و به سوی آسیاب‌‍‌ها می‌‍‌آید و بدون پرداخت کرایه آن را آرد می‌‍‌کند.»

غیبت شیخ طوسی /280 از ثابت از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «مهدی وارد کوفه می‌‍‌شود... سخنرانی می‌‍‌کند ولی به جهت شدّت گریه مردم نمی‌‍‌فهمند ایشان چه می‌‍‌فرماید، و این همان فرموده‌‍‌ی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است: گویا حسنی و حسینی را می‌‍‌بینم که لشکرها را رهبری می‌‍‌کنند. پس حسنی آن را تسلیم حسینی [امام مهدی علیه السلام ] می‌‍‌کند و با او بیعت می‌‍‌کنند.

چون دومین جمعه فرا رسد مردم گویند: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! نماز پشت سر شما به نماز پشت سر رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌ماند، و مسجد گنجایش همه‌‍‌ی ما را ندارد، ایشان می‌‍‌فرماید: من مطلوب شمایم، آنگاه به غری می‌‍‌رود و مسجدی محکم بنا می‌‍‌کند که هزار در دارد و مردم را در خود می‌‍‌گنجاند. ایشان کسی را می‌‍‌فرستد که پشت قبر امام‌‍‌حسین علیه السلام نهری حفر کند که تا غریین جریان یابد و در نجف بریزد، و بر دهانه‌‍‌ی آن پل‌‍‌ها و در مسیر آن آسیاب‌‍‌ها بنا کند. گویا پیرزنی را می‌‍‌بینم که سبدی گندم بر روی سر دارد و آن را بدون پرداخت کرایه آرد می‌‍‌کند.»[[32]](#footnote-32)

همان از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام : «در پشت کوفه مسجدی با هزار در بنا می‌‍‌کند. خانه‌‍‌های کوفه به دو نهر کربلا و حیره متصّل می‌‍‌شود. [چنان شود] که مردی بر استری تیزرو به قصد نماز جمعه می‌‍‌آید، ولی بدان نمی‌‍‌رسد.»

نگارنده: این عبارت «گویا پیرزنی...» برای آن است که مقصود را در ذهن معاصرین و محیط آن روز نزدیک کند.

علّت اینکه این شخص هم به نماز نمی‌‍‌رسد، آن است که جای خالی برای نماز پیدا نمی‌‍‌کند.

امالی صدوق /189 از اصبغ بن نباته روایت می‌‍‌کند: «روزی در مسجد کوفه پیرامون حضرت امیر علیه السلام بودیم که فرمودند: ای اهل کوفه‌‍‌! خداوند عزوجل به شما چیزی عطا کرده که به احدی نداده است؛ نمازخانه‌‍‌تان را که خانه‌‍‌ی آدم، نوح و ادریس و نمازخانه‌‍‌ی ابراهیم خلیل، برادرم خضر و من است، برتری داده است.

مسجدتان یکی از چهار مسجدی است که خداوند عزیز وجلیل آن را برای اهل کوفه برگزیده است، و گویا روز قیامت آن را می‌‍‌بینم که در دو جامه‌‍‌ی سفید بسان محرِم است و برای اهل خود و هر آنکه در آن نماز گزارده شفاعت می‌‍‌کند، و شفاعتش رد نمی‌‍‌گردد.

روزها به پایان نخواهد رسید تا آنکه حجر الاسود در آن نصب شود.[[33]](#footnote-33)

به طور حتم زمانی بر آن فرا می‌‍‌رسد که نمازخانه‌‍‌ی مهدی از فرزندانم و نیز هر مؤمنی باشد، و در زمین مؤمنی نخواهد بود جز آنکه یا آنجاست و یا دلش اشتیاق آن را دارد. پس از آن دوری مگزینید و با نماز در آن به خدای عزوجل نزدیک شوید، و در برآورده شدن حاجاتتان بدان روی آورید، پس اگر مردمان می‌‍‌دانستند چه برکتی در آن است، از نواحی زمین بدان سو می‌‍‌آمدند، گرچه چهار دست و پا بر روی برف باشد.»[[34]](#footnote-34)

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود 10 /13 می‌‍‌نویسد: «از امور شگفتی که بر آن واقف شدم، فرمایش حضرت امیر علیه السلام در خطبه‌‍‌ایست که در آن پیشگویی می‌‍‌کنند، با اشاره به قرامطه می‌‍‌فرمایند: آنها ادّعای محبت و دوستی ما را دارند، ولی بغض و دشمنی ما را مخفی می‌‍‌کنند. نشانه‌‍‌ی آن این است که وارثان ما را می‌‍‌کشند و جوانان ما را رها می‌‍‌کنند.

آنچه امام علیه السلام از آن خبر داده‌‍‌اند واقع شده است، و قرمطیان بسیاری از آل ابو طالب علیه السلام را کشتند.

در همین سخنرانی، ایشان به اسطوانه‌‍‌ای در مسجد کوفه که بدان تکیه می‌‍‌دادند اشاره کردند و فرمودند: گویا حجر الاسود را می‌‍‌بینم که در اینجا نصب شده است، وای بر آنان، فضیلت حجر به خودی خود نیست، بلکه به خاطر موضع و پایه‌‍‌ایست که در آن قرار دارد. مدّتی در اینجا و برهه‌‍‌ای در آنجا می‌‍‌ماند - و به بحرین اشاره کردند - ، سپس به مأوی و جایگاه خود بر می‌‍‌گردد.

و همان گونه که ایشان فرمودند بر سر حجر الاسود آمد.»

امام عجل الله تعالی فرجه الشریف ابتدا در نجف نزول اجلال می‌‍‌کنند

در احادیث آمده که امام مهدی علیه السلام وقتی وارد عراق می‌‍‌شود، به نجف می‌‍‌رود، و بعد آهنگ مسجد سهله می‌کند. در فصل دوازدهم حدیث کامل الزیارات /119 و نیز تفسیر عیاشی 2 /56 در رابطه با نصرت امام علیه السلام توسط فرشتگان را آوردیم.

بحار 52 /308 از کابلی از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «قائم در مکّه بر اساس کتاب خدا و سنّت رسولش صلی الله علیه وآله وسلم بیعت می‌‍‌پذیرد، و شخصی را بر آن می‌‍‌گمارد و خود متوجّه مدینه می‌‍‌شود. به ایشان خبر می‌‍‌رسد که کارگزارش کشته شده، پس باز می‌‍‌گردد و جنگجویان را می‌‍‌کشد، و بیش از این کاری انجام نمی‌‍‌دهد. آنگاه می‌‍‌رود و بین دو مسجد مردم را به کتاب خدا، سنّت رسولش صلی الله علیه وآله وسلم ، ولایت علی بن ابی طالب و بیزاری از دشمن او فرا می‌‍‌خواند. به بیداء که می‌‍‌رسد، لشکر سفیانی به سوی آنان می‌‍‌آید، ولی خداوند آنان را به زمین فرو می‌‍‌برد.»

دلائل الامامة /243 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «گویا او را می‌‍‌بینم که سوار بر اسبی - که در پاهایش سفیدی است و در پیشانی‌‍‌اش عمودی نورانی دارد - از وادی‌‍‌السلام عبور می‌‍‌کند و به مسجد سهله می‌‍‌رود. دعا می‌‍‌کند و در دعایش می‌‍‌گوید: لا إله إلا الله حقّاً حقّاً، لا إله إلا الله إیماناً و صدقاً، لا إله إلا الله تعبّداً و رقّاً، خداوندا‌‍‌! ای یاور هر مؤمن تنها، و ای خوار کننده‌‍‌ی هر جبار متجاوز، تو پناه منی، آن هنگام که راه‌‍‌ها مرا به ستوه آورد و زمین با گستردگی‌‍‌اش بر من تنگ گردد. خدایا تو مرا آفریدی در حالی که از آفریدن من بی‌‍‌نیاز بودی، و اگر یاری تو نبود از شکست خوردگان بودم. ای گسترنده‌‍‌ی رحمت از مواضع آن، و به در آرنده‌‍‌ی برکات از معادن آن‌‍‌! ای آنکه خود را به بلندای رفعت اختصاص داده است، پس اولیایش به عزّت او عزیز می‌‍‌شوند، ای کسی که شاهان در برابر او یوغ مذلّت بر گردن نهاده و از سطوت او هراسانند، از تو می‌‍‌خواهم به آن نامت که آفریدگانت را از آن بازداشتی، پس همه در برابر تو خاضع هستند، از تو می‌‍‌خواهم بر محمد و آل محمد درود فرستی، امر مرا به سرانجام رسانی، فرجم را شتاب بخشی، مرا کفایت و محافظت کنی، و حاجاتم را بر آوری، در همین ساعت، در همین شب، که تو بر همه چیز توانایی.»

تفسیر عیاشی 1 /103 و غیبت نعمانی /308 از ابو حمزه از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کنند: «ای ابو حمزه‌‍‌! گویا قائم اهل‌‍‌بیتم را می‌‍‌بینم که بر فراز نجفتان بر آمده است. هنگامی که بر فراز آن قرار گیرد، پرچم رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را می‌‍‌گشاید. با گشودن آن فرشتگان بدر بر او فرود می‌‍‌آیند.

عرضه داشتم: پرچم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چیست؟ فرمودند: عمود آن از عمودهای عرش و رحمت خداست، و بقیّه‌‍‌ی آن از نصر خداست. آن را بر چیزی فرود نمی‌‍‌آورد مگر آنکه خدا آن را نابود می‌‍‌سازد.

گفتم: آیا نزد شما پنهان است تا آن زمان که قائم علیه السلام قیام نماید، یا اینکه آن را برای او می‌‍‌آورند؟ فرمودند: نه، بلکه آن را برای او می‌‍‌آورند، عرض کردم: چه کسی آن را می‌‍‌آورد؟ فرمودند: جبرئیل علیه السلام .»

شیخ مفید رحمه الله در امالی /45 از ابو خالد کابلی آورده است: «امام سجاد علیه السلام به من فرمودند: ای ابو خالد‌‍‌! قطعاً فتنه‌‍‌هایی بسان پاره‌‍‌های شبِ تاریک رخ خواهد داد که تنها کسانی که خداوند میثاقشان را گرفته است از آن نجات می‌‍‌یابند، آنان چراغ‌‍‌های هدایت و چشمه‌‍‌های دانش هستند که خدا از هر فتنه‌‍‌ی تاریکی رهایی‌‍‌شان می‌‍‌بخشد.

گویا صاحب شما را می‌‍‌بینم که بر فراز شهر نجفتان پشت کوفه، در میان سیصد و بیش از ده مرد بر آمده است. جبرئیل در سمت راست او، میکائیل سمت چپ و اسرافیل جلوی او هستند. [گویا می‌‍‌بینم که] او پرچم رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به همراه دارد و آن را گشوده است. آن را بر هیچ گروهی فرود نمی‌‍‌آورد، مگر آنکه خداوند آنان را هلاک می‌‍‌گرداند.»

ارشاد /362 از ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «گویا قائم را می‌‍‌بینم که در نجف کوفه حضور دارد. از مکّه با پنج هزار فرشته بدانجا آمده است. جبرئیل سمت راست، میکائیل سمت چپ و مؤمنان در حضور ایشان هستند، و ایشان لشکریان را در بلاد تقسیم می‌‍‌کند.»

غیبت شیخ طوسی /275 از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «زمانی که قائم وارد کوفه شود، مؤمنی نخواهد بود مگر آنکه آنجاست یا بدانجا می‌‍‌آید [طبق آنچه در برخی نسخ آمده، اشتیاق آنجا را دارد] - و این همان فرموده‌‍‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام است - ، ایشان به یارانشان می‌‍‌فرمایند: ما را به مصاف این طاغوت [ظاهراً سفیانی] ببرید، و به سوی او می‌‍‌رود.»

نکاتی چند

نخست: امام مهدی علیه السلام در هفت گنبد از نور و به طور هوایی وارد عراق می‌‍‌شود، و لشکر پیاده‌‍‌ی خود را که سنگ حضرت موسی علیه السلام را به همراه دارند اعزام می‌‍‌کند، و بدین وسیله معجزه‌‍‌ای را به منصّه‌‍‌ی ظهور می‌‍‌گذارند.

دوم: ایشان وارد نجف، و با وسائلی جدید و معجزات بر عالمیان ظاهر می‌‍‌شوند، ابن قولویه رحمه الله در کامل الزیارات /119 حدیثی صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «گویا قائم را می‌‍‌بینم که در نجفِ کوفه است و زره رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در بر کرده. پس خود را با آن تکانی می‌‍‌دهد تا کامل او را فرا گیرد و آن را با پارچه‌‍‌ای سبز می‌‍‌پوشاند. او بر اسبی سیاه که میان دو چشمش عمودی نورانی است سوار می‌‍‌شود و با آن چنان تکانی می‌‍‌خورد که اهالی تمام سرزمین‌‍‌ها چنین می‌‍‌بینند که او در کنار آنها و در سرزمین آنهاست.

او بیرق رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را که عمود آن از عمود عرش و دیگر قسمت‌‍‌های آن از نصر خداست می‌‍‌گشاید. آن را به سوی چیزی فرود نمی‌‍‌آورد مگر آنکه خداوند آن را می‌‍‌درد. چون آن را تکان دهد هیچ مؤمنی نمی‌‍‌ماند مگر آنکه دلش چونان پاره‌‍‌ی آهن شود.»

پیش از این گذشت که بیرق رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای آخرین بار در نبرد جمل در بصره باز شد، و خدای متعال چنین مشیّت نموده که بعد از آن، در کنار قبر حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام ، و بر دستان فرزندش امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گشوده شود، بیرقی که فرشتگانی مخصوص آن را همراهی می‌‍‌کنند و اسبابی الهی و توان افزا با خود دارد.

برخی روایات بیانگر آن است که امام علیه السلام اسلحه و تجهیزاتی را از زمین نجف و کوفه بیرون می‌‍‌آورند، یا آنکه برای ایشان در آنجا خواهند آورد، ابن منادی در الملاحم /64 از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «من نیک می‌‍‌دانم که زمین آنچه در آن به امانت سپرده‌‍‌اند برای که بیرون خواهد آورد، و خزائن خود را تسلیم چه کسی خواهد نمود، و اگر می‌‍‌خواستم با پایم [بر زمین] می‌‍‌زدم و می‌‍‌گفتم: از اینجا کلاهخود و زره بیرون آرید.»

اختصاص /334 از عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «قائم چون قیام کند به رحبه‌‍‌ی کوفه می‌‍‌آید و اینگونه با پا اشاره می‌‍‌کند - و با دست خود به موضعی اشاره فرمودند - و می‌‍‌گوید: اینجا را بکَنید، آنان می‌‍‌کنند و دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاهخود که هر یک دو رو دارد بیرون می‌‍‌آورند. سپس دوازده هزار مرد از عجم را فرا می‌‍‌خواند و آنها را به آنان می‌‍‌پوشاند، آنگاه می‌‍‌فرماید: هرکسی که مانند آنچه بر تن شماست را ندارد، بکشید.»

در بحث پیرامون خوارج بتریه از ارشاد القلوب 2 /284 خواهد آمد: «امیرالمؤمنین علیه السلام به در دار الاماره‌‍‌ی کوفه رسیدند. پای خود را بر زمین زدند و زمین لرزید، آنگاه فرمودند: بدانید‌‍‌! به خدا سوگند از آنچه در اینجاست آگاهم، به خدا قسم چون قائم ما قیام کند، از این موضع دوازده هزار زره و دوازده هزار کلاهخود که هر یک دو رو دارد خارج می‌‍‌سازد. او آنها را به دوازده هزار مرد از فرزندان عجم می‌‍‌پوشاند، سپس فرمان می‌‍‌دهد هر کسی را که بر خلاف آن هیئتی که آنان دارند هست، بکشند. من آن را می‌‍‌دانم و می‌‍‌بینم، همان گونه که امروز را می‌‍‌دانم.»

امام علیه السلام این دوازده هزار نفر را به شهری که خوارج آنجا هستند اعزام می‌‍‌کند و می‌‍‌فرماید: هر کسی را که مانند شما نپوشیده بود، به قتل رسانید.

این اسلحه و تجهیزات کرامتی الهی است، و ممکن است امام علیه السلام مراکزی داشته باشند که در آن سلاح تولید می‌‍‌شود.

سوم: در احادیث سخن از آتشی است که هنگام ظهور در کوفه شعله ور می‌‍‌گردد، که ممکن است آتش حقیقی باشد، و نیز احتمال آن دارد که نیروی خاصی باشد که دشمنان ایشان را هدف قرار می‌‍‌دهد، در غیبت نعمانی /272 از صالح بن سهل نقل می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِع،[[35]](#footnote-35) پرسشگری از عذاب واقع‏شونده‏ای پرسید، فرمودند: تأویل آن در آینده است؛ عذابی که در ثویّه[[36]](#footnote-36)واقع می‌‍‌شود، یعنی آتش، تا به [منطقه‌‍‌ی] کناسه‌‍‌ی بنی اسد می‌‍‌رسد و بر ثقیف عبور می‌‍‌کند. کسی که خونی از آل محمد بر گردن دارد را رها نمی‌‍‌کند مگر آنکه می‌‍‌سوزاند، و این پیش از خروج قائم علیه السلام است.»[[37]](#footnote-37)

تفسیر قمی 2 /385 روایت می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه پرسیدند، ایشان فرمودند: آتشی است که از مغرب بیرون می‌‍‌آید، و پادشاهی از پشت آن را سوق می‌‍‌دهد تا به خانه‌‍‌ی بنی سعد بن همام در کنار مسجدشان برسد، آن آتش خانه‌‍‌ای که به بنی‌‍‌امیه تعلق داشته باشد را رها نمی‌‍‌کند جز آنکه آن را با اهل آن می‌‍‌سوزاند، و نیز خانه‌‍‌ای را که در آن خونی متعلق به آل محمد باشد وا نمی‌‍‌گذارد مگر آنکه آن را به آتش می‌‍‌کشد، و آن مهدی علیه السلام است.»[[38]](#footnote-38)

نگارنده: اگر این روایات صحیح باشد نظر راجح نزد من آن است که این آتش و رخدادهای مربوط به آن، نزدیکی ظهور دشمنان امام علیه السلام را در عراق هدف قرار می‌‍‌دهد.

خانه‌‍‌ی سعد بن همام هم محله‌‍‌ای در کوفه است، تاریخ الکوفه /454 و الفوائد الرجالیه 1 /229 می‌‍‌نویسند: «تمام کسانی که از آل اعین نقل روایت کرده‌‍‌اند شصت نفر بودند، ابو جعفر احمد بن محمد بن لاحق از اساتید خود برایم نقل کرد: فرزندان اعین در مدت چهل سال چهل تن بودند که کسی از آنها نمی‌‍‌مرد مگر آنکه پسری در آنان زاده می‌‍‌شد، آنان خانه‌‍‌های بنی شیبان در منطقه‌‍‌ی بنی سعد بن همام را در اختیار داشتند، آنها مسجدی دارند که در آن نماز می‌‍‌گزارند و آقای ما جعفر بن محمد علیهما السلام نیز بدان وارد شده و در آن نماز گزارده‌‍‌اند.»

با این حساب خانه‌‍‌ی سعد بن همام منطقه‌‍‌ایست در کوفه. سعد خود از کسانی است که از ابو هریره روایت می‌‍‌کنند.[[39]](#footnote-39)

مقصود از اینان دشمنان حضرت مهدی علیه السلام در دوران ظهور و یا نزدیک به آن است، زیرا آنها ضرب المثل بدی و فسادند، بغدادی در خزانة الادب 7 /415 درباره‌‍‌ی آنها می‌‍‌نویسد: «آنان ام سیار، سمیر، عبد الله و عمرو هستند که فرزندان سعد بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان می‌‍‌باشند، آنها وارد هیج امری نمی‌‍‌شوند مگر آن را به تباهی و فساد منجر می‌‍‌کنند».

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و انتقام خون امام‌‍‌حسین علیه السلام

کامل الزیارات /336 از حلبی روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام به من فرمودند: هنگامی که امام‌‍‌حسین علیه السلام به شهادت رسید خانواده‌‍‌ی ما [مقصود اجداد ایشان و سایر اهل‌‍‌بیت علیهم السلام هستند، چرا که امام صادق علیه السلام هنگام شهادت امام‌‍‌حسین علیه السلام به دنیا نیاوده بودند] در مدینه گوینده‌‍‌ای را شنیدند که می‌‍‌گفت: امروز بلا بر این امت فرود آمد، پس شما گشایشی نخواهید دید تا قائمتان قیام کند و سینه‌‍‌هایتان را شفا بخشد و دشمنتان را بکشد، و به عوض این خون، خون‌‍‌ها به پا کند.»[[40]](#footnote-40)

همان /63 از محمد بن سنان از مردی از روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه سؤال کردم: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیهِ سُلْطَاناً فَلا یسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً، و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‏ایم، پس [او] نباید در قتل زیاده روی کند، زیرا او منصور و یاری شده است، ایشان فرمودند: آن [سرپرستِ منصور]، قائم آل محمد است، او خروج می‌‍‌کند و در عوض خون امام‌‍‌حسین علیه السلام می‌کشد، پس اگر اهل زمین را به قتل رساند زیاده روی نکرده است، و فرموده‌‍‌ی خداوند: لا یسْرِفْ فِی الْقَتْلِ، او کاری نمی‌‍‌کند که زیاده روی باشد.

در ادامه فرمودند: به خدا قسم، او فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را به کرده‌‍‌ی پدرانشان خواهد کشت.[[41]](#footnote-41)»[[42]](#footnote-42)

غیبت شیخ طوسی /115 از فضیل بن زبیر نقل می‌‍‌کند: «از زید بن علی چنین شنیدم: این کس که انتظارش را می‌‍‌کشند از نسل و ذریه‌‍‌ی حسین علیه السلام است، او همان مظلومی است که خداوند تعالی می‌‍‌فرماید: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیهِ، ولی او مردی از نسل و ذریه‌‍‌ی اوست و این آیه را تلاوت کرد: وَجَعَلَهَا کلِمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ، و آن را سخنی جاودان در نسل خود قرار داد.

سُلْطَاناً فَلا یسْرِفْ فِی الْقَتْلِ، قدرت او برهان او بر همه‌‍‌ی مخلوقات خداست، تا او بر مردم برهان و حجت داشته باشد، و احدی حجتی بر خلاف او نداشته باشد.»[[43]](#footnote-43)

تفسیر قمی 2 /84 از ابن مسکان روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: أُذِنَ لِلَّذِینَ یقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا، به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‏اند، فرمودند: سنی‌‍‌ها می‌‍‌گویند: این آیه درباره‌‍‌ی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است، به هنگامی که قریشیان ایشان را از مکه بیرون کردند، [این سخن باطل است بلکه] در مورد قائم علیه السلام است، چون خروج نماید خون حسین علیه السلام را طلب می‌‍‌کند، و این سخن اوست: ما اولیای دم و طالبان دیه‌‍‌ایم.»

مناقب آل ابی طالب علیه السلام 4 /85 در ماجرای قتل یحیی بن زکریا علیهما السلام به دست پادشاه روم، و اینکه چگونه خداوند کسی را بر آنان مسلّط نمود که هفتاد هزار نفر را به خاطر خون یحیی علیه السلام به قتل رساند، از امام سجاد علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «امام‌‍‌حسین علیه السلام به من فرمودند: پسرم ای علی‌‍‌! به خدا خون من آرام نخواهد شد تا آنکه خداوند مهدی را برانگیزد، پس او به خاطر خون من هفتاد هزار تن از منافقین کافر فاسق را به قتل رساند.»

تفسیر عیاشی 2 /290 از سلام بن مستنیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند که درباره‌‍‌ی آیه‌‍‌ی مزبور فرمودند: «او حسین بن علی علیه السلام است که مظلومانه به شهادت رسید، و ما اولیای او هستیم، قائم از ما چون قیام نماید در پی انتقام خون امام‌‍‌حسین علیه السلام خواهد بود، او چنان می‌‍‌کشد که بگویند: در کشتن زیاده روی کرده است.

ایشان ادامه دادند: کشته شده، حسین علیه السلام است و ولیّ او قائم، زیاده روی در قتل به معنای کشتن غیر قاتل است.

إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً؛ او از دنیا نمی‌‍‌رود تا آنکه به دست مردی از خاندان رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم که زمین را از عدل و داد می‌‍‌آکند، همانسان که از ظلم و جفا پر شده، انتقام گیرد.»[[44]](#footnote-44)

کافی 4 /170 از رزین از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «زمانی که حسین بن علی علیه السلام را با شمشیر زدند و سقوط کرد، و برای جدا کردن سرش مبادرت ورزیدند، منادی از وسط عرش ندا کرد: ای امت حیرت زده و راه گم کرده بعد از پیامبرش‌‍‌! خدا شما را برای درک قربان و فطر موفق نکند.

حضرت این گونه ادامه دادند: به خدا سوگند بی‌‍‌تردید توفیق نیافته و نخواهند یافت، تا آنکه منتقم حسین علیه السلام به انتقام بیاید.»[[45]](#footnote-45)

تفسیر فرات /122 از امام باقر علیه السلام در تفسیر همین آیه نقل می‌‍‌کند: «خداوند مهدی را منصور نامید، همان گونه که احمد را محمد و عیسی را مسیح نام نهاد.»[[46]](#footnote-46)

کسانی که بر امام زمان علیه السلام خروج می‌‍‌کنند

بنابر روایات حرکت‌‍‌های بر ضدّ امام علیه السلام هم از سوی جماعت سفیانی خواهد بود و هم از ناحیه‌‍‌ی دیگران، و ایشان در راستای عمل به پیمان نبوی، با شدت و قاطعیت با آنها برخورد می‌‍‌کنند.

غیبت نعمانی /231 از زراره روایت می‌‍‌کند: «به امام محمد باقر علیه السلام گفتم: نام صالحی از صالحان را برایم بگویید - و مقصودم قائم علیه السلام بود - ، ایشان فرمودند: نام او نام من است، عرضه داشتم: آیا بر اساس سیره‌‍‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مشی خواهد کرد؟ فرمود: ای زراره‌‍‌! هیهات، هیهات، به سیره‌‍‌ی ایشان رفتار نمی‌‍‌کند، گفتم: فدایت گردم: چرا؟ فرمودند: رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در امت خود با بزرگواری رفتار نمود و با مردم مدارا می‌‍‌کرد، ولی قائم سیره‌‍‌اش قتل است، و در مکتوبی که به همراه دارد فرمان داده شده که به قتل سیر کند و از کسی توبه نطلبد، وای بر کسی که با او دشمنی کند.»[[47]](#footnote-47)

همان /299 از یعقوب سراج از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «سیزده شهر و گروه با قائم نبرد می‌‍‌کنند و او با آنان می‌‍‌جنگد: اهل مکه، اهالی مدینه، اهل شام، بنی‌‍‌امیه، اهل بصره، اهالی دشت میسان، کردها، اعراب، ضبه، غنی، باهله، ازد و اهل ری.»[[48]](#footnote-48)

شاید مقصود آن باشد که کسانی همچون اهالی این مناطق در عصر امام صادق علیه السلام ، دشمنان امام مهدی علیه السلام باشند.

همان /169 از عبد الله بن عطاء: «به امام باقر علیه السلام گفتم: درباره‌‍‌ی قائم علیه السلام بفرمایید، فرمودند: به خدا من او نیستم، و نه آن کس هستم که گردن‌‍‌هایتان را به سوی او می‌‍‌کشید [و در انتظارش به سر می‌‍‌برید]. ولادت او معلوم نشود. گفتم: چسان رفتار خواهد نمود؟ فرمودند: آنسان که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتار نمودند، بر آنچه پیشتر بود خطّ بطلان کشیده، از نو آغازیدند.»

بتریه، نخستین خوارج بر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

نخستین گروهی که در عراق بر ضدّ امام علیه السلام خروج می‌‍‌کنند بتریه هستند، آنان کسانی هستند که می‌‍‌پندارند اهل‌‍‌بیت علیهم السلام و نیز ظالمین نسبت به حقوق آنان را دوست می‌‍‌دارند‌‍‌!

دلائل الامامة /241 از ابو الجارود نقل می‌‍‌کند‌‍‌: «از امام باقر علیه السلام درباره‌‍‌ی زمان قیام قائم علیه السلام سؤال نمودم و ایشان فرمودند‌‍‌: ای ابو الجارود‌‍‌! آن زمان را نخواهید یافت. گفتم‌‍‌: اهل آن دوران را چطور؟ فرمودند‌‍‌: و حتی آنان را نیز هرگز درک نخواهی کرد. قائم ما پس از نومیدی شیعیان قیام می‌‍‌کند، سه روز مردم را فرا می‌‍‌خواند ولی پاسخش را نمی‌‍‌دهند، در روز چهارم دست در پرده‌‍‌های کعبه می‌‍‌آویزد و عرضه می‌‍‌دارد‌‍‌: پروردگار من‌‍‌! یاری‌‍‌ام کن و درخواست او رد نمی‌‍‌شود، آنگاه خدای تبارک و تعالی فرشتگانی را که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در بدر یاری رسانده بودند، و هنوز زین‌‍‌هایشان را نیافکنده، و سلاح‌‍‌هایشان را بر زمین ننهاده‌‍‌اند فرمان می‌‍‌دهد، آنها هم می‌‍‌آیند و با ایشان بیعت می‌‍‌کنند، سپس سیصد و سیزده نفر از مردم بیعت خواهند نمود.آن حضرت به مدینه می‌‍‌روند...

آنگاه رهسپار عراق می‌‍‌شوند. شانزده هزار نفر از بتریه غرق در سلاح بر ایشان خروج می‌‍‌کنند، همه قاری قرآن و فقیه در دینند، پیشانی‌‍‌هایشان را [در اثر کثرت عبادت] مجروح کرده‌‍‌اند و دامن‌‍‌هایشان را بالا زده‌‍‌اند، اما نفاق همه‌‍‌شان را در برگرفته است، آنان می‌‍‌گویند‌‍‌: ای پسر فاطمه‌‍‌! بازگرد که ما هیچ نیازی به تو نداریم‌‍‌! ایشان هم از عصر تا شام دوشنبه در پشت نجف آنان را می‌‍‌کشد - و سریعتر از کشتن یک شتر این کار را انجام می‌‍‌دهد - ، کسی از آنان نجات نمی‌‍‌یابد، و احدی از یاران امام آسیبی نمی‌‍‌بیند، خون‌‍‌های ایشان موجب قرب به خداست. سپس وارد عراق می‌‍‌شوند، و آنقدر از جنگجویان آن می‌‍‌کشد که خداوند رضایت دهد.

ابو الجارود گوید‌‍‌: این قسمت فرمایش امام باقر علیه السلام را نفهمیدم، از این رو گفتم‌‍‌: فدایت شوم، از کجا آگاهی می‌‍‌یابد که خداوند رضایت داده است؟ فرمودند‌‍‌: ای ابو الجارود‌‍‌! خدا به مادر موسی وحی کرد، و او از مادر موسی بهتر است، خداوند به نحل وحی نمود و او از آن بهتر است، حال متوجه شدی؟ عرضه داشتم‌‍‌: آری.»

ارشاد /364 می‌‍‌نگارد: «ابو الجارود در روایتی طولانی از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: چون قائم قیام کند راهی کوفه می‌‍‌شود. بیش از ده هزار نفر مسلّح که بتریه خوانده می‌‍‌شوند خارج می‌‍‌شوند و می‌‍‌گویند: از همان جا که آمده‌‍‌ای بازگرد که ما هیچ نیازی به بنی فاطمه نداریم، ایشان هم شمشیر میان آنان می‌‍‌گذارد و تا آخرین آنها را به قتل می‌‍‌رساند.

آنگاه وارد کوفه شده و همه‌‍‌ی منافقان مردّد را می‌‍‌کشد، قصرهای آن را مهندم می‌‍‌سازد، و جنگجویان آن را به قتل می‌‍‌رساند تا خداوند عزّ و علا رضایت دهد.»[[49]](#footnote-49)

بحار الانوار 52 /387 از کتاب فضل بن شاذان از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «قائم علیه السلام می‌‍‌آید تا به نجف می‌‍‌رسد. لشکر سفیانی و یاران او و مردم از کوفه خارج می‌‍‌شوند و این در چهارشنبه است، ایشان آنان را [به حق] دعوت می‌‍‌کند و قسم می‌‍‌دهد، و خبر می‌‍‌دهد که مظلوم و مقهور است و می‌‍‌فرماید: هر کسی درباره‌‍‌ی خدا با من احتجاج کند [بداند] من نزدیکترین مردم به خدا هستم - تا آخر عباراتی از این قبیل که گذشت - ، آنها گویند: از همان جا که آمده‌‍‌ای برگرد که ما هیچ نیازی به تو نداریم، ما [در این باره] به شما خبر داده‌‍‌ایم و شما را آزموده‌‍‌ایم، و بدون جنگ متفرّق می‌‍‌شوند.

ایشان روز جمعه باز می‌‍‌گردند، تیری می‌‍‌آید و با اصابت به مردی از مسلمین او را به هلاکت می‌‍‌رساند، [به امام علیه السلام ] خبر می‌‍‌دهند که فلانی کشته شد، در این هنگام بیرق رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را می‌‍‌گسترد، با باز شدن آن فرشتگان بدر بر ایشان فرود می‌‍‌آیند، با زوال خورشید باد می‌‍‌وزد، آنگاه ایشان با یاران بر آنها حمله می‌‍‌کنند. خداوند کتف‌‍‌های آنها را در اختیار آنان قرار می‌‍‌دهد [و چیره‌‍‌شان می‌‍‌سازد]. آنها پا به فرار می‌‍‌گذارند. آنان را می‌‍‌کشد تا وارد خانه‌‍‌های کوفه‌‍‌شان کند، منادی ایشان هم ندا در می‌‍‌دهد: بدانید‌‍‌! کسی را که پشت کرده دنبال نکنید و کار هیچ مجروحی را تمام نسازید، و به روش حضرت علی علیه السلام در اهل بصره با آنها رفتار خواهد نمود.»

نگارنده: شاید اکثر بتریه در اصل شیعه باشند، لکن اعلان موقف امام مهدی علیه السلام نسبت به ابوبکر و عمر خوشایند آنان قرار نگرفته و لذا این کار را اشتباه می‌‍‌دانند، و معتقدند این عمل حضرت زیانبار است و موجب پراکندگی بسیاری از گرد حضرت می‌‍‌شود.

این حدیث دلالت می‌‍‌کند که بتریه نه تنها شیعه، بلکه مسلمان هم نیستند، غیبت شیخ طوسی /273 از ابو بصیر از امام‌‍‌جعفرصادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «البته خداوند این امر را به وسیله‌‍‌ی کسی که هیچ بهره‌‍‌ای ندارد، یاری می‌‍‌کند، و چون امر ما فرا رسد کسی که امروز بت‌‍‌ها را می‌‍‌پرستد از آن بدر می‌‍‌رود.»[[50]](#footnote-50)

طبق احادیث و به طور طبیعی در آن برهه برخی به امام علیه السلام روی می‌‍‌آورند، و در مقابل برخی نیز رویگردان می‌‍‌شوند، غیبت نعمانی /317 از ابراهیم بن عبد الحمید نقل می‌‍‌کند: «کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده برایم گفت: هنگامی که قائم خروج کند کسی که خود را اهل این امر می‌‍‌دانسته، از آن بیرون می‌‍‌رود، و کسی که به عابدان خورشید و ماه می‌‍‌ماند وارد آن می‌‍‌گردد.»

آخرین گروهی که بر امام علیه السلام خروج می‌‍‌کنند از مقدادیه در بعقوبه هستند

در روایات آمده که آخرین و خطرناکترین خوارج بر امام علیه السلام ، خوارج مقدادیه [رمیلة الدسکرة] هستند و فرمانده آنان فرعون، شیطان و غیر عرب است، مروج الذهب 2 /418 می‌‍‌نویسد: «بخش ذکر جنگ حضرت امیر علیه السلام با اهل نهروان: سپس سوار بر مرکب شد و از کنار آنان [خوارج] که بر زمین افتاده بودند عبور کرد و فرمود: کسی که شما را فریب داد بر زمین افکند، گفتند: که آنان را فریب داد؟ فرمود: شیطان و نفس اماره، اصحاب گفتند: خدا ریشه‌‍‌ی آنها را برای همیشه قطع کرد، ایشان فرمودند: نه، قسم به آنکه جانم در دست اوست آنها در کمر‌‍‌های مردان و ارحام زنانند، هیچ گروهی خارج نشود مگر آنکه همانند آن بعد از آن خروج کند، تا آنکه بین فرات و دجله گروهی با مردی که او را اشمط گویند خارج شود، مردی از ما اهل‌‍‌بیت به مصاف او رفته او را به قتل می‌‍‌رساند، و پس از آن تا روز قیامت هیچ گروهی خروج نخواهد کرد.»

المصنف ابن ابی شیبه 8 /673 از عبیدالله بن بشیر بن جریر بجلی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «آخرین گروهی که در اسلام خروج می‌‍‌کند در رمیله‌‍‌ی دسکره خواهد بود، مردم به مصاف آنان رفته، یک سوم آنها را می‌‍‌کشند، یک سوم توبه می‌‍‌کنند، و یک سوم هم - که اشمط در میان آنهاست - در دیر مرمار تحصّن می‌‍‌کنند، مردم آنها را محاصره کرده بیرون می‌‍‌آورند و به قتل می‌‍‌رسانند، اینان آخرین گروه خوارجی هستند که در اسلام به هم می‌‍‌رسند.»[[51]](#footnote-51)

بصائر الدرجات /336 از یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «اولین گروهی که خروج کرد بر موسی بن عمران در مرج دابق در شام بود، [دیگری] بر مسیح بود و در حرّان خروج کرد، و در نهروان بر امیرالمؤمنین علیه السلام ، و در روستای ملک بر قائم خارج خواهد شد.

آنگاه به من فرمودند: کیف مالح دیر بین ماکی مالح - به زبان نبطی است - یعنی نزدیک روستای تو، چون یونس از روستای دیر بین ما بود.»

نگارنده: شاید این حدیث افتادگی داشته باشد، و در اصل این وصف که آنها آخرین گروه خوارج هستند نیز آمده باشد.

روستای ملک در استان بعقوبه و نزدیکی مقدادیه در عراق است، بلکه ظاهر آن است که همان مقدادیه است.

سمعانی در الانساب 2 /476 می‌‍‌نویسد: «دسکره‌‍‌ی ملک روستایی بزرگ است که قافله‌‍‌ها در آن فرود می‌‍‌آیند، من در رفت و برگشت وارد آن شدم و دو شب را در آن سپری کردم.»

یاقوت حموی در معجم البلدان 2 /455 می‌‍‌نگارد: «روستایی است در راه خراسان و نزدیک به شهرابان که دسکره‌‍‌ی ملک نام دارد، هرمز بن سابور بن اردشیر بن بابک در آن زیاد اقامت می‌‍‌کرد از این رو چنین نام گرفت.»

شیخ طوسی در غیبت /283 از فضل بن شاذان از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «چون قائم قیام کند وارد کوفه شده فرمان می‌‍‌دهد مساجد چهار گانه‌‍‌ی آن را از اساس ویران سازند و آن را سایه‌‍‌بانی بسان سایه بان حضرت موسی علیه السلام قرار خواهد داد، تمامی مساجد صاف و بدون ایوان خواهد بود همان گونه که در دوران رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود، راه اعظم را وسعت می‌‍‌دهد که شصت ذراع خواهد شد، هر مسجدی که بر سر راه باشد را خراب می‌‍‌کند، هر پنجره، تراس، توالت و ناودانی که به راه است را می‌‍‌بندد.

خدا در زمان او فلک را امر می‌‍‌کند، آن هم دور خود را کند می‌‍‌کند، چنان می‌‍‌شود که در ایام او یک روز بسان ده روز از روزهای شما باشد، ماه چونان ده ماه و سال همانند ده سال از سال‌‍‌های شما، آنگاه تنها مدتی اندک درنگ می‌‍‌کند که خوارج غیر عرب که ده هزار نفرند و شعارشان یا عثمان یا عثمان است، در رمیله‌‍‌ی دسکره بر او خروج کنند. ایشان هم مردی از غیر عرب را فرا می‌‍‌خواند و بند شمشیر خود را بر گردن او می‌‍‌گذارد، او هم به مصاف آنان می‌‍‌رود و چنان می‌‍‌کشد که احدی از آنان باقی نماند.

آنگاه متوجه کابل شاه می‌‍‌شود و آن شهری است که احدی نتوانسته آن را فتح کند، و تنها اوست که آن را فتح خواهد نمود، پس از آن به سمت کوفه می‌‍‌آید و در آن منزل می‌‍‌گزیند، و هفتاد قبیله از قبائل عرب را از میان می‌‍‌برد.»[[52]](#footnote-52)

اینان یا همه از غیر عربند، یا آنکه فرمانده‌‍‌شان غیر عرب است

در روایتی وارد شده که آخرین خوارج در کوفه به هم خواهند رسید، تفسیر عیاشی 2 /56 در ضمن حدیثی طولانی از عبد الاعلی حلبی از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «به خدا قسم گویا او را می‌‍‌بینم که به حجر تکیه داده و خدا را به حق خود سوگند می‌‍‌دهد، و بعد می‌‍‌گوید‌‍‌: ای مردم‌‍‌! هرکسی که درباره‌‍‌ی خدا با من گفتگو کند [بداند که] من نزدیکترین کس به خدا هستم.

هرکه در مورد آدم با من بحث کند [بداند که] من نزدیکترین کس به آدم هستم.

ای مردم‌‍‌! هر آنکه در مورد نوح با من به احتجاج بپردازد [بداند که] من نزدیکترین کس به نوحم.

ای مردم‌‍‌! هر کسی درباره‌‍‌ی ابراهیم با من به گفتگو بپردازد [بداند که] من نزدیکترین فرد به ابراهیم هستم.

ای مردم‌‍‌! هرکه در مورد موسی با من احتجاج کند [بداند که] من نزدیکترین کس به اویم.

ای مردم‌‍‌! هر آنکه درباره‌‍‌ی عیسی با من گفتگو کند [بداند که] من نزدیکترین شخص به عیسایم.

ای مردم‌‍‌! هرکه در مورد حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم با من بحث نماید [بداند که] من نزدیکترین کس به ایشانم.

ای مردم‌‍‌! هرکسی درباره‌‍‌ی کتاب خدا با من گفتگو کند [بداند که] من نزدیکترین شخص به کتاب خدا هستم. آنگاه به مقام می‌‍‌رود...

به خدا می‌‍‌جنگند تا آنکه به یگانگی خداوند اقرار کنند و ذره‌‍‌ای شرک نورزند. پیرزنی ضعیف از شرق به مقصد غرب می‌‍‌رود و احدی او را نهی نمی‌‍‌کند. خداوند بذر را از زمین بیرون می‌‍‌آورد و از آسمان باران فرو می‌‍‌فرستد...

در حالی که صاحب این امر برخی از احکام را صادر کرده و برخی از سنت‌‍‌ها را بیان نموده گروهی از مسجد بر او خروج می‌‍‌کنند، ایشان به اصحابش می‌‍‌فرماید‌‍‌: بروید که در تمارین به آنها می‌‍‌رسید، آنان را اسیر کرده نزد امام علیه السلام می‌‍‌آورند و به فرمان آن حضرت آنها را ذبح می‌‍‌کنند، و این‌‍‌ها آخرین کسانی هستند که بر قائم آل محمد علیهم السلام خروج می‌‍‌کنند.»

احتمال آن می‌‍‌رود که اینان قسمتی از همان خوارج بعقوبه باشند که در کوفه از بین می‌‍‌روند.

پاکسازی عراق از دشمنان

با در هم پیچیدن طومار آخرین خوارج در تاریخ، عراق در سایه‌‍‌ی حاکمیّت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نفس راحتی می‌‍‌کشد، و با حیاتی دیگرگون روبرو خواهد شد، دیگر اکنون پایتخت امام علیه السلام است و تمامی نگاه‌‍‌ها را به خود می‌‍‌دوزد.

کوفه، سهله، حیره، نجف و کربلا همه مناطقی از یک شهر هستند، و در همه جای دنیا سخن از آنهاست. شب‌‍‌های جمعه از اقصی نقاط بدان سو راه می‌‍‌سپارند تا نماز جمعه را با اقتدا به حضرت و در مسجد جهانی ایشان که هزار در دارد بگزارند، لکن چه بسا شود که جای خالی برای نماز یافت نشود.

احادیث در باب پیشرفت مادی و معنوی پایتخت ایشان بسیار است، ولی مجال آن نیست.

با پاکسازی عراق و انضمام آن به حکومت امام، دولت ایشان یمن، حجاز، ایران، عراق و بلاد خلیج را شامل می‌‍‌گردد.

در این برهه است که خراسانی و فرمانده لشکرش شعیب بن صالح می‌‍‌آیند، بیعت می‌‍‌کنند و بیرق ایران را تسلیم می‌‍‌نمایند.

ظاهراً مسلمانان ترکیه نیز در راستای تأیید قیام امام مهدی علیه السلام با برپایی تظاهرات، حکومت را وا می‌‍‌دارند تا از ایشان درخواست کند نماینده‌‍‌ای بدان سامان بفرستد تا اختلافات را بر طرف کند. ایشان هم یکی از یاران را اعزام می‌‍‌نماید، و در نتیجه بر حکومتی همسو و موافق با امام علیه السلام توافق می‌‍‌کنند.

بدین ترتیب عرصه به مقابله با دشمنان خارجی اختصاص می‌‍‌یابد، لذا ایشان خود به عنوان فرمانده لشکر راهی شام می‌‍‌شوند و در عذراء در نزدیکی دمشق فرود می‌‍‌آیند، تا برای نبرد با سفیانی و پشتیبانان وی - یهود و روم - و پیکار عظیم فتح قدس آماده شوند.

پایتخت کوفه است، و کربلا مکانتی عظیم دارد

بحار الانوار 53 /11 روایت می‌‍‌کند: «مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آقای من‌‍‌! خانه‌‍‌ی حضرت مهدی علیه السلام و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟ فرمودند: مرکز حکومت کوفه، مجلس قضاوت مسجد جامع آن، بیت المال و محل تقسیم غنائم مسلمین مسجد سهله و خلوتگاه ایشان تل‌‍‌های سفید غریین [نجف] است.

عرض کردم: مولای من‌‍‌! مؤمنان همه در کوفه خواهند بود؟ فرمودند: آری، به خدا مؤمنی نخواهد بود مگر آنکه در کوفه یا حوالی آن[[53]](#footnote-53) است، و جولانگاه اسبی در آن به دو هزار درهم خواهد رسید. بیشتر مردم آرزو می‌‍‌کنند کاش یک وجب از زمین سبع[[54]](#footnote-54) را به یک وجب طلا خریداری می‌‍‌کردند. کوفه پنجاه و چهار میل[[55]](#footnote-55) و قصرهای آن مجاور کربلا خواهد شد. و قطعاً خداوند کربلا را پناهگاه و مکانی قرار خواهد داد که ملائکه و مؤمنان بدان آمد و شد کنند، و شأنی عظیم خواهد داشت. برکات در آن چنان خواهد بود که اگر مؤمنی بایستد و یک بار پروردگارش را بخواند، خداوند بابت آن یک دعا هزار بار مثل ملک دنیا را به او خواهد بخشید.»

غیبت شیخ طوسی /273 از عبد الله بن هذیل: «قیامت بر پا نمی‌‍‌شود مگر بعد از آنکه همه‌‍‌ی مؤمنان در کوفه گرد آیند.»

الطبقات الکبری 6 /10 از عبد الله بن عمرو نقل می‌‍‌کند: «به واسطه‌‍‌ی مهدی سعادتمندترین مردم اهل کوفه هستند.»[[56]](#footnote-56)

تهذیب الاحکام 3 /253 از حبه‌‍‌ی عرنی نقل می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام به حیره رفتند و فرمودند: اینجا به اینجا متّصل خواهد شد - و به کوفه و حیره اشاره کردند - . چنان می‌‍‌شود که یک ذراع بین این دو به چند سکه‌‍‌ی طلا فروخته شود. در حیره مسجدی بنا می‌‍‌شود که پانصد در دارد و جانشین قائم [در نماز]، در آن نماز می‌‍‌گزارد، زیرا مسجد کوفه گنجایش آنان را نخواهد داشت، و در آن دوازده امام عادل نماز خواهند خواند.

عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! آیا مسجد کوفه‌‍‌ی آن روز ظرفیّت این مردم را دارد؟ ایشان فرمودند: چهار مسجد بنا می‌‍‌شود که مسجد کوفه کوچکترین آنهاست، و این مسجد [مسجد حیره] و دو مسجد در دو طرف کوفه از این سمت و از این سمت و با دست به سمت محله‌‍‌ی بصریین و غریین اشاره فرمود.»

کامل الزیارات /30 از ابوبکر حضرمی نقل می‌‍‌کند: «از حضرت صادق و یا امام باقر علیهما السلام پرسیدم: پس از حرم خدای عزوجل و رسولش صلی الله علیه وآله وسلم کدام موضع در زمین افضل است؟ فرمود: ای ابا بکر‌‍‌! کوفه، که پاکیزه و طاهر است، قبور پیامبران رسول و غیر رسول و اوصیای راستین در آن است.

در آن مسجد سهیل است که خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر در آن نماز گزارده است، عدل خدا از آنجا آشکار می‌‍‌شود، و قائم او و قائمان بعد از او در آن خواهند بود، و منازل پیامبران، اوصیاء و صالحان در آن است.»

کافی 3 /495 از صالح بن ابی الاسود نقل می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی مسجد سهله فرمودند: بدان‌‍‌! آن، منزل صاحب ماست، هنگامی که با اهل خود آید.»

همان 4 /571 از ابان بن تغلب: «همراه امام صادق علیه السلام بودم، ایشان بر پشت کوفه گذشتند و فرود آمده دو رکعت نماز به جا آوردند. اندکی جلو رفتند و دو رکعت دیگر گزاردند. باز هم قدری جلو رفتند و دو رکعت خواندند، سپس فرمودند: اینجا قبر امیرالمؤمنین علیه السلام است، عرض کردم: فدایت شوم، آن دو جای دیگر که نماز به جا آوردید چه؟ فرمودند: محل سر امام‌‍‌حسین علیه السلام و منزل قائم.»

تهذیب الاحکام 6 /34 از مبارک خباز نقل می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام هنگامی که در حیره بودند به من فرمودند: استر و الاغ را زین کنید، پس ایشان خود سوار شدند، من نیز سوار شدم، ایشان وارد گودی شدند، فرود آمدند و دو رکعت نماز گزاردند، اندکی جلوتر رفته دو رکعت دیگر خواندند، قدری پیشتر رفتند و دو رکعت دیگر به جا آوردند، آنگاه سوار شده بازگشتند، از ایشان درباره‌‍‌ی این سه دو رکعت سؤال کردم و فرمودند: دو رکعت نخست در موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بود، دو رکعت دوم موضع سر حسین علیه السلام و دو رکعت سوم محلّ منبر قائم علیه السلام .»

دلائل الامامة /244 از فرات بن احنف نقل می‌‍‌کند: «با امام صادق علیه السلام بودم و می‌‍‌خواستیم به زیارت قبر حضرت امیر علیه السلام برویم. به ثویه که رسیدیم ایشان فرود آمدند و دو رکعت نماز گزاردند، عرض کردم: آقای من‌‍‌! این چه نمازی بود؟ فرمودند: اینجا محلّ منبر قائم است، دوست داشتم خدا را در این موضع شکر گویم.

سپس رفتند و من هم با ایشان رفتم تا به ستونی که بر راه است رسیدند و فرود آمده دو رکعت نماز خواندند، باز پرسیدم: این نماز چه بود؟ فرمودند: گروهی که سر امام‌‍‌حسین علیه السلام را با خود در صندوقی داشتند اینجا فرود آمدند، پس خداوند عزیز و جلیل پرنده‌‍‌ای را فرستاد و آن صندوق را با آنچه در آن بود برداشت. شتربانی از کنار آنها گذشت و آنان سر او را جدا کردند و در صندوق گذاشتند و با خود بردند، لذا اینجا فرود آمدم و نماز به جا آوردم.

در ادامه رفتیم تا به محلّی رسیدیم. ایشان برای بار سوم فرود آمدند و دو رکعت نماز خواندند، و فرمودند: اینجا قبر امیرالمؤمنین علیه السلام است. بدان‌‍‌! روزها به پایان نخواهد رسید تا آنکه خداوند مردی را که خود را برای کشتن آزموده، بفرستد و بر آن قلعه‌‍‌ای که هفتاد ایوان دارد بنا کند.

حبیب بن حسین که از راویان این حدیث است گوید: این حدیث را قبل از آنی که بنایی بر آن بسازند شنیدم، بعد از آن محمد بن زید کسی را فرستاد و بر آن بنایی ساختند، و روزها نگذشت که محمد کشته شد.»

خانه‌‍‌ی شخصی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در منطقه‌‍‌ی مسجد سهله

قطب الدین راوندی رحمه الله در قصص الانبیاء علیهم السلام /80 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «ای ابا محمد‌‍‌! گویا می‌‍‌بینم که قائم با اهل و عیال خود در مسجد سهله فرود آمده است، من گفتم: آنجا منزل ایشان خواهد بود؟ فرمودند: آری، آنجا منزل ادریس است و خداوند پیامبری را مبعوث ننموده مگر در آن نماز گزارده است. کسی که در آن اقامت کند بسان کسی است که در خیمه‌‍‌ی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقیم باشد. هیچ مرد و زن با ایمانی نیست مگر دلش اشتیاق آن را دارد. روز و شبی نیست جز آنکه فرشتگان به این مسجد می‌‍‌آیند و خدا را در آن عبادت می‌‍‌کنند.

ای ابا محمد‌‍‌! بدان‌‍‌! اگر من نزدیک شما بودم نمازی نمی‌‍‌گزاردم مگر در آنجا.

هنگامی که قائم ما قیام کند، خدا برای رسولش و ما همه انتقام خواهد گرفت.»

غدد سرطانی باید ریشه کن شود

در نگاه نخست چنین می‌‍‌نماید که پاکسازی زمین از ظلم و ظالمان امری است ناممکن، چرا که اینان ریشه دوانیده‌‍‌اند و زمین و زمینیان به وجود آنان، و نیز ناله‌‍‌ی مظلومان عادت کرده است، از این رو آنان جزء لا ینفک زمین هستند.

اما حقیقت آن است که خداوند علیم حکیم برای هر چیزی از جمله ظلم، حد و نهایتی قرار داده است. غیبت نعمانی /127 روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌‍‌ی: یعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیمَاهُمْ،[[57]](#footnote-57) تبهکاران از سیمایشان شناخته می‏شوند، فرمودند: خدا آنان را می‌‍‌شناسد، ولی این آیه در مورد قائم نازل شده است. ایشان آنها را به سیمایشان می‌‍‌شناسد، پس خود و یاران با شمشیر بر آنان سخت ضربه می‌‍‌زنند.»

برخی گمان می‌‍‌کنند کشتار ظالمان توسط حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخت دلی و زیاده روی است، لکن حق آن است که برخورد ایشان عمل جراحی ضروری و به غرض پاکسازی جوامع از لوث اینهاست، و اگر با آنان به نرمی و عفو رفتار کند آنها دست از جنایات خود بر نخواهند داشت. از این روست که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در پیمان خود، فرزندش مهدی علیه السلام را به برخورد شدید با آنها فرمان داده‌‍‌اند.

البته بیم آن نمی‌‍‌رود که کسانی که امید هدایت و صلاحشان می‌‍‌رود توسط ایشان از بین روند، زیرا امام علیه السلام از ناحیه‌‍‌ی پروردگارش راهنمایی می‌‍‌شود و با نور خدا می‌‍‌نگرد، او بسان خضر است که خدا درباره‌‍‌اش فرموده: آتَینَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً،[[58]](#footnote-58)از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم، بلکه خضر علیه السلام وزیر و ایشان امیر اوست.

غیبت نعمانی /284 از مفضل بن عمر نقل می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام قائم را یاد کردند، من عرض کردم: امیدوارم امر ظهور ایشان به سهولت انجام پذیرد، حضرت فرمودند: آن امر واقع نخواهد شد تا آنکه با خون غلیظ و عرق مواجه شوید[[59]](#footnote-59).»

همان /285 مشابه آن را از معمر بن خلاد از امام رضا علیه السلام نقل می‌‍‌کند، در آن آمده است: «شما امروز در آرامش بیشتری به سر می‌‍‌برید نسبت به آن روز [دوران حضرت مهدی علیه السلام ]...»

بحار 52 /358 از بشیر نبال روایت می‌‍‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: اینان گویند: چون مهدی قیام کند امور خود به خود سامان می‌‍‌گیرد و به اندازه‌‍‌ی خون حجامت هم خونی نمی‌‍‌ریزد، ایشان فرمودند: هرگز، اگر برای کسی امور خود به خود سامان می‌‍‌یافت، برای رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم سامان می‌‍‌گرفت، آن هنگام که دندان‌‍‌های رباعی ایشان به خون آغشته و صورتشان زخم شد، هرگز، قسم به آنکه جانم به دست اوست [سامان نمی‌‍‌یابد] تا آنکه ما و شما با عرق و خون غلیظ مواجه شویم، آنگاه بر پیشانی خود دست کشیدند.»

غیبت نعمانی /297 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «قائم علیه السلام در جنگ خود با چیزی مواجه می‌‍‌شود که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم با آن مواجه نشد؛ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به سراغ آنان آمد در حالی که سنگ کنده کاری شده و چوب‌‍‌های تراشیده را می‌‍‌پرستیدند، ولی آنها بر قائم علیه السلام خارج می‌‍‌شوند و کتاب خدا را بر ضدّ او تأویل می‌‍‌کنند و بر اساس آن با ایشان می‌‍‌جنگند.»

همان /296 مشابه آن را از فضیل بن یسار از ایشان نقل می‌‍‌کند و در ادامه‌‍‌ی آن آمده است: «بدان‌‍‌! به خدا سوگند عدالت او، اندرون خانه‌‍‌هایشان وارد می‌‍‌شود، همان گونه که گرما و سرما داخل می‌‍‌شود.»

امام علیه السلام در برابر این تکذیب و عناد ناگزیر است که فاسدان را ریشه کن سازد.

برخورد شدید با ستمگران

غیبت نعمانی /231 از ابو خدیجه از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «حضرت علی علیه السلام فرمودند: من حق داشتم پشت کننده [از جنگ] را بکشم و کار مجروح را تمام سازم، ولی این کار را به خاطر فرجام یارانم واگذاردم، که اگر مجروح شدند کارشان را تمام نسازند، و قائم حق آن دارد پشت کرده را بکشد و کار مجروح را تمام سازد.»

کافی 8 /233 از معاویة بن عمار از آن حضرت روایت می‌‍‌کند: «اگر کسی از شما قائم را آرزو کرد، آن را در حال عافیت آرزو کند، زیرا خداوند حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را برای رحمت فرستاد، ولی قائم را برای انتقام می‌‍‌فرستد.»

غیبت شیخ طوسی /115 از یحیی بن علاء رازی از امام صادق علیه السلام : «خداوند تعالی در این امّت مردی را که از من است و من از اویم خواهد آورد، خدای تعالی به واسطه‌‍‌ی او برکات آسمان‌‍‌ها و زمین را سرازیر می‌‍‌کند، پس آسمان بارانش را فرو می‌‍‌فرستد و زمین بذر خود را بیرون می‌‍‌دهد، حیوانات وحشی و درندگان آرام می‌‍‌شوند، و زمین را پر از داد و عدل خواهد کرد همان گونه که از ستم و جور پر شده است، او چنان می‌‍‌کشد که نادان می‌‍‌گوید: اگر این از فرزندان محمد بود رحم می‌‍‌کرد.»

ابن ابی الحدید در شرح خود 7 /58 می‌‍‌نویسد: «جماعتی از اصحاب این خطبه را نقل کرده‌‍‌اند، خطبه‌‍‌ای است که به حد استفاضه رسیده است، حضرت امیر علیه السلام آن را پس از پایان یافتن جنگ نهروان ایراد کردند، عباراتی دارد که رضی رحمه الله نیاورده است، از جمله: اهل‌‍‌بیت پیامبرتان را بنگرید، اگر درنگ و اقامت کردند شما نیز چنین کنید، و اگر از شما یاری طلبیدند یاری کنید، به طور قطع خداوند فتنه را به دست مردی از ما اهل‌‍‌بیت بر طرف خواهد نمود، پدرم فدای پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان، تنها با شمشیر به سراغ آنان می‌‍‌رود، هشت ماه شمشیر را بر شانه‌‍‌اش می‌‍‌نهد، تا جایی که قریش گوید: اگر این از فرزندان فاطمه بود بر ما رحم می‌‍‌کرد، خدا او را بر بنی‌‍‌امیه مسلّط می‌‍‌کند تا خرد کرده و در هم بشکند، مَلْعُونِینَ أَینَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلاً ، سُنَّةَ اللهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِیلاً،[[60]](#footnote-60) از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره‌‍‌ی کسانی که پیشتر بوده‏اند [همین‏] سنّت خدا [جاری بوده‏] است؛ و در سنّت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.»

الفتن 1 /350 از حضرت علی علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «خداوند فتنه‌‍‌ها را به دست مردی از ما بر طرف خواهد ساخت، او آنان را به ذلت می‌‍‌کشاند و جز با شمشیر به استقبالشان نخواهد رفت. هشت ماه شمشیر را بر شانه می‌‍‌گذارد و به جنگ می‌‍‌پردازد، تا آنجا که گویند: به خدا قسم این از نسل فاطمه نیست، اگر از فرزندان او بود بر ما رحم می‌‍‌کرد. خداوند او را بر بنی عباس و بنی‌‍‌امیه مسلّط خواهد نمود.»[[61]](#footnote-61)

کافی 1 /431 از ابو بصیر روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی آیه‌‍‌ی: حَتَّی إِذَا رَأَوْا مَا یوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَیعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً،[[62]](#footnote-62) تا وقتی آنچه به آنان وعده داده می‏شود؛ یا عذاب، یا ساعة را ببینند؛ پس به زودی خواهند دانست جایگاه چه کسی بدتر و سپاهش ناتوان‏تر است، فرمودند: مَا یوعَدُونَ؛ خروج قائم علیه السلام است که همان ساعة است.

فَسَیعْلَمُونَ؛ در آن روز و عذاب خدا که بر دستان قائمِ او بر آنان فرود می‌‍‌آید، این همان سخن خداست: مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً؛ یعنی نزد قائم، وَأَضْعَفُ جُنْداً.

عرض کردم: این آیه: وَیزِیدُ اللهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدی،[[63]](#footnote-63) و خداوند کسانی را که هدایت یافته‏اند بر هدایتشان می‏افزاید، فرمودند: آن روز هدایتی بر هدایت آنان می‌‍‌افزاید که به جهت پیروی آنان از قائم است، که او را انکار نمی‌‍‌کنند.»

غیبت نعمانی /233 از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «اگر مردم می‌‍‌دانستند قائم چون خروج کند چه می‌‍‌کند، بیشتر آنان دوست می‌‍‌داشتند او را نبینند، به خاطر مردمانی که می‌‍‌کشد.

او تنها از قریش شروع می‌‍‌کند و فقط با شمشیر با آنان مواجه می‌‍‌شود، تا جایی که بسیاری از مردم گویند: این از آل محمد نیست، اگر از آنان بود رحم می‌‍‌کرد.»

همان /283 از بشیر بن ابی اراکه‌‍‌ی نبال نقل می‌‍‌کند: «وارد مدینه شدم و به خانه‌‍‌ی امام باقر علیه السلام رسیدم. استر ایشان در کنار در زین شده بود. مقابل خانه نشستم تا بیرون آمدند و سلام کردم. ایشان که سوار بر استر شده بودند، پایین و به سوی من آمده فرمودند: مرد اهل کجاست؟ گفتم: عراق، فرمودند: کجای آن؟ عرضه داشتم: از اهالی کوفه، فرمودند: چه کسی در این راه تو را همراهی کرد؟ گفتم: گروهی از محدثه، فرمود: آنها کیانند؟ عرض کردم: مرجئه، فرمود: وای بر این مرجئه، فردا که قائم ما قیام کند اینان به که پناه می‌‍‌برند؟

گفتم: اینان می‌‍‌گویند: آن زمان ما و شما مساوی خواهیم بود، ایشان فرمودند: کسی که توبه کند خدا توبه‌‍‌اش را می‌‍‌پذیرد و آنکه نفاق پنهان کند خدا جز او را دور نخواهد ساخت، و آن کس که امری را آشکار سازد خدا خونش را خواهد ریخت.

در ادامه فرمودند: قسم به کسی که جانم در دست اوست آنان را ذبح می‌‍‌کند، همانسان که قصاب گوسفندش را ذبح می‌‍‌کند و با دست به حلق خود اشاره کردند. گفتم: اینان می‌‍‌گویند: هنگامی که ظهور واقع شود امور برای او سامان می‌‍‌یابد و به اندازه‌‍‌ی خون حجامت خونی نمی‌‍‌ریزد، فرمود: هرگز، قسم به آنکه جانم به دست اوست [سامان نمی‌‍‌یابد] تا آنکه ما و شما عرق و خون غلیظ را مسح کنیم، و با دست به پیشانی خود اشاره کردند.»

کافی 1 /432 در حدیثی از محمد بن فضیل نقل می‌‍‌کند: «امام کاظم علیه السلام در مورد این آیه: حَتَّی إِذَا رَأَوْا مَا یوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَیعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً، فرمودند: مقصود از آن قائم و یاران اوست.»

حلیة الابرار 2 /597 می‌‍‌نگارد: «محمد بن حسن شیبانی در کشف البیان می‌‍‌نویسد: در احادیث ما از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که این آیه [قصص، 5] به صاحب الامر - که در آخرالزمان ظهور می‌‍‌کند، جباران و فراعنه را از میان می‌‍‌برد، شرق و غرب زمین را تحت حکومت خود در می‌‍‌آورد و آن را از عدالت پر می‌‍‌کند همان گونه که از ستم آکنده شده است - اختصاص دارد.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ابتدا کذّابان شیعه را به هلاکت می‌‍‌رساند

رجال کشی /299 از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «چون قائم ما قیام کند، از کذّابان شیعه شروع می‌‍‌کند و آنان را به قتل می‌‍‌رساند.»

الایضاح /208 از امام باقر علیه السلام : «هنگامی که قائم ما قیام کند، از کسانی که ادّعای [دروغین] محبّت ما را دارند شروع می‌‍‌کند و گردن‌‍‌هایشان را می‌‍‌زند.»

غیبت نعمانی /206 از مالک بن ضمره نقل می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمودند: ای مالک بن ضمره‌‍‌! چگونه خواهی بود آن هنگام که شیعیان اینچنین دچار اختلاف شوند - و انگشتان را در یکدیگر فرو بردند - ؟ عرض کردم: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! آن زمان هیچ خیری نیست، فرمودند: تمام خیر آن زمان است. ای مالک‌‍‌! آن هنگام است که قائم ما قیام می‌‍‌کند، و هفتاد مرد که بر خدا و رسولش صلی الله علیه وآله وسلم دروغ می‌‍‌بندند را جلو آورده به قتل می‌‍‌رساند، سپس خدا آنها را بر امری واحد گرد می‌‍‌آورد.»

غیبت شیخ طوسی /273 از امام‌‍‌جعفرصادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «البته خداوند این امر را به وسیله‌‍‌ی کسی که هیچ بهره‌‍‌ای ندارد یاری می‌‍‌کند، و چون امر ما فرا رسد کسی که امروز بت‌‍‌ها را می‌‍‌پرستد از آن بدر می‌‍‌رود.»

نگارنده: ظاهراً اینان اصل فتنه و اختلاف در میان شیعه هستند، و شاید از عالمان سوء گمراه کننده و سیاسیون منحرف باشند. عدد هفتاد نیز هم می‌‍‌تواند عددی حقیقی باشد و هم تقریبی.

هیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و بیم دشمنان

غیبت نعمانی /239 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «در حالی که مردی در حضور قائم است و امر و نهی می‌‍‌کند که صدا می‌‍‌زنند: او را بچرخانید، آنها هم او را مقابل حضرت می‌‍‌آورند و ایشان فرمان می‌‍‌دهند گردنش را بزنند، پس چیزی در شرق و غرب نماند جز آنکه از ایشان بهراسد.»

معنای حدیث آن است که امام علیه السلام منافقین پنهان را هم عقوبت می‌‍‌کنند، کسانی که شاید برخی از آنان به ایشان نزدیک هم باشند ولی خیانت می‌‍‌کنند. امام علیه السلام با نوری که در قلب دارد او را شناخته و حکم خدا را درباره‌‍‌ی او به اجرا می‌‍‌گذارند.

بحار الانوار 52 /354 از امام محمد باقر علیه السلام : «قائم امر و قضاوتی جدید را به پا می‌‍‌دارد. او بر عرب شدید است. کار او تنها شمشیر است. از کسی خواستار توبه نمی‌‍‌شود، و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری بر او تأثیر نمی‌‍‌گذارد.»

امر جدید، اسلامی است که مسلمانان از آن فاصله گرفته‌‍‌اند، ایشان آن را احیا می‌‍‌کند که این امر بر کسانی که حلقه به گوش حکام هستند و در این راستا با آن حضرت می‌‍‌جنگند، گران خواهد آمد.

غیبت نعمانی /236 از سَدیر صیرفی روایت می‌‍‌کند: «مردی از اهالی جزیره کنیزش را نذر کعبه کرده آن را به مکه آورده بود. او خود ماجرا را برایم تعریف کرد؛ پرده داران کعبه را دیدم، برای هر یک از آنان که جریان را می‌‍‌گفتم به من می‌‍‌گفت: آن کنیز را برای من بیاور که خداوند نذر تو را قبول کرد.

هراس و بیم شدیدی مرا فرا گرفت. با یکی از رفیقان که اهل مکه است مطلب را در میان گذاشتم، او گفت: آیا سخن مرا می‌‍‌پذیری؟ پاسخ مثبت دادم، او گفت: آن مردی را که در مقابل حجر الاسود نشسته و مردم پیرامون او هستند نگاه کن - و او ابو جعفر محمد بن علی بن حسین علیهم السلام بود - ، نزد او برو و جریانت را بگو، و به هرچه می‌‍‌گوید عمل کن.

من هم حضور ایشان رسیدم و گفتم: خدایت رحمت کند، مردی از اهالی جزیره هستم و کنیزی به همراه دارم که نذر بیت الله کرده‌‍‌ام، حال او را آورده‌‍‌ام. این مطلب را به پرده داران گفتم ولی آنان همه گفتند: او را برای من بیاور که خدا نذرت را پذیرفت، و این امر موجب هراس شدید من شد.

ایشان فرمودند: ای بنده‌‍‌ی خدا‌‍‌! خانه نمی‌‍‌خورد و نمی‌‍‌آشامد، پس کنیزت را بفروش و بررسی کن و به آن کس از هم منطقه‌‍‌ای‌‍‌هایت که حج این خانه را به جا آورده و از هزینه عاجز شده عطا کن تا توان بازگشت به مناطقشان را داشته باشند. من همین کار را کردم.

هر یک از پرده داران را که می‌‍‌دیدم درباره‌‍‌ی کنیز سؤال می‌‍‌کرد و من فرمان امام باقر علیه السلام را در پاسخ می‌‍‌گفتم، آنان هم به حضرت توهین می‌‍‌کردند. سخن آنها را به امام علیه السلام رساندم، ایشان فرمودند: به من رساندی، حال آیا از من نیز می‌‍‌رسانی؟ عرض کردم: آری، فرمودند: به آنها بگو: چگونه خواهید بود آن زمانی که دست‌‍‌ها و پاهای شما قطع و در کعبه آویزان شود، آنگاه به شما بگویند: ندا در دهید که ما سارقان کعبه هستیم؟

من همین که خواستم از حضور ایشان برخاسته مرخّص شوم فرمودند: من کسی نیستم که این کار را انجام می‌‍‌دهد، مردی از من آن را انجام خواهد داد.»

بحار الانوار 52 /387 از امام صادق علیه السلام : «قائم علیه السلام می‌‍‌کشد تا به بازار[[64]](#footnote-64) برسد. پس مردی از فرزندان پدرش [بنی هاشم] گوید: تو مردم را به مانند چارپایان از خود می‌‍‌رانی، آیا این بر اساس پیمانی از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، یا چه چیزی؟ - و در میان مردم کسی شجاعتر از اونیست - .

پس مردی از عجمان به سوی او می‌‍‌رود و می‌‍‌گوید: یا ساکت می‌‍‌شوی یا گردنت را می‌‍‌زنم.

در این هنگام است که قائم علیه السلام پیمان رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بیرون می‌‍‌آورد.»

در روایتی دیگر آمده مردی که در برابر این معترض می‌‍‌ایستد، شخصی است که برای حضرت از مردم بیعت می‌‍‌گیرد، بحار الانوار 52 /343 از عبد الاعلی حلبی از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «چون به ثعلبیه[[65]](#footnote-65) می‌‍‌رسد مردی از نسل پدرش که پس از آن حضرت محکم‌‍‌ترین بدن وشجاع‌‍‌ترین قلب را دارد صدا می‌‍‌زند: ای فلان‌‍‌! چه می‌‍‌کنی؟ به خدا که تو مردم را به مانند چارپایان از خود می‌‍‌رانی‌‍‌! آیا این پیمانی از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است یا چیز دیگری؟

غلامی که عهده‌‍‌دار [اخذ] بیعت است می‌‍‌گوید: به خدا سوگند یا ساکت می‌‍‌شوی یا آنچه را که دیدگانت در آن است می‌‍‌زنم.

قائم علیه السلام می‌‍‌فرماید: ای فلان‌‍‌! سکوت اختیار کن، آری به خدا سوگند عهدی از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دارم. ای فلان‌‍‌! آن محفظه را بیاور، او هم می‌‍‌آورد و حضرت عهد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را می‌‍‌خواند، آن مرد می‌‍‌گوید: خدا مرا فدایت کند، سرت را بیاور تا بوسه زنم، ایشان هم چنین می‌‍‌کند و او میان دو دیده‌‍‌ی امام علیه السلام را بوسه می‌‍‌دهد، آنگاه می‌‍‌گوید: بیعت ما را دوباره بگیر، و ایشان چنین می‌‍‌کند.»

این روایت چون سخن از ثعلبیه دارد، دلالت می‌‍‌کند این حادثه در ابتدای ورود به عراق رخ می‌‍‌دهد.

بصائر الدرجات /78 از ابو حمزه نقل می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در تفسیر آیاتی چند از جمله: حَتَّی إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ،[[66]](#footnote-66) تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند؛ ناگهان [گریبان‏] آنان را گرفتیم، و یکباره نومید شدند، فرمودند: مقصود قیام قائم است.»

تفسیر قمی 1 /200 ذیل همین آیه روایت می‌‍‌کند: «مقصود از آن قیام قائم است، چنان شود که گویا آنان هیچگاه قدرتی نداشته‌‍‌اند.»

خواری دشمنان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

تفسیر تبیان 1 /420‌‍‌: «سدی در تفسیر فرمایش خداوند: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللهِ أَنْ یذْکرَ فِیهَا اسْمُهُ وَسَعَی فِی خَرَابِهَا أُولَئِک مَا کانَ لَهُمْ أَنْ یدْخُلُوهَا إِلا خَائِفِینَ لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْی وَلَهُمْ فِی الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ،[[67]](#footnote-67) و کیست بیدادگرتر از آن کس که نگذارد در مساجد خدا، نام وی برده شود، و در ویرانی آنها بکوشد؟ آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [مسجد]ها درآیند. در این دنیا ایشان را خواری، و در آخرت عذابی بزرگ است، گوید: خواری آنان در دنیا آن است که چون مهدی قیام کند و قسطنطنیه فتح گردد، آنها را به هلاکت می‌‍‌رساند.»[[68]](#footnote-68)

مختصر بصائر الدرجات /200 روایت می‌‍‌کند برخی دشمنان حضرت مهدی علیه السلام که از بنی الاشهب هستند، به سمت سبطری می‌‍‌گریزند.

تفسیر قمی 2 /68: «تفسیر سخن خداوند: فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا یرْکضُونَ. لا تَرْکضُوا وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکنِکمْ لَعَلَّکمْ تُسْأَلُونَ،[[69]](#footnote-69) پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‏گریختند. مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و [به سوی‏] سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید؛ مقصود گنج‌‍‌هایی است که ذخیره می‌‍‌کردید.

قَالُوا یا وَیلَنَا إِنَّا کنَّا ظَالِمِینَ. فَمَا زَالَتْ تِلْک دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیداً خَامِدِینَ،[[70]](#footnote-70) گفتند: ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم‏. سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده‌‍‌ی بی‏جان گردانیدیم؛ هیچ خبر رسانی از آنها باقی نمی‌‍‌ماند... چشمی که بر هم خورد از آنها نخواهد ماند.»

کافی 8 /227 از سلام بن مستنیر نقل می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: قائم چون قیام کند، ایمان را بر تمام ناصبیان عرضه دارد، پس اگر به حقیقت داخل ایمان شد [که شد]، و گرنه گردنش را می‌‍‌زند یا آنکه همان گونه که اهل ذمه امروز جزیه می‌‍‌پردازند او نیز جزیه دهد.[[71]](#footnote-71) بر میان ناصب همیان[[72]](#footnote-72) می‌‍‌بندد و از شهرها به روستاها بیرون می‌‍‌راند.»

مختصر بصائر الدرجات /212 از ابو حمزه‌‍‌ی ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «چون قائم آل محمد علیهم السلام خارج شود، خداوند او را با فرشتگان نشاندار، فرشتگانی که پی در پی هستند، منزَلین و کروبیین یاری می‌‍‌کند. جبرئیل پیشاپیش ایشان، میکائیل طرف راست، اسرافیل در سمت چپ و رعب به مسافت یک ماه جلو، پشت و راست و چپ اوست و فرشتگان مقرّب روبروی اویند.

نخستین کس [از آدمیان] که با او بیعت می‌‍‌کند، محمد رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌باشد و حضرت امیر علیه السلام دومی است.

او شمشیری آخته دارد. خداوند برایش روم، چین، ترک، دیلم، سند، هند، کابل شاه و خزر را فتح خواهد نمود.

ای ابو حمزه‌‍‌! قائم قیام نمی‌‍‌کند مگر زمانی که ترسی شدید، زلزله‌‍‌ها، فتنه، بلایی که به مردم اصابت می‌‍‌کند و پیش از آن طاعون، جلوه کرده باشد. شمشیری برّان میان عرب، اختلاف شدید بین مردم، پراکندگی آنان در دین و دگرگونی حال آنها حاصل شده باشد، تا جایی که آرزومند، از شدّت هجوم مردم بر یکدیگر که مشاهده می‌‍‌کند، صبح و شام آرزوی مرگ کند.

خروج ایشان به هنگام نومیدی و یأس خواهد بود. خوشا به حال آنکه او را درک کند و از یارانش باشد و افسوس و تمام افسوس بر آن کس که با او عداوت ورزد، با امر او مخالفت نماید و از دشمنانش باشد.

در ادامه فرمودند: ایشان امری جدید، کتابی جدید، سنّتی جدید و قضاوتی جدید را به پا می‌‍‌دارد. بر عرب سختگیر است. کارش تنها قتل است. از کسی طلب توبه نمی‌‍‌کند و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری بر او اثر نخواهد گذاشت.»

تأویل الآیات 2 /550 از جابر بن یزید روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد فرمایش خداوند: وَتَرَاهُمْ یعْرَضُونَ عَلَیهَا خَاشِعِینَ مِنَ الذُّلِّ ینْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِی،[[73]](#footnote-73) و آنان را می‏بینی که [چون‏] بر آن [آتش‏] عرضه می‏شوند، از [شدّتِ‏] زبونی، فروتن شده‏اند: زیرچشمی می‏نگرند؛ یعنی به قائم علیه السلام .»

همان 2 /726 روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام درباره‌‍‌ی فرموده‌‍‌ی خدا: خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِک الْیوْمُ الَّذِی کانُوا یوعَدُونَ،[[74]](#footnote-74) دیدگانشان فرو افتاده، [غبارِ] مذلّت آنان را فرو گرفته است. این است همان روزی که به ایشان وعده داده می‏شد، فرمودند: مقصود روز خروج قائم علیه السلام است.»

تفسیر فرات /194 نقل می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد فرمایش خداوند: وَکنَّا نُکذِّبُ بِیوْمِ الدِّینِ،[[75]](#footnote-75) و یوم الدین را دروغ می‌‍‌شمردیم، فرمودند: آن، روز قائم است که یوم الدین می‌‍‌باشد.

حَتَّی أَتَانَا الْیقِینُ، تا یقین به سراغ ما آمد؛ ایام قائم علیه السلام .

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِینَ ، و شفاعت شفاعتگران آنان را سودی نرساند؛ پس شفاعت هیچ مخلوقی فایده‌‍‌ای برای آنها ندارد، و روز قیامت رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حق آنان شفاعت نکنند.»

استمرار خطّ بنی‌‍‌امیه و بنی عباس تا ظهور

باید توجه داشت که مقصود تمامی احادیثی که از پیکار حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با بنی‌‍‌امیه یا بنی عباس سخن می‌‍‌گوید، پیروان و خطّ مشی آنان در ظلم به اهل‌‍‌بیت علیهم السلام است، و قرائن لفظی و معنوی بسیاری بر این مطلب یافت می‌‍‌شود، غیبت نعمانی /302 از علی بن ابی حمزه نقل می‌‍‌کند: «بین مکه و مدینه با امام کاظم علیه السلام همراه بودم و ایشان فرمودند: یا علی‌‍‌! اگر اهل آسمان‌‍‌ها و زمین بر بنی عباس خروج کنند، زمین با خون‌‍‌هایشان آبیاری خواهد شد تا آنکه سفیانی خروج کند، عرض کردم: آیا سفیانی حتمی است؟ فرمودند: آری، سپس مدتی سر به زیر انداختند، آنگاه بالا آورده فرمودند: حکومت بنی عباس مکر و خدعه است، از بین می‌‍‌رود تا آنجا که گفته شود: هیچ اثری از آن نماند، و باز می‌‍‌گردد تا آنجا که گفته شود: هیچ مشکلی برای آن پیش نیامده است.»

همان /303 از حسن بن جهم صریحتر از آن را نقل می‌‍‌کند: «به امام رضا علیه السلام گفتم: خداوند امورتان را سامان دهد، اینان می‌‍‌گویند: سفیانی در حالی قیام می‌‍‌کند که حکومت بنی عباس از بین رفته است، فرمودند: دروغ می‌‍‌گویند، او در حالی قیام خواهد کرد که حکومت اینان پا برجاست.»

ارشاد /364 از عبد الله بن مغیره از حضرت صادق علیه السلام : «هنگامی که قائم از آل محمد علیهم السلام قیام کند، پانصد تن از قریش را گردن می‌‍‌زند، سپس پانصد نفر [دیگر] را گردن می‌‍‌زند، آنگاه پانصد تن دیگر را و این کار را شش بار انجام خواهد داد، گفتم: آیا اینان [بنی عباس] به این تعداد خواهند رسید؟ فرمودند: آری، از اینان و غلامانشان.»

غیبت شیخ طوسی /116 از عبیدالله بن شریک نقل می‌‍‌کند: «امام‌‍‌حسین علیه السلام بر حلقه‌‍‌ای از بنی‌‍‌امیه که در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودند گذشتند و فرمودند: بدانید‌‍‌! به خدا سوگند دنیا به پایان نمی‌‍‌رسد تا آنکه خداوند مردی از من را برانگیزد که از شما هزار نفر، و با آن هزار نفر هزار تن [دیگر] و با آن هم هزار نفر را بکشد.

گفتم: فدایت شوم، اینان - اولاد فلانی و فلانی - به این تعداد نمی‌‍‌رسند‌‍‌!

فرمودند: وای بر تو، در آن زمان از صلب مردی کذا و کذا مرد خواهد بود و غلامشان نیز در میانشان به همین سرنوشت دچار خواهد شد.»

این احادیث صراحت دارد که حکومت این دو سلسله تا زمان ظهور ادامه دارد، با وجود آنکه امامان علیهم السلام از پایان یافتن حکومت بنی‌‍‌امیه خبر داده‌‍‌اند، لذا می‌‍‌بایست گفت که مقصود از اینان، خطّ دشمنی با اهل‌‍‌بیت علیهم السلام است که تا ظهور امتداد دارد.

علاوه بر این قرینه‌‍‌ی معنوی، قرائن لفظی نیز در دست است که سخن از حکومت آل فلان قبل از ظهور دارد، قرب الاسناد /164 از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «پیش از این امر نشانه‌‍‌هایی است؛ [از جمله:] حادثه‌‍‌ای که بین دو حرم رخ می‌‍‌دهد، گفتم: آن چیست؟ فرمودند: جنگی قبیله‌‍‌ای خواهد بود، و فلانی از آل فلان پانزده تن را خواهد کشت.»

غیبت نعمانی /258 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «آیا به شما از انتهای حکومت بنی فلان خبر ندهم؟ پاسخ مثبت دادیم و ایشان فرمودند: قتل ناروای شخصی از تیره‌‍‌ای از قریش در روز حرام و بلد حرام. قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنان بعد از آن، تنها پانزده شب حکومت خواهند کرد.»

کافی 1 /337 حدیثی طولانی از زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند، در پاره‌‍‌ای آمده است: «همانا آن پسر پیش از آنکه قیام کند غیبتی خواهد داشت... ای زراره‌‍‌! ناگزیر پسری در مدینه به قتل خواهد رسید، عرض کردم: فدایت گردم، مگر نه اینکه لشکر سفیانی او را به قتل می‌‍‌رسانند؟ فرمودند: نه، لشکر آل بنی فلان او را می‌‍‌کشند، آنان می‌‍‌آیند و داخل مدینه می‌‍‌شوند، او را دستگیر کرده و می‌‍‌کشند، و چون او را به ستم و عدوان بکشند، [دیگر] مهلت داده نشوند، پس در آن هنگام فرج انتظار می‌‍‌رود.»

امام علیه السلام حدّ الهی را بر بسیاری از منافقین به اجرا می‌‍‌گذارد

تهذیب الاحکام 6 /172 از ابو حمزه از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «... چون قائم علیه السلام قیام کند نیاز به پرسش از شما ندارد، و بر بسیاری از شما که منافقند، حدّ خدا را جاری می‌‍‌سازد.»

معنای این حدیث آن است که ایشان بر منافقینی که سرپیچی می‌‍‌کنند اقامه‌‍‌ی حد می‌‍‌کند، و نه هر گناهکاری.

کثرت روایات سنیان در ستایش ایرانیان

منابع اهل‌‍‌سنت مملو است از احادیثی در مدح ایرانیان، تا آنجا که می‌‍‌توان تنها بر اساس روایات صحیح - نزد آنها - در منقبت آنان و برتری بر عرب یک جلد کتاب نگاشت، در حالی که ما در منابع خود با حجم زیادی مواجه نیستیم. سبب این امر را باید در این مطلب جستجو کرد که برخی ایرانیان در آن روزگار با دستگاه حاکم بودند و در مقابل مذهب اهل‌‍‌بیت علیهم السلام برای آنان مذاهبی تأسیس کردند، و کتاب‌‍‌ها برایشان نوشتند.

یکی از مشهورترین روایات اهل‌‍‌سنت در ستایش ایرانیان، حدیث گوسفندان سیاه و سفید است، حافظ ابو نعیم اصفهانی در ذکر اخبار اصبهان 1 /9 از ابو هریره، نعمان بن بشیر، مطعم بن جبیر، ابوبکر، ابن ابی لیلی و حذیفه - که حدیث طبق عبارت اوست - از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «من دیشب دیدم گویا گوسفندانی سیاه به دنبال من می‌‍‌آیند، سپس گوسفندانی سفید اضافه شدند تا آنجا که سیاهان را دیگر ندیدم.

ابوبکر گفت: گوسفندان سیاه عرب هستند که از شما پیروی می‌‍‌کنند، و سفیدان عجمانند که از شما تبعیت می‌‍‌کنند و چنان زیاد می‌‍‌شوند که عربی در میان آنها نمی‌‍‌بینی.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هم گفتند: فرشته هم این گونه تعبیر کرد.»‌‍‌!

روایت دیگر: همان 1 /12 از ابو هریره نقل می‌‍‌کند: «در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخن از عجمان به میان آمد که ایشان گفتند: به خدا قسم من به آنان از شما - و یا از برخی از شما - اعتماد بیشتری دارم.»

عبارت از برخی از شما، افزوده‌‍‌ی راوی است تا آبروی عرب را حفظ کند.

دیگر: المصنف عبدالرزاق 11 /66 از ابو هریره از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «اگر دین در ثریا باشد، مردی - و یا گفتند: مردانی - از پسران فارس بدانجا می‌‍‌روند تا آن را به دست آرند.»[[76]](#footnote-76)

مسند احمد 2 /417 از ابو هریره می‌‍‌آورد: «نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودیم که سوره‌‍‌ی جمعه نازل شد، ایشان این آیه را خواندند: وَآخَرِینَ مِنْهُمْ لَمَّا یلْحَقُوا بِهِمْ،[[77]](#footnote-77) و دیگران از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‏اند. شخصی پرسید: ای رسول‌‍‌خدا‌‍‌! اینان کیانند؟ حضرت جواب او را ندادند تا آنکه دو یا سه بار پرسید - و این در حالی بود که سلمان فارسی در میان ما بود - ، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست خود را بر سلمان گذاشتند و فرمودند: اگر ایمان در ثریا باشد، مردانی از اینان بدان دست خواهند یافت.»[[78]](#footnote-78)

سنن ترمذی 5 /384 می‌‍‌نویسد: «برخی از صحابه گفتند: یا رسول الله‌‍‌! اینان که خداوند فرموده اگر ما پشت کنیم، جایگزین ما می‌‍‌کند و مانند ما نخواهند بود، کیانند؟ - و سلمان در کنار آن حضرت حضور داشت - . پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ران او زدند و فرمودند: این و یارانش، قسم به آنکه جانم به دست اوست، اگر ایمان به ثریا آویخته باشد، مردانی از فارس بدان دست می‌‍‌یابند.»

المصنف عبدالرزاق 11 /385 از حسن بصری از آن حضرت نقل می‌‍‌کند: «دستان شما از عجم پر خواهد شد [و بسیاری از آنان اسیر خواهید کرد]، سپس آنان به شیرانی تبدیل می‌‍‌شوند که فرار نمی‌‍‌کنند، آنگاه گردن‌‍‌هایتان را می‌‍‌زنند و خراج شما را می‌‍‌خورند.»[[79]](#footnote-79)

نگارنده: عجم عنوانی است برای تمامی اقوام غیر عرب، لکن بر ایرانیان غلبه یافته است.

مسند احمد 5 /338 از سهل بن سعد ساعدی روایت می‌‍‌کند: «همراه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در خندق بودم، ایشان خود تیشه به دست گرفتند و مشغول حفر شدند، در اثنای حفاری با سنگی مواجه شدند و خندیدند، کسی پرسید: ای پیامبر خدا‌‍‌! چرا می‌‍‌خندید؟ فرمود: خنده‌‍‌ام از مردمانی گرفت که آنان را از سمت مشرق در میان بند می‌‍‌آورند، و به سمت بهشت سوق داده می‌‍‌شوند.»[[80]](#footnote-80)

ذکر اخبار اصبهان 1 /11 از ابن عباس نقل می‌‍‌کند: «در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخن از فارس به میان آمد، ایشان فرمودند: فارس گروه ما اهل‌‍‌بیت هستند.»

مقصود از اهل‌‍‌بیت در این گزارش ساختگی عباسیانند، زیرا نهضت عباسیان توسّط ایرانیان شکل گرفت. اما اهل‌‍‌بیت در مذهب ما اصطلاح خاص نبوی است که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث متواتر کساء آنان را معرفی کردند و به درگاه خدا عرضه داشتند: خدایا‌‍‌! اینان اهل‌‍‌بیت منند، یعنی امیرالمؤمنین، صدیقه‌‍‌ی طاهره، امام حسن و امام‌‍‌حسین و نه تن از فرزندان امام‌‍‌حسین که آخرینشان حضرت مهدی علیهم السلام است.

شرح نهج البلاغه 20 /284 می‌‍‌نگارد: «اشعث نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، صف‌‍‌ها را شکافت و به حضرت نزدیک شد و گفت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! این سرخان - یعنی عجم - در نزدیک شدن به شما بر ما غلبه کرده‌‍‌اند، امام علیه السلام با پا بر منبر زدند.

صعصعة بن صوحان گفت: اشعث با ما چه کار دارد؟ [او باعث می‌‍‌شود] امیرالمؤمنین علیه السلام امروز سخنی درباره‌‍‌ی عرب گوید که هماره یاد شود.

حضرت فرمودند: کیست برای من در مقابل این درشتان بی‌‍‌فایده عذر آورد، اینان به مانند حمار بر بستر می‌غلطند و به خاطر یاد شدن یک گروه، آنان را ترک می‌‍‌گویند‌‍‌! آیا مرا امر می‌‍‌کنی آنان را برانم؟ من آنها را نخواهم راند تا از جاهلان باشم، قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنها شما را برای بازگشت به دین خواهند زد، همانسان که شما آنان را برای پذیرش آن زدید.»

این کلام متواتر است و تعدادی از عالمان آنان مهر صحت بر آن زده‌‍‌اند.

اما ایرانیان در حرکت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ؛ روایاتی در منابع طرفین پیرامون آنان تحت هفت عنوان رسیده؛ قوم سلمان، اهل مشرق، اهل خراسان، اصحاب بیرق‌‍‌های سیاه، فارس، اهل قم و اهالی طالقان، و مقصود از همه ایرانی‌‍‌ها هستند، مگر آنکه قرینه‌‍‌ای بر خلاف بیاید.

ایرانیان، نخستین گروه از سه گروه زمینه ساز

منابع اتفاق نظر دارند که نهضتی زمینه ساز ظهور حضرت مهدی علیه السلام از سوی اهل مشرق شکل می‌‍‌گیرد، آنان صاحبان پرچم‌‍‌های سیاه و نخستین زمینه سازان حکومت ایشان هستند.

در منابع ما دو گروه زمینه ساز دیگر نیز به چشم می‌‍‌خورد: یمانی‌‍‌ها و حرکتی بر ضدّ یهود که پیش از ظهور است - و خواهد آمد - و یا در عراق رخ می‌‍‌دهد و در تفسیر آیه‌‍‌ی: بَعَثْنَا عَلَیکمْ عِبَاداً لَنَا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ،[[81]](#footnote-81) بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌‍‌گماریم، آمده است، و اینکه «آنان گروهی هستند که خداوند پیش از خروج قائم ارسال می‌‍‌کند و کسی را که جنایتی بر آل محمد کرده وانمی‌‍‌گذارند مگر آنکه به قتل می‌‍‌رسانند.»[[82]](#footnote-82)

کافی 8 /206: «امام صادق علیه السلام در مورد آیه‌‍‌ی: وَقَضَینَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی الْکتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الأرض مَرَّتَینِ،[[83]](#footnote-83) و در کتاب آسمانی به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد، فرمودند: [این دو بار] قتل حضرت علی بن ابی طالب و وارد کردن جراحت بر امام حسن علیهما السلام است.

وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً کبِیراً، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست؛ کشتن امام‌‍‌حسین علیه السلام .

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا، پس آنگاه که وعده‌‍‌ی [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد؛ زمانی که نصرت خون حسین فرا رسد.

بَعَثْنَا عَلَیکمْ عِبَاداً لَنَا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّیارِ، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌‍‌گماریم، تا میان خانه‌ها به جستجو درآیند؛ گروهی هستند که خداوند پیش از خروج قائم می‌‍‌فرستد و کسی را که جنایتی بر آل محمد کرده وانمی‌‍‌گذارند مگر آنکه می‌‍‌کشند.

وَکانَ وَعْداً مَفْعُولاً، و این تهدید تحقق یافتنی است؛ خروج قائم علیه السلام .

ثُمَّ رَدَدْنَا لَکمُ الْکرَّةَ عَلَیهِمْ، پس [از چندی] دوباره شما را باز گردانده بر آنان چیره می‌‍‌کنیم؛ خروج امام‌‍‌حسین علیه السلام در میان هفتاد تن از یارانش، کلاهخودهایی با آب طلا که هر کدام دو رو دارد بر سر دارند و به مردم خبر می‌‍‌دهند امام‌‍‌حسین خارج شده تا مؤمنان در آن تردید نکنند و [بدانند] او دجال یا شیطان نیست، و حجت قائم در میان آنان است.

پس چون در دل‌‍‌های مؤمنین استوار گردد که او امام‌‍‌حسین است، مرگ به سراغ حجت می‌‍‌آید و امام‌‍‌حسین کسی است که عهده‌‍‌دار غسل، کفن، حنوط و در قبر قرار دادن ایشان می‌‍‌شود، و تنها وصی است که عهده‌‍‌دار وصی می‌‍‌گردد.»[[84]](#footnote-84)

غیبت نعمانی /298 از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که بیرق حق ظاهر شود، اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می‌‍‌کنند، آیا می‌‍‌دانی برای چه؟ عرضه داشتم: نه، فرمودند: به خاطر آنچه مردم، از اهل‌‍‌بیت ایشان پیش از خروجشان می‌‍‌بینند.»

همان /299 نظیر آن را از منصور بن حازم از ایشان روایت می‌‍‌کند و به جای جمله‌‍‌ی آخر این عبارت آمده است: «به خاطر آنچه از بنی هاشم می‌‍‌بینند.»

معنای این احادیث آن است که برخی از بنی هاشم پیش از ایشان نهضتی به راه می‌‍‌اندازد. بنابر این احادیث زمینه سازان سه دسته هستند؛ احادیث دولت پرچم‌‍‌های سیاه که نزد شیعه و سنی مورد اتفاق است، دولت یمانی که در منابع ماست و روایاتی که دلالت می‌‍‌کند پیش از ظهور زمینه سازانی خواهند بود ولی آنان را مشخص نمی‌‍‌کند، ولی بر کسانی که با یهود می‌‍‌جنگند انطباق دارد، زیرا در تفسیر آیه‌‍‌ی مذکور است.

طبق روایات قیام دولت یمنی‌‍‌ها، در سال ظهور امام مهدی علیه السلام و مقارن با خروج سفیانی در شام می‌‍‌باشد.

دولت زمینه سازان ایرانی پیش از آن است و آنان نخستین زمینه سازانند، لکن قیام آنها در راستای یاری ایشان در سال ظهور خواهد بود، و راجح آن است که مردی از قم آغازگر این حرکت باشد.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده: «مردی از قم مردم را به حق دعوت می‌‍‌کند، گروهی با او همراه می‌‍‌شوند که دل‌‍‌هایشان به مانند پاره‌‍‌های آهن است، بادهای سخت آنان را به لرزه نمی‌‍‌اندازد، از نبرد ملول نمی‌‍‌شوند، نمی‌‍‌هراسند، و بر خدا توکل می‌‍‌کنند، و فرجام از آنِ متقین است.»[[85]](#footnote-85)

مناسبتی که این روایت در آن بیان شده و نیز زمان این مرد معلوم نیست، علاوه بر آنکه سند ندارد، ولی امری که آن را تقویت می‌‍‌کند آن است که از تاریخ قم اشعری است که در سال 378 آن را تألیف کرده است.

از حدیث صحیح امام باقر علیه السلام در مورد نهضت اهل مشرق، فهمیده می‌‍‌شود که این حرکت پنج مرحله دارد و آخرین آنها قیام آنان برای نصرت امام علیه السلام در سال ظهور است.

در احادیث شیعه و سنی سخن از دو شخصیت ایرانی است: خراسانی و فرمانده‌‍‌ی قوای او شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب. در منابع ما نیامده که فاصله‌‍‌ی این دو با ظهور امام علیه السلام چه مدت است، ولی در منابع سنیان شش سال پیش از ظهور عنوان شده است، الفتن 1 /278 و 310 از محمد بن حنفیه نقل می‌‍‌کند: «پرچمی سیاه برای بنی عباس خارج می‌‍‌شود. سپس پرچم سیاه دیگری از خراسان بیرون می‌‍‌آید. کلاه‌‍‌های آنان سیاه و لباس‌هایشان سفید است. پیش قراول آنها مردی است به نام شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب از بنی تمیم. آنان یاران سفیانی را شکست می‌‍‌دهند تا آنکه در بیت‌‍‌المقدس فرود آیند. آنها زمینه را برای قدرت یافتن مهدی آماده می‌‍‌کنند. سیصد نفر از شام به او می‌‍‌پیوندند. بین خروج او و واگذاردن امر به مهدی هفتاد و دو ماه است.»

همان 1 /310 از همو روایت می‌‍‌کند: «بین خروج بیرق سیاه از خراسان و شعیب بن صالح و خروج مهدی تا واگذاری امر به مهدی هفتاد و دو ماه است.»[[86]](#footnote-86)

در نقل القول المختصر /34 این عبارت نیز آمده است: «بیرق‌‍‌های سیاه از خراسان خارج می‌‍‌شود و در کنار مهدی به بیت‌‍‌المقدس می‌‍‌آید.»

المسند الجامع 18 /389 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «پرچم‌‍‌هایی سیاه از خراسان خارج می‌‍‌شود. هیچ چیزی آنها را بر نمی‌‍‌گرداند تا آنکه در الیاء نصب شوند.»[[87]](#footnote-87)

غیبت نعمانی /253 از ابن ابی نصر از امام رضا علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «پیش از این امر [ظهور]، سفیانی، یمانی، مروانی و شعیب بن صالح خواهند بود، پس این چرا چنین ادعا می‌‍‌کند؟»

در احادیث صحیح منابع ما آمده که حرکت خراسانی و شعیب که پرچم را تسلیم امام علیه السلام می‌‍‌کنند، مقارن ظهور یمانی و سفیانی است، غیبت نعمانی /253 از امام باقر علیه السلام حدیثی طولانی نقل می‌‍‌کند که در آن تعدادی از حوادث و نشانه‌‍‌ها ذکر شده است، در قسمتی از آن آمده است: «خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال، یک ماه و یک روز بسان رشته‌‍‌ای مهره پیاپی خواهد بود. لذا از هر سو جنگ رخ خواهد داد. وای بر کسی که با آنان دشمنی کند. در میان این بیرق‌‍‌ها بیرقی هدایتگرتر از بیرق یمانی نیست، آن پرچم هدایت است زیرا به سوی صاحبتان دعوت می‌‍‌کند.»

حدیثِ: آغاز امر امام علیه السلام از ایران است

شیعه و سنی روایت می‌‍‌کنند که آغاز امر حضرت مهدی علیه السلام از مشرق خواهد بود، غیبت نعمانی /304 از حارث همدانی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «... مجعّد است، و بر گونه خالی دارد. آغاز او از مشرق خواهد بود. چون چنین شود سفیانی خروج کرده به اندازه‌‍‌ی مدت حمل یک زن - نه ماه - حکومت می‌‍‌کند. او در شام خروج می‌‍‌کند و اهل شام - مگر گروه‌‍‌هایی که بر حق استوارند و خدا آنان را از خروج با او مصون می‌‍‌دارد - تسلیم او می‌‍‌شوند.»

از آنجا که به طور قطع ظهور امام علیه السلام از مکه خواهد بود، گفتیم که آغاز امر ایشان از مشرق است، یعنی یاران ایشان از سوی مشرق خواهند آمد.

وهابیت می‌‍‌پندارند حضرت مهدی علیه السلام خود از سمت مشرق می‌‍‌آید، لذا قائل به مهدویت شخصی نجدی از غیر بنی هاشم شدند و او را نزد ابن باز بردند، و خوشایند او واقع شد، سپس او را به افغانستان و چچن بردند تا صدق کند که از ناحیه‌‍‌ی مشرق خواهد آمد‌‍‌!

حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام می‌‍‌رساند که این امر قبل از خروج سفیانی است، و مدتی نه کوتاه و نه چندان بلند با آن فاصله دارد، زیرا عطف بین این دو مقوله را با حرف واو - و نه فاء یا ثمّ - آورده است. بلکه اشاره بدان دارد که خروج سفیانی مسبّب از حرکت زمینه ساز ایران، و گویا عکس العملی در قبال آن می‌‍‌باشد.

حدیثِ: اصحاب بیرق‌‍‌های سیاه و اهل مشرق

این حدیث که به حدیث «پرچم‌‍‌های سیاه»، حدیث «اهل مشرق» و حدیث «آنچه اهل‌‍‌بیت علیهم السلام با آن مواجه می‌‍‌شوند» معروف است، در منابع ما و به وفور در منابع سنیان آمده است.

ابن‌‍‌مسعود و تعدادی از صحابه آن را نقل می‌‍‌کنند و گروهی از علمای سنی آن را صحیح شمرده‌‍‌اند.

یکی از قدیمی‌‍‌ترین مآخذ آن الفتن است، ابن‌‍‌حماد در 1 /310 از عبد الله بن مسعود نقل می‌‍‌کند: «نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم که جوانانی از بنی هاشم آمدند و رنگ چهره‌‍‌ی حضرت تغییر کرد. گفتند: ای رسول‌‍‌خدا‌‍‌! همواره در چهره‌‍‌ی شما حالتی می‌‍‌بینیم که خوش نداریم، ایشان فرمودند: ما اهل‌‍‌بیتی هستیم که خدا برایمان آخرت را بر دنیا اختیار کرده است. اهل‌‍‌بیت من پس از من با بلا و رانده و آواره شدن مواجه می‌‍‌شوند، تا آنکه قومی از اینجا از سوی مشرق، که اصحاب بیرق‌‍‌های سیاه هستند بیایند. آنان حق را می‌‍‌خواهند ولی به آنان داده نمی‌‍‌شود - دو یا سه بار این کار را می‌‍‌کنند - ، پس می‌‍‌جنگند و یاری می‌‍‌شوند و آنچه را خواسته بودند به آنها می‌‍‌دهند ولی نمی‌‍‌پذیرند، تا آن را به مردی از اهل‌‍‌بیت من که زمین را پر از عدالت می‌‍‌کند، همان گونه که از ستم پر شده است، بدهند. هر یک از شما آن را درک کرد به سوی آنها برود اگر چه چهار دست و پا بر روی برف باشد، زیرا او مهدی است.»[[88]](#footnote-88)

المستدرک 4 /464 چنین نقل می‌‍‌کند: «حضور رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیدیم، ایشان با چهره‌‍‌ای مسرور بیرون آمدند. از هرچه سؤال می‌‍‌کردیم پاسخ می‌‍‌دادند، و هرگاه سکوت می‌‍‌کردیم خود سخن می‌‍‌آغازیدند، تا اینکه جوانانی از بنی هاشم که حسن و حسین در میان آنها بودند عبور کردند. چون آنان را مشاهده کرد، به خود چسبانید و اشک از چشمانش جاری شد، ما گفتیم: پیوسته در صورت شما حالتی می‌‍‌بینیم که خوشایندمان نیست. ایشان فرمودند: ما اهل‌‍‌بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است، و اهل‌‍‌بیت من پس از من با رانده و آواره شدن در بلاد مواجه خواهند شد، تا آنکه بیرق‌‍‌هایی سیاه از جانب مشرق بالا رود.

آنان حق را می‌‍‌خواهند ولی به آنها نمی‌‍‌دهند، آنگاه [دیگر بار] آن را می‌‍‌خواهند ولی نمی‌‍‌دهند، سپس [برای بار سوم] آن را خواستار می‌‍‌شوند ولی به ایشان نمی‌‍‌دهند. پس پیکار می‌‍‌کنند و مورد نصرت قرار می‌‍‌گیرند. هر کسی از شما یا نسلتان آن را درک کرد نزد امام اهل‌‍‌بیتم برود اگر چه چهار دست و پا بر روی برف، زیرا آنها بیرق‌‍‌های هدایت هستند و آنها را به مردی از اهل‌‍‌بیتم می‌‍‌سپارند...»[[89]](#footnote-89)

این روایت در منابع ما نیز آمده است، دقیق‌‍‌ترین نقل، روایت غیبت نعمانی /273 از ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام است: «گویا قومی را می‌‍‌بینم که در مشرق خروج کرده‌‍‌اند و حق را می‌‍‌طلبند ولی به آنان داده نمی‌شود. سپس [دیگر بار] آن را طلب می‌‍‌کنند ولی به آنها نمی‌‍‌دهند. چون چنین بینند شمشیرهایشان را بر شانه‌‍‌ها بگذارند، پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولی نپذیرند تا آنکه قیام کنند، و آن را جز به صاحبتان ندهند، کشته‌‍‌های آنها شهیدند.

بدان‌‍‌! اگر من آن [دوران] را درک می‌‍‌کردم، جانم را برای صاحب این امر نگاه می‌‍‌داشتم.»[[90]](#footnote-90)

چند نکته:

اول: این حدیث تواتر معنوی دارد زیرا به طرق متعدد و از چند تن از صحابه نقل شده است، لذا به صدور آن از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم اطمینان می‌‍‌یابیم، و اینکه ایشان خبر از مظلومیت اهل‌‍‌بیتشان علیهم السلام ، و استمرار این ظلم تا زمان ظهور اینان که از مشرق بر می‌‍‌خیزند، و عرصه را برای حضرت مهدی علیه السلام - که مدتی پس از قیام دولت آنان ظاهر می‌‍‌شود و آنها بیرقشان را تسلیم می‌‍‌کنند - فراهم می‌‍‌کنند، داده‌‍‌اند.

دوم: مقصود از این دو عنوان ایرانیان هستند و این نزد صحابه‌‍‌ی راوی این حدیث، و تابعین و پسینیان آنان در طول روزگار مورد اتفاق است، چرا که آنان حتی به طور نادر هم ادعا نکرده‌‍‌اند اینان مثلا اهالی ترکیه‌‍‌ی فعلی، افغانستان، هند یا جایی دیگرند. بلکه برخی از بزرگان محدثین و مؤلفین آنها تصریح کرده‌‍‌اند اینان فارس هستند. و در برخی روایات هم عنوان خراسانیان بر آنان اطلاق شده است تا جایی که به حدیث بیرق‌‍‌های خراسان شهرت یافته، بنابراین اینکه وهابیان آن را به اهل افغانستان و طالبان و چچن تفسیر کرده‌‍‌اند به دور از فهم تمامی مسلمین است‌‍‌!

سوم: حرکت آنان با واکنش و جنگی عالمی روبروست. آنان در ابتدای حرکت بر حاکم خود خروج می‌‍‌کنند. آنگاه نزدیک ظهور برای نصرت امام و سپردن بیرق خود به ایشان قیام می‌‍‌نمایند.

چهارم: این عبارت از فرمایش امام باقر علیه السلام : پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولی نپذیرند تا آنکه قیام کنند، و آن را جز به صاحبتان ندهند، می‌‍‌رساند که آنها در سال ظهور سر تسلیم پرچم سرزمین خود به امام علیه السلام ، دچار اختلاف می‌‍‌شوند، و پیروزی از آنِ موافقان این کار خواهد بود.

الملاحم و الفتن /136 روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که بیرق‌‍‌های سیاه - که شعیب بن صالح در آن است - لشکر سفیانی را شکست دهند، مردم مهدی را آرزو کرده در طلب او بر می‌‍‌آیند. او که پرچم رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را با خود همراه دارد از مکه خارج می‌‍‌شود. بعد از آنکه مردم به جهت به درازا انجامیدن بلا، از خروج او نومید می‌‍‌شوند، دو رکعت نماز گزارده و چون از آن فارغ می‌‍‌شود صدا می‌‍‌زند: ای مردم‌‍‌! بلا بر امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و خصوص اهل‌‍‌بیت ایشان پافشاری کرده است، مقهور شدیم و بر ما ستم شده است.»

پنجم: حدیث بیرق‌‍‌های سیاه از اخبار غیبی است و بر نبوت رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دلالت می‌‍‌کند، چرا که می‌‍‌بینیم هم‌‍‌چنان‌‍‌که ایشان خبر دادند، ظلم، جنایت و آوارگی در حق اهل‌‍‌بیت علیهم السلام در طول قرن‌‍‌ها وارد شده است تا جایی که به چهار جهت دنیا رسیده‌‍‌اند. ما هیچ خاندانی را در شرق تا غرب این کره‌‍‌ی خاکی نمی‌‍‌یابیم که اینچنین با آنها معامله کرده باشند.

ششم: عبارت امام باقر علیه السلام : گویا قومی را می‌‍‌بینم که در مشرق خروج کرده‌‍‌اند، توصیف دقیقی است و دلالت می‌‍‌کند این امر وعده‌‍‌ی حتمی الهی است. و پیامبر و امامان علیهم السلام چنین تعبیری را زمانی به کار می‌‍‌بردند که امر حتمی الوقوع باشد آنچنان که گویا بدان می‌‍‌نگرند. بلکه می‌‍‌رساند آنان با بصیرتی که خداوند آنان را بدان مخصوص کرده آن را می‌‍‌بینند.

علاوه بر آنکه بیانگر مراحل حرکت آنان تا عصر ظهور، و منتهی شدن به قیام برای نصرت حضرت مهدی علیه السلام است.

هفتم: این عبارت: اگر من آن [دوران] را درک می‌‍‌کردم جانم را برای صاحب این امر نگاه می‌‍‌داشتم، می‌‍‌فهماند قیام نهایی آنان بیش از مدت عمر یک انسان تا ظهور فاصله ندارد.

روایاتی که احتمال می‌‍‌رود اجزائی از روایت بیرق‌‍‌های سیاه باشد

به نظر می‌‍‌رسد روایتی که احمد، ابن ماجه در سنن خود 2 /1368 و دیگران می‌‍‌آورند، قسمتی از آن باشد: «مردمی از مشرق آشکار می‌‍‌شوند که قدرت را برای مهدی آماده می‌‍‌کنند.»[[91]](#footnote-91)

المعجم الکبیر 4 /229 از خالد بن عرفطه نقل می‌‍‌کند که روز شهادت امام‌‍‌حسین علیه السلام گفت: «این همان است که از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمودند: شما پس از من در اهل‌‍‌بیتم [و نحوه‌‍‌ی رفتار با آنان] امتحان می‌‍‌شوید.»[[92]](#footnote-92)

الفتن 1 /313 از حسن بصری: «رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم سخن از بلایی آوردند که اهل‌‍‌بیتشان با آن روبرو می‌‍‌شوند، تا آنکه خدا بیرقی سیاه از مشرق بفرستد. هر که آن را یاری دهد خدا او را یاری نماید، و هر که وا گذارد خدایش واگذارد. تا آنکه نزد مردی همنام من آیند و امر خود را بدو سپارند. و خدا او را تأیید و نصرت کند.»[[93]](#footnote-93)

و نیز حدیث بیرق‌‍‌های خراسان به سمت قدس که سنن ترمذی 3 /362، مسند احمد، ابن کثیر در نهایه، بیهقی در دلائل و دیگران آورده‌‍‌اند.

ابن صدیق مغربی در ردّ بر ابن خلدون آن را صحیح می‌‍‌شمارد، روایت می‌‍‌کند: «پرچم‌‍‌هایی سیاه از خراسان خارج می‌‍‌شوند. چیزی آنها را باز نمی‌‍‌گرداند تا آنکه در ایلیاء نصب شوند.»

در منابع ما، ابن طاووس در الملاحم /43 و 58 آن را از سنیان نقل کرده است. این روایت سخن از حرکت لشکری از ایران به سمت قدس دارد که همان حرکت امام مهدی علیه السلام است.

مجمع البحرین می‌‍‌نویسد: «ایل بیت‌‍‌المقدس است، و گفته شده به معنی بیت الله است، زیرا این در زبان عبرانی الله است.»

از آنجا که فرمانده‌‍‌ی این پرچم‌‍‌ها شعیب بن صالح، فرمانده‌‍‌ی لشکر امام علیه السلام است، مقصود از این روایت حمله‌‍‌ی حضرت برای آزاد سازی شام و قدس است.

و نیز حدیث گنج‌‍‌های طالقان که در منابع سنیان از حضرت علی علیه السلام نقل شده است، الحاوی 2 /82 و کنز العمال 7 /262 روایت می‌‍‌کنند: «بَه بَه به طالقان، زیرا خداوند عزوجل در آن گنج‌‍‌هایی دارد که از طلا و نقره نیست، بلکه مردانی هستند که خدا را به خوبی شناخته‌‍‌اند و یاران مهدی در آخرالزمان خواهند بود.»[[94]](#footnote-94)

در منابع ما: بحار الانوار 52 /307 از کتاب سرور اهل الایمان اثر علی بن عبد الحمید نیلی از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «او گنجی در طالقان دارد که نه طلاست و نه نقره، و بیرقی که از زمانی که پیچیده شده باز نشده است، و مردانی که دل‌‍‌هایشان گویا پاره‌‍‌های آهن است. در راه خدا تردیدی در آنها راه نیابد. از آتش سخت‌‍‌ترند. اگر بر کوه‌‍‌ها هجوم آرند آنها را از جای بردارند. با پرچم‌‍‌هایشان منطقه‌‍‌ای را قصد نکنند مگر آن را ویران سازند. گویا بر اسبانشان عقاب است. به قصد برکت بر زین اسب امام دست می‌‍‌کشند. او را در میان می‌‍‌گیرند و با جان‌‍‌هایشان در جنگ‌‍‌ها از او محافظه می‌‍‌کنند. شب را مشغول عبادتند، و بر روی اسبانشان صبح می‌‍‌کنند. راهبان شب و شیران روزند. فرمانبری آنها بیش از کنیز نسبت به مولای خویش است. بسان چراغند، گویا در دل‌‍‌هایشان چراغ است. از بیم او ترسانند. خواهان شهادتند و کشته شدن در راه خدا را تمنا دارند. شعارشان یا لثارات الحسین است. چون طیّ مسیر می‌‍‌کنند رعب پیش از آنان و به فاصله‌‍‌ی یک ماه خواهد رفت. گروه گروه نزد مولی می‌‍‌آیند، و خدا امام حق را با آنان یاری خواهد کرد.»

نگارنده: راوی اینان را بر اساس عصر خود توصیف می‌‍‌کند و مقصود آن است که اینان شجاعند و به واسطه‌‍‌ی ایمانشان از دیگران متمایز.

من پیشتر تصور می‌‍‌کردم مراد از طالقان در این روایات منطقه‌‍‌ایست که در صد کیلومتری شمال غرب تهران، در سلسله جبال البرز قرار دارد، منطقه‌‍‌ای که الآن شهر و چند روستا دارد و طالقان نام دارد و اهالی آن از قدیم به تقوی و قرائت قرآن و تعلیم آن شهرت دارند.

ولی بعد از دقت در روایات این نظر برایم رجحان یافت که مقصود ایرانیان هستند و نه خصوص اهالی طالقان، و اینکه ائمه علیهم السلام آنها را اهل طالقان نامیدند از آن جهت است که سرزمینشان جبال طالقان نامیده می‌شد، همان گونه که خراسان و مشرق نامیده می‌‍‌شد.

روایت دیگری که احتمال می‌‍‌رود از اجزاء حدیث بیرق‌‍‌های سیاه باشد: تفسیر فرات /164 از انس: «روزی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و دست در دست علی بن ابی طالب علیه السلام داشتند، مردی به ایشان برخورد کرد. ایشان فرمودند: ای فلان‌‍‌! به علی ناسزا نگویید، زیرا هر که او را ناسزا گوید به من ناسزا گفته است، و هر آنکه به من ناسزا گوید خدا را ناسزا گفته است.

ای فلان‌‍‌! به خدا قسم، تنها فرشته‌‍‌ی مقرّب یا بنده‌‍‌ای که خدا دلش را برای ایمان آزموده است، به آنچه از علی در آخرالزمان بروز می‌‍‌کند ایمان می‌‍‌آورد.

ای فلان‌‍‌! بلایی سخت، محرومیّت، قتل و آوارگی فرزندان عبد المطلب را در می‌‍‌رسد، پس ای فلان‌‍‌! در مورد اصحاب، فرزندان و عهد من، خدا را در نظر بگیر و تقوای الهی پیشه کن، چرا که خداوند روزی دارد که در آن برای مظلوم از ظالم انتقام خواهد گرفت.»

خراسانی حاکم ایران و شعیب فرمانده‌‍‌ی لشکر

در احادیث چنین تصویر شده که خراسانی حاکم ایران و شعیب بن صالح، به عراق می‌‍‌آیند تا با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیعت کنند و بیرق کشورشان را به ایشان بسپارند.

در روایات سخن از ارسال قوا از ایران به حجاز برای یاری امام علیه السلام نیست. در برخی وارد شده که قوای آنان پیش از ظهور به سمت عراق حرکت می‌‍‌کنند، الفتن 1 /313 از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «پرچم‌‍‌های سیاه که از خراسان خارج می‌‍‌شود در کوفه فرود می‌‍‌آید. پس چون مهدی ظاهر شود، بیعت خود را برای ایشان می‌فرستند.»[[95]](#footnote-95)

خراسانی و شعیب پس از آنکه امام علیه السلام وارد عراق شوند بیعت می‌‍‌کنند، آنگاه ایشان شعیب را فرمانده‌‍‌ی لشکر قرار می‌‍‌دهند، و قوای خراسانیان در فتح قدس و فلسطین همراه ایشان خواهند بود. البته بعید نیست امام علیه السلام به قوای ایرانی فرمان دهند که قبل از خود وارد عراق شوند تا با لشکر سفیانی روبرو شده بتوانند دست تجاوز آنها بر شیعیان را کوتاه کنند.

علاوه بر گزارش ابن‌‍‌حماد، روایت الملاحم و الفتن که پیشتر گذشت نیز بر این مطلب دلالت دارد: «هنگامی که بیرق‌‍‌های سیاه - که شعیب بن صالح در آن است - لشکر سفیانی را شکست دهند، مردم مهدی را آرزو کرده در طلب او بر می‌‍‌آیند. او که پرچم رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را با خود همراه دارد از مکه خارج می‌‍‌شود.»

ابن‌‍‌حماد گزارشات متعددی با این مضمون نقل می‌‍‌کند که قوای خراسانی پیش از ظهور و برای مقابله با هجمه‌‍‌ی سفیانی وارد عراق می‌‍‌شوند، 1 /314 از حضرت امیر علیه السلام : «پرچم‌‍‌های سیاه خارج می‌‍‌شوند و با سفیانی می‌‍‌جنگند. جوانی از بنی هاشم - که در کتف چپ خالی دارد، و پیش قراولش مردی از بنی تمیم است که او را شعیب بن صالح گویند - در میان آنهاست، و یاران سفیانی را شکست می‌‍‌دهد.»

همو از عمار بن یاسر روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که سفیانی به عراق برسد و یاران آل محمد را بکشد، مهدی که شعیب بن صالح پرچمدار اوست خروج می‌‍‌کند.»

وی از امام باقر علیه السلام نیز نقل می‌‍‌کند: «جوانی از بنی هاشم که در کف دست راستش خالی دارد، با بیرق‌‍‌هایی سیاه از خراسان خارج می‌‍‌شود، و شعیب بن صالح در پیش او قرار دارد. او با اصحاب سفیانی پیکار می‌‍‌کند و آنان را شکست می‌‍‌دهد.»

همو از حسن بصری: «در ری مردی گندمگون، کوسه و با قامتی معتدل از غلامان بنی تمیم - که شعیب بن صالح نام دارد - به همراه چهار هزار تن خروج می‌‍‌کند. جامه‌‍‌هایشان سفید و بیرق‌‍‌هایشان سیاه است. او پیش قراول لشکر مهدی خواهد بود. کسی به مصاف او نمی‌‍‌رود مگر آنکه شکست می‌‍‌خورد.»

سفیان کعبی گوید: «پرچمدار مهدی پسری است با سنّ کم، ریش اندک و زرد پوست. اگر با کوه‌‍‌ها بجنگد آنها را منهدم می‌‍‌سازد تا آنکه در ایلیا فرود آید.»

همان 1 /372 از عبد الله بن عمر: «مردی از فرزندان حسین از سمت مشرق خروج می‌‍‌کند. اگر کوه‌‍‌ها به مصاف او آیند آنها را فرو ریخته در آنها راهسازی خواهد کرد.»[[96]](#footnote-96)

مجمع الزوائد 7 /317 از عبد الله بن عمر: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان تعدادی از مهاجرین و انصار نشسته بودند، علی بن ابی طالب علیه السلام سمت چپ و عباس طرف راست ایشان حضور داشتند. عباس و مردی از انصار با هم نزاع کردند و انصاری با عباس تند شد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست عباس و حضرت علی علیه السلام را گرفت و فرمود: از صلب این، جوانی خارج می‌‍‌شود که زمین را از ستم و ظلم می‌‍‌آکند، و از صلب این، جوانی خارج می‌‍‌گردد که زمین را از عدل و داد پر می‌‍‌کند. وقتی آن را دیدید، به سوی جوان تمیمی که از سمت مشرق می‌‍‌آید و پرچمدار مهدی است بروید.»[[97]](#footnote-97)

الفتن /86 از ابو جعفر: «سفیانی پس از ورود به کوفه و بغداد لشکریانش را در آفاق پراکنده می‌‍‌سازد. به او خبر می‌‍‌رسد که حرکتی از وراء النهر از جانب اهل خراسان شکل گرفته است. اهل مشرق آنان را شکست می‌دهند. هنگامی که این خبر به سفیانی می‌‍‌رسد، لشکری عظیم را به فرماندهی مردی از بنی‌‍‌امیه به اصطخر اعزام می‌‍‌کند. در قومس[[98]](#footnote-98)، دولابِ ری و مرزهای زرنج[[99]](#footnote-99) جنگ در می‌‍‌گیرد. آن هنگام است که سفیانی دستور به کشتار اهالی کوفه و مدینه می‌‍‌دهد. پس بیرق‌‍‌های سیاه از خراسان می‌‍‌آیند. فرماندهی همه‌‍‌ی مردم را جوانی از بنی هاشم که در کف دست راست او خالی است بر عهده دارد. خداوند امر و راه او را آسان خواهد کرد. او نبردی در مرزهای خراسان خواهد داشت. هاشمی در طریق ری می‌‍‌رود و مردی از عجمان را که شعیب بن صالح گویند به اصطخر به مصاف اموی می‌‍‌فرستد. او و مهدی و هاشمی در بیضاء اصطخر با هم مواجه می‌شوند. نبردی سخت میان آن دو گروه رخ می‌‍‌دهد تا جایی که اسبان تا مچ پا در خون پا می‌‍‌گذارند.

در ادامه نبردهای دیگری را نیز ذکر می‌‍‌کند.»[[100]](#footnote-100)

این‌‍‌ها همه عباراتی بدون سند و بریده بریده است، و آثار جعل بر آنها پدیدار می‌‍‌باشد، و هدف، آن است که حدیث بیرق‌‍‌های سیاه را بر قیام ابو‌‍‌مسلم خراسانی و ورود لشکریان وی به عراق تطبیق کند.

ضعف گزارشِ ورود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به ایران پیش از عراق

آنچه مورد اتفاق است آن است که آغاز حرکت امام علیه السلام از مکه است و هدف آن سرزمین قدس، و در این میان ایشان به بررسی و آماده سازی حکومتی جدید در حجاز و عراق، و نیز فرستادن لشکری به سمت قدس می‌‍‌پردازد.

تنها در یک یا دو روایت و آن هم از فتن ابن‌‍‌حماد آمده که ایشان ابتدا به جنوب ایران می‌‍‌آید، چرا که ایرانیان، حاکم آنان خراسانی و فرمانده‌‍‌ی لشکر شعیب بیعت خود را اعلام می‌‍‌کنند. سپس به همراه آنها وارد نبرد با سفیانی در بصره می‌‍‌شود و بعد وارد عراق می‌‍‌گردد.

الفتن /86 از حضرت امیر علیه السلام : «هنگامی که لشکر سفیانی به عراق رود، به دنبال اهل خراسان می‌‍‌فرستد. اهل خراسان هم در طلب مهدی می‌‍‌روند. مهدی، با هاشمی که پرچم‌‍‌های سیاه را به همراه دارد و بر مقدمه‌‍‌ی لشکرش شعیب بن صالح است مواجه می‌‍‌شود. آنان و یاران سفیانی بر دروازه‌‍‌ی اصطخر با هم روبرو می‌‍‌شوند، و میان آنها جنگی سخت در می‌‍‌گیرد. پرچم‌‍‌های سیاه غالب می‌‍‌شوند و لشکر سفیانی می‌‍‌گریزند. آن زمان است که مردم آرزوی مهدی داشته به جستجوی او می‌‍‌روند.»

اصطخر شهری در جنوب ایران است. این روایت ضعیف بوده و و تعارض با روایاتی دیگر دارد. البته احتمال آن وجود دارد که امام علیه السلام به قوای ایرانی فرمان دهند که قبل از خود وارد عراق شوند تا با لشکر سفیانی روبرو شوند، لکن دلیلی بر ورود ایشان به ایران در دست نیست.

احادیث منابع شیعی درباره‌‍‌ی خراسانیان و اصحاب بیرق‌‍‌های سیاه

برخی از این احادیث قبلاً گذشت. از جمله عیون اخبار الرضا علیه السلام 2 /59: «امام‌‍‌حسین از امیرالمؤمنین علیهما السلام از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند که فرمودند: قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه قائمی از ما برای حق قیام کند، و این، زمانی است که خدای عزوجل به او اذن دهد. هر کس از او پیروی کند نجات یابد و هرکه سرپیچی نماید هلاک شود.

ای بندگان خدا‌‍‌! خدا را در نظر گیرید، خدا را در نظر گیرید و گرچه چهار دست و پا بر روی برف، به نزد او بروید که خلیفه‌‍‌ی خداوند عزوجل است.»[[101]](#footnote-101)

این روایت به ایرانیان نظر دارد، زیرا سرزمینشان برفی است، احتمال دیگر آن است که این تعبیر کنایی و به معنای تحمل مشقت و سختی باشد.[[102]](#footnote-102)

برخی روایات پیرامون قم

درباره‌‍‌ی فضیلت و آینده‌‍‌ی قم احادیثی از اهل‌‍‌بیت علیهم السلام رسیده است. از بررسی آنها ظاهر می‌‍‌شود که قم طرحی است که امامان علیهم السلام آن را در وسط ایران و بر دستان یاران امام زین‌العابدین علیه السلام در سال 73 تأسیس کرده‌‍‌اند. پس از آن هم ایشان آن را به طور خاص مورد عنایت داشته و خبر داده‌‍‌اند که آن دیار در آینده مکانتی عظیم و والا خواهد داشت، و اهالی آن یاران حضرت مهدی علیه السلام خواهند بود.

در برخی احادیث آمده که قم به جهت مناسبت با نام قائم علیه السلام و اینکه اهل آن برای نصرت ایشان قیام می‌‍‌کنند قم نامیده شد، بحار الانوار 57 /215 از عفان بصری از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «آیا می‌‍‌دانی چرا قم، قم نامیده شد؟ عرض کردم: خدا و رسولش داناترند، فرمودند: قم نامیده شد، زیرا اهالی آن با قائم آل محمد علیهم السلام اجتماع و قیام می‌‍‌کنند، بر او استوار مانده و یاری می‌‍‌دهند.»

اهل‌‍‌بیت علیهم السلام برای قم مفهومی وسیعتر از یک شهر قائل هستند، ایشان آن را به معنای خطّ و منهج ولایت اهل‌‍‌بیت علیهم السلام و قیام با حضرت مهدی علیه السلام نیز استعمال کرده‌‍‌اند، بحار الانوار 57 /217 نقل می‌‍‌کند: «جماعتی از اهل ری بر امام صادق علیه السلام وارد شدند و گفتند: ما از اهالی ری هستیم، ایشان فرمودند: خوش آمدند برادران ما از اهل قم، آنان گفتند: ما اهل ری هستیم، و ایشان باز فرمودند: خوش آمدند برادران ما از اهل قم، و آنان برای سومین بار سخن خود را تکرار کردند و همان عبارت را شنیدند، و این گفتار و پاسخ چند بار تکرار شد.

آنگاه فرمودند: خداوند حرمی دارد که مکه است، رسولش حرمی دارد که مدینه است، امیرالمؤمنین دارای حرمی است که کوفه باشد، و ما حرمی داریم و آن شهر قم است، در آن زنی از فرزندان من مدفون می‌‍‌شود که فاطمه نام دارد، هر کس او را زیارت نماید بهشت برایش واجب گردد.

راوی گوید: این فرمایش پیش از آن بود که امام کاظم علیه السلام به دنیا آیند.»

این حدیث بدان معناست که قم حرم امامان اهل‌‍‌بیت علیهم السلام تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، و اهل ری و غیر آن از اهالی قم به حساب می‌‍‌آیند، و این بابت آن است که در منهج اهل قم سیر می‌‍‌کنند.

از این رو گفتیم مقصود از قم در روایات ممکن است گاه شهر قم باشد، و گاه تمام ایرانیانی که بر خطّ و منهج آنهایند.

سخن راوی نیز بدان معناست که امام صادق علیه السلام از به دنیا آمدن نواده‌‍‌ی خود حضرت فاطمه دختر امام کاظم علیهما السلام خبر داده‌‍‌اند پیش از آنکه امام موسی بن جعفر علیه السلام به دنیا آیند، یعنی پیش از سال 128، و نیز خبر داده‌‍‌اند که او در آنجا دفن می‌‍‌شود و با گذشت بیش از هفتاد سال از آن تاریخ این امر نیز محقق شد.

جالب است که امامان معصوم علیهم السلام از ابتدای تأسیس قم، در صدد آماده سازی اهل آن برای یاری حضرت مهدی علیه السلام بوده‌‍‌اند، این مطلب از آنجا به دست می‌‍‌آید که محبت قمیین نسبت به امام مهدی علیه السلام پیش از ولادت آن حضرت معروف بوده است، بحار الانوار 57 /218 از صفوان بن یحیی نقل می‌‍‌کند: «حضور امام رضا علیه السلام بودم که سخن از اهل قم و اشتیاق آنان به حضرت مهدی علیه السلام به میان آمد، ایشان بر آنها رحمت فرستاده و فرمودند: خدا از آنان راضی باشد، و در ادامه افزودند: بهشت هشت در دارد که یکی از آنها برای اهل قم است، آنها بهترین شیعیان ما از بین سرزمین‌‍‌ها هستند، خداوند تعالی ولایت ما را در طینت آنان عجین کرده است.»

و شاید این در، درِ صدّیقین و مؤمنین به غیب باشد. اهل قم این محبت را تا به این عصر محفوظ داشته‌‍‌اند.

دو روایت در دست هست که از آینده‌‍‌ی قم، و نقشی که در قرب ظهور حضرت مهدی علیه السلام تا زمان ظهور دارد سخن می‌‍‌گوید، بحار الانوار 57 /213 از تاریخ قم اشعری از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «خداوند به کوفه بر دیگر بلاد، و به مؤمنان آن بر دیگران از اهالی سایر مناطق احتجاج نمود. او به شهر قم بر سایر بلاد، و به اهالی آن بر تمامی اهل مشرق و مغرب از جن و انس احتجاج کرد. او قم و اهالی آن را ناتوان رها نکرد، بلکه آنان را توفیق داد و تأیید نمود.

دین و اهل آن در قم ذلیلند، اگر چنین نمی‌‍‌بود مردم بدان سو شتاب می‌‍‌کردند و قم ویران می‌‍‌شد و اهل آن از بین می‌‍‌رفتند، و دیگر حجت بر سایر بلاد نبود. و اگر این امر رخ می‌‍‌داد آسمان و زمین استقرار نمی‌‍‌یافتند و مردم دیده بر هم زدنی مهلت داده نمی‌‍‌شدند.

بلایا از قم و اهل آن دفع می‌‍‌شود. زمانی خواهد رسید که قم و اهلش حجت بر خلائق باشند. این در زمان غیبت قائم ما تا ظهور اوست، و اگر اینسان نمی‌‍‌بود زمین اهلش را فرو می‌‍‌برد.

فرشتگان بلایا را از قم و اهلش دفع می‌‍‌کنند. هیچ جباری آن را به بدی قصد ننموده مگر آنکه در هم شکننده‌‍‌ی جباران او را در هم شکسته و به اندوه، مصیبت یا دشمنی مشغول کرده است. خدا ذکر قم و اهل آن را از یاد جباران در حکومتشان می‌‍‌برد، همان گونه که یاد خدا را به فراموشی سپردند.»

در روایت دوم آمده است: «کوفه از مؤمنان خالی خواهد شد، و علم به مانند ماری که در سوراخش جمع می‌‍‌شود، از آنجا بار خواهد بست. سپس در منطقه‌‍‌ای که قم گفته می‌‍‌شود آشکار می‌‍‌شود و آنجا به معدن علم و فضل تبدیل خواهد شد تا آنجا که در زمین مستضعفِ در دین باقی نماند، حتی دختران در پرده.

این امر در نزدیکی ظهور قائم ما خواهد بود، و خداوند قم و اهل آن را قائم مقامان حجت قرار خواهد داد، و اگر چنین نباشد زمین اهلش را فرو می‌‍‌برد و حجتی در زمین نخواهد بود. دانش از آنجاست که به سایر بلاد شرق و غرب می‌‍‌رود و حجت خدا بر خلق اتمام می‌‍‌شود تا جایی که کسی نماند که دین و دانش بدو نرسیده باشد.

سپس قائم علیه السلام ظاهر شده و سبب انتقام خدا از بندگان و خشم او بر ایشان خواهد بود، زیرا خدا تنها پس از آنکه بندگان حجت را انکار کنند از آنها انتقام می‌‍‌گیرد.»

بحار الانوار 60 /218 از تاریخ قم از ابو‌‍‌مسلم عبدی از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «خاک قم مقدّس است. اهالی آن از ما هستند و ما از آنهاییم. هیچ طغیانگری به سوء آنها را قصد نمی‌‍‌کند جز آنکه عقوبتش تعجیل می‌‍‌یابد و این مادامی است که آنها به برادرانشان خیانت نکرده باشند. اما چون خیانت کنند، خدا طغیانگران فاسد را بر آنان مسلّط گرداند.

بدان‌‍‌! آنها یاران قائم ما و دعوتگران به حقّ ما هستند. آنگاه سرشان را به سمت آسمان بالا برده عرضه داشتند: خدایا‌‍‌! آنان را از هر فتنه‌‍‌ای نگاه دار، و از هر هلاکتی بِرَهان.»

اختصاص /101 از امام هادی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: چون مرا به آسمان چهارم بالا بردند، گنبدی از لؤلؤ که چهار رکن و چهار در داشت و همه از ابریشم سبز بود را دیدم، گفتم: ای جبرئیل‌‍‌! این گنبد که در آسمان چهارم زیباتر از آن را ندیدم چیست؟ پاسخ داد: حبیب من محمد‌‍‌! این تصویر شهری به نام قم است، بندگان مؤمن خدا در آن جمع می‌‍‌شوند و انتظار محمد و شفاعت او در قیامت و حساب را می‌‍‌کشند، و غم، اندوه، حزن‌‍‌ها و امور ناخوشایند بر آنان می‌‍‌گذرد.

راوی گوید: از امام هادی علیه السلام پرسیدم: چه زمانی منتظر فرج خواهند بود؟ فرمودند: وقتی که آب بر زمین جاری شود.»

مقصود از این عبارت آخر جریان آب بر زمین قم است، و یا در سطح زمین به گونه‌‍‌ای که نشانه‌‍‌ای برای ظهور باشد.

حدیثِ: خداوند مردی از ما اهل‌‍‌بیت را برای امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم آماده ساخته

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند که فرمودند: «ای ابا محمد‌‍‌! امت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم ، تا زمانی که فرزندان بنی فلان حکومتی دارند، با فرجی مواجه نخواهند شد، تا آنکه حکومت آنها منقضی شود. چون پایان یابد، خداوند مردی از ما اهل‌‍‌بیت را که بر اساس تقوی سلوک، و به هدایت عمل می‌‍‌کند، و در حکم رشوه نمی‌‍‌ستاند، برای امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌فرستد، به خدا قسم من او را به نام خود و پدرش می‌‍‌شناسم.

سپس آنکه درشت گردن است، و خال و دو شامه[[103]](#footnote-103) دارد، به سراغ ما می‌‍‌آید، رهبر عادل و حافظ آنچه نزد او به ودیعه نهاده‌‍‌اند، زمین را از عدل و داد می‌‍‌آکند، همانسان که فاجران از ستم و جور آکنده‌‍‌اند.»

این، حدیثی است جالب توجه ولی ناقص، علامه‌‍‌ی مجلسی رحمه الله آن را از اقبال الاعمال سید بن طاووس رحمه الله نقل می‌‍‌کند. ایشان خود در اقبال /599 می‌‍‌نویسد که در سال ششصد و شصت و دو از کتاب الملاحم بطائنی نقل می‌‍‌کند، ولی ناقص نقل می‌‍‌کند.

بطائنی از اصحاب امام صادق علیه السلام است. کتاب ملاحم وی مفقود می‌‍‌باشد. حدیث او دلالت بر این دارد که شخصی از ذریه‌‍‌ی اهل‌‍‌بیت علیهم السلام پیش از ظهور به حکومت می‌‍‌رسد و عرصه را برای امام مهدی علیه السلام فراهم می‌‍‌سازد.

بنی فلان در این حدیث، لزوماً بنی عباس نیستند - آنگونه که ابن طاووس فهمیده است - ، به مانند طائفه‌‍‌ای دیگر از روایات که عبارت بنی فلان یا آل فلان را در بر دارد، چرا که هم می‌‍‌تواند اشاره به بنی عباس باشد و هم حکومت‌‍‌های پیش از ظهور.

بنابراین روایاتی که از اختلاف بین آل فلان از حکام حجاز سخن می‌‍‌راند، و نیز اختلافی که میان قبائل حجاز در نزدیکی ظهور رخ می‌‍‌دهد، آخرین طائفه از حاکمان حجاز قبل از ظهور را نشانه رفته است.

از همین قبیل است روایت امیرالمؤمنین علیه السلام ، بحار الانوار 52 /234: «آیا به شما از انتهای حکومت بنی فلان خبر ندهم؟ پاسخ مثبت دادیم و ایشان فرمودند: قتل ناروای شخصی از تیره‌‍‌ای از قریش در روز حرام و بلد حرام. قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنان بعد از آن، تنها پانزده شب حکومت خواهند کرد.»

همچنین است روایات اختلاف بنی فلان، و هلاک آخرین حاکم آنان پیش از ظهور، که باید به غیر بنی عباس تفسیر شود، زیرا این امور به ظهور اتّصال دارد.

فراتر آنکه در برخی از روایاتی که تصریح به بنی عباس شده است، ممکن است در واقع امام علیه السلام بنی فلان یا آل فلان فرموده باشند، ولی راوی چون تصور می‌‍‌کرده مقصود فرزندان عباس است، در روایت لفظ بنی عباس را آورده است.

البته بیان دیگری نیز هست، و آن اینکه بگوییم مراد خطّ و سیره‌‍‌ی بنی عباس در دشمنی با اهل‌‍‌بیت علیهم السلام است - که پیش از این نیز گذشت - ، نه اشخاص آنها، چرا که تمامی دشمنی‌‍‌های با اهل‌‍‌بیت علیهم السلام پس از منصور عباسی بدو که مؤسّس است رجوع می‌‍‌کند.

الفتوح 2 /78 روایتی را از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌‍‌کند که در آن خراسان ستوده و فتح آن بر دستان حضرت مهدی علیه السلام عنوان شده است. اموری نیز پیرامون بخارا، خوارزم، چچن، بلخ، طالقان، ترمذ، اشجرده، سرخس، یاسوج، گرگان، قومس، سمنان، طبرستان و دیگر مناطق ذکر شده است، علاوه بر آنکه ستایش برخی از این مناطق و ذمّ بعضی دیگر را نیز در بر دارد.[[104]](#footnote-104)

لکن آثار وضع بر آن ظاهر می‌‍‌باشد. علاوه بر آنکه نمی‌‍‌توان آن را بر حرکت ظهور امام علیه السلام تطبیق نمود، زیرا ممکن است در مورد اموری باشد که پیشتر رخداده است.

درگیری داخلی ایران در سال ظهور

در احادیث آمده که در سال ظهور نزاعی داخلی در ایران، و میان یاران امام علیه السلام و کسانی که خوش ندارند دیار خود را تسلیم کنند، در می‌‍‌گیرد.

روایات صحیح سخن از قیام انصار امام علیه السلام در ایران دارند، قیامی گسترده که به نهضتی می‌‍‌ماند، و اینکه اینان بر مخالفان خود غالب می‌‍‌شوند.

غیبت نعمانی /273 از ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام : «گویا قومی را می‌‍‌بینم که در مشرق خروج کرده‌‍‌اند و حق را می‌‍‌طلبند ولی به آنان داده نمی‌‍‌شود. سپس [دیگر بار] آن را طلب می‌‍‌کنند ولی به آنها نمی‌‍‌دهند. چون چنین بینند شمشیرهایشان را بر شانه‌‍‌ها بگذارند، پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولی نپذیرند تا آنکه قیام کنند، و آن را جز به صاحبتان ندهند، کشته‌‍‌های آنها شهیدند.

بدان‌‍‌! اگر من آن [دوران] را درک می‌‍‌کردم، جانم را برای صاحب این امر نگاه می‌‍‌داشتم.»

در برخی دیگر آمده که افرادی از یاران ایشان در آذربایجان، خراسان و دیگر مناطق خروج می‌‍‌کنند، همان /194 و 263 از ابو بصیر از امام صادق از امام باقر علیهما السلام نقل می‌‍‌کند: «ناگزیر رخدادی در آذربایجان به وقوع می‌‍‌پیوندد که چیزی جلودار آن نیست. چون رخ داد فرش‌‍‌های خانه‌‍‌هایتان باشید و تا زمانی که ما حرکتی نکرده‌‍‌ایم حرکتی نکنید. هنگامی که حرکت کننده‌‍‌ی ما حرکت کرد، اگر چه چهار دست و پا به سویش بشتابید. به خدا قسم گویا او را بین رکن و مقام می‌‍‌بینم که با مردم بنابر کتاب جدید بیعت می‌‍‌کند، بر عرب سختگیر است.

در ادامه فرمودند: وای بر تجاوزگران عرب از شرّی که نزدیک شده است.»

این حدیث بر حرکتی عظیم در آذربایجان در سال ظهور دلالت دارد، و به دنبال آن کسی به امر امام علیه السلام و یا خود ایشان به پا خواهد خواست که در فصل ترکان خواهد آمد.

علاوه بر این شخص، فردی در خراسان و نیز فردی از اهل‌‍‌بیت علیهم السلام در گیلان قیام خواهند کرد، غیبت نعمانی /274 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌‍‌ی اموری که پس از خود تا قیام قائم واقع می‌‍‌شود مطالبی فرمودند، امام‌‍‌حسین علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! چه زمانی خدا زمین را از ستمگران پاک خواهد ساخت؟ ایشان فرمودند: خداوند زمین را از ظالمان پاک نمی‌‍‌کند تا آنکه خون حرام ریخته شود. آنگاه جریان بنی امیّه و بنی عباس را در سخنی طولانی ذکر کردند، سپس فرمودند: آن هنگام که قیام کننده[ای] در خراسان قیام کند و بر کوفان و ملتان غالب شود و از جزیره‌‍‌ی بنی کاوان بگذرد، و قائمی از ما در گیلان قیام نماید و آبر و دیلمان[[105]](#footnote-105) او را اجابت کنند...»

این سه نفر که یکی در آذربایجان، یکی در خراسان و سومی در گیلان به پا می‌‍‌خیزند به هم مرتبط می‌‍‌باشند، مردم را برای یاری امام علیه السلام فرا می‌‍‌خوانند، عمل آنها توسط وزیر ایشان یمانی رهبری می‌‍‌شود، البته ممکن است مستقیماً از خود امام خط بگیرند، زیرا ایشان در آن برهه ظهور کرده ولی هنوز مخفی می‌‍‌باشد.

ستایش یمنی‌‍‌ها در منابع مسلمین

همگان مدح یمنی‌‍‌ها بر زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و در روایات صحیح را نقل کرده‌‍‌اند، یکی از مشهورترین آنها این است: صحیح مسلم 2 /1005 و مسند احمد 2 /457 از ابو هریره از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کنند: «ایمان یمنی است، کفر از سمت مشرق می‌‍‌آید، آرامش در میان گوسفندداران است، ریا و فخر فروشی در کسانی است که در میان چارپایان و زمین‌‍‌هایشان فریاد می‌‍‌زنند، صاحبان شتر و اسب.»

کافی 8 /69 از امام باقر علیه السلام از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند که در ضمن حدیثی فرمودند: «بلکه مردان اهل یمن برترند، ایمان و حکمت یمنی هستند، و اگر هجرت نمی‌‍‌کردم مردی از اهل یمن می‌‍‌بودم. جفا و سخت دلی در میان کسانی است که در میان چارپایان و زمین‌‍‌هایشان فریاد می‌‍‌زنند، صاحبان شتر.»

کمال الدین 2 /541 از حضرت علی از رسول‌‍‌خدا علیهما السلام نقل می‌‍‌کند: «کسی که اهل یمن را دوست دارد، مرا دوست داشته، و هر که آنان را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است.»

غیبت نعمانی /39 از جابر روایت می‌‍‌کند: «اهل یمن با رویی گشاده حضور رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند، چون وارد شدند، حضرت فرمودند: گروهی با دل‌‍‌های نرم و ایمانی راسخ، منصور که با هفتاد هزار تن خروج می‌‍‌کند از آنهاست، او جانشین من و جانشین وصیّ مرا یاری خواهد کرد، بند شمشیرشان از لیف است.»

آنچه به بحث ما مربوط می‌‍‌شود نقش آنان در دوران ظهور است. در منابع ما روایاتی وارد شده که به یمانی که ناصر و وزیر امام علیه السلام است بشارت می‌‍‌دهد، و بیان می‌‍‌کند که وی در صنعاء ظاهر می‌‍‌گردد.

اما در منابع اهل‌‍‌سنت حدیثی در نکوهش وی آمده است، و ده‌‍‌ها سخن معارض با یکدیگر، از جمله آنکه در برخی سخن از ظهور یمانی پیش از امام علیه السلام است و در بعضی دیگر پس از ایشان‌‍‌!

این امر دلالت می‌‍‌کند که قریشیان بر روایات و منابع آنان سیطره و احاطه داشته‌‍‌اند. آنان از نقل هر روایتی که سخن از رهبری قحطانی[[106]](#footnote-106) به میان آرد منع می‌‍‌کردند، چرا که سیادت قریش بر عرب را در مخاطره قرار می‌‍‌دهد‌‍‌!

بخاری هم نقل می‌‍‌کند که چگونه معاویه بر عبد الله بن عمرو عاص غضب و او را بر منبر توبیخ کرد، به علّت آنکه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرد که رهبری قحطانی [و غیر قرشی] به حکومت خواهد رسید‌‍‌! البته این گزارش از بی‌‍‌دقتی و بی‌‍‌غیرتی پسر عمرو عاص نسبت به قریش نیز پرده بر می‌‍‌دارد‌‍‌!

وی در صحیح خود 4 /155 و 8 /105 می‌‍‌نویسد: «محمد بن جبیر بن مطعم می‌‍‌گفت: به معاویه - در حالی که گروهی از قریش مهمان او بودند - خبر رسید که عبد الله بن عمرو عاص سخن از به قدرت رسیدن حاکمی قحطانی در آینده می‌‍‌راند، وی با شنیدن این مطلب غضب کرد و برخاسته سخنرانی کرد، خدا را به آنچه شایسته است ثنا گفت و افزود: به من خبر رسیده که مردانی از شما سخنانی می‌‍‌گویند که نه در کتاب خداست و نه از پیامبر به جای مانده است، آنها نادانان شمایند‌‍‌!

از آرزوهایی که آرزومندان را به گمراهی می‌‍‌کشاند، اجتناب کنید، زیرا من از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم: این امر در میان قریش خواهد بود، احدی با آنان دشمنی نخواهد کرد مگر آنکه خداوند او را بر صورت خواهد افکند، تا زمانی که آنان دین را به پا دارند.»

با این حساب علت فقدان احادیث یمانی را درمی‌‍‌یابیم، چنانکه در کتب سنیان اثری از آن یافت نمی‌‍‌شود‌‍‌!

اما به نظر می‌‍‌رسد این روایات در قرن اول نزد مسلمانان به طور شفاهی معروف بوده است، و نیز اینکه نام یمانی سه حرفی است، مسعودی در التنبیه و الاشراف /272 درباره‌‍‌ی قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث نقل می‌‍‌کند: «وقتی پیروان او زیاد شدند و بسیاری از اهل عراق، رؤساء، قاریان و عابدان آن هنگامی که وی به نزدیکی آن رسید، بدو ملحق شدند، بیعتِ عبد الملک بن مروان را از گردن خود گسست - و این امر در اصطخر فارس رخ داد - ، مردم نیز همین کار را کردند، و او خود را ناصر المؤمنین نامید.

به او گفتند قحطانی که یمنی‌‍‌ها انتظارش را می‌‍‌کشند، و پادشاهی را به میان آنان باز خواهد گرداند تو هستی، کسی از او پرسید: نام قحطانی سه حرفی است، او در پاسخ گفت: نام من عبد است، و رحمن در نام من نیست.»‌‍‌!

احتمال می‌‍‌رود که نام معروف یمانی نزد آنها حسن بوده است، چنانکه گزارش شده است.

یگانه حدیث آنها پیرامون یمانی آن است که بخاری آورده، وی در صحیح خود 4 /159 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه مردی از قحطان خروج کند که با عصای خود مردم را سوق می‌‍‌دهد.»

بنابراین در پندار آنان، وی باید مردی خشن باشد که مردمان را با عصا می‌‍‌راند، و ظهورش تا نزدیکی‌‍‌های قیامت به تأخیر می‌‍‌افتد‌‍‌!

لذاست که می‌‍‌بینیم مسلم و احمد بن حنبل آن را پس از حبشی که کعبه و مکه را خراب می‌‍‌کند می‌‍‌آورند، مسند احمد 2 /417 از ابو هریره از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «ذو السویقتین از حبشه، خانه‌‍‌ی خدای عزوجل را ویران می‌‍‌کند.

قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه مردی از قحطان خروج کند که با عصای خود مردم را سوق می‌‍‌دهد.»‌‍‌!

ابن حجر در فتح الباری 6 /397 به شرح این عبارت می‌‍‌پردازد: «نام قحطانی برایم معلوم نشد. قرطبی احتمال داده نام او جهجاه باشد که در صحیح مسلم در طریقی دیگر از ابو هریره آمده است...

این سخن: او مردم را با عصایش سوق می‌‍‌دهد، کنایه از پادشاه است و در این گفتار به چوپان و مردم به گوسفندان تشبیه شده‌‍‌اند...

نعیم بن حماد در الفتن از طریق ارطاة بن منذر شامی تابعی روایت کرده است: قحطانی بعد از مهدی خروج، و بسان او رفتار خواهد کرد.

همو به نحو مرفوع روایت می‌‍‌کند: پس از مهدی قحطانی خواهد آمد، قسم به آنکه مرا به حق مبعوث کرد او چیزی از مهدی کم ندارد... اگر این سخن درست باشد، او در زمان عیسی بن مریم است...

در اینجا اشکالی پیش می‌‍‌آید: اگر او در زمان عیسی باشد، چگونه مردم را با عصای خود می‌‍‌راند، و حال آنکه عیسی خود رهبری را بر عهده خواهد داشت؟

و جواب این است که ممکن است عیسی او را در امور مهم نائب خود قرار دهد.»

همان 13 /67 می‌‍‌گوید: «مقصود از عصا، عصای حقیقی نیست، ولی [هرچه باشد] به خشونت و ستم او بر مردم اشاره دارد.

قاضی عیاض گوید: برخی گفته‌‍‌اند: او به طور حقیقی با عصا آنان را می‌‍‌راند، همان گونه که شتر و چارپا را می‌‍‌رانند، و این کار به جهت سختگیری و تجاوزکاری اوست... مسلم حدیث قحطانی را بعد از حدیث تخریب کعبه توسط ذو السویقتین آورده است و شاید به همین شدت او اشاره دارد‌‍‌!

ابن بطال از مهلّب نقل می‌‍‌کند: قحطانی که قیام کند - در حالی که نه از خاندان نبوت است، و نه از قریش که خداوند خلافت را در آنان قرار داده است - این از بزرگترین دگرگونی‌‍‌های زمان و تغییر یافتن احکام خواهد بود، که شخصی در دین اطاعت شود که اهلیت آن را ندارد.»

همان 13 /102 می‌‍‌نویسد: «این سخن: پادشاهی از قحطان خواهد آمد، من عین عبارت حدیث عبد الله بن عمرو عاص را نیافتم... او آن را در باب «تغییر یافتن زمان تا جایی که بت‌‍‌ها عبادت شوند» آورده است، و این اشاره دارد به اینکه این پادشاه در آخرالزمان و به هنگام از میان رفتن اهل ایمان، و بازگشت بسیاری به عبادت بتان خواهد بود. اینانند که شرار مردم، و کسانی که قیامت بر آنها به پا می‌‍‌شود تعبیر می‌‍‌شوند...

حال اگر حدیث عبد الله بن عمرو مرفوع و موافق حدیث ابو هریره بوده است، معنا ندارد معاویه آن را انکار کند، اما اگر مرفوع نبوده و عبارتی زائد در آن وجود داشته که چنین می‌‍‌فهمانده که قحطانی در اوائل اسلام خروج می‌‍‌کند، معاویه در این انکار معذور است.»‌‍‌!

می‌‍‌بینیم که چگونه شارحان دچار خبط شده‌‍‌اند، علت آن هم این است که قحطانی - همان که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدو بشارت داده بودند - خوشایند قریش نبوده، لذا احادیث پیرامون آن را مخفی داشته‌‍‌اند. بلکه او را نکوهش کرده و به آخر دنیا مربوط دانستند. فراتر آنکه ابن حجر او را ظالمی طغیانگر معرفی می‌‍‌کند، البته ظلم او را بر گردن حضرت عیسی علیه السلام می‌‍‌اندازد، زیرا او را کارگزار ایشان معرفی می‌‍‌کند‌‍‌!

همان گونه که فراموش کرده حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف زمین را از عدل آکنده می‌‍‌سازد، پس چگونه ظالمی او را همراهی خواهد نمود‌‍‌!

در منابع اهل‌‍‌سنت با انواع زیاده گویی و مذمّت نسبت به یمانی و عذر آوری برای معاویه مواجه می‌‍‌شویم. آنان توبه‌‍‌ی پسر عمرو عاص از نقل بشارت نبوی را نیز نقل کرده‌‍‌اند، توبه‌‍‌ای که وی در آن یمانی را قریشی می‌‍‌انگارد: «ای گروه یمن‌‍‌! شما بر این باورید که منصور از شماست، قسم به کسی که جانم در دست اوست پدر او قریشی است، و اگر بخواهم نام او را تا بالاترین جدّش خواهم گفت.»[[107]](#footnote-107)

کعب الاحبار نیز وارد میدان شد و بر حضرت علی علیه السلام دروغ بست، الفتن 1 /382 و 2 /504 از تبیع از کعب نقل می‌‍‌کند: «حضرت علی علیه السلام فرمود: بر دستان یمانی نبرد کوچک عکا رخ خواهد داد، این زمانی است که پنجمین تن از خاندان هرقل به حکومت رسد...

کعب گوید: پس یمانی ظاهر می‌‍‌شود و قریشیان را در بیت‌‍‌المقدس به قتل می‌‍‌رساند، و بر دست اوست که جنگ‌‍‌ها واقع می‌‍‌گردد.»

ابن‌‍‌حماد گزارشات متعددی از کعب نقل می‌‍‌کند، روایاتی که بیانگر آن است که یمانی پس از مهدی است. برخی او را می‌‍‌ستاید و می‌‍‌گوید: او طبق روش برادرش مهدی سلوک می‌‍‌کند و بر دستانش روم فتح می‌‍‌شود. بعضی دیگر سخن از درگیری میان قیسیان و یمنی‌‍‌ها، و بر سر کار آمدن والیانی غیر صالح می‌‍‌گوید، و در آخر آن آمده است: مردی از مضر عهده دار حکومت می‌‍‌شود. او صالحان را به هلاکت می‌‍‌رساند. شوم است و ملعون. آنگاه عمانی قحطانی به حکومت می‌‍‌رسد و به سیره‌‍‌ی برادرش مهدی رفتار می‌‍‌کند، روم نیز بر دست او فتح می‌‍‌گردد.

در برخی دیگر هم آمده که وی پس از مهدی به عنوان خلیفه‌‍‌ای از اهالی یمن از قحطان ظاهر می‌‍‌شود، در دین برادر مهدی است، بر طبق رفتار او سیر می‌‍‌کند، و اوست که روم را فتح می‌‍‌کند و غنائم آن را به دست می‌‍‌آورد.[[108]](#footnote-108)

البته کعب الاحبار نیز به مانند پسر عمرو عاص توبه کرد، الفتن /103 و 109 از او روایت می‌‍‌کند: «مهدی تنها از قریش است، و خلافت فقط در آنهاست، جز آنکه وی اصل و نسبی در یمن دارد.»‌‍‌!

گفتار را در بیان اقوال دروغ اینان پیرامون قحطانی، و اینکه او را پادشاهی فاسد پس از مهدی علیه السلام قرار داده و پس از هجوم حبشه به مکه و ویران ساختن کعبه عنوان کرده‌‍‌اند، طول نمی‌‍‌دهیم. خرافات کعب فصلی کامل از فتن ابن‌‍‌حماد را به خود اختصاص داده است، و قسمتی از آن در فصل آنچه بعد از حضرت مهدی علیه السلام واقع خواهد شد، آوردیم.

مشکل این نویسندگان آن است که بدعت‌‍‌ها و افسانه سرایی‌‍‌های یهود را می‌‍‌پذیرند، در حالی که خوب می‌‍‌دانند وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یتَّبِعُونَ إِلا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لا یغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیئاً،[[109]](#footnote-109) و ایشان در این باره معرفتی ندارند، جز گمان را پیروی نمی‏کنند، و همانا گمان هرگز از حقیقت بی‌‍‌نیاز نمی‌‍‌کند.

یمانی در احادیث اهل‌‍‌بیت علیهم السلام

درباره‌‍‌ی یمانی موعود که زمینه ساز حضرت مهدی علیه السلام است، احادیثی چند - که برخی هم صحیح السند است - از اهل‌‍‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رسیده است. این احادیث بر حتمی بودن ظهور وی تأکید می‌‍‌کند و بیرق او را بیرق هدایت - بلکه هدایتگرترین بیرق - که به سوی امام مهدی علیه السلام فرا خوانده ایشان را یاری می‌‍‌نماید قلمداد می‌‍‌کند، و از لزوم یاری او سخن گفته زمان آن را در رجب می‌‍‌داند، یعنی چند ماه پیش از ظهور امام علیه السلام .

پیشتر گذشت که سفیانی و یمانی از وعده‌‍‌های حتمی خداوند هستند، کافی 8 /310 از عمر بن حنظله نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: پنج نشانه قبل از قیام قائم خواهد بود؛ فریاد، سفیانی، فرو رفتن زمین، کشته شدن نفس زکیه و یمانی.»

غیبت نعمانی /252 از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام : «ندا از حتمیات است، سفیانی از حتمیات است، یمانی حتمی است، کشته شدن نفس زکیه از حتمیات است، و دستی که از آسمان ظاهر می‌‍‌شود حتمی است، و فرمودند: فریادی در ماه رمضان که خواب را بیدار می‌‍‌کند، بیدار را می‌‍‌ترساند، و دختر را از پرده بیرون می‌‍‌آورد.»

ارشاد 2 /368 در ذکر علائم قیام حضرت می‌‍‌نویسد: «آمدن بیرق‌‍‌هایی سیاه از سمت خراسان و خروج یمانی.»

غیبت نعمانی /305 از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «یمانی و سفیانی بسان دو اسب مسابقه‌‍‌اند.»

در احادیث ما تصریح شده که پرچم یمانی راستکارترین پرچم‌‍‌هاست، و در رجب خروج می‌‍‌کند، و همزمان با سفیانی است، غیبت نعمانی /253 با سند صحیح از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال، یک ماه و یک روز بسان رشته‌‍‌ای مهره پیاپی خواهد بود، لذا از هر سو جنگ رخ خواهد داد. وای بر کسی که با آنان دشمنی کند. در میان این بیرق‌‍‌ها بیرقی هدایتگرتر از بیرق یمانی نیست، آن پرچم هدایت است زیرا به سوی صاحبتان دعوت می‌‍‌کند.»[[110]](#footnote-110)

شیخ طوسی در امالی /661 روایت می‌‍‌کند: «زمانی که طالب الحق خروج کرد، به امام صادق علیه السلام گفتند: امیدواریم این یمانی باشد، ایشان فرمودند: نه، یمانی دوستدار حضرت علی علیه السلام است، ولی این، از آن حضرت بیزاری می‌‍‌جوید.»

طالب الحق لقب عبد الله بن یحیی کندی است که از خوارج اباضی بوده است. او در سال 128 بر صنعاء و قسمت‌‍‌های دیگری از یمن سیطره یافت، و بر مکه و مدینه حمله کرد. سرانجام لشکر مروان حمار آخرین حاکم اموی در سال 129 او را به هلاکت رساندند.[[111]](#footnote-111)

ظاهر آن است که یمانی در ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نقش اساسی و مهمی دارد. این امر طبیعی است، زیرا او حاکم یمن، نماینده‌‍‌ی امام علیه السلام و سخنگوی رسمی به نام ایشان است، و بعد از آن در مقدمه‌‍‌ی ظهور، مکه را تحت سلطه در می‌‍‌آورد.

بعید به نظر نمی‌‍‌رسد که امام علیه السلام او را حاکم بر حجاز و خلیج گرداند، و لشکر نخست امام از یمنی‌‍‌ها و حجازیان تشکیل شود، و لذا نقشی اساسی در خلیج داشته باشند.

همان طور که احتمال می‌‍‌رود یمانی در عراق، شام و قدس نیز در کنار آن حضرت و خراسانیان و عراقیان به ایفای نقش بپردازد، اگرچه گزارش این موضوع خالی از اشکال نیست.

ابن‌‍‌حماد درباره‌‍‌ی نقش آفرینی یمنیان در ایران و عراق و شام عباراتی می‌‍‌آورد، اما یا سخنان افرادی عادی است و یا گزارشاتی مرسل، و در هر صورت قابل اعتماد نخواهد بود، و ظاهراً بر طبق خیالات او و مطابق با فضای دوران اوست.

سؤالی در اینجا پیش می‌‍‌آید: چرا امام باقر علیه السلام بیرق یمانی را هدایتگرترین پرچم عنوان می‌‍‌کنند، حال آنکه بیرق خراسانی نیز به بیرق هدایت وصف شده است، و در آن شعیب بن صالح وجود دارد، همو که امام مهدی علیه السلام منصب فرماندهی لشکر را به او عطا می‌‍‌فرمایند، علاوه بر آنکه فضیلت سبقت در زمینه سازی برای آن حضرت را نیز حایزند و امر امام علیه السلام با آنان آغاز می‌‍‌شود؟

پاسخ آن است که نهضت یمانی با خطّ دهی مستقیم امام علیه السلام خواهد بود، یعنی او معتمد خاص ایشان است، امام باقر علیه السلام می‌‍‌فرمایند: «در میان این بیرق‌‍‌ها بیرقی هدایتگرتر از بیرق یمانی نیست، آن پرچم هدایت است زیرا به سوی صاحبتان دعوت می‌‍‌کند. پس چون یمانی خروج کرد فروختن سلاح بر مردم و هر مسلمانی حرام می‌‍‌شود. هنگامی که یمانی خروج نمود به سوی او بشتاب که پرچم او پرچم هدایت است، و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از آن روی برتابد. هرکه چنین کند از اهل آتش است، زیرا او به حق و راهی مستقیم دعوت می‌‍‌کند.»[[112]](#footnote-112)

بنابر روایت عمار بن یاسر، یمانی در جنگ قرقیسیا نیز شرکت می‌‍‌کند، غیبت شیخ طوسی /278 از وی نقل می‌‍‌کند: «دولت اهل‌‍‌بیت پیامبرتان در آخرالزمان خواهد بود و نشانه‌‍‌هایی دارد، پس بنشینید و دست نگه دارید تا آنها آشکار شوند. آن هنگامی که روم و ترک بر شما بشورند و لشکرها آماده کنند...

اهل مغرب به سوی مصر خروج می‌‍‌کنند. به مصر که وارد شوند نشانه‌‍‌ی سفیانی خواهد بود. قبل از آن شخصی خروج و به آل محمد علیهم السلام دعوت می‌‍‌کند. ترکان در حیره و رومیان در فلسطین فرود می‌‍‌آیند. عبد الله بر عبد الله سبقت می‌‍‌گیرد تا آنکه لشکریانشان در قرقیسیا بر کنار رودخانه روبرو می‌‍‌شوند و جنگی عظیم رخ خواهد داد.

رئیس مغربیان می‌‍‌آید و مردان را کشته زنان را به اسارت می‌‍‌گیرد، سپس به یمن باز می‌‍‌گردد تا آنکه سفیانی در جزیره فرود آید و بر یمانی سبقت گیرد. سفیانی هر آنچه را که آنان جمع کرده بودند تحت اختیار در می‌‍‌آورد.

او در ادامه به کوفه می‌‍‌آید و یاران آل محمد علیهم السلام را به قتل می‌‍‌رساند و مردی از همنامان آنان را می‌‍‌کشد.آنگاه مهدی خروج می‌‍‌کند و پرچمدار وی شعیب بن صالح خواهد بود.»

الفتن /78 از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند که قوای یمانی از صنعاء می‌‍‌آیند و در وقایع شام پیش از خروج سفیانی مشارکت می‌‍‌کند: «چون ابقع با اقوامی درشت هیکل ظاهر شود، میان آنان نبردی سخت در می‌‍‌گیرد. سپس اخوص سفیانی ملعون آشکار می‌‍‌شود و با هر دو می‌‍‌جنگد و فائق می‌‍‌آید. منصور یمانی با لشکرهای خود از صنعاء به سوی آنان می‌‍‌آید و بسیار خشمگین است. او با اخوص مواجه می‌‍‌شود و بیرق‌‍‌هایشان زرد و جامه‌هایشان رنگین است، و جنگ سختی میانشان واقع می‌‍‌شود، و در نتیجه اخوص سفیانی بر او غالب می‌گردد.»

و نیز /59 از آن حضرت: «هنگامی که سفیانی بر ابقع و منصور یمانی غالب شود، ترک و روم خروج می‌‍‌کنند و سفیانی بر آنان نیز فائق می‌‍‌آید.»

لکن بر مرسلات ابن‌‍‌حماد و سخنان راویان وی نمی‌‍‌توان اعتماد نمود، اگر چه برخی را به اهل‌‍‌بیت علیهم السلام نسبت دهد، به جهت آنکه امور زائد و تصورات عصر خود را بر حرکت حضرت مهدی علیه السلام تطبیق داده‌‍‌اند.

قدر متیقن روایات آن است که یمانی در یمن و حجاز و خلیج نقش خواهد داشت.

شخصی مصری و یمنی همسو با سفیانی خروج می‌‍‌کنند

ظهور یمانی و سفیانی طبق احادیث اهل‌‍‌بیت علیهم السلام ، چند ماه قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود. روایتی با سند صحیح تصریح می‌‍‌کند که دو نفر که در خط و منهج سفیانی هستند، پیش از او خروج خواهند کرد، غیبت شیخ طوسی /271 از محمد بن مسلم روایت می‌‍‌کند: «قبل از سفیانی شخصی مصری و یمنی خروج خواهند کرد.»

البته زمان و مکان خروج این دو مشخص نیست، ولی مدت کمی قبل از سفیانی خواهند بود، و ممکن است بر ظواهری و بن لادن منطبق شود.

خمار چشم در صنعاء

غیبت نعمانی /277 از عبید بن زراره روایت می‌‍‌کند: «در حضور امام صادق علیه السلام سخن از سفیانی به میان آمد، ایشان فرمودند: چگونه او خارج شود، و حال آنکه خمار چشم در صنعاء خروج نکرده است؟»

این شخص اهل یمن است و برای دستیابی به قدرت خروج می‌‍‌کند، ولی نتیجه‌‍‌ای از پیش نمی‌‍‌برد.

به نظر می‌‍‌رسد این وصف رمزی باشد که معنایش به هنگام ظهور این شخص واضح می‌‍‌گردد.

گفته شده که نام یمانی، حسن یا حسین است

در سخنی بدون سند وارد شده که نام یمانی حسن یا حسین است و از نسل زید بن علی علیه السلام می‌‍‌باشد، در مشارق انوار الیقین /196 و در چاپی دیگر /246 آمده است: «سپس پادشاهی بسان پنبه سفید، از یمن از صنعاء و عدن خروج می‌‍‌کند. او حسین یا حسن نام دارد. با خروج او دریای فتنه از بین می‌‍‌رود. پس او که سیدی علوی است مبارک، پاک، هدایتگر و هدایت شده ظاهر می‌‍‌شود. مردم از منت خداوند - که آنان را هدایت نموده - که برای آنان آورده است مسرور می‌‍‌گردند. با نور خود ظلمت را بر طرف می‌‍‌کند، و حق پس از مخفی بودن، به دست او آشکار می‌‍‌شود. او ثروت‌‍‌ها را به طور مساوی میان مردم تقسیم می‌‍‌کند. شمشیر را درون غلاف می‌‍‌کند، پس دیگر خونی ریخته نمی‌‍‌شود. مردم در شادمانی و آرامش زندگی خواهند کرد. با آب عدل خویش چشمه‌‍‌ی روزگار را از آلودگی پاک می‌‍‌سازد، و حق را به اهالی سرزمین‌‍‌ها باز می‌‍‌گرداند.»

این عبارت همان گونه که مشاهده می‌‍‌شود سخنی مسجّع است از قائلی مجهول، البته ممکن است گوینده آن را از روایتی برگرفته باشد‌‍‌!

در روایات ابن‌‍‌حماد و دیگران نیز مشابه آن یافت می‌‍‌شود.

روایتِ: مهدی از کرعه و یمانی از یکلا خارج می‌‍‌شوند

گنجی شافعی در البیان /510 از عبد الله بن عمر روایت می‌‍‌کند: «رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: مهدی از منطقه‌‍‌ای در یمن که کرعه گفته می‌‍‌شود خروج می‌‍‌کند.

وی می‌‍‌افزاید: این حدیث حسن، و به گونه‌‍‌ای نیکو به دست ما رسیده است. ابو الشیخ اصفهانی در عوالی آن را - همانسان که نقل کردیم - آورده و ابو نعیم نیز در مناقب المهدی ذکر کرده است.»[[113]](#footnote-113)

کفایة الاثر /147 به سه طریق از اصبغ بن نباته، شریح بن هانی بن شریح و عبدالرحمن بن ابی لیلی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه‌‍‌ی ام سلمه بودم که جماعتی از اصحاب ایشان، از جمله سلمان، ابوذر، مقداد و عبدالرحمن بن عوف آمدند، سلمان گفت: یا رسول الله‌‍‌! هر پیامبری وصی و دو سبط دارد، وصی و دو سبط شما کیانند؟ ایشان مدتی سر به زیر انداختند، بعد فرمودند...

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در ادامه امامان از اهل‌‍‌بیت خود را معرفی کرده فرمودند‌‍‌: آنگاه آن مقدار که خدا بخواهد، امامشان از آنان غائب می‌‍‌شود. برای او دو غیبت خواهد بود، که یکی طولانی‌‍‌تر از دیگری است. پس به ما رو کردند و با صدایی بلند فرمودند: بر حذر باشید از زمانی که پنجمین فرزند از فرزندان هفتمین فرزند من مفقود شود‌‍‌! حضرت علی علیه السلام می‌‍‌فرماید: عرض کردم: ای رسول‌‍‌خدا‌‍‌! حال او در زمان غیبت، چگونه است؟ فرمود: صبر می‌‍‌کند تا آنکه خدا به او اجازه‌‍‌ی خروج بدهد. آنگاه از منطقه‌‍‌ای به نام اکرعه در یمن خروج می‌‍‌کند، و این در حالی است که ابری بر سرش سایه انداخته، زره مرا پوشیده و شمشیرم ذوالفقار را حمایل کرده است و منادی ندا می‌‍‌کند: این مهدی خلیفه‌‍‌ی خداست، از او پیروی کنید. او زمین را پر از عدل و داد می‌‍‌کند، آن گونه که از ستم و بیداد پر شده است.

این زمانی خواهد بود که دنیا گرفتار فتنه و آشوب شده مردم به غارت یکدیگر می‌‍‌پردازند. نه بزرگ به کوچک رحم می‌‍‌کند و نه قوی بر ضعیف، در این هنگام است که خدا به او اجازه‌‍‌ی قیام می‌‍‌دهد.»

الفتن 1 /381 درباره‌‍‌ی یمانی می‌‍‌نویسد: «او از منطقه‌‍‌ای به نام یکلا که یک مرحله از صنعاء فاصله دارد خروج می‌‍‌کند. پدرش قریشی است و مادرش یمنی.»

امری مسلّم است که حضرت مهدی علیه السلام از مکه و مسجد الحرام خروج می‌‍‌کنند، لذا روایت کرعه یا یکلا قابل قبول نیست، مگر آنکه مقصود حرکت یمانی وزیر از آنجا باشد، مثل روایتی که بیان می‌‍‌کند و گذشت که امر حضرت مهدی علیه السلام از مشرق آغاز می‌‍‌گردد.

اوصاف آخرین فتنه پیش از ظهور

پیشتر گذشت که ظهور امام علیه السلام در پی فتنه‌‍‌ای خواهد بود، المعجم الاوسط 5 /338 از طلحه از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «فتنه‌‍‌ای به وقوع خواهد پیوست که یک طرف آن آرام نمی‌‍‌شود مگر جانب دیگر آن به جوش می‌‍‌آید، تا آنکه منادی از آسمان ندا در دهد: امیرتان فلانی است.»

المستدرک 4 /553 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند و صحیح می‌‍‌شمارد: «فتنه‌‍‌ای رخ خواهد نمود که مردم - آنچنان که طلا در معدن به دست می‌‍‌آید - از آن جان سالم به در می‌‍‌برند، پس اهل شام را ناسزا نگویید، ظالمان آنان را ناسزا گویید، زیرا ابدال در میان آنهایند.

خداوند بر آنان بارانی از آسمان خواهد فرستاد که آنها را پراکنده خواهد کرد، تا جایی که اگر روباهان با آنان پیکار کنند پیروز می‌‍‌شوند. در آن هنگام خدا مردی از عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در میان دوازده هزار نفر می‌‍‌فرستد. پیروان هفت پرچم با آنها به جنگ می‌‍‌پردازند. هیچ صاحب پرچمی نیست جز آنکه طمع در حکومت دارد. آنها می‌‍‌جنگند و شکست می‌‍‌خورند. سپس هاشمی ظاهر می‌‍‌شود و خداوند الفت و نعمت مردم را به آنان باز خواهد گرداند. آنان در این حالت به سر می‌‍‌برند تا دجال خروج کند.»[[114]](#footnote-114)

الفتن 1 /57 از ابو سعید خدری آورده است که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «پس از من فتنه‌‍‌هایی که یکی از آنها احلاس است، رخ می‌‍‌دهد که در آن می‌‍‌گریزند و خانواده و مال خود را از دست می‌‍‌دهند. سپس، فتنه‌‍‌هایی سخت‌‍‌تر از آن به وقوع می‌‍‌پیوندد. آنگاه فتنه‌‍‌ای رخ می‌‍‌دهد که هرگاه بگویند به پایان رسید، امتداد می‌‍‌یابد و چنان پیش می‌‍‌رود که خانه‌‍‌ای نمی‌‍‌ماند مگر در آن وارد می‌‍‌شود، و مسلمانی نمی‌‍‌ماند مگر آنکه بر او سیلی می‌‍‌زند، تا آنکه مردی از عترت من قیام نماید.»

عبدالرزاق در المصنف 11 /361 روایت می‌‍‌کند: «فتنه‌‍‌ای در شام رخ می‌‍‌نماید که ابتدای آن گویا بازی کودکان است، از یک سو رو می‌‍‌آورد و از سویی آرام می‌‍‌گردد. پایان نمی‌‍‌یابد تا آنکه منادی ندا کند: امیر فلانی است.»

الفتن 1 /56 و 238 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «پس از من چهار فتنه به سراغ شما می‌‍‌آید؛ در اولی خون‌‍‌ها حلال شمرده می‌‍‌شود، در دومی خون‌‍‌ها و اموال را حلال می‌‍‌شمرند، در سومی خون‌‍‌ها، اموال و فروج حلال شمرده می‌‍‌گردد، چهارمین فتنه، رمیده و سخت و فراگیر است و همچون موج دریا، به تلاطم در می‌‍‌آید، به گونه‌‍‌ای که هیچ یک از مردم، پناهگاهی در مقابل آن نمی‌‍‌یابد.

آن فتنه، بر گرد شام می‌‍‌گردد، عراق را در بر می‌‍‌گیرد و جزیره را با دست و پایش، در هم می‌‍‌کوبد، و امت در آن، در بلا به مانند پوست ساییده می‌‍‌شوند. آنگاه هیچ یک از مردم نمی‌‍‌تواند بگوید بس است، بس است. آن را از هیچ نقطه‌‍‌ای محو نمی‌‍‌کنند مگر آنکه از ناحیه‌‍‌ای دیگر سر باز می‌‍‌کند... شخص در آن صبح مؤمن است ولی شب کافر، تنها کسی از آن نجات می‌‍‌یابد که دعای غرقه در دریا را بخواند. دوازده سال ادامه می‌‍‌یابد. هنگامی که از میان می‌‍‌رود، فرات از کوهی از طلا پرده بر می‌‍‌دارد. آنان بر سر آن می‌‍‌جنگند تا آنکه از هر نه تن، هفت نفر کشته شوند.»

همان 1 /238‌‍‌: «هنگامی که فتنه‌‍‌ی فلسطین رخ دهد، بسان آبِ در مشک در شام می‌‍‌گردد. آنگاه در حالی که شما اندک و پشیمانید، از بین می‌‍‌رود.»

نگارنده: اگر این گزارش‌‍‌ها صحیح باشد، ممکن است از فتنه‌‍‌هایی سخن گوید که در گذشته رخ داده است. مطلب مهم آن است که بر استمرار این فتنه‌‍‌ها تا ظهور دلالت دارد.

سفیانی فلسطین و مناطق پنجگانه را تحت سیطره در می‌‍‌آورد

غیبت نعمانی /304 از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که سفیانی بر مناطق پنجگانه سلطه یافت نه ماه برایش حساب کنید.

هشام بر این باور است که مناطق پنجگانه، دمشق، فلسطین، اردن، حمص و حلب است.»

در روایت کمال الدین 2 /651 از امام صادق علیه السلام این مناطق پنجگانه توسط خود امام علیه السلام تفسیر شده است، عبد الله بن ابی منصور بجلی روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی نام سفیانی پرسیدم، ایشان فرمودند: با نام او چه کار داری؟ زمانی که مناطق پنجگانه‌‍‌ی شام - دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین - را تحت سیطره در آورد، آن هنگام منتظر فرج باشید، عرضه داشتم: آیا نه ماه حکومت می‌‍‌کند؟ فرمودند: نه، ولی هشت ماه حکومت خواهد داشت، و نه یک روز بیشتر.»

این احادیث دلالت دارد که حکومت سفیانی شامل سوریه، اردن و فلسطین و یا قسمت‌‍‌هایی از آن می‌‍‌شود.

سلطه بر اردن ممکن است از راه قیام ناصبیانِ پیرو سفیانی باشد. فلسطین هم از سوی یهودیان بدو سپرده می‌‍‌شود تا اهالی آن را ساکت کند.

گزارشِ: بیرق‌‍‌های خراسان به سوی قدس

المعجم الاوسط 4 /323 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «پرچم‌‍‌هایی سیاه از خراسان خارج می‌‍‌شوند، چیزی آنها را باز نمی‌‍‌گرداند تا آنکه در ایلیاء نصب شوند.»

سنن ترمذی 3 /362، مسند احمد، ابن کثیر در نهایه، بیهقی در دلائل و دیگران آورده‌‍‌اند، ابن صدیق مغربی نیز در ردّ بر ابن خلدون آن را صحیح می‌‍‌شمارد.

الفتن 1 /312 روایت می‌‍‌کند: «پرچمدار مهدی پسری است با سنّ کم، ریش اندک و زرد پوست، اگر با کوه‌‍‌ها بجنگد آنها را منهدم می‌‍‌سازد، تا آنکه در ایلیا فرود آید.»

در مصادر ما مشابه آن در الملاحم و الفتن /43، 58 و 121 نقل شده که احتمال می‌‍‌رود قسمتی از روایت پیشین باشد، زیرا از لشکری سخن می‌‍‌راند که از ایران به ایلیا یعنی قدس می‌‍‌آید.

برخی احتمال می‌‍‌دهند این حمله پیش از ظهور باشد، ولی صحیح نیست، زیرا فرمانده‌‍‌ی آن شعیب بن صالح، فرمانده‌‍‌ی لشکر حضرت در حمله‌‍‌ی آزاد سازی شام و فلسطین است.

علاوه بر آنکه این گزارش به گزارشاتی که حول نهضت ابو‌‍‌مسلم خراسانی است می‌‍‌ماند، لذا نمی‌‍‌توان بدان اعتماد کرد.

ورود روم به عراق و فلسطین

غیبت شیخ طوسی /378 از عمار نقل می‌‍‌کند که ترکان در عراق فرود می‌‍‌آیند و رومیان در رمله: «ترک در حیره فرود می‌‍‌آید و روم در فلسطین، عبد الله بر عبد الله سبقت می‌‍‌گیرد تا آنکه لشکریانشان در قرقیسیا در کنار نهر با هم مواجه شوند و نبردی سخت رخ دهد.»

سخن در این روایت از جنگ قرقیسیاست که در سال ظهور به وقوع می‌‍‌پیوندد، ولی به جزئیاتی که در آن آمده نمی‌‍‌توان اعتماد نمود، زیرا سند آن تمام نیست.

نبرد موعود دمشق و قدس

این، بعد از جنگ‌‍‌های کوچک در عراق و حجاز، بزرگترین معرکه در مرحله‌‍‌ی نخست ظهور امام علیه السلام است. طرف مقابل آن هم سفیانی حاکم سوریه و ثقل نبرد در دمشق است، و محور آن دمشق، طبریه[[115]](#footnote-115) و قدس هستند.

امام علیه السلام بر سفیانی فائق آمده و با فتح و پیروزی وارد سرزمین قدس می‌‍‌شوند.

سفیانی گویا خطّ دفاع یهودیان است، لذا پیروزی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر وی، پیروزی بر یهود خواهد بود.

در روایت آمده که ویرانی در دمشق بسیار خواهد بود، معانی الاخبار /406 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند: «در مصر منبری بنا خواهم کرد، سنگ سنگ دمشق را ویران خواهم ساخت، یهود را از تمام مناطق عرب بیرون خواهم نمود و با این عصای خود عرب را می‌‍‌رانم.

در این هنگام راوی که عبایه‌‍‌ی اسدی است گفت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! گویا خبر از آن می‌‍‌دهید که بعد از مرگ زنده خواهید شد، ایشان فرمودند: هیهات، ای عبایه‌‍‌! اشتباه فهمیدی، مردی از من این کارها را انجام می‌‍‌دهد، یعنی مهدی علیه السلام .»

جنگ بعدی که بزرگترین نبرد است با روم خواهد بود، و هفت سال پس از جنگ قبلی است. امام علیه السلام پس از نبرد قدس، پیمان صلحی ده ساله با روم می‌‍‌بندند، ولی رومیان بعد از هفت سال آن را نقض کرده، لشکرهایشان را در منطقه گرد می‌‍‌آورند و این جنگ عظیم به وقوع می‌‍‌پیوندد، نبردی گسترده که به جنگی جهانی می‌‍‌ماند.

سنن الدانی /100 از ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «مردی از امتم خروج می‌‍‌کند که به سنّتم عمل می‌‍‌نماید. خدا از آسمان برایش برکت را فرو می‌‍‌فرستد و زمین برکاتش را برای وی بیرون می‌‍‌دهد. او زمین را پر از عدالت می‌‍‌کند، چنان‌‍‌که از ستم آکنده شده است. هفت سال بر این امت حکومت، و در بیت‌‍‌المقدس سکونت می‌‍‌کند.»[[116]](#footnote-116)

باید این هفت سال را بر مدت آتش بس با روم پیش از نقض آن حمل نمود.

العطر الوردی /64 از حذیفه: «در میان رکن و مقام با مهدی بیعت می‌‍‌کنند. او روانه‌‍‌ی شام می‌‍‌شود، در حالی که جبرئیل پیش قراول و میکائیل بر دنباله‌‍‌ی لشکر است. اهل آسمان و زمین، پرندگان، حیوانات وحشی و ماهیان دریا بدو خرسند می‌‍‌شوند.»

الفتن 1 /349 از حضرت علی علیه السلام : «مهدی می‌‍‌رود تا آنکه در بیت‌‍‌المقدس فرود آید. خرائن به نزد او منتقل می‌‍‌شود، و عرب، عجم، اهل حرب، روم و دیگران بدون نبرد تحت فرمان او در می‌‍‌آیند.»

نگارنده: مقصود پس از پیروزی در نبرد قدس است.

همو 1 /347 حدود بیست گزارش تحت عنوان «خروج مهدی از مکه به بیت‌‍‌المقدس» نقل می‌‍‌کند.

در مصادر حدیثی ما احادیثی در این باره رسیده است، ابن وزیر غافقی از حضرت علی علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «او در میان دوازده هزار تن - اگر کم باشند - و پانزده هزار نفر - اگر زیاد باشند - خروج می‌‍‌کند. هراس پیشاپیش او می‌‍‌رود. با هر دشمنی که روبرو شود، به اذن خدا او را شکست می‌‍‌دهد. شعارشان بمیران، بمیران است. در راه خدا به سرزنش هیچ سرزنشگری اعتنا نمی‌‍‌کنند. هفت بیرق از شام به مصاف آنها می‌‍‌روند، ولی همه را شکست داده قدرت را در دست می‌‍‌گیرد. پس از آن محبت و نعمت میان مسلمین باز می‌‍‌گردد و فاصه و بزاره باز می‌‍‌گردند و پس از آن تنها دجال خواهد بود.

گفتیم: فاصه و بزاره چیست؟ فرمود: او قدرت را به دست می‌‍‌گیرد و شخص می‌‍‌تواند بدون آنکه از چیزی بهراسد، سخن راند.»[[117]](#footnote-117)

الملاحم و الفتن /296 از امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف این نبرد روایت می‌‍‌کند: «پس خداوند بر سفیانی غضب می‌‍‌کند، و خلق خدا به خاطر غضب او خشمگین می‌‍‌شوند. پرندگان با بال‌‍‌ها، کوه‌‍‌ها با صخره‌‍‌ها و ملائکه با فریادشان آنان را می‌‍‌زنند.

ساعتی نخواهد گذشت مگر آنکه خدا تمام یاران سفیانی را هلاک کند، و در زمین تنها او باقی ماند. آنگاه مهدی او را می‌‍‌گیرد و زیر درختی که شاخه‌‍‌هایش آویخته، در کنار دریاچه‌‍‌ی طبریه ذبح خواهد کرد.»

در برخی روایات سخن از امداد غیبی مسلمین به میان آمده است: «آن روز صدایی از آسمان به گوش می‌‍‌رسد، منادی ندا می‌‍‌کند: اولیای خدا یاران فلان - مقصود مهدی است - هستند. آنگاه یاران سفیانی مغلوب و همه کشته می‌‍‌شوند، جز آنکه رانده شده است.»

ممکن است بعضی اشکال کنند که در منابع سنیان روایات در این باره بسیار است ولی با حرکت بنی عباس خلط شده، از این رو نمی‌‍‌توان اعتماد نمود، لکن این امر ضرری به اصل مطلب که روایات امامان علیهم السلام آن را تأیید می‌‍‌کند، و با حرکت امام علیه السلام از مکه به عراق و بعد از آن به دمشق و قدس منسجم است، نمی‌‍‌رساند.

امام علیه السلام در درّه‌‍‌ی عذراء در نزدیکی دمشق اردو می‌‍‌زند

در حدیث طولانی جابر از امام باقر علیه السلام پیشتر گذشت: «آنگاه به کوفه می‌‍‌آید و مدتی طولانی که خدا می‌‍‌خواهد در آن درنگ می‌‍‌کند تا بر آن غالب آید. سپس به همراه یارانش به عذراء می‌‍‌آید و این در حالی است که مردم بسیاری به او پیوسته‌‍‌اند. سفیانی در آن زمان در وادی رمله به سر می‌‍‌برد. دو لشکر در روز ابدال با یکدیگر برخورد می‌‍‌کنند. مردمی از شیعیان آل محمد علیهم السلام که با سفیانی بوده‌‍‌اند، [از لشکر او] بیرون می‌‍‌آیند، و گروهی که با خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند به سفیانی ملحق می‌‍‌گردند، و هرکسی به پرچم خود می‌‍‌پیوندد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌‍‌فرمایند: آن روز سفیانی و یارانش کشته می‌‍‌شوند به طوری که حتی خبر رسانی از آنها باقی نمی‌‍‌ماند، و آن روز زیانکار کسی است که از غنیمت [بنی] کلب بهره‌‍‌ای نبرد.»

این روایت بر تأیید امام علیه السلام از سوی مردم دلالت دارد، زیرا بیان می‌‍‌کند که لشکر ایشان بدون مقاومت مردم، وارد سوریه می‌‍‌شود.

خداوند سفیانی و نیز روم را بر دستان امام علیه السلام شکست می‌‍‌دهد

الفتن 1 /352 از عبد الله بن مسعود نقل می‌‍‌کند: «هفت تن از عالمان با مهدی بیعت می‌‍‌کنند. آنان از مناطق مختلف و بدون وعده‌‍‌ی قبلی به مکه می‌‍‌آیند. با هریک از آنها سیصد و بیش از ده مرد بیعت کرده ‌‍‌است. پس به مکه می‌‍‌آیند و بیعت می‌‍‌کنند، و خداوند محبت او را در سینه‌‍‌های مردم می‌‍‌افکند.

او با آنان به سوی کسانی که با لشکریان سفیانی بیعت کرده‌‍‌اند و مردی از جَرَم فرمانده‌‍‌ی آنهاست می‌‍‌آید. از مکه خارج می‌‍‌شود و یارانش را آنجا می‌‍‌گذارد، و با ردایی در بر می‌‍‌آید و خود را به جرمی می‌‍‌رساند. او هم با مهدی بیعت می‌‍‌کند.

قبیله‌‍‌ی کلب او را بر این کار سرزنش می‌‍‌کنند. او نیز می‌‍‌آید و بیعتش را پس می‌‍‌گیرد. آنگاه برای جنگ با ایشان لشکر کشی می‌‍‌کند. مهدی آنها را شکست می‌‍‌دهد، و خدا روم را بر دستان او شکست خواهد داد و فتنه‌‍‌ها را بر طرف خواهد ساخت. او در شام فرود می‌‍‌آید.»

همان 1 /349 از حضرت علی علیه السلام : «وقتی سفیانی لشکری به سوی مهدی فرستد و در بیداء به زمین فرو رود، و این خبر به اهل شام برسد، به خلیفه‌‍‌شان گویند: مهدی خروج کرده، با او بیعت کن و تحت فرمانش در آ، و گرنه تو را می‌‍‌کشیم‌‍‌!

او هم بیعت خود را ارسال می‌‍‌کند. مهدی می‌‍‌آید تا در بیت‌‍‌المقدس وارد شود. خزائن بدو منتقل شوند و عرب، عجم، اهل حرب، روم و دیگران بدون جنگ تحت فرمانش در آیند، تا آنکه در قسطنطنیه و جوار آن مساجد بنا شود.

پیش از او مردی از اهل‌‍‌بیتش با اهل مشرق خروج می‌‍‌کند. هشت ماه شمشیر را بر شانه بر می‌‍‌دارد، می‌‍‌کشد و مثله می‌‍‌کند، آنگاه متوجه بیت‌‍‌المقدس می‌‍‌شود، ولی بدان نمی‌‍‌رسد که می‌‍‌میرد.»[[118]](#footnote-118)

مضمون این روایت صحیح است، زیرا همسو با پیروزی حتمی امام علیه السلام است، پیروزی با رعب و جنگ.

البته در قبال این روایات، روایاتی متأثر از کعب الاحبار نیز یافت می‌‍‌شود که از شکست امام علیه السلام سخن می‌‍‌گوید، مطلبی غیر قابل قبول که با وعده‌‍‌ی محتوم الهی، و احادیث صحیح متضمن پیروزی قاطع ایشان در نبرد عظیم دمشق و فتح قدس، در تعارض است، و اینکه ایشان عدل و داد را در گستره‌‍‌ی زمین می‌‍‌پراکند، و - بر خلاف روایات امویان - پیش از آن از دنیا نخواهد رفت.

الفتن 1 /399 از محمد بن حنفیه: «خلیفه‌‍‌ای از بنی هاشم در بیت‌‍‌المقدس وارد می‌‍‌شود. او زمین را پر از دادگری خواهد نمود. بیت‌‍‌المقدس را چنان بنا کند که به خود ندیده است. چهل سال حکومت خواهد کرد. آتش بس با رومیان بر دستان او و در هفت سال باقی مانده‌‍‌ی خلافتش خواهد بود. رومیان بعدها به او خیانت و در عمق بر ضدّ او تجمع می‌‍‌کنند. او هم از شدت اندوه از دنیا می‌‍‌رود.

پس از او کسی [ دیگر] از بنی هاشم به حکومت می‌‍‌رسد که آنها را شکست داده و قسطنطنیه، و در پی آن روم را فتح خواهد کرد. او گنج‌‍‌های آنجا و سفره‌‍‌ی سلیمان بن داود را آشکار می‌‍‌کند. بعد از آن به بیت‌‍‌المقدس رفته در آن فرود خواهد آمد.

دجال در دوران او خروج می‌‍‌کند. عیسی بن مریم نیز فرود آمده پشت سر او نماز می‌‍‌گذارد.»

دروغ پردازان خود را مضطر دیده‌‍‌اند که دو مهدی تصویر کنند که یکی شکست می‌‍‌خورد و دیگری پیروز می‌‍‌شود‌‍‌!

فشار منطقه‌‍‌ای بر سفیانی برای بیعت با حضرت مهدی علیه السلام

این مطلب در کتب اهل‌‍‌سنت و برخی منابع ما آمده است، و فضای موجود در روایت که از ضعف سفیانی و افت اقتدار منطقه‌‍‌ای او حتی بین اهل شام حکایت می‌‍‌کند، صحیح است.

الفتن /97 از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «او با دوازده هزار نفر - اگر کم باشند - و یا پانزده هزار تن - اگر زیاد باشند - می‌‍‌رود، شعارشان، بمیران بمیران است، تا آنکه با سفیانی روبرو شود. او گوید: عمو زاده‌‍‌ام را بیاورید تا با او سخن گویم. او هم به سوی وی می‌‍‌رود و با او تکلّم می‌‍‌کند. سفیانی امر را به ایشان می‌‍‌سپارد و بیعت می‌‍‌کند. چون به نزد یارانش باز گردد کلب به سرزنش او می‌‍‌پردازند. او هم باز می‌‍‌گردد و بیعتش را پس می‌‍‌گیرد. ایشان هم خواسته‌‍‌ی او را اجابت می‌‍‌نماید.

آنگاه او با لشکر سفیانی که هفت پرچم همراه اویند - و هریک امارت را برای خود می‌‍‌خواهد - پیکار می‌‍‌کنند، و مهدی همه را شکست می‌‍‌دهد.

ابو هریره گوید: کسی محروم است که از غنیمت کلب بی بهره ماند.»[[119]](#footnote-119)

راوی، شرائط و جوّ موجود در عصر خود را بر این روایت پیاده کرده است‌‍‌!

همان /95 از امام باقر علیه السلام : «هنگامی که پناهنده‌‍‌ای که در مکه است از فرو رفتن زمین خبر دار شود، با دوازده هزار نفر از جمله ابدال بیاید تا در ایلیا فرود آیند... سفیانی اطاعت خود را اعلام می‌‍‌کند. سپس می‌‍‌رود و با کلب که دایی‌‍‌های او هستند، دیدار می‌‍‌کند. آنها او را بر این کار نکوهش کرده می‌‍‌گویند: خدا به تو جامه‌‍‌ای پوشاند ولی تو آن را در آوردی‌‍‌! او هم می‌‍‌گوید: نظر شما چیست، آیا بیعت را باز ستانم؟ آنان گویند: آری.

او نزد ایشان به ایلیا می‌‍‌آید و می‌‍‌گوید: [بیعت مرا] فسخ کن، ایشان هم گویند: من چنین نمی‌‍‌کنم، او می‌‍‌گوید: چرا...

آنگاه می‌‍‌گوید: این مردی است که از فرمان من به در آمده است، پس فرمان می‌‍‌دهد و او را بر روی تخته سنگی در ایلیا ذبح می‌‍‌کنند.

سپس سراغ کلب رفته آنان را غارت می‌‍‌کند، زیانکار کسی است که روز چپاول کلب زیان کند.»

در این عبارت اوضاع شام و فلسطین هنگام ظهور به تصویر کشیده شده است وبا پیاده سازی جوّ عصر راوی بر روایت توأم است. البته اصل حرکت ایشان به سمت قدس مسلّم و مورد اتفاق است.

در منابع حدیثی ما شیعیان، مشابه و البته اقوی از آن یافت می‌‍‌شود، تفسیر عیاشی 2 /59 از عبد الاعلی حلبی از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «گویا آنها را می‌‍‌بینم که سیصد و بیش از ده مردند و از نجف کوفه بالا می‌‍‌روند. گویا دل‌‍‌هایشان پاره‌‍‌های آهن است. جبرئیل سمت راست و میکائیل سمت چپ حضرت هستند. رعب یک ماه جلو و یک ماه پشت سر ایشان حرکت می‌‍‌کند. خداوند با پنج هزار فرشته‌‍‌ی نشانه‌‍‌دار او را یاری می‌‍‌رساند. وقتی که از نجف بالا می‌‍‌رود به یارانش می‌‍‌فرماید: امشب را به عبادت بگذرانید، و آنان شب را سپری می‌‍‌کنند در حالی که برخی در رکوع و برخی در سجده‌‍‌اند و به درگاه خدا تضرّع می‌‍‌کنند. چون صبح می‌‍‌شود می‌‍‌فرماید: از راه نخیله برویم. [امام باقر علیه السلام در ادامه فرمودند:] و بر کوفه خندقی خواهد بود.

گفتم: خندق؟ فرمودند: آری به خدا. تا آنکه به مسجد ابراهیم علیه السلام در نخیله می‌‍‌رسد و دو رکعت نماز در آنجا می‌‍‌گزارد. سپس مرجئه و غیر آنان از لشکریان سفیانی که در کوفه هستند به مصاف ایشان می‌‍‌آیند. ایشان به اصحاب می‌‍‌فرماید: وانمود به فرار کنید، و بعد می‌‍‌فرماید: بر ایشان حمله برید.

امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند هیچ خبر رسانی از آنها از خندق عبور نمی‌‍‌کند.

سپس حضرت وارد کوفه می‌‍‌شود و هیچ مؤمنی نمی‌‍‌ماند مگر آنکه آنجا خواهد بود و یا اشتیاق آنجا را خواهد داشت، و این همان سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در ادامه به اصحاب می‌‍‌فرماید: به سوی این طغیان پیشه [سفیانی] بروید، و او را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دعوت می‌‍‌کند، او هم تسلیم می‌‍‌شود و بیعت می‌‍‌کند. [بنی] کلب که دایی‌‍‌های او هستند به او می‌‍‌گویند: ای فلان‌‍‌! چه کردی؟ به خدا قسم ما هرگز با تو بر این امر بیعت نمی‌‍‌کنیم، سفیانی می‌‍‌گوید: چه کنم؟ می‌‍‌گویند: بیعتت را پس بگیر، او هم چنین می‌‍‌کند، قائم علیه السلام به او می‌‍‌فرماید: مراقب باش که من حجّت را بر تو تمام نمودم و با تو خواهم جنگید. صبح که می‌‍‌شود با آنها می‌‍‌جنگد، وخداوند کتف‌‍‌های آنان را در اختیار او قرار می‌‍‌دهد. او سفیانی را اسیر می‌‍‌کند و می‌‍‌برد و با دست خود ذبح می‌‍‌کند.

سپس لشکری اسب سوار را به روم اعزام می‌‍‌کند تا ما بقی بنی‌‍‌امیه را حاضر کنند. آنها به روم که می‌‍‌رسند می‌‍‌گویند: اهل ملّت و دین ما را به ما بسپارید، ولی آنان ابا می‌‍‌کنند و می‌‍‌گویند: به خدا چنین نخواهیم کرد. آن گروه می‌‍‌گویند: به خدا اگر امام فرمان دهد با شما نبرد خواهیم نمود. پس رومیان نزد حاکمشان رفته جریان را می‌‍‌گویند. او می‌‍‌گوید: بروید و آنها را در اختیار اینان قرار دهید که قدرت عظیمی دارند، و این سخن خداست: فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا یرْکضُونَ. لا تَرْکضُوا وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکنِکمْ لَعَلَّکمْ تُسْأَلُونَ،[[120]](#footnote-120)پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌‍‌گریختند. مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید، حضرت فرمودند: مقصود گنج‌‍‌هایی است که ذخیره می‌‍‌کردید.

قَالُوا یا وَیلَنَا إِنَّا کنَّا ظَالِمِینَ. فَمَا زَالَتْ تِلْک دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیداً خَامِدِینَ، گفتند: ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم. سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را درو شده‌‍‌ی بی‌‍‌جان گردانیدیم؛ [یعنی حتّی] خبر رسانی هم از آنان باقی نمی‌‍‌ماند.»

این روایت از سرعت پیروزی امام علیه السلام در عراق بر خوارج سخن می‌‍‌گوید، و به دنبال آن از حرکت ایشان به شام و قدس. لکن برخی عبارات آن عوامانه است و بر عصر راوی تطبیق شده است.

بحار الانوار 52 /388 از جابر بن یزید از آن حضرت حدیثی می‌‍‌آورد که سرعت شکست سفیانی و یهود به دست امام علیه السلام را وصف می‌‍‌کند: «آنگاه خداوند تعالی آنان را تحت اختیار قائم و یارانش در می‌‍‌آورد، و تمام آنان را می‌‍‌کشند. حتی مردی پشت درخت و سنگ پنهان می‌‍‌شود، و درخت و سنگ صدا می‌‍‌زند: ای مؤمن‌‍‌! این مردی کافر است، او را بکش، او هم چنین می‌‍‌کند. درندگان و پرندگان از گوشت آنها سیر می‌‍‌شوند و قائم آن مقدار که خدا بخواهد در آنجا می‌‍‌ماند.

سپس در آنجا سه بیرق را روانه می‌‍‌کند؛ یکی به قسطنطنیه که خدا برایش فتح خواهد کرد، یکی به چین و فتح خواهد نمود، و یکی به کوه‌‍‌های دیلم و آن نیز چنین خواهد شد.»

این حدیث شبیه حدیث متواتر پیرامون نبرد مسلمانان با یهود است و آن را تأیید می‌‍‌کند.

روایتِ نزول حضرت مهدی علیه السلام در بیت‌‍‌المقدس

الفتن 2 /354 از ارطاة: «آنگاه مهدی برای مدت سه سال به مکه باز می‌‍‌گردد. مردی از کلب خروج، و هر کسی را که در سرزمین ارم است به اجبار با خود همراه می‌‍‌کند. او در میان دوازده هزار تن به سوی مهدی و بیت‌‍‌المقدس می‌‍‌رود. مهدی هم سفیانی را می‌‍‌گیرد و بر دروازه‌‍‌ی جیرون می‌‍‌کشد.»

همان 1 /387 از کعب: «کسی که اهل یمن را تبعید می‌‍‌کند مردی است از بنی هاشم. منزل او در بیت‌‍‌المقدس است و دوازده هزار نفر نگهبان او هستند. او اهل یمن را تا جایی تبعید می‌‍‌کند که به منتهای زمین برسند.»

نگارنده: اصل حرکت امام علیه السلام به سمت قدس صحیح است، ولی این تفاصیل برگرفته از تصورات راویان است. آنهایند که می‌‍‌پندارند حضرت با یمنی‌‍‌ها دشمنی و آنها را از بلاد شام تبعید می‌‍‌کند‌‍‌!

روایتِ: جباری از قریش که به بیت‌‍‌المقدس وارد می‌‍‌شود

راویان وابسته به دربار حاکمان، روایات بسیاری پیرامون ورود امام علیه السلام به سرزمین قدس نقل کرده و البته بدان افزوده‌‍‌اند.

الفتن 1 /403 از کعب نقل می‌‍‌کند: «مردی از قریش که از بدترین خلق است به خلافت رسیده در بیت‌‍‌المقدس فرود می‌‍‌آید. خزینه‌‍‌ها بدو منتقل می‌‍‌شود. اشراف مردم هم با او همراه می‌‍‌شوند و به ستم می‌‍‌پردازند. پرده داران او بسیار می‌‍‌شوند و اموال فزونی می‌‍‌یابد تا جایی که مردی از آنها به میزان یک ماه و دیگری به میزان دو یا سه ماه اطعام می‌‍‌کند. لاغر آنها مانند فربه دیگر مردم است. آنان بسان گوساله‌‍‌هایی که در آخورها بزرگ می‌‍‌شوند رشد می‌‍‌کنند. خلیفه سنن نیک آنها را از بین می‌‍‌برد و بدعت می‌‍‌گذارد. فساد، زنا و باده گساریِ علنی ظاهر می‌‍‌شود. عالمان می‌‍‌هراسند تا بدانجا که اگر کسی سوار بر مرکبی شهرها را بگردد عالمی نمی‌‍‌یابد تا از او حدیثی بیاموزد. مسخ و فرو رفتن در زمین رخ می‌‍‌دهد. اسلام به غربت می‌‍‌افتد همان گونه که با غربت آغاز شد. دیندار به کسی می‌‍‌ماند که پاره آتشی در دست گرفته و یا کسی که در شبی تاریک بر درختی خاردار دست بکشد. فساد او به جایی می‌‍‌رسد که دخترش را به بازار می‌‍‌فرستد و او به همراه مأموران و در حالی که زیور آلاتی طلایی و لباسی که او را نمی‌‍‌پوشاند دارد، در آن رفت و آمد می‌‍‌کند.

اگر کسی تنها در یک جمله بر او خرده گیرد گردنش را بزنند. او روزی مردم را قطع می‌‍‌کند و به دنبال آن آنها را از عطایای خود محروم می‌‍‌نماید. سپس فرمان می‌‍‌دهد مردم یمن را از شام اخراج کنند. مأموران هم چنین کرده آنان را از شام و اطراف آن بیرون می‌‍‌کنند، آنان هم می‌‍‌آیند تا به بصری برسند، و این در اواخر عمر او خواهد بود.

اهل یمن نامه‌‍‌ها میان خود می‌‍‌نویسند و گرد هم می‌‍‌آیند، گروه گروه شده می‌‍‌گویند: کجا می‌‍‌روید و سرزمین و هجرتگاهتان را وا می‌‍‌گذارید‌‍‌! و تصمیم می‌‍‌گیرند با یکی از میان خود بیعت کنند. آنها مشغول بررسی گزینه‌‍‌ها هستند که صدایی که نه از جن است و نه از انس را می‌‍‌شنوند که می‌‍‌گوید: با فلانی بیعت کنید و نام او را می‌‍‌گوید. آنها هم به او - که در میان گزینه‌‍‌هایشان نبود - رضایت می‌‍‌دهند. در پی آن گروهی را به نزد جبار قریش می‌‍‌فرستند و او همه‌‍‌ی آنها را به قتل می‌‍‌رساند و تنها یک نفر را زنده می‌‍‌گذارد تا خبر دهد.

اهل یمن به قصد او - که بیست هزار مأمور دارد - می‌‍‌روند. قبایل لخم، جذام، عامله و جدس نیز به آنها می‌‍‌پیوندند و همانسان که یوسف پناهگاه برادرانش در مصر بود، یمنیان را یاری خواهند کرد.

سوگند به کسی که جان کعب در دست اوست، لخم و جذام و عامله و جدس از اهالی یمن هستند. ای اهل یمن‌‍‌! اگر اینها نزد شما آمدند و نسبت خود را جویا شدند، آنان را کمک کنید که از شمایند.

آنها می‌‍‌روند تا به بیت‌‍‌المقدس می‌‍‌رسند. جبار قریش به همراه لشکریانش به مصاف آنها می‌‍‌آید ولی شکست می‌‍‌خورد.»

همان 2 /622 می‌‍‌نویسد: «در زمان هاشمی که پس از مهدی در بیت‌‍‌المقدس خواهد بود و به ستمگری خواهد پرداخت، چنان می‌‍‌شود که او دختری با لباسی که او را نمی‌‍‌پوشاند را [برای انجام کارهایش] می‌‍‌فرستد. در آن زمان زمین لزره، مسخ و فرو رفتن زمین خواهد بود.»

همان 1 /387 از کعب می‌‍‌آورد: «مردی از بنی هاشم وارد بیت‌‍‌المقدس می‌‍‌شود. او دوازده هزار نگهبان دارد... کعب در روایتی دیگر گوید: او سی و شش هزار نگهبان دارد. بر هر مسیری که به بیت‌‍‌المقدس منتهی می‌‍‌شود دوازده هزار نفر.

ارطاة گوید: عمر او دراز خواهد بود. او به ستم می‌‍‌پردازد و در اواخر عمر پرده دارانش بسیار خواهند شد. ثروت او و نزدیکانش چنان فراوان می‌‍‌شود که لاغر آنها به فربه سایر مسلمین می‌‍‌ماند...»

وی در ادامه جریان جبار قریش را ذکر می‌‍‌کند، و نیز رخدادهایی غریب در آینده که قریشیان در آن ظالمانند و یمنی‌‍‌ها مظلومان، و عجیب است که شخصیّت امام علیه السلام را غیر اصلی معرفی می‌‍‌کند‌‍‌!

بررسی روایات نبرد دمشق و قدس

1. هم‌‍‌چنان‌‍‌که می‌‍‌بینیم این روایات دستخوش خیالات راویان شده است، مخصوصاً روایات ابن‌‍‌حماد که مهمترین منبع سنیان در روایات ملاحم و پیشگویی است. عموم آن را هم بافته‌‍‌های کعب الاحبار و هم پیالگانش تشکیل می‌‍‌دهد، کسانی که از پیش خود سخن می‌‍‌گویند، و گاه آن را به رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت می‌دهند‌‍‌!

کلام اینان نزاع قبائل عرب را به تصویر می‌‍‌کشد، امری که پس از مرگ یزید شدّت یافت.

2. واضح است که راویان احادیث مربوط به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بر دوران خود پیاده کرده‌‍‌اند‌‍‌! آنها نشانه‌‍‌ها و معجزات امام علیه السلام از جمله ندای آسمانی، و اوصاف یاران ایشان را برای یمنی‌‍‌ها جلوه داده‌‍‌اند‌‍‌!

3. برخی از این گزارشات با مسلّمات روایات شیعه و سنی تعارض دارد، مثل آنکه می‌‍‌گوید امام علیه السلام می‌‍‌میرد، و پس از ایشان جباری قریشی به حکومت می‌‍‌رسد، یمنی‌‍‌ها با قریشیان می‌‍‌جنگند و همه‌‍‌ی آنان را از بین می‌‍‌برند، تا جایی که کفش قریشی تحفه خواهد شد‌‍‌!

و دیگر عناصر خیالی موجود در آنها پیرامون روم، قسطنطنیه، عیسی علیه السلام ، دجال و وقایع بعد از حضرت، و پیش از این نیز گذشت که آنان چسان احادیث مربوط به شام و دجال را تحریف کردند.

4. در میان این اقوال، عباراتی اندک نیز یافت می‌‍‌شود که مضامینی صحیح دارد، و قاعده آن است که تنها آن مقداری را که احادیث اهل‌‍‌بیت علیهم السلام تأیید می‌‍‌کند بپذیریم، مانند احادیث پیرامون نبرد امام علیه السلام با سفیانی در فتح قدس که از جنگ شام آغاز می‌‍‌شود، و بعد از آن امام علیه السلام به راحتی وارد قدس می‌‍‌شوند.

ذبح سفیانی توسط امام علیه السلام و کنار دریاچه‌‍‌ی طبریه از نظر ما بعید است، و راجح آن است که وی در شام به هلاکت می‌‍‌رسد، همان گونه که در روایتی آمده است.

تأثیر پیروزی قاطع امام علیه السلام و ورود به قدس

طبیعی به نظر می‌‍‌رسد که پیروزی امام علیه السلام و ورود به سرزمین قدس، تأثیر بسیاری بر غربی‌‍‌ها بگذارد، و شکست یهودیان موجب شود جنون آنان شدّت گیرد‌‍‌! از این رو با وجود بیم از ایشان - به جهت در اختیار داشتن امام علیه السلام اسلحه‌‍‌ای همسنگ با آنها یا فراتر - اعلان نبرد کنند.

در چنین وقت حسّاسی است که مسیح علیه السلام فرود می‌‍‌آید و غرب و تمامی عالم را دچار بهت می‌‍‌کند، و صلح بین امام مهدی علیه السلام و غربیان را برنامه ریزی خواهد کرد. همان که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را آخرین آتش بس میان روم و مسلمانان دانستند و امیر آن روز را مهدی از فرزندان خویش عنوان کردند، و خواهد آمد.

هشت ماه جنگ

کمال الدین 1 /318 از عیسی خشاب روایت می‌‍‌کند: «به امام‌‍‌حسین علیه السلام گفتم: آیا شما صاحب این امر [ظهور] هستید؟ فرمودند: نه، صاحب امر، رانده و آواره است و پدرش را کشته‌‍‌اند ولی خونخواهی نکرده است، او هم کنیه‌‍‌ی عمویش است، و هشت ماه شمشیرش را بر شانه می‌‍‌گذارد.»

آیات قرآن در مورد نقش یهود در عصر ظهور

در کتاب عصر ظهور گفتیم که آیات قرآن تصریح می‌‍‌کند که یهود در زمین جنگ افروزی می‌‍‌کنند، و خدا خود ضامن خاموش کردن آن است‌‍‌!

او می‌‍‌فرماید: وَقَالَتِ الْیهُودُ یدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَیدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ یدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ ینْفِقُ کیفَ یشَاءُ وَلَیزِیدَنَّ کثِیراً مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَیک مِنْ رَبِّک طُغْیاناً وَکفْراً ، وَأَلْقَینَا بَینَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ ، کلَّمَا أَوْقَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللهُ وَیسْعَوْنَ فِی الأرض فَسَاداً وَاللهُ لایحِبُّ الْمُفْسِدِینَ،[[121]](#footnote-121) و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دست‌‍‌های خودشان بسته باد. و به [ سزای ] آنچه گفتند ، از رحمت خدا دور شوند. بلکه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می‌‍‌بخشد. و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم. هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می‌‍‌کوشند. و خدا مفسدان را دوست نمی‌‍‌دارد.

این وعده‌‍‌ای الهی است به خاموش نمودن هر جنگی که آنان افروزند، حال چه خودشان یک طرف جنگ باشند، و چه دیگران را تحریک نمایند.

جنگ افروزی آنان بر مسلمین در قرن حاضر مضاعف شده است و شرق و غرب را بر ضدّ آنها تحریک می‌‍‌کنند، آنان فلسطین را غصب کردند و دولت خود را در آن برقرار ساختند.

لذاست که وعده‌‍‌ی الهی محقق خواهد شد. یکی از راه‌‍‌های خاموش شدن آتش فتنه‌‍‌ی آنها، درگیری‌‍‌های داخلی است، یکی دیگر هم مسلّط شدن دیگران بر آنهاست، خداوند می‌‍‌فرماید: وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّک لَیبْعَثَنَّ عَلَیهِمْ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ مَنْ یسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّک لَسَرِیعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ،[[122]](#footnote-122) و [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت که تا روز قیامت بر آنان [یهودیان] کسانی را خواهد گماشت که بدیشان عذاب سخت بچشانند. آری، پروردگار تو زود کیفر است و همو آمرزنده‌‍‌ی بسیار مهربان است.

یعنی خدای متعال چنین حکم کرده که تا روز قیامت کسی را بر آنان - که برخی صالحند و برخی نه - مسلّط گرداند که آنها را عقاب و عذاب کند، در زمین بپراکند، و به خوبی و بدی بیازماید، شاید توبه کنند و به مسیر هدایت بازگردند.

پیش از این ملوک بابل، مصر، یونان، فارس، روم و دیگران را بر آنان مسلّط گردانید. البته این در غیر ادوار حکومت پیامبران علیهم السلام و نیز دوران فعلی علوّ آنان است که پیش از انتقام قرار دارد.

آیات آغازین سوره‌‍‌ی اسراء این وعده را باز می‌‍‌کند، می‌‍‌فرماید: سُبْحَانَ الذی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الذی بَارَکنَا حَوْلَهُ لِنُرِیهُ مِنْ آیاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ . وَآتَینَا مُوسَی الْکتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًی لِبَنِی إِسْرَائِیلَ أَلاَّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی وَکیلا . ذُرِّیةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ کانَ عَبْدًا شَکوراً . وَقَضَینَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ فی الْکتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فی الأرض مَرَّتَینِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً کبِیراً . فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَیکمْ عِبَاداً لَنَا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّیارِ وَکانَ وَعْداً مَفْعُولا . ثُمَّ رَدَدْنَا لَکمُ الْکرَّةَ عَلَیهِمْ وَأَمْدَدْنَاکمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکمْ أَکثَرَ نَفِیراً . إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لأَنْفُسِکمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ لِیسُوءُوا وُجُوهَکمْ وَلِیدْخُلُوا الْمَسْجِدَ کمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِیتَبِّرُوا مَاعَلَوْا تَتْبِیراً . عَسَی رَبُّکمْ أَنْ یرْحَمَکمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ حَصِیراً،[[123]](#footnote-123) منزّه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی - که پیرامون آن را برکت داده‌ایم - سیر داد، تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست. کتاب آسمانی را به موسی دادیم و آن را برای فرزندان اسرائیل رهنمودی گردانیدیم که: زنهار، غیر از من کارسازی مگیرید، [ای] فرزندانِ کسانی که [آنان را در کشتی] با نوح برداشتیم. راستی که او بنده‌ای سپاسگزار بود. در کتاب آسمانی به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست. پس آنگاه که وعده‌‍‌ی [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌‍‌گماریم، تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند، و این تهدید تحقق یافتنی است. پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌‍‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌‍‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌‍‌گردانیم. اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید، به خود [بد نموده‌اید]. و چون تهدید آخر فرا رسد [بیایند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [تان] چنانکه بار اول داخل شدند [به زور] درآیند و بر هر چه دست یافتند یکسره [آن را] نابود کنند. امید است که پروردگارتان شما را رحمت کند، و [لی] اگر [به گناه] بازگردید [ما نیز به کیفر شما] بازمی‌‍‌گردیم، و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم.

به عبارتی دیگر: در تورات برای بنی‌‍‌اسرائیل چنین مقدّر کرده‌‍‌ایم که به انحراف رفته و در مجتمع بشری دو بار به فساد خواهید پرداخت، بر مردمان استکبار ورزیده و سرکشی بسیاری خواهید داشت. هنگامی که زمان عقوبت شما بابت فساد نخستین فرا رسد، بندگانی از خود را که نیرومند و جنگاورند به سراغ شما می‌‍‌فرستیم و آنها در میان خانه‌‍‌ها در پی شما می‌‍‌گردند... و این کنایه از سهولت فتح نخست فلسطین بر دستان مسلمین است، مسلمانان در آن فتح، در میان خانه‌‍‌های یهودیان به جستجوی پیکارجویان بر آمدند.

آنگاه دوباره شما را بر آنان چیره ساخته و اموال و اولاد و یارانی در عالم به شما خواهیم داد.

مدتی در این وضعیتی به سر می‌‍‌برید، پس اگر توبه کنید و به خیر رو آورید برای خودتان بهتر است، اما اگر به فساد و طغیان بپردازید، باز به زیان خودتان خواهد بود.

سپس همان بندگان را بر شما تسلّط می‌‍‌دهیم، آنان هم شما را اندوهگین کنند، و فاتحانه - بسان بار نخست - وارد معبدتان شوند و شما را در هم کوبند.

شاید خدا بعد از این عقوبت دوم شما را رحم کند، ولی اگر باز به فساد همت گمارید عقاب او دیگر بار شما را فرا گیرد، و در آخرت نیز جهنم را زندان شما قرار دهد.

خلاصه آنکه یهودیان پس از حضرت موسی علیه السلام به فساد نخست دامن زدند، سپس به دست مسلمانان عقوبت شدند. پس از مدتی بر آنان غلبه یافتند و یارانشان در عالم فزونی یافت، و این قدرت یافتن نخست آنها بود، و در ادامه عقوبت دوم آنها بر دست مسلمین خواهد بود.

پس عقاب نخست آنان در صدر اسلام و توسّط مسلمین بود. بعدها خداوند آنان را چیره ساخت و برای بار دوم به فساد پرداختند و در زمین قدرت یافتند، و عقوبت دوم آنها نیز بر دستان مسلمانان خواهد بود.

این همان چیزی است که احادیث شریفه‌‍‌ی حضرات معصومین علیهم السلام بیان فرموده است، و گروهی را که خداوند برای دومین عقوبت به سراغ یهود می‌‍‌فرستد حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف و اصحابش عنوان می‌‍‌کند، و اینکه آنها اهل قم‌‍‌اند، گروهی هستند که خداوند پیش از خروج قائم علیه السلام آنان را می‌‍‌فرستد و کسی را که جنایتی بر آل محمد علیهم السلام وارد آورده رها نمی‌‍‌سازند، مگر آنکه می‌‍‌کشند.[[124]](#footnote-124)

بحار الانوار 60 /216‌‍‌: «امام صادق علیه السلام آیه‌‍‌ی: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَیکمْ عِبَاداً لَنَا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّیارِ وَکانَ وَعْداً مَفْعُولاً را تلاوت کردند، عرضه داشتیم: فدایت گردیم، اینان کیانند؟ سه مرتبه فرمودند: به خدا قسم اینان اهل قم هستند.»

تفسیر عیاشی 2 /141 و 281 روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام نیز درباره‌‍‌ی این آیه فرمودند: آن، قائم و یارانش هستند که نیرومندانند.»

مقصود از این سه حدیث یکی است، زیرا اهل قم یعنی یاران امام علیه السلام ، که اهل کوفه نیز چنین‌‍‌اند.

ظاهراً پایداری مسلمانان در برابر یهود، تا زمان ظهور چند مرحله را سپری می‌‍‌کند، و پیچیدن طومار آنان به دست امام علیه السلام است.

برخی درباره‌‍‌ی عقوبت دوم یهود، بر این باورند که بر دست غیر مسلمانان خواهد بود. این پندار بعید به نظر می‌‍‌رسد، زیرا هر دو عقوبت به دست یک طائفه است و اوصافشان تنها بر مسلمین انطباق دارد‌‍‌!

حتی اگر هم صحیح باشد که ملوک مصر، بابل، یونان، فارس، روم و دیگر کسانی که بر یهودیان غلبه یافتند را «عباداً لنا: بندگان ما» توصیف کرد، باز مشکل حل نمی‌‍‌شود، زیرا یهودیان با گروهی جز مسلمانان دشمنی نکردند و پیروزی نیافتند و بر ضدّ هیچ طایفه‌‍‌ای چونان مسلمین آتش افروزی و تحریک ننمودند. هم‌‍‌چنان‌‍‌که برتری و تفوّق آنان بر مناطق و دولت‌‍‌ها تنها در عصر ما واقع شده است.

آیات دیگر در رابطه‌‍‌ی با یهود، آن است که سخن از حشر و اخراج نخست و دوم آنان دارد. اخراج نخست آنان بعد از جنگ احزاب صورت گرفت.

خداوند می‌‍‌فرماید: سَبَّحَ للهِ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الأرض وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ. هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکتَابِ مِنْ دِیارِهِمْ لأَوَلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ یخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللهِ فَأَتَاهُمُ اللهُ مِنْ حَیثُ لَمْ یحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ یخْرِبُونَ بُیوتَهُمْ بِأَیدِیهِمْ وَأَیدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الأَبْصَارِ. وَلَوْلا أَنْ کتَبَ اللهُ عَلَیهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْیا وَلَهُمْ فِی الآخِرَةِ عَذَابُ النَّار. ذَلِک بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ یشَاقِّ اللهَ فَإِنَّ اللهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ،[[125]](#footnote-125) آنچه در آسمان‌‍‌ها و در زمین است تسبیح خدا می‌‍‌گوید، و اوست عزیز حکیم. اوست کسی که، کافران اهل کتاب را در نخستین اخراج [از مدینه] بیرون کرد. گمان نمی‌‍‌کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنها خواهد بود، و [لی] خدا از آنجا که تصوّر نمی‌‍‌کردند به سراغشان آمد و در دل‌‍‌هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه‌های خود را خراب می‌‍‌کردند. پس ای صاحبان دیده‌‍‌! عبرت گیرید. و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرّر نکرده بود، قطعاً آنها را در دنیا عذاب می‌‍‌کرد، و در آخرت [هم] عذاب آتش دارند. این برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا درافتد [بداند که] خدا سخت کیفر است.

در جای دیگر می‌‍‌فرماید: وَرَدَّ اللهُ الَّذِینَ کفَرُوا بِغَیظِهِمْ لَمْ ینَالُوا خَیراً وَکفَی اللهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ وَکانَ اللهُ قَوِیاً عَزِیزاً . وَأَنْزَلَ الَّذِینَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْکتَابِ مِنْ صَیاصِیهِمْ وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِیقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِیقاً. وَأَوْرَثَکمْ أَرْضَهُمْ وَدِیارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَمْ تَطَئُوهَا وَکانَ اللهُ عَلَی کلِّ شَئٍْ قَدِیراً،[[126]](#footnote-126) و خداوند آنان را که کفر ورزیده‌اند، بی‌‍‌آنکه به مالی رسیده باشند، به غیظ [و حسرت] برگرداند، و خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت، و خدا همواره نیرومند شکست ناپذیر است. و کسانی از اهل کتاب را که با [مشرکان] هم پُشتی کرده بودند، از دژهایشان به زیر آورد و در دل‌‍‌هایشان هراس افکند: گروهی را می‌‍‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید. و زمینشان و خانه‌ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن پا ننهاده بودید به شما میراث داد، و خدا بر هر چیزی تواناست.

اجتماع دوم آنان هم در فلسطین و پیش از آن بود که عقوبت آنان را در رسد، خدا می‌‍‌فرماید: وقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرائیلَ اسْکنُوا الأرض فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ جِئْنَا بِکمْ لَفِیفاً،[[127]](#footnote-127) و پس از او به فرزندان اسرائیل گفتیم: در این سرزمین ساکن شوید، پس چون وعده‌‍‌ی واپسین فرا رسد، شما را همه با هم محشور می‌‍‌کنیم.

البته مجال آن نیست که به بیان اشتباه کسانی که این آیات را به حشر روز قیامت تفسیر کرده‌‍‌اند بپردازیم.

نبرد موعود یهود و مسلمین

در منابع مسلمین وارد شده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خبر داده‌‍‌اند امت در آخرالزمان در فلسطین با یهود خواهند جنگید. مضامین و تعابیر مربوط به آن شبیه روایاتی است که در تفسیر آیه‌‍‌ی: بَعَثْنَا عَلَیکمْ عِبَاداً لَنَا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ، آمده است، که اینان، مهدی و یاران اویند.

المصنف عبدالرزاق 11 /399، الفتن 2 /574 و ابن ابی شیبه در المصنف 15 /144 از عبد الله بن عمر از آن حضرت نقل می‌‍‌کنند: «یهود با شما می‌‍‌جنگند و شما بر آنان مسلّط می‌‍‌شوید، تا جایی که سنگ بگوید: ای مسلمان‌‍‌! این یهودی پشت سر من است، او را بکش.»

در روایتی دیگر آمده: «عیسی بن مریم فرود می‌‍‌آید. پس چون دجال او را ببیند بسان چربی ذوب می‌‍‌شود. او دجال را می‌‍‌کشد و یهودیان از گرد او پراکنده می‌‍‌شوند، تا آنجا که سنگ ندا کند: ای بنده‌‍‌ی مسلم خدا‌‍‌! این یهودی است، بیا و او را به قتل رسان.»

مسند احمد 2 /417 از ابو هریره از ایشان: «قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه مسلمانان یهود را بکشند. آنها چنان یهود را بکشند که یهودی پشت سنگ و درخت پنهان شود و سنگ و درخت صدا بزند: ای مسلم‌‍‌! ای بنده‌‍‌‌‍‌ی خدا‌‍‌! این یهودی است در پشت من، بیا او را به قتل رسان، مگر [درخت] غرقد، زیرا درخت یهودیان است.»

صحیح بخاری 3 /232 و 4 /51 از ابن عمر از آن حضرت: «شما با یهودیان می‌‍‌جنگید، تا آنجا که یکی از آنان پشت سنگ مخفی شود و سنگ صدا زند: ای بنده‌‍‌ی خدا‌‍‌! این یهودی پشت من است، او را بکش.

در روایتی دیگر از ابو هریره: قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه شما با یهود پیکار کنید، تا آنجا که سنگی که در پشت آن یهودی است ندا کند: ای مسلمان‌‍‌! این یهودی پشت من است، او را به قتل رسان.»[[128]](#footnote-128)

مجمع الزوائد 7 /348 از آن حضرت: «شما با مشرکین می‌‍‌جنگید، و باقی ماندگانتان در کنار نهر اردن با دجال بجنگند. شما شرقی هستید و آنان غربی. نمی‌‍‌دانم آن روز اردن کجاست(‌‍‌!).

هیثمی در ادامه می‌‍‌نویسد: طبرانی و بزار آن را نقل کرده‌‍‌اند و راویان بزار ثقه‌‍‌اند.»[[129]](#footnote-129)

الفتن 2 /568 در گزارشی طولانی که در آن مبالغاتی در مورد دجال نیز هست، از حذیفه از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «شما در این حال به سر می‌‍‌برید که عیسی بن مریم در ایلیا - که جماعتی از مسلمین و خلیفه‌‍‌ی آنان در آن حضور دارند - فرود می‌‍‌آید... یهودیان زیر هر درخت و سنگی مخفی می‌‍‌شوند، تا جایی که سنگ صدا می‌‍‌زند: ای بنده‌‍‌ی خدا‌‍‌! ای مسلمان‌‍‌! این یهودی پشت من است، او را بکش، درخت نیز چنین می‌‍‌کند، مگر درخت غرقده که درخت یهودیان است، کسی از آنان را رها نکنید که در کنار غرقده باشد.»

همان 2 /570 از عبد الله بن عمرو عاص: «عیسی بن مریم در مقابل آنان ظاهر می‌‍‌شود. امامشان کنار می‌‍‌رود تا عیسی به امامت آنها نماز گزارد. ولی عیسی از اینکه کسی غیر از امام آنها نماز را به جا آرد ابا می‌‍‌کند، و این بابت گرامیداشت آنان است.

سپس به سراغ دجال که در آخرین رمق‌‍‌هاست می‌‍‌رود و با ضربه‌‍‌ای او را هلاک می‌‍‌کند. آن هنگام است که زمین فریاد می‌‍‌کند و سنگ، درخت و دیگر اشیاء صدا می‌‍‌زنند: ای مسلمان‌‍‌! این یهودی پشت من است، او را بکش، مگر درخت غرقده که یهودی است.»

این نبرد موعود با یهودیان، جز به دست امام مهدی علیه السلام واقع نخواهد شد.

برخی روایات پیرامون این موضوع در فصل فلسطین و قدس گذشت.

در احادیث پیکار حضرت عیسی علیه السلام با دجال هم آمده که یهودیان با دجال خواهند بود، و اکثر پیروان او را تشکیل می‌‍‌دهند، مسند احمد 3 /367 از جابر بن عبد الله از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در گزارشی که در آن به توصیف قتل دجال می‌‍‌پردازند، نقل می‌‍‌کند: «تا آنجا که درخت و سنگ ندا کند: ای روح الله‌‍‌! این یهودی است، او احدی از پیروان دجال را رها نمی‌‍‌کند تا آنکه به قتل رساند.»[[130]](#footnote-130)

المصنف عبدالرزاق 11 /397 روایتی طولانی که افسانه‌‍‌هایی درباره‌‍‌ی دجال در آن است را نقل می‌‍‌کند، در پاره‌‍‌ای آمده است: «پسر مریم فرود می‌‍‌آید و در مقابل آنان ظاهر می‌‍‌شود. آنان در مقابل خود مردی را می‌‍‌بینند که زره در بر دارد، می‌‍‌گویند: ای بنده‌‍‌ی خدا‌‍‌! کیستی؟ می‌‍‌گوید: من بنده‌‍‌ی خدا، رسول، روح و کلمه‌‍‌ی او عیسی بن مریم‌‍‌ام. یکی از این سه امر را انتخاب کنید؛ خداوند عذابی از آسمان بر دجال و لشکریانش فرستد، آنان را به زمین فرو برد، و یا اینکه سلاح شما را بر آنان کارگر سازد ولی سلاح آنان را بر شما کارگر نگرداند. آنها پاسخ می‌‍‌دهند: ای پیامبر خدا‌‍‌! این [سومی] بیشتر سینه و جان ما را آرام می‌‍‌کند.

در آن روز یهودی درشت هیکل، قد بلند، پرخور و زیاد نوش را می‌‍‌بینی که از لرزه‌‍‌ای که بر اندام دارد نمی‌‍‌تواند شمشیرش را در دست بگیرد، و آنان بر یهود مسلّط می‌‍‌شوند.»[[131]](#footnote-131)

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بلاد عرب را از یهود پاکسازی می‌‍‌کند

معانی الاخبار /406 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «در مصر منبری بنا خواهم کرد، سنگ سنگ دمشق را ویران خواهم ساخت، یهود را از تمام مناطق عرب بیرون خواهم نمود، و با این عصای خود عرب را خواهم راند.

در این هنگام راوی که عبایه‌‍‌ی اسدی است گفت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! گویا خبر از آن می‌‍‌دهید که بعد از مرگ زنده خواهید شد، ایشان فرمودند: هیهات، ای عبایه‌‍‌! اشتباه فهمیدی، مردی از من این کارها را انجام می‌‍‌دهد، یعنی مهدی علیه السلام .»[[132]](#footnote-132)

یعنی آنان را از فلسطین نیز خارج می‌‍‌کند و حکومتشان را پایان می‌‍‌دهد.

یهودیانی که بر دست امام علیه السلام اسلام می‌‍‌آورند

در فصل یاران امام علیه السلام گذشت که ایشان نسخه‌‍‌ی تورات و انجیل را از غاری در انطاکیه، کوهی در شام، کوه فلسطین و دریاچه‌‍‌ی طبریه بیرون می‌‍‌آورد و بدین وسیله با یهود به احتجاج می‌‍‌پردازد.

الفتن 1 /355 از کعب نقل می‌‍‌کند: «او تابوت سکینه را - که توراتی که خداوند بر موسی علیه السلام فرستاد و انجیلی که بر عیسی علیه السلام نازل کرد را در خود دارد - از غاری در انطاکیه بیرون می‌‍‌آورد، و میان اهل تورات با تورات و میان اهل انجیل با آن حکم خواهد کرد.»

همان 1 /357 از همو: «مهدی را مهدی نامیدند، زیرا به جزوه‌‍‌هایی از تورات راهنمایی می‌‍‌کند. او آنها را از کوه‌‍‌های شام خارج می‌‍‌کند. یهودیان را بدان فرا می‌‍‌خواند، و جماعت بسیاری بدان اسلام می‌‍‌آورند، و جماعتی حدود سی هزار نفر را یاد کرد.»[[133]](#footnote-133)

نگارنده: کعب الاحبار نامگذاری حضرت مهدی علیه السلام را از این باب می‌‍‌داند که به جزوه‌‍‌های از میان رفته‌‍‌‌‍‌ی تورات راهنمایی می‌‍‌کند به گونه‌‍‌ای که گویا در خدمت تورات است، و گمان می‌‍‌کند سی هزار نفر بدان سبب مسلمان می‌‍‌شوند‌‍‌!

البته شاگردان کعب از او خوش بین ترند، آنان بر این باورند که اکثر یهود توسّط امام علیه السلام به اسلام می‌‍‌گروند.

الفتن 1 /355 و 360 از سلیمان بن عیسی نقل می‌‍‌کند: «به من خبر داده‌‍‌اند که تابوت سکینه به دست مهدی از دریاچه‌‍‌ی طبریه خارج، و در بیت‌‍‌المقدس مقابل ایشان قرار داده می‌‍‌شود. یهود چون آن را ببینند، غیر از اندکی همه مسلمان شوند.»[[134]](#footnote-134)

سنن بیهقی 9 /180: «مجاهد در تفسیر این آیه‌‍‌ی: حَتَّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا،[[135]](#footnote-135) تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود، گوید: مقصود آن است که تا زمانی که عیسی بن مریم فرود می‌‍‌آید و تمام یهود و نصاری و دیگر ادیان مسلمان شوند. گوسفند در کنار گرگ ایمن باشد. هیچ موشی مشکی را پاره نکند، و عداوت از همه چیز رخت بربندد، و این تفوّق اسلام بر تمامی ادیان است.»

الدرالمنثور 3 /231 می‌‍‌نویسد: «سعید بن منصور، ابن منذر و بیهقی در سنن از جابر نقل می‌‍‌کنند که درباره‌‍‌ی آیه‌‍‌ی: لیظْهرَهُ علی الدِّین کلِّه،[[136]](#footnote-136) تا آن را بر هرچه دین است پیروز گرداند، گفت: این مطلب واقع نخواهد شد تا آنکه نه دیگر کسی یهودی باشد، نه مسیحی و نه صاحب کیشی دیگر، و تنها اسلام باشد که باقی مانده است.»

نگارنده: برخی یهودیان اسلام می‌‍‌آورند، ولی بسیاری نه، زیرا امام علیه السلام دولت آنان را به پایان می‌‍‌رساند و از جزیرة العرب اخراجشان می‌‍‌کند. علاوه بر آنکه دجال از آنهاست و آنان اکثریت پیروان او را تشکیل می‌‍‌دهند.

تابوت سکینه

تابوت سکینه صندوقی است که مواریث پیامبران علیهم السلام را در خود جای داده است، و خداوند آن را نشانه‌‍‌ای برای بنی‌‍‌اسرائیل قرار داد تا بتوانند به امامت کسی که نزد او قرار می‌‍‌گیرد رهنمون شوند. فرشتگان آن را در میان بنی‌‍‌اسرائیل آوردند و نزد طالوت قرار دادند. سپس طالوت آن را به داود سپرد، از داود به سلیمان، و از او به وصیّش آصف بن برخیا علیهم السلام منتقل شد.

فرزندان اسرائیل، وصیّ سلیمان علیه السلام را رها کرده با دیگری بیعت نمودند، و بعد از آن تابوت از میان آنها ناپدید شد.

خداوند می‌‍‌فرماید: وَقَالَ لَهُمْ نَبِیهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَکمْ طَالُوتَ مَلِکاً قَالُوا أَنَّی یکونُ لَهُ الْمُلْک عَلَینَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْک مِنْهُ وَلَمْ یؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَیکمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ یؤْتِی مُلْکهُ مَنْ یشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ،[[137]](#footnote-137) و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم، و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌‍‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.

عقیده‌‍‌ی ما درباره‌‍‌ی تابوت سکینه و تمامی مواریث پیامبران علیهم السلام آن است که خدا آنها را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم گرد آورد و از ایشان به جانشینان علیهم السلام انتقال یافت، و هم اکنون نزد حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌‍‌باشد.

درباره‌‍‌ی وجه تسمیه‌‍‌ی ایشان هم از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «مهدی از این بابت مهدی نام گرفته که به امری پنهان راهنمایی می‌‍‌کند، او به آنچه مردمان در سینه دارند راهنمایی می‌‍‌کند [و از آن خبر می‌‍‌دهد].»[[138]](#footnote-138)

آشکار ساختن هیکل

در شمار علامات ظهور از آشکار ساختن هیکل سخن به میان آمده است، در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است: «برای آن نشانه‌‍‌ها و علاماتی است؛ نخست آنکه کوفه با لشکر و خندق محاصره شود، در سر کوچه‌‍‌های کوفه آتش روشن گردد، چهل شب مساجد تعطیل شوند، هیکل آشکار گردد، پرچم‌‍‌هایی پیرامون مسجد اکبر آمد و شد کنند که قاتل و مقتول در آتش‌‍‌اند. »[[139]](#footnote-139)

ظاهراً مراد از آن، هیکل سلیمان علیه السلام است، البته احتمال می‌‍‌رود اثر تاریخی دیگری باشد، چون به طور مطلق آمده و قید نخورده است. البته سخن از کسی که آن را آشکار می‌‍‌کند نیامده است.

بیرق‌‍‌های خراسان متوجّه قدس

در فصل ایرانیان بسان حدیثی مستفیض گذشت که بیرق‌‍‌هایی سیاه از خراسان بیرون می‌‍‌آید، چیزی آنها را باز نمی‌‍‌گرداند تا آنکه در ایلیاء نصب شود.

راجح آن است که اینان اصحاب امام علیه السلام هستند.

آیات نزول حضرت مسیح علیه السلام

یکی از عقائد تمامی مسلمانان نزول عیسی علیه السلام از آسمان به زمین است، خداوند متعال می‌‍‌فرماید: وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْکتَابِ إِلا لَیؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَیوْمَ الْقِیامَةِ یکونُ عَلَیهِمْ شَهِیداً،[[140]](#footnote-140) و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‏آورد، و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.

و نیز: وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ،[[141]](#footnote-141) و همانا آن، نشانه‏ای برای رستاخیز است، پس زنهار در آن تردید مکن، و از من پیروی کنید؛ این است راه راست‏.

معنای آیات آن است که مسیح علیه السلام نشانه‌‍‌ای از نشانه‌‍‌های قیامت است، و احدی از اهل کتاب - یهود و نصاری - نخواهد ماند، جز آنکه هنگام نزول به دنیا به ایشان ایمان می‌‍‌آورد، و با او و معجزاتش روبرو می‌‍‌شود.

البته این خود معجزه‌‍‌ایست، زیرا یهودیان تا به امروز به او ایمان نیاورده و مادرش علیها السلام را متهم می‌‍‌کنند‌‍‌!

بحار الانوار 14 /350 از شهر بن حوشب از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «او پیش از روز قیامت به دنیا فرود می‌‍‌آید. پس هیچ یهودی و مسیحی نخواهد ماند مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان می‌‍‌آورد، و او پشت سر مهدی نماز خواهد گزارد.»

حکمت بالا بردن مسیح علیه السلام به آسمان، آن است که خدا ایشان را برای مأموریتی عظیم در برهه‌‍‌ای حساس ذخیره کرده است، دورانی که پیروان و پرستشگرانش بزرگترین قدرت را در عالم دارند، و بزرگترین مانع گسترش هدایت و بر پا داشتن دولت عدل الهی هستند.

از این رو طبیعی می‌‍‌نماید که نزول ایشان در عالم مسیحی باشد و شادمانی و راهپیمایی‌‍‌هایی منطقه‌‍‌ای به دنبال داشته باشد، و مسیحیان این امر را نصرتی برای خود در مقابل مهدیِ مسلمانان تلقّی کنند‌‍‌!

و طبیعی است که امام مهدی علیه السلام به مردم خبر دهند که ایشان چه زمانی فرود می‌‍‌آید، و میلیون‌‍‌ها نفر انتظار فرا رسیدن آن را بکشند و شاهد آن باشند. و نیز آنکه خداوند معجزاتی گونه گون بر دستان حضرت عیسی علیه السلام آشکار کند، و بدین وسیله اسباب هدایت بسیاری فراهم آید.

نخستین ثمره‌‍‌ی نزول ایشان، کاهش دشمنی غربیان با اسلام و حضرت مهدی علیه السلام ، و نیز انعقاد پیمان صلح میان ایشان و دول غربی است، صلحی که در روایت ده سال عنوان شده است.

بعید نیست نماز مسیح پشت سر امام علیهما السلام چند سالی بعد از نزول از آسمان باشد، یعنی هنگامی که آنان معاهده‌‍‌ی صلح را نقض، و برای نبرد با امام علیه السلام لشکر کشی می‌‍‌کنند. از این رو حضرت عیسی علیه السلام به شرق می‌‍‌آید و با اقتدا به ایشان، موقف صریح خود را اعلام می‌‍‌کند.

در هم شکستن صلیب و کشتن خوک هم که در روایات سنیان فراوان آمده است، پس از شکست غربیان در نبرد با امام علیه السلام و ورود ایشان به همراه مسیح علیهما السلام به مناطق آنان و استقبال مردمان آن مناطق است.

حضرت عیسی علیه السلام را در میانسالی بالا بردند و در همان میانسالی است که به زمین فرود خواهد آمد. در تفسیر آیه‌‍‌ی: وَیکلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکهْلاً وَمِنَ الصَّالِحِینَ،[[142]](#footnote-142) و در گهواره و در میانسالی با مردم سخن می‏گوید و از شایستگان است‏، آمده که ایشان هنگام ولادت در گهواره با مردم سخن گفت، و در میانسالی چون از آسمان فرود آید سخن خواهد گفت.

ابن عباس گوید: او در سی سالگی بالا برده شد.[[143]](#footnote-143)

مجمع البیان 2 /295 می‌‍‌نگارد: «سخن گفتن در میانسالی، پس از آن است که از آسمان فرود آید تا دجال را بکشد. ایشان سی و سه ساله بود که به آسمان بالا برده شد، و این پیش از میانسالی است.»[[144]](#footnote-144)

تفسیر بغوی 1 /308 می‌‍‌نویسد: «به حسین بن فضل گفتند: آیا نزول عیسی در قرآن آمده است؟ او گفت: آری، این آیه: وَکهْلاً، او در دنیا به میانسالی نرسید، و این امر پس از فرود آمدن از آسمان تحقق خواهد یافت.»

نگارنده: حتی اگر آن گونه که بیضاوی 2 /40، زرکشی 3 /67 و الدرالمنثور 2 /24 می‌‍‌گویند که او پیش از بالا رفتن به آسمان در میانسالی با مردم سخن گفته باشد، پس از فرود آمدن نیز تکلّم خواهد نمود.

تفسیر طبری 6 /14 می‌‍‌نویسد: «ابن زید در تفسیر: وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْکتَابِ إِلا لَیؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ، گوید: ابن عباس، ابن زید، ابو مالک و حسن بصری گویند: چون عیسی بن مریم فرود آید و دجال را بکشد، هیچ یهودی در زمین باقی نمی‌‍‌ماند جز آنکه به او ایمان آورد، او افزود: این هنگامی است که ایمان به آنان نفعی نرساند.»[[145]](#footnote-145)

البته جمله‌‍‌ی اخیر وی مردود است، چون هنوز عرصه‌‍‌‌‍‌ی تکلیف باقی است.

بیهقی 9 /180 می‌‍‌نویسد: «مجاهد در تفسیر آیه‌‍‌ی: حَتَّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا،[[146]](#footnote-146) تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود، گوید: مقصود آن است که تا زمانی که عیسی بن مریم فرود می‌‍‌آید.»[[147]](#footnote-147)

نزول مسیح علیه السلام در منابع اهل‌‍‌سنت

صحیح بخاری 4 /205 روایت می‌‍‌کند: «شما چگونه خواهید بود زمانی که پسر مریم در میان شما فرود آید و امامتان از شما باشد؟»[[148]](#footnote-148)

مسند طیالسی /335 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «پیامبران، برادرانی از یک پدر هستند و مادرانی متفاوت دارند، و دین آنان یکی است. من نزدیکترین مردم به عیسی بن مریم هستم، زیرا بین من و او پیامبری نبود، پس چون او را دیدید بشناسید که مردی است با قامتی متوسّط، رنگ او به سرخی و سفیدی می‌‍‌زند، دو جامه‌‍‌ی راه راه بر تن دارد، گویا سرش [قطرات آب] می‌‍‌چکد ولی هیچ رطوبتی به او اصابت نکرده است.

او صلیب را در هم می‌‍‌شکند، خوک را می‌‍‌کشد و ثروت می‌‍‌پراکند. خدا در زمان او تمامی ادیان غیر اسلام را از میان خواهد برد. خدا در دوران او مسیح گمراهی، یک چشم کذاب را از بین می‌‍‌برد، و امنیت در زمین برقرار می‌‍‌شود، تا جایی که شیر با شتر می‌‍‌چرد، پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند. کودکان با مارها بازی می‌‍‌کنند، و دیگر همدیگر را گاز نمی‌‍‌گیرند. سپس چهل سال در زمین می‌‍‌ماند، بعد می‌‍‌میرد و مسلمانان بر او نماز گزارده به خاک می‌‍‌سپارند.»[[149]](#footnote-149)

مسند احمد 2 /411 از همو از ایشان نقل می‌‍‌کند: «نزدیک است آن کس از شما که زنده ماند، عیسی بن مریم را ببیند، در حالی که او امامی هدایت یافته و حاکمی عادل است. پس صلیب را می‌‍‌شکند و خوک را به قتل می‌‍‌رساند، جزیه را کنار می‌‍‌زند، و جنگ [در زمان او] پایان می‌‍‌یابد.»

کنار زدن جزیه به معنای آن است که حضرت عیسی علیه السلام دو گزینه‌‍‌ی اسلام و جنگ را بر اهل کتاب عرضه می‌‍‌کند.

جامع الاحادیث سیوطی 9 /442 از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «پس اگر [عیسی] بر قبر من بایستد و صدا زند: ای محمد‌‍‌! هر آینه او را پاسخ خواهم داد.»

مسند الشامیین 1 /317: «... و در حلال خواهد افزود. ابو الاشعث گفت: ای ابو هریره‌‍‌! به خدا گمان نمی‌کنم در چیزی از حلال بیفزاید، مگر زنان. ابو هریره به من نگاه کرد، تبسم نمود و گفت: درست است.»

نگارنده: مقصود ابو هریره آن است که حضرت مسیح علیه السلام برخی زنان را بر مسلمین حلال می‌‍‌کند، و البته دروغ می‌گوید، چرا که مسیح تابع شریعت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود، نه قانونگذار.

البیان گنجی /500 از ابو سعید از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «از ما کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند... حافظ ابو نعیم در مناقب المهدی علیه السلام آن را نقل می‌‍‌کند.»[[150]](#footnote-150)

همان /497 از حذیفه از آن حضرت نقل می‌‍‌کند: «مهدی صورت خود را بر می‌‍‌گرداند، و عیسی نازل شده است و گویا از موهایش آب می‌‍‌چکد، مهدی می‌‍‌گوید: جلو بایست و به مردم نماز گزار، عیسی گوید: نماز تنها برای شما به پا شده است، و عیسی پشت سر مردی از فرزندان من نماز به جا می‌‍‌آورد.

بعد از نماز عیسی بر می‌‍‌خیزد، در مقام نشسته و با او بیعت می‌‍‌کند. او چهل سال درنگ خواهد نمود. ابو نعیم این را در مناقب المهدی علیه السلام آورده است.»[[151]](#footnote-151)

القول المختصر /8: «امامِ آنان و امامِ عیسی، به آنان نماز خواهد گزارد.»

ارتقاء الغرف /253 از حذیفه: «او پشت سر مردی از فرزندانم نماز می‌‍‌خواند.»

بدائع الزهور /189 از اویس ثقفی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «عیسی بن مریم در نزدیکی‌‍‌های قیامت نزول می‌‍‌کند. او بر مناره‌‍‌ی سفیدی که در شرق مسجد جامع دمشق است فرود می‌‍‌آید. قامتی معتدل، موهایی سیاه و رنگ پوستی سفید دارد. هنگامی که فرود آید وارد مسجد می‌‍‌شود و بر منبر می‌‍‌نشیند. مردم از این خبر آگاه می‌‍‌شوند و مسلمان و یهودی و مسیحی حضور او می‌‍‌آیند. آنان چنان ازدحام می‌‍‌کنند که برخی سر برخی دیگر را لگد می‌کنند. اذان گوی مسلمین می‌‍‌آید و نماز صبح به پا داشته می‌‍‌شود. پس عیسی مأموم بوده به مهدی اقتدا خواهد نمود.»

المصنف ابن ابی شیبه 15 /136 از عثمان بن ابی العاص: «عیسی بن مریم هنگام نماز صبح فرود می‌‍‌آید. امیر مردم می‌‍‌گوید: ای روح الله‌‍‌! پیش رو و به ما نماز گزار، او می‌‍‌گوید: ای امت‌‍‌! برخی از شما امیر بر دیگران است، تو خود جلو برو و به ما نماز بگزار. پس امیر جلو رفته نماز را به جا می‌‍‌آورد. چون تمام شود، عیسی دشنه‌‍‌اش را برداشته به سمت دجال می‌‍‌رود. دجال با دیدن او بسان سرب ذوب می‌‍‌شود. عیسی دشنه را میان دو پستان او می‌‍‌گذارد و به هلاکت می‌‍‌رساند، و پس از آن یارانش طعم شکست را می‌‍‌چشند.»[[152]](#footnote-152)

عقد الدرر /274 از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جریان دجال نقل می‌‍‌کند: «مهدی داخل بیت‌‍‌المقدس می‌‍‌شود و به عنوان امام بر مردم نماز می‌‍‌گزارد. چون روز جمعه و هنگام نماز فرا رسد، عیسی بن مریم در حالی که دو جامه‌‍‌ی روشن سرخ در بر دارد و گویا از سرش روغن می‌‍‌چکد، فرود می‌‍‌آید. او مردی است با موهای تا حدّی مجعد و چهره‌‍‌ای روشن، و شبیه ترین خلق خدای عزوجل به پدرتان ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام .

مهدی رو می‌‍‌گرداند و او را نظاره کرده گوید: ای پسر بتول‌‍‌! بر مردم نماز به جا آور. عیسی پاسخ می‌‍‌دهد: این نماز برای شماست که بر پا شده، پس مهدی جلو می‌‍‌رود و بر مردم نماز می‌‍‌گزارد، و عیسی پشت سر او نماز می‌‍‌خواند و با او بیعت می‌‍‌کند.

عیسی بیرون آمده و با دجال روبرو می‌‍‌شود. ضربه‌‍‌ای بر او می‌‍‌زند و دجال بسان سرب ذوب می‌‍‌گردد. زمین [دیگر] احدی از آنان [پیروان دجال] را بر خود نخواهد پذیرفت، و سنگ و درخت صدا خواهند زد: ای مؤمن‌‍‌! [پشت یا] زیر من کافر است، او را به قتل رسان.

آنگاه عیسی علیه السلام با زنی از غسان ازدواج می‌‍‌کند و برایش فرزندی به دنیا می‌‍‌آید. او به قصد حج می‌‍‌رود، ولی خداوند تعالی روح او را پیش از رسیدن به مکه قبض خواهد نمود.»

سنن الدانی /143 از جابر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «هماره طائفه‌‍‌ای از امت من در دفاع از حق می‌‍‌جنگند، تا آنکه عیسی بن مریم به هنگام طلوع فجر در بیت‌‍‌المقدس نزد مهدی فرود آید. به او گفته شود: ای نبی خدا‌‍‌! جلو برو و بر ما نماز گزار، او می‌‍‌گوید: برخی از این امت بر برخی دیگر امیرند، و این بابت گرامیداشت خدای عزوجل نسبت به آنهاست.»

مسند احمد 2 /290 از ابو هریره از آن حضرت روایت می‌‍‌کند: «عیسی بن مریم فرود می‌‍‌آید. خوک را می‌‍‌کشد و صلیب را محو می‌‍‌نماید. برای نماز جمعه‌‍‌ی او گرد می‌‍‌آیند. اموال را می‌‍‌بخشد تا جایی که دیگر پذیرفته نشود. مالیات را بر می‌‍‌دارد. او در روحاء سکنی می‌‍‌گزیند و از آنجا به حج یا عمره و یا هر دو می‌‍‌رود.

ابو هریره در ادامه این آیه را خواند: وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْکتَابِ إِلا لَیؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَیوْمَ الْقِیامَةِ یکونُ عَلَیهِمْ شَهِیداً.»[[153]](#footnote-153)

نگارنده: باید این احادیث را به خاطر داشت، احادیثی که اهل تسنن آنها را نقل کرده‌‍‌اند، و بر برخی مهر صحت زده‌‍‌اند، و صراحت دارد در اینکه حضرت مسیح علیه السلام به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اقتدا می‌‍‌کند. باید آنها را به خاطر داشت، پیش از آنکه شارحان از خواب غفلت بیدار شوند و آنها را از کتب حذف کنند‌‍‌!

الفتن /161 از عبد الله از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «وقتی دجال به گردنه‌‍‌ی افیق برسد، سایه‌‍‌اش بر مسلمانان می‌‍‌افتد. آنان برای نبرد با او زه کمان‌‍‌هایشان را می‌‍‌بندند، پس این ندا را می‌‍‌شنوند: ای مردم‌‍‌! فریاد رس به نزد شما آمد. مردم که از گرسنگی ضعیف شده‌‍‌اند می‌‍‌گویند: این سخن مردی سیر است، [ولی] سه بار آن ندا را می‌‍‌شنوند. زمین به نور آن روشن می‌‍‌شود و قسم به پروردگار کعبه عیسی بن مریم فرود می‌‍‌آید و ندا در می‌‍‌دهد: ای گروه مسلمانان‌‍‌! ستایش پروردگارتان را به جای آرید، او را تسبیح و تهلیل کنید و تکبیر گویید، آنان هم چنین می‌‍‌کنند.

آنان [دجال و پیروانش] به سرعت بگریزند، ولی خداوند زمین را بر آنها تنگ می‌‍‌کند، و در نیم ساعت به دروازه‌‍‌ی لد می‌‍‌رسند، و با نزول عیسی در کنار آن مواجه می‌‍‌شوند.

او به عیسی نگاه می‌‍‌کند و می‌‍‌گوید: نماز را به پا دار، عیسی گوید: ای دشمن خدا‌‍‌! برای تو به پا داشته شده، پیش رو و نماز گزار. وقتی که او جلو رود عیسی گوید: ای دشمن خدا‌‍‌! پنداشتی که پروردگار جهانیانی، پس چرا نماز می‌‍‌خوانی؟ و با پاره آهنی که با خود دارد بر او ضربه‌‍‌ای وارد کرده او را به هلاکت می‌‍‌رساند. آنگاه احدی از انصار او زیر و یا پشت چیزی نخواهند بود، مگر آنکه آن چیز صدا زند: ای مؤمن‌‍‌! این دجالی است، او را بکش.»

تأثیر گذاری کعب الاحبار در این سخن به وضوح به چشم می‌‍‌خورد، و این عبارت و امثال آن را می‌‍‌آوریم تا اینان بهتر شناخته شوند.

احادیث نزول حضرت عیسی علیه السلام در منابع ما شیعیان

تفسیر قمی 1 /158 از شهر بن حوشب نقل می‌‍‌کند: «حجاج به من گفت: آیه‌‍‌ای در کتاب خداست که مرا به عجز در آورده است‌‍‌! گفتم: ای امیر‌‍‌! کدام؟ گفت: وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْکتَابِ إِلا لَیؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ، و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‏آورد؛ به خدا من فرمان می‌‍‌دهم و گردن یهودی و مسیحی را می‌‍‌زنند، و با چشم او را زیر نظر می‌‍‌گیرم ولی تا دم مرگش نمی‌‍‌بینم لب از لب بگشاید.

من گفتم: خدا امور امیر را سامان دهد، آن گونه نیست، گفت: پس تأویلش چیست؟ گفتم: پیش از روز قیامت عیسی به دنیا فرود می‌‍‌آید. پس هیچ یهودی و مسیحی باقی نمی‌‍‌ماند، جز آنکه پیش از مرگش بدو ایمان می‌‍‌آورد، و او پشت سر مهدی نماز می‌‍‌گزارد.

حجاج گفت: وای بر تو، این مطلب را از کجا به دست آورده‌‍‌ای؟ گفتم: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب برایم گفت، حجاج گفت: به خدا قسم از چشمه‌‍‌ای صاف آن را برگرفته‌‍‌ای.»

امالی صدوق /181 از معمر بن راشد از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «یک یهودی نزد رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و ایستاد و به ایشان خیره شد، حضرت فرمودند: ای یهودی‌‍‌! چه حاجتی داری؟ او گفت: شما برترید یا موسی بن عمران، پیامبری که خدا با او سخن گفت، و تورات و عصا را برایش فرو فرستاد، دریا را برایش شکافت و با ابر بر او سایه گسترد؟

ایشان فرمودند: بر بنده خوب نیست خود را نیکو شمارد، لکن گویم: آدم علیه السلام هنگامی که خطا کرد، توبه‌‍‌اش این بود که گفت: خدایا‌‍‌! از تو به محمد و آل محمد می‌‍‌خواهم که برایم ببخشی، و خدا بخشید.

نوح چون سوار کشتی شد و از غرق شدن هراسید، صدا زد: خدایا‌‍‌! از تو به محمد و آل محمد می‌‍‌خواهم که مرا از غرق شدن بِرَهانی، و خدا او را نجات داد.

ابراهیم چون در آتش افکنده شد، عرضه داشت: خدایا‌‍‌! از تو می‌‍‌خواهم به محمد و آل محمد من را از آن نجات بخشی، پس خدا آن را برای او خنک و به سلامت قرار داد.

موسی چون عصا را بیفکند و در درون هراسید، گفت: خدایا‌‍‌! به محمد و آل محمد از تو مسئلت دارم که مرا ایمن گردانی، پس خداوند جل جلاله فرمود: نهراس، تو خود [فائق و] برتری.

ای یهودی‌‍‌! اگر موسی مرا درک می‌‍‌کرد و به من و نبوتم ایمان نمی‌‍‌آورد، ایمان و نبوتش هیچ سودی برایش نمی‌‍‌داشت.

ای یهودی‌‍‌! مهدی از فرزندان من است. چون خروج کند، عیسی بن مریم برای نصرتش فرود آید. او را پیش دارد و پشت سرش نماز گزارد.»[[154]](#footnote-154)

کمال الدین 1 /331 از ابو ایوب مخزومی روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام سیره‌‍‌ی امامان دوازده گانه علیهم السلام را یاد کردند، به آخرین ایشان که رسیدند فرمودند: دوازدهمین، کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌‍‌گزارد.»

تفسیر فرات /44 از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «ای خثیمه‌‍‌! زمانی بر این مردم فرا خواهد رسید که خدا را نمی‌‍‌شناسند و نمی‌‍‌دانند توحید چیست، تا آنکه خروج دجال فرا رسد و عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و خداوند دجال را به دست او بکشد، و مردی از ما اهل‌‍‌بیت به آنان نماز بگزارد. آیا نمی‌‍‌بینی که عیسی با این که پیامبر است، پشت سر ما نماز می‌‍‌خواند؟ بدان که ما از او برتریم.»

کراجکی رحمه الله در التفضیل /24 می‌‍‌نگارد: «یکی از روایاتی که شیعیان و برخی حدیث نگاران سنی نقل می‌‍‌کنند این است: چون حضرت مهدی علیه السلام ظهور کند، خداوند تعالی مسیح علیه السلام را فرو می‌‍‌فرستد، و آن دو گرد می‌‍‌آیند. هنگامی که وقت نماز واجب فرا رسد، مهدی به مسیح گوید: ای روح الله‌‍‌! جلو برو - و مقصود او آن است که پیش رود و امامت نماز را عهده دار شود - ، مسیح در جواب گوید: شما خاندانی هستید که احدی بر شما پیشی نگیرد، پس مهدی علیه السلام پیش می‌‍‌رود و مسیح پشت سرش نماز می‌‍‌خواند.»

علت تحریف گزارشات نزول مسیح علیه السلام توسّط سلطه

احادیث فرود آمدن مسیح علیه السلام و اقتدای ایشان به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، برای پیروان خلافت قریش گران است، زیرا بر افضلیت حضرت مهدی علیه السلام بر عیسی علیه السلام دلالت دارد، و نیز یاران مسیح علیه السلام را بر صحابه - ای که آنها افضل امت می‌‍‌انگارند - برتری می‌‍‌دهد.

استدراک ذهبی 2 /1121 از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «دجال با قومی مانند شما و یا بهتر مواجه می‌‍‌شود - و این را سه بار تکرار کردند - ، و خداوند امتی را که من در ابتدای آن و عیسی بن مریم در انتهای آن است هرگز خوار نگرداند.»

همان 2 /774: «مسیح با اقوامی از این امت که مانند شما و یا بهترند، روبرو می‌‍‌شود - و سه بار تکرار کردند - ، و خدا امتی را که من ابتدای آن هستم و مسیح در منتهای آن است، هرگز خوار نکند.»

قرطبی در التذکرة 2 /762‌‍‌: «مسیح بن مریم با مردانی از امت من که مانند شما و یا برتر از شمایند، مواجه خواهد شد.»

دیلمی در فردوس 5 /515 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «عیسی بن مریم نزد هشتصد مرد و چهارصد زن فرود می‌‍‌آید. آنان بهترین کسان بر زمین و شایسته‌‍‌ترین کسانِ گذشته‌‍‌اند.»[[155]](#footnote-155)

المستدرک 3 /41 از آن حضرت نقل می‌‍‌کند: «دجال با قومی مانند شما و یا بهتر مواجه می‌‍‌شود - و این را سه بار تکرار کردند - ، و خداوند امتی را که من در ابتدای آن و عیسی بن مریم در انتهای آن است هرگز خوار نگرداند.

و می‌‍‌افزاید: این حدیث بنابر شرط شیخین صحیح است، ولی آن دو آن را نقل کرده‌‍‌اند.»[[156]](#footnote-156)

ترمذی در نوادر الاصول /156 از ابن سمره روایت می‌‍‌کند: «چون پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صدای گریه‌‍‌ی مسلمین بر شهدای تبوک را شنید فرمود: علت این گریه چیست؟ گفتند: چرا گریه نکنیم در حالی که بهترینان، اشراف و اهل فضل ما کشته شده‌‍‌اند‌‍‌!

فرمودند: نگریید، زیرا مَثَل امت من مَثَل بوستانی است که صاحب آن بر آن نظارت دارد، زوائد آن را می‌‍‌کَند و خانه‌‍‌های آن را آماده می‌‍‌کند. آن بوستان یک سال گروهی را اطعام می‌‍‌کند و یک سال گروهی دیگر را، و شاید آخرین گروهی که از آن اطعام می‌‍‌شوند، بهترین چیدن و طولانی‌‍‌ترین شاخه نصیبشان شود. قسم به کسی که مرا به حق به پیامبری مبعوث داشت، پسر مریم در امت من جانشینانی از حواریان خود خواهد یافت.»[[157]](#footnote-157)

اما حدیثی که امامان عترت علیهم السلام را نیز ذکر می‌‍‌کند: البیان گنجی /508 از آن حضرت: «خدا چگونه امتی را که من در ابتدای آن هستم، عیسی در انتهای آن، و مهدی از اهل‌‍‌بیتم در وسط آن قرار دارند، هلاک گرداند.

وی در ادامه می‌‍‌نگارد: این حدیثی است حسن، حافظ ابو نعیم آن را در عوالی و احمد بن حنبل در مسند نقل کرده‌‍‌اند.»

سلمی در عقد الدرر /146 می‌‍‌نویسد: «امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم در عوالی آن را آورده‌اند.» در حاشیه‌‍‌ی این کتاب آمده است: این حدیث در مسند احمد یافت نشد.

نگارنده: ما نیز آن را نیافتیم و به دست دزدان تحریف شده است.

این حدیث در مصادر حدیثی ما به طور کامل آمده است، شیخ صدوق رحمه الله در عیون اخبار الرضا علیه السلام 1 /52 از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «شاد باشید، شاد باشید، شاد باشید که مَثَل امت من مثل بارانی است که نمی‌‍‌دانند اوّل آن بهتر است یا آخر آن. مثل امت من مثل بستانی است که گروهی یک سال از آن اطعام می‌‍‌شوند و سپس گروهی [دیگر] یک سال، و شاید آنچه نصیب آخرین گروه شود، وسیعتر، پربارتر و چیدنی‌‍‌هایش بهتر باشد.

امّتی که من ابتدای آن هستم، دوازده تن از سعیدان و صاحبان خِرد پس از من هستند و مسیح عیسی بن مریم در انتهای آن، چسان هلاک شود؟ ولی در این بین فتنه جویان به هلاکت می‌‍‌رسد، نه آنان از من هستند و نه من از آنان.»[[158]](#footnote-158)

همان 1 /53 از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «امتی که من و علی و یازده تن از فرزندانم که صاحبان خرد هستند، در ابتدای آن هستیم، و مسیح بن مریم در پایان آن، چسان هلاک شود؟ لکن در این بین کسانی که نه از من هستند و نه من از آنها هستم به هلاکت می‌‍‌رسند.»

غیبت شیخ طوسی /114 از عبد الله بن عمرو عاص از ایشان روایت می‌‍‌کند: «... آن هنگام است که مهدی خارج خواهد شد. او مردی از نسل این است - و به حضرت امیر علیه السلام اشاره فرمودند - . خداوند به واسطه‌‍‌ی او دروغ را از بین می‌‍‌برد و زمان دشوار را پایان می‌‍‌دهد، و به اوست که ذلّت بردگی را از گردن‌‍‌هایتان بدر می‌‍‌برد.

در ادامه فرمودند: من ابتدای این امت هستم، مهدی وسط و عیسی در انتهای آن خواهند بود، و در این میان کژانی خواهند رسید.»

نگارنده: مشابه این حدیث در منابع اتباع خلافت نیز آمده است، نوادر الاصول /156 از ابن عباس از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «خداوند، امتی را که من در آغاز آن، عیسی در انتها و مهدی از اهل‌‍‌بیتم در وسط آن قرار دارند، چسان هلاک گرداند؟»[[159]](#footnote-159)

همه اتفاق دارند که امام مهدی علیه السلام در آخر امت است، لذا ترجیح می‌‍‌دهیم اصل روایت آن باشد که در اخبار الدول /76 آورده، وی از ابن عباس از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «امتی که من در ابتدای آنم، عیسی بن مریم در آخر و شهدای از اهل‌‍‌بیتم در وسط آنند، چگونه هلاک شود؟»

نوادر المعجزات /197 از همو از آن حضرت: «امتی که من در ابتدای آنم، مهدی از اهل‌‍‌بیتم در وسط و عیسی بن مریم در آخر آنند، چسان از بین رود؟»[[160]](#footnote-160)

مسند طیالسی /270 از انس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «مثل امت من، مثل باران است که معلوم نیست ابتدای آن بهتر است یا انتهای آن.»[[161]](#footnote-161)

سنن ترمذی 5 /152 روایت می‌‍‌کند: «شما را بشارت باد، بر شما بشارت باد که مثل امتم، مثل بارانی است که معلوم نیست آخر آن بهتر است یا اولش، و یا بوستانی که گروهی یک سال و گروهی دیگر یک سال از آن اطعام شوند.

امتی که من در آغاز آن، مهدی در وسط و مسیح در انتهایش باشد چسان هلاک گردد؟ ولی در این بین کژانی خواهند بود که نه از منند و نه من از ایشان هستم.

ترمذی در ادامه می‌‍‌نویسد: در این باب از عمار و عبد الله بن عمرو و نیز عبد الله بن عمر روایت آمده است. این حدیث حسن و غریب است.»[[162]](#footnote-162)

نتیجه: احادیث اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صحیح است، لذا ایشان از او که رسولی از اولی العزم است افضل می‌‍‌باشد. یاران مسیح و مهدی علیهما السلام از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برترند، و ضمانت عدم هلاکت امت، امامان از عترت، حضرت مهدی و مسیح علیهم السلام هستند.

در روایات اهل‌‍‌سنت، مسیح علیه السلام قاتل دجال است، ولی در روایات ما امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

در سخنان یهود، مسیحیان و پیروان خلافت آمده که کشنده‌‍‌ی دجال مسیح علیه السلام است، لکن در روایات اهل‌‍‌بیت علیهم السلام ، این حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که او را به هلاکت می‌‍‌رساند. مؤید این مطلب آن است که حضرت عیسی علیه السلام وزیر خواهد بود و نه امیر.

طیالسی در مسند خود /170 از مجمع بن جاریه از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «پسر مریم دجال را بر کنار دروازه‌‍‌ی لد به قتل می‌‍‌رساند.»

البته ممکن است این گفتاری از کعب الاحبار باشد که به حضرت نسبت داده‌‍‌اند‌‍‌!

الفتن /158: «عمر به مردی یهودی گفت: من تو را صادق یافته‌‍‌ام، در مورد دجال برایم بگو، او گفت: قسم به خدای یهود، پسر مریم او را در آستانه‌‍‌ی [دروازه‌‍‌ی] لد به قتل خواهد رساند.

کعب گوید: چون دجال از نزول عیسی بن مریم مطّلع شود فرار کند. عیسی به دنبال او می‌‍‌رود و در کنار دروازه‌‍‌ی لد به او رسیده به قتل می‌‍‌رساند. آنگاه همه چیز به سمت یاران دجال راهنمایی می‌‍‌کند و صدا می‌‍‌زند: ای مؤمن‌‍‌! این کافر است.»

این سخن تحریف گفتار نبوی است که درخت و سنگ صدا می‌‍‌زند: ای مسلمان‌‍‌! این یهودی پشت من است، او را بکش. کعب الاحبار و به تبع او شاگردانی مثل عبد الله بن عمرو عاص دست به چنین تحریفاتی زده‌‍‌اند‌‍‌!

در برخی روایات ما نیز آمده که حضرت مسیح علیه السلام او را به قتل می‌‍‌رساند که به امر امام مهدی علیه السلام خواهد بود.

ابو هریره امید آن داشت که مسیح علیه السلام را درک کند

المصنف عبدالرزاق 11 /402 از یزید بن اصم از ابو هریره نقل می‌‍‌کند: «شما مرا می‌‍‌بینید که به سنّ پیری رسیده‌‍‌ام، و نزدیک است در اثر کهولت سن دو ترقوه‌‍‌ام با هم برخورد کنند، به خدا سوگند امید آن دارم که عیسی را درک کرده و برایش درباره‌‍‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخن گویم، او هم مرا تصدیق کند.»

الفتن /161 در ادامه می‌‍‌افزاید: «سپس به من رو کرد و دید از کم سال ترین اهل مجلس هستم، و گفت: ای پسر برادرم‌‍‌! اگر او را دیدی سلام مرا برسان.»[[163]](#footnote-163)

آرزوهای ابو هریره ارزشی ندارد، و متأسفانه وی این سخن را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت داده است، مسند احمد 2 /298 از ابو هریره از آن حضرت نقل می‌‍‌کند: «من امیدوارم که اگر عمرم طولانی شود، عیسی بن مریم علیه السلام را ببینم، پس اگر مرگ زودتر به سراغم آمد، هرکه او را دید از من سلام برساند.»[[164]](#footnote-164)

منابع سنی می‌‍‌پندارند مسیح علیه السلام با رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دفن می‌‍‌شود

وفاء الوفاء 2 /814 از عبد الله بن عمرو از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «عیسی بن مریم به زمین فرود می‌‍‌آید. ازدواج می‌‍‌کند و برایش فرزند زاده می‌‍‌شود. او چهل و پنج سال درنگ می‌‍‌کند، سپس می‌‍‌میرد و با من در قبرم دفن می‌‍‌گردد، و من و عیسی بن مریم از یک قبر و بین ابوبکر و عمر برخواهیم خواست.»

المسیح ابن کثیر /149 از عایشه به طور مرفوع: «او با پیامبر و ابوبکر و عمر در حجره‌‍‌ی نبوی دفن خواهد شد.»

الفتن 2 /580 از عبد الله بن سلام از پدرش: «در تورات یافته‌‍‌ایم که عیسی بن مریم با محمد دفن خواهد شد.

ابو مودود گوید: در خانه [ی پیامبر]، موضع قبر عیسی بن مریم باقی مانده است.»

التاریخ الکبیر بخاری 1 /263: «عیسی بن مریم با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه‌‍‌ی ایشان دفن خواهد شد.»

سنن ترمذی 5 /588: «در تورات اوصاف محمد و اوصاف عیسی که با او دفن خواهد شد، نوشته است.»

البته ابن کثیر در البدائة و النهایة 2 /118 درباره‌‍‌ی حدیث ترمذی گوید: «سند آن صحیح نیست.»

خطط مقریزی 1 /188 می‌‍‌نویسد: «در روایت است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به گروه جذام گفتند: مرحبا به قوم شعیب و خانواده‌‍‌ی همسر موسی، قیامت به پا نمی‌‍‌شود تا آنکه مسیح از میان شما همسری بگیرد و برایش فرزند به دنیا آید.»

چهار مطلب پیرامون نزول حضرت عیسی علیه السلام

نخست: مسیح علیه السلام کجا فرود می‌‍‌آید؟

در روایات اهل‌‍‌بیت علیهم السلام در این باره چیزی نرسیده است، لذا احتمال نزول ایشان در غرب و یکی از پایتخت‌‍‌های مسیحیان پیش می‌‍‌آید همان گونه که در نظر ما رجحان دارد.

اما در منابع اهل‌‍‌سنت روایت شده که او در دمشق فرود می‌‍‌آید، قدیمی‌‍‌ترین عبارت در این رابطه الفتن 2 /567 از کعب الاحبار: «مسیح عیسی بن مریم علیه السلام کنار پل سفید بر در شرقی دمشق به سمت درخت فرود می‌‍‌آید.»

صحیح مسلم 4 /2250 از نواس بن سمعان: «یک روز صبح رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دجال را یاد نموده و شأن او را حقیر و دوران او را نزدیک دانستند، چنانکه ما پنداشتیم او در جانب نخل هاست... دجال از کنار ویرانه‌‍‌ای می‌‍‌گذرد و بدان می‌‍‌گوید: گنج‌‍‌هایت را بیرون آر، پس گنج‌‍‌ها مانند ملکه‌‍‌های زنبور عسل در پی او خواهند آمد. سپس جوانی را فرا خوانده، او را با شمشیر چنان ضربه‌‍‌ای می‌‍‌زند که دو نیم می‌‍‌کند، و تنها به اندازه‌‍‌ی پرتاب تیری به سمت هدف در میان دو قسمت بدن او فاصله می‌‍‌ماند. سپس آن جوان را می‌‍‌خواند و او در حالی که خندان است و چهره اش می‌‍‌درخشد به سوی او می‌‍‌آید‌‍‌!

در این هنگام خداوند مسیح را مبعوث می‌‍‌کند و او کنار مناره‌‍‌ی سفیدی که در شرق دمشق قرار دارد در حالی که دو جامه زرد رنگ در بر دارد، و دو کف دستش را بر بال دو فرشته گذاشته فرود می‌‍‌آید. هنگامی که سرش را پایین می‌‍‌برد قطرات عرق و وقتی سرش را بالا می‌‍‌گیرد، دانه‌‍‌هایی چون گوهر فرو می‌‍‌ریزد. هر کسی رایحه‌‍‌ی نفس او را استشمام نماید خواهد مرد.»

عبارت اخیر، سخنی سست است که شارحان مسلم را به حیرت انداخته است، یعنی کافر چون رایحه‌‍‌ی نفس مسیح را استشمام کند خواهد مرد‌‍‌!

سومین روایت: بدائع الزهور /189 از اویس ثقفی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «او بر مناره‌‍‌ی سفیدی که در شرق مسجد جامع دمشق است فرود می‌‍‌آید.»

چهارمین: سنن الدانی /143 از جابر از آن حضرت: «هماره طائفه‌‍‌ای از امت من در دفاع از حق می‌‍‌جنگند، تا آنکه عیسی بن مریم به هنگام طلوع فجر در بیت‌‍‌المقدس نزد مهدی فرود آید. به او گفته شود: ای نبی خدا‌‍‌! جلو برو و بر ما نماز گزار، او می‌‍‌گوید: برخی از این امت بر برخی دیگر امیرند، و این بابت گرامیداشت خدای عزوجل نسبت به آنهاست.»

نگارنده: این گزارشات قابل اعتماد نیستند، علاوه بر آنکه اشکال سندی هم دارند.

دوم: تلاش برای انکار اقتدای مسیح به حضرت مهدی علیهما السلام

حدیث اقتدا حتی نزد اهل‌‍‌سنت هم صحیح است، از این رو گریزی از آن نیست، گرچه برای آنان سنگین است، زیرا مهدی از عترت علیهم السلام را از پیامبری از اولوا العزم علیهم السلام برتر می‌‍‌داند.

بخاری 4 /205 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «شما چگونه خواهید بود زمانی که پسر مریم در میان شما فرود آید و امامتان از شما باشد؟»[[165]](#footnote-165)

صحیح مسلم 1 /137 و مسند احمد 3 /345 از جابر از ایشان نقل می‌‍‌کنند: «عیسی بن مریم فرود می‌‍‌آید، امیر مردم می‌‍‌گوید: بیا به ما نماز گزار، او گوید: نه، برخی از شما امیر برخی دیگر است، تا خداوند این امت را گرامی بدارد.»[[166]](#footnote-166)

سلمی در عقد الدرر فی اخبار المنتظر /106 باب دهم کتاب را چنین عنوان می‌‍‌کند: «باب دهم در اینکه عیسی بن مریم پشت سر ایشان نماز می‌‍‌خواند، بیعت می‌‍‌کند و به خاطر یاری ایشان فرود می‌‍‌آید». وی در این باب نه حدیث و دو سخن را نقل می‌‍‌کند: حدیث بخاری و مسلم، ابو نعیم از حذیفه، ابن‌‍‌حماد از عبد الله بن عمرو، جابر از سنن الدانی، هشام بن محمد از کتاب ابن‌‍‌حماد، ابی امامه از حلیه و ابن‌‍‌حماد، و حدیث حذیفه از سنن الدانی و حدیث جابر از مسند احمد، به علاوه‌‍‌ی گفتار کعب الاحبار و سدی از کتاب ابن‌‍‌حماد.

ابن حجر در فتح الباری 6 /358 می‌‍‌نویسد: «نماز عیسی علیه السلام پشت سر مردی از این امت در آخرالزمان و نزدیکی‌‍‌های قیامت، بر قول صحیح - که عبارتست از اینکه هماره در زمین کسی خواهد بود که حجت الهی را به پا دارد - دلالت می‌‍‌کند.»

همان گونه که در ارشاد الساری گفته و تصریح کرده که این مرد مهدی است و عیسی به او اقتدا می‌‍‌کند، و همچنین است در عمدة القاری.

در فیض الباری هم روایتی را از ابن ماجه نقل می‌‍‌کند که تفسیری برای حدیث بخاری قلمداد می‌‍‌شود و می‌‍‌افزاید: این حدیث صریح در آن است که امام در احادیث [ که مسیح بدو اقتدا می‌‍‌کند] امام مهدی است...

البته جریان اقتدای مسیح علیه السلام به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای برخی از علمای آنها گران آمده، لذا اینگونه توجیه می‌‍‌کند که عیسی علیه السلام یک بار به ایشان اقتدا می‌‍‌کند، و بعد از آن دیگر امامت را خود بر عهده خواهد داشت، و اقتدای عیسی به امام مهدی علیهما السلام گرامیداشت شخص امام علیه السلام نیست، بلکه به خاطر امت است‌‍‌!

اینان آنچه را که خداوند متعال به آل محمد علیهم السلام عطا کرده زیاد می‌‍‌شمرند، لکن اگر این فضائل و کمالات را به آل ابوبکر وآل عمر یا بنی‌‍‌امیه داده بود فریاد شادی بر می‌‍‌آردند و عَلم آن را همه جا بر می‌‍‌افراشتند‌‍‌!

بعضی از اینان معنای این سخن: امامتان از شما باشد، را چنین گرفته‌‍‌اند: یعنی او بر اساس کتابتان بر شما امامت خواهد کرد‌‍‌! و لکن گنجی شافعی در البیان /496 این سخن را ردّ کرده و آن را تأویلی باطل می‌‍‌شمارد.

مناوی در فیض القدیر 6 /17 می‌‍‌نویسد: «عیسی هنگام نماز صبح بر مناره‌‍‌ی سفید در شرق دمشق فرود می‌‍‌آید. او می‌‍‌بیند امام مهدی آماده‌‍‌ی نماز است. مهدی چون از حضور او آگاه می‌‍‌شود عقب می‌‍‌رود. ولی عیسی علیه السلام او را جلو انداخته پشت سر مهدی نماز می‌‍‌گزارد.

این چه فضل و شرافت عظیمی برای این امت است، البته با آنچه در برخی احادیث آمده که عیسی امام است، و سعد تفتازانی هم بدان قطع پیدا کرده و علت آن را افضلیت مسیح دانسته، منافاتی ندارد، زیرا بین این دو امر اینسان می‌‍‌توان جمع کرد که عیسی در ابتدا به مهدی اقتدا می‌‍‌کند تا بفهماند به عنوان پیرو و تابع پیامبر ما و شریعت او فرود آمده است، ولی بعداً بنابر قاعده‌‍‌ی اقتدای مفضول به فاضل مهدی بدو اقتدا نماید.»‌‍‌!

مع الاسف اینان به اعتقاد خود این فضیلت و شرف را از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سلب، و به امت اهدا می‌‍‌کنند‌‍‌!

در میان آنان کسی که شهامت داشته باشد و بگوید که عیسی به امام مهدی علیهما السلام اقتدا می‌‍‌کند و این مطلب بر افضلیت امام مهدی علیه السلام دلالت دارد، کم پیدا می‌‍‌شود.

آقای میلانی سخن تفتازانی‌‍‌: اینکه گویند عیسی به مهدی اقتدا می‌‍‌کند اساسی ندارد، لذا نمی‌‍‌توان بر آن اعتماد نمود. آری، عیسی اگر چه از اتباع پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است، لکن خود نیز نبی است، لذا برتر از امام می‌‍‌باشد، زیرا نهایت چیزی که درباره‌‍‌ی عالمان امت می‌‍‌توان گفت آن است که شبیه انبیای بنی‌‍‌اسرائیل هستند - را نقل می‌‍‌کند، آنگاه پاسخ و ردّ سیوطی را بر او از کتاب الحاوی للفتاوی می‌‍‌آورد، سیوطی می‌‍‌نگارد: این سخن بسیار شگفت است، نماز خواندن عیسی پشت سر مهدی در چند حدیث صحیح آمده، و از خبرهای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که راست گفتاری است که از ناحیه‌‍‌ی خدا تصدیق شده، می‌‍‌باشد، پیامبری که خبر او خلاف واقع نخواهد بود.

ایشان در ادامه سخن ابن حجر در الصواعق را می‌‍‌آورند که وی مدّعی تواتر روایات نماز حضرت عیسی پشت سر امام مهدی علیه السلام است.

نگارنده: مشکل اتباع دستگاه خلافت، آن است که اینان مشروعیت خلافت امرایشان را بر روایتی بی‌‍‌اساس بنا نهاده‌‍‌اند، آنان می‌‍‌پندارند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در بیماری منجر به وفات، به ابوبکر امر کردند بر مردم نماز به جای آورد، لذا گفتند او برتر از حضرت علی علیه السلام است‌‍‌!

از این رو اگر بپذیرند که حضرت مسیح علیه السلام به نواده‌‍‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام اقتدا می‌‍‌کند، چنین معنا دارد که فرع حضرت امیر علیه السلام از پیامبری از اولوا العزم برتر است، پس خود امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه خواهد بود؟

البته مشکل آنها لا ینحل است، بلکه با مانعی سخت تر روبرو هستند، آنها با سند صحیح روایت می‌‍‌کنند که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم دوستداران امیرالمؤمنین، صدیقه‌‍‌ی طاهره و حسنین علیهم السلام را با خود و در درجه‌‍‌ی بهشتی خود همراه دانسته‌‍‌اند. این حدیث بدان معناست که درجه‌‍‌ی بهشتی گنجایش افراد بسیاری را دارد و محبان اهل‌‍‌بیت علیهم السلام افضل و برتر از همگانند، حتی از صحابه‌‍‌!

مسند احمد 1 /77 از جعفر بن محمد از پدرش از جدّش روایت می‌‍‌کند: «رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست حسن و حسین را گرفته فرمودند: هر آنکه من، این دو، پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت با من و در درجه‌‍‌ام خواهد بود.»[[167]](#footnote-167)

تهذیب الکمال 29 /360 پس از نقل آن می‌‍‌نویسد: «عبد الله بن احمد گوید: هنگامی که نصر بن علی این حدیث را خواند، متوکل فرمان داد او را هزار تازیانه بزنند‌‍‌! جعفر بن عبد الواحد با متوکل صحبت کرد و گفت: این مردی سنی است، تا آنکه او را رها کرد.»

شمس الدین ذهبی که در قرن هشتم بوده در صدد حلّ مشکلشان بر آمده و در سیر الاعلام 3 /254 گفته: سند آن ضعیف است و متن آن غیر قابل قبول.

بعد از او هم البانی در قرن پانزدهم آمد و در ضعیف سنن الترمذی /504 به تضعیف آن پرداخت.

این دو بدون هر گونه دلیلی دست به این تضعیفات زده‌‍‌اند، علاوه بر آنکه قرن‌‍‌ها با کسانی که این حدیث را صحیح شمرده‌‍‌اند فاصله دارند. تنها دلیل آنها بر تضعیف متن، آن است که فضائل پیامبر و اهل‌‍‌بیت ایشان علیهم السلام را برنمی‌‍‌تابند و در صدد انکار آن هستند.

سوم: تأثیر گذاری حضرت مسیح علیه السلام در نواحی مسیحی نشین

طبیعی است که ایشان در بیداری مناطق جهان، و به خصوص غرب، و نیز تغییر اوضاع سیاسی نقش بسزایی خواهند داشت. در حدیثی هم آمده که ایشان به واسطه‌‍‌ی امام مهدی علیه السلام بر رومیان احتجاج می‌‍‌کند، غیبت نعمانی /146 از عبد الله بن ضمره از کعب الاحبار نقل می‌‍‌کند: «قائم مهدی که زمین را دیگرگون خواهد ساخت، از نسل علی است. عیسی بن مریم به او بر مسیحیان روم و چین احتجاج خواهد نمود.»

یعنی نشانه‌‍‌هایی که خداوند بر دستان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آشکار می‌‍‌سازد، در سطحی است که پیامبران اولوا العزم علیهم السلام می‌‍‌توانند به آنها استدلال کنند.

چهارم: مدت بقای حضرت مسیح علیه السلام در زمین

در این رابطه روایاتی پیشتر گذشت و در این اتفاق داشت که ایشان مدتی درنگ می‌‍‌کند و در حیات امام مهدی علیه السلام از دنیا خواهد رفت. در برخی سخن از سی سال بود و در برخی سخن از چهل سال.

در روایتی مرسل در الزام الناصب 2 /182 آمده که امام مهدی علیه السلام در دوران حیات مسیح علیه السلام از دنیا می‌‍‌روند که شاید تصحیف و اشتباه راوی باشد، ایشان در نسخه‌‍‌ای مرسل از خطبة البیان نقل می‌‍‌کند: «پس از آن مهدی از دنیا می‌‍‌رود و عیسی بن مریم در مدینه و قرب قبر جدّش رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را به خاک می‌‍‌سپارد. فرشته روح ایشان را بین دو حرم قبض می‌‍‌کند. عیسی و ابو محمد خضر هم می‌‍‌میرند. تمام یاران و وزیران مهدی نیز از دنیا خواهند رفت، و دنیا به همان جهالات و ضلالاتی که داشتند باز خواهد گشت، و مردمان به کفر باز خواهند گشت. در این هنگام خداوند ویران سازی شهرها و بلاد را می‌‍‌آغازد.»

لکن قبول آن ممکن نیست، زیرا با غرض از وجود امام مهدی علیه السلام یعنی آکنده ساختن زمین از عدالت و دادگری، و اینکه دولت اهل‌‍‌بیت علیهم السلام آخرین دولت‌‍‌هاست و هیچ ظلمی بعد از آن نخواهد بود، تنافی دارد.

علاوه بر آنکه وارد شده که عیسی علیه السلام در کنار مسلمانان با یهود و روم و دجال خواهد جنگید، همه ساله به حج خواهد رفت، ازدواج خواهد کرد و برایش فرزند به دنیا خواهد آمد، آنگاه خدا او را از دنیا می‌‍‌برد و مسلمین دفن می‌‍‌کنند. و همین درباره‌‍‌ی ایشان معقول است. در برخی منابع که اکنون در دسترسم نیست، اینچنین دیده بودم که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در حضور مردم عهده دار دفن مسیح علیه السلام می‌‍‌شود، تا مبادا آنچه را مسیحیان درباره‌‍‌اش گفتند تکرار کنند، و با جامه‌‍‌ای که توسّط مادرش مریم بافته شده او را کفن کرده و در قدس در قبر مریم علیها السلام به خاک خواهند سپرد.

روم و نقش آنها در عصر ظهور

مقصود از روم در احادیث آخرالزمان، اروپای شرقی و غربی تا آمریکاست، اینان رومیان و وارثان آن امپراطوری تاریخی هستند. ممکن است توهم شود رومی که در قرآن آمده غیر از اینهاست، بلکه کسانی مقصودند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و مسلمین با آنان جنگیدند، همان بیزانسی‌‍‌هایی که پایتخت آنها رم در ایتالیا بود، بعدها به قسطنطنیه تبدیل شد تا آنکه مسلمانان آن را فتح کردند و اسلام بول نامیدند، همان که استامبول گویند.

اما این توهم نادرست است، روم در قرآن اهالی امپراطوری روم یا بیزانس یعنی همان غربیان فعلی هستند. اینان همان دودمان و خطّ امتداد سیاسی و فرهنگی آنهایند، و فرانسه، انگلستان، آلمان و دیگر مناطق اجزائی از امپراطوری روم، و در فرهنگ، سیاست و دین تابع آن بوده‌‍‌اند.

امپراطوران روم بیزانس در رم و قسطنطنیه در طیّ دو هزار سال، از ریشه‌‍‌ها و اصول متعدد اروپایی بودند و شاید اکثر آنان هم آلمانی بودند. یونان نیز به قسمتی از امپراطوری روم تبدیل شد. و لذاست که با ضعف این امپراطوری، برخی از پادشاهان آلمان و دیگر مناطق، قیصر نامیده می‌‍‌شوند.

با این حساب روایاتی که سخن از روم و بنی الاصفر[[168]](#footnote-168) می‌‍‌راند، تمامی قبائل و مناطق اروپا را شامل می‌‍‌شود، همان کسانی که مسلمانان آنها را فرنگیان نامیدند.

کثرت دروغ پردازی پیرامون روم

تصفیه‌‍‌ی روایات مربوط به امام مهدی علیه السلام و روم و تمییز صحیح آن، امری دشوار می‌‍‌نماید، و این به جهت کثرت دروغ پردازی راویان خلافت قرشی است. شاید بتوان گفت پیشوا و پرچمدار آنان ابن‌‍‌حماد درگذشته به سال 227 می‌‍‌باشد. وی از بزرگان اهل‌‍‌سنت و اساتید بخاری است و ده‌‍‌ها صفحه از کتاب خود الفتن را به بحث روم و رخدادهای موعود آن اختصاص داده است، و اندک روایاتی می‌‍‌توان یافت که بتوان به رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت داد، و یا عبارتی معقول از صحابه و تابعین‌‍‌!

تصویری که الفتن از آینده‌‍‌ی جهان ارائه می‌‍‌دهد، چنان است که گویی پس از چند سال پایان می‌‍‌یابد‌‍‌! چنین جلوه می‌‍‌دهد که با فتح قسطنطنیه توسّط مسلمین دجال خروج می‌‍‌کند، در پی آن عیسی و مهدی علیهما السلام ظاهر می‌‍‌شوند، در ادامه یأجوج و مأجوج و دابة الارض خواهند آمد، آنگاه آتشی از عدن می‌‍‌آید و مردم را به سوی محشر می‌‍‌راند، سپس باد خوشی وزیدن می‌‍‌گیرد که ارواح مؤمنان را قبض می‌‍‌کند، دیگران هم پس از چهل روز خواهند مرد‌‍‌!

و بر این باور است که این امور، همه در مدتی کوتاه حدود پنجاه سال رخ خواهد نمود‌‍‌!

در روایات اهل‌‍‌سنت، تهیه کنندگان این فیلم، کعب الاحبار و شاگردان او از صحابه و تابعین هستند‌‍‌! آنان توده‌‍‌ای از خیالات خود را که اوضاع عصرشان را نیز بر آن پیاده نموده‌‍‌اند، عرضه کردند. از جمله فتح قسطنطنیه که مدت نه قرن برای مسلمانان به آرزویی تبدیل شده بود و جنگ‌‍‌هایشان یکی پس از دیگری با شکست مواجه می‌‍‌شد، تا آنکه محمد فاتح در سال 875 هجری توانست آن را فتح کند.

حال ببینیم ابن‌‍‌حماد چه می‌‍‌گوید: الفتن 2 /475، 548 و 679 از عبد الله بن عمرو می‌‍‌آورد: «نبردهای مردم پنج مورد است، دو مورد واقع شده، و سه تای آن هم در این امت است؛ نبرد با ترک، روم و دجال، پس از نبرد با دجال دیگر جنگی نخواهد بود.»

همان 2 /519 و 597 از وهب بن منبه: «نخستین نشانه روم است، دومی دجال، سومی یأجوج و چهارمین آنها عیسی بن مریم.»

2 /523 از کعب: «دجال خارج نمی‌‍‌شود تا آنکه مدینه فتح شود... بشیر بن عبد الله بن یسار گوید: عبد الله بن بسر مازنی صحابی پیامبر گوش مرا گرفت و گفت: پسر برادر‌‍‌! شاید تو شاهد فتح قسطنطنیه باشی، اگر چنین شد مبادا غنیمتت را از آن وا گذاری، زیرا بین فتح آن و خروج دجال هفت سال فاصله است.»

2 /692 از عبد الله بن عمرو: «دجال پس از فتح قسطنطنیه و پیش از نزول عیسی بن مریم در بیت‌‍‌المقدس، خارج می‌‍‌گردد.»

2 /524 از معاذ بن جبل از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «بالاترین نبرد، فتح قسطنطنیه و خروج دجال در هفت ماه است.

صفوان از ابو الیمان از کعب نیز مشابه همین را نقل کرد... ضمرة بن حبیب برایم گفت: عبد الملک بن مروان به ابو بحریه نوشت: به من خبر داده‌‍‌اند که تو از معاذ درباره‌‍‌ی نبرد، قسطنطنیه و خروج دجال نقل می‌‍‌کنی، ابو بحریه در جواب نوشت: از معاذ شنیده است: بالاترین نبرد، فتح قسطنطنیه و خروج دجال در هفت ماه است...»

ابن محیریز گوید: «بزرگترین جنگ، ویرانی قسطنطنیه و خروج دجال به مدت بارداری یک زن خواهد بود... عبد الله بن بسر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: میان نبرد و فتح قسطنطنیه شش سال است، و دجال در سال هفتم خارج می‌‍‌شود...»

کعب گوید: «دجال در سال هشتاد خروج می‌‍‌کند و خدا آگاهتر است...

همو از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «خداوند هیچگاه بین شمشیر دجال و شمشیر جنگ بر این امت جمع نخواهد کرد.»

2 /527: «به من خبر رسیده که دجال پس از فتح قسطنطنیه خروج خواهد کرد، و بعد از آنکه مسلمانان سه سال و چهار ماه و ده روز در آن اقامت کنند.»

2 /530 از کعب: «پس از آنکه قسطنطنیه را فتح می‌‍‌کنند خبر می‌‍‌رسد که دجال خروج کرده است. آنها هم هرچه غنیمت برداشته‌‍‌اند رها می‌‍‌کنند و می‌‍‌آیند ولی متوجه دروغ بودن خبر می‌‍‌شوند‌‍‌! دجال پس از آن است که خارج می‌‍‌گردد. ماری او را به ساحل می‌‍‌آورد.»

2 /483 از عمیر بن مالک: «نزد عبد الله بن عمرو عاص در اسکندریه بودیم که سخن از فتح قسطنطنیه و روم به میان آوردند، برخی گفتند: قسطنطنیه پیش از روم فتح خواهد شد، بعضی هم گفتند: روم پیش از قسطنطنیه، عبد الله درخواست کرد صندوقی را که در آن کتابی داشت بیاورند و گفت: قسطنطنیه پیش از روم فتح می‌‍‌شود. پس از آن است که شما با روم می‌‍‌جنگید و فتح می‌‍‌کنید، و در غیر این صورت من از دروغگویانم - و این جمله را سه بار تکرار کرد - .»

2 /499 از عبد الله بن عمرو: «نزدیک است که حمل گوسفند خروج کند - و سه بار این جمله را گفت \_، گفتم: این چیست؟ پاسخ داد: مردی که یکی از والدین او شیطان است، حکومت روم را به دست خواهد گرفت و با یک میلیون و پانصد هزار نفر در خشکی و پانصد هزار تن در دریا می‌‍‌آید تا به زمینی به نام عمق برسد. آنگاه به یارانش گوید: من با کشتی‌‍‌های شما کاری دارم، و چون پایین آیند فرمان می‌‍‌دهد همه‌‍‌ی کشتی‌‍‌ها را بسوزانند. سپس می‌‍‌گوید: شما نه راهی به قسطنطنیه دارید و نه روم، پس هر که خواست بماند‌‍‌!

مسلمانان هم از یکدیگر یاری می‌‍‌طلبند... تا آنکه شما قسطنطنیه‌‍‌ی زانیه را فتح نمایید، من آن را در کتاب خدا با این نام یافته‌‍‌ام.»

1 /399 از محمد بن حنفیه: «خلیفه‌‍‌ای از بنی هاشم در بیت‌‍‌المقدس فرود می‌‍‌آید. او زمین را از عدالت می‌‍‌آکند. بیت‌‍‌المقدس را چنان بنا می‌‍‌کند که سابقه نداشته... آنگاه در عمق بر ضدّ او تجمع می‌‍‌کنند، او هم از شدت اندوه از دنیا می‌‍‌رود.»

2 /466 از شریح بن عبید از کعب: «قسطنطنیه شنید که بیت‌‍‌المقدس خراب می‌‍‌شود و از این خبر خوشحال شد و تکبر کرد، از این رو مستکبره نامیده شد. او گفت: اگر عرش پروردگارم بر آب بنا شده من نیز بر آب بنا شده‌‍‌ام، پس خداوند به او وعده داد که قبل از قیامت عذاب کند و گفت: زینت، ابریشم و نان تو را خواهم ستاند، و تو را چنان رها خواهم کرد که خروسی در تو صدا نکند، و جز روباهان آبادگر و جز سنگ و ینبوت[[169]](#footnote-169) گیاهی برایت قرار ندهم، و سه آتش بر تو فرو فرستم؛ یکی از قیر، یکی از گوگرد و سومی از نفت.

من تو را بی‌‍‌درخت و برهنه رها خواهم ساخت، آنسان که میان تو و آسمان چیزی حائل نگردد، و در حالی که من در آسمانم صدای تو و دودت به من برسد، چرا که مدت زمان بسیاری است در آن به خداوند شرک می‌‍‌ورزند و جز او را می‌‍‌پرستند.

در آن دیار دخترکانی به هم رسند که از زیبایی و جمال نزدیک است خورشید را ننگرند.

آن کس از شما که به آنجا رسید از کاخ پادشاه دریغ نکند، زیرا در آن گنج دوازده تن از شاهان را خواهید یافت، گنج‌‍‌هایی که همه بر آن افزوده‌‍‌ و هیچ برنداشته‌‍‌اند، گنج‌‍‌هایی مسی به صورت گاو و اسب، آنها به وزن در میان سپرها تقسیم، و با تیشه تکه تکه می‌‍‌گردند.

شما در این حالت هستید تا آنکه خداوند آتشی را که به آن وعده داده بفرستد، آن هنگام شما هر آن گنجی که می‌‍‌توانید بر می‌‍‌دارید که شخصی از سمت شام می‌‍‌آید و خبر از خروج دجال می‌‍‌دهد‌‍‌! شما هم همه را وا می‌‍‌گذارید و چون به شام می‌‍‌رسید می‌‍‌فهمید دروغ بوده است.»

کعب الاحبار به چه قیمتی بافته‌‍‌هایش را در معرض فروش قرار می‌‍‌داد؟

سخن را در این باره با گزارشی که ابن‌‍‌حماد خود از آثار کعب الاحبار نقل می‌‍‌کند، به پایان می‌‍‌بریم.

الفتن 2 /492: «سعید بن جابر گوید: مردی از خاندان معاویه به من گفت: چرا نامه‌‍‌ای از نامه‌‍‌های برادرت کعب را نمی‌‍‌خوانی؟ او صحیفه‌‍‌ای نزد من انداخت و در آن آمده بود: به روم که اسامی بسیاری دارد بگو: به خاطر سرکشی از فرمان من و استکباری که ورزیدی، و اینکه جبروت خود را با جبروت من، و خود را با عرش من سنجیدی، بندگان درس ناخوانده‌‍‌ام و نیز فرزندان سبأ اهل یمن را به سراغت خواهم فرستاد، همان کسانی که بسان پرندگان گرسنه که به سراغ گوشت می‌‍‌روند و همانند گوسفندان تشنه که وارد آب می‌‍‌شوند، ذکر را دوست دارند. دل‌‍‌های اهلت را می‌‍‌کَنم.

صدای آنان را در جنگ همچون صدای شیری که از بیشه بیرون آمده می‌‍‌گردانم، چوپانان بر او فریاد می‌‍‌زنند ولی اثری در او نخواهد داشت، جز آنکه جرأت و توان او را می‌‍‌افزاید. سم اسبانشان را بسان آهن بر روی صخره قرار می‌‍‌دهم. زه کمان‌‍‌هایشان را محکم می‌‍‌سازم، و تو را بدون حائل در برابر خورشید قرار خواهم داد.

ساکنانت تنها پرندگان و حیوانات وحشی خواهند بود. تمامی سنگ‌‍‌هایت را گوگرد خواهم کرد. دودهایت تو را از مرغان آسمان نخواهد پوشاند، و صدایت را به جزائر بحر خواهم رساند. تهدیدهای بسیاری که همه را به خاطر نداشت.»

این عبارت دلالت می‌‍‌کند که کعب با معاویه و امرای بنی‌‍‌امیه انس و الفت داشته و بافته‌‍‌هایش را بدین وسیله میان مسلمین منتشر می‌‍‌کرده است. او بر این باور است که این سخنان وحی الهی است، که یا در تورات آمده و یا مستقیم بر خود او نازل شده است‌‍‌!

کعب الاحبار این نکته را هم فراموش نکرد که یمنی‌‍‌ها را در فتح قسطنطنیه بی‌‍‌نصیب نگذارد، لکن خدا او را رسوا کرد و فتح آن را هشت قرن بعد بر دستان ترکان قرار داد، و نه تنها یمنیان بلکه جمیع اعراب را بی‌‍‌نصیب گذاشت‌‍‌!

کعب گاه در لشکرکشی‌‍‌ها هم شرکت می‌‍‌جسته است، و صد البته که به مناطق امن، و خبرهای غیبی خود را برای سربازان می‌‍‌گفته است‌‍‌! عمر بن شبه در تاریخ المدینة 3 /1117 نقل می‌‍‌کند که جوان شیعی محمد بن ابی حذیفه‌‍‌ی اموی که از فرماندهان فتح مصر است کعب را مسخره می‌‍‌کرده است‌‍‌!

«محمد بن سیرین گوید: کعب الاحبار و محمد بن ابی حذیفه در زمان عثمان و در جنگ مسلمانان، سوار بر کشتی بودند و به سمت شام می‌‍‌رفتند که محمد به کعب گفت: اوصاف این کشتی را در تورات چگونه می‌‍‌بینی، آیا فردا در این دریا سیر خواهد کرد؟ کعب گفت: ای محمد‌‍‌! تورات را مسخره نکن، زیرا کتاب خداست.

محمد هم سه بار آن عبارت را گفت.»

می‌‍‌بینیم کعب مسخره کردن کلام و بافته‌‍‌های خود را توهین به تورات می‌‍‌انگارد‌‍‌! لکن محمد بن ابی حذیفه رحمه الله باز هم با حالت استهزاء سخن خود را تکرار می‌‍‌کند.

قوی ترین روایات پیرامون روم در عصر امام مهدی علیه السلام

هجوم رومیان بر مسلمین

ارشاد /359 از امام باقر علیه السلام حدیث صحیحی در علامات ظهور نقل می‌‍‌کند، در قسمتی آمده است: «منطقه‌ای در شام که جابیه نام دارد به زمین فرو رود. ترک در جزیره و روم در رمله فرود آیند. در آن زمان اختلاف بسیاری در همه جای زمین رخ دهد تا آنکه شام خراب شود. سبب ویرانی آن، آن است که سه بیرق در آن گرد آیند؛ بیرق اصهب، ابقع و سفیانی.»

الاصول الستة عشر /79 از جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «گونه‌‍‌ات را بر زمین بگذار و تکان نخور تا آنکه رومیان در رمیله و ترکان در جزیره فرود آیند، و منادی از دمشق ندا کند.»

غیبت شیخ طوسی /278 از عمار بن یاسر: «دولت اهل‌‍‌بیت پیامبرتان در آخرالزمان خواهد بود و نشانه‌‍‌هایی دارد، پس بنشینید و دست نگه دارید تا آنها آشکار شوند؛ آن هنگامی که روم و ترک بر شما بشورند... ترک و روم دچار اختلاف شوند، جنگ در زمین بسیار شود، منادی از دیوار دمشق ندا کند: وای بر زمینیان از شرّی که نزدیک شده است، قسمت غربی مسجد آن به زمین فرو رود و دیوار آن فرو ریزد، سه نفر در شام برای دستیابی به حکومت خروج کنند؛ مردی ابقع، مردی اصهب و مردی از خاندان ابو سفیان که در میان قبیله‌‍‌ی کلب خروج و مردم را در دمشق محاصره می‌‍‌‌‍‌کند، اهل مغرب به سوی مصر خروج می‌‍‌کنند، به مصر که وارد شوند نشانه‌‍‌ی سفیانی خواهد بود.»

رومیان به سواحل می‌‍‌آیند و اهل کهف خارج می‌‍‌شوند

مختصر البصائر /201 خطبه‌‍‌ی مخزون را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند، در پاره‌‍‌ای از آن آمده است: «منادی در ماه رمضان از سمت مشرق و به هنگام طلوع خورشید ندا می‌‍‌کند: ای اهل هدایت‌‍‌! گرد آیید، و از سمت غرب پس از غروب شمس منادی ندا کند: ای اهل ضلالت‌‍‌! گرد آیید. فردای آن و به هنگام ظهر نور خورشید از آن گرفته شود و سیاه و تاریک گردد. در روز سوم با خروج دابة الارض، میان حق و باطل فاصله افتد. رومیان به سمت منطقه‌‍‌ای در ساحل دریا کنار غار آن جوانان بیایند. خداوند آنان را از غارشان به سوی آنها بفرستد.

مردی از آنان تملیخا نام دارد و یکی هم مکسلینا، این دو گواهان و کسانی هستند که تسلیم قائم می‌‍‌باشند. یکی از آن جوانان به سمت روم فرستاده شود ولی دست خالی باز گردد. دیگری را می‌‍‌فرستد که با فتح رجوع می‌‍‌کند، آن روز تأویل این آیه واقع خواهد شد: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأرض طَوْعاً وَکرْهاً،[[170]](#footnote-170) هر که در آسمان‌‍‌ها و زمین است خواه و ناخواه در برابر او تسلیم هستند.»

ندیدیم کسی سند خطبه را تصحیح کرده باشد، ولی بسیاری از مضامین آن با روایات دیگر تأیید می‌‍‌گردد.

فرار برخی دشمنان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به بلاد روم

کافی 8 /51 از بدر بن خلیل اسدی نقل می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام درباره‌‍‌ی فرموده‌‍‌ی خداوند: فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا یرْکضُونَ . لا تَرْکضُوا وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکنِکمْ لَعَلَّکمْ تُسْأَلُونَ،[[171]](#footnote-171) پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌‍‌گریختند. مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید، فرمودند: چون قائم قیام کند و به سراغ بنی‌‍‌امیه در شام فرستد به روم بگریزند. رومیان به آنها گویند: شما را راه نمی‌‍‌دهیم مگر پس از آنکه به کیش مسیح در آیید. آنان هم صلیب‌‍‌ها در گردن آویزند، آنگاه آنها را داخل کنند.

هنگامی که اصحاب قائم بدانجا رسند، آنان [رومیان] خواستار امان و صلح شوند، یاران قائم گویند: این کار را نخواهیم کرد مگر پس از آنکه کسانی را که از ما نزد شمایند در اختیار ما گذارید.

آنها هم چنین کنند و این سخن خداست: لا تَرْکضُوا وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکنِکمْ لَعَلَّکمْ تُسْأَلُونَ؛ از آنان درباره‌‍‌ی گنج‌‍‌ها پرسش می‌‍‌کند در حالی که خود داناتر است.

می‌‍‌گویند: یا وَیلَنَا إِنَّا کنَّا ظَالِمِینَ . فَمَا زَالَتْ تِلْک دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیداً خَامِدِینَ،[[172]](#footnote-172) ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم. سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده‌‍‌ی بی جان گردانیدیم؛ با شمشیر.»

یعنی یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای مواجهه با روم لشکر کشی می‌‍‌کنند و آنها را مورد تهدید قرار می‌‍‌دهند. مقصود از بنی‌‍‌امیه هم اصحاب سفیانی هستند که در روایتی دیگر آمده است.

ظاهر آن است که اینان از بعد سیاسی دارای اهمیت هستند، از این رو امام علیه السلام و یاران، رومیان را در صورت تسلیم نکردن آنها به جنگ تهدید می‌‍‌کنند، و در تفسیر این آیه خواهد آمد: حَتَّی إِذَا أَخَذَتِ الأرض زُخْرُفَهَا وَازَّینَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَیهَا،[[173]](#footnote-173) تا آنگاه که زمین پیرایه‌‍‌ی خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند...

تفسیر عیاشی 2 /235 از جمیل بن دراج روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد آیه‌‍‌ی: وَإِنْ کانَ مَکرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ،[[174]](#footnote-174) هر چند از مکرشان کوه‌‍‌ها از جای کنده می‏شد، فرمودند: و اگر چه از مکر بنی عباس با قائم، دل‌‍‌های مردان از جا کنده شود.»

نگارنده: در تفسیر قمی 1 /372 بنی فلان آمده است. در برخی احادیث هم بنی اعیبس و بنی شیصبان نامیده می‌‍‌شوند. منظور آن است که حکومت‌‍‌هایی که با امام علیه السلام عداوت دارند، نیرومند و مکر پیشه هستند، بسانی که دل‌‍‌های مردان را به لرزه می‌‍‌اندازد، لکن خداوند ولیّ خود را یاری می‌‍‌کند.

روایات صلح میان امام علیه السلام و روم

المعجم الکبیر 8 /101 و 120 از ابو امامه از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «میان شما و رومیان چهار بار آتش بس به وقوع خواهد پیوست. چهارمین آنها به دست مردی از خاندان هرقل واقع می‌‍‌شود و هفت سال به طول خواهد انجامید. در این هنگام مستورد بن غیلان که از عبد القیس بود گفت: یا رسول الله‌‍‌! آن روز چه کسی امام مسلمانان خواهد بود؟ ایشان فرمودند: مهدی از فرزندان من که [به ظاهر] چهل سال دارد. چهره‌‍‌ی او بسان ستاره‌‍‌ای درخشان است و در گونه‌‍‌ی راستش خالی سیاه وجود دارد. دو ردای سفید در بر دارد، و [در زیبایی و جمال] به مردان بنی‌‍‌اسرائیل می‌‍‌ماند. او بیست سال حکومت خواهد نمود و گنج‌‍‌ها را آشکار کرده، سرزمین‌‍‌های شرک را فتح خواهد نمود.»

در روایات آمده که مدت صلح ده سال است، ولی رومیان پس از هفت سال آن را نقض می‌‍‌کنند و با لشکری عظیم به جنگ مسلمانان می‌‍‌آیند.

الفتن 2 /470 در این باره چند روایت نقل می‌‍‌کند، از جمله از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «روم با هشتاد پرچم که زیر هریک دوازده هزار نفر است، خروج می‌‍‌کند.»[[175]](#footnote-175)

مؤید این مطلب خطبه‌‍‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام در مختصر البصائر /201 و نیز برخی دیگر گزارشات است که امام مهدی علیه السلام پیش از نبرد، با رومیان اتمام حجت می‌‍‌کند، و برخی یاران خاص را می‌‍‌فرستد که اصحاب کهف و نسخ تورات را بیرون می‌‍‌آورند و بدان احتجاج می‌‍‌کنند.

تحریف حدیث صلح و افزودن بر آن

برخی راویان جریان صلح را بر عصر خود پیاده کرده‌‍‌اند و امور مربوط به نبرد آن روز با رومیان را بدان افزوده‌‍‌اند‌‍‌!

سنن ابن ماجه 2 /1369 آن را بر عصر خود منطبق می‌‍‌داند، وی می‌‍‌نویسد: «جبیر گفت: ما را نزد ذی مخمر ببر. وی از صحابه‌‍‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود. او از ذی مخمر در مورد آتش بس پرسید و او گفت: از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم: شما با رومیان صلح خواهید کرد...»[[176]](#footnote-176)

بعدها خیالات راویان هم بدان افزوده شد و لذا در الفتن 1 /397 می‌‍‌بینیم: «میان مهدی و روم آتش بس برقرار خواهد شد. پس از آن مهدی از دنیا می‌‍‌رود و مردی از اهل‌‍‌بیتش عهده دار امور می‌‍‌شود. او مدتی اندک به عدالت رفتار می‌‍‌کند، آنگاه شمشیرش را بر اهل فلسطین می‌‍‌کشد، آنها هم بر او می‌‍‌شورند. او به اهالی اردن پناه می‌‍‌برد و دو ماه در میان آنها به عدالت رفتار می‌‍‌کند، بعد از آن بر روی آنها هم شمشیر می‌‍‌کشد و آنان نیز می‌‍‌شورند و او به دمشق فرار می‌‍‌کند.

آیا آستانه‌‍‌ی درِ جابیه را دیده‌‍‌ای، همان جا که تابوت‌‍‌ها را قرار می‌‍‌دهند؟ سنگی گرد در فاصله‌‍‌ی پنج ذراعی آن است، او بر روی آن ذبح می‌‍‌شود.

سخن از خون او بر زبان‌‍‌ها خواهد بود که گفته می‌‍‌شود: رومیان بین صور و عکا گرد آمده‌‍‌اند.»

البته افسانه سرایی به اینجا ختم نشد، بلکه سخن از شام و دجال هم بدان افزوده شد، الفتن /7 از عوف از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «ای عوف‌‍‌! پیش از قیامت شش امر را بشمار؛ نخست مرگ من، عوف گوید: چنان گریستم که ایشان خود مرا آرام کردند، آنگاه فرمودند: بگو یک. دوم: فتح بیت‌‍‌المقدس، بگو: دو. سوم: بیماریی بسان مرض گوسفند در میان امتم به هم خواهد رسید، بگو: سه. چهارم: فتنه‌‍‌ای که در امتم رخ می‌‍‌دهد - و آن را عظیم شمردند \_، بگو: چهار. پنجم: ثروت‌‍‌ها در میان شما پخش شود تا جایی که مردی را صد دینار بدهند ولی آن را کم شمرد، بگو: پنج، و ششم آنکه میان شما و بنی اصفر آتش بسی واقع شود، سپس آنها به سوی شما بیایند و با شما پیکار کنند. مسلمانان آن روز در زمینی به نام غوطه در شهری به نام دمشق خواهند بود.»

نگارنده: سخن از دمشق و دجال از اضافات کعب و شاگردان اوست، هیچ سخنی از آن در روایات نویسندگان قدیمی مانند ابن ابی شیبه در المصنف 15 /104 که از عوف بن مالک و معاذ بن جبل روایت می‌‍‌کند، و نیز مسند احمد 5 /228 و 6 /22 و 27 که از عوف نقل می‌‍‌کند، نیست.

این یعنی اینان عناصری اینچنین را به اصل روایت افزودند، عصر خود و نبرد خود با روم را بر آن پیاده نمودند و به بیراهه کشاندند‌‍‌! [[177]](#footnote-177)

سخن ابن حجر در فتح الباری 6 /199 نیز این مطلب را تأکید می‌‍‌کند. وی در جریان نبرد موعود که پس از صلح با روم خواهد بود می‌‍‌نویسد: «ابن منیر گوید: ماجرای روم تا به امروز رخ نداده است، و خبری نرسیده که آنان با این تعداد لشکر از راه زمینی هجوم آرند. این امر هم بشارتی در خود دارد و هم هشداری. توضیح آنکه این خبر دلالت می‌‍‌کند که با وجود لشکری چنان انبوه، فرجام نیک از آنِ مؤمنان است و اشاره دارد به اینکه لشکریان اسلام چند برابر آنچه امروز هستند خواهند بود.

حاکم از طریق شعبی از عوف بن مالک همین روایت را چنین می‌‍‌آورد که عوف در جریان طاعون عمواس به معاذ گفت: رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود: پیش از قیامت شش امر را بشمار، سه مورد آن رخداده است، یعنی فوت ایشان، فتح بیت‌‍‌المقدس و طاعون، و سه تای دیگر مانده است. معاذ گفت: افراد خاصی قابلیت شنیدن این را دارند.

در الفتن نعیم بن حماد آمده است که این جریان در زمان مهدی و توسّط یکی از خاندان هرقل واقع می‌‍‌شود.»

خلاصه‌‍‌ی جریان از مجموع گزارشات، این است که آتش بس نهایی با روم بر دست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و با حضور مسیح علیه السلام واقع می‌‍‌شود، و رومیان پس از چند سال آن را نقض می‌‍‌کنند و با لشکری حدود یک میلیون نفر به جنگ می‌‍‌آیند. بین دو گروه نبردی رخ می‌‍‌دهد و امام علیه السلام پیروز قاطع میدان خواهد بود، و بدین ترتیب زمینه‌‍‌ی ورود به غرب، با مساعدت حضرت عیسی علیه السلام فراهم خواهد آمد.

معنای فتح روم توسّط امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با تکبیر

العلل المتناهیة 2 /855 از عبد الله مزنی از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه خداوند قسطنطنیه و روم را با تسبیح و تکبیر برای مسلمانان فتح کند.»

این مطلب خوشایند کعب الاحبار واقع شده است، لذا می‌‍‌بینیم آن را بر قسطنطنیه در عصر خود منطبق می‌‍‌داند‌‍‌! عقد الدرر /180 از قصص الانبیاء کسائی از کعب نقل می‌‍‌کند: «مهدی با لشکری صد هزار نفری به بلاد روم می‌‍‌رود و پادشاه آن را به ایمان فرا می‌‍‌خواند، ولی او نمی‌‍‌پذیرد.

پس دو ماه جنگ می‌‍‌کنند و سرانجام خداوند مهدی را بر او پیروز می‌‍‌گرداند و بسیاری از یاران او را به قتل می‌‍‌رساند. و پادشاه شکست خورده به قسطنطنیه فرار می‌‍‌کند.

مهدی کنار دروازه‌‍‌ی آن که هفت دیوار دارد می‌‍‌آید و هفت تکبیر می‌‍‌گوید. به دنبال آن هر هفت دیوار فرو می‌‍‌ریزد و آن هنگام است که مهدی بر آن سلطه می‌‍‌یابد. مردمان بسیاری از آن را به هلاکت می‌‍‌رساند و بسیاری هم بر دست او اسلام می‌‍‌آورند.»

الفتن 2 /475 از بکر بن سواده از پیرمردی از حمیر نقل می‌‍‌کند: «روزی برایتان خواهد آمد که دشمنانتان رومیان در ساحل آفریقا با هشتصد کشتی بیایند و با شما بجنگند. پس خداوند آنان را شکست می‌‍‌دهد و شما کشتی‌‍‌هایشان را تصاحب می‌‍‌کنید و بدان وسیله راهی روم می‌‍‌شوید. چون به آنجا برسید سه بار تکبیر می‌گویید. با تکبیر شما آن دژ به لرزه در می‌‍‌آید و با سومین تکبیر به مقدار یک میل منهدم می‌‍‌شود. پس خداوند ابری می‌‍‌فرستد که آنان را می‌‍‌پوشاند و به آنان مهلت نمی‌‍‌دهد تا داخل شوند. آن غبار کنار نمی‌‍‌رود تا آنکه شما بر روی بسترهای آنها باشید.»

عقد الدرر /139 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «آنگاه او و مسلمانان همراهش می‌‍‌روند. آنان از کنار هر دژی در روم بگذرند لا إله إلا الله گویند که در پی آن دیوارهایش فرو می‌‍‌ریزد.

در ادامه وارد قسطنطنیه می‌‍‌شوند. چند بار تکبیر می‌‍‌گویند که در اثر آن خلیج آن خشک می‌‍‌شود و دیوارش سقوط می‌‍‌کند.

سپس به روم رفته و چون فرود آیند مسلمین سه مرتبه تکبیر گویند که به دنبال آن فرو می‌‍‌ریزد.»

القول المختصر /14: «روم با چهار تکبیر فتح می‌‍‌شود و ششصد هزار نفر در آن کشته می‌‍‌شوند. زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس، تابوتی که سکینه در آن است، سفره‌‍‌ی بنی‌‍‌اسرائیل، پاره‌‍‌های الواح، لباس آدم، عصای موسی، منبر سلیمان و دو پیمانه از منّی که خداوند عزوجل بر بنی‌‍‌اسرائیل فرو فرستاد و از شیر سفیدتر است از آنجا بیرون آورده می‌‍‌شود.

آنگاه به شهری که قاطع گویند - و طول آن هزار و عرض آن پانصد میل است، و سیصد و شصت در دارد - می‌‍‌آید. از هر دری از آن صد هزار جنگجو بیرون می‌‍‌آید. آنان [مسلمانان] چهار تکبیر می‌‍‌گویند و دیوار آن سقوط می‌‍‌کند. پس هرچه در آن است را به غنیمت می‌‍‌برند و هفت سال در آنجا می‌‍‌مانند. از آنجا رهسپار بیت‌‍‌المقدس می‌‍‌شوند که خبر می‌‍‌رسد دجال به همراه یهودیان اصفهان خروج کرده است.»

همانگونه که می‌‍‌بینیم ذهنیّت راویان درباره‌‍‌ی قسطنطنیه و دجال به این گزارش افزوده شده و کلام کعب به حدیثی نبوی تبدیل شده است‌‍‌!

صحیح آن است که فتح شهرهای روم پس از پیروزی امام علیه السلام بر رومیان است، و سبب این پیکار نقض پیمان صلح و اعلان نبرد توسّط رومی‌‍‌هاست. آن هنگام است که مسیح علیه السلام موقف خود را با نماز پشت سر امام علیه السلام اعلان می‌‍‌کند، و این امر موجب شکل گیری موجی عظیم در مغرب زمین، در اعتراض به جنگ با امام علیه السلام خواهد بود. بعد از پیروزی امام علیه السلام جانب حضرت مسیح علیه السلام و پیروان مؤمن وی رجحان می‌‍‌یابد و به همراه حضرت مهدی علیه السلام وارد پایتخت‌‍‌های غربیان می‌‍‌شود، و آنها با تکبیر به استقبال ایشان می‌‍‌آیند.

حضرت مسیح علیه السلام با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بر رومیان احتجاج می‌‍‌کند

غیبت نعمانی /146 از عبد الله بن ضمره از کعب الاحبار روایت می‌‍‌کند: «قائم مهدی که زمین را دیگرگون خواهد ساخت، از نسل علی است. عیسی بن مریم به او بر مسیحیان روم و چین احتجاج خواهد نمود. قائم مهدی از نسل علی، در خَلق، خُلق، ظاهر و هیبت شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم است. خدای عزوجل آنچه را که به پیامبران عطا کرده بدو می‌‍‌بخشد و می‌‍‌افزاید و او را برتری می‌‍‌دهد.

قائم از فرزندان علی علیه السلام غیبتی چون یوسف و بازگشتی چون عیسی دارد. او پس از غیبت با طلوع ستاره‌‍‌ی سرخ، ویرانی زوراء که همان ری است، فرو رفتن مزوره که بغداد است، خروج سفیانی و نبرد فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان - که در آن هزاران نفر به قتل می‌‍‌رسند، کسانی که هریک شمشیری آذین بسته در دست گرفته است، و بیرق‌‍‌های سیاه در آن به اهتزاز در آمده است، جنگی که مرگ سرخ و طاعون کبود نیز در آن رخ می‌‍‌نماید - آشکار می‌‍‌شود.» [[178]](#footnote-178)

موجب شگفتی است که کعب الاحبار با وجود انحراف از اهل‌‍‌بیت علیهم السلام ، و قربی که نزد حکومت‌‍‌ها داشته است، چنین فضیلتی را برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل کند.

اما مهم است بدانیم کعب الاحبار کسی بوده که حق و باطل و سخن استوار و بی‌‍‌پایه را با هم می‌‍‌آمیخته، و از هر دری وارد می‌‍‌شده، و با اسلوب خود آن را برای حاکمان و مردمان ارائه می‌‍‌کرده است، از این رو گاه است که از او سخن حقی نیز می‌‍‌شنویم.

البته وی در این حدیث نیز باطل خود را داخل نموده است، زیرا مسلمین روایت می‌‍‌کنند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به جدّ بزرگوارش رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شباهت دارد، ولی کعب ایشان را به مسیح علیه السلام شبیه می‌‍‌داند.

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای نبرد با رومیان می‌‍‌آید

الفتن /192 از تنی چند از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «روم وارد بزرگترین نبرد می‌‍‌شود، و ترک و برجان[[179]](#footnote-179) و صقالبه[[180]](#footnote-180) همراه او خواهند بود.»

همان 1 /355 از کعب می‌‍‌آورد: «مهدی به نبرد رومیان می‌‍‌رود. او فهم ده تن را دارد(‌‍‌!) تابوت سکینه را - که توراتی که خداوند بر موسی علیه السلام فرستاد و انجیلی که بر عیسی علیه السلام نازل کرد را در خود دارد - از غاری در انطاکیه بیرون می‌‍‌آورد، و میان اهل تورات با تورات و میان اهل انجیل با آن حکم خواهد کرد.»

سخت ترین مردم نسبت به شما رومیان هستند

مسند احمد 4 /230 از مستورد می‌‍‌آورد: «نزد عمرو عاص بودم، بدو گفتم: از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم: سخت ترین مردم نسبت به شما رومیان هستند، و تنها با [رخداد] قیامت است که نابود می‌‍‌شوند.

عمرو گفت: آیا تو را از چنین سخنانی نهی نکرده بودم.»[[181]](#footnote-181)

الفتن /134: «خبر به عمرو عاص رسید، او گفت: این چه روایاتی است که از تو از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کنند؟ مستورد هم گفت: آنچه را از ایشان شنیدم گفتم، عمرو عاص گفت: حال که چنین می‌‍‌گویی بگذار من هم بگویم، رومیان به هنگام فتنه بردبارترین مردم، و در اوان مصیبت شکیباترین آنان هستند، و نسبت به ضعیفان و مساکین خود مهربان ترینند.»[[182]](#footnote-182)

نگارنده: اگر این سخن از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیده باشد، بدان معناست که روم قویترین دشمن اسلام هستند. البته احترامی که اسلام برای آنها قائل است بیش از دیگران است. اسلام با دین آنان ساخت و زندگی با آنان را مشروعیت بخشید، گرچه اسلام را نپذیرند، و امامان علیهم السلام نیز آنان را بر ناصبیان ترجیح دادند.[[183]](#footnote-183)

خواری روم پس از نبرد سخت

تفسیر طبری 1 /399: «سدی در تفسیر فرمایش خداوند: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللهِ أَنْ یذْکرَ فِیهَا اسْمُهُ وَسَعَی فِی خَرَابِهَا أُولَئِک مَا کانَ لَهُمْ أَنْ یدْخُلُوهَا إِلا خَائِفِینَ لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْی وَلَهُمْ فِی الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ،[[184]](#footnote-184) و کیست بیدادگرتر از آن کس که نگذارد در مساجد خدا، نام وی برده شود، و در ویرانی آنها بکوشد؟ آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [مسجد]ها درآیند. در این دنیا ایشان را خواری، و در آخرت عذابی بزرگ است، گوید: خواری آنان در دنیا آن است که چون مهدی قیام کند و قسطنطنیه فتح گردد، آنها را به هلاکت می‌‍‌رساند.»[[185]](#footnote-185)

دلائل الامامة /248 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند که در تفسیر همین آیه فرمودند: «[شادمانی آنان] در قبرهایشان با قیام قائم علیه السلام است.»

این روایت شادمانی اموات را در بر دارد، و البته که بر سرور زندگان نیز دلالت می‌‍‌کند.

تأویل الآیات 1 /434 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند که روم را به بنی‌‍‌امیه تفسیر کردند، و شادمانی مؤمنان در اثر پیروزی امام مهدی علیه السلام بر آنان است.

کافی 8 /269 از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند که فرمایش خداوند: وَیوْمَئِذٍ یفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ. بِنَصْرِ اللهِ ینْصُرُ مَنْ یشَاءُ وَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ،[[186]](#footnote-186) و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌‍‌گردند. هر که را بخواهد یاری می‌‍‌کند، و اوست شکست ناپذیر مهربان، را بدان تفسیر کردند که آنان با غلبه بر فارس در همان صدر اسلام شادمان شدند.

نگارنده: وعده‌‍‌ی الهی در سوره‌‍‌ی روم به سرور مؤمنان به جهت شکست فارس و پیروزی روم، محدود به چند سال است، لکن امامان علیهم السلام آن را به فرح مؤمنین در آینده و در پی پیروزی بر روم و بنی‌‍‌امیه تفسیر فرموده‌‍‌اند.

زندگی مسالمت آمیز در کنار مسیحیان و پذیرش جزیه

مزار ابن مشهدی /135 و فضل الکوفة و مساجدها /43 از ابو بصیر روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای ابا محمد‌‍‌! گویا می‌‍‌بینم قائم با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود آمده است، عرضه داشتم: آیا منزل ایشان خواهد بود؟ فرمودند: آری، منزل ادریس و ابراهیم در آن بوده است، و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه در آن نماز گزارده است، مسکن خضر نیز آنجاست.

کسی که در آن اقامت کند، بسان کسی است که در خیمه‌‍‌ی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقیم باشد. هیچ مرد و زن با ایمانی نیست جز آنکه در دل اشتیاق بدان دارد. درون آن صخره‌‍‌ایست که تصویر تمامی پیامبران در آن است. هر کسی در آن نماز به جا آرد و نسبت به آنچه می‌‍‌هراسد از خدا درخواست کند، او را اجابت خواهد کرد.

عرض کردم: حقاً که این فضیلت است، فرمودند: برایت بیفزایم؟ گفتم: آری، فرمودند: آن از اماکنی است که خدا دوست دارد در آن خوانده شود، و در هر روز و شب فرشتگان این مسجد را زیارت و خدا را در آن عبادت می‌‍‌کنند. بدان‌‍‌! اگر من در نزدیکی شما بودم، همه‌‍‌ی نمازهایم را در آن به جا می‌‍‌آوردم.

ای ابا محمد‌‍‌! اگر تنها همین فضیلت بود که فرشتگان و پیامبران در آن فرود می‌‍‌آیند، هر آینه بسیار بود، حال چگونه خواهد بود با این فضیلت [بسیار که گفتم] و آنچه که نگفتم بیشتر است.

گفتم: فدایت شوم، قائم هماره و تا ابد آنجا به سر خواهد برد؟ فرمودند: آری، گفتم: پس از ایشان چه؟ فرمودند: پس از او تا پایان خلق نیز چنین خواهد بود.

عرضه داشتم: ایشان با اهل ذمه چه خواهد کرد؟ فرمودند: بسان رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم با آنها مصالحه خواهد نمود، و آنان با خضوع جزیه خواهند پرداخت.[[187]](#footnote-187)

گفتم: کسانی که با شما دشمنی می‌‍‌کنند چطور؟ فرمودند: نه، ای ابا محمد‌‍‌! آنکه با ما مخالفت کند در دولت ما نصیبی ندارد، خداوند خون آنان را به هنگام قیام قائممان، برای ما حلال می‌‍‌شمرد، اما امروز بر ما و شما حرام است، پس کسی تو را نفریبد.»

نگارنده: ظاهر آن است که حضرت مهدی علیه السلام برنامه‌‍‌ی انتشار اسلام را در عالم، به وسیله‌‍‌ی منطق و قوه‌‍‌ی اقناع پیاده می‌‍‌کند، و طبق شرائطی به اهل کتاب آزادی می‌‍‌بخشد، لذا اسلام در میان آنان نشر می‌‍‌یابد.

از دیگر سو حضرت مسیح علیه السلام پس از برقراری پیمان سازش، هفت سال در غرب به فعالیت می‌‍‌پردازد، از این رو موج گرایش به اسلام در تأیید امام علیه السلام در غرب شتاب و وسعت می‌‍‌گیرد.

کعب الاحبار حدیث نبرد سخت را تحریف می‌‍‌کند

در موضوع ملاحم - که در علم الحدیث اصطلاحی است برای خبرهایی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مورد جنگ‌‍‌ها و تغییراتی که در آینده رخ می‌‍‌دهد می‌‍‌دهند - کتب بسیاری نوشته شده است، روایات فراوانی گرد آمده و البته دروغگویان بسیاری هم به میدان آمده‌‍‌اند، تا جایی که مکذوب بیش از صحیح است‌‍‌! یکی از سردمداران دروغ پردازی در این میدان که تأثیرات فراوانی گذارده است کعب الاحبار می‌‍‌باشد. او استاد علمای دستگاه خلافت در موضوع ملاحم و فتن است، و عمر او را مشاور مبسوط الید خود قرار داد. پس از او هم نزد خلفا مقرّب بود، از این رو توانست افسانه‌‍‌ها و بافته‌‍‌های خود را در میان فرهنگ و آثار مسلمانان نشر دهد‌‍‌!

راویان اتفاق نظر دارند که آخرینِ ملاحم، جنگ امام علیه السلام با رومیان است، و آن را بزرگترین نبرد نامیدند، ولی کعب پیکار قسطنطنیه را جایگزین آن کرد و خروج دجال را نیز به دنبال آن قرار داد. اما پس از قرن‌‍‌ها قسطنطنیه فتح شد، ولی هنوز دجال رخ ننموده است‌‍‌!

الفتن 2 /499 از کعب: «سخت ترین جنگ، خرابی قسطنطنیه و خروج دجال در هفت ماه خواهد بود.»

البته سخن وی در کلام صحابیانی چون عبد الله بن بسر و سعد بن ابی وقاص و دیگران به حدیثی نبوی تبدیل شد‌‍‌![[188]](#footnote-188)

صحیح مسلم 4 /2221 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه لشکریان روم در اعماق یا دابق[[189]](#footnote-189) فرود آیند. در پی آن لشکری از مدینه که در آن روزگار از بهترین‌‍‌های اهل زمین هستند، به مصاف آنان می‌‍‌روند. پس چون صف می‌‍‌کشند، رومیان گویند: ما را با کسانی که برخی از ما را اسیر کردند، رها بگذارید تا با آنها بجنگیم. مسلمانان در پاسخ می‌‍‌گویند: نه، به خدا سوگند شما را با برادرانمان رها نخواهیم کرد. پس میان آنان جنگی در می‌‍‌گیرد و یک سوم مسلمانان پا به فرار می‌‍‌گذارند که خداوند تا ابد توبه‌‍‌ی آنها را نخواهد پذیرفت. یک سوم هم کشته می‌‍‌شوند که برترین شهیدان نزد خدایند، و یک سوم آخر فاتح‌‍‌اند و تا ابد فتنه و اختلافی در میان آنها در نخواهد گرفت. آنان قسطنطنیه را فتح می‌‍‌کنند و زمانی که مشغول تقسیم غنائم هستند و شمشیر‌‍‌هایشان را بر درختان زیتون آویخته‌‍‌اند، شیطان در میان آنها فریاد می‌‍‌کند که مسیح [دجال] به سراغ خانواده‌‍‌هایتان رفته است. [به دنبال این فریاد] آنها از آن سرزمین خارج می‌‍‌شوند و حال آن که این خبر دروغ است. وقتی به شام می‌‍‌رسند در حالی که خود را آماده جنگ می‌‍‌کنند و مشغول صف آرایی هستند، او خروج می‌‍‌کند. یکباره نماز به پا می‌‍‌شود و عیسی بن مریم علیه السلام فرود آمده، امامت نماز را بر عهده می‌‍‌گیرد.

زمانی که دشمن خدا او را می‌‍‌بیند، هم‌‍‌چنان‌‍‌که نمک در آب ذوب می‌‍‌شود، ذوب می‌‍‌گردد. اگر رهایش کند، آن قدر ذوب می‌‍‌شود که هلاک گردد، ولیکن خدا او را به دست عیسی به قتل خواهد رساند و خونش را بر دشنه‌‍‌ی وی به مردم نشان خواهد داد.»[[190]](#footnote-190)

اتفاق بر آن است که مسیح علیه السلام پشت سر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نماز می‌‍‌گزارد.

می‌‍‌بینیم که کعب چسان بر آنان تأثیر گذاشته است، و بدین وسیله خوش خدمتی خود را به روم اعلام می‌‍‌کند‌‍‌!

گمان کردند نبرد با روم، پایان بخش امت اسلام است

کعب الاحبار بر این باور است که فتح قدس، پایان بخش امت و ویرانگر پایتخت آن مدینه‌‍‌ی منوره است. او خلیفه را نیز به این مطلب قانع کرد، همانگونه که در صحیحترین کتب آنان مشاهده می‌‍‌کنیم‌‍‌!

المصنف ابن ابی شیبه 15 /135 از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «آبادانی بیت‌‍‌المقدس ویرانی مدینه را در پی دارد و ویرانی مدینه بروز جنگ را. با بروز آن جنگ، قسطنطنیه فتح می‌‍‌شود و فتح آن قیام دجال را به دنبال دارد‌‍‌! سپس با دست بر ران یا شانه‌‍‌ی کسی که این مطلب را برایش گفتند زدند و گفتند: این مطلب حق است هم‌‍‌چنان‌‍‌که تو اینجا هستی - و یا هم‌‍‌چنان‌‍‌که تو اینجا نشسته ای \_، و مقصود ایشان معاذ است.»‌‍‌![[191]](#footnote-191)

زمان و مکان بزرگترین جنگ، در بافته‌‍‌های کعب و شاگردان‌‍‌!

کعب، بزرگترین نبرد با روم را نزدیک می‌‍‌پندارد، الفتن 2 /480 از وی نقل می‌‍‌کند: «ملاحم بر دستان مرد چهارم یا پنجم از خاندان هرقل که او را طباره گویند واقع می‌‍‌شود‌‍‌!

آن روز امیر مردم مردی از بنی هاشم است. هفتاد هزار نفر از یمن که بند شمشیرشان از لیف است، به کمک او می‌‍‌آیند.»

البته این سخن کعب نیز به حدیثی نبوی مبدّل شد‌‍‌! مهاجر بن حبیب از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «بر دست پنجمین نفر از خاندان هرقل ملاحم واقع می‌‍‌شود.

ارطاة گوید: چهار تن از آنان به قدرت رسیده‌‍‌اند، اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌گویند: پنجمی مانده است.»[[192]](#footnote-192)

همان 2 /470 از مهاجر بن حبیب از آن حضرت: «بر دست پنجمین نفر از خاندان هرقل ملاحم واقع می‌‍‌شود. هرقل به قدرت می‌‍‌رسد، پس از او پسرش قسطه، آنگاه پسر او قسطنطین، و در پی او اصطفان پسرش. سپس پادشاه روم از خاندان هرقل به مصاف لیون می‌‍‌رود، و پسرانش پس از او، و پادشاهی به پنجمین کس از آل هرقل که ملاحم بر دستانش واقع می‌‍‌شود، بازگشت می‌‍‌کند.»

بعدها کعب الاحبار بهتر دید زن امپراطوری را به جای طباره‌‍‌ی امپراطور قرار دهد، و به این باور رسید که نبرد در عهد آن زن رخ می‌‍‌دهد‌‍‌! الفتن 2 /500 از کعب می‌‍‌آورد: «زنی به حکومت روم می‌‍‌رسد، او می‌‍‌گوید: هزار کشتی از بهترین الواحی که در زمین یافت می‌‍‌شود برای من بسازید، آنگاه به مصاف اینان که مردان ما را کشتند و زنان و فرزندانمان را به اسارت گرفتند بروید. چون از ساخت آنها فارغ شوند گوید: سوار شوید، چه خدا بخواهد و چه نخواهد‌‍‌! پس خدا بادی می‌‍‌فرستد و آنها را - به خاطر اینکه گفت: چه نخواهد - در هم می‌‍‌شکند.

دوباره هزار کشتی می‌‍‌سازند، او هم دوباره همان سخن را تکرار می‌‍‌کند، خدا هم بادی می‌‍‌فرستد و آنها را در هم می‌‍‌شکند‌‍‌!

برای بار سوم می‌‍‌سازند، ولی این بار می‌‍‌گوید: سوار شوید، اگر خدا بخواهد. آنگاه می‌‍‌روند و به عکا می‌رسند.»

دو تن از شاگردان کعب یعنی ابو الزاهریه و ضمره نیز سخن او را تأیید کرده گفتند: «رومیان از روم تا ارمنستان برای نبرد با شما لشکر جمع می‌‍‌کنند. آنان با ده هزار کشتی در ساحل شما فرود می‌‍‌آیند و در ساحل فلسطین ساکن می‌‍‌شوند. مرکز قدرتشان در عکا فرود می‌‍‌آید. اهل شام عقب نشینی می‌‍‌کنند. از یمنیان کمک می‌‍‌خواهند و آنان با چهل هزار نفر به یاری‌‍‌شان به عکا می‌‍‌آیند و خداوند فتح را نصیبشان می‌‍‌کند.»[[193]](#footnote-193)

بزرگ راوی اسلام - در پندار اهل‌‍‌سنت - ابو هریره نیز به این دو تن ملحق شده به تأیید کعب می‌‍‌پردازد، الفتن 2 /487: «روم را فتح می‌‍‌کنید و پسران مهاجرین شمشیرهایشان را در آن می‌‍‌آویزند. کسی که از قسطنطنیه باز می‌‍‌گردد، متوجه می‌‍‌شود که عجله کرده است.»

رفیق او عبد الله بن عمرو عاص نیز به صف مؤیدان می‌‍‌پیوندد، مجمع الزوائد 7 /319 از او نقل و توثیق(‌‍‌!) می‌‍‌کند: «مردی که یکی از والدین او شیطان است حکومت روم را به دست خواهد گرفت و با یک میلیون نفر - پانصد هزار نفر در خشکی و پانصد هزار تن در دریا - می‌‍‌آید تا به زمینی به نام عمق برسد. آنگاه به یارانش گوید: من با کشتی‌‍‌های شما کاری دارم، و چون پایین آیند فرمان می‌‍‌دهد همه‌‍‌ی کشتی‌‍‌ها را بسوزانند. سپس می‌‍‌گوید: شما نه راهی به قسطنطنیه دارید و نه روم، پس هر که خواست فرار کند‌‍‌!

مسلمانان هم از یکدیگر یاری می‌‍‌طلبند، و اهل عدن ابین به یاری آنان می‌‍‌آیند. مسلمانان گویند: به سراغ اینان بروید و سلاح واحد باشید. آنها یک ماه می‌‍‌جنگند تا جایی که سم مرکب‌‍‌ها در خون فرو رود. مؤمن در آن روز فلان مقدار پاداش بیش از پیشینیان دارد - مگر از صحابه(‌‍‌!) - . روز آخر آن ماه خدا می‌‍‌گوید: امروز شمشیرم را بیرون می‌‍‌کشم، دینم را یاری کرده، از دشمنم انتقام می‌‍‌گیرم، خدا آنان را شکست می‌‍‌دهد و قسطنطنیه فتح می‌‍‌گردد. امیرشان گوید: امروز دیگر محدودیتی نیست و با سپرهایشان طلا و نقره‌‍‌ی غنیمت را تقسیم می‌‍‌کنند، ولی ناگهان ندا می‌‍‌شود: دجال وارد خانه‌‍‌هایتان شده است.»

ببینیم چگونه کعب و شاگردانش به دروغ پردازی و افسانه سرایی پرداخته‌‍‌اند، و حدیث نبوی درباره‌‍‌ی حضرت مهدی علیه السلام و روم را دگرگون ساخته‌‍‌اند‌‍‌!

کعب می‌‍‌پندارد مرکز مسلمین دمشق است

مسند الشامیین 1 /335 از ابو الدرداء از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «روز جنگ، خیمه گاه مسلمانان در کنار شهری به نام دمشق است، آن شهر یکی از بهترین شهرهای شام است.»

همان 2 /266: «روز بزرگترین نبرد، در منطقه‌‍‌ی غوطه شهری است به نام دمشق، آن شهر بهترین منزلگاه مردمان آن روز است.»

المستدرک 4 /486 نقل می‌‍‌کند و صحیح می‌‍‌شمارد: «روز نبرد سخت، خیمه گاه مسلمین زمینی به نام غوطه است.»‌‍‌!

جامع المسانید 15 /39: «دمشق در ملاحم، یکی از بهترین منزلگاه‌‍‌های مسلمانان است.»[[194]](#footnote-194)

کعب همچنان می‌‍‌پندارد و می‌‍‌بافد، و دروغ‌‍‌هایش حدیث نبوی می‌‍‌شود‌‍‌!

او معتقد است یهودیان بنی اسحاق - و نه مسلمین - قسطنطنیه را فتح می‌‍‌کنند، و این امر به حدیثی نبوی مبدّل می‌‍‌گردد‌‍‌! صحیح مسلم 4 /2238 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «آیا نام شهری را شنیده‌‍‌اید که یک سوی آن در خشکی و یک سوی دیگر آن در دریا باشد؟ پاسخ دادند‌‍‌: آری، ای رسول‌‍‌خدا‌‍‌! گفتند: قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه هفتاد هزار تن از بنی اسحاق برای جنگ بدان سو بشتابند. وقتی بدانجا می‌‍‌رسند، فرود می‌‍‌آیند ولی نه با سلاحی به جنگ می‌‍‌پردازند و نه تیری پرتاب می‌‍‌کنند، بلکه می‌‍‌گویند: لا إله إلا الله والله اکبر، و یکی از دو طرف آن سرزمین سقوط می‌‍‌کند...»

این مطلب از جسارت و بی‌‍‌پردگی کعب و پس از او ابو هریره حکایت می‌‍‌کند، امری که نظیر آن کم یافت می‌‍‌شود‌‍‌!

کعب می‌‍‌گوید: یک سوم مسلمانان پا به فرار می‌‍‌گذارند، و این سخن حدیثی نبوی می‌‍‌شود‌‍‌!

الفتن 2 /467 از وی روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که نبرد سخت که نبرد با روم است رخ دهد، جماعتی از شما بگریزند و به دشمن ملحق شوند. گروهی دیگر نیز بر آن شوند که شما را تسلیم کنند ولی خداوند برخی از آنها را به زمین فرو خواهد برد، و بر برخی دیگر پرندگانی را خواهد فرستاد که چشمان آنان را در ربایند، و یک طائفه باقی مانند.

ای بندگان خدا‌‍‌! هریک از شما آن وقایع را دید و بر ترس خود غلبه کرد، زیر پالان [مرکب] رود و یا ستون خیمه‌‍‌اش را بگیرد و بردبار باشد، زیرا خداوند یاور گروه باقی است. این در زمانی خواهد بود که رومیان شما را ضعیف شمارند و در شما طمع کنند. امیر آنان به لشکریانش گوید: صبح هنگام بر این مرکب‌‍‌ها سوار شوید و آنان را به یکباره از میان برید تا آنکه در زمین تا ابد نامی از این دین یعنی اسلام نیاید...»[[195]](#footnote-195)

سخنی را به حذیفه نسبت می‌‍‌دهند که آن را نگفته است‌‍‌!

سنن الدانی /104 در روایتی طولانی از حذیفه از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌آورد: «مهدی با مسلمانانِ همراه به دمشق می‌‍‌آید. خداوند روم را - که حاکم آن پنجمین نفر از خاندان هرقل به نام طباره است و ملاحم بر دستان او واقع خواهد شد - می‌‍‌فرستد. شما هفت سال با آنها مصالحه خواهید کرد، تا آن زمان که شما و آنان با دشمنی که پشت آنان است بجنگید، غنیمت بگیرید و شما و آنان جان به سلامت برید.

شما در دره‌‍‌ای که تپه‌‍‌ها دارد فرود می‌‍‌آیید. در چنین اوضاعی مردی از روم می‌‍‌آید و می‌‍‌گوید: صلیب پیروز شد. پس مردی از مسلمین برخاسته صلیب را در هم می‌‍‌شکند و می‌‍‌گوید: خداوند پیروز است.

آن هنگام است که آنها به شما نیرنگ می‌‍‌زنند، و همه‌‍‌ی آن گروه [مسلمانان] به شهادت می‌‍‌رسند.

آنان به مدت بارداری یک زن برای مقابله با شما به جمع آوری لشکر می‌‍‌پردازند. آنگاه با هشتاد بیرق که زیر هریک دوازده هزار نفر است می‌‍‌آیند و در عمق انطاکیه وارد می‌‍‌شوند. به دنبال آن در حیره و شام تمامی مسیحیان صلیب‌‍‌ها را بالا می‌‍‌آورند و می‌‍‌گویند: هرکه در زمینِ مسیحی است اینان را یاری رساند.

امام شما و مسلمانانِ همراه از دمشق می‌‍‌آیند و وارد عمق انطاکیه می‌‍‌شوند. او از شامیان کمک می‌‍‌طلبد. از سویی هم به اهل مشرق خبر می‌‍‌دهد که دشمنی از خراسان بر ساحل فرات آمده است. چهل روز با آن دشمن به سختی می‌‍‌جنگند. سپس خدا نصرت را بر اهل مشرق فرو می‌‍‌فرستد، و نهصد و نود و نه هزار نفر از آنان را می‌‍‌کشد و بقیه پا به فرار می‌‍‌گذارند. پس منادی از مشرق ندا می‌‍‌کند: ای مردم‌‍‌! وارد شام شوید که پناهگاه مسلمین است و امامتان آنجاست.

حذیفه گوید: آن روز بهترین اندوخته‌‍‌ی مسلمین مرکبی است که سوار بر آن به شام رود و خرهایی که بر آن به دمشق رسد. امام آنها برای یمنی‌‍‌ها پیام می‌‍‌فرستد و کمک می‌‍‌خواهد. هفتاد هزار نفر از آنان که بند شمشیرشان از لیف است، سوار بر شتران عدن می‌‍‌آیند و می‌‍‌گویند: ما به حق بندگان خداییم، بخشش و رزقی نمی‌‍‌خواهیم. آنان در عمق انطاکیه خود را به مهدی می‌‍‌رسانند. آن روز رومیان و مسلمانان نبردی سخت خواهند داشت و سی هزار تن از مسلمین به شهادت خواهند رسید، و هفتاد فرمانده که نورشان به آسمان می‌‍‌رسد.

حذیفه گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: برترین شهدای امت من، شهدای اعماق و شهدای [نبرد با] دجالند. آهن محکم می‌‍‌شود تا آنجا که مردی مسلمان کافری را با سیخی آهنی می‌‍‌زند و او را در حالی که زره بر تن دارد، دو پاره می‌‍‌کند. چنان آنها را می‌‍‌کشند که اسبان در خون پا گذارند. آن هنگام خدای تبارک و تعالی بر آنان غضب می‌‍‌کند...

آن روز شما بهترین بنگان خدایید، نه زانی در میان شما خواهد بود، نه غالی و نه دزد...

در سرزمین روم از کنار دژی عبور نمی‌‍‌کنید و تکبیر نمی‌‍‌گویید، مگر دیوار آن فرو می‌‍‌ریزد و پیکار جویان آن را به قتل می‌‍‌رسانید. تا آنکه وارد شهر کفر قسطنطنیه شوید. چهار تکبیر می‌‍‌گویید و دیوار آن سقوط می‌‍‌کند.

حذیفه گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: خدای عزوجل قسطنطنیه و روم را شکست می‌‍‌دهد و وارد آن می‌‍‌شوید. چهار صد هزار نفر را می‌‍‌کشید و گنج‌‍‌های بسیاری از طلا و جواهر را بیرون می‌‍‌آورید و در دار بلاط مقیم می‌‍‌شوید. گفتند: دار بلاط چیست؟ پاسخ دادند: خانه‌‍‌ی پادشاه، یک سال در آن مقیم خواهید بود.»[[196]](#footnote-196)

این‌‍‌ها همه بافته‌‍‌های کعب و شاگردان اوست که به حذیفه نسبت داده‌‍‌اند و آن را تا قیامت کشانده‌‍‌اند‌‍‌!

چنین جلوه می‌‍‌دهند که امام مهدی علیه السلام گویا مأمور یهودیان است‌‍‌!

در کتب سنیان روایات بسیاری پیرامون این مطلب آمده که حضرت از کلیسای روم گنج‌‍‌ها و زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس را که رومیان به سرقت بردند، بیرون آورده و آنها را با صد و یا هزار و هفتصد کشتی به بیت‌‍‌المقدس باز می‌‍‌گرداند‌‍‌!

تفسیر طبری 15 /29 از حذیفه - به گمان آنان - از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «بنی‌‍‌اسرائیل چون به تجاوزگری، استکبار و قتل پیامبران پرداختند، خداوند بُخت نَصّر حاکم فارس را به سراغ آنان فرستاد. حاکمی که خدا هفتصد سال او را پادشاهی داده بود. او هم به سراغ آنها آمد، بیت‌‍‌المقدس را محاصره و فتح کرد. به خاطر خون یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را به هلاکت رساند. اهالی آن و پسران انبیاء علیهم السلام را به اسارت برد، زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس را به غنیمت گرفت، و هفتاد هزار نفر و صد هزار بارکش زینت با خود به بابل آورد‌‍‌!

گفتم: یا رسول الله‌‍‌! آیا بیت‌‍‌المقدس نزد خدا مقامی رفیع دارد؟ فرمود: آری، سلیمان بن داود آن را از طلا و درّ و یاقوت و زبرجد بنا کرد، خشت‌‍‌های آن یکی از طلا بود و یکی از نقره، و ستون‌‍‌های آن طلا بود. خداوند این را به او عطا کرده بود، شیاطین را نیز مسخر او گردانیده بود و آنها این اشیاء را در دیده بر هم زدنی برای او می‌‍‌آوردند، و بخت نصر همه‌‍‌ی این‌‍‌ها را به بابل آورد.

بنی‌‍‌اسرائیل صد سال نزد او بودند، مجوس و فرزندانشان آنان را - که پیامبران و فرزندانشان در میانشان بودند‌‍‌! - شکنجه می‌‍‌دادند‌‍‌!

پس از مدتی خدا به آنان رحم کرد و به پادشاهی از پادشاهان فارس که کورس نام داشت و مؤمن بود، وحی کرد: سراغ بقایای بنی‌‍‌اسرائیل برو و آنان را رهایی بخش. او هم بنی‌‍‌اسرائیل و زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس را بدان باز گرداند.

فرزندان اسرائیل یکصد سال در اطاعت خدا به سر بردند، ولی بعد به معاصی بازگشتند. لذا خداوند ابطیانحوس را بر آنان مسلّط گرداند. او هم با پسران کسانی که در کنار بخت نصر جنگیده بودند، به نبرد بنی‌‍‌اسرائیل به بیت‌‍‌المقدس آمد. اهالی آن را به اسارت گرفت و بیت‌‍‌المقدس را به آتش کشید.

او به آنان گفت: ای فرزندان اسرائیل‌‍‌! اگر باز به معاصی باز گردید، دیگر بار شما را به اسارت خواهیم برد. آنان باز به عصیان پرداختند و خداوند آنان را برای سومین بار توسّط پادشاهی رومی به نام قاقس بن اسبایوس به اسارات مبتلا نمود. او از دریا و خشکی بر آنان حمله برد، اسیرشان کرد، زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس را نیز با خود برد و آنجا را به آتش کشید.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در ادامه فرمودند: زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس چنین ماجرایی داشت، و مهدی آنها را بدان باز خواهد گرداند. آنها هزار و هفتصد کشتی است که در یافا لنگر می‌‍‌اندازد تا به بیت‌‍‌المقدس منتقل شود، و خداوند اولین و آخرین را در آنجا گرد خواهد آورد.»

الفتن 2 /485 از ربیعة بن فارسی: «لشکری از شما به روم می‌‍‌رود و آن را فتح می‌‍‌کند. آنان - که تحت امر جوانی هستند - زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس، تابوت سکینه، سفره، عصا و جامه‌‍‌ی آدم را می‌‍‌گیرند و به بیت‌‍‌المقدس ارجاع می‌‍‌دهند.»

سلمی در عقد الدرر /93 می‌‍‌نویسد: «فصل دوم: فتح شهر قاطع و اطراف آن و بازگشت زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس بدان... حذیفه در مورد مهدی و فتح روم توسّط او از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: آنگاه چهار تکبیر می‌‍‌گویند که دیوار آن سقوط می‌‍‌کند. آن را روم گویند چون در کثرت خلق در آن، به رمان [انار] مانَد.

ششصد هزار نفر را می‌‍‌کشند. زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس، تابوتی که سکینه در آن است، سفره‌‍‌ی بنی‌‍‌اسرائیل، پاره‌‍‌های الواح، عصای موسی، منبر سلیمان و دو پیمانه از منّی که خداوند بر بنی‌‍‌اسرائیل فرو فرستاد و از شیر سفیدتر است را از آنجا بیرون می‌‍‌آورند.»

همو در ادامه می‌‍‌گوید: «از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است: او متوجه مناطق مختلف می‌‍‌شود. به هر شهری که ذوالقرنین پا نهاده است وارد می‌‍‌شود و آن را سامان می‌‍‌دهد. جباری نمی‌‍‌ماند جز آنکه به دست او به هلاکت می‌‍‌رسد. خدای عزوجل قلوب مسلمین را شفا می‌‍‌بخشد. او زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس را بر صد مرکب حمل می‌‍‌کند، آنها را در غزه و عکا فرود می‌‍‌آورند و به بیت‌‍‌المقدس برده می‌‍‌شود.»

ینابیع المودة 3 /267 می‌‍‌نویسد: «پسر اسمانوس به بیت‌‍‌المقدس آمد، با فرزندان اسرائیل جنگید، زینت‌‍‌های بیت‌‍‌المقدس را برگرفت و قسمتی از آن را به آتش کشید. او هزار و هفتصد کشتی خالی را از آن پر کرد، لکن چون خواست آنها را وارد روم کند، غرق شدند. این مطلب از حذیفه رسیده است.

او در همین سخن از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: مهدی آنها را از دریا بیرون خواهد آورد و به بیت‌‍‌المقدس باز خواهد گرداند. آنگاه با همراهان به بحر محیط می‌‍‌رود.»

نگارنده: شاید بخت نصر یا رومیان طلا یا جواهری در بیت‌‍‌المقدس یافتند و برگرفتند که یهودیان آن را ظلمی عظیم چونان هولوکاست قرار دادند‌‍‌! اما چون نتوانستند اثبات کنند آنها در روم است، گفتند: کشتی‌‍‌ها غرق شد‌‍‌!

آنها در ادامه پنداشتند که امام مهدی علیه السلام آنها را باز خواهد گرداند‌‍‌! آنها به ایشان مأموریّت دادند تا مسروقات بخت نصر یا غنائم رومیان را به آنان باز گرداند‌‍‌!

نقش یمنیان و خراسانیان در نبرد امام علیه السلام با روم

طبیعی است که یمنیان در جنگ‌‍‌های امام مهدی علیه السلام سهیم باشند، زیرا حاکم یمن منصور یمانی وزیر و معتمد ایشان است، و نیز ایرانیان، چون فرمانده عام قوای امام علیه السلام شعیب بن صالح ایرانی است، و بقیه‌‍‌ی لشکر امام از عراق و دیگر بلاد عربی به آنها ملحق می‌‍‌شوند.

البته کعب الاحبار این نبرد را بین روم و یمنیان عصر خود می‌‍‌داند‌‍‌! الفتن 2 /469 از او می‌‍‌آورد: «خداوند، آن هنگام که رومیان به نبرد با اهل شام بیایند، اهل شام را با دو لشکر یاری می‌‍‌دهد؛ یکی هفتاد هزار و دیگری هشتاد هزار از اهل یمن که بند شمشیرشان از لیف است.»

همان 2 /481 از همو: «رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم سخن از آن نبرد و تعداد افراد آنان گفتند، حال من آن را برایتان تفسیر می‌‍‌کنم؛ دوازده پادشاه در آن حضور می‌‍‌یابند که پادشاه روم کوچکترین آنهاست و کمترین جنگجویان را دارد. با این حال آنهایند که این جنگ را به راه می‌‍‌اندازند و امت‌‍‌ها را بدان فرا می‌‍‌خوانند.

آن روز هر کسی که بر گردن خود حقّی از اسلام می‌‍‌بیند حرام است که اسلام را یاری نکند. آن روز یاران کمکی مسلمین تا صنعاء جَنَد می‌‍‌رسند. و حرام است بر کسی که حقّی از نصرانیّت بر خود می‌‍‌بیند آن را یاری نکند. آن روز جزیره با سی هزار نصرانی آنان را یاری خواهد رساند. شخص گاو خود را رها می‌‍‌کند و می‌‍‌گوید: می‌‍‌روم و نصرانیّت را یاری می‌‍‌کنم... تا آخر افسانه سرایی.»

مقصود از ترک در احادیث عصر ظهور

پیشتر ترجیح می‌‍‌دادم مقصود از آنها ترک‌‍‌های ترکیه، روس و مناطق شرقی اروپاست، زیرا در منابع اسلامی از اینان به امم ترک تعبیر می‌‍‌گردد. ولی اکنون بر این باورم که باید در تمامی احادیث مربوط به آنان قرائن را بررسی کرد و دید آیا مقصود ترکان ترکیه هستند یا عموم ترک‌‍‌ها.

ترکان مغول

در روایات رسول‌‍‌خدا و امیرالمؤمنین علیهما السلام سخن از اینان آمده است، ابن‌‍‌حماد نیز برخی از آنها را نقل می‌‍‌کند، الفتن 1 /220 از مکحول از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌آورد: «ترکان دو خروج دارند؛ در یکی آذربایجان را ویران می‌‍‌کنند، و در دیگری اسب‌‍‌هایشان را در کنار فرات می‌‍‌بندند، و پس از آن هیچ ترکی نخواهد بود...

ارطاة گوید: سفیانی با ترک‌‍‌ها می‌‍‌جنگد، آنگاه بر دستان مهدی ریشه کن می‌‍‌شوند. این اولین پرچمی است که مهدی آن را می‌‍‌بندد و به سمت ترکان می‌‍‌فرستد...

عبد الله بن عمرو گوید: تنها یکی از ملاحم باقی مانده است، سر آغاز آن هجوم ترک به جزیره است.»[[197]](#footnote-197)

ابن‌‍‌حماد در ادامه روایاتی را نقل می‌‍‌کند که بر هجوم مغول بر بلاد مسلمین منطبق است، لکن او ظهور حضرت مهدی علیه السلام را به دنبال آن می‌‍‌داند. او امام علیه السلام را یک طرف نبرد قرقیسیا با سفیانی معرفی می‌‍‌کند و حال آنکه چنین نیست.

الفتن 1 /222 از ابن‌‍‌مسعود: «چون ترک و خزر به جزیره و آذربایجان، و روم هم به عمق و اطراف آن آیند، مردی از قیس از اهالی قنسرین با رومیان می‌‍‌جنگد و سفیانی در عراق با اهل مشرق، و هر قسمتی به دفع دشمن مشغول است...

حذیفه گوید: چون گروه نخست ترکان را در جزیره دیدید، با آنها بجنگید تا شکستشان دهید، یا آنکه خداوند آنان را از شما دفع کند، زیرا آنان حرم را رسوا می‌‍‌کنند، و این علامت خروج اهل مغرب و شکست پادشاهی آنان است.» و دیگر عباراتی چنین.

در ادامه از عمار بن یاسر نقل می‌‍‌کند: «اهل‌‍‌بیت پیامبرتان نشانه‌‍‌هایی دارند، پس از جایتان حرکت نکنید تا ترک با مردی ضعیف که با گذشت دو سال از بیعتش خلع شود پیمان بندند. آنها با رومیان اختلاف کنند. قسمت غربی مسجد دمشق به زمین فرو رود. سه نفر در شام خروج کنند و از همان جا که آمده‌‍‌اند حکومت از دستشان رود. ترکان به جزیره آیند و روم به فلسطین. عبد الله در پی عبد الله بیاید تا آنکه لشکریانشان در قرقیسیا مواجه شوند.»

نگارنده: راویان تحت اشراف کعب، گاه است که روایات خود را به ابن‌‍‌مسعود و حذیفه نسبت می‌‍‌دهند‌‍‌!

البته حدیث عمار در منابع ما نیز آمده و قابل تصدیق است، ولی ممکن است دست تحریف آنان به آن هم رسیده باشد. غیبت شیخ طوسی /268 از وی روایت می‌‍‌کند: «فراخوان اهل‌‍‌بیت پیامبرتان در آخرالزمان است، پس از جایتان حرکت نکنید و دست نگه دارید تا آنکه رهبران آن را ببینید. چون ترک با روم اختلاف کنند و در زمین جنگ‌‍‌های بسیاری رخ دهد، منادی از دیوار دمشق ندا می‌‍‌کند: وای بر اهل زمین از شرّی که نزدیک شده است، و دیوار مسجد آن ویران می‌‍‌گردد.»

الفتن /76 این سخن را به ارطاة نسبت می‌‍‌دهد: «چون ترک و روم اجتماع کنند، منطقه‌‍‌ای در دمشق به زمین فرو رود، و قسمتی از غرب مسجد آن فرو ریزد، سه بیرق در شام بر افراشته خواهد شد.»

عبدالرزاق روایتی مشابه آن را از ابن‌‍‌مسعود می‌‍‌آورد، المصنف 11 /380: «گویا می‌‍‌بینم که ترک‌‍‌ها بر اسبانی گوش بریده به سراغ شما آمده‌‍‌اند و در کنار فرات آنها را می‌‍‌بندند.»[[198]](#footnote-198)

البته جدای از اینکه مقطوع است، ربطی به ظهور ندارد.

از همین دست روایت ابن طاووس در الملاحم و الفتن /124 از فتن سلیلی است، وی از حضرت امیر علیه السلام روایت می‌‍‌کند که به ابن عباس فرمودند: «ای پسر عباس‌‍‌! امور مختلفی را شنیده‌‍‌ای، پس بگو - خدایت رضا باشد \_ ؛ نخستین فتنه بعد از دویست حکمرانی کودکان است، تجارات بسیار و نفع کم، آنگاه مرگ عالمان و صالحان، پس از آن قحطی شدید، بعد ستم و کشتار اهل‌‍‌بیت من در زوراء در حالی که تشنه‌‍‌اند، دشمنی، و نفاق پادشاهان و سلطان عجم.

چون ترکان بر شما به حکومت رسند به اطراف بلاد و سواحل دریاها بروید و بگریزید، در سال دویست و پنجاه و پنج سه فتنه در سرزمین‌‍‌ها رخ خواهد نمود؛ فتنه‌‍‌ای در مصر، وای بر مصر، دومی در کوفه و سومی در بصره. نابودی بصره به دست مردی است که والی آن است و هیچ اصل و فرعی ندارد. پس مردم دو گروه می‌‍‌شوند: فرقه‌‍‌ای با او و دیگری در مقابل او. او چند سال بر آنان حکومت می‌‍‌کند. پس از خود شخصی خشن و سخت را خلیفه قرار می‌‍‌دهد که در آسمان قتّال [بسیار کشنده] و در زمین جبار نامیده می‌‍‌شود، خون‌‍‌ها می‌‍‌ریزد و آن را با آب مخلوط می‌‍‌کند ولی نمی‌‍‌تواند آن را بنوشد. اعراب بر او هجوم می‌‍‌آورند، در پی آن او به قتل می‌‍‌رسد و جور و فجور میان مردم می‌‍‌گسترد. پرچم‌‍‌هایی پی در پی نزد شما می‌‍‌آیند. آنها بسان رشته‌‍‌ای هستند که جدا شده بودند ولی به یکدیگر پیوسته‌‍‌اند.

چون خلیفه‌‍‌تان به قتل رسد منتظر خروج آل ابی سفیان باشید. حکومت او با نابودی مصر است، و آن هنگام است که برخی نواحی بصره به زمین فرو می‌‍‌رود. دو جای دیگر آن نیز به زمین فرو می‌‍‌رود: بازار و مسجد. پس از آن سیلی خواهد آمد. هر کس از شمشیر نجات یافته از آب رهایی نمی‌‍‌یابد، مگر آنان که در اطراف آن سکونت داشته درون آن را رها کرده‌‍‌اند.

سه بار در مصر زمین فرو خواهد رفت، شش زلزله خواهد بود، و از آسمان [چیزهایی] پرتاب خواهد شد. بعد از آن هم نوبت کوفه می‌‍‌رسد. سفیانی در شام است. چون لشکرش به کوفه برسد، انتظار بهترینِ آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم را در کنار کعبه داشته باش. آنگاه است که زندگان آرزو می‌‍‌کنند کاش مردگانشان زنده بودند. او زمین را پر از عدل می‌‍‌سازد، همان گونه که از ستم پر شده است.»

این گزارش از شخصی مجهول است، به علاوه آنکه معلوم است که از روایات ما شیعیان آن را برگرفته و بریده‌‍‌اند و بدان افزوده‌‍‌اند.

اصل صحیح آن، فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌‍‌ی هجوم ترکان مغول بر بلاد مسلمین است، در نهج‌‍‌البلاغة خطبه‌‍‌ی 128 می‌‍‌فرماید: «گویا قومی را می‌‍‌بینم که صورت‌‍‌هایشان بسان سپرهایی است که آهنگر بر آن ضربه می‌‍‌زند. آنان ابریشم و دیباج می‌‍‌پوشند، اسبان نجیب را نگاه می‌‍‌دارند، کشتاری سخت خواهد بود، تا جایی که مجروحان بر روی کشتگان راه روند و نجات یافتگان از اسیران کمتر باشند.

برخی از یاران گفتند: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! شما را علم غیب داده‌‍‌اند، ایشان خندیدند و به او که از طائفه‌‍‌ی کلب بود فرمودند: ای برادر کلب‌‍‌! این علم غیب نیست، بلکه فراگیری از صاحب دانشی است. علم غیب آگاهی از قیامت است و آنچه خداوند سبحان با این سخن شمرده است: إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَینَزِّلُ الْغَیثَ وَیعْلَمُ مَا فِی الأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا تَکسِبُ غَداً وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَی أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ،[[199]](#footnote-199) در حقیقت خداست که علم [به] قیامت نزد اوست، و باران را فرو می‏فرستد، و آنچه را که در رحم‌‍‌هاست می‏داند، و کسی نمی‏داند فردا چه به دست می‏آورد، و کسی نمی‏داند در کدامین سرزمین می‏میرد. در حقیقت خداست [که] دانای آگاه است.

خداوند سبحان است آنچه را در ارحام است از مذکّر و مؤّنث، زشت و زیبا، سخی و بخیل، شقی و سعید و آنکه در آتش، هیزم و یا در بهشت، همنشین پیامبران است، می‌‍‌داند.

این دانش غیبی است که جز خدا کسی آن را نمی‌‍‌داند، اما غیر آن، دانشی است که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم آموخته و او نیز مرا آموخته است، و برای من دعا کرده که سینه‌‍‌ام آن را حفظ کند و وجودم آن را در بر گیرد.»

المستدرک 4 /474 مشابه این معنا را نقل می‌‍‌کند و صحیح می‌‍‌شمارد، وی از بریده از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «قومی با دیدگان کوچک و چهره‌‍‌های پهن خواهند آمد. چهره‌‍‌هایشان گویا سپر است. آنان در سرزمین عرب به مسلمین می‌‍‌رسند. گویا آنها را می‌‍‌بینم که اسبانشان را به ستون‌‍‌های مسجد بسته‌‍‌اند.

گفتند: یا رسول الله‌‍‌! آنان کیانند؟ فرمود: ترک.»

این روایات، خبر از هجوم مغولان بر بلاد اسلام می‌‍‌دهد، و می‌‍‌توان آن را از علائمی شمرد که از ظهور فاصله‌‍‌ی زیادی دارد، نه علائم نزدیک.

ترک‌‍‌ها در نبرد قرقیسیا

از رخدادهایی که ترکان در آن نقش آفرین هستند جنگ در قرقیسیاست، و آنها در سال ظهور و یا اندکی قبل از آن با سفیانی پیکار خواهند کرد، پیش از این نیز برخی روایات آن در فصل بلاد شام گذشت.

قرقیسیا معرّب کرکیسیاست و این کلمه ممکن است در اصل رومی‌‍‌باشد. این شهر در مرز سوریه، عراق و ترکیه قرار دارد، و بقایای شهری که بدین نام شناخته می‌‍‌شود در کنار مصبّ دریاچه‌‍‌ی خابور، در نزدیکی دیر الزور سوریه یافت می‌‍‌گردد.[[200]](#footnote-200) این منطقه در نزدیکی تل ابیض و رأس العین قرار دارد و چاه‌‍‌های نفت سوریه در قرب آن است.

روایات شیعه و سنی آن نبرد را نبردی سخت معرفی می‌‍‌کند، و در نام بردن اطراف درگیری اختلاف دارد. ترک، روم، سفیانی، بنی عباس، بنی‌‍‌امیه، قیسیه و مروانی ذکر شده‌‍‌اند.

البته نبرد عباسیان و مروانی قبلاً رخداد و کشتگان بسیاری داشت. ولی نبرد موعود قرقیسیا نزدیکی‌‍‌های ظهور خواهد بود.

در احادیث اهل‌‍‌بیت علیهم السلام سخنی از اینکه امام علیه السلام و شیعیان از اطراف درگیری باشند، به میان نیامده است.

علت این جنگ در برخی روایات گنجی است که در مجرای فرات آشکار می‌‍‌شود، و سفیانی و ترک و روم بر سر تصاحب آن اختلاف می‌‍‌کنند.

در برخی دیگر از روایات آمده که سفیانی پس از رخداد آن جنگ ظاهر می‌‍‌شود و در اواخر آن متوجه عراق شده یکی از اطراف درگیر خواهد بود. این امر مؤکد ارتباط این جنگ با ظهور است.

برخی از احادیث مربوط به آن: کافی 8 /295 روایت می‌‍‌کند که امام باقر علیه السلام به میسّر فرمودند: «ای میسّر‌‍‌! میان شما و قرقیسا چه مقدار فاصله است؟ گفتم: قرقیسا در نزدیکی فرات است، ایشان فرمودند: در آنجا رخدادی به وقوع می‌‍‌پیوندد که از زمانی که خداوند آسمان‌‍‌ها و زمین را آفریده مانند آن رخ نداده است، و تا زمانی که آسمان‌‍‌ها و زمین باشند رخ نخواهد داد. میهمانی پرندگان خواهد بود، درندگان زمین و مرغان آسمان از آن سیر خواهند شد. قیس[[201]](#footnote-201) در آن به هلاکت می‌‍‌رسند، و دیگر کسی از آنان برنمی‌‍‌خیزد.

این روایت را چند نفر نقل کرده و در ادامه می‌‍‌افزایند: و منادی ندا می‌‍‌کند: به سوی گوشت جباران بیایید.»

غیبت نعمانی /278 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «خداوند سفره‌‍‌ای - و در روایتی دیگر میهمانیی - در قرقیسیاء دارد. فرشته‌‍‌ای از آسمان نگاه کرده و ندا در می‌‍‌دهد: ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین‌‍‌! بیایید و از گوشت جبّاران سیر شوید.»

همان /303 از ابن ابی یعفور روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام به من فرمودند: فرزندان عباس و مروانی نبردی در قرقیسیاء خواهند داشت که موی پسر قوی در آن سفید می‌‍‌شود. خداوند نصرت را از آنان برمی‌‍‌دارد و به پرندگان آسمان و درندگان زمین وحی می‌‍‌کند: از گوشت جباران سیر شوید، سپس سفیانی خروج می‌‍‌کند.»

شیخ مفید رحمه الله در اختصاص /255 از جابر جعفی روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای جابر‌‍‌! در خانه‌‍‌ات بنشین و هیچ تحرکی از خود نشان نده تا زمانی که نشانه‌‍‌هایی را که برایت می‌‍‌گویم ببینی، [البته] اگر [آن دوران را] درک کنی؛ نخست اختلاف فرزندان فلان، و چنین نمی‌‍‌بینم که آن را درک کنی، ولی بعد از من این را [برای مردم] بگو...

نخستین زمینی که ویران می‌‍‌شود شام است. در آن هنگام به سه پرچم [و گروه] تقسیم می‌‍‌شوند؛ بیرق‌‍‌های اصهب، ابقع و سفیانی. سفیانی با ابقع مواجه می‌‍‌شود و با یکدیگر می‌‍‌جنگند، و سفیانی ابقع و یارانش و نیز اصهب را به هلاکت می‌‍‌رساند، آنگاه اندیشه‌‍‌ای جز عراق ندارد. لشکر او از قرقیسیا عبور می‌‍‌کنند و در آنجا صد هزار تن از جباران را به قتل می‌‍‌رسانند.»

ظاهراً ترک‌‍‌های این جنگ، اهالی ترکیه باشند.

در برخی روایات آمده که اینان پیش از خروج سفیانی، در جزیره یعنی جزیره‌‍‌ی ربیعه یا دیار بکر که نزدیک قرقیسیا قرار دارد فرود می‌‍‌آیند، و رومیان در رمله یعنی رمله‌‍‌ی مصر یا فلسطین وارد می‌‍‌شوند.

در روایت نعمانی دو طرف این جنگ مروانی و فرزندان عباس عنوان شدند که مقصود عباسیان و مروانیان، و یا دو گروه مخالف اهل‌‍‌بیت علیهم السلام هستند. در ادامه‌‍‌ی همان حدیث آمد: سپس سفیانی خارج می‌‍‌شود، یعنی او در اثنای این جنگ خروج می‌‍‌کند و در آن شرکت می‌‍‌جوید.

در یک گزارش آمده که خراسانیان یک طرف درگیری هستند، الفتن 1 /82 از حضرت علی علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «سفیانی بر شام غلبه می‌‍‌یابد. آنگاه درقرقیسیا نبردی بین آنان در می‌‍‌گیرد. چنان می‌‍‌شود که پرندگان آسمان و درندگان زمین از لاشه‌‍‌های آنان سیر می‌‍‌شوند. آنگاه در مرکزشان مشکلی به وجود می‌‍‌آید. لذا گروهی از آنها می‌‍‌آیند تا آنکه وارد سرزمین خراسان شوند. لشکر سفیانی در طلب اهل خراسان می‌‍‌آیند و شیعیان آل محمد را در کوفه می‌‍‌کشند. سپس اهل خراسان در طلب مهدی خارج می‌‍‌شوند.»[[202]](#footnote-202)

همان 1 /302 از عمار بن یاسر می‌‍‌آورد: «عبد الله در پی عبد الله می‌‍‌آید. لشکریانشان در قرقیسیا و در کنار نهر نبردی سخت خواهند داشت. فرمانده لشکر مغرب می‌‍‌آید و مردان را کشته زنان را به اسارت می‌‍‌برد. آنگاه به قیس بر می‌‍‌گردد تا آنکه سفیانی در جزیره فرود آید. یمانی به دنبال آنان می‌‍‌آید و قیسیان را در اریحا می‌‍‌کشد. سفیانی هم آنچه را که جمع کرده بودند مالک می‌‍‌شود.

آنگاه به کوفه می‌‍‌رود و اعوان آل محمد را به قتل می‌‍‌رساند. پس از آن در شام بر سه بیرق غلبه می‌‍‌یابد. بعد از قرقیسیا نبردی سخت خواهند داشت. آنگاه در مرکزشان مشکلی به وجود می‌‍‌آید. گروهی از آنها می‌‍‌آیند تا وارد خراسان شوند. لشکریان سفیانی به مانند شب و سیل می‌‍‌آیند. از هرکس یا هر چیزی عبور کنند بکشند و ویران سازند، تا وارد کوفه شوند و شیعیان آل محمد را به قتل رسانند. بعد از آن از هر سو به دنبال اهل خراسان بر آیند. اهل خراسان هم به طلب مهدی بپردازند، به سوی او فرا خوانند و یاری‌‍‌اش نمایند.»

نگارنده: راوی این روایت، چند روایت را در هم آمیخته است، و صحیح آن است که خراسانیان ارتباطی با نبرد قرقیسیا ندارند.

هم‌‍‌چنان‌‍‌که گذشت در برخی گزارشات هم سخن از آن آمده که این جنگ بر سر گنجی خواهد بود، از جمله روایات ابن‌‍‌حماد در الفتن 1 /239، 235 و 611 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «فرات کوهی از طلا و نقره را نمایان می‌‍‌کند که برای رسیدن به آن، از هر نه نفر، هفت نفر کشته می‌‍‌شوند. اگر آن را درک کردید، بدان نزدیک نشوید...

... فتنه‌‍‌ی چهارم، هیجده سال امتداد می‌‍‌یابد و در حالی تمام می‌‍‌شود که فرات، کوهی از طلا را نمایان کرده است. امت به آنجا هجوم می‌‍‌آورند و از هر نه نفر، هفت نفر کشته می‌‍‌شوند.»

نگارنده: اگر گزارشات مربوط به این گنج صحیح باشد، ممکن است این گنج منبع نفت و یا طلایی باشد که کشف می‌‍‌گردد، و در نتیجه میان سه دولت یا آنها و گروه‌‍‌هایی دیگر اختلاف در می‌‍‌گیرد.

ظاهر آن است که ترک‌‍‌ها که در این جنگ در مقابل سفیانی قرار دارند، اهالی ترکیه‌‍‌ی فعلی هستند، زیرا نزاع بر سر این گنج در مرزهای سوریه و ترکیه است.

روایتی منسوب به پسر مهزیار

کمال الدین 2 /465 روایتی مفصل درباره‌‍‌ی ملاقات ابن مهزیار با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، در دوران غیبت در مکانی در نزدیکی طائف را نقل می‌‍‌کند، امام علیه السلام در آن خبر از علامات ظهور می‌‍‌دهند، عبارتی در آن آمده که به ترکان مربوط می‌‍‌شود، ایشان می‌‍‌فرماید: «ای پسر مهزیار‌‍‌! برادرانت را در عراق چگونه ترک کردی؟ عرضه داشتم: در سختی و تنگنا به سر می‌‍‌برند، شمشیرهای بنی شیصبان [عباس] پیاپی بر سر آنها فرود می‌‍‌آید. ایشان فرمودند: خدا آنان را بکشد، تا کجا انحراف یافته‌‍‌اند، گویا آنها را می‌‍‌بینم که در خانه‌‍‌هایشان به قتل رسیده‌‍‌اند، و عذاب پروردگارشان شب و روز آنان را در گرفته است.

گفتم: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! این چه زمان خواهد بود؟ فرمودند: هنگامی که میان شما و راه کعبه اقوامی که هیچ بهره‌‍‌ای [از دین] ندارند و خدا و رسول از آنان بیزارند، حائل شوند. سه روز سرخی در آسمان ظاهر شود، در آن ستون‌‍‌هایی است چون ستون‌‍‌های نقره که می‌‍‌درخشند، شروسی از ارمنستان و آذربایجان، و به قصد ماورای ری کوه سیاهی که به کوه سرخ چسبیده خروج می‌‍‌کند، کوهی که به کوه طالقان چسبیده است. بین او و مروزی نبردی شدید در خواهد گرفت که کوچک در آن سفید موی و بزرگ سالخورده می‌‍‌شود. میان آن دو کشتار واقع می‌‍‌شود. در آن هنگام منتظر خروج او به سمت زوراء باشید. در آن درنگ نمی‌‍‌کند تا آنکه به باهات برسد. پس از آن به واسط عراق می‌‍‌آید و یک سال و یا کمتر در آن می‌‍‌ماند. آنگاه راهی کوفان می‌‍‌شود و از نجف تا حیره تا غری جنگی میانشان در می‌‍‌گیرد، جنگی که عقل‌‍‌ها از آن سرگردان می‌‍‌شوند. در آن هنگام است که هر دو گروه از میان می‌‍‌روند و خدا باقی ماندگان را از بین خواهد برد. در ادامه این آیه را تلاوت کردند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ. أَتَاهَا أَمْرُنَا لَیلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِیداً کأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ،[[203]](#footnote-203) به نام خداوند رحمتگر مهربان. شبی یا روزی فرمان ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است.»

این روایت در غیبت شیخ طوسی /159 چنین آمده است: «ایشان درباره‌‍‌ی اهل عراق از من سؤال کردند، عرض کردم: آقای من‌‍‌! جامه‌‍‌ی ذلّت در بر کرده‌‍‌اند و میان اینان [بنی عباس] ذلیلند‌‍‌! فرمودند: ای پسر مازیار‌‍‌! همانسان که آنان بر شما حکومت دارند، شما نیز بر آنها حکومت خواهید داشت و آن روز اینانند که به ذلت خواهند افتاد.

گفتم: آقای من‌‍‌! جای شما دور است و دیر زمانی است در طلب شما به سر می‌‍‌بریم، فرمودند: ای پسر مازیار‌‍‌! پدرم ابو محمد بر من عهد کرد با گروهی که خداوند بر آنان خشم گرفته، لعنت فرستاده و در دنیا و آخرت خواری دارند و به عذابی دردناک گرفتار می‌‍‌شوند، مجاورت نکنم. ایشان به من فرمان داد در کوه‌‍‌ها سکنی نگزینم مگر در کوه‌‍‌های سخت، و در بلاد مگر آنکه بایر باشد. به خدا سوگند امامتان تقیه کرد و آن را به من سپرد، و من تا روزی که اذن داده شوم و خروج کنم، در تقیه خواهم بود.

عرضه داشتم: مولای من‌‍‌! این امر چه زمانی رخ می‌‍‌نماید؟ فرمودند: چون میان شما و راه کعبه حائل شوند، خورشید و ماه اجتماع کنند و کواکب و ستاره‌‍‌ها آن دو را احاطه کنند. گفتم: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! این چه زمانی خواهد بود؟ فرمودند: در سال کذا و کذا دابة الارض از بین صفا و مروه خروج می‌‍‌کند، او عصای موسی و انگشتر سلیمان را به همراه دارد و مردمان را به محشر سوق می‌‍‌دهد.»

دلائل الامامة /296 چنین نقل می‌‍‌کند: «سپس فرمودند: ای پسر مهزیار‌‍‌! - و دست خود را دراز کرد - آیا تو را خبر ندهم؟ چون کودک بنشیند، مغربی حرکت کند، عمانی سیر کند و با سفیانی بیعت شود، به ولیّ خدا اذن داده می‌‍‌شود. پس من بین صفا و مروه با سیصد و سیزده مرد خروج می‌‍‌کنم. به کوفه می‌‍‌آیم و مسجد آن را ویران ساخته به همان بنای اول بنا می‌‍‌کنم. بنای جباران پیرامون آن را منهدم می‌‍‌سازم. با مردم حِجة الاسلام می‌‍‌گزارم، به مدینه می‌‍‌آیم... آن روز بر زمین تنها مؤمنی که دل را برای ایمان خالص گردانیده، خواهد ماند.

عرض کردم: آقای من‌‍‌! بعد از آن چه خواهد بود؟ فرمودند: بازگشت، بازگشت، رجعت، رجعت، و این آیه را تلاوت نمودند: ثُمَّ رَدَدْنَا لَکمُ الْکرَّةَ عَلَیهِمْ وَأَمْدَدْنَاکمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکمْ أَکثَرَ نَفِیراً،[[204]](#footnote-204) پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌‍‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌‍‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌‍‌گردانیم.»

نگارنده: سند این روایت تمام نیست، زیرا ابن مهزیاری که توثیق شده علی بن مهزیار رحمه الله است که پیش از دوران غیبت از دنیا رفته است، پس این روایت باید از یکی از فرزندان او یا برادر زادگانش باشد که توثیق او محلّ بحث است.

آیت الله خوئی رحمه الله در معجم رجال الحدیث 13 /212 می‌‍‌نویسد: «عجیب است که برخی توهم کرده‌‍‌اند علی بن مهزیار تا زمان غیبت زنده مانده است. آنان پنداشته‌‍‌اند علی بن مهزیار، همان علی بن ابراهیم بن مهزیاری است که خدمت امام عصر علیه السلام مشرف شد.

این توهم نادرست است، زیرا گذشت که جریان تشرّف وی ثابت نیست، بر فرض ثبوت هم این پسر اوست نه خودش، شیخ صدوق هم در مشیخه و نجاشی و شیخ در طریق خود تصریح کرده‌‍‌اند او ابراهیم بن مهزیار برادر علی بن مهزیار است.»

این سخن در سقوط روایت و یا حداقل توقف در قبال آن کافی است، علاوه بر آنکه عبارات روایت با هم اختلاف دارد و از علائم ظهور بعید است. البته ممکن است روایت را توثیق کنیم چرا که تعدادی از بزرگان علماء آن را پذیرفته‌‍‌اند.

در روایت غیبت، فقره‌‍‌ای در مورد علائم ظهور آمده که مجمل است، و از دیگر سو دابة الارض را از نشانه‌‍‌های ظهور دانسته است، و این بر خلاف دیگر روایات اهل‌‍‌بیت علیهم السلام است که آن را از نشانه‌‍‌های قیامت می‌‍‌داند.

سؤال در روایت کمال الدین از هلاک عباسیان است، و پاسخی که دریافت می‌‍‌شود رخدادهایی را نشان رفته که به عباسیان و عصر آنها مربوط می‌‍‌شود، و ربطی به علامات ظهور ندارد.

البته در ادامه نشانه‌‍‌های معروفی که در دیگر احادیث آمده در آن نیز آمده است. عبارتی که به ترکان ارتباط داردآن است: شروسی از ارمنستان و آذربایجان، و به قصد ماورای ری کوه سیاهی که به کوه سرخ چسبیده خروج می‌‍‌کند، کوهی که به کوه طالقان چسبیده است.

این عبارت وصف حرکت لشکری از ارمنستان و باکوست که به سمت تهران و بغداد می‌‍‌آید، و اگر صحیح باشد به عصر ظهور ارتباط دارد.

بیرق‌‍‌های ترک در تأیید امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

غیبت نعمانی /274 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌‍‌ی اموری که پس از خود تا قیام قائم واقع می‌‍‌شود مطالبی فرمودند، امام‌‍‌حسین علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! چه زمانی خدا زمین را از ستمگران پاک خواهد ساخت؟ ایشان فرمودند: خداوند زمین را از ظالمان پاک نمی‌‍‌کند تا آنکه خون حرام ریخته شود. آنگاه جریان بنی‌‍‌امیه و بنی عباس را در سخنی طولانی ذکر کردند، سپس فرمودند: آن هنگام که قیام کننده[ای] در خراسان قیام کند و بر کوفان و ملتان غالب شود و از جزیره‌‍‌ی بنی کاوان بگذرد، و قائمی از ما در گیلان قیام نماید، و آبر و دیلمان او را اجابت کنند، پرچم‌‍‌های ترک به طور پراکنده در نواحی و اطراف برای فرزندم آشکار شوند، و در میان مشکلات باشند، زمانی که بصره ویران شود و امیر امیران در مصر قیام کند.

هنگامی که هزاران نفر تجهیز شوند، صف‌‍‌ها کشیده شود، و گوسفندی گوسفندی را بکشد، آخرین قیام می‌‍‌کند، منتقم می‌‍‌شورد و کافر به هلاکت می‌‍‌رسد. سپس قائم آرزو شده و امام ناشناخته که شرافت و فضل دارد و از نسل توست - یاحسین‌‍‌! - و پسری بسان او نخواهد بود، قیام می‌‍‌کند، بین رکن و مقام در دو جامه‌‍‌ی مندرس ظاهر می‌‍‌شود و بر جن و انس فائق می‌‍‌آید و در زمین دَمَین [دو خون] را رها نخواهد کرد. خوشا به حال آنکه زمان او را درک نماید و بدان رسد و روزگار او را ببیند.»

نگارنده: قیام کننده‌‍‌ی در خراسان ممکن است خراسانی باشد که قرب ظهور قیام می‌‍‌کند.

ممکن است این عبارت: در زمین دمین را رها نخواهد کرد، تصحیف دِینین [دو دین] باشد، و یا آنکه به معنایی باشد که در روایت محاسن /87 آمده، برقی از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «دو خون در اسلام حلال است، ولی احدی درباره‌‍‌ی آن دو بر اساس حکم خدا حکم نخواهد نمود تا آنکه قائم ما قیام کند؛ زانی همسر دار را رجم می‌‍‌کند و گردن زکات ناپرداز را می‌‍‌زند.»

سخن از آبر و سیستان به معنای آن است که این مناطق، دعوتگر به اهل‌‍‌بیت علیهم السلام در گیلان را اجابت می‌‍‌کنند.

عبارت بیرق‌‍‌های ترک دلالت بر این دارد که جماعاتی از ترکان در مناطقی چند، برای یاری امام علیه السلام اظهار آمادگی می‌‍‌کنند، و ظاهراً بعد از ندای آسمانی و اعلان ظهور باشد، که در دیگر روایات آمده است. و نقش ترکان فشار بر مخالفان امام علیه السلام در ایران است.

حرکت زمینه ساز ترک‌‍‌ها در آذربایجان

قوی‌‍‌ترین روایت در مورد مهم‌‍‌ترین حرکت ترکان در غیبت نعمانی /194 و 263 از ابو بصیر از امام صادق از امام باقر علیهما السلام وارد شده است، و دلالت بر این دارد که ترکان آذربایجان ایران در سال ظهور به پا می‌‍‌خیزند: «ناگزیر رخدادی در آذربایجان به وقوع می‌‍‌پیوندد که چیزی جلودار آن نیست. چون رخ داد فرش‌‍‌های خانه‌‍‌هایتان باشید و تا زمانی که ما حرکتی نکرده‌‍‌ایم حرکتی نکنید. هنگامی که حرکت کننده‌‍‌ی ما حرکت کرد، اگر چه چهار دست و پا به سویش بشتابید. به خدا قسم گویا او را بین رکن و مقام می‌‍‌بینم که با مردم بنابر کتاب جدید بیعت می‌‍‌کند، بر عرب سختگیر است.

در ادامه فرمودند: وای بر تجاوزگران عرب از شرّی که نزدیک شده است.»

نگارنده: در برخی مصادر آمده «لا بد لنار من آذربیجان» که سخن از آتش دارد، و ابن طاووس رحمه الله چنین تصور کرده است.[[205]](#footnote-205)

لکن صحیح آن است که «لا بد لنا من آذربیجان» و بر حرکتی زمینه ساز ظهور دلالت دارد. علاوه بر آنکه سیاق آن در علامات ظهور است. این همان قیام موعود ایرانیان در سال ظهور است که در حدیث امام باقر علیه السلام آمده است، غیبت نعمانی /273: «گویا قومی را می‌‍‌بینم که در مشرق خروج کرده‌‍‌اند و حق را می‌‍‌طلبند ولی به آنان داده نمی‌‍‌شود. سپس [دیگر بار] آن را طلب می‌‍‌کنند ولی به آنها نمی‌‍‌دهند. چون چنین بینند شمشیرهایشان را بر شانه‌‍‌ها بگذارند، پس آنچه را خواسته بودند به آنها بدهند ولی نپذیرند تا آنکه قیام کنند، و آن را جز به صاحبتان ندهند، کشته‌‍‌های آنها شهیدند.

بدان، اگر من آن [دوران] را درک می‌‍‌کردم، جانم را برای صاحب این امر نگاه می‌‍‌داشتم.»

امام صادق علیه السلام این حدیث را از پدرشان امام باقر علیه السلام - که خبر از وقایع عدیده‌‍‌ای داده‌‍‌اند که رخداده است - نقل می‌‍‌کنند. ایشان با نقل این خبر از پدرشان در صدد بیان این مطلب هستند که حرکت آذربایجان برای ظهور مقدس حتمی است، چرا که مرحله‌‍‌ی نهایی حرکت اهل مشرق و در سال ظهور است.

این روایت اشاره دارد به اینکه برخی از شخصیت‌‍‌های این حرکت از سوی امام علیه السلام گماشته شده‌‍‌اند، مثل قائم خراسان و گیلان، و اینکه گیلانی سیدی هاشمی است، زیرا به قائمی از ما تعبیر شده است.

روایت غیبت نعمانی /274 هم که در صفحاتی پیش گذشت دلالت می‌‍‌کند بیرق‌‍‌های ترک برای یاری امام مهدی علیه السلام بالا می‌‍‌روند، در آن آمده بود: «قائمی از ما در گیلان قیام نماید، و آبر و دیلمان او را اجابت کنند، بیرق‌‍‌های ترک برای فرزندم در نواحی آشکار و متفرق شوند.»

در فصل نقش ایرانیان هم گفتیم که در ایران، بین مؤیدان امام علیه السلام و مخالفان آنان درگیری واقع می‌‍‌شود، و ترکان آذربایجان عامل پیروزی حرکت مؤیدان حضرت، و تسلیم ایران به ایشان خواهند بود.

ترکان برای تأیید امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اقدام می‌‍‌کنند

طبیعی است که ترکیه از نخستین مناطقی باشد که تحت تأثیر ظهور قرار می‌‍‌گیرد. اهالی آن به تظاهرات بپردازند، و خواهان حکومتی موافق با ایشان باشند، و این تأثیر به هنگام وصول امام علیه السلام به عراق و پایتخت قرار دادن آن، شدّت گیرد.

به دنبال این تأیید منطقه‌‍‌ای ترکان، امام علیه السلام در اوضاع داخلی آن نقش آفرین خواهد بود، حال روایت ارطاة بن منذر بن اسود سکونی را متوجه خواهیم شد، الفتن /128 و الملاحم و الفتن /152: «نخستین بیرق [ولشکری] که مهدی آن را ارسال می‌‍‌کند، به سوی ترکان است و آنان را شکست می‌‍‌دهد، و اسیران و اموالی را که به همراه دارند از آنان می‌‍‌گیرد، سپس راهی شام شده آن را فتح می‌‍‌کند.»

ارطاة نزد دستگاه حاکم مکانتی داشت و به سال 163 از دنیا رفته و بخاری، ابو داود، نسائی و ابن ماجه از او نقل کرده‌‍‌اند.[[206]](#footnote-206)

البته دو اشکال وجود دارد: یکی آنکه این نقل بدون سند است، و دوم آنکه چنین تصویر می‌‍‌کند که گویا ترکان لشکری هستند که بر مسلمانان هجوم می‌‍‌برند و از آنان اسیر می‌‍‌گیرند. البته ممکن است این عبارت افزوده‌‍‌ی راوی باشد، زیرا در برخی منابع تنها قسمت نخست آن آمده است. لذا احتمال آن می‌‍‌رود که حضرت یکی از یاران را به ترکیه ارسال کند تا مشکل آنان را با حاکمیت حل کند، و شاید نیروی سمبلی هم به همراه داشته باشد. او در این مأموریت پیروز می‌‍‌شود و حکومتی موافق در ترکیه تشکیل می‌‍‌گردد، و این پیش از نبرد با سفیانی است.

گونه‌‍‌ی جدید زندگی بشر، بر دست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

زندگی بر دستان امام مهدی علیه السلام به معنای واقعی کلمه وارد گونه‌‍‌ای جدید خواهد شد، و این امر جوانب مختلف را در بر می‌‍‌گیرد، بُعد هستی شناسی، انسان شناسی، دانش‌‍‌های بشری و ...

همین مقدار کافی است که بدانیم امام علیه السلام بر دانش‌‍‌های عصر خویش، بیست و پنج برابر آن را خواهد افزود، تا از یک پرش عظیم در پیشروی علوم و حیات انسانی بر زمین آگاه شویم.

الخرائج و الجرائح 2 /841 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند:«علم، بیست و هفت قسمت است. هر آنچه رسولان آوردند دو قسمت است. مردم تا به امروز غیر از آن دو جزء را نشناخته‌‍‌اند. پس چون قائم قیام کند، آن بیست و پنج جزء را بیرون می‌‍‌آورد و در میان مردم می‌‍‌گسترد. آن دو جزء را هم بدان ضمیمه کرده بیست و هفت جزء را نشر خواهد داد.»

این حدیث اگرچه به علوم پیامبران علیهم السلام - اعم از علم به خدا، رسالت خویش و آخرت - نظر دارد، لکن علوم طبیعی - که در روایات آمده انبیاء اصول آن را به مردم آموختند و درهایش را بر آنان گشودند - را نیز شامل می‌‍‌شود. ادریس علیه السلام خیاطی را به آنها آموخت، نوح علیه السلام نجاری و کشتی سازی، داود و سلیمان علیهما السلام ساخت زره و ... لذا مقصود اعم از علوم طبیعی و علوم دینی است، و آنچه در دست مردم است تنها دو قسمت از بیست و هفت قسمت می‌‍‌باشد.

خوب است تصور کنیم و ببینیم هنگامی که دانش پزشکی، رسانه و فضا چنان ارتقا یابد که بیست و پنج جزء بدان افزوده شود، حیات چگونه خواهد بود؟

کمال الدین 2 /674 از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که امور به صاحب این امر منتهی شود، خداوند تبارک و تعالی هر زمین گودی را برایش بالا می‌‍‌آورد و هر بلندی را پایین، تا آنجا که دنیا نزد او بسان کف دستش باشد.

کدامیک از شماست که اگر یک مویی در کف دستش باشد آن را نبیند؟»

بحار الانوار 52 /391 از ایشان نقل می‌‍‌کند: «مؤمن در زمان قائم در مشرق است و برادرش را که در مغرب حضور دارد می‌‍‌بیند، و نیز آنکه در مغرب است برادرش را که در مشرق حضور دارد مشاهده می‌‍‌کند.»

و نیز وارد شده که زیر اهرام مصر دانش‌‍‌هایی برای حضرت مهدی علیه السلام ذخیره شده و احدی پیش از ایشان بدان دسترسی نخواهد داشت.[[207]](#footnote-207)

کمال الدین 2 /673 از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌آورد: «گویا اصحاب قائم را می‌‍‌بینم که بر آنچه بین مشرق و مغرب است احاطه یافته‌‍‌اند. همه چیز مطیع آنان است، حتی درندگان زمین و پرندگان درنده و همه چیز رضایت آنها را می‌‍‌جویند. زمینی به زمینی افتخار می‌‍‌کند و می‌‍‌گوید: امروز مردی از یاران قائم بر من گذشت.»

کافی 8 /241 از ایشان نقل می‌‍‌کند: «قائم ما چون قیام کند، خداوند گوش و چشم شیعیان ما را تقویت می‌‍‌کند تا جایی که میان آنان و او پیکی نباشد. او با آنها سخن گوید و آنان بشنوند، و او را در مکانش بنگرند.»

پیش از این نیز از دلائل الامامة /249 گذشت: «چون قائم ما قیام کند، در سرتاسر زمین در هر نقطه‌‍‌ای مردی را می‌‍‌فرستد و می‌‍‌فرماید: پیمان تو در کف دست توست، به آنچه [در آن] می‌‍‌بینی عمل نما.»

و این می‌‍‌تواند نوعی اعجاز باشد، همان گونه که ممکن است با وسائلی مدرن باشد.

خداوند دانش‌‍‌ها را به امام علیه السلام الهام می‌‍‌کند

کمال الدین 2 /653 از جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «علم به کتاب خداوند عزیز وجلیل و سنت پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم ، به مانند بهترین وضع رویش زرع، در دل مهدیِ ما می‌‍‌روید. پس هر کس از شما باقی ماند و او را دید به هنگام دیدن بگوید: السلام علیکم یا اهل‌‍‌بیت الرحمة و النبوة، و معدن العلم، و موضع الرسالة.»

غیبت شیخ طوسی /282 از همو از ایشان روایت می‌‍‌کند: «هر آنکه از شما قائمِ ما را درک کرد، به هنگام دیدن بگوید: السلام علیکم یا اهل‌‍‌بیت النبوة، و معدن العلم، و موضع الرسالة.»

نوع انرژی و روشنایی در عصر ظهور دگرگون می‌‍‌شود

احادیث بر آن دلالت دارد که نوع نور و انرژی و منبع آن در عصر امام علیه السلام دگرگون خواهد شد، البته بعید نیست با راه‌‍‌های جدید علمی‌‍‌باشد. تفسیر قمی 2 /253 از مفضل روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم درباره‌‍‌ی فرمایش خداوند: وَأَشْرَقَتِ الأرض بِنُورِ رَبِّهَا،[[208]](#footnote-208) و زمین به نور پروردگارش روشن گردد، فرمودند: مقصود از پروردگار زمین امام زمین است.

عرضه داشتم: چون خروج کند چه خواهد شد؟ فرمودند: مردم از نور خورشید و ماه بی‌‍‌نیاز می‌‍‌شوند و به نور امام اکتفا می‌‍‌کنند.»

دلائل الامامة /241 و 260 از مفضل از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «قائم ما چون قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن گردد، و بندگان از نور خورشید مستغنی شوند، شب و روز یکی شود و ظلمت از میان رود. مردی در زمان او هزار سال زندگی می‌‍‌کند و در هر سالی برایش یک پسر به دنیا می‌‍‌آید و دختری به دنیا نمی‌‍‌آید، او را جامه‌‍‌ای می‌‍‌پوشاند که هرچه پسر قد بکشد آن هم قد کشد، و به هر رنگی بخواهد در آید.»

نگارنده: اگر این حدیث صحیح باشد، بدان معناست که خداوند راه‌‍‌های جدیدی برای روشنایی و انرژی به آن حضرت تعلیم می‌‍‌کند، یا اینکه شخصیت حضرت را گونه‌‍‌ای قرار می‌‍‌دهد که موجب روشنگری شود. میانگین عمر بالا می‌‍‌رود و والدین جنس فرزند را تعیین می‌‍‌کنند، و کسی که پسر را بر دختر ترجیح می‌‍‌دهد صاحب هزار پسر می‌‍‌گردد.

اهل زمین به دیگر سیارات متصل می‌‍‌شوند

بصائر الدرجات /429 از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «ذوالقرنین بین دو ابر مخیّر شد و آن را که آرام بود برگزید، و آنکه سخت بود برای صاحب شما ذخیره شده است.

درباره‌‍‌ی آن پرسیدم و ایشان فرمودند: هر ابری که در آن رعد و برق است صاحب شما بر آن سوار می‌‍‌شود. بدان‌‍‌! او بر اَبر سوار می‌‍‌گردد و در راه‌‍‌های آسمان‌‍‌های هفتگانه و زمین‌‍‌های هفتگانه - که پنج تای آن آباد و دو تا ویران است - بالا می‌‍‌رود.»

همان /409 از امام صادق علیه السلام : «خدا ذوالقرنین را بین دو ابر - آرام و سخت - مخیّر گرداند و او آرام را - که برق و رعدی در آن نیست - برگزید. اما اگر سخت را بر می‌‍‌گزید در اختیارش قرار نمی‌‍‌گرفت، زیرا خدا آن را برای قائم ذخیره نموده است.»

نگارنده: این فرمایش که پنج تای زمین‌‍‌ها آباد است، بدان اشارت دارد که مجتمعات با یکدیگر ارتباط می‌‍‌یابند. بلکه آیه‌‍‌ی: یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالأِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالأرض فَانْفُذُوا لاتَنْفُذُونَ إِلا بِسُلْطَانٍ،[[209]](#footnote-209) ای گروه جنّیان و انسیان‌‍‌! اگر می‏توانید از کرانه‏های آسمان‌‍‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید. [ولی‏] جز با [به دست آوردن‏] تسلّطی رخنه نمی‏کنید، بر آن دلالت دارد که انسان می‌‍‌تواند از کرانه‌‍‌های آسمان‌‍‌ها و زمین به خارج آن در دیگر آفاق هستی برود. و این یعنی زندگی وارد دور جدیدی می‌‍‌شود که اوج آن رهیافت به عالم آخرت و بهشت است، و عالم ما بدان سو رهسپار.

در فصل یاران امام مهدی علیه السلام از امام باقر علیه السلام آمد: «ذوالقرنین عبد صالحی بود که با خدای سبحان اخلاص پیشه کرد، خداوند هم برای او خیرخواهی نمود، و ابر به تسخیر او در آمد، و زمین برایش درنوردیده شد، و نور چنان برایش امتداد یافت که شب به مانند روز می‌‍‌دید.

خداوند متعال ابرها را به تسخیر امامان حق نیز در آورده است، و آنها را برای مصالح مسلمین و از بین بردن اختلافات به مشرق و مغرب می‌‍‌برد، و مهدی علیه السلام نیز اینچنین است.»[[210]](#footnote-210)

اینگونه می‌‍‌توان رجعت و بازگشت تعدادی از انبیاء و امامان علیهم السلام ، و نزول ایشان به زمین، حال برای مشاهده و یا برای حکومت پس از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را فهمید.

و اینک نمونه‌‍‌هایی از آن: بحار الانوار 53 /56 روایت می‌‍‌کند: «امام زین‌العابدین علیه السلام در مورد آیه‌‍‌ی: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیک الْقُرْآنَ لَرَادُّک إِلَی مَعَادٍ،[[211]](#footnote-211) در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‏گاه بازمی‏گرداند، فرمودند: پیامبرتان صلی الله علیه وآله وسلم نزد شما باز خواهد گشت.»

همان 53 /40 نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی آیه‌‍‌ی: وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یکذِّبُ بِآیاتِنَا فَهُمْ یوزَعُونَ،[[212]](#footnote-212) و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‏اند محشور می‏گردانیم، پس آنان نگاه داشته می‏شوند تا همه به هم بپیوندند، سؤال شد و ایشان فرمودند: مردم در این باره چه می‌‍‌گویند؟ گفتم: آن را در قیامت می‌‍‌دانند، ایشان فرمودند: خدا در قیامت از هر امتی گروهی را محشور و بقیه را رها می‌‍‌کند؟‌‍‌! این تنها در رجعت است، آیه‌‍‌ی قیامت این است: وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً [[213]](#footnote-213)، و آنان را گرد می‏آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی‏کنیم...تا آنجا که فرماید: موعداً. »

بصائر الدرجات /25 از ابو بصیر نقل می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا اهل عراق رجعت را انکار می‌‍‌کنند؟ گفتم: آری، فرمودند: مگر قرآن نمی‌‍‌خوانند؟»

بحار الانوار 53 /40 از زراره روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی امور مهمی چونان رجعت و اشباه آن سؤال کردم، فرمودند: زمان آنچه درباره‌‍‌اش سؤال می‌‍‌کنید فرا نرسیده است، بَلْ کذَّبُوا بِمَا لَمْ یحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا یأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ،[[214]](#footnote-214) بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است‏.»

در روایتی دیگر در بحار الانوار 53 /36 آمده است: «رجعت عام نیست بلکه خاص است، تنها کسانی که ایمانشان خالص و یا شرکشان خالص است، رجعت می‌‍‌کنند.»

و احادیث دیگری هم خواهد آمد.

رجعت برخی مؤمنان به دنیا

تفسیر عیاشی 2 /112 از ابو بصیر نقل می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام از این آیه پرسیدم: إِنَّ اللهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ فَیقْتُلُونَ وَیقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیهِ حَقّاً فِی التَّوْرَاةِ وَالأِنْجِیلِ وَالْقُرْآنِ،[[215]](#footnote-215) در حقیقت خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای‏] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است. همان کسانی که در راه خدا می‏جنگند و می‏کشند و کشته می‏شوند. [این‏] به عنوان وعده‌‍‌ی حقّی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده‌‍‌ی اوست‏، ایشان فرمودند: مقصود [خریداری] در میثاق است.

من ادامه دادم: التَّائِبُونَ العَابِدُون،[[216]](#footnote-216) توبه کنندگان، پرستندگان، ایشان فرمودند: نه، التّائبین العابدین بخوان.[[217]](#footnote-217) و فرمودند: هنگامی که اینان را دیدی، آن زمان [خواهی دانست که] اینانند که جان و مالشان را خریده است، یعنی در رجعت [اینان را دیدی].»

همان 2 /113 در ادامه‌‍‌ی همین روایت نقل می‌‍‌کند: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه یک مرگ و یک قتل دارد؛ هر که بمیرد زنده می‌‍‌شود تا آنکه کشته شود، و هر که کشته شود زنده می‌‍‌گردد تا بمیرد.»

همان 2 /112 از زراره روایت می‌‍‌کند: «خوش نداشتم از امام باقر علیه السلام در مورد رجعت بپرسم، از این رو سؤالی دقیق آماده کردم تا به وسیله‌‍‌ی آن به مطلوبم برسم، عرضه داشتم: فدایت گردم، بفرمایید آیا کسی که کشته می‌‍‌شود، می‌‍‌میرد؟ ایشان فرمودند: نه، مرگ مرگ است و قتل قتل، گفتم: هرکس کشته شود می‌‍‌میرد.

ایشان فرمودند: ای زراره‌‍‌! سخن خداوند از گفتار تو راست‌‍‌تر است، در قرآن میان این دو فرق گذارده است، می‌‍‌فرماید: أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ،[[218]](#footnote-218) آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، ونیز: وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَی اللهِ تُحْشَرُونَ،[[219]](#footnote-219) و اگر بمیرید یا کشته شوید، قطعاً به سوی خدا گردآورده خواهید شد.

ای زراره‌‍‌! آنسان که تو گفتی نیست، مرگ مرگ است و قتل قتل، خدا می‌‍‌فرماید: إِنَّ اللهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ الآیة.

من عرضه داشتم: خداوند می‌‍‌فرماید: کلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ،[[220]](#footnote-220) هر جانداری چشنده‌‍‌ی مرگ است، آیا شما بر این باورید کسی که کشته شده مرگ را نچشیده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: کسی که با شمشیر کشته شده همانند کسی نیست که بر بسترش مرده است، کسی که کشته شده ناگزیر است به دنیا باز گردد تا مرگ را بچشد.»

بازگشت برخی شهدا به دنیا

مختصر بصائر الدرجات /17 از جابر بن یزید از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه قتلی و مرگی دارد؛ آنکه کشته شده زنده می‌‍‌شود تا بمیرد، و کسی که مرده زنده می‌‍‌گردد تا کشته شود.

من برای حضرت این آیه را تلاوت کردم: کلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، ایشان فرمودند: ومنشورةٌ، و زنده می‌‍‌گردد، گفتم: این چیست؟ فرمودند: جبرئیل علیه السلام اینگونه برای حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرود آورد: کلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ومنشورةٌ. احدی در این امت نیست چه نیکوکار و چه بدکار مگر آنکه زنده می‌‍‌شود. مؤمنان زنده می‌‍‌شوند تا دیدگانشان روشن شود، و فاجران برای آنکه خدا خوارشان گرداند، آیا نشنیده‌‍‌ای که خداوند تعالی می‌‍‌فرماید: وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الأَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الأَکبَرِ،[[221]](#footnote-221) و قطعاً از عذاب نزدیک و کمتر، پیش از عذاب بزرگتر به آنان می‏چشانیم.

و نیز: یا أَیهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ،[[222]](#footnote-222) ای جامه بر سر کشیده، برخیز و بترسان؛ مقصود حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و قیام ایشان در رجعت است که بیم می‌‍‌دهد.

و نیز: إِنَّهَا لإِحْدَی الْکبَرِ. نَذِیراً لِلْبَشَر،[[223]](#footnote-223) آن از پدیده‌‍‌های بزرگ است، هشدار دهنده‌‍‌ی بشر است؛ مقصود حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم است که در رجعت، هشدار دهنده‌‍‌ی بشر است.

و نیز: هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَلَوْ کرِهَ الْمُشْرِکونَ،[[224]](#footnote-224) او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند، امام علیه السلام فرمودند: خداوند عزوجل آن را در رجعت پیروز می‌‍‌گرداند.

و نیز: حَتَّی إِذَا فَتَحْنَا عَلَیهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِیدٍ،[[225]](#footnote-225) تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم؛ آن علی بن ابی طالب علیه السلام است، آن هنگام که در رجعت باز گردد.

جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌‍‌ی فرمایش خدای عزوجل‌‍‌: رُبَمَا یوَدُّ الَّذِینَ کفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْلِمِینَ،[[226]](#footnote-226) چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند، فرمودند: این منم [و به من ارتباط دارد]؛ آن هنگام که من و شیعیانم خارج شویم و عثمان بن عفان و پیروانش خارج شوند و ما بنی‌‍‌امیه را بکشیم، آن هنگام است که کسانی که کافر شدند آرزو کنند کاش مسلمان بودند.»

همان /19 از صفوان بن یحیی نقل می‌‍‌کند: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که درباره‌‍‌ی رجعت فرمودند: کسی از مؤمنین که مرده باشد کشته می‌‍‌شود، و آن کس از ایشان که کشته شده می‌‍‌میرد.»

نگارنده: این از احادیث شگفت است که می‌‍‌فرماید مؤمن می‌‍‌بایست در راه خداوند متعال شهید شود، و اگر در زندگی نخست به شهادت نرسد، در دوران رجعت باز خواهد گشت تا به شهادت برسد.

مؤید این مطلب سخن خداست: وَالَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَنْ یضِلَّ أَعْمَالَهُمْ. سَیهْدِیهِمْ وَیصْلِحُ بَالَهُمْ . وَیدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ،[[227]](#footnote-227) و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌‍‌کند. به زودی آنان را راه می‌‍‌نماید و حالشان را نیکو می‌‍‌گرداند. و در بهشتی که برای آنان وصف کرده، آنان را درمی‌‍‌آورد.

زیرا کسی که کشته شده شهید و رهیافته است، پس اینکه خدا وعده می‌‍‌دهد آنان را رهنمون کند و حالشان را پیش از بهشت نیکو گرداند، تفسیری جز رجعت ندارد.

در عصر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حیات دگرگون می‌‍‌شود و مؤمنان فرشتگان را می‌‍‌بینند

دلائل الامامة /241 از محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام روایت می‌‍‌آورد: «هنگامی که قائم قیام کند، خداوند ملائکه را فرمان دهد بر مؤمنین سلام کنند، و با آنان در مجالسشان بنشینند. پس اگر کسی نیازی داشت، قائم برخی فرشتگان را بفرستد تا او را بردارد. آن فرشته هم او را بر می‌‍‌دارد و نزد قائم می‌‍‌آورد. ایشان هم حاجت او را بر آورده ساخته باز می‌‍‌گرداند.برخی مؤمنان در ابر سیر کنند، برخی با ملائکه به پرواز در آیند، بعضی با آنها راه روند، و برخی، از آنان سبقت گیرند، و بعضی از آنان هستند که فرشتگان نزد او به دادخواهی روند، و مؤمن نزد خدا از فرشتگان گرامی‌‍‌تر است. قائم بعضی از آنها را میان صد هزار فرشته قاضی قرار دهد.»

در آن روزگار، مؤمن به اذن خدا مرده را زنده می‌‍‌کند

دلائل الامامة /241 از مفضل از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که قائم قیام کند، مؤمن پرنده را از آسمان پایین آورد، ذبح کند، بپزد و بدون آنکه استخوانش را بشکند گوشتش را تناول کند، آنگاه بدان گوید: به اذن خدا زنده شو، آن هم زنده شده به پرواز در آید، و همچنین است آهوی صحرا.

ایشان علیه السلام خود نور و پرتو بلاد خواهد بود، و دیگر به خورشید و ماه نیازی نخواهند داشت. در سطح زمین دیگر امر آزار دهنده، شر، سم و فساد نخواهد بود، زیرا دعوت آسمانی است نه زمینی، و شیطان در آن هیچ وسوسه و نقشی نداشته و توان حسادت و فساد نخواهد داشت. زمین و درخت دیگر خار نخواهند داشت، زمین چنان پایدار شود که هرچه از آن بردارند، همان وقت بروید و به حالت سابق باز گردد.

مردی به پسرش جامه‌‍‌ای می‌‍‌پوشاند که هرچقدر او قد بکشد آن هم بلند شود، و به هر رنگی بخواهد و دوست داشته باشد، در آید.

اگر مرد کافری وارد سوراخ سوسماری شود، یا پشت سنگ و درخت پنهان گردد، خداوند آن را به زبان آورده گوید: ای مؤمن‌‍‌! پشت من کافری است، او را بگیر، و دستگیر شده به قتل رسد.

ابلیس هیکلی که در آن ساکن شود نخواهد داشت، و هیکل بدن است.

مؤمنان با ملائکه دست می‌‍‌دهند، به آنان وحی می‌‍‌شود، و به اذن خدا مردگان را زنده می‌‍‌سازند.»

مرحله‌‍‌ی نخست، پیش از دوران آسایش و راحتی

روایات دلالت می‌‍‌کند که اوائل دوران ظهور برهه‌‍‌ای خواهد گذشت که با فشار اقتصادی توأم خواهد بود، و این پیش از آن است که خداوند گنج‌‍‌های زمین را برای امام علیه السلام آشکار سازد و ایشان آن را میان مردم تقسیم کنند. این وضع هشت ماه که مدت نبرد امام علیه السلام تا زمان سیطره یافتن بر بلاد عرب و مسلمین است، امتداد خواهد یافت، زیرا در روایت آمده که ایشان برای جنگ‌‍‌هایشان به طور طبیعی هزینه می‌‍‌کنند.

تفسیر عیاشی 2 /87 از معاذ بن کثیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «شیعیان ما آزادند که از آنچه دارند در راه صحیح انفاق کنند، پس چون قائم ما قیام کند، بر هر صاحب گنجی گنجش حرام می‌‍‌شود [و حق ندارد در آن تصرّف نماید]، تا آن را بیاورد و ایشان از آن بر ضدّ دشمن خود استفاده کند، و این فرمایش خدای عزوجل است: وَالَّذِینَ یکنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا ینْفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِیم،[[228]](#footnote-228) و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‏کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‏کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده.»[[229]](#footnote-229)

اهل‌‍‌سنت گزارش می‌‍‌کنند که عمر بن خطاب می‌‍‌خواست خزائن کعبه را برگیرد، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام او را نهی کردند و فرمودند: صاحب آن مهدی است، و اوست که آنها را بیرون آورده در راه خدا انفاق می‌‍‌کند.

الفتن /100 از طاووس نقل می‌‍‌کند: «عمر بن خطاب با کعبه وداع کرد و گفت: به خدا قسم نمی‌‍‌دانم که خزائن بیت و مال و سلاح درون آن را وا گذارم یا آنکه در راه خدا تقسیم کنم. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: برو که تو کسی نیستی که این کار را انجام می‌‍‌دهد، آنکه چنین می‌‍‌کند از ماست، جوانی است از قریش که در آخرالزمان آن را در راه خدا قسمت می‌‍‌کند.»

ازرقی در اخبار مکه 1 /246: «حسین بن علی گوید: عمر به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: تصمیم گرفته‌‍‌ام این مال - یعنی مال کعبه - را تقسیم کنم، علی بن ابی طالب بدو فرمود: اگر توانستی‌‍‌!

عمر گفت: چرا نتوانم، مگر تو مرا کمک نمی‌‍‌کنی؟ ایشان فرمود: اگر توانستی؟ و عمر سه بار سخنش را تکرار کرد، حضرت علی به او فرمود: این کار تو نیست، عمر هم تصدیق کرد.

محمد بن یحیی واقدی از اساتید خود از ابن عباس نقل می‌‍‌کند: عمر گفت: چرا من این مال را در کعبه رها کنم و آن را در راه خدا و راه خیر تقسیم نکنم؟ حضرت علی علیه السلام هم می‌‍‌شنید، عمر گفت: ای پسر ابو طالب‌‍‌! نظر تو چیست؟ به خدا اگر مرا ترغیب کنی این کار را خواهم کرد.

ایشان فرمودند: آیا آن را غنیمت قرار می‌‍‌دهی؟ مردی عهده‌‍‌دار آن می‌‍‌شود که در آخرالزمان می‌‍‌آید، مردی کامل است، گندمگون و بلند قامت.

روایت می‌‍‌کنند که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در چاه کعبه، هفتاد هزار اوقیه[[230]](#footnote-230) طلا که به کعبه اهدا شده بود یافتند، و علی بن ابی طالب به ایشان گفتند: یا رسول الله‌‍‌! اگر از این مال در جنگ استفاده کنید، ولی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را حرکت ندادند. بعدها همین مطلب به ابوبکر گفته شد، و او دست به آن نزد.»[[231]](#footnote-231)

گنج‌‍‌های زمین را گرد می‌‍‌آورد و در میان مردم سخنرانی می‌‍‌کند

غیبت نعمانی /237 از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «ثروت‌‍‌های دنیا از درون و برون زمین نزد او گرد می‌‍‌آید، ایشان به مردم می‌‍‌فرماید: به سوی آنچه به خاطر آن رحم‌‍‌ها قطع کردید، خون‌‍‌های حرام ریختید و به آنچه خدای عزوجل حرام کرده بود پرداختید، بیایید. ایشان چنان عطا می‌‍‌کند که احدی پیشتر چنین نکرده است. زمین را از عدل و داد و نور می‌‍‌آکند، آنسان که از ظلم و جور و شرّ پر شده بود.»

صحیح مسلم 2 /701 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «زمین، پاره‌‍‌های جگرش را به مانند اسطوانه‌‍‌ی طلا و نقره بیرون می‌‍‌دهد، قاتل می‌‍‌آید و می‌‍‌گوید: به خاطر این کشتم، قاطع [رحم] می‌‍‌آید و می‌‍‌گوید: به خاطر این قطع رحم کردم، سارق می‌‍‌آید و می‌‍‌گوید: بدین خاطر دستم بریده شد، آنگاه آن را وا می‌‍‌گذارند و چیزی بر نمی‌‍‌دارند.»[[232]](#footnote-232)

المصنف ابن ابی شیبه 15 /86 از عبد الله از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «مردم در این حالت به سر می‌‍‌برند که زمین پاره‌‍‌های جگرش را که از طلا و نقره است بیرون اندازد، ولی هیچ یک دیگر نفعی نرساند، نه طلا و نه نقره.»[[233]](#footnote-233)

مختصر البصائر /201 از امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف آن روزگار نقل می‌‍‌کند: «زمین گنج‌‍‌هایش را برای آنان بیرون می‌‍‌دهد، و قائم می‌‍‌گوید: کلُوا وَاشْرَبُوا هَنِیئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِی الْأَیامِ الْخَالِیةِ،[[234]](#footnote-234) بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید. پس مسلمانان آن روز برای دین، راستکارانند، به آنان اجازه‌‍‌ی سخن داده می‌‍‌شود. پس آن روز تأویل این آیه خواهد بود: وَجَاءَ رَبُّک وَالملک صَفّاً،[[235]](#footnote-235) و [فرمان‏] پروردگارت و فرشته‏[ها] صف‏درصف آیند.»

کمال الدین 2 /368 از محمد بن زیاد ازدی نقل می‌‍‌کند: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام درباره‌‍‌ی این آیه پرسیدم: وَأَسْبَغَ عَلَیکمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً،[[236]](#footnote-236) و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است، ایشان فرمودند: نعمت ظاهر امام ظاهر است، و نعمت باطن امام غائب.

عرض کردم: آیا در میان امامان کسی خواهد بود که غیبت کند؟ فرمودند: آری، شخص او از دیدگان مردمان غائب می‌‍‌شود، ولی یاد او از دل مؤمنان نه. او دوازدهمی ماست. خداوند هر سخت و دشواری را برایش آسان و رام می‌‍‌گرداند. گنج‌‍‌های زمین را برای او آشکار، و هر دوری را نزدیک می‌‍‌گرداند. به دست او هر جبار عنیدی را به هلاکت می‌‍‌رساند، و هر شیطان سرکشی را از میان می‌‍‌برد.

او پسر بانوی کنیزان است و ولادتش از مردم پوشیده خواهد بود، و بر آنان جایز نیست نام او را برند تا آنکه خدای عزوجل او را آشکار کند، پس زمین را از عدل و داد بیاکند، آنسان که از ستم و بیداد پر شده است.»

مختصر اثبات الرجعة در تراثنا 15/216 از محمد بن حمران از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «قائمِ از ما به وسیله‌‍‌ی رعب یاری، و با نصرت [الهی] تأیید می‌‍‌شود. زمین برای او درنوردیده شده و تمامی گنج‌‍‌ها آشکار می‌‍‌گردد، و خداوند تعالی توسّط او دین خود را بر تمام ادیان غالب خواهد گرداند، اگرچه مشرکان ناخوش دارند. حکومت او به مشرق و مغرب برسد، و در زمین هر چه ویرانی باشد، آباد شود...»

خداوند به وسیله‌‍‌ی او زمین را پس از مرگ، زنده می‌‍‌کند

غیبت نعمانی /32 روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در تفسیر فرمایش خداوند: اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یحْیی الأرض بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَینَّا لَکمُ الآیاتِ لَعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ،[[237]](#footnote-237) بدانید‌‍‌! خدا زمین را پس از مرگش زنده می‏گرداند. به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‏ایم، باشد که بیندیشید، فرمودند: مقصود آن است که خدا آن را به وسیله‌‍‌ی عدل قائم و به هنگام ظهورش زنده می‌‍‌کند، بعد از آنکه به ستم پیشوایان گمراهی مرده است.»

بیست و چهار باران در سال ظهور

غیبت شیخ طوسی /443 از اسماعیل اسدی از سعید بن جبیر روایت می‌‍‌کند: «سالی که مهدی در آن قیام می‌‍‌کند، بیست و چهار باران خواهد بارید، که اثر و برکت آن مشهود خواهد بود.»

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد 2 /369 در سیر علامات ظهور می‌‍‌نویسد: «این وقایع با بیست و چهار باران پیاپی - که زمین پس از مرگ بدان حیات می‌‍‌یابد و برکات آن رو می‌‍‌نمایند - پایان می‌‍‌پذیرد. بعد از آن هر گونه ناراحتی از معتقدان به حق که شیعیان مهدی علیه السلام هستند، از بین می‌‍‌رود.

آن هنگام است که از ظهور ایشان در مکه آگاه می‌‍‌شوند، و برای یاری بدان سو می‌‍‌روند.»

همان /381 از عبد الکریم خثعمی از امام صادق علیه السلام : «چون قیام قائم فرا رسد، در جمادی الآخرة و ده روز از رجب بارانی بر مردم خواهد بارید که خلائق مانند آن را ندیده‌‍‌اند. خداوند بدان گوشت‌‍‌ها و ابدان مؤمنان را در قبرها می‌‍‌رویاند. گویا می‌‍‌بینم آنها را که از سوی جهینه می‌‍‌آیند و خاک از موهایشان می‌‍‌روبند.»

بدون شمارش عطا می‌‍‌کند

الفتن /98 از ابو سعید از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «در آخرالزمان خلیفه‌‍‌ای خروج می‌‍‌کند که بدون شمارش اموال را عطا می‌‍‌کند.»

همان /100 از جابر از آن حضرت: «در امت من خلیفه‌‍‌ای خواهد آمد که ثروت را مشت مشت می‌‍‌دهد، و نمی‌‍‌شمارد.»[[238]](#footnote-238)

مسند احمد 3 /96 از ابو سعید خدری از ایشان: «خدای عزوجل در این امت خلیفه‌‍‌ای را خواهد فرستاد که ثروت را مشت مشت دهد، و نمی‌‍‌شمارد.»

همان 3 /98 از ابو الوداک از ابو سعید خدری مشابه آن را می‌‍‌آورد، در قسمتی از آن آمده است: «برخی از امیران شما مال را مشت مشت دهد و نشمارد، مردی نزد او می‌‍‌آید و درخواست می‌‍‌کند، او هم می‌‍‌گوید: بگیر، آن مرد لباس خود را باز می‌‍‌کند و در آن می‌‍‌ریزد - رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روپوش زبری را که بر خود داشتند گستردند و کیفیت آن را نشان دادند، و بعد اطراف آن را جمع کردند - و فرمودند: آن را می‌‍‌گیرد و می‌‍‌رود.»

البیان گنجی /515 از عبدالرحمن بن عوف از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «خداوند تعالی مردی از عترت مرا بر خواهد انگیخت، دندان‌‍‌های باز دارد، پیشانی‌‍‌اش بلند است، زمین را از عدل و داد مملو می‌‍‌سازد، و ثروت را می‌‍‌پراکند.»[[239]](#footnote-239)

المصنف عبدالرزاق 11 /372 : «امامی بر مردم خواهد آمد که درهم‌‍‌ها را نمی‌‍‌شمارد، بلکه مشت مشت می‌‍‌دهد.»

امالی شیخ طوسی 2 /126 از خمر بن نوف ابو وداک نقل می‌‍‌کند: «به ابو سعید خدری گفتم: به خدا سالی نمی‌‍‌آید، جز آنکه از سال قبل بدتر است، و امیری نمی‌‍‌آید مگر بدتر از پیشینیان، ابو سعید گفت: اگر سخنی را از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشنیده بودم سخن تو را می‌‍‌گفتم، اما من از ایشان شنیدم که فرمودند: شما پیوسته در این حالت به سر خواهید برد تا آنکه در میان فتنه و ستم کسی به دنیا آید که جز آن را نشناسد، تا جایی که جور زمین را فراگیرد و کسی نتواند بگوید الله.

سپس خداوند عزیز و جلیل مردی از من و عترتم را می‌‍‌فرستد که زمین را از عدالت آکنده می‌‍‌سازد همان گونه که کسانی که قبل از او بودند از ستم آکندند، زمین پاره‌‍‌های جگرش را برای او بیرون می‌‍‌دهد، و او ثروت را مشت مشت دهد و نشمارد، و این زمانی خواهد بود که اسلام مستقر شود.»

همه‌‍‌ی مردم غنی شوند و دیگر احدی صدقه قبول نکند

ارشاد /363 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «زمین گنج‌‍‌هایش را آشکار سازد چنانکه مردم آن را بر روی زمین ببینند. مردی از شما به دنبال کسی گردد که از مال خود به او ببخشد و او زکات مالش را دریافت کند، ولی هیچ کس را نمی‌‍‌یابد که از او بپذیرد، و مردم به آنچه خداوند از فضل خود روزی آنها کرده مستغنی خواهند شد.»

غیبت نعمانی /150 از کاهلی از امام صادق علیه السلام : «با یکدیگر بپیوندید و نیکی و مهربانی کنید، قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، زمانی بر شما فرا خواهد رسید که برای دینار و درهمتان موضعی [مطمئن[[240]](#footnote-240)] نیابید.

گفتم: چه زمانی؟ فرمودند: هنگامی که به فقدان امامتان دچار شوید، شما پیوسته در این وضع خواهید بود تا آنکه بسان خورشید بر شما طلوع کند، و در مأیوسانه ترین حالت باشید. مبادا شک و تردید به خود راه دهید، شک‌‍‌ها را از جان بزدایید. من شما را هشدار دادم پس بر حذر باشید. از خدا می‌‍‌خواهم شما را موفّق و ارشاد کند.»

المصنف ابن ابی شیبه 3 /111 از حارثة بن وهب خزاعی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «صدقه دهید، زیرا نزدیک است مردی صدقه‌‍‌اش را بیاورد، ولی کسی که آن را قبول کند نیابد.»

صحیح بخاری 2 /135 مشابه آن را نقل می‌‍‌کند، و در روایتی دیگر آمده است: «قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه ثروت در میان شما فراوان شود. صاحب مال در پی کسی می‌‍‌گردد که صدقه‌‍‌ی او را بپذیرد و آن را عرضه می‌‍‌کند، ولی آن شخص می‌‍‌گوید: من نیازی ندارم.

در روایتی دیگر آمده: زمانی بر این مردم می‌‍‌رسد که مرد صدقه‌‍‌اش را که از طلاست می‌‍‌گرداند، ولی کسی را نمی‌‍‌یابد که آن را بگیرد. یک مرد چهل زن به دنبال دارد که همه بدو پناه آورده‌‍‌اند، و این بابت کمی مردان و بسیاری زنان است.»[[241]](#footnote-241)

نگارنده: استغناء مردم و عدم قبول صدقه از مختصات عصر ظهور است، امری که در احادیث آمده و تا امروز محقق نشده است.

البته روایت بخاری که سخن از کمی مردان و بسیاری زنان دارد، اضافه‌‍‌ی راوی است.

مردم در آن دوران چنان غرق در نعمت شوند، که زندگان آرزوی حضور مردگان را داشته باشند

المصنف عبدالرزاق 11 /371 از ابو سعید خدری: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخن از بلایی که دامنگیر امت می‌‍‌شود به میان آوردند، بلایی که تا جایی ادامه می‌‍‌یابد که کسی پناهگاهی در مقابل ظلم نیابد. پس خداوند مردی از عترت من از اهل‌‍‌بیت من را بر انگیزد، و بدو زمین را پر از عدل کند، همانگونه که از ستم و جور پر شده است. ساکن آسمان و زمین از او خشنود باشند. آسمان هر چه باران دارد فرو ریزد، و زمین هر چه آب در درون دارد بیرون دهد، تا آنجا که زندگان آرزوی حضور اموات را داشته باشند.»

الفتن 1 /360 از همو از ایشان نقل می‌‍‌کند: «امت من در زمان مهدی چنان متنعّم شوند که بی‌‍‌سابقه باشد؛ آسمان بر آنان فراوان می‌‍‌بارد، و زمین هرچه گیاه دارد بیرون می‌‍‌دهد، ثروت هم انباشته باشد. مردی بر می‌‍‌خیزد و می‌‍‌گوید: ای مهدی‌‍‌! به من عطا کن، و او گوید: بگیر.»[[242]](#footnote-242)

مسند احمد 3 /21 از همو: «ما بیم آن داشتیم که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رخدادی واقع شود، از آن حضرت سؤال کردیم و ایشان فرمودند: مهدی در امت من خروج و پنج، هفت و یا نه - تردید از زید است [که از راویان این روایت است] - زندگی می‌‍‌کند، من گفتم: این چیست؟ فرمود: سال.

و افزود: آسمان بر آنان فراوان می‌‍‌بارد، و زمین چیزی از گیاهان خود را ذخیره نمی‌‍‌کند، ثروت هم انبوه خواهد بود. مردی می‌‍‌آید و می‌‍‌گوید: ای مهدی‌‍‌! به من عطا کن، به من عطا کن، و او آن مقداری که آن مرد توان حمل داشته باشد، در لباسش می‌‍‌ریزد.»[[243]](#footnote-243)

ینابیع المودة /467 می‌‍‌نویسد: «برخی از اهل الله اصحاب کشف و شهود و عالمان به علم حروف گوید: من از امام علی نقل می‌‍‌کنم: خداوند گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنها هم دوستدار او هستند، کسی که در میان آنها غریب است به حکومت می‌‍‌رسد. اوست مهدی که سرخ رو بوده و در میان موهایش سرخی دارد. زمین را به راحتی پر از عدالت می‌‍‌کند. او در کودکی از مادر و پدرش دور می‌‍‌شود، و در بزرگی عزیز خواهد بود.

او با امان بلاد مسلمین را تحت حکومت در می‌‍‌آورد. زمان برای او آرام می‌‍‌شود. پیران و جوانان سخن او را می‌‍‌شنوند و اطاعت می‌‍‌کنند. زمین را آنگونه که از جور آکنده شده از عدالت مملو می‌‍‌سازد. آن هنگام است که امامت او کامل و خلافتش مستقر شود. خداوند کسانی را که در قبرها هستند بر انگیزد، زمین آباد شود، صفا گیرد، و با مهدی روشن گردد. نهرها به او جریان گیرند، فتنه و غارت نیز رخت بر بندد، و خیر و برکت افزون شود.»

نگارنده: این مطلب که توسّط همه‌‍‌ی مسلمین نقل شده است، نیازی به کشف و شهود صوفیه ندارد‌‍‌!

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف زمین‌‍‌ها را از نو قسمت می‌‍‌کند

تهذیب الاحکام 4 /145 از عمر بن یزید روایت می‌‍‌کند: «شنیدم مردی از اهالی جبل از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی مردی سؤال کرد که زمین مواتی - که اهل آن، آن را رها کرده‌‍‌اند - را تصاحب کرده، آباد ساخته، نهرهایش را جاری کرده، خانه‌‍‌ها در آن بنا نموده و نخل و درخت کاشته است.

امام علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌‍‌فرمودند: هر که از مؤمنین زمینی را احیا کند برای اوست، ولی باید مالیات آن را در حال هدنه و صلح به امام بپردازد، و در هنگامی که قائم علیه السلام ظهور کند آماده‌‍‌ی آن باشد که از او گرفته شود.»

کافی 5 /283 از سنان روایت می‌‍‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین خراجی دارم، و بر من سخت شده است، امام علیه السلام مدتی سکوت کردند، سپس فرمودند: قائم ما چون قیام کند، نصیب تو از زمین بیش از این خواهد بود. هنگام قیام او استان[[244]](#footnote-244) از زمین‌‍‌های واگذاری اینان [خلفا] بهتر خواهد بود.»

سنان که پدر عبد الله بن سنان است، از کمی منفعت زمین به امام علیه السلام گله کرد، و ایشان سخن از فراوانی آن در زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به میان آوردند، و اینکه سهم تو آن روز بهتر از امروز خواهد بود.

قرب الاسناد /39 از ایشان روایت می‌‍‌کند: «رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمان دادند سه روز نزد اهل ذمه فرود آیند، و در ادامه خود فرمودند: قائم ما چون قیام کند زمین‌‍‌های واگذاری از میان می‌‍‌رود و دیگر چنین چیزی نخواهد بود.»

کافی 1 /408 از عمر بن یزید نقل می‌‍‌کند: «در مدینه مِسمع را دیدم که مالی نزد امام صادق علیه السلام می‌‍‌برد، ولی امام علیه السلام او را ردّ کردند، وقتی علت را جویا شدم گفت: من خدمت حضرت عرض کردم: من در بحرین به غواصی و استخراج جواهرات اشتغال داشتم و چهار صد هزار درهم از آن بدست آوردم، حال خمس آن یعنی هشتاد هزار درهم را نزد شما آوردم و خوش نداشتم آن را از شما دریغ کنم، و این حقّی است که خدا برای شما در اموال ما قرار داده است.

امام علیه السلام به من فرمودند: ای ابا سیار‌‍‌! آیا نصیب ما از زمین و آنچه خدا از آن بیرون می‌‍‌آورد، تنها خمس است؟ تمام زمین برای ماست، پس هرچه خدا از آن بیرون آورد از آنِ ما خواهد بود.

عرضه داشتم: آیا تمام مال را برایتان بیاورم؟ ایشان فرمودند: ای ابا سیار‌‍‌! ما آن را برای تو گوارا قرار دادیم و تو را از آن حلال کردیم، پس مال خود را بردار، هر زمینی که در دستان شیعیان ماست بر آنان حلال است، تا آنکه قائم ما قیام کند و مالیات آن را از ایشان بستاند، و زمین را [همچنان] در اختیار ایشان بگذارد.

اما آنچه در اختیار دیگران است، کسب آنان از زمین حرام است تا آنکه قائم ما قیام کند و زمین را از آنان بستاند و آنها را با خواری بیرون کند.

عمر بن یزید گوید: ابو سیار به من گفت: غیر از خود هیچ یک از صاحبان زمین و کارگزاران را نمی‌‍‌بینم که مال حلالی بخورد، مگر کسی که اهل‌‍‌بیت علیهم السلام برایش حلال شمرده باشند.»[[245]](#footnote-245)

و شیعه در زمان امام مهدی علیه السلام فزون‌‍‌تر خواهند شد.

تفسیر عیاشی 2 /25 از ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام می‌‍‌آورد: «در کتاب حضرت علی علیه السلام چنین یافتیم: زمین از آنِ خداست، آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد می‌‍‌دهد و فرجام [نیک] برای پرهیزکاران است. و من و اهل‌‍‌بیتم کسانی هستیم که خدا زمین را به ما داده است، ما پرهیزکارانیم و تمام زمین از آنِ ماست، پس هر مسلمانی زمینی را احیا و آباد کرد، مالیات آن را به امامِ از اهل‌‍‌بیت من بپردازد، و هر آنچه خود مصرف کند برای اوست.

اگر آن را رها و پس از آنکه آباد کرده بود ویران کرد، و مردی از مسلمین آن را گرفت، و آباد و احیا کرد، او خود از آنکه ترک کرده، بدان شایسته تر است، پس مالیات آن را به امام از اهل‌‍‌بیت من بپردازد و هر چه از آن مصرف کند برای اوست.

تا آنکه قائم از اهل‌‍‌بیتم با شمشیر ظاهر شود، آن را در اختیار آورد، از آن باز دارد و آنان را اخراج کند، همانگونه که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را گرفت و از آن منع نمود، مگر آنچه در دست شیعیان ما باشد، ایشان بر آنها مالیات تعیین، و زمین را در دست آنان رها می‌‍‌کند.»[[246]](#footnote-246)

همان از عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام : «زمین برای خداست، آن را به هر کسی از بندگانش بخواهد می‌‍‌دهد، پس هر آنچه برای خداست برای رسول اوست، و هرچه برای رسول‌‍‌خداست برای امام بعد از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است.»

فراگیری عدالت و آرامش نسبت به خوبان و بَدان

محاسن برقی /61 از بشر بن غالب اسدی از امام‌‍‌حسین علیه السلام روایت می‌‍‌کند که فرمودند: «ای بشر بن غالب‌‍‌! کسی که ما را تنها برای خدا دوست داشته باشد، ما و او [روز قیامت] بسان این دو خواهیم آمد - و دو انگشت سبابه‌‍‌ی خود را کنار هم گرفتند \_، و آنکه تنها به خاطر دنیا دوست بدارد، [بداند که] چون قائم عدل قیام کند، عدالتش خوب کردار و بد کردار را فرا می‌‍‌گیرد.»

الفتن 1 /355 از جعفر بن سیار شامی: «مهدی چنان حقوق را بر می‌‍‌گرداند که اگر زیر دندان کسی چیزی باشد آن را می‌‍‌کَند و باز می‌‍‌گرداند.»[[247]](#footnote-247)

یعنی حقوق غصب شده‌‍‌ی مردم را از غاصبان باز پس می‌‍‌گیرد، حتی اگر زیر دندان غاصب مخفی باشد.

با مسکینان مهربان، و نسبت به مسؤولان سخت

مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام محمد بن سلیمان کوفی 2 /160 از حضرت علی علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم: مهدی از اهل‌‍‌بیت من، بخشنده‌‍‌ی مال و مهربان با مساکین است.»

الفتن 1 /355 از طاووس: «نشانه‌‍‌ی مهدی آن است که بر کارگزاران سختگیر است، بخشنده‌‍‌ی مال است و با مساکین مهربان... مهدی چنان است که گویا به مساکین کره می‌‍‌خوراند.»

همان 1 /356 از همو: «چون مهدی بیاید، احسان نیکوکار فزون می‌‍‌شود و توبه‌‍‌ی بدکار پذیرفته، او بذل ثروت می‌‍‌کند، بر کارگزاران سختگیر است و با مسکینان مهربان.»[[248]](#footnote-248)

امنیت اجتماعی و اقتصادی و نیز فراگیری فرهنگ

غیبت نعمانی /238 از حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «گویا دینتان را می‌‍‌بینم که پیوسته دور می‌‍‌شود و در خونش می‌‍‌غلطد، سپس تنها مردی از ما اهل‌‍‌بیت است که آن را برایتان باز می‌‍‌گرداند.

او در سال دو بار بخشش می‌‍‌کند و ماهی دو بار بر شما رزق می‌‍‌دهد، در زمان او به شما حکمت داده می‌‍‌شود، تا جایی که زن در خانه‌‍‌اش بر اساس کتاب خدای متعال و سنت رسول او صلی الله علیه وآله وسلم حکم خواهد نمود.»

محبوبیّت مردمی امام علیه السلام

بشارة الاسلام /185: «مهدی در میان خلائق محبوب است، و خدا فتنه‌‍‌ی کر [و شدید] را به دست او خاموش خواهد نمود.»

الفتن 1 /358 از ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «امت به او رو می‌‍‌آورند، همانگونه که زنبور به ملکه رو می‌‍‌آورد. او زمین را پر از عدالت می‌‍‌کند چنانکه پر از ستم شده است، تا جایی که مردم به همان حال نخستین[[249]](#footnote-249) بازگردند. او هیچ خوابی را بیدار نمی‌‍‌کند و هیچ خونی [به نا حق] نمی‌‍‌ریزد.»[[250]](#footnote-250)

اثبات الهداة 3/615 از حضرت علی علیه السلام : «زبانزد مردم می‌‍‌شود و محبت او در دلشان می‌‍‌نشیند.»

امالی شیخ مفید /30 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «خدا رحمتتان کند، بلا از ما آغاز می‌‍‌شود و سپس سراغ شما می‌‍‌آید، آسایش از ما آغاز می‌‍‌گردد و بعد از آن به سراغ شما می‌‍‌آید، خداوند رحمت کند آن کسی را که ما را نزد مردم محبوب کند، و ناخوشایند آنان نگرداند.»

آبادانی بلاد عرب و ما بین مکه و مدینه

در فصل بلاد عرب در عصر ظهور احادیثی با این مفهوم گذشت که صحرای خشک عرب در دوران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به مراتع و انهار تبدیل می‌‍‌شود.

تفسیر قمی 2 /346 از یونس بن ظبیان روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: مُدْهَامَّتَان،[[251]](#footnote-251) که از [شدّت‏] سبزی سیه‏گون می‏نماید، فرمودند: ما بین مکه و مدینه با نخل به هم می‌‍‌پیوندد.»

مسجد جامع جهانی بین کوفه و کربلا

ارشاد /362 و 363 از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «چون قائم آل محمد علیهم السلام قیام کند، در پشت کوفه مسجدی با هزار در بنا می‌‍‌کند و خانه‌‍‌های اهل کوفه به دو نهر کربلا متصل می‌‍‌شود...

مرد در حکومت ایشان چنان عمر می‌‍‌کند که هزار پسر برایش زاده شود و در آنان دختری نباشد. زمین گنج‌‍‌هایش را آشکار سازد چنانکه مردم آن را بر روی زمین ببینند. مردی از شما به دنبال کسی گردد که از مال خود به او ببخشد و او زکات مالش را دریافت کند، ولی هیچ کس را نمی‌‍‌یابد که از او بپذیرد، و مردم به آنچه خداوند از فضل خود روزی آنها کرده مستغنی خواهند شد.»

غیبت شیخ طوسی /280 مشابه آن را روایت می‌‍‌کند: «در پشت کوفه مسجدی با هزار در بنا می‌‍‌کند. خانه‌‍‌های کوفه به دو نهر کربلا و حیره متصل می‌‍‌شود. [چنان شود] که مردی بر استری تیزرو به قصد نماز جمعه می‌‍‌آید ولی بدان نمی‌‍‌رسد.»

نگارنده: این مسجد جامع جهانی است، و لابد به فرودگاه و توقفگاه وسائل نقلیه، یا وسائل نقلیه‌‍‌ی عصر خود مجهّز است. مکان آن هم پشت کوفه است و تا کربلا و یا صحرای نجف در مسیر حجاز امتداد می‌‍‌یابد.

ارتقای بهداشت جسمی و روحی

حلیة الاولیاء 3 /184 از جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «خداوند تعالی در دل‌‍‌های شیعیان ما رعب را قرار می‌‍‌دهد. [ولی] چون قائم ما قیام کند و مهدی ما ظاهر گردد، مرد [ی از آنان]، از شیر قویدل‌‍‌تر و از سرنیزه برنده‌‍‌تر خواهد بود.»[[252]](#footnote-252)

غیبت نعمانی /317 از امام سجاد علیه السلام : «چون قائم قیام کند، خداوند بیماری هر مؤمنی را بر طرف کند و توان او را باز گرداند.»

خصال 2 /541 از ایشان روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند عزوجل بیماری شیعیان ما را بر طرف کند، و دل‌‍‌هایشان را چونان پاره‌‍‌های آهن قرار دهد.

او به هر مردی توان چهل نفر را می‌‍‌دهد، و آنان حاکمان و بزرگان زمین خواهند بود.»

اختصاص /8 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «شیعیان ما در دولت قائم، بزرگان زمین و حاکمان آنند. به هر مرد از آنان توان چهل مرد عطا کنند.»

بصائر الدرجات /24 از سعد از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «حدیث ما سخت و دشوار است، تنها فرشته‌‍‌ی مقرّب، نبیّ مرسل، مؤمن آزموده و شهر[[253]](#footnote-253) مستحکم‌‍‌اند که توان حمل آن را دارند.

چون امر ما فرا رسد و مهدی ما آید، یک مرد از شیعیان ما با دل و جرأت تر از شیر و برنده‌‍‌تر از سرنیزه خواهد بود. با پاهایش دشمن ما را لگد می‌‍‌کند و با کف دستان بر او می‌‍‌زند. این، هنگامی است که رحمت خدا و فرج او بر بندگان فرود آید.»

دلائل الامامة /320 از یونس بن ظبیان روایت می‌‍‌کند: «در حضور امام صادق علیه السلام بودم که سخن از یاران قائم به میان آمد، ایشان فرمودند: سیصد و سیزده نفرند، و هر یک در خود توان مقابله با سیصد نفر می‌‍‌بیند.»

تقسیم عالم به سیصد و سیزده ایالت

دلائل الامامة /249 از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «چون قائم ما قیام کند، در سرتاسر زمین در هر اقلیمی مردی را می‌‍‌فرستد و می‌‍‌فرماید: پیمان تو در کف دست توست، به آنچه [در آن] می‌‍‌بینی عمل نما.»

و ظاهر آن است که این امر به گونه‌‍‌ی اعجاز است، و ممکن است دستگاهی پیشرفته باشد.

غیبت نعمانی /319 آن را به نحوی مبسوط نقل می‌‍‌کند، در ادامه‌‍‌ی عبارت بالا آمده است: «پس چون مسئله‌‍‌ای نامفهوم برایت پیش آمد و حکم آن را ندانستی، به کف دست نگاه کن و به آنچه در آن است رفتار نما.

او لشکری را به قسطنطنیه اعزام می‌‍‌کند. چون به خلیج برسند چیزی بر قدم‌‍‌هایشان بنویسند و بر آب راه روند. چون رومیان آنها را در این حال ببینند، می‌‍‌گویند: اینان یاران اویند و بر آب راه می‌‍‌روند، او خود چگونه است؟ آن هنگام است که درهای شهر را بر روی آنها می‌‍‌گشایند، آنان هم وارد شده آن مقدار که بخواهند حکومت می‌‍‌کنند.»

قسطنطنیه فتح شده و ساکنان آن مسلمانند، و ممکن است مقصود پایتخت روم باشد.

کمال الدین 2 /673 از امام باقر علیه السلام : «گویا یاران قائم را می‌‍‌بینم که میان شرق و غرب را احاطه کرده‌‍‌اند. همه چیز حتی درندگان زمین و هوا فرمان آنان می‌‍‌برند. در هر چیزی رضایت آنان دنبال می‌‍‌شود. چنان خواهد شد که زمینی بر زمینی دیگر افتخار می‌‍‌کند که امروز مردی از اصحاب قائم بر من گذشت.»

یاران حضرت با علم ربانی و بدون شاهد قضاوت می‌‍‌کنند

بصائر الدرجات /258 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «دنیا به پایان نمی‌‍‌رسد تا آنکه مردی از [نسل] من که بسان آل داود حکم راند، خروج کند. او گواهی نمی‌‍‌طلبد و برای هر کسی به حکم مربوط به او حکم خواهد نمود.»

ارشاد /365 از عبد الله بن عجلان از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند که فرمودند: «هنگامی که قائم آل محمد علیهم السلام قیام کند، میان مردم بسان داود علیه السلام حکم خواهد کرد، و به شاهدی نیاز نخواهد داشت. خداوند تعالی به او الهام می‌‍‌کند، آنگاه او بر اساس علمش حکم می‌‍‌راند.

او به هر قومی خبر می‌‍‌دهد که چه چیزی را مخفی داشته‌‍‌اند، و دوست را از دشمن با فراست می‌‍‌شناسد.»

کافی 1 /509 از حسن بن ظریف روایت می‌‍‌کند: «در سینه‌‍‌ام دو مسئله خلجان می‌‍‌کرد و بر آن شدم تا به امام حسن عسکری علیه السلام در این باره نامه‌‍‌ای بنویسم. نامه‌‍‌ای نگاشتم و در آن پیرامون قائم علیه السلام سؤال کردم که چون قیام کند چسان قضاوت می‌‍‌نماید، و مجلس قضاوت ایشان کجا خواهد بود؟ من می‌‍‌خواستم از ایشان درباره‌‍‌ی تب رِبع[[254]](#footnote-254) سؤال کنم ولی فراموش کردم.

جواب نامه‌‍‌ام چنین آمد: درباره‌‍‌ی قائم پرسیدی، او چون قیام کند بسان داود علیه السلام ، میان مردم به علم خود حکم می‌‍‌راند و گواهی نمی‌‍‌طلبد.

و می‌‍‌خواستی درباره‌‍‌ی تب ربع سؤال کنی ولی فراموش کردی، در یک برگه بنویس و بر تبدار بیاویز که به اذن خدا و اگر خدا بخواهد بهبودی می‌‍‌یابد: یا نَارُ کونِی بَرْداً وَسَلاماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ.[[255]](#footnote-255)

ما همین دستور را انجام دادیم و و بر بیمار آویختیم، و بهبودی یافت.»

نگارنده: مقصود از حکم بسان داود، قضیه‌‍‌ی جوانی است که انگوری را به سرقت برد و خداوند حقیقت را به داود نمایاند، و گرنه تمامی پیامبران علیهم السلام مأمور بودند بر اساس ظواهر، و شاهد و قسم حکم کنند.

البته در تفسیر حکم آل داود در بصائر الدرجات /259 از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «سلیمان از مردم شاهد نمی‌‍‌طلبید.»

غیبت نعمانی /319 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که قائم قیام کند در سرتاسر زمین در هر اقلیمی مردی را می‌‍‌فرستد و می‌‍‌فرماید: پیمان تو در کف دست توست، پس اگر مطلبی برایت پیش آمد که برایت مفهوم نبود و حکم آن را نمی‌‍‌دانستی، بدان نظر کن و به آنچه در آن است عمل نما.»

پنجاه زن در میان حاکمان ایالات

در فصل یاران امام علیه السلام گذشت که پنجاه زن در میان اصحاب هستند: «به خدا قسم سیصد و بیش از ده مرد که پنجاه زن در میان آنها هستند حاضر می‌‍‌شوند. آنان به مانند پاره‌‍‌های ابر پاییزی یکی پس از دیگری در مکه و بدون وعده‌‍‌ی قبلی حضور یافته گرد می‌‍‌آیند، و این همان آیه است که خداوند می‌‍‌فرماید: أین مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جمیعاً إِنَّ اللهَ عَلَی کلِّ شَئ قَدِیرٌ،[[256]](#footnote-256) هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [گرد] می‌‍‌آورد، در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست.»[[257]](#footnote-257)

شاید اداره‌‍‌ی حکومت‌‍‌ها بر اساس انتخابات باشد

روایات دلالت می‌‍‌کند که قضاوت به امام مهدی علیه السلام و یاران اختصاص دارد، زیرا نیازمند دانش الهی به واقع است. اما اداره‌‍‌ی سایر امور بعید نیست که با مشارکت مردم و اموری مانند انتخابات باشد، به خصوص آنکه سطح آگاهی مردم در آن دوران ارتقاء و تکامل می‌‍‌یابد.

کافی 1 /25 از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند دست بر سر بندگان می‌‍‌گذارد، پس بدان خردهای آنان را گرد آورده و عقل‌‍‌هایشان کامل می‌‍‌شود.»

و شاید عالم به جامعه‌‍‌ای بی‌‍‌نیاز از ارز و پول تبدیل گردد

اختصاص /24 از برید عجلی روایت می‌‍‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتند: شیعیان در کوفه بسیارند، اگر آنان را فرمانی دهید اطاعت و تبعیت کنند، امام علیه السلام فرمودند: آیا [در میان آنان چنین سخاوتی هست که] کسی از آنان به سراغ کیسه‌‍‌ی برادرش برود و به قدر نیازش برگیرد؟ عرض کرد: نه، حضرت فرمودند: پس آنان نسبت به خون‌‍‌هایشان بخل بیشتری دارند.

در ادامه فرمودند:مردم در صلح به سر می‌‍‌برند، با آنان ازدواج می‌‍‌کنیم، از آنها ارث می‌‍‌بریم، به اقامه‌‍‌ی حدود بر آنان می‌‍‌پردازیم و اماناتشان را باز می‌‍‌گردانیم، تا آن زمان که قائم قیام کند دوستی و رفاقت حاصل شود، مردی به سراغ کیسه‌‍‌ی برادرش می‌‍‌آید و نیازش را بر می‌‍‌گیرد و او هم منع نمی‌‍‌کند.»

مصادقة الاخوان شیخ صدوق /20 از اسحاق بن عمار: «خدمت امام صادق علیه السلام بودم که سخن از مواسات با برادران و حق واجب آنان به میان آوردند، این مطلب برای من گران آمد و ایشان از چهره‌‍‌ام متوجه شدند، و فرمودند: این زمانی است که قائم قیام کند که بر آنان واجب خواهد بود برادرانشان را آماده و نیرومند سازند.»

تفسیر عیاشی 2 /87 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «مؤمن اگر چیزی داشته باشد آن قدر که بخواهد بر خانواده‌‍‌اش انفاق کند، آنگاه چون قائم قیام کند آنچه نزد خود دارد و باقی مانده را برای ایشان ببرد تا در امر خود از آن استفاده کند، [پس چون چنین کند،] آنچه بر خود واجب بوده را به انجام رسانده است.»

نگارنده: این احادیث حالت اصحاب امام علیه السلام در آغاز ظهور را وصف می‌‍‌کند، حالتی که به هنگام فراگیری آسایش در تمام عالم عمومی خواهد شد. طبیعی است چنین مجتمعی از پول مستغنی شود، و همگان در راستای قرب خدا فعالیت کنند و نیازشان را بدون پرداخت ثمن بر آورند.

و شاید این روایت اصل سخنی باشد که مردم درباره‌‍‌ی زمانی و جامعه‌‍‌ای می‌‍‌گویند: مردم بدون اجرت و برای خدا کار می‌‍‌کنند و نیازهایشان را با درود فرستادن بر پیامبر و خاندان ایشان علیهم السلام برآورده می‌‍‌سازند.

تصحیح مهندسیِ مساجد و مشاهد

اثبات الوصیة /215 از ابو هاشم جعفری نقل می‌‍‌کند: «نزد امام‌‍‌عسکری علیه السلام بودم که فرمودند: چون قائم قیام کند، فرمان به انهدام منابرِ مساجد خواهد داد. با خود گفتم: برای چه؟ ایشان فرمودند: این بدان معناست که آنها بدعت است و هیچ پیامبر و حجتی آنها را نساخته است.»

غیبت شیخ طوسی /472 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «قائم، مسجد الحرام را ویران می‌‍‌کند و آن را به حالت سابق باز می‌‍‌گرداند. مسجد الرسول صلی الله علیه وآله وسلم را نیز به حالت سابق باز می‌‍‌گرداند. خانه را نیز به موضع آن، و به حالت سابق باز خواهد گرداند.»

غیبت شیخ طوسی /283 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام : «چون قائم قیام کند وارد کوفه شده فرمان می‌‍‌دهد مساجد چهار گانه‌‍‌ی آن را از اساس ویران سازند و آن را سایه‌‍‌بانی بسان سایه بان حضرت موسی علیه السلام قرار خواهد داد، تمامی مساجد صاف و بدون ایوان خواهد بود همان گونه که در دوران رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود، راه اعظم را وسعت می‌‍‌دهد که شصت ذراع خواهد شد، هر مسجدی که بر سر راه باشد را خراب می‌‍‌کند...»

تنظیم موسم حج و قوانین سیر

کافی 4 /427 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «نخستین عدالتی که قائم آشکار می‌‍‌کند، آن است که منادی او ندا می‌‍‌دهد: کسی که عمل مستحب انجام می‌‍‌دهد، حجر الاسود و طواف را به کسی بسپارد که واجب انجام می‌‍‌دهد.»

تهذیب الاحکام 10 /314 از امام کاظم علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که قائم قیام کند صدا می‌‍‌زند: ای سواران‌‍‌! در وسط راه سیر کنید، ای پیادگان‌‍‌! در دو طرف راه سیر کنید. پس هر سواره‌‍‌ای به دو طرف مسیر رود و عیبی به کسی وارد آید او را ملزم به پرداخت دیه می‌‍‌کنیم، و هر پیاده‌‍‌ای در میانه راه رود و عیبی به او وارد شود دیه‌‍‌ای ندارد.»

تطبیق احکام شرعی بر اساس پیمانی از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم

من لا یحضره الفقیه 4 /352 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «خداوند عزیز وجلیل در [عالم] اظله میان ارواح برادری ایجاد کرد و این دو هزار سال قبل از آن بود که ابدان را بیافریند.

پس چون قائم ما اهل‌‍‌بیت قیام کند، به برادر، از برادری که در اظله میانشان برادری ایجاد نموده ارث دهد، اما به برادری که از جهت ولادت برادر اوست ارث ندهد.»

دلائل الامامة /260 از جهم بن ابی جهمه از امام کاظم علیه السلام : «خدای تبارک و تعالی دو هزار سال پیش از خلق ابدان، ارواح را آفرید، و بعد از آن بود که بدن‌‍‌ها را خلق کرد. پس آنان که در آسمان یکدیگر را شناختند در زمین نیز بشناسند، و آنان که در آسمان همدیگر را نشناختند در زمین نیز نشناسند.

چون قائم قیام کند برادر در دین را ارث دهد، ولی برادر در ولادت را نه، و این فرموده‌‍‌ی خداوند است: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ[[258]](#footnote-258)... فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسَابَ بَینَهُمْ یوْمَئِذٍ وَلا یتَسَاءَلُونَ،[[259]](#footnote-259) به راستی که مؤمنان رستگار شدند... پس آنگاه که در صور دمیده شود، [دیگر] آن روز میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از یکدیگر نمی‌‍‌پرسند.»

خصال 1 /169 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «چون قائم قیام کند به سه امر حکم خواهد کرد که احدی پیشتر حکم ننموده است: پیرمرد زناکار را می‌‍‌کشد، کسی را که زکات پرداخت نکند به قتل می‌‍‌رساند، و به برادر از برادرِ در اظله ارث می‌‍‌دهد.»

کافی 5 /132 از حسین شیبانی روایت می‌‍‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی از دوستداران شما مال و خون بنی‌‍‌امیه را حلال می‌‍‌شمارد، و امانتی از آنان نزد اوست، امام علیه السلام فرمودند: امانت‌‍‌ها را به صاحبان آن بدهید، اگرچه مجوسی باشند، زیرا این امر نخواهد بود تا آنکه قائم ما علیه السلام قیام کند و حلال شمارد و حرام شمارد.»

تحریم سود بردن مؤمن از برادر مؤمن خود

من لا یحضره الفقیه 3 /313 از سالم نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام در مورد روایتی پرسیدم که می‌‍‌گوید: کسی که به گرو اطمینان بیشتری داشته باشد تا برادر مؤمن خویش، من از او بیزارم، امام علیه السلام فرمودند: این زمانی است که حق ظاهر شود و قائم ما اهل‌‍‌بیت قیام کند.

عرض کردم: روایت دیگری که می‌‍‌گوید: سود بردن مؤمن از مؤمن رباست؟ فرمودند: این زمانی است که حق ظاهر شود و قائم ما اهل‌‍‌بیت قیام کند. اما امروز عیبی ندارد به برادر مؤمن بفروشد و بر او سود کند.»

سختگیری بر عاصیان، زیرا به حرام نیازی ندارند

محاسن /87 از امام صادق علیه السلام : «دو خون در اسلام حلال است، ولی هیچ کس درباره‌‍‌ی آن دو به حکم خدا حکم نمی‌‍‌کند تا آنکه قائم ما قیام کند: زناکار همسر دار را سنگسار می‌‍‌کند و گردن کسی را که زکات نمی‌‍‌پردازد می‌‍‌زند.»

درندگان و موذیان آشتی می‌‍‌کنند و بی‌‍‌آزار می‌‍‌شوند

المستدرک 4 /514 از مجاهد از ابن عباس نقل می‌‍‌کند و صحیح می‌‍‌شمارد: «مهدی زمین را همان طوری که از ستم پر شده از داد می‌‍‌آکند، چارپایان و درندگان آرام می‌‍‌شوند، و زمین پاره‌‍‌های جگرش را بیرون می‌‍‌دهد.

گفتم: پاره‌‍‌های جگر زمین چیست؟ گفت: چیزهایی مانند اسطوانه از طلا و نقره.»

احتجاج 2 /290 از زید بن وهب جهنی نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که در مدائن امام حسن علیه السلام را مجروح کردند نزد ایشان که دردمند بودند آمدم، عرض کردم: ای پسر پیامبر‌‍‌! مردم سرگردانند، رأی شما چیست؟ فرمودند: به خدا قسم چنین می‌‍‌بینم که معاویه برای من بهتر از این کسانی است که خود را شیعیان من می‌‍‌پندارند، اینان در صدد قتل من بودند، بار و بنه‌‍‌ی مرا غارت کردند و اموالم را گرفتند...

عرضه داشتم: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! آیا شیعیان خود را بسان گوسفندان بدون چوپان رها می‌‍‌کنید؟ فرمودند: ای برادر جهینه‌‍‌! چه کنم، به خدا از مطلبی که معتمدین برایم آورده‌‍‌اند آگاهم. امیرالمؤمنین علیه السلام روزی مرا شادمان دیدند و فرمودند: ای حسن‌‍‌! آیا شادمانی؟ چگونه خواهی بود آن زمان که پدرت را کشته بینی؟ چسان خواهی بود آن هنگام که بنی‌‍‌امیه و امیر بزرگ مری و گشاد معده‌‍‌ی آنان عهده‌‍‌دار این امر شوند؟ همو که می‌‍‌خورد وسیر نمی‌‍‌شود، و در حالی می‌‍‌میرد که نه در آسمان یاوری دارد و نه در زمین عذر پذیر. او بر غرب و شرق مستولی می‌‍‌شود، بندگان فرمانبردار او می‌‍‌شوند، حکومتش طولانی می‌‍‌گردد، به روش اهل بدعت و گمراهی رفتار می‌‍‌کند، حق و سنت رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را می‌‍‌میراند، اموال را در میان موالیان خود تقسیم و از کسانی که بدان شایسته‌‍‌ترند منع می‌‍‌کند، در حکومت خود مؤمن را ذلیل و فاسق را نیرومند می‌‍‌سازد، ثروت را میان یاران خود می‌‍‌گرداند، و بندگان خدا را بردگان [خود] قرار می‌‍‌دهد.

در حکومت او حق کهنه و باطل آشکار شود. او کسی را که برای حق با او دشمنی کند می‌‍‌کشد، و کسی که در باطل از او پیروی کند را در دینش رها می‌‍‌گذارد.

چنین خواهد بود تا آنکه خداوند در آخرالزمان و به هنگام سختی روزگار و جهل مردم، مردی را مبعوث کند، با فرشتگانش او را یاری دهد، یاران او را مصون دارد، با نشانه‌‍‌هایش او را نصرت دهد، او را بر اهل زمین پیروز گرداند تا آنکه به رغبت و یا کراهت همه به دین در آیند، زمین را از عدل، داد، نور و برهان بیاکند، عرض و طول سرزمین‌‍‌ها مطیع او باشند، کافری نماند مگر آنکه بدو ایمان آرد و فاسدی نباشد جز آنکه صالح گردد. در حکومت او درندگان آرام شوند، زمین گیاهش را بیرون دهد، آسمان برکت خویش را فرو فرستد، گنج‌‍‌ها برای او ظاهر گردد، و او چهل سال بر مشرق تا به مغرب حکم راند. خوشا به حال آنکه روزگار او را دریابد و سخن او را بشنود.»

بساط ظلم برای همیشه برچیده خواهد شد

حکومت اهل‌‍‌بیت علیهم السلام تا قیامت امتداد می‌‍‌یابد، و زمین از حجت خالی نمی‌‍‌شود مگر چهل روز پیش از قیامت، و آن زمانی است که اشراری که قیامت بر آنان به پا می‌‍‌شود به ریاست برسند.

کافی 1 /329 از عبد الله بن جعفر حمیری روایت می‌‍‌کند: «من و ابو عمرو رحمه الله [[260]](#footnote-260) نزد احمد بن اسحاق بودیم، احمد بن اسحاق به من اشاره کرد تا از ایشان درباره‌‍‌ی جانشین سؤال کنم، من هم گفتم: ای ابا عمرو‌‍‌! می‌‍‌خواهم از شما در مورد مطلبی پرسش کنم، و البته که هیچ شکی در این رابطه ندارم؛ اعتقاد من این است که زمین از حجت خالی نمی‌‍‌شود، مگر چهل روز پیش از قیامت، آن هنگام است که حجت از میان برداشته، و در توبه بسته می‌‍‌شود، پس لم یَکُ ینْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیراً،[[261]](#footnote-261) کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‏بخشد. اینان شرار خلق خداوند عزوجل هستند، و قیامت بر اینان بر پا می‌‍‌شود...»

و جناب عَمری رحمه الله آن را تأیید نمود و تأیید ایشان حجت است.

رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم امت را برای تحمل غیبت آماده می‌‍‌کند

هنگامی که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم امت را به قرآن و عترت توصیه کردند، به آنان فرمودند که خداوند خبر داده است این دو تا روز قیامت قرین و مستمرّند، و هیچ گاه از هم جدا نخواهند شد.

مسند احمد 3 /17، 14، 26 و 59 از رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «نزدیک است من فراخوانده شوم و اجابت کنم، همانا من در میان شما دو شیء گران می‌‍‌گذارم؛ کتاب خدای عزوجل و عترتم، کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان تا زمین کشیده شده و عترتم اهل‌‍‌بیت منند. لطیف خبیر به من خبر داده است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه پس از من با آن دو رفتار می‌‍‌کنید.»

این حدیث نزد همه متواتر است، در منابع ما چنین آمده: «من دو امر را میان شما گذاردم، مادامی که بدان تمسک کرده‌‍‌اید هرگز دچار گمراهی نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل‌‍‌بیتم، لطیف خبیر مرا خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نمی‌‍‌شوند تا آنکه در کنار حوض نزد من آیند، بسان این دو - و دو انگشت مسبحه [یا همان سبابه] را کنار هم آوردند \_، نه مانند این دو - و مسبحه و انگشت وسط را کنار هم گذاردند - تا یکی از دیگری پیش افتد، پس به این دو متمسک باشید تا نلغزید و گمراه نشوید، و از آنان پیش نیفتید که به گمراهی در افتید.»[[262]](#footnote-262)

طبق تصریحات پی در پی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، تعداد امامان علیهم السلام دوازده نفر می‌‍‌باشد، و خطّ امامت تا روز قیامت امتداد خواهد داشت و هرگز از قرآن جدا نخواهند شد، بدین ترتیب که دوازدهمین آنان، چونان خضر نبی علیه السلام و از سوی خدا، عمری طولانی خواهد داشت، و دورانی دراز از امت غائب خواهد شد. و چون باز می‌‍‌گردد، مسیح علیه السلام برای یاری او در راستای اقامه‌‍‌ی حکومت عدل الهی در عالم، فرود خواهد آمد.

او برنامه‌‍‌ی جدید خود را برای زمین و اهالی آن به اجرا می‌‍‌گذارد، و زندگانی را وارد مرحله‌‍‌ای نوین خواهد نمود. پس از او نیز تا قیامت امامتِ عترت ادامه خواهد یافت.

رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز امت را برای تحمل این مرحله‌‍‌ی طولانی آماده می‌‍‌سازند. ایشان بر امت اتمام حجت می‌کنند و خبر از ظلم‌‍‌ها و ستم‌‍‌هایی که بر سر اهل‌‍‌بیت و عترت می‌‍‌آید می‌‍‌دهند. از مؤمنان می‌‍‌خواهند در مقابل ستم‌‍‌های حکومت‌‍‌ها نسبت به اهل‌‍‌بیت و شیعیان بردبار باشند، آنان را برای پذیرش غیبت دوازدهمین امامشان علیه السلام مهیا می‌‍‌کنند و به ظهور امید می‌‍‌دهند، هر چند زمان غیبت به درازا انجامد. در راستای همین غیبت، احادیث متعددی از آن حضرت و امامان علیهم السلام رسیده است.

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بسان ذوالقرنین، پس از غیبت ظهور می‌‍‌کند

کمال الدین 2 /394 از جابر بن عبد الله انصاری از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «ذوالقرنین بنده‌‍‌ی صالحی بود که خداوند عزوجل او را حجت بر بندگان خویش قرار داد. او قوم خود را به خدا دعوت کرد و به تقوای الهی فرمان داد. آنان بر [یک طرف] سر او کوفتند و او مدت زمانی ناپدید شد، چنانکه گفتند: مرد، هلاک شد، [اگر زنده است،] در کدام وادی سیر می‌‍‌کند؟ پس از مدتی نزد قومش بازگشت، و آنان بر طرف دیگر سر او زدند. و در میان شما کسی است که بر سنت اوست[[263]](#footnote-263).

خداوند عزوجل به ذوالقرنین در زمین قدرت داد، و از هر چیزی سببی برای او قرار داد، و او به مغرب و مشرق رسید.

خداوند تبارک و تعالی همان سنت را در قائم از فرزندان من جاری خواهد ساخت، او را به شرق و غرب زمین خواهد رساند، تا آنجا که چشمه یا موضعی در زمینی هموار و کوه نباشد که ذوالقرنین در آن گام نهاده جز آنکه او نیز در آن گام نهد.

خدای عزیز وجلیل گنج‌‍‌ها و معادن زمین را برای او آشکار خواهد ساخت، و با رعب یاری خواهد نمود، پس به واسطه‌‍‌ی او زمین را از عدل و داد مملو می‌‍‌سازد، آنسان که از ستم و جور پر شده است.»

الخرائج و الجرائح 2 /930 از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند که فرمودند: «ذوالقرنین عبد صالحی بود که با خدای سبحان اخلاص پیشه کرد، خداوند هم برای او خیرخواهی نمود، و ابر به تسخیر او در آمد، و زمین برایش درنوردیده شد، و نور چنان برایش امتداد یافت که شب به مانند روز می‌‍‌دید.

خداوند متعال ابرها را به تسخیر امامان حق نیز در آورده است، و آنها را برای مصالح مسلمین و از بین بردن اختلافات به مشرق و مغرب می‌‍‌برد، و مهدی نیز اینچنین است، از این رو صاحب المرأی والمسمع[[264]](#footnote-264) نام دارد. او نوری دارد که اشیاء را از دور همانند نزدیک می‌‍‌بیند، و [صداها را] از دور مانند نزدیک می‌‍‌شنود. او در تمام دنیا گاه بر روی ابر و گاه بر باد سیر می‌‍‌کند، زمین برایش درنوردیده می‌‍‌شود، و بلایا را در شرق و غرب از بندگان و بلاد دور می‌‍‌کند.»

نگارنده: این حدیث از عظمت آنچه خداوند در اختیار ذوالقرنین قرار داده بود، و نیز زندگانی امامان علیهم السلام و اینکه آنان به قدرت خدا، برای مصالح مسلمین و اصلاح امور آنها به شرق و غرب می‌‍‌روند، پرده بر می‌‍‌دارد.

غیبتی چون غیبت حضرت موسی علیه السلام

کمال الدین 1/145 از امیرالمؤمنین از رسول‌‍‌خدا علیهما السلام روایت می‌‍‌کند: «زمانی که وفات حضرت یوسف علیه السلام فرا رسید، شیعیان و اهل‌‍‌بیت خود را جمع نمود، حمد و ثنای خدا را به جای آورد، و در ادامه از اوضاع سختی که آنان را فرا خواهد گرفت سخن راند، مردان در آن کشته می‌‍‌شوند، شکم زنان باردار دریده و کودکان ذبح می‌‍‌شوند، تا آنکه خداوند به قائمِ از نسل لاوی بن یعقوب حق را آشکار کند. او مردی است گندمگون و بلند قامت - و دیگر اوصاف او را یاد کرد \_، پس به او تمسک کنید.

غیبت رخ داد و اوضاع سخت برای بنی‌‍‌اسرائیل پیش آمد. آنان چهارصد سال در انتظار قیام کننده به سر بردند. زمانی که بشارت ولادت او را به آنان دادند و نشانه‌‍‌های ظهور او را مشاهده نمودند، بلا شدت یافت و با چوب و سنگ بر آنها هجوم آوردند. آنها در طلب فقیهی که با سخنانش آرام می‌‍‌شدند رفتند، ولی او خود را مخفی نمود. کسی را به نزد او فرستاده گفتند: ما به سخنان شما بود که در سختی آرامش می‌‍‌یافتیم.

او هم آنان را به صحرایی برد و نشست و برایشان درباره‌‍‌ی قیام کننده و وصف او گفت و ظهور او را نزدیک دانست، و این در شبی مهتابی بود.

آنان در این حال بودند که موسی علیه السلام با سنّی کم آمد. او برای تفریح از خانه‌‍‌ی فرعون خارج شده بود. او از همراهان فاصله گرفت و نزد اینان آمد. سوار بر استری بود و ردایی ابریشمی در بر د اشت. چون نگاه آن فقیه به او افتاد با اوصاف او را شناخت. برخاست و بر گام‌‍‌های موسی افتاد، آنها را بوسه داد و گفت: سپاس خدایی را که مرا نمیراند تا آنکه تو را به من نمایاند. هنگامی که پیروان این صحنه را دیدند، دانستند او مقصود آنهاست و به شکرانه‌‍‌ی خدای عزوجل بر زمین افتادند. تنها مطلبی که گفت این بود: امید آن دارم که خدا در فرج شما شتاب بخشد، و غائب شد.

او به شهر مدین رفت و مدتی نزد شعیب ماند. غیبت دوم بر آنها سخت تر از نخستین بود و پنجاه و چند سال به طول انجامید.

بلا شدت گرفت و آن فقیه پنهان شد. بنی‌‍‌اسرائیل برای او پیغام فرستادند: ما صبری بر خفای تو نداریم. پس او به صحرا رفت و آنان را فرخواند، دل‌‍‌هایشان را آرام کرد، و خبر داد که خدای عزوجل بدو وحی کرده است: فرج آنها بعد از چهل سال خواهد بود. آنان یک صدا گفتند: الحمد لله، خداوند عزیز و جلیل وحی نمود: بگو: به خاطر این الحمد لله، آن را سی سال قرار دادم، آنان صدا زدند: هر نعمتی از سوی خداست، خدا وحی کرد: به آنان بگو: بیست سال قرار دادم، گفتند: تنها آورنده‌‍‌ی خیر خداست، وحی فرمود: بگو: ده سال، آنها صدا زدند: تنها خداست که بدی را دفع می‌‍‌کند، خداوند بدو وحی نمود: به آنها بگو: بمانید که اذن فرجتان را دادم.

آنان در این حال بودند که موسی علیه السلام سوار بر الاغی آمد. فقیه خواست راه شناخت موسی را به آنان بفهماند، موسی آمد و نزد آنها توقف کرد و بر آنها سلام نمود، فقیه گفت: نامت چیست؟ فرمود: موسی، او گفت: پسر که؟ فرمود: پسر عمران، گفت: او پسر کیست؟ فرمود: پسر قاهث بن لاوی بن یعقوب، گفت: چه آورده‌‍‌ای؟ فرمود: رسالت از جانب خدای عزوجل. در این هنگام فقیه برخاست و دست موسی را بوسید و او در میان آنها نشست، دل‌‍‌هایشان را آرام کرد، فرمان خود را گفت و جدا شد. فاصله‌‍‌ی بین آن وقت و فرج و گشایش آنان با غرق شدن، فرعون چهل سال بود.»

نگارنده: برخی با استناد به این حدیث، بر این باورند که دعای مؤمنان، استقامت و سطح ایمان آنان، ممکن است زمان ظهور را پیش اندازد.

لکن در پاسخ این باور می‌‍‌گوییم: ظهور حضرت موسی علیه السلام در ظاهر و در دید منتظران او بود که پیش افتاد، ولی در حقیقت و در علم خدا چنان است که در آیه‌‍‌ی شریفه آمده است: وَلِکلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا یسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یسْتَقْدِمُونَ،[[265]](#footnote-265) و برای هر امّتی اجلی است، پس چون اجلشان فرا رسد، نه [می‌‍‌توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

حتی اگر هم بپذیریم که مردم در شتاب بخشیدن به ظهور حضرت موسی علیه السلام نقش داشته‌‍‌اند، باز نمی‌‍‌توان آن را با قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مقایسه نمود، چرا که این وعده‌‍‌ای است که خداوند زمان آن را از ازل رقم زده است، همان که به فرشتگان فرمود: إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ،[[266]](#footnote-266) من چیزی می‌‍‌دانم که شما نمی‌‍‌دانید.

یعنی به انسان اجازه می‌‍‌دهم که در زمین حکومت کند، اگرچه به فساد و خونریزی بپردازد، لکن تا زمانی محدود که پس از آن عدالت گسترده و ستم برچیده می‌‍‌شود.

دیگر آنکه فایده‌‍‌ی دعا برای تعجیل فرج - که بدان فرمان داده شده‌‍‌ایم - به خود ما بازمی‌‍‌گردد، چنانکه در توقیع صحیح اسحاق بن یعقوب آمده است که حضرت فرمودند: و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید، که آن فرج شماست.[[267]](#footnote-267)

با این حساب این اعتقاد که دعا برای تعجیل فرج، موعد ظهور را سال‌‍‌ها و حتی لحظاتی شتاب می‌‍‌بخشد، مشکل خواهد بود. لذا می‌‍‌شاید که در این رابطه توقف نمود.[[268]](#footnote-268)

غیبت و شباهت به عزیر نبی علیه السلام

غیبت شیخ طوسی /260 از مؤذن مسجد احمر نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا در کتاب خدا مثالی برای قائم علیه السلام آمده است؟ فرمودند: آری، آیه‌‍‌ی صاحب الاغ که خدا او را صد سال میراند، سپس زنده نمود.»

همان از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «مَثَل امر [ظهور] ما در کتاب خدا مثل صاحب الاغ است، خدا او را یکصد سال میراند، سپس زنده نمود.»[[269]](#footnote-269)

اهل‌‍‌بیت من بسان ستارگان آسمانند، هر ستاره‌‍‌ای از دیده رود، دیگری طلوع می‌‍‌کند

غیبت نعمانی /16 و 155 از امام صادق از پدرانش علیهم السلام از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «مَثَل اهل‌‍‌بیت من مَثَل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره‌‍‌ای غائب شود، ستاره‌‍‌ای آشکار گردد، تا آنکه ستاره‌‍‌ای از آنها طلوع کند و شما دیده به او دوزید و با انگشتان بدو اشارت کنید، و ملک الموت به سراغ او بیاید و او را ببرد.

آنگاه شما مدتی درنگ خواهید کرد، و پسران عبد المطلب یکسان شوند [و نتوانید امامتان را تشخیص دهید] و هیچ یک از دیگری شناخته نشود. آن هنگام است که ستاره‌‍‌تان جلوه می‌‍‌کند، پس حمد خدا را به جا آورید و او را بپذیرید.»

جامع المسانید و السنن 5 /440: «ستارگان امان آسمانند، و اهل‌‍‌بیتم امان امت من.»

مسند شمس الاخبار 1 /133 از ابو شعبه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «مثل اهل‌‍‌بیت من در امتم مثل ستارگان است، هرگاه ستاره‌‍‌ای ناپدید شود ستاره‌‍‌ای طلوع می‌‍‌کند.»

البرهان /40 از ابن عباس از آن حضرت: «یا علی‌‍‌! من شهر دانشم و تو درِ آنی... مثل تو و امامان از فرزندانت پس از من مثل کشتی نوح است، هرکه بر آن سوار شد نجات یافت و هرکه سرپیچی کرد غرق شد. مثل شما مثل ستارگان است که تا روز قیامت چون ستاره‌‍‌ای غائب شود، ستاره‌‍‌ای طلوع نماید.»

تیسیر المطالب /129 از نصر بن حماد می‌‍‌آورد: «هنگامی که ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن حسن علیه السلام ظهور کرد شعبه گفت: رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: مثال اهل‌‍‌بیت من در امتم مثال ستارگان است، هرگاه یکی ناپدید گردد، ستاره‌‍‌ای آشکار شود.»

نگارنده: عالمان حدیث روایت اصحابی کالنجوم [یاران من مانند ستارگانند] را دروغ و جعلی می‌‍‌شمارند، زیرا رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم این مطلب را در مورد اهل‌‍‌بیت علیهم السلام فرمودند، ولی برخی راویان آن را برای صحابه ساختند.

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت، عهدی الهی به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

کمال الدین 1 /51 از امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم علیهما السلام نقل می‌‍‌کند: «سوگند به آنکه مرا به حق به بشارت فرستاد، قائم از فرزندان من بر اساس عهدی از جانب او [خدا] به من غائب خواهد شد، تا آنجا که اکثر مردم گویند: خدا هیچ نیازی به آل محمد ندارد، و دیگران در ولادت او شک کنند. پس هرکه آن زمان را یافت، دینش را نگاه دارد، و برای نفوذ شیطان به وسیله‌‍‌ی تردید راهی در خود قرار ندهد که او را از روش من دور و از دینم بیرون کند، زیرا او پیشتر پدر و مادرتان را از بهشت بیرون برد، و خداوند عزوجل شیاطین را اولیای کسانی قرار داده است که ایمان نمی‌‍‌آورند.»

همان 1 /253 از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که خدا این آیه را نازل کرد: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأمر مِنْکمْ،[[270]](#footnote-270) ای کسانی که ایمان آورده‏اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید، من گفتم: یا رسول الله‌‍‌! خدا و رسولش را شناختیم، اولیای امر که خداوند اطاعت آنها را قرین اطاعت شما قرار داده کیانند؟

فرمودند: ای جابر‌‍‌! آنان جانشینان من و امامان مسلمین بعد از من هستند، نخستین آنها علی بن ابی طالب است، سپس حسن و حسین، بعد علی بن الحسین و آنگاه محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و تو - ای جابر‌‍‌! - او را درک خواهی کرد، قرار دارند، پس چون او را دیدی سلام مرا برسان.

سپس صادق جعفر بن محمد است، آنگاه موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، در ادامه محمد بن علی، سپس علی بن محمد، و آنگاه حسن بن علی قرار دارند. در ادامه همنام و هم کنیه‌‍‌ی من حجت خدا در زمین و باقی گذارده‌‍‌ی او در بندگان پسر حسن بن علی خواهد بود، همو که خداوند - تعالی ذکره - بر دستان او مشارق و مغارب زمین را فتح خواهد کرد. اوست که از شیعیان و اولیایش غائب می‌‍‌شود، غیبتی که در آن تنها کسی که خدا دلش را برای ایمان آزموده است، بر اعتقاد به امامت او استوار خواهد ماند.

عرضه داشتم: ای فرستاده‌‍‌ی خدا‌‍‌! آیا او در دوران غیبت برای شیعیانش نفعی خواهد داشت؟ فرمودند: آری، قسم به آنکه مرا به نبوت مبعوث نمود، در غیبت از نور او روشنائی می‌‍‌گیرند و از ولایتش نفع می‌‍‌برند، مانند بهره وری مردم از خورشید اگرچه ابر آن را پوشانده باشد.

ای جابر‌‍‌! این از سرّ مکنون و دانش مخزون خداست، آن را از ناشایستان کتمان کن.»

همان 1 /207 از سلیمان بن مهران اعمش از امام صادق از پدر از جدّشان امام سجاد علیهم السلام نقل می‌‍‌کند: «ما امامان مسلمین، حجت‌‍‌های خدا بر عالمین، آقایان مؤمنین، پیشوایان روی و دست و پا سفیدان [اعضای وضو][[271]](#footnote-271) و سروران مؤمنین هستیم.

ما امان اهل زمین هستیم، همانگونه که ستارگان امان اهل آسمانند. ما کسانی هستیم که خداوند آسمان را به وسیله‌‍‌ی ما نگاه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و به ما زمین را نگاه داشته که اهلش را تکان ندهد.

تنها به ماست که باران می‌‍‌بارد، رحمت می‌‍‌گسترد و برکات زمین خارج می‌‍‌شود. اگر کسی از ما در زمین نبود، اهل خود را فرو می‌‍‌برد.

از زمانی که خدا آدم را آفرید، زمین از حجت خدا که ظاهر و مشهور باشد و یا غائب و پنهان، خالی نبوده است، و تا روز قیامت هم از حجت خالی نخواهد شد، و اگر چنین نبود خدا پرستش نمی‌‍‌شد.

سلیمان گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم چگونه از حجت غائب پنهان بهره می‌‍‌برند؟ فرمودند: همانسان که از خورشید زمانی که ابر آن را بپوشاند، بهره می‌‍‌برند.»

غیبت امام علیه السلام به سبب ظلم اهل زمین

غیبت نعمانی /141 از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «یک روایت که آن را بفهمی، بهتر از نقل ده روایت است. برای هر حقّی حقیقتی است و هر [اعتقاد] درستی نوری دارد. آنگاه فرمودند: به خدا سوگند ما کسی از شیعیانمان را فقیه به حساب نمی‌‍‌آوریم، مگر پس از آنکه برای او سخنی با رمز و کنایه گفته شود و او آن را بفهمد.

امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمودند: در پشت سر شما فتنه‌‍‌هایی تاریک و کور خواهد بود که تنها نُوَمه از آن نجات یابند، گفته شد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام نومه چیست؟ فرمودند: کسی است که مردم را می‌‍‌شناسد، ولی مردم او را نمی‌‍‌شناسند.

و بدانید زمین از حجت خدای عزوجل خالی نخواهد بود، ولی خدا خلق خود را از او نابینا می‌‍‌کند، و این بابت ظلم و جور آنان و زیاده روی آنان بر خودشان است، و اگر زمین یک لحظه از حجت خدا خالی شود، اهلش را فرو می‌‍‌برد.

حجت خدا مردم را می‌‍‌شناسد ولی آنها او را نمی‌‍‌شناسند، همانگونه که یوسف مردم را می‌‍‌شناخت ولی آنان او را نمی‌‍‌شناختند، سپس این آیه را تلاوت کردند: یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ مَا یأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلا کانُوا بِهِ یسْتَهْزِئُونَ،[[272]](#footnote-272) دریغا بر این بندگان‌‍‌! هیچ فرستاده‏ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می‏کردند.»

یکی از علل اساسی طولانی شدن غیبت

تفسیر قمی 2 /316 روایت می‌‍‌کند: «مردی به امام صادق علیه السلام گفت: آیا حضرت علی علیه السلام بدنی قوی نداشت و در فرمان خدا محکم نبود؟ حضرت فرمودند: آری، او گفت: پس چرا دشمنان را از خود دفع نکرد؟ ایشان فرمودند: حال که پرسیدی جواب را دریاب، آیه‌‍‌ای در کتاب خدا او را بازداشت.

آن شخص درباره‌‍‌ی آن آیه پرسید و امام علیه السلام فرمودند: لَوْ تَزَیلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِینَ کفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِیماً،[[273]](#footnote-273) اگر [کافر و مؤمن‏] از هم متمایز می‏شدند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذّب می‏داشتیم.

خداوند در اصلاب گروهی کافر و منافق‌‍‌، ودیعت‌‍‌هایی با ایمان داشت، لذا حضرت علی علیه السلام پدران را نکشت تا ودایع خارج شوند، پس چون آنها خارج شدند، پیروز شد و آنها [دشمنان] را کشت. قائم ما اهل‌‍‌بیت نیز چنین است، او ظهور نمی‌‍‌کند تا آنکه ودیعت‌‍‌های خدا خارج شوند. پس چون خارج شوند، پیروز شده آنها [دشمنان] را خواهد کشت.»[[274]](#footnote-274)

نهمین نفر از صلب امام‌‍‌حسین علیه السلام غائب می‌‍‌شود

کفایة الاثر /120 از عمار بن یاسر روایت می‌‍‌کند: «در برخی غزوه‌‍‌ها همراه رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودم. امیرالمؤمنین علیه السلام پرچمداران را کشته و جمعیت دشمن را پراکنده بود، از جمله آنکه عمرو بن عبد الله جمحی و شیبة بن نافع را به هلاکت رسانده بود. من حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسیدم و عرضه داشتم: یا رسول الله‌‍‌! درودهای خدا بر شما باد، علی در راه خدا جهاد کرده و حقّ آن را به جا آورده است. ایشان در گفتاری طولانی که به فضل امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داشت فرمودند: ای عمار‌‍‌! خداوند تبارک و تعالی با من عهد کرده است که از صلب حسین نه تن خواهند آمد و نهمین فرزند او از مردم غائب شود، و این فرموده‌‍‌ی خدای عزوجل است: قُلْ أَرَأَیتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُکمْ غَوْراً فَمَنْ یأْتِیکمْ بِمَاءٍ مَعِینٍ،[[275]](#footnote-275) بگو: به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد ؟

او غیبتی دراز مدت خواهد داشت که قومی در اثر آن [از حق] باز می‌‍‌گردند و [گروهی] دیگر باقی می‌‍‌مانند.

در آخرالزمان او خروج می‌‍‌کند و دنیا را از عدل و داد پر می‌‍‌سازد، و در راستای تأویل قرآن پیکار می‌‍‌کند، آنگونه که من برای تنزیل آن جنگیدم، او همنام و شبیه‌‍‌ترین مردم به من است.

ای عمار‌‍‌! پس از من فتنه‌‍‌ای به وقوع خواهد پیوست، آن هنگام از علی و حزب او پیروی کن.»

کمال الدین 1 /287 از ابن عباس: «رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: همانا علی بن ابی طالب امام امت من و خلیفه‌‍‌ی پس از من بر آنان است، و قائم منتظَر که خدا بدو زمین را از عدل و داد آکنده می‌‍‌سازد همانگونه که از ستم و بیداد مملو شده است، از فرزندان اوست. سوگند به آنکه مرا به حق به بشارت فرستاد کسانی که در دوران غیبت او بر اعتقاد به او استوار مانند، از کبریت احمر[[276]](#footnote-276) کمیاب‌‍‌ترند.

در این هنگام جابر بن عبد الله انصاری برخاست و عرضه داشت: ای فرستاده‌‍‌ی خدا‌‍‌! آیا قائم از فرزندان شما غیبتی خواهد داشت؟ فرمودند: قسم به پروردگارم آری، وَلِیمَحِّصَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَیمْحَقَ الْکافِرِینَ،[[277]](#footnote-277) و تا خدا کسانی را که ایمان آورده‏اند خالص گرداند و کافران را نابود سازد.

ای جابر‌‍‌! این امری از امر خدا و سرّی از سرّ اوست که از بندگان او پوشیده شده، پس مبادا در آن تردید کنی، چرا که شک در امر خدای عزوجل کفر است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام و سخن درباره‌‍‌ی ستاره‌‍‌ی غائب

در فصل فتنه‌‍‌های متصل به ظهور روایت اصبغ بن نباته گذشت: «حضور حضرت امیر علیه السلام رسیدم و ایشان را دیدم که متفکرانه با چوبی بر زمین می‌زند، عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! چه شده که شما را چنین می‌بینم، با حالت تفکر بر زمین می‌‍‌زنید؟ آیا به خلافت رغبت دارید؟ فرمودند: نه، به خدا سوگند که هیچ روزی نه در خلافت و نه در دنیا رغبت نداشتم، ولی در مولودی اندیشیدم که از نسل من و یازدهمین فرزندم خواهد بود. او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد می‌‍‌آکند، هم‌‍‌چنان‌‍‌که از ستم و جور پر شده است.

برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که گروه‌‍‌هایی در آن گمراه شده و گروه‌‍‌هایی دیگر رهنمون می‌‍‌شوند، گفتم: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! این حیرت و غیبت چقدر به طول می‌‍‌انجامد؟ فرمودند: مدّتی. گفتم: آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، همانسان [و با همان قاطعیّت] که تو آفریده شده‌‍‌ای، و چگونه تو - ای اصبغ‌‍‌! - آن را درک کنی؟ آنان بهترین‌‍‌های این امتند که با ابرار این عترت خواهند بود.

پرسیدم: پس از آن چه خواهد بود؟ ایشان فرمودند: آنگاه خداوند هر آنچه را بخواهد انجام خواهد داد، چرا که او بداء‌‍‌ها، اراده‌‍‌ها، غایات و نهایاتی دارد.»[[278]](#footnote-278)

کمال الدین 1 /302 از آن حضرت نقل می‌‍‌کند که بر فراز منبر کوفه فرمودند: «خدایا‌‍‌! زمینت ناگزیر است که حجتی از تو بر خَلقت داشته باشد که آنان را به دینت رهنمون کند و دانشت را به آنان بیاموزد، تا حجت تو از بین نرود و پیروان اولیایت - پس از آنکه بدو هدایتشان کردی - گمراه نگردند.

او هم یا آشکار است و اطاعت نمی‌‍‌شود، یا آنکه پنهان و منتظر است. اگر شخص او در حال هدایت مردم از آنها غائب شود،[[279]](#footnote-279) دانش و آداب او در دل‌‍‌های مؤمنان استوار است، و بدان عمل می‌‍‌کنند.»

دلائل الامامة /251 از امام صادق علیه السلام : «مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از به درازا انجامیدن دوران حکومت ستم گله کرد، ایشان بدو فرمودند: به خدا آنچه بدان امید دارید رخ نخواهد داد تا آنکه اهل باطل هلاک شوند، جاهلان از میان روند و پرهیزکاران ایمن گردند، مدتی کوتاه می‌‍‌گذرد تا آنکه [در تنگنا قرار گیرید و] برای یکی از شما به اندازه‌‍‌ی موضع قدمش جا نباشد، و نزد مردم از مرداری نزد صاحبش بی‌‍‌ارزشتر باشید. شما در این حال خواهید بود که یاری خدا و فتح بیاید، و این همان فرمایش خداست: حَتَّی إِذَا اسْتَیأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا،[[280]](#footnote-280) تا هنگامی که فرستادگان [ما] نومید شدند و [مردم‏] پنداشتند که به آنان واقعاً دروغ گفته شده، یاری ما به آنان رسید.»

غیبت نعمانی /140 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «در روزگار امیرالمؤمنین علیه السلام فرات فزون و لبریز شد، از این رو خود و دو پسرشان حسن و حسین علیهما السلام آمدند و از کنار ثقیف عبور کردند، آنها گفتند: علی آمده تا [فزونی] آب را بازگرداند.

ایشان فرمودند: بدانید‌‍‌! به خدا قسم من و این دو پسرم به قتل خواهیم رسید، و به طور حتم خدا مردی از فرزندان مرا در آخرالزمان خواهد فرستاد که خونخواهی ما کند. او برای تمییز اهل ضلالت غائب خواهد شد، تا جایی که نادان گوید: خدا هیچ نیازی به آل محمد ندارد.»

نهج‌‍‌البلاغة /145 خطبه‌‍‌ی 100: «سپاس خدایی را که فضل خود را در میان خلق گسترد، و دست او به سخاوت باز است، ما او را در تمامی امورش حمد می‌‍‌گوییم و برای رعایت حقوقش از او یاری می‌‍‌جوییم. گواهی می‌‍‌دهیم به اینکه الهی جز او نیست و محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنده و رسول اوست. او را فرستاد تا فرمانش را اظهار نماید و سخن به یاد او گوید. ایشان هم به امانت آن را به انجام رساند و راستکار [از میان] رفت و بیرق حق را در میان ما گذارد. هرکه از آن پیش افتد [از دین] خارج شود، و آنکه از آن سرپیچد نابود گردد، و هر کس بدان ملتزم باشد [به حق] ملحق شود.

راهنمای آن بیرق سخن بی‌‍‌درنگ نمی‌‍‌گوید، با شتاب نمی‌‍‌ایستد، و چون ایستاد سریع است. پس چون شما فرمانبردار او باشید و با انگشت‌‍‌هایتان بدو اشاره کنید [و او را بزرگ دارید]، مرگ او را در رسد و ببرد. پس از او آن مقدار که خدا بخواهد درنگ کنید تا آنکه خدا کسی را برایتان بفرستد که شما را گرد آورد و پراکندگی‌‍‌تان را به انضمام مبدّل سازد. پس در آنکه [شایستگی دارد، ولی به جهت نبود شرائط لازم] نیامده [برای امارت] طمع نکنید [و اصرار ننمایید]، و از آنکه پشت کرده نومید نشوید، زیرا آنکه پشت کرده شاید یکی از دو پایش بلغزد [و برخی شرائط لازم حاصل نباشد،] ولی دیگری استوار ماند [و برخی شرائط حاصل باشد]، آنگاه هر دو باز گردند و استوار شوند.

بدانید‌‍‌! مَثَل خاندان محمد صلی الله علیه وآله وسلم مثل ستارگان آسمان است، اگر ستاره‌‍‌ای فرود آید و پنهان شود دیگری طلوع می‌‍‌کند، پس گویا نیکی‌‍‌های خدا در میان شما کامل شده، و آنچه را امید دارید به شما نمایانده است.»

ابن میثم بحرانی در شرح نهج‌‍‌البلاغة 3 /6 خطبه‌‍‌ی 97[[281]](#footnote-281) می‌‍‌نویسد: «این فصل دربردارنده‌‍‌ی مطالبی چند است: آگاهی دادن از امامان پسین علیهم السلام ، تعلیم نحوه‌‍‌ی رفتار مردم با آنان، امید بخشیدن به مردم با ظهور امامانی از آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم یکی پس از دیگری، وعده‌‍‌ی تکامل احسان الهی به وسیله‌‍‌ی ظهور امام منتظَر که آنان آرزومند اویند...

[وی در شرح جمله‌‍‌ی آخر می‌‍‌نگارد:] این سخن به لطف و امتنانی که خدا با ظهور امام منتظَر در حق آنان می‌‍‌کند، و به وجود ایشان احوال آنها را سامان می‌‍‌دهد، اشاره دارد.

در اثنای برخی خطبه‌‍‌های امام علیه السلام به مطالبی پیرامون جریاناتی که پس از ایشان رخ می‌‍‌دهد برخوردم، مطالبی که به شرحی برای این خطبه می‌‍‌ماند، و آن این است:

ای قوم‌‍‌! به یقین بدانید جاهلیت شما که قائم ما با آن مواجه می‌‍‌شود، کمتر از آن جاهلیت شما که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با آن روبرو شد نیست، زیرا آن روز تمامی امت درگیر جاهلیت بودند، مگر کسی که خدا بر او رحم کرد، پس شتاب ننمایید که هراس شتابان به سراغتان آید، و بدانید مدارا مبارک است و در درنگ بقا و راحتی است، و امام نسبت به آنچه انکار می‌‍‌کند داناتر است.

قسم به جانم او قاضیان بد را از شما بر خواهد کند، ریاکاران را بر خواهد گرفت، امیران ستمکار را کنار خواهد زد، زمین را از هر فریبکاری پاک خواهد گرداند، در میان شما به عدل رفتار خواهد نمود، و ترازوی مستقیم را در میان شما به پا خواهد داشت.

زندگان شما آرزوی بازگشت مردگانتان را خواهند نمود...»

شرح نهج‌‍‌البلاغة ابن ابی الحدید 7 /94 ذیل این فقره از سخنرانی امام علیه السلام : خدا کسی را برایتان بفرستد که شما را گرد آورد و پراکندگی‌‍‌تان را به انضمام مبدّل سازد، می‌‍‌نویسد: «مقصود کسی از اهل‌‍‌بیت علیهم السلام است. این سخن اشاره به مهدی است که در آخرالزمان ظهور می‌‍‌کند. اصحاب ما [معتزله] بر این باورند که او امروز موجود نیست و بعدها به وجود خواهد آمد، ولی شیعیان معتقدند او هم اکنون موجود است.»

احتجاج 1 /251 روایت می‌‍‌کند: «زندیقی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: اگر اختلاف و تناقض در قرآن نبود، هر آینه به دین شما در‌‍‌می‌‍‌آمدم، حضرت در فرمایشی مفصل فرمودند: بدان‌‍‌! زمانی بر این مردم فرا خواهد رسید که حق پوشیده باشد و باطل ظاهر و مشهور، و این هنگامی است که نزدیکترین مردم به آنها دشمن‌‍‌ترین آنان نسبت به حق باشد، وعده‌‍‌ی حق نزدیک شود، الحاد بالا گیرد و فساد آشکار گردد، هُنَالِک ابْتُلِی الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِیداً،[[282]](#footnote-282) آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند. و کافران اسامی اشرار را بر آنان نهند، پس تلاش مؤمن در آن خواهد بود که خونش را از نزدیکترین مردم به خود حفظ کند. آنگاه است که خداوند فرج اولیایش را فرو می‌‍‌فرستد و صاحب الامر بر دشمنانش غالب می‌‍‌گردد.»

غیبت نعمانی /156 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «صاحب این امر از فرزندان من است، هموست که گفته می‌‍‌شود: مرد یا هلاک شد، نه، بلکه در کدامین وادی سیر می‌‍‌کند.»

امام حسن مجتبی علیه السلام : خداوند عمر او را در غیبت طولانی می‌‍‌گرداند،آنگاه به قدرت خود او را آشکار می‌‍‌سازد

کمال الدین 1 /315 از ابو سعید عقیصا نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، مردم نزد ایشان آمدند و برخی نیز زبان به ملامت گشودند، ایشان فرمودند: افسوس بر شما، نمی‌‍‌دانید چه کردم، به خدا سوگند کار من برای شیعیانم از هر آنچه خورشید بر آن طلوع کرده یا غروب نموده بهتر است.

آیا نمی‌‍‌دانید من به تصریح رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، امام واجب الاطاعه‌‍‌ی شما و یکی از دو آقای جوانان اهل بهشتم؟ گفتند: آری، فرمودند: آیا ندانستید که خضر وقتی کشتی را سوراخ کرد، دیوار را به پا داشت، و آن پسر را کشت، این امور خشم موسی بن عمران را به همراه داشت، زیرا وجه حکمت آن برایش پوشیده بود، در حالی که نزد خداوند - تعالی ذکره - حکمت و صواب بود؟

آیا ندانستید که هیچ یک از ما نیست مگر آنکه بیعت طاغوت زمانش را بر گردن دارد، مگر قائم که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌‍‌گزارد؟ خدای عزوجل ولادت او را مخفی و شخص او را غائب می‌‍‌نماید، تا وقتی که خروج می‌‍‌کند، بیعت هیچ کسی بر گردنش نباشد. او نهمین تن از فرزندان برادرم حسین می‌‍‌باشد و فرزند بانوی کنیزان. خدا عمر او را در غیبتش طولانی می‌‍‌گرداند، سپس به قدرت خود او را در چهره جوانی کمتر از چهل سال آشکار می‌‍‌نماید. این برای آن است که بدانند خداوند بر همه چیز تواناست.»

امام‌‍‌حسین علیه السلام : میراث آنکه غائب می‌‍‌شود را تقسیم می‌‍‌کنند، در حالی که زنده است‌‍‌!

پیشتر احادیثی گذشت از جمله: کمال الدین 1/317 از امام‌‍‌حسین علیه السلام نقل می‌‍‌کند که فرمودند: «قائم این امت، نهمین تن از فرزندان من است. اوست که غیبت می‌‍‌کند و هموست که زنده است و میراثش تقسیم می‌‍‌شود.»

امام زین العابدین علیه السلام : قائم ما دو غیبت دارد

کمال الدین 1 /323 از امام سجاد علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «این آیه درباره‌‍‌ی ما نازل شد: وَأُولُوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کتَابِ اللهِ،[[283]](#footnote-283) و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند. و در مورد ما فرود آمده است: وَجَعَلَهَا کلِمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ،[[284]](#footnote-284) و آن را در فرزندان خود گفتاری جاودان کرد. و امامت تا روز قیامت در نسل حسین بن علی بن ابی طالب است.

قائم ما دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی‌‍‌تر است... زمان دیگری چنان به درازا می‌‍‌کشد که اکثر معتقدان این امر از آن بازگردند. پس تنها کسی که یقینش محکم و معرفتش صحیح باشد، در درون خود ایرادی بر حکم ما نگیرد و تسلیم ما اهل‌‍‌بیت باشد، بر آن استوار خواهد ماند.»

امام باقر علیه السلام : چگونه خواهید بود آن هنگام که خداوند ستاره‌‍‌تان را ناپدید کند؟

کافی 1 /338 از معروف بن خربوذ از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «ما همانند ستارگان آسمان هستیم که هرگاه ستاره‌‍‌ای ناپدید گردد، ستاره‌‍‌ای آشکار شود، تا آن زمان که با انگشتانتان اشاره کنید و گردن‌‍‌هایتان را بالا گیرید، خداوند ستاره‌‍‌تان را پنهان خواهد ساخت. آنگاه پسران عبد المطلب یکسان شوند و هیچ یک از دیگری شناخته نشود. پس آن زمان که ستاره‌‍‌تان طلوع کرد، پروردگارتان را سپاس گزارید.»

کمال الدین 1 /329 مشابه آن را نقل می‌‍‌کند و در آن آمده است: «به امام باقر علیه السلام گفتم: مرا از خود بیاگاهانید، فرمودند: ... چون پسران عبد المطلب یکسان شوند و هیچ یک از دیگری شناخته نشود، خداوند عزوجل امامتان را آشکار سازد، پس حمد خدای عزوجل را به جای آورید. او میان دو امر سخت و آرام مخیر می‌‍‌شود، من گفتم: فدایت شوم، کدامیک را بر می‌‍‌گزیند؟ فرمودند: سخت را بر آرام اختیار می‌‍‌کند.»

همان 1 /330 از جابر جعفی از ایشان نقل می‌‍‌کند: «زمانی بر این مردم فرا می‌‍‌رسد که امامشان غائب شود. پس خوشا به حال کسانی که در آن زمان بر امر ما استوار مانند. کمترین پاداش آنها آن است که خداوند جل جلاله ندایشان می‌‍‌کند: مردان و زنان بنده‌‍‌ی من‌‍‌! به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق نمودید، پس به پاداش نیک شادمان باشید. شما به حق بندگان منید، تنها از شما می‌‍‌پذیرم، و شما را مورد عفو و غفران خویش قرار می‌‍‌دهم، به خاطر شما بر بندگانم باران می‌‍‌بارم و بلا را از آنان باز می‌‍‌دارم، و اگر شما نبودید عذابم را بر آنان فرو می‌‍‌فرستادم.

جابر گوید: عرضه داشتم: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! بهترین عمل مؤمن در آن زمان چیست؟ فرمودند: نگاهداری زبان و نشستن در خانه.»

غیبت نعمانی /154 از ابو الجارود از ایشان نقل می‌‍‌کند: «ای ابو الجارود‌‍‌! چون فلک به گردش در آید و بگویند: او مرد یا هلاک شد، [اگر زنده است،] در کدام وادی سیر می‌‍‌کند، و کسی که خواهان اوست گوید: چسان او ظاهر می‌‍‌شود در حالی که استخوان‌‍‌هایش پوسیده است، در آن هنگام امید او را داشته باشید، پس چون خبر او را شنیدید، اگرچه چهار دست و پا و بر روی برف به سراغش بروید.»

همان /171 از ابراهیم بن عمر یمانی از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «صاحب این امر دو غیبت خواهد داشت.

و نیز شنیدم فرمودند: قائم قیام نمی‌‍‌کند، در حالی که بیعت احدی بر گردنش باشد.»

همان /173 از محمد بن مسلم از آن حضرت: «قائم دو غیبت دارد، در یکی از آن دو گویند: از بین رفت، و معلوم نیست در کدامین وادی سیر می‌‍‌کند.»

همان /176 از زراره از ایشان: «قائم غیبتی خواهد داشت و خانواده‌‍‌اش[[285]](#footnote-285) او را انکار خواهند نمود‌‍‌! عرض کردم: چرا غیبت می‌‍‌کند؟ فرمودند: می‌‍‌هراسد - و به شکم خود اشاره کردند[[286]](#footnote-286) - .»

همان /177 از ایشان روایت می‌‍‌کند: «آن پسر پیش از قیام غیبتی خواهد داشت، و اوست که به دنبال میراثش هستند.»

کفایة الاثر /248 روایت می‌‍‌کند: «کمیت بن ابی مستهل گوید: نزد امام باقر علیه السلام رسیدم و عرضه داشتم: ای پسر پیامبر‌‍‌! در مورد شما چند بیتی سروده‌‍‌ام، آیا رخصت می‌‍‌دهید آن را بخوانم؟ فرمودند: در ایام البیض هستیم، عرض کردم: اشعارم فقط در مورد شماست، و رخصت دادند، من هم شروع کردم به خواندن:

أضحکنی الدهر و أبکانی و الدهر ذو صرف و ألوان

لتسعة بالطف قد غودروا صاروا جمیعاً رهن أکفان

روزگار مرا خنداند و گریاند، و روزگار چهره‌‍‌ها و رنگ‌‍‌های مختلفی دارد

این به خاطر نه تنی بود که کشته و در کربلا رها شدند

هم امام باقر و هم امام صادق علیهما السلام گریستند و صدای گریه‌‍‌ی دختری را از پشت پرده شنیدم، به اینجا که رسیدم:

و ستة لا یتجاری بهم بنو عقیل خیر فتیان

ثمّ علی الخیر مولاکم ذکرهم هیّج أحزانی

و شش تن که همانندی ندارند، پسران عقیل که بهترین جوانان بودند

سپس علیّ الخیر امامتان، یاد آنان غم‌‍‌های مرا تهییج کرد

ایشان گریستند و فرمودند: هر کسی که ما را یاد کند یا در حضور او یاد شویم، و از چشمانش - گرچه - به قدر بال پشه‌‍‌ای اشک بیرون آید، خداوند خانه‌‍‌ای در بهشت برایش بنا خواهد کرد، و آن اشک را حائل میان او و آتش قرار خواهد داد.

وقتی به این ابیات رسیدم:

من کان مسروراً بما مسّکم أو شامتاً یوماً من الآن

فقد ذللتم بعد عزّ فما أدفع ضیماً حین یغشانی

آنکه از آنچه بر سر شما آمده، مسرور و خرسند شود - چرا که شما پس از عزّتمندی به ذلّت دچار شدید \_، از این رو چون ستمی بر من وارد آید، آن را دفع نخواهم کرد

امام علیه السلام دست مرا گرفته صدا زدند: خدایا‌‍‌! گناهان پیشین و پسین کمیت را بیامرز.

وقتی به این بیت رسیدم:

متی یقوم الحقّ فیکم متی یقوم مهدیّکم الثانی

چه زمان حق در میان شما قیام می‌‍‌کند، چه زمانی دومین مهدی شما[[287]](#footnote-287) قیام می‌‍‌نماید؟

ایشان فرمودند: سریعاً، اگر خدا بخواهد، سریعاً. آنگاه افزودند: ای ابا مستهل‌‍‌! قائم ما نهمین تن از فرزندان حسین است، امامان بعد از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دوازده نفر هستند، و او قائم است.

عرضه داشتم: آقای من‌‍‌! این دوازده تن کیانند؟ فرمود: نخستین آنان علی بن ابی طالب است، پس از ایشان حسن و حسین، بعد از حسین علی بن الحسین و من هستیم، و پس از من این است - و دست خود را بر شانه‌‍‌ی جعفر گذاشتند - .

گفتم: پس از او چه کسانی خواهند بود؟ فرمودند: پسرش موسی، پس از او هم پسرش علی، بعد از علی پسر او محمد، بعد از او پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن - که پدر قائمی است که خروج می‌‍‌کند و دنیا را از عدل و داد می‌‍‌آکند، و سینه‌‍‌های شیعیان ما را شفا می‌‍‌بخشد - خواهند بود.

عرض کردم: ای پسر پیامبر‌‍‌! چه زمان خروج خواهد کرد؟ فرمودند: همین سؤال را از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند و ایشان فرمودند: او مانند قیامت است که تنها ناگهانی به سراغتان می‌‍‌آید.»

امام صادق علیه السلام : چرا انکار می‌‍‌کنند که خداوند عمر مهدی را طولانی گرداند؟‌‍‌!

غیبت نعمانی /172 از حازم بن حبیب نقل می‌‍‌کند: «نزد امام صادق علیه السلام رفتم و عرضه داشتم: خداوند شما را سامان دهد، پدر و مادرم از دنیا رفتند و حج به جا نیاوردند، و خداوند به من روزی خوبی داده است، نظر شما درباره‌‍‌ی حج به نیابت از آنها چیست؟ فرمودند: این کار را انجام ده که به آنان می‌‍‌رسد، در ادامه فرمودند: ای حازم‌‍‌! صاحب این امر دو بار غائب خواهد شد که در بار دوم ظهور می‌‍‌کند، پس هرکه نزد تو آمد و گفت دست خود را از خاک قبر ایشان تکانده است، تصدیق نکن.»

همان /245 از خلاد بن صفار: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا قائم به دنیا آمده است؟ فرمودند: نه، و اگر او را درک کنم، ایام زندگی خود را به خدمت او خواهم گذراند.»

غیبت شیخ طوسی /259: «نزد امام صادق علیه السلام از شگفتی و استبعاد سنیان در مورد غیبت امام مهدی علیه السلام و طول عمر ایشان سخن به میان آمد، فرمودند: چرا انکار می‌‍‌کنند که خداوند عمر صاحب این امر را طولانی کند، همانگونه که عمر نوح علیه السلام را طولانی کرد؟‌‍‌!»

دلائل الامامة /290 از زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «قائم دو غیبت دارد که یکی طولانی‌‍‌تر از دیگری است.»

کافی 1 /340 از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «صاحب این امر دو غیبت خواهد داشت. در یکی از آن دو نزد اهلش باز می‌‍‌گردد، و در دیگری گفته می‌‍‌شود: هلاک شده است، [یا اگر زنده است،] در کدام وادی سیر می‌‍‌کند؟

عرض کردم: آن هنگام [اگر کسی خروج کرد و مدعی مهدویّت شد] چه کنیم؟ فرمودند: اگر کسی ادعای این امر را کرد، از او درباره‌‍‌ی اموری که کسی چون قائم [می‌‍‌تواند] پاسخ دهد، سؤال کنید.»

همان از ایشان روایت می‌‍‌کند: «قائم دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری بلند. در اولی تنها شیعیان خاص او از مکانش اطلاع دارند، ولی در آن دیگری تنها خادمان خاص ایشان.»

همان 1 /338 از مفضل بن عمر روایت می‌‍‌کند: «در حضور امام صادق علیه السلام بودم و در خانه کسان دیگری هم بودند. من پنداشتم امام علیه السلام غیر مرا خطاب کردند، ایشان فرمودند: به خدا قسم صاحب این امر، از شما غائب و پنهان می‌‍‌شود تا آنکه گفته شود: او مرد، هلاک شد، در کدام وادی سیر می‌‍‌کند؟ شما بسان کشتی‌‍‌ها که امواج دریا آنها را واژگون می‌‍‌کنند، واژگون خواهید شد، پس تنها کسی نجات خواهد یافت که خدا از او پیمان گرفته، ایمان را در دل او نوشته و او را با روحی از جانب خود تأیید نموده باشد.

دوازده پرچم مشتبه - که از یکدیگر قابل شناخت نیستند - نیز بالا می‌‍‌رود.

مفضل گوید: من گریستم، ایشان فرمودند: ای ابا عبد الله‌‍‌! چرا گریه می‌‍‌کنی؟ عرضه داشتم: چسان نگریم، حال آنکه شما می‌‍‌فرمایید دوازده پرچم مشتبه که از یکدیگر قابل شناسایی نیستند بالا می‌‍‌رود ؟

امام علیه السلام به آفتابی که در اتاق وارد شده بود نگریستند و فرمودند: ای ابا عبد الله‌‍‌! این خورشید آشکار است؟ پاسخ مثبت دادم، ایشان فرمودند: امر ما از این خورشید آشکارتر است.»[[288]](#footnote-288)

کافی 1 /335 از یمان تمار نقل می‌‍‌کند: «نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که فرمودند: صاحب این امر غیبتی خواهد داشت، کسی که در آن دوران دین خود را نگاه دارد، بسان کسی است که بر درختی خاردار دست بکشد - و با دست نشان دادند \_، کدامیک از شماست که خار قتاد[[289]](#footnote-289) را با دست بگیرد؟ آنگاه مدتی سر به زیر انداختند، بعد فرمودند: برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود، پس بنده تقوای خدا پیشه کند و دینش را نگاه دارد.»[[290]](#footnote-290)

کمال الدین 2 /333 از صفوان بن مهران از آن حضرت روایت می‌‍‌کند: «کسی که به تمامی امامان اقرار کند ولی منکر مهدی باشد، چونان کسی است که تمامی پیامبران را بپذیرد ولی نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را انکار کند.

پرسیدند: ای پسر پیامبر‌‍‌! مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمودند: پنجمین نفر از فرزندان هفتم، او از شما غائب می‌‍‌شود و بردن نامش بر شما حلال نخواهد بود.»

کافی 1 /338 از محمد بن مسلم از ایشان نقل می‌‍‌کند: «اگر به شما خبر غیبت صاحب این امر رسید، انکار نکنید.»

کمال الدین 2 /341 از صفوان بن مهران جمال می‌‍‌آورد: «امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم مهدیِ شما از شما پنهان شود تا جایی که جاهلتان گوید: خدا هیچ نیازی به آل محمد ندارد. آنگاه بسان ستاره‌‍‌ی درخشان بیاید و زمین را همانگونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد بیاکند.»

غیبت نعمانی /154 و 155 از حماد جلاب: «در حضور امام صادق علیه السلام سخن از قائم آمد، ایشان فرمودند: چون او قیام کند مردم گویند: چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آنکه استخوان‌‍‌های او از زمان کذا و کذا پوسیده است.»

همان /158 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که مردم امام را نیابند، روزگاری درنگ می‌‍‌کنند و کسی را از دیگری نمی‌‍‌شناسند، سپس خداوند عزوجل صاحب آنان را برایشان ظاهر خواهد ساخت.»

کمال الدین 2 /350 از زراره از آن حضرت: «زمانی بر این مردم فرا می‌‍‌رسد که امامشان غائب می‌‍‌شود، عرضه داشتم:مردم در آن زمان چه کنند؟ فرمودند: به همان امر [ولایت ما] که هم اکنون بر آنند، متمسک بمانند، تا آنکه برایشان آشکار گردد.»

کافی 1 /337 از عبید بن زراره از ایشان نقل می‌‍‌کند: «مردم امامشان را نمی‌‍‌یابند، او در موسم حضور می‌‍‌یابد و مردم را ببیند، لکن آنان ایشان را نمی‌‍‌بینند.»

همان 1 /339 از ایشان: «قائم دو غیبت خواهد داشت، در یکی از آن دو در موسم‌‍‌ها حضور می‌‍‌یابد، و مردم را می‌‍‌بیند، اما آنها ایشان را نمی‌‍‌بینند.»

دلائل الامامة /261 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «سالی که صاحب این امر در موسم حضور نیابد، [حج] از مردم قبول نشود.»

کافی 1 /333 از آن حضرت نقل می‌‍‌کند: «نزدیکترین حالتی که بندگان به خداوند - جلّ ذکره - دارند، و بیشترین رضایت خداوند از آنان، زمانی است که حجت خدای عزوجل را نیابند و او بر آنان ظاهر نشود، و از مکان او آگاه نباشند، آنان می‌‍‌دانند حجت و میثاق خداوند - جلّ ذکره - از میان نرفته است، پس آن هنگام صبح و شام منتظر فرج باشید.

و شدیدترین غضب خدا بر دشمنانش آن هنگام است که حجت را نیابند و بر آنان ظاهر نشود، و او [خداوند] می‌‍‌داند اولیایش به تردید نمی‌‍‌افتند، و اگر می‌‍‌دانست آنان دچار تردید می‌‍‌شوند، دیده بر هم زدنی حجت خود را پنهان نمی‌‍‌کرد، و این امر [ظهور] تنها بر سر شرار مردمان [و پس از آکنده شدن زمین از فساد آنان] خواهد بود.»

غیبت نعمانی /159 از عبد الله بن سنان نقل می‌‍‌کند: «من و پدرم نزد امام صادق علیه السلام رفتیم، ایشان فرمودند: چگونه خواهید بود آن زمانی که در حالتی به سر برید که امام هدایت و پرچمی آشکار را نبینید؟ تنها کسی از آن حیرت نجات یابد، که دعای غریق را بخواند.

پدرم عرضه داشت: به خدا قسم، این بلاست، فدایت گردم، آن هنگام چه کنیم؟ فرمودند: چون آن زمان فرا رسید - و تو هرگز آن را در نخواهی یافت \_، به آنچه در دست دارید [ولایت ما] متمسک باشید، تا آنکه امر برایتان آشکار گردد.»

اثبات الوصیة /226 از حارث بن مغیره از ایشان نقل می‌‍‌کند: «قائم امام و پسر امام است، و پیش از قیام او [معرفت به] حلال و حرامشان را از او می‌‍‌گیرند، عرض کردم: خداوند شما را سامان دهد، هنگامی که مردم امامشان را نیابند، از چه کسی بگیرند؟ فرمودند: وقتی آن زمان فرا رسید، هر آنکه را دوست می‌‍‌داشتی دوست بدار و منتظر فرج باش، که چه زود به سراغت خواهد آمد.»

دیگر از اموری که از امام صادق علیه السلام رسیده، حرمت بردن نام حضرت مهدی علیه السلام است. کافی 1 /333 از علی بن رئاب از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «جز کافر، کسی نام صاحب این امر را نمی‌‍‌برد.»

بیشتر فقهای ما اینگونه روایات را مربوط به غیبت صغری می‌‍‌دانند، زمانی که سلطه به دنبال ایشان بود، البته برخی آن را تا زمان ظهور تعمیم داده‌‍‌اند.

امام کاظم علیه السلام : نعمت باطن، امام غائب

کمال الدین 2 /360 از عباس بن عامر قصبانی از امام کاظم علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «صاحب این امر کسی است که مردم گویند: هنوز به دنیا نیامده است.»

همان 2 /368 از محمد بن زیاد ازدی نقل می‌‍‌کند: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام درباره‌‍‌ی این آیه پرسیدم: وَأَسْبَغَ عَلَیکمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً،[[291]](#footnote-291) و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است، ایشان فرمودند: نعمت ظاهر امام ظاهر است، و نعمت باطن امام غائب.

عرض کردم: آیا در میان امامان کسی خواهد بود که غیبت کند؟ فرمودند: آری، شخص او از دیدگان مردمان غائب می‌‍‌شود، ولی یاد او از دل مؤمنان نه، و او دوازدهمی ماست...»

امام رضا علیه السلام : ولادت او مخفی است، ولی نسبش نه

کافی 1 /341 از ایوب بن نوح روایت می‌‍‌کند: «به امام رضا علیه السلام گفتم: امیدوارم شما صاحب این امر باشید، و خدا آن را بدون شمشیر به شما بسپارد، زیرا با شما بیعت شده و درهم‌‍‌ها به نامتان زده‌‍‌اند، ایشان فرمودند: هر کسی از ما که نامه‌‍‌ها برایش آید، با انگشتان بدو اشاره کنند، در مورد مسائل از او پرسند و اموال را به سویش حمل کنند، یا ترور می‌‍‌شود و یا بر بستر می‌‍‌میرد، تا آنکه خداوند برای این امر پسری از ما را برانگیزد که ولادت و محل نشو و نمای او مخفی است، ولی نسبش نه.»

کمال الدین 2 /372 از عبد السلام بن صالح هروی نقل می‌‍‌کند: «از دعبل بن علی خزاعی شنیدم: آن قصیده‌‍‌ام را که ابتدایش چنین است برای مولایم امام رضا علیه السلام خواندم:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

خانه‌‍‌هایی که مدارس آیه‌‍‌های قرآن و فرودگاه وحی بود، ولی اکنون عرصه‌‍‌های آن خالی و ویران است.

وقتی به این ابیات رسیدم:

خروج إمام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله و البرکات

یمیّز فینا کل حقّ و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات

[آنچه بدان امید دارم] خروج امامی است که البته خارج خواهد شد، و به نام خدا و برکات او قیام می‌‍‌کند.

در میان ما هر حق و باطلی را از هم تمییز داده و به نعمت و عقوبت جزا می‌‍‌دهد.

امام علیه السلام گریه‌‍‌ی شدیدی کردند، آنگاه سر بر آورده فرمودند: ای خزاعی‌‍‌! روح القدس بر زبانت به این دو بیت سخن گفت، آیا می‌‍‌دانی این امام کیست، و چه زمانی قیام می‌‍‌کند؟ چه زمان، خبر از وقت است و پدرم از پدرش از پدرانش علیهم السلام برایم نقل کرد که به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: یا رسول الله‌‍‌! قائم از فرزندان شما چه زمانی خروج می‌‍‌کند؟ ایشان فرمودند: مَثَل او مثل قیامت است لا یجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا إِلا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأرض لا تَأْتِیکمْ إِلا بَغْتَةً،[[292]](#footnote-292) جز او [هیچ کس‏] آن را به موقع خود آشکار نمی‏گرداند. [این حادثه‏] بر آسمان‌‍‌ها و زمین گران است، جز ناگهان به شما نمی‏رسد.»

همان 2 /480 از فضال از ایشان روایت می‌‍‌آورد: «گویا شیعیان را به هنگام فقدان سومین فرزندم[[293]](#footnote-293) می‌‍‌نگرم که بسان گوسفندان در پی چراگاهند ولی نمی‌‍‌یابند، عرض کردم: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! علّت چیست؟ فرمودند: زیرا امامشان غائب می‌‍‌گردد، از علّت غیبت نیز سؤال کردم و فرمودند: تا آن هنگام که به شمشیر قیام می‌‍‌کند، بیعت با احدی در گردنش نباشد.»

غیبت نعمانی /180 از محمد بن ابی یعقوب بلخی از آن حضرت نقل می‌‍‌کند: «شما به آنچه شدیدتر و بزرگتر است آزموده خواهید شد،[[294]](#footnote-294) به جنین در شکم مادر و شیرخوار، تا جایی که گفته شود: ناپدید شد و مرد، و گویند: امامی در کار نیست، و حال آنکه رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم غائب شد و غائب شد و غائب شد[[295]](#footnote-295)، و من خواهم مرد.»

الهدایة الکبری /364 از ریان بن صلت: «از امام رضا علیه السلام شنیدم: قائم مهدی، پسر حسن است، کسی پس از غیبت او را نمی‌‍‌بیند و نامش را نمی‌‍‌برد، تا آنکه [ظهور کند و] او را ببیند و نامش را اعلان کند و تمام خلق بشنوند.

گفتیم: ای آقای ما‌‍‌! آیا می‌‍‌توانیم بگوییم صاحب غیبت، صاحب الزمان و مهدی؟ فرمودند: این‌‍‌ها همه جایز است، شما را از تصریح به نام او نهی نمودم تا آن نام از دشمنان ما مخفی باشد، و نشناسند.»

کافی 1 /333 از ریان نقل می‌‍‌کند: «از امام رضا علیه السلام درباره‌‍‌‌‍‌ی قائم سؤال شد و ایشان فرمودند: او دیده نشود و نامش را نبرند.»

رجال کشی /475 از حسن بن قیاما صیرفی: «در سال 193 حج گزاردم و به امام رضا علیه السلام گفتم: فدایت گردم، پدرتان چه شد؟[[296]](#footnote-296) فرمودند: بسان پدرانش از دنیا رفت.

عرض کردم: با حدیثی که یعقوب بن شعیب از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام برایم نقل کرد‌‍‌: اگر کسی نزد شما آمد و خبر داد این پسرم از دنیا رفته، او را کفن کرده‌‍‌اند، به خاک سپرده‌‍‌اند و دستانشان را از خاک قبر او تکانده‌‍‌اند، تصدیق نکنید - چه کنم؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: ابو بصیر دروغ گفته است، ایشان اینگونه نفرموده‌‍‌اند، بلکه فرمودند: اگر درباره‌‍‌ی صاحب الامر [چنین خبری] به شما رسید.»

نگارنده: البته این مطلب را آنها به ابو بصیر نسبت داده‌‍‌اند و گرنه او چنین نگفته است، و تکذیب وی توسّط امام رضا علیه السلام بابت آن است که پرسشگر این مطلب را از ابو بصیر می‌‍‌داند.

امام جواد علیه السلام : سومین فرزند من مهدی است که در غیبت انتظارش را می‌‍‌کشند

کمال الدین 2 /377 از عبد العظیم حسنی روایت می‌‍‌کند: «بر مولایم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام وارد شدم و قصد آن داشتم که از ایشان در مورد قائم بپرسم که آیا خود ایشان است یا دیگری، امام علیه السلام خود ابتدا به سخن کردند و فرمودند: ای ابو القاسم‌‍‌! قائمِ از ما مهدی است که واجب است در غیبت منتظر او بود و در ظهور از او اطاعت نمود، و او سومین تن از فرزندان من است.

قسم به آنکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم را به نبوت فرستاد و ما را مخصوص به امامت گردانید، اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خدا آن را طولانی می‌‍‌گرداند تا او در آن روز خروج کند و زمین را از عدل و داد بیاکند، همانسان که از ستم و جور پر شده است.

خدای تبارک و تعالی امر او را در یک شب برایش سامان می‌‍‌دهد، همانگونه که امر هم سخنش موسی علیه السلام را سامان داد، آن هنگامی که رفت تا برای خانواده‌‍‌اش آتشی برگیرد، ولی بازگشت در حالی که رسول نبی بود.

آنگاه فرمودند: برترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است.»

همان 2 /378 از صقر بن ابی دلف روایت می‌‍‌کند: «از امام جواد علیه السلام پرسیدم: چرا او منتظَر نام گرفت؟ فرمودند: زیرا غیبتی دارد که روزهایش به طول می‌‍‌انجامد و دورانش امتداد می‌‍‌یابد، مخلصان انتظار خروج وی را می‌‍‌کشند، و آنان که دچار تردیدند انکارش خواهند کرد، منکران یاد او را به استهزاء خواهند گرفت، وقت گزاران دروغ خواهند گفت، شتاب کنندگان هلاک می‌‍‌شوند و آنان که تسلیمند نجات می‌‍‌یابند.»

غیبت نعمانی /186 از عبد العظیم حسنی از ایشان نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که پسرم علی از دنیا رود، چراغی جلوه کند سپس پنهان شود، پس وای بر آنکه دچار تردید شود، و خوشا به حال غریبی که با دین خود بگریزد. پس از آن رخدادهایی خواهد بود که موهای سر را سفید کند و [کوه‌‍‌های] کر و سخت را به لرزه در آورد.»

همان /185 از امیة بن علی قیسی: «به امام جواد علیه السلام گفتم: جانشین شما کیست؟ فرمودند: پسرم علی، و دو پسر او [پسر و نوه‌‍‌ی او]، آنگاه مدتی سر به زیر انداخت، بعد سر بر آورد و فرمود: حیرتی خواهد بود، عرض کردم: آن هنگام به کجا باید رفت؟ ایشان ساکت شدند، بعد فرمودند: جایی نیست - و سه بار این را فرمودند \_، من دوباره سؤالم را تکرار کردم، ایشان فرمودند: به مدینه، گفتم: کدام شهر؟ فرمودند: همین مدینه، آیا مدینه‌‍‌ای جز این هست؟»

اثبات الوصیة /193 از محمد بن عثمان کوفی: «به امام محمد تقی علیه السلام گفتم: اگر رخدادی برایتان پیش آید - و از این به خدا پناه می‌‍‌برم \_، به که رجوع کنیم؟ فرمودند: به پسرم همین - یعنی ابو الحسن امام هادی علیه السلام - .

در ادامه فرمودند: فتره‌‍‌ای[[297]](#footnote-297) خواهد بود، عرض کردم: به کجا روم؟ فرمودند: به مدینه، گفتم: کدام؟ فرمود: اینجا مدینة الرسول صلی الله علیه وآله وسلم ، آیا مدینه‌‍‌ای جز این هست؟»

امام هادی علیه السلام : چگونه شما به جانشینِ پس از جانشین دست یابید؟‌‍‌!

کمال الدین 2 /382 از علی بن عبد الغفار نقل می‌‍‌کند: «چون امام جواد علیه السلام از دنیا رفتند، شیعیان به امام هادی علیه السلام نامه نوشتند و درباره‌‍‌ی امر امامت پرسیدند، ایشان در پاسخ نگاشتند: تا زمانی که من زنده‌‍‌ام این امر به من تعلّق دارد، پس چون مقدّرات خدای عزیز و جلیل در رابطه با من فرود آید، خداوند جانشینِ از [نسل] من را برایتان می‌‍‌آورد، ولی چگونه شما به جانشینِ پس از جانشین دست یابید؟‌‍‌!»

الامامة و التبصرة /93 از علی بن مهزیار نقل می‌‍‌کند: «به امام هادی علیه السلام نامه نوشتم و درباره‌‍‌ی فرج سؤال کردم، پاسخ آمد: هنگامی که صاحبتان از سلطه‌‍‌ی ظالمین غائب شد، منتظر فرج باشید.»[[298]](#footnote-298)

کافی 1 /341 از ایوب بن نوح از ایشان: «چون بیرقِ [هدایت] تان از میان شما برداشته شد، از زیر گام‌‍‌هایتان منتظر فرج باشید [و آن را نزدیک بدانید، مانند چیزی که در زیر گام‌‍‌هایتان باشد، که با برداشتن آنها یافت می‌‍‌شود.].»

همان 1 /328 و 332 از داود بن قاسم از ایشان نقل می‌‍‌کند: «جانشین پس از من حسن است، ولی چگونه به جانشینِ بعد از جانشین دست یابید؟‌‍‌! عرض کردم: خدا مرا فدایت گرداند، چرا؟ فرمودند: شما او را نمی‌‍‌بینید و یاد کردن او به نام بر شما حلال نخواهد بود، گفتم: پس چگونه ایشان را یاد کنیم؟ فرمودند: بگویید: حجت از آل محمد علیهم السلام ».

امام حسن عسکری علیه السلام : او غیبتی دارد که نادانان در آن سرگردان می‌‍‌شوند

کمال الدین 2 /409 از ابو علی بن همام نقل می‌‍‌کند: «از محمد بن عثمان عَمری[[299]](#footnote-299) شنیدم که گفت: از پدرم[[300]](#footnote-300) شنیدم: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که از ایشان درباره‌‍‌ی روایتی که از پدرانش نقل شده سؤال شد: زمین تا روز قیامت از حجت خدا بر خلق خالی نخواهد شد، و هرکه بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است؟ ایشان فرمودند: این سخن حق است، همانسان که روز حق است.

پرسید: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! امام و حجت پس از شما کیست؟ فرمودند: پسرم محمد امام و حجت بعد از من است، هر آنکه بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

بدان‌‍‌! او غیبتی دارد که جاهلان در آن سرگردان، و اهل باطل هلاک می‌‍‌شوند، و وقت گزاران دروغ می‌‍‌گویند، سپس خارج می‌‍‌شود و گویا بیرق‌‍‌های سفید را می‌‍‌بینم که بر فراز سر او در نجفِ کوفه تکان می‌‍‌خورد.»

روایتی از خاخام بزرگ، وهب بن منبه درباره‌‍‌ی غیبت

عجیب است که برخی روایات مربوط به ائمه‌‍‌ی دوازده گانه علیهم السلام از کعب الاحبار و وهب بن منبه رسیده است، و این علی رغم آن است که این دو در ضدّیت با اهل‌‍‌بیت علیهم السلام با دستگاه حاکم همسو بوده‌‍‌اند. توجیه این مطلب آن است که اینان از کتب یهود مثل تورات و تلمود نقل می‌‍‌کردند، و در تورات بشارت الهی به ابراهیم را خوانده بودند، بشارت به اینکه دوازده امام از نسل اسماعیل علیه السلام خواهند آمد.

ابن کثیردر البدایة و النهایة 6 /280 می‌‍‌نویسد: «در توراتی که نزد اهل کتاب است عبارتی با این معنا وجود دارد: خداوند متعال ابراهیم را بشارت داد که اسماعیل از او به هم رسد، او را رشد دهد و نسل بسیاری از او به وجود آورد، و در میان نسل او دوازده بزرگ قرار دهد.»

تورات کنونی عهد قدیم و جدید 1 /25 چاپ مجمع الکنائس الشرقیة، سفر تکوین، اصحاح هفدهم: «18/ ابراهیم به خدا گفت: کاش اسماعیل در حضور تو زندگی کند. 19/ خدا گفت: ساره همسر تو برایت پسری به دنیا می‌‍‌آورد که اسحاق نام دارد. من پیمان ابدی خود را با او برای نسل پس از او به پا خواهم داشت. 20/ اما در مورد اسماعیل، او را مبارک قرار می‌‍‌دهم، به ثمر می‌‍‌نشانم، و نسلش را فراوان قرار خواهم داد، دوازده رئیس از او به دنیا خواهند آمد، و او را امتی بزرگ خواهم گرداند. 21/ لکن عهد خود را با اسحاق که ساره در سال بعد و همین وقت به دنیا می‌‍‌آورد، بر پا خواهم داشت.»

کعب، آن را قیّم ترجمه می‌‍‌کند، و حال آنکه امام صحیح است. بعید نیست که کعب الاحبار و وهب نیز هر از گاهی به بیان حق بپردازند، مانند این حدیث: مقتضب الاثر /41 از وهب بن منبه نقل می‌‍‌کند: «موسی در شبِ خطاب الهی به هر درختی که در طور بود، و هر سنگ و گیاهی نگاه کرد، دید به ذکر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و دوازده وصیّ پس از او سخن می‌‍‌گویند، عرضه داشت: خدای من‌‍‌! هرچه می‌‍‌نگرم سخن به یاد محمد صلی الله علیه وآله وسلم و جانشینان او می‌‍‌گوید، ایشان چه مکانتی نزد تو دارند؟ فرمود: ای پسر عمران‌‍‌! من پیش از انوار، آنها را آفریدم، و در خزانه‌‍‌ی قدس خود قرار دادم، آنان در خرّمگاه مشیّت من سیر، و روح جبروت مرا استشمام می‌‍‌کنند، و نواحی ملکوت مرا مشاهده می‌‍‌نمایند، تا آن هنگام که اراده کنم، قضا و قدر خود را به اجرا گذارم.

ای پور عمران‌‍‌! من آنان را بر سبقت گیران سبقت دادم تا بهشت‌‍‌هایم را بدیشان زینت بخشم.

ای پسر عمران‌‍‌! هماره به یاد آنان باش که خازنان دانش، صندوق حکمت و معدن نور منند.

حسین بن علوان گوید: این مطلب را برای امام صادق علیه السلام گفتم، ایشان فرمودند: حق است، آنان دوازده تن از خاندان محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند: علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی و هر که خدا بخواهد.

عرضه داشتم: فدایت گردم، تنها از این بابت سؤال می‌‍‌کنم که حق را برایم بیان فرمایید [پس امامان بعدی را نیز بیان دارید]، فرمودند: من، همین پسرم - و به موسی علیه السلام اشاره کردند \_، و پنجمین تن از فرزندان او غیبت می‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌کند و جایز نیست با نام یاد شود.»

امامان علیهم السلام ، و مهار شتاب زدگان

محاضیر (شتاب زدگان)، عنوانی است که اهل‌‍‌بیت علیهم السلام ابتکار کرده و آن را در مورد شیعیان شتاب زده - یعنی کسانی که در اثر ستمدیدگی و نیز جنگ دوستی، خواهان پیوستن به هر نهضت و دعوتگری بودند - به کار گرفتند. و مِحضار نام اسبی است که بسیار می‌‍‌دود، نه اسب سریع.

حضرات معصومین علیهم السلام آنها را آرام می‌‍‌کردند و توضیح می‌‍‌دادند که جریان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برنامه‌‍‌ای است الهی و دراز مدت، لذا می‌‍‌باید صبر پیشه کنند و شتاب نورزند.

توضیح می‌‍‌دادند که حرکت آنان به سمت پرچم‌‍‌ها و نهضت‌‍‌هایی که از ناحیه‌‍‌ی امام علیه السلام امضا نشده اشتباه است، و آنها را از نتایج شتاب و کوتاهی‌‍‌شان بر حذر می‌‍‌داشتند، و اطمینان می‌‍‌دادند دشمنان هرچقدر هم بتوانند آنان را تحت ظلم و فشار قرار دهند، لکن توان استیصال و ریشه کن کردن آنها را نخواهند داشت، زیرا خداوند بقای آنان را ضمانت کرده است.

غیبت نعمانی /203 از ابو مرهف از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «محاضیر هلاک شدند، گفتم: محاضیر کیانند؟ فرمود: شتاب زدگان. آنان که به قرب آن امید دارند نجات یافتند، و دژ بر روی پایه‌‍‌هایش استوار مانَد [حکومت مخالفان تا آن زمان که خدا بخواهد استوار مانَد].

پس فرش خانه‌‍‌هایتان باشید، زیرا غبار به کسی باز می‌‍‌گردد که آن را بلند کرده است. آنان هرگاه قصد شما را داشته باشند، خداوند به امری مشغولشان خواهد ساخت.»

تاریخ الکوفة /151 نقل می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به کوفه فرمودند: ای کوفه‌‍‌! وای بر تو و خواهرت بصره، گویا شما را می‌‍‌بینم که بسان پوست کشیده و مانند سایش بازار عکاظ ساییده می‌‍‌شوید. جز آنکه من به آنچه خدای عزوجل به من آموخته می‌‍‌دانم هیچ جباری به سوء قصد شما نکند، مگر آنکه خداوند او را به امری مشغول دارد.»[[301]](#footnote-301)

رجال کشی /459 از علی بن جعفر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «مردی نزد برادرم علیه السلام آمد و گفت: فدایت شوم، صاحب این امر کیست؟ فرمودند: اینان پس از مرگ من به فتنه دچار می‌‍‌شوند و می‌‍‌گویند: او [امام کاظم علیه السلام ] قائم است، در حالی که قائم سال‌‍‌ها پس از من خواهد بود.»

غیبت نعمانی /198 از صالح بن میثم و یحیی بن سابق از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «اصحاب محاضیر هلاک شدند، آنان که به قرب آن امید دارند نجات یافتند و دژ بر روی پایه‌‍‌هایش استوار مانَد. همانا پس از اندوه، فتحی شگفت خواهد بود.»

در فصل سفیانی نیز گذشت که کافی 8 /264 از عیص بن قاسم از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «تقوای خداوند - که یگانه است و هیچ شریکی ندارد - را پیشه کنید و بر خود مراقب باشید، زیرا به خدا سوگند [ممکن است] مردی باشد که گله‌‍‌ای گوسفند دارد و بر آن چوپانی گمارده باشد، حال اگر او مردی را یافت که از این چوپان به گوسفندانش آگاهتر باشد، این را اخراج می‌‍‌کند و آن مرد داناتر را می‌‍‌آورد. به خدا قسم اگر شما دو جان داشتید که با یکی می‌‍‌جنگیدید و تجربه حاصل می‌‍‌کردید، و دومی باقی می‌‍‌ماند و آن گونه که برایتان [راه صحیح] روشن می‌‍‌شد رفتار [و زندگی] می‌‍‌کردید [خوب بود]، ولی یک جان بیشتر نیست که اگر از دست رود، به خدا دیگر توان توبه نیز از دست رفته است، پس شما شایسته‌‍‌ترید که برای خود بگزینید.

اگر کسی از ما به سراغتان آمد، بنگرید برای چه خروج می‌‍‌کنید؟ نگویید زید خروج کرد، زید دانا و صدوق بود و شما را به خود نمی‌‍‌خواند، بلکه تنها به رضا از آل محمد علیهم السلام دعوت کرد، و اگر پیروز می‌‍‌شد، به آنچه شما را بدان دعوت کرده بود وفا می‌‍‌کرد. او به سوی حکومتی مجتمع خارج شد تا آن را در هم شکند، ولی آن کس از ما که امروز خروج کند شما را به چه چیزی دعوت می‌‍‌کند؟ به رضا از آل محمد علیهم السلام ؟ ما شما را شاهد می‌‍‌گیریم که بدان راضی نیستیم. او امروز - که هیچ کسی همراهش نیست - از ما نافرمانی می‌‍‌کند، و آن زمان که پرچم‌‍‌ها و بیرق‌‍‌ها در میان باشد، سزاوارتر است که از ما نشنود [و نافرمانی کند]، مگر آن کسی که بنی فاطمه با او همراهی کنند. به خدا قسم صاحب شما تنها آن کس است که آنان بر گرد او جمع شوند.»[[302]](#footnote-302)

همان 8 /295 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هر بیرقی که قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحبش طاغوت است و به جای خدا عبادت می‌‍‌شود.»

غیبت نعمانی /194 و پاره‌‍‌ای /195 از ابو الجارود روایت می‌‍‌آورد: «خدمت امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: مرا سفارش کنید، فرمودند: تو را به تقوای خدا و خانه نشینی سفارش می‌‍‌کنم و اینکه در اجتماع این مردم دست نگاه داری، از کسانی که از ما هستند و خروج می‌‍‌کنند اجتناب کن که آنان نه بر حق هستند و نه به سوی حق ره می‌‍‌سپرند.

بدان‌‍‌! بنی‌‍‌امیه حکومتی دارند که مردم توان بازداشتن آنها را نخواهند داشت. و پیروان حق را دولتی خواهد بود که چون بیاید، خداوند هریک از ما اهل‌‍‌بیت را بخواهد عهده‌‍‌دار آن گرداند. پس هر کسی از شما آن دولت را درک کرد، نزد ما در بلندترین درجه خواهد بود، ولی اگر خدا پیش از آن او را بمیراند، برای او خیرخواهی کرده است.

بدان‌‍‌! هر گروهی که برای دفع ظلم و عزّت بخشیدن به دین قیام کند، مرگ و بلا آنان را به زمین خواهد افکند، تا آنکه گروهی قیام کنند که در بدر در کنار رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم حضور داشتند، و کشته‌‍‌شان دفن نمی‌‍‌گردد، زمین خورده‌‍‌شان را بلند نکنند و مجروحشان مداوا نشود.[[303]](#footnote-303) عرض کردم: آنها کیانند؟ فرمودند: فرشتگان.»

کافی 2 /23 از اسماعیل جعفی نقل می‌‍‌کند: «مردی نزد امام باقر علیه السلام آمد و نامه‌‍‌ای با خود به همراه داشت، حضرت بدو فرمودند: این نامه‌‍‌ی کسی است که به پرسش [از حق] آمده است، و از اعتقادی که عمل با آن پذیرفته می‌‍‌شود سؤال دارد، آن مرد گفت: خدا شما را رحمت کند، مقصودم همین است.

امام علیه السلام فرمودند: گواهی به لا إله إلا الله وحده لا شریک له، و اینکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنده و فرستاده‌‍‌ی اوست، اقرار به هر آنچه ایشان از نزد خدا آورده است، ولایت ما اهل‌‍‌بیت، بیزاری جستن از دشمن ما، تسلیم بودن در برابر فرمان ما، ورع، تواضع و انتظار قائم ما، چرا که ما دولتی داریم که چون خدا خواهد، آن را آورد.»

البرهان متقی هندی /174 از مسند محاملی از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «می‌‍‌پندارند من مهدی هستم، و حال آنکه من به مرگ نزدیکترم تا آنچه برایم ادّعا می‌‍‌کنند.»

غیبت نعمانی /87 از داود بن کثیر رقی نقل می‌‍‌کند: «حضور امام صادق علیه السلام در مدینه رسیدم، ایشان فرمودند: ای داود‌‍‌! چه چیزی تو را از [آمدن نزد] ما تأخیر انداخت؟ عرضه داشتم: در کوفه کاری پیش آمد، فرمودند: آنجا چه می‌‍‌گذشت؟ عرض کردم: فدایت گردم، عمویتان زید با شمشیری حمایل سوار بر اسب با صدایی بلند می‌‍‌گفت: از من سؤال کنید، از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست دهید، زیرا در میان، دانشی انبوه دارم، ناسخ را از منسوخ، مثانی و قرآن عظیم را می‌‍‌شناسم، و نشانه [و واسطه‌‍‌ی] میان خدا و شما هستم.

امام علیه السلام فرمودند: ای داود‌‍‌! راه‌‍‌ها تو را برده‌‍‌اند، آنگاه ندا کردند: ای سماعة بن مهران‌‍‌! سبد رطب را بیاور، او هم آورد، ایشان رطبی برداشته تناول کردند، هسته‌‍‌ی آن را از دهان بیرون آورده در زمین کاشتند، آن هم باز شد، سربرآورد، رویید و محصول داد. ایشان با دست بر خرمایی از شاخه‌‍‌ای زدند، آن را دو نیم کردند و صفحه‌‍‌ای سفید از آن خارج کرده [مُهر] آن را شکستند، به من دادند و فرمودند: بخوان، من هم آن را خواندم، دو سطر بود: سطر نخست: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، و سطر دوم: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کتَابِ اللهِ یوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأرض مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِک الدِّینُ الْقَیمُ،[[304]](#footnote-304) در حقیقت شماره‌‍‌ی ماه‌ها نزد خدا، از روزی که آسمان‌‍‌ها و زمین را آفریده، در کتاب خدا، دوازده ماه است، از این [دوازده ماه]، چهار ماه، [ماه] حرام است، این است آیین استوار، [این دوازده تن،] امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و خلف حجت [هستند].

در ادامه فرمودند: ای داود‌‍‌! آیا می‌‍‌دانی چه زمانی این مطلب درون این نوشته شده است؟ گفتم: خدا، رسولش و شما داناترید، فرمودند: دو هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند.»

امامان معصوم علیهم السلام با شتاب شتاب زدگان مقابله کرده‌‍‌اند و وقت گزاران را نیز تکذیب نموده‌‍‌اند، همانان که به گزاف و گمان و از سر جهل و یا به قصد گمراهی مردم بدین امر همت می‌‍‌گمارند.

کافی 1 /368 از فضیل بن یسار روایت می‌‍‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا برای این امر [ظهور] وقتی مشخص است؟ فرمودند: وقت گزاران دروغ گویند، وقت گزاران دروغ گویند، وقت گزاران دروغ گویند.

موسی علیه السلام به نزد پروردگارش رفت و با مردم سی روز وعده کرد، پس چون خداوند ده روز بر آن افزود، قوم او گفتند: موسی با ما خلف وعده کرده است، و آن کار را انجام دادند.

پس هنگامی که ما با شما سخن می‌‍‌گوییم و همانگونه واقع می‌‍‌شود، بگویید: خدا راست گفت، و اگر سخنی گفتیم ولی [تصور کردید] خلاف آن واقع شد، بگویید: خدا راست گفت، تا دو پاداش دریافت کنید.»

الامامة و التبصرة /94 از ابو عبیده‌‍‌ی حذّاء روایت می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام درباره‌‍‌ی این امر [ظهور] سؤال کردم که چه وقت خواهد بود؟ ایشان فرمودند: اگر شما امید دارید از جانبی سراغتان بیاید، ولی از جانبی [دیگر] آمد، آن را انکار نکنید.»

غیبت نعمانی /289 از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام : «ای محمد‌‍‌! هر کسی به تو خبر رساند که ما وقت گزارده‌‍‌ایم، نهراس و او را تکذیب کن، زیرا ما برای هیچ کس زمانی معیّن نمی‌‍‌کنیم.»

غیبت شیخ طوسی /262: «هر کس از مردم برایت وقتی تعیین نمود، نترس و او را تکذیب نما...

در روایتی دیگر: ما در گذشته وقتی تعیین نکردیم، در آینده نیز تعیین نخواهیم کرد.»

کافی 1 /368 از ابو بصیر: «از امام صادق علیه السلام در مورد قائم علیه السلام پرسیدم، ایشان فرمودند: وقت گزاران دروغ گفتند، ما اهل‌‍‌بیت، وقت تعیین نمی‌‍‌کنیم.

حدیثی دیگر: خداوند ابا کرده مگرآنکه با وقتِ وقت گزاران مخالفت کند.»

همان از عبدالرحمن بن کثیر: «در حضور امام صادق علیه السلام بودم که مهزم وارد شد و گفت: فدایت شوم، این امری که انتظارش را می‌‍‌کشیم، چه زمانی به وقوع خواهد پیوست؟ فرمودند: ای مهزم‌‍‌! وقت گزاران دروغ گفتند، شتاب زدگان هلاک شدند، و آنان که تسلیمند نجات یافتند.»

همان از ابو حمزه‌‍‌ی ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «ای ثابت‌‍‌! خداوند تبارک و تعالی زمان این امر[[305]](#footnote-305) را در [سال] هفتادم قرار داده بود، پس چون امام‌‍‌حسین علیه السلام به شهادت رسید، غضب خدای متعال بر اهل زمین شدّت گرفت و تا صد و چهل آن را به تأخیر انداخت. پس ما با شما سخن گفتیم و شما آن را منتشر کردید و پرده را کنار زدید، و خدا دیگر وقتی [برای خبر دادن به شما[[306]](#footnote-306)] درباره‌‍‌ی آن نزد ما قرار نداد، خداوند هر آنچه را بخواهد محو می‌‍‌کند و یا ثابت قرار می‌‍‌دهد و ام الکتاب نزد اوست.

من این حدیث را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم و ایشان تصدیق نمودند.»

غیبت شیخ طوسی /263 و تفسیر عیاشی 2 /218 از همو نقل می‌‍‌کنند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌‍‌فرمودند: تا سال هفتاد بلا خواهد بود، و بعد از بلا آسایش. حال هفتاد گذشته ولی آسایشی ندیدیم، و ایشان همان مضمون حدیث قبل را فرمودند.»

اثبات الوصیة /131 می‌‍‌نویسد: «از عالم علیه السلام روایت شده: معنای این سخن که تا سال هفتاد بلا خواهد بود، این است که خداوند عزوجل زمان فرج را در سال هفتاد قرار داده بود، پس چون امام‌‍‌حسین علیه السلام به شهادت رسید، بر اهل آن زمان غضب کرد و تا زمانی تأخیر انداخت.»

تحف العقول /310 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «ای پسر نعمان‌‍‌! عالم [امام] نمی‌‍‌تواند هر آنچه را می‌‍‌داند به تو بگوید، زیرا آن سرّ خداست که خدا آن را با جبرئیل علیه السلام گفت، جبرئیل علیه السلام به محمد صلی الله علیه وآله وسلم ، محمد صلی الله علیه وآله وسلم با علی علیه السلام ، علی علیه السلام با حسن علیه السلام ، حسن علیه السلام با حسین علیه السلام ، حسین علیه السلام با علی علیه السلام ، علی علیه السلام با محمد علیه السلام و محمد علیه السلام با کسی که با او در میان نهاد. پس شتاب نکنید، به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شده است، لکن شما آن را افشا کردید، لذا خدا تأخیر انداخت.

به خدا قسم شما رازی ندارید، مگر آنکه دشمنتان از شما بدان آگاهتر است.»

کافی 8 /362 از زراره روایت می‌‍‌کند: «حمران به امام باقر علیه السلام گفت: خدا مرا فدایتان گرداند، کاش برایمان بفرمایید این امر چه زمانی خواهد بود تا بدان مسرور شویم‌‍‌! ایشان فرمودند: ای حمران‌‍‌! تو برادران و دوستانی داری.[[307]](#footnote-307)

در گذشته مردی از عالمان بود و پسری داشت که رغبتی به دانش پدر نداشت و درباره‌‍‌ی هیچ چیزی از او نمی‌‍‌پرسید. آن مرد همسایه‌‍‌ای داشت که نزد او می‌‍‌آمد، می‌‍‌پرسید و فرا می‌‍‌گرفت.

مرگ او فرا رسید، پسرش را فراخواند و گفت: پسرم‌‍‌! تو از آن [دانشی] که نزد من است روی گردان و کم رغبت بودی، و در مورد هیچ چیز سؤال نمی‌‍‌کردی، ولی من همسایه‌‍‌ای دارم که نزد من می‌‍‌آمد، می‌‍‌پرسید، فرا می‌‍‌گرفت و به خاطر می‌‍‌سپرد، پس اگر به چیزی نیاز پیدا کردی نزد او برو\_ و همسایه را به او معرفی نمود - .

آن مرد از دنیا رفت و پسرش باقی ماند. پادشاه آن زمان رؤیایی دید و سراغ آن مرد را گرفت، خبر فوت او را دادند، گفت: آیا فرزندی از خود به جای گذارده است؟ گفتند: آری، پسری به جای گذاشته است، گفت: او را نزد من بیاورید، و برایش پیغام دادند حضور شاه برسد. پسر [با خود] گفت: به خدا نمی‌‍‌دانم چرا پادشاه مرا فراخوانده است، و دانشی هم ندارم، و اگر درباره‌‍‌ی چیزی از من سؤال کند رسوا می‌‍‌شوم، او سفارش پدر را به یاد آورد و به سراغ آن مردی که از پدرش دانش برمی‌‍‌گرفت آمد و گفت: پادشاه سراغ من فرستاده و نمی‌‍‌دانم علّت آن چیست، و پدرم فرمان داده بود اگر به چیزی نیاز داشتم نزد شما بیایم.

آن مرد گفت: اما من می‌‍‌دانم برای چه سراغ تو فرستاده است، پس اگر تو را آگاه ساختم هر آنچه خداوند نصیبت کرد، بین من و تو قسمت شود. آن پسر هم پاسخ مثبت داد. مرد او را قسم داد و تأکید گرفت که وفا کند.

او گفت: پادشاه می‌‍‌خواهد از تو درباره‌‍‌ی رؤیایی بپرسد که چه زمانی است؟ بگو: این زمان گرگ است. پسر هم نزد شاه آمد، او گفت: آیا می‌‍‌دانی چرا به سراغ تو فرستادم؟ پسر گفت: فرستادی تا در مورد رؤیایی که دیده‌‍‌ای سؤال کنی که چه زمانی است؟ پادشاه گفت: درست گفتی، حال بگو چه زمانی است؟ پسر گفت: زمان گرگ، و شاه فرمان داد جایزه‌‍‌ای به او بدهند. او هم آن را گرفت و به خانه آمد، و ابا کرد با آن مرد وفا کند. او [با خود] گفت: شاید من این مال را تمام و مصرف نکنم تا از دنیا روم، و ممکن است نیازمند نشوم و [دیگر] درباره‌‍‌ی چیزی - مانند اینکه از من پرسیدند - از من سؤال نکنند. و آن مقدار که خدا بخواهد درنگ کرد.

بعد پادشاه رؤیایی [دیگر] دید و او را فراخواند، او هم از کار خود [با آن مرد] پشیمان شد و گفت: به خدا قسم دانشی که نزد شاه برم ندارم، و نمی‌‍‌دانم با رفیقم چه کنم، من پیمان شکنی و بی‌‍‌وفایی کردم، آنگاه گفت: در هر حال نزد او رفته عذرخواهی می‌‍‌کنم و برایش سوگند یاد می‌‍‌کنم، شاید به من خبر دهد.

لذا نزد او آمد و گفت: من چنان کردم و به آنچه میان خود و تو بود وفا ننمودم و آنچه در دست داشتم پراکنده شد [و از بین رفت]، و به تو احتیاج دارم، تو را به خدا قسم می‌‍‌دهم مرا وانگذاری، به تو اطمینان می‌‍‌دهم چیزی به دستم نیاید مگر آنکه میان ما باشد. پادشاه فرستاده و نمی‌‍‌دانم در مورد چه مطلبی قصد پرسش دارد. آن مرد گفت: می‌‍‌خواهد درباره‌‍‌‌‍‌ی رؤیایی که مشاهده نموده از تو سؤال کند که چه زمانی است؟ تو هم بگو: زمان گوسفند است.

او هم نزد شاه آمد، او گفت: چرا به سراغت فرستادم؟ پاسخ داد: برای آنکه رؤیایی دیده‌‍‌ای و می‌‍‌خواهی در مورد زمان آن از من سؤال کنی، شاه گفت: درست گفتی، حال بگو چه زمان است؟ وی گفت: زمان گوسفند، و او فرمان داد صله‌‍‌ای به او بدهند. پسر آن را گرفت و به خانه برگشت. پیرامون اینکه آیا با او وفا کند یا نه اندیشه کرد، یک بار بر آن شد تا انجام دهد و بار دیگر منصرف گشت، سپس گفت: شاید دیگر تا ابد نیازی به او پیدا نکنم و مصمّم شد تا پیمان شکنی و بی‌‍‌وفایی کند، و آن مقدار که خداوند بخواهد درنگ کرد.

پادشاه [دیگر بار] رؤیایی دید و سراغ او فرستاد، او هم از کرده‌‍‌ی خویش پشیمان شد و گفت: پس از دو بار پیمان شکنی چون کنم؟ دانشی [هم] ندارم، ولی تصمیم گرفت نزد او بیاید. آمد و او را به خدای تبارک و تعالی سوگند داد تا به او بیاموزد، و گفت که این بار وفاداری می‌‍‌کند و اطمینان داد، گفت: در این حال مرا وانگذار که دیگر پیمان شکنی و بی‌‍‌وفایی نخواهم کرد. آن مرد از او تأکید گرفت و گفت: تو را فراخوانده تا از رؤیایی پرسش کند، پس چون سؤال کرد بگو: زمان میزان است.

چنین شد و شاه فرمان صله داد. او هم گرفت و نزد مرد آمد، در مقابل او قرار داد و گفت: هر آنچه به دست آوردم را آورده‌‍‌ام، سهم مرا بده، مرد عالم گفت: زمان نخست زمان گرگ بود و تو از گرگان بودی، زمان دوم زمان گوسفند بود که می‌‍‌خواهد [انجام دهد] ولی انجام نمی‌‍‌دهد، تو هم چنین بودی می‌‍‌خواستی ولی وفا نکردی، و هم اینک زمان میزان است و تو وفادار بودی، پس مالت را بگیر که من هیچ نیازی بدان ندارم و آن را بدو باز گرداند.»

علامه‌‍‌ی مجلسی رحمه الله در بحار الانوار 14 /497 می‌‍‌نگارند: «تو دوستان و برادرانی داری: شاید مقصود از بیان این حکایت، توضیح آن باشد که این زمان زمان وفای به عهد نیست، و اگر زمان ظهور را به تو بگویم، تو آن را به آنها می‌‍‌گویی و خبر میان مردم منتشر می‌‍‌شود و منجر به فساد خواهد شد، پیمان بر کتمان نیز سودی نبخشد.»

نگارنده: مقصود آن است که امام باقر علیه السلام زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را می‌‍‌دانند، ولی بیم انتشار خبر آن را دارند، همانسان که علامه‌‍‌ی مجلسی رحمه الله فرموده است، لذا امامان علیهم السلام از وقت ظهور آگاهند. مؤید این مطلب هم آن است که ایشان خبر داده‌‍‌اند در فلان سال رخ می‌‍‌دهد، ولی به جهت انتشار این خبر، تأخیر افتاده است.

در این مجال بحث دیگری واقع می‌‍‌شود: آیا در علم خدا وقت ظهور مشخص است و تغییر نمی‌‍‌کند، و یا آنکه به تبع حال مردم یا دعای آنان تغییر می‌‍‌یابد؟ و آیا دعای ما در سرعت بخشیدن به ظهور تأثیری دارد یا تنها فایده‌‍‌ی این دعا به خود ما بر می‌‍‌گردد همانسان که در توقیع آمده و پیشتر گذشت: «و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید، که آن فرج شماست.»

بحثی دیگر در اینجا مطرح می‌‍‌شود: وقت گزاری به چه معناست؟ تأخیر آن به جهت کردار مردم یعنی چه؟ مشیّت و قضا و قدر الهی چیست؟ و اظهار امری که بعدها در آن بداء واقع خواهد شد، چه حکمتی دارد؟

دیگر آنکه نهی امامان معصوم علیهم السلام از خروج بر حاکم ظالم به چه معناست؟ و اینکه آیا قیام و خروج نیازمند رهبری یا اذن معصومین علیهم السلام است، هم‌‍‌چنان‌‍‌که اکثر فقهاء بر آنند، یا آنکه اختصاص به آن زمان دارد، و کسی که قدرت دارد باید قیام کند؟

این‌‍‌‌‍‌ها مباحثی مفید است، لکن در این کتاب مجال آن نیست.

ابتکاری نبوی برای تعیین مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

یکی از معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخنان رصین و گفتارهای جامع ایشان است، از جمله‌‍‌‌‍‌ی آنها تعیین امام مهدی علیه السلام است به اینکه او از نسل امام‌‍‌حسین علیه السلام و پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان می‌‍‌باشد. و این معرفی بر ادعای مدعیان خط بطلان می‌‍‌کشد.

دیگر آنکه فرمودند: مهدی از عترت من است. از نسل فاطمه است. خدا تنها با ما آغازیده و تنها با ما به پایان خواهد رساند. اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خدا آن را طولانی می‌‍‌کند. او زمین را از عدل و داد آکنده خواهد ساخت. ثروت را مشت مشت دهد نه به شمارش. ما هفت تن از فرزندان عبد المطلب آقایان اهل بهشتیم: من، برادرم علی، عمویم حمزه، پسر عمویم جعفر، حسن، حسین و مهدی. مهدی پنجمین بعد از هفتمین نفر از فرزندان من است. او نهمین کس از صلب حسین است، پدرم فدای پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان، و این سخن خبر از غیبت امام علیه السلام است، چرا که دوران برده داری مدت‌‍‌هاست پایان یافته.

و این اوصاف تنها بر حضرت مهدی پسر امام حسن عسکری علیه السلام انطباق دارد، او نهمین تن از صلب امام‌‍‌حسین علیه السلام است و مادرش کنیزی رومی بوده.

مخالفین در تأویل این حدیث خود را به زحمت انداخته‌‍‌اند. آنان می‌‍‌پندارند مهدی علیه السلام به دنیا خواهد آمد و مادرش کنیزی خواهد بود. البته همانگونه که می‌‍‌دانیم دوران کنیزان پایان یافته است‌‍‌! چگونه می‌‍‌گویند او بعدها به دنیا خواهد آمد و حال آنکه نهمین شخص از نسل امام‌‍‌حسین علیه السلام است، و اکنون بیش از چهل نسل از امام‌‍‌حسین علیه السلام می‌‍‌گذرد، زیرا میانگین هر شخصی سی سال است و امام‌‍‌حسین علیه السلام در سال شصت و یک هجری به شهادت رسید‌‍‌!

ظاهراً این عبارت رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : پدرم فدای پسر برگزیده‌‍‌‌‍‌ی کنیزان، میان مردم معروف بوده است، تا جایی که برخی مدعی انطباق آن بر زید شهید رحمه الله شده‌‍‌اند، غیبت نعمانی /229 از ابو الصباح روایت می‌‍‌کند: «حضور امام صادق علیه السلام رفتم، ایشان فرمودند: پشت سر چه [خبر] داری؟ عرضه داشتم: شرّی را پشت سر گذارده‌‍‌ام،[[308]](#footnote-308) عمویتان زید می‌‍‌پندارد پسر زن اسیر، قائم این امت و پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان است، ایشان فرمودند: دروغ گفته است، او آنگونه که گفته نیست، اگر خروج کند کشته شود.»

نگارنده: این تکذیب را می‌‍‌بایست نسبت به ادعای کسانی دانست که زید را مهدی می‌‍‌دانستند، زیرا احادیث صحیحی از امام صادق و دیگر امامان علیهم السلام در مدح زید و بلندای مقام وی رسیده است، و اینکه او به مقاومت در برابر ظلم و امامت رضا از آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم فراخواند.[[309]](#footnote-309) علاوه بر آنکه آقای خوئی در معجم 8 /363 آن را ضعیف دانسته‌‍‌اند.

همین تعبیر را امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بارها در مورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به کار برده‌‍‌اند، شرح نهج‌‍‌البلاغة 7 /58: «اهل‌‍‌بیت پیامبرتان را بنگرید، اگر درنگ و اقامت کردند شما نیز چنین کنید، و اگر از شما یاری طلبیدند یاری نمایید که به طور قطع خداوند فتنه را به دست مردی از ما اهل‌‍‌بیت بر طرف خواهد نمود. پدرم فدای پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان، تنها با شمشیر به سراغ آنان می‌‍‌رود، هشت ماه شمشیر را بر شانه‌‍‌اش دارد، تا جایی که قریشیان گویند: اگر این از فرزندان فاطمه بود بر ما رحم می‌‍‌کرد.

خدا او را بر بنی‌‍‌امیه مسلّط می‌‍‌کند تا آنها را خرد کرده و در هم بشکند، مَلْعُونِینَ أَینَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلاً ، سُنَّةَ اللهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِیلاً،[[310]](#footnote-310) از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. در باره‌‍‌ی کسانی که پیشتر بوده‏اند [همین‏] سنّت خدا [جاری بوده‏] است؛ و در سنّت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

شارح [ابن ابی الحدید] گوید: اگر کسی بگوید: این مرد موعود که ایشان درباره‌‍‌اش فرموده‌‍‌اند: پدرم فدای پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان، کیست؟ گوییم: شیعیان بر این باورند که او امام دوازدهم آنها و پسر کنیزی به نام نرجس است، اما اصحاب ما معتقدند او از نسل فاطمه است و در آینده از کنیزی به دنیا خواهد آمد، و هم اکنون موجود نیست.»

نگارنده: کنیزان، دیگر کجایند تا مادر امام مهدی علیه السلام از آنها باشد، آنگونه که ابن ابی الحدید پنداشته است؟‌‍‌!

غیبت نعمانی /229 از حارث همدانی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «پدرم فدای پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان - مقصود ایشان قائم از فرزندان خویش است \_، آنان را به ذلت می‌‍‌کشاند و جام صبر[[311]](#footnote-311) می‌‍‌نوشاند، و تنها با شمشیر به استقبالشان می‌‍‌رود.

در آن هنگام فاجران قریش آرزو کنند که کاش می‌‍‌توانستند دنیا و ما فیها را بدهند و او از آنها گذشت کند، [ولی] او دست از آنان برنخواهد داشت تا آنکه خدا راضی شود.»

مقتضب الاثر /31 از ابن ابی جحیفه‌‍‌ی سوائی، حارث همدانی و حارث بن شرب که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشتند روایت می‌‍‌کند: «چون پسرش حسن علیه السلام می‌‍‌آمد می‌‍‌فرمود: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! خوش آمدی، و هنگامی که حسین علیه السلام می‌‍‌آمد می‌‍‌فرمود: پدر و مادرم فدایت ای پدر پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان‌‍‌!

گفته شد: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! چرا درباره‌‍‌ی حسن چنان می‌‍‌گویید و در مورد حسین چنین؟ و پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان کیست؟ فرمودند: آن گمشده‌‍‌ی رانده و آواره، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین، و دست خود را بر سر حسین علیه السلام نهادند.»

غیبت نعمانی /228 از عبد الرحیم قصیر روایت می‌‍‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: این فرموده‌‍‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام : پدرم فدای پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان، آیا مقصود فاطمه علیها السلام است؟ فرمودند: فاطمه برگزیده‌‍‌ی آزادان است، او [مهدی] ... [سفید] مایل به سرخی است، خدا فلانی را رحمت کند.»

ارشاد 2 /382 از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد و گفت: بگو: مهدی چه نام دارد؟ ایشان فرمودند: حبیبم صلی الله علیه وآله وسلم با من عهد فرموده که سخنی از نامش نگویم تا زمانی که خداوند او را مبعوث کند.

عمر گفت‌‍‌: از اوصافش بگو، ایشان فرمودند‌‍‌: او جوانی است میان بالا، با چهره و مویی زیبا که بر شانه‌‍‌هایش فرو می‌‍‌ریزد، و نور صورتش سیاهی موهای سر و محاسنش را تحت الشعاع قرار می‌‍‌دهد، پدرم فدای پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان.»[[312]](#footnote-312)

هم امام مهدی علیه السلام ، پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان است و هم جدّش امام جواد علیه السلام

تعبیر پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان توسّط رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شأن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به کار رفته است. ایشان در مورد امام جواد علیه السلام نیز چنین عبارتی را به کار بردند.

امام جواد علیه السلام گندمگون بودند و دستگاه حاکم از این مطلب بر ضدّ امام رضا علیه السلام سوء استفاده کردند. آنان شایعه کردند امام جواد علیه السلام فرزند امام رضا علیه السلام نیست، چون بسان ایشان سفید نمی‌‍‌باشد‌‍‌! آنان قیافه شناسان را آوردند و آنان او را فرزند امام علیه السلام دانستند و خدا ایشان را در قبال دروغ پردازان یاری نمود.

کافی 1 /322 و ارشاد /317 روایت می‌‍‌کنند: «علی بن جعفر در مورد ماجرای حکم قیافه شناسان [به اینکه امام جواد پسر امام رضا علیهما السلام است] و تکذیب دروغ گویان، گفت: من برخاستم و دهان ابو جعفر [امام جواد علیه السلام ] را بوسیده آب دهانش وارد دهانم شد و عرض کردم: نزد خدا شهادت می‌‍‌دهم شما امام من هستید.

امام رضا علیه السلام گریستند و فرمودند: ای عمو‌‍‌! آیا از پدرم نشنیدید: رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: پدرم فدای پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان، پسر زن نوبیِ[[313]](#footnote-313) پاک دهان، صاحب رحِمی که نجیب به دنیا می‌‍‌آورد. وای بر آنان [بنی عباس]، خداوند اعیبس[[314]](#footnote-314) صاحب فتنه و دودمانش را لعنت کند.[[315]](#footnote-315)

و اوست [مهدی] که سال‌‍‌ها، ماه‌‍‌ها و روزها آنان را می‌‍‌کشد، به ذلت می‌‍‌کشاند و جام صبر می‌‍‌نوشاند. او رانده و آواره است، پدر و جدّش را کشته‌‍‌اند ولی خونخواهی نکرده است، غیبت می‌‍‌کند و گفته می‌‍‌شود: مرد یا به هلاکت رسید، در کدامین وادی سیر می‌‍‌کند؟

ای عمو‌‍‌! آیا این شخص جز از [نسل] من خواهد بود؟ عرض کردم: راست گفتی، فدایت گردم.»

با این حساب امام جواد علیه السلام پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان نوبی است، و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف پسر برگزیده‌‍‌ی کنیزان رومی، اوست رانده‌‍‌ی آواره که غائب می‌‍‌شود، و هموست که از خطّ ضلالت که بنی‌‍‌امیه و بنی عباس پرچمداران آنند، انتقام می‌‍‌گیرد.

برخی از ابتکارات ائمه علیهم السلام در تعیین شخصیت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

از جمله‌‍‌ی آن، تعیین به نام، مادر، شماره، اوصاف و شخصیت.

غیبت نعمانی /179 از ابو هیثم میثمی از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «چون سه نام محمد، علی و حسن پشت سر هم آمدند، چهارم آنها قائم آنهاست.»[[316]](#footnote-316)

غیبت شیخ طوسی /36 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام : «با هفتمینِ از ما فرج خواهد بود.»

شیخ حر عاملی رحمه الله در اثبات الهداة 3 /499 پس از نقل آن می‌‍‌نویسد: «مقصود هفتمین شخص از خود ایشان است [که با ایشان آغاز و به حضرت مهدی علیه السلام ختم می‌‍‌گردد] نه از نسل حضرت امیر علیه السلام .»

غیبت شیخ طوسی /28 از آن حضرت روایت می‌‍‌کند: «صاحب ما که از صلب این است - و به موسی بن جعفر علیهما السلام اشاره کردند - ظاهر می‌‍‌گردد و زمین را همانسان که از ظلم و ستم پر شده از عدالت می‌‍‌آکند، و دنیا برایش آرام می‌‍‌شود.»

کمال الدین 2 /334 از مفضل بن عمر: «حضور آقایم امام صادق علیه السلام رسیدم و عرضه داشتم: آقای من‌‍‌! کاش جانشین پس از خود را به ما معرفی کنید، ایشان فرمودند: ای مفضل‌‍‌! امام بعد از من پسرم موسی است، و جانشین آرزو شده و منتظَر، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی خواهد بود.»

همان 2 /383 از صقر بن ابی دلف از امام هادی علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «امام پس از من پسرم حسن است، و پس از حسن پسرش قائم که زمین را از عدل و داد پر می‌‍‌کند، آنگونه که از ستم و جور آکنده شده است.»

کافی 1 /341 از ابو حمزه: «نزد امام جعفر بن محمد علیهما السلام رفتم و عرض کردم: شما صاحب این امر هستید؟ فرمودند: نه، گفتم: فرزند شماست؟ فرمود: نه، عرضه داشتم: فرزند فرزندتان است؟ فرمودند: نه، گفتم: فرزند فرزند فرزند شما؟ پاسخ منفی دادند، عرض کردم: او کیست؟ فرمودند: آن کسی که زمین را از دادگری می‌‍‌آکند، آنسان که از بیداد و ستم پر شده است، و این پس از فتره‌‍‌ای از امامان است،[[317]](#footnote-317) همانگونه که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از فتره‌‍‌ای از رسولان[[318]](#footnote-318) مبعوث شد.»[[319]](#footnote-319)

جریان یافتن سنت تنی چند از پیامبران علیهم السلام در ولادت و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

کمال الدین 1 /321 از سعید بن جبیر از امام زین العابدین علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «در قائمِ ما سنت‌‍‌هایی از پیامبران است؛ سنتی از پدرمان آدم، سنتی از نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، ایوب و محمد علیهم السلام .

از آدم و نوح طول عمر، از ابراهیم مخفی بودن ولادت و دوری گزینی از مردم، از موسی هراس و غیبت، از عیسی اختلاف مردم درباره‌‍‌ی او، از ایوب فرج و گشایش پس از بلا و از محمد صلی الله علیه وآله وسلم خروج با شمشیر.»

همان 1 /152 و 2 /340 از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام : «در قائم سنتی از موسی بن عمران است، عرض کردم: آن سنت چیست؟ فرمودند: مخفی بودن تولد و غیبت از قوم خویش، گفتم: موسی چه مقدار از اهل و قوم خود غیبت کرد؟ فرمودند: بیست و هشت سال.»

همان 2 /350 از ابو بصیر از آن حضرت: «در صاحب این امر سنت‌‍‌هایی از پیامبران است؛ سنتی از موسی بن عمران، عیسی، یوسف، و سنتی از محمد علیهم السلام . سنت از موسی بن عمران آن است که هراسان و منتظِر است، سنت از عیسی آن است که آنچه در مورد عیسی گفته شد [که وی از دنیا رفت] درباره‌‍‌ی او نیز بگویند، سنت یوسف خفا و پنهانی است که خداوند بین او وخلق حجابی قرار می‌‍‌دهد که او را می‌‍‌بینند ولی نمی‌‍‌شناسند، و اما سنت محمد صلی الله علیه وآله وسلم آن است که وی به هدایت ایشان رهنمون می‌‍‌شود و طبق سیره‌‍‌ی ایشان رفتار می‌‍‌کند.»

غیبت نعمانی /164 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند که فرمودند: «در صاحب این امر سنت‌‍‌هایی از چهار پیامبر است؛ سنتی از موسی، عیسی، یوسف و محمد صلی الله علیه وآله وسلم . گفتم: سنت موسی چیست؟ فرمودند: هراسان است و انتظار می‌‍‌کشد. از سنت عیسی پرسیدم، فرمودند: آنچه در مورد عیسی گفته شد درباره‌‍‌ی او نیز گویند. عرض کردم: سنت یوسف؟ فرمود: زندان و غیبت،[[320]](#footnote-320) و از سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کردم و فرمودند: چون قیام کند طبق سیره‌‍‌ی ایشان رفتار نماید، و آثار ایشان را تبیین کند، او هشت ماه شمشیر را بر شانه قرار دهد و بکشد تا آنکه خدا راضی گردد. پرسیدم: چسان از رضایت خداوند آگاه خواهد شد؟ فرمودند: خدا رحمت را در دل او قرار می‌‍‌دهد.»[[321]](#footnote-321)

اثبات الوصیة /226 آن را نقل می‌‍‌کند و در قسمتی از آن آمده است: «شباهت او به یوسف در زیبایی و سخاوت اوست، و سنت او از محمد صلی الله علیه وآله وسلم آن است که با شمشیر ظاهر می‌‍‌گردد.»

دلائل الامامة /291 نیز روایت می‌‍‌کند و در پاره‌‍‌ای از آن آمده است: «شباهت او به یوسف آن است که برادرانش با او خرید و فروش می‌‍‌کردند و سخن می‌‍‌گفتند، ولی او را نمی‌‍‌شناختند.»[[322]](#footnote-322)

کمال الدین 1 /28: «سنت یوسف آن است که برادرانش با او معامله می‌‍‌کردند و سخن می‌‍‌گفتند، لکن او را نمی‌‍‌شناختند، سنت عیسی سیاحت است، و سنت محمد صلی الله علیه وآله وسلم شمشیر.»

همان 1 /327 از امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی نقل می‌‍‌کند: «شباهت او به یونس بن متی آن است که از غیبت باز می‌‍‌گردد در حالی که پس از بالا رفتن سن [هنوز] جوان است... شباهت به موسی علیه السلام دوام هراس، طول غیبت، مخفی بودن ولادت، به ستوه آمدن پیروان بعد از او، از آزار و ذلتی که با آن مواجه می‌‍‌شوند، تا آنکه خدای عزوجل اذن ظهور دهد و او را بر دشمنش یاری و تأیید کند... شباهت ایشان به جدّش مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم آن است که با شمشیر خروج می‌‍‌کند، دشمنان خدا و رسول و جباران و طاغوت‌‍‌ها را می‌‍‌کشد، با شمشیر و رعب یاری می‌‍‌شود و کسی توان مقابله با بیرقی که به او تعلّق دارد را نخواهد داشت.

برخی از نشانه‌‍‌های خروجش این‌‍‌هاست: خروج سفیانی از شام، خروج یمانی از یمن، فریادی از آسمان در ماه رمضان و منادیی که از آسمان نام او و پدرش را ندا می‌‍‌کند.»[[323]](#footnote-323)

همان 2 /345 از ابو بصیر: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ای پسر پیامبر‌‍‌! قائم شما اهل‌‍‌بیت کیست؟ فرمودند: ای ابو بصیر‌‍‌! او پنجمین شخص از فرزندان پسرم موسی است، پسر بانوی کنیزان، غیبتی خواهد داشت که اهل باطل در آن به تردید می‌‍‌افتند، آنگاه خدای عزوجل او را آشکار می‌‍‌کند و بر دستانش مشارق و مغارب زمین را می‌‍‌گشاید. روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فرود می‌‍‌آید و پشت سر او نماز می‌‍‌گزارد. زمین به نور پرورگارش روشن می‌‍‌شود، و در آن مکانی نخواهد ماند که غیر از خدای عزیز و جلیل در آن عبادت شده، مگر آنکه خدا در آن پرستش گردد، و همه‌‍‌ی دین برای خدا خواهد بود، اگرچه مشرکان خوش نداشته باشند.»

همان 2 /480 از سَدیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «... زیرا خداوند عزوجل ابا کرده مگر آنکه در او سنت‌‍‌های پیامبران علیهم السلام در غیبت‌‍‌هایشان جریان یابد. ای سدیر‌‍‌! و ناگزیر از آن است که مدت‌‍‌های غیبت‌‍‌های آنها در او کامل شود، خداوند تعالی می‌‍‌فرماید: لَتَرْکبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ،[[324]](#footnote-324) قطعاً از حالی به حالی برخواهید نشست، یعنی سنت‌‍‌های آنان که پیش از شما بودند.»

کافی 1 /336 از سَدیر از آن حضرت روایت می‌‍‌کند: «برادران یوسف علیه السلام نوادگان و پسران پیامبران بودند، آنان با یوسف تجارت و معامله کردند، با او سخن گفتند در حالی که برادران او بودند و او برادر ایشان بود، ولی او را نشناختند تا آن [زمان] که گفت: أَنَا یوسُفُ وَهَذَا أَخِی،[[325]](#footnote-325) من یوسفم و این برادر من است.

پس این امت ملعون چرا انکار می‌‍‌کنند که خداوند عزوجل در زمانی از زمان‌‍‌ها با حجت خود چنین کند، همانگونه که با یوسف کرد‌‍‌!

یوسف علیه السلام مُلک مصر را در اختیار داشت و با پدرش هیجده روز فاصله داشت، و اگر می‌‍‌خواست به او خبر دهد می‌‍‌توانست. یعقوب و فرزندانش هنگام بشارت، نه روزه از سرزمین خود به مصر آمدند، پس از چه رو این امت انکار می‌‍‌کنند که خدای عزیز و جلیل با حجت خود چنان کند که با یوسف کرد که در بازارهایشان راه رود و بر بساط آنان گام نهد، تا آنکه خدا به او در این باره [ظهور] اذن دهد، آنسان که به یوسف اذن داد، قَالُوا أَإِنَّک لأَنْتَ یوسُفُ قَالَ أَنَا یوسُفُ،[[326]](#footnote-326) گفتند: آیا تو خود، یوسفی؟ گفت: من یوسفم.»

همان 2 /480: «خداوند امر او را در یک شب سامان می‌‍‌دهد.»

صاحب این امر کسی است که میلادش مخفی است، و مردم گویند: به دنیا نیامده‌‍‌!

اثبات الوصیة /222 از سعد بن عبد الله با سند خود از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «قائم آن کسی است که ولادت او بر مردم پوشیده است.»

کمال الدین 2 /479 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام : «ولادت صاحب این امر بر مردمان مخفی خواهد بود، تا آنکه هنگام خروج بیعت احدی در گردنش نباشد.»

غیبت نعمانی /183 از ابو الجارود از امام باقر علیه السلام : «شما هماره گردن‌‍‌هایتان را به سوی مردی از ما می‌‍‌کشید [و منتظر خروج ما هستید] و می‌‍‌گویید: این همان [قائم] است، ولی خدا او را [از دنیا] می‌‍‌برد، تا آنکه برای این امر کسی را فرستد که نمی‌‍‌دانید به دنیا آمده یا نه، آفریده شده یا نه.»

همان /182 از او از ایشان: «اینان و تو، پیوسته [چشم دوخته و در انتظار] خواهید بود، تا آنکه خدا برای این امر کسی را بفرستد که ندانند آفریده شده یا نه.»

کافی 1 /342 از عبد الله بن عطا نقل می‌‍‌کند: «خدمت امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: شیعیان شما در عراق بسیارند، و به خدا سوگند در میان اهل‌‍‌بیت شما کسی مانند شما وجود ندارد، پس چرا خروج نمی‌‍‌کنید؟

ایشان فرمودند: ای عبد الله بن عطا‌‍‌! گوش‌‍‌هایت را نزد احمقان گسترده‌‍‌ای، آری، به خدا قسم من صاحبِ [خروج کننده‌‍‌ی] شما نیستم، عرض کردم: پس او کیست؟ فرمودند: ببینید آن کس که ولادتش بر مردم مخفی باشد صاحب شماست...»

این عبارت در غیبت نعمانی /167 چنین آمده: «... ببین کسی که مردم نمی‌‍‌دانند به دنیا آمده یا نه، او صاحب شماست.»

کمال الدین 2 /360 از عباس بن عامر قصبانی از امام کاظم علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «صاحب این امر کسی است که مردم گویند: هنوز به دنیا نیامده است.»

همان 2 /381 از امام هادی علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «صاحب این امر کسی است که مردم گویند: هنوز به دنیا نیامده است.»

همان 2 /432 از حسن بن منذر نقل می‌‍‌کند: «حمزة بن ابو الفتح روزی آمد و گفت: خبری خوش دارم، دیشب در خانه برای ابو محمد فرزندی به دنیا آمد و ایشان فرمان کتمان این خبر را دادند، گفتم: نامش چیست؟ گفت: نامش محمد و کنیه‌‍‌اش به جعفر [ابا جعفر] است.»

عباسیان، و پیروی از شیوه‌‍‌ی نمرود و فرعون

در منابع تاریخی و دیگر ادیان آمده که منجّمان به نمرود خبر دادند در همین سال فرزندی در پایتخت او به دنیا خواهد آمد که حکومت او را در مخاطره قرار می‌‍‌دهد، لذا نمرود زاد و ولد را منع کرد و تمامی پسرانی را که به دنیا می‌‍‌آمدند به قتل رساند‌‍‌!

همین خبر را به فرعون نیز دادند و او هم بسان نمرود رفتار کرد‌‍‌!

تفسیر قمی 1 /207 روایت می‌‍‌کند: «نمرود برای هر زن بارداری نگهبانی گمارده بود و هر فرزند پسری را سر می‌‍‌برید. مادر ابراهیم او را برای فرار از ذبح [در غاری] پنهان کرد. ابراهیم درون غار در هر روز بسان یک ماه دیگران رشد می‌‍‌کرد و بزرگ می‌‍‌شد، تا آنکه در غار سیزده ساله شد. پس از آن مادرش به دیدار او آمد و چون خواست از او جدا شود دست بر مادر آویخت و گفت: ای مادر‌‍‌! مرا بیرون ببر، مادر گفت: پسرم‌‍‌! پادشاه اگر بفهمد تو در این زمان به دنیا آمده‌‍‌ای تو را خواهد کشت.»

همان 2 /135 از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که مادر موسی به وی باردار شد، اثر حمل او تنها در هنگام ولادت آشکار شد. فرعون برای مراقبت و زیر نظر داشتن زنان بنی‌‍‌اسرائیل، زنانی قبطی را مأمور آنان کرده بود. این کار بابت آن بود که به فرعون خبر رسیده بود بنی‌‍‌اسرائیل می‌‍‌گویند: در میان ما مردی به دنیا خواهد آمد که بدو موسی بن عمران گفته می‌‍‌شود و نابودی فرعون و یارانش بر دستان اوست. لذا گفت: فرزندان پسرشان را می‌‍‌کشم تا خواسته‌‍‌شان تحقّق نیابد. او میان مردان و زنان فاصله انداخت و مردان را محبوس کرد.

هنگامی که مادر موسی وی را به دنیا آورد، او را نگریست، اندوهگین شد و گریسته گفت: الآن است که ذبح شود.

خدا در دل آن زنِ مأمور، محبّت موسی را قرار داد و او گفت: چرا رنگت زرد شد؟ مادر موسی پاسخ داد: بیم آن دارم که فرزندم را ذبح کنند. آن زن گفت: نهراس، و موسی به گونه‌‍‌ای بود که هرکه او را می‌‍‌دید دوستدارش می‌‍‌شد، و این همان فرموده‌‍‌ی خدای عزیز و جلیل است: وَأَلْقَیتُ عَلَیک مَحَبَّةً مِنِّی،[[327]](#footnote-327) و مهری از خودم بر تو افکندم. پس آن زن قبطی مأمور دوستدار موسی شد. صندوقی برای مادر موسی نازل شد و خطاب شد: او را در صندوق قرار ده و در دریا بیانداز وَلا تَخَافِی وَلا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیک وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِین،[[328]](#footnote-328) و نترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی‌‍‌گردانیم و از پیامبران قرار می‌‍‌دهیم. او هم موسی را در آن گذاشت، در آن را بست و به نیل انداخت.

فرعون بر ساحل نیل، قصر و تفرجگاهی داشت. وی به همراه همسرش آسیه از قصر به زیر آمد و سیاهیی را در نیل مشاهده کرد که امواج آن را بالا می‌‍‌بردند و بادها با آن برخورد می‌‍‌کردند تا آن را کنار در قصر فرعون آوردند. وی دستور داد آن را برگیرند. صندوق را نزد وی بردند و چون آن را گشود پسری درون آن دید و گفت: این از بنی‌‍‌اسرائیل است. خدا در دل فرعون و آسیه محبّت شدیدی نسبت به موسی قرار داد، ولی فرعون [علی رغم آن محبّت] در صدد کشتن موسی بر آمد، آسیه گفت: لاتَقْتُلُوهُ عَسَی أَنْ ینْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَهُمْ لا یشْعُرُونَ،[[329]](#footnote-329) او را نکشید، شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم، ولی آنها خبر نداشتند، که او موساست...»

المستدرک 2 /574 از وهب بن منبه می‌‍‌آورد: «هنگامی که مادر موسی به او باردار شد، این خبر را به ارشاد خداوند - که می‌‍‌خواست به واسطه‌‍‌ی موسی بر بنی‌‍‌اسرائیل احسان کند و امتنان ورزد - از همه مخفی کرد، لذا هیچ کس از این حمل آگاهی نداشت. در سال تولد او، فرعون قابله‌‍‌ها را مأمور بازرسی کرد و چنان زنان را تفتیش می‌‍‌کرد که سابقه نداشت.

اما مادر موسی نه شکمش برآمد، نه رنگش تغییر کرد و شیرش هم فاسد نشد، از این رو قابله‌‍‌ها کاری با او نداشتند. چون شبی که موسی در آن به دنیا آمد فرا رسید، مادرش بدون مراقب و قابله او را زایید، و کسی جز خواهرش مریم از آن آگاه نشد، خداوند به او وحی کرد: أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَیهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیمِّ وَلا تَخَافِی وَلا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیک وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِین،[[330]](#footnote-330) او را شیر ده، و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز، و نترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی‌‍‌گردانیم و از پیامبران قرار می‌‍‌دهیم.

مادرش سه ماه او را مخفی داشت و در آغوش خویش شیر می‌‍‌داد و او نه می‌‍‌گریست و نه حرکت می‌‍‌کرد. ولی وقتی بر او و خود ترسید، جعبه‌‍‌ای در بسته ساخت و داخل آن را آماده کرد و شب هنگام در آب افکند، آنگونه که خدا فرمان داده بود.

او تابوت را پنج وجب در پنج وجب ساخته بود بدون آنکه قیر اندود کند، تابوت هم بر روی آب آمد تا اینکه آب آن را نیمه شب به ساحل انداخت. صبح هنگام فرعون در جایگاهی که در ساحل نیل داشت نشست و تابوت را دید، به خدمه گفت: آن را بیاورید، آوردند و موسی را درون آن مشاهده کرد، با دیدن او گفت: چرا این پسر ذبح نشده؟ من که به قابله‌‍‌ها فرمان داده بودم هیچ نوزادی را مخفی نکنند‌‍‌!

فرعون با زنی از بنی‌‍‌اسرائیل که آسیه دختر مزاحم نام داشت ازدواج کرده بود. وی یکی از بهترین زنان و از دختران پیامبران بود، با مؤمنان مهربان بود و بر آنان انفاق و بخشش می‌‍‌کرد. او که در کنار فرعون نشسته بود گفت: این مولود از یک سال بزرگتر است، و شما فرمان دادید کودکان همین سال را سر ببرند، پس او را رها کن تا مایه‌‍‌ی روشنی دیدگانمان باشد، لاتَقْتُلُوهُ عَسَی أَنْ ینْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَهُمْ لا یشْعُرُونَ،[[331]](#footnote-331) او را نکشید، شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم، ولی آنها خبر نداشتند، هلاکشان بر دستان اوست. برای فرعون تنها دختر زاده می‌‍‌شد...»

دستگاه خلافت قریش از دیر زمان در جستجوی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اثبات الهداة 3 /570 از فضل بن شاذان با سند صحیح از امام‌‍‌عسکری علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «بنی‌‍‌امیه و بنی عباس به دو جهت شمشیرهایشان را بر [گردن] ما گذاشتند؛ یکی آنکه می‌‍‌دانستند هیچ حقّی در خلافت ندارند، از این رو می‌‍‌هراسیدند ما آن را ادعا کنیم و در جایگاه خود [اهل‌‍‌بیت] قرار گیرد.

دوم آنکه از روایات متعدد فهمیده بودند زوال حکومت جباران و ظالمان بر دست قائم ما خواهد بود و تردیدی نداشتند که خود، از آنهایند، لذا تلاش کردند اهل‌‍‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بکشند و نسل ایشان را از میان برند تا با این کار بتوانند از به دنیا آمدن قائم جلوگیری کنند و یا او را به قتل رسانند، ولی خداوند ابا کرد امر او را برای احدی از آنان آشکار کند، تا اینکه نورش را کامل گرداند، اگرچه کافران را خوش نیاید.»

جستجوی پیرامون حضرت مهدی علیه السلام از روزی آغاز شد که جدّش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آمدن او بشارت دادند. پیش از این نیز گذشت که عمر از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد نام ایشان سؤال کرد، ولی ایشان دست رد بر سینه‌‍‌ی او زدند، لذا در مورد اوصاف او پرسید.

و نیز در بخش تحریفات بشارت نبوی گذشت که طبری سخن معاویه به ابن عباس را آورده است: «شما بر این پندارید که خلافتی هاشمی و مهدی قائم دارید، و حال آنکه مهدی عیسی بن مریم است، خلافت هم در دستان ماست تا آن را به او تحویل دهیم.»

البته معاویه خود مدعی مهدویت شد و ما این مطلب را از مسند احمد به اثبات رساندیم‌‍‌! امویان پس از وی نیز در جستجوی مهدی بودند‌‍‌!

شیخ صدوق رحمه الله در کمال الدین 1 /47 می‌‍‌نویسد: «خبر آمدن موسی در میان بنی‌‍‌اسرائیل، و اینکه نابودی فرعون و حکومت وی بر دست اوست منتشر شده بود، لذا فرعون اولاد بنی‌‍‌اسرائیل را به قتل می‌‍‌رساند.

نمرود نیز پیش از وی اولاد رعیت و اهالی مملکت خود را در طلب ابراهیم علیه السلام می‌‍‌کشت، آن هنگام که خبر فرا رسیدن زمان ولادت وی، و اینکه هلاکت نمرود، اهل مملکت و دین وی به دست اوست، انتشار یافت.

طاغوت زمان امام حسن بن علی علیهما السلام پدر صاحب الزمان علیه السلام نیز چنین کرد، وی در پی فرزند ایشان برآمد، برای خانه‌‍‌شان نگهبان گذاشت، و کنیزان ایشان را حبس کرد تا وضع حمل کنند.»

عباسیان و آگاهی از امامت عترت علیهم السلام

عباسیان نیک می‌‍‌دانستند امامان از عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برگزیدگان خدایند، و رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به اطاعت از آنان فرمان داده‌‍‌اند، لکن سلطنت - همانگونه که هارون به مأمون گفت - عقیم است.

عیون اخبار الرضا علیه السلام 2 /85 نقل می‌‍‌کند: «زمانی که هارون به مدینه رفت امام کاظم علیه السلام به دیدن او آمدند، هارون برخاست و صورت و دو دیده‌‍‌ی امام علیه السلام را بوسه داد، آنگاه به من، امین و مؤتمن رو کرد و گفت: ای عبد الله، ای محمد و ای ابراهیم‌‍‌! در مقابل عمو و آقایتان راه بروید، رکابش را بگیرید، لباسش را درست کنید و تا منزل بدرقه نمایید. موسی بن جعفر آرام به من رو کردند و مرا به خلافت خبر دادند، سپس فرمودند: چون عهده‌‍‌دار این امر شدی با فرزندانم نیکی کن. سپس ما بازگشتیم.

من با دل و جرأت‌‍‌ترین فرزندان پدرم بودم، از این رو چون مجلس خلوت شد گفتم: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! این مردی که اینچنین او را بزرگداشتی، تبجیل کردی، در مقابلش از جا برخاستی، صدر مجلس نشاندی، خود پایین‌‍‌تر از او نشستی و به ما فرمان دادی رکابش را بگیریم که بود؟ پدرم گفت: او امام مردم، حجت خدا بر خلق و خلیفه‌‍‌ی او بر بندگان است.

گفتم: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! آیا این اوصاف همه برای شما و در شما نیست؟ گفت: من در ظاهر امام مردم هستم که با قهر و غلبه بدین منصب دست یافته‌‍‌ام، ولی موسی بن جعفر امام حق است، پسرم‌‍‌! به خدا قسم او نسبت به جایگاه پیامبر از من و تمامی این خلق شایسته‌‍‌تر است. اما به خدا سوگند اگر تو سر این امر با من نزاع کنی، آنچه را که چشمانت در آن است جدا خواهم ساخت، چرا که حکومت عقیم است [و نسب نیز در آن سودی نرساند]‌‍‌!

وقتی خواست از مدینه به مکه رود، فرمان داد کیسه‌‍‌ی سیاهی که دویست دینار در آن بود بیاورند، و رو به فضل بن ربیع کرد و گفت: این را نزد موسی بن جعفر ببر و بگو: امیرالمؤمنین می‌‍‌گوید: ما در تنگی هستیم و بعد از این زمان احسان ما به شما خواهد رسید.

من گفتم: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! به نوادگان مهاجر و انصار و سایر قریش و بنی هاشم و کسانی که حسب و نسبشان را نمی‌‍‌دانی تا پنج هزار دینار می‌‍‌دهی، ولی به موسی بن جعفر که او را چنین احترام نمودی دویست دینار عطا می‌‍‌کنی، یعنی پایین‌‍‌ترین عطا‌‍‌!

گفت: بی‌‍‌مادر‌‍‌! ساکت شو، چرا که اگر آن مقداری که گفتی به اوعطا کنم، ایمن نیستم که در آینده با صد هزار شمشیر از شیعیان و پیروانش به مصاف من آید، و فقر او و خانواده‌‍‌اش برای من و شما بهتر از آن است که دستان و چشمانشان باز باشد‌‍‌!

وقتی مخارق آوازه خوان این گفتگو را دید و شنید خشمگین شد و برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! من وارد مدینه شدم و اکثر اهالی آن از من چیزی درخواست کردند، و اگر من به آنها چیزی ندهم بخشندگی شما و مکانت من برای آنان معلوم نشود‌‍‌! هارون هم دستور داد ده هزار دینار به او بدهند، مخارق گفت: این برای اهل مدینه، ولی من بدهی نیز دارم، پدرم دستور داد ده هزار دینار دیگر نیز به او بدهند، او گفت: می‌‍‌خواهم دخترانم را نیز شوهر دهم و باید برایشان جهازی تهیه کنم، دستور داد ده هزار سکه دیگر آوردند، مخارق ادامه داد: من برای قوت خود و اهل و عیالم به غله نیاز دارم، پدرم فرمان داد زمینی که غله‌‍‌ی آن در سال به ده هزار دینار می‌‍‌رسد را در همان ساعت به او بدهند‌‍‌!

آنگاه مخارق برخاست و به نزد موسی بن جعفر آمد و گفت: با خبر شدم که این ملعون با شما چسان رفتار کرد و چه مقدار مال برایتان مشخص کرد، من چاره‌‍‌ای اندیشیدم و سی هزار دینار و نیز زمینی که غله‌‍‌اش در سال به ده هزار دینار می‌‍‌رسد از او اخذ نمودم، در حالی که - آقای من‌‍‌! - به هیچ یک نیازی ندارم و تنها برای شما گرفتم، من گواهی می‌‍‌دهم که این زمین از آنِ شماست و اموال را نیز برایتان آورده‌‍‌ام.

امام علیه السلام فرمودند: خدا مالت را برکت دهد و پاداشت را نیکو گرداند، من نه درهمی از آن و نه چیزی از این زمین نمی‌‍‌گیرم، ولی صله و نیکی تو را پذیرفتم، پس راشدانه بازگرد، و در این باره دیگر نزد من نیا. او هم دست حضرت را بوسه داد و رفت.»

نگارنده: خوشا به حال این آوازه خوان و بدا به حال هارون‌‍‌!

عباسیانِ پیش از او نیز می‌‍‌دانستند امیرالمؤمنین و عترت ایشان علیهم السلام امامانی ربانی هستند، زیرا رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عباس و فرزندانش خبر داده بودند که حکومت و طغیان خواهند کرد. هنگامی که جدّ بنی عباس، علی بن عبد الله بن عباس در کوفه به دنیا آمد، پدرش عبد الله او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد تا برای او به خیر و برکت دعا کند و نام بگذارد، ایشان او را علی نام نهادند و فرمودند: پدر شاهان را بگیر‌‍‌!

اسامی پادشاهان عباسی نیز در صحیفه‌‍‌ای نزد محمد بن حنفیه بود و گفته می‌‍‌شود که از طریق ابو هاشم پسر محمد بن حنفیه به دست بنی عباس رسید.

پسران آنها به خوبی از امامت امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق علیهم السلام آگاه بودند، و در مورد آینده‌‍‌شان از ایشان سؤال می‌‍‌کردند، مطالبی که هم اکنون مجال آن نیست.

دستگاه حاکم مراقبت و فشار را بر امام‌‍‌عسکری علیه السلام می‌‍‌افزاید

زمانی که تعداد امامان علیهم السلام به دوازده تن نزدیک شد، هراس عباسیان فزونی یافت. آنها دهمین امام و فرزندشان امام‌‍‌عسکری علیهما السلام را مجبور نمودند در پایتخت - سامرا - که عسکر نامیده می‌‍‌شد اقامت داشته باشند، و لذا این دو امام همام علیهما السلام به عسکری لقب یافتند.

سپس خلیفه‌‍‌ی عباسی بر آن شد تا امام هادی علیه السلام را به قتل برساند و نقشه‌‍‌ی خود را جامه‌‍‌ی عمل پوشانید. او امام‌‍‌عسکری علیه السلام را که یازدهمین امام بود بیش از پیش تحت نظر گرفت و پس از مدتی تصمیم گرفت برای جلوگیری از ولادت امام دوازدهم موعود، ایشان را نیز بکشد‌‍‌!

بعید نیست خلیفه، امام‌‍‌عسکری علیه السلام را تهدید کرده باشد که اگر ازدواج کند ایشان را به قتل برساند، و می‌‍‌پنداشته ایشان - بسان دیگر شخصیّت‌‍‌های قریش - با زنی قریشی ازدواج می‌‍‌کنند، اما امام علیه السلام کنیز خود نرجس رومی را آزاد و با او ازدواج کردند، و خداوند چنین اراده کرد که مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف از او باشد.

کمال الدین 2 /408 از علان رازی روایت می‌‍‌کند: «برخی از شیعیان برایم نقل کرد که چون همسر ابو محمد علیه السلام باردار شد، ایشان بدو فرمودند: به پسری محمد نام باردار خواهی شد و او قائم پس از من است.»

همان 2 /407 از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی نقل می‌‍‌کند که این توقیع از ناحیه‌‍‌ی امام‌‍‌عسکری علیه السلام بیرون آمد: «آنان پنداشتند مرا می‌‍‌کشند تا این نسل را قطع کنند، ولی خداوند عزوجل پندارشان را تکذیب کرد، و الحمد لله.»

غیبت شیخ طوسی /134 و 138: «امام‌‍‌عسکری علیه السلام هنگامی که حجت به دنیا آمد فرمودند: ظالمان پنداشتند مرا می‌‍‌کشند تا این نسل را قطع کنند، آنان قدرت قادر را چگونه یافتند؟ و او را مؤمَّل[[332]](#footnote-332) نامیدند.»

کافی 1 /329 و 514 از احمد بن محمد بن عبد الله نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که زبیری - که خدایش لعنت کند - به قتل رسید، این نامه از امام حسن عسکری علیه السلام صادر شد: این جزای کسی که بر خدا نسبت به اولیای او جرأت به خرج داده است، او گمان کرد مرا می‌‍‌کشد و نسلی از من نخواهد بود، حال قدرت خدا را در خود چسان دید؟

فرزندی برای ایشان به دنیا آمد که نامش را م ح م د نهادند و این در سال دویست و پنجاه و شش بود.»[[333]](#footnote-333)

نگارنده: مقصود از زبیری، مهتدی خلیفه‌‍‌ی عباسی است، زیرا او پسر معتز است که زبیر بن متوکل نام دارد. معتز سه سال و نه ماه حکومت کرد و هموست که امام هادی علیه السلام را به شهادت رساند. فرماندهان ترک او را مجبور کردند از قدرت کناره گیرد و پس از او مهتدی را به خلافت رساندند. او یازده ماه حکومت کرد و ترکان او را به قتل رساندند. هموست که امام‌‍‌عسکری علیه السلام را حبس کرد و در صدد قطع نسل ایشان بر آمد، ولی خدا به او مهلت نداد و طومار عمرش را در هم پیچید. ترکان پس از او معتمد بن متوکل را به قدرت رساندند و او بیست و سه سال حکومت کرد. امام عصر علیه السلام در دوران او به دنیا آمد. او در سال پنجم حکومت، امام‌‍‌عسکری علیه السلام را به شهادت رساند.[[334]](#footnote-334)

غیبت شیخ طوسی /205 از ابو هاشم جعفری نقل می‌‍‌کند: «به همراه امام‌‍‌عسکری علیه السلام در حبس مهتدی بن واثق بودم، ایشان به من فرمودند: ای ابو هاشم‌‍‌! این طاغی می‌‍‌خواست در این شب خدا را به سخره گیرد، ولی خداوند عمرش را بریده و آن را برای قائم مقام وی قرار داده است. من هم فرزندی ندارم ولی فرزندی روزی خواهم شد.

چون صبح شد ترک‌‍‌ها بر مهتدی شوریدند و او را به قتل رساندند، و معتمد در جای او قرار گرفت، و خداوند تعالی ما را حفظ کرد.»

بحار الانوار 50 /313‌‍‌: «ترکان بر مهتدی شوریدند و مردم نیز آنان را یاری کردند، زیرا می‌‍‌دانستند او معتزلی و منکر قَدَر است. آنها او را کشتند و معتمد را جایگزین و با او بیعت کردند. مهتدی تصمیم به قتل امام‌‍‌عسکری علیه السلام گرفته بود، ولی خداوند او را به خود مشغول کرد تا آنکه کشته شد.»

دلائل الامامة /423 می‌‍‌نویسد: «دوران امامت امام‌‍‌عسکری علیه السلام پس از پدر در مابقی حکومت معتز بود. پس از او مهتدی به خلافت رسید. سپس احمد بن جعفر متوکل که به معتمد معروف بود بیست و دو سال و یازده ماه قدرت را به دست گرفت. با گذشت پنج سال از حکومت او، ولی الله علیه السلام در حالی که بیست و نه سال داشت به شهادت رسید. آن حضرت روز جمعه که هشت شب از ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گذشته بود، در سامرا، و به سم از دنیا رفتند، و در خانه در کنار قبر پدرشان علیه السلام به خاک سپرده شدند.»

ابن حبیب در المحبّر /42 می‌‍‌نویسد: «مهتدی در ششم رجب سال دویست و پنجاه و شش به قدرت رسید، و یازده ماه حکومت کرد. در دوران خلافت او شخصی در ماه رمضان سال دویست و پنجاه و شش در بصره خروج کرد.

معتمد به قدرت رسید. مادرش کنیز بود. او یکشنبه ششم رجب سال دویست و پنجاه و شش به دنیا آمد. کنیه‌اش ابو العباس بود. بیست و سه سال حکومت کرد.»

الخرائج و الجرائح 1 /478 از عیسی بن صبیح روایت می‌‍‌کند: «امام حسن عسکری علیه السلام در حبس بر ما وارد شدند، من ایشان را می‌‍‌شناختم، ایشان به من فرمودند: تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز داری. من کتاب دعائی با خود داشتم که تاریخ تولدم روی آن نوشته بود، آن را نگاه کردم و دیدم همین طور است.

ایشان فرمودند: آیا فرزندی روزی شده‌‍‌ای؟ گفتم: نه، صدا زدند: خدایا‌‍‌! او را فرزندی روزی کن تا بازویش باشد که فرزند بازوی خوبی است، آنگاه این بیت را خواندند:

من کان ذا عضد یُدرِک ظلامتَه إنّ الذّلیلَ الذی لیست له عضد

کسی که بازویی دارد ظلمی را که بر او وارد شده پاسخ می‌‍‌دهد، ذلیل کسی است که بازویی ندارد

من عرض کردم: آیا شما فرزندی دارید؟ فرمودند: آری، به خدا فرزندی برایم به دنیا خواهد آمد که زمین را از عدل و داد آکنده می‌‍‌سازد، ولی اکنون نه، آنگاه این شعر را خواندند:

لعلّکَ یوماً أن ترانی کأنّما بنیّ حوالیّ الأسود اللوابد

فإنّ تمیماً قبل أن یلد الحصی أقام زماناً و هو فی الناس واحد[[335]](#footnote-335)

شاید تو روزی مرا ببینی که پسرانم پیرامون مرا بسان شیران گرفته‌‍‌اند

تمیم پیش از آنکه نسل فراوانش به دنیا آیند، در میان مردم تنها بود»

امام‌‍‌عسکری علیه السلام به ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بشارت می‌‍‌دهد

کمال الدین 2 /431 از محمد بن احمد علوی از ابو غانم خادم نقل می‌‍‌کند: «برای ابو محمد علیه السلام فرزندی به دنیا آمد و نامش را محمد گذارد. در روز سوم او را به اصحابش نشان داده فرمود: پس از من این صاحب شما و خلیفه‌‍‌ی من بر شماست، اوست قائمی که گردن‌‍‌ها با انتظار به سویش کشیده می‌‍‌شود. هنگامی که زمین از جور و ستم پر شود، او خروج و آن را از عدل و داد پر می‌‍‌کند.»

همان 2 /408 از احمد بن اسحاق بن سعد از امام‌‍‌عسکری علیه السلام نقل می‌‍‌کند که فرمودند: «سپاس خداوند را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه جانشین پس از مرا به من نمایاند. او در خلقت و اخلاق شبیه‌‍‌ترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. خدای تبارک و تعالی از او در غیبتش محافظت خواهد کرد، سپس آشکارش می‌‍‌کند و او زمین را از عدل و داد می‌‍‌آکند، همانسان که از ظلم و بیداد پر شده است.»

همان 2 /435 با سند خود از جماعتی از جمله معاویة بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح روایت می‌‍‌کند: «ما چهل نفر در منزل امام‌‍‌عسکری علیه السلام بودیم که پسرشان را به ما نمایاندند و فرمودند: این پس از من امام شما و خلیفه‌‍‌ی من بر شماست، از او اطاعت کنید و بعد از من در اعتقادات خود پراکنده نشوید که هلاک خواهید شد.

بدانید‌‍‌! شما پس از این روز دیگر او را نخواهید دید.

ما از نزد حضرت بیرون آمدیم، و چند روز بیشتر نگذشت که ابو محمد علیه السلام از دنیا رفتند.»

همان 2 /384 از احمد بن اسحاق اشعری روایت می‌‍‌کند: «حضور امام ابو محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام رسیدم و می‌‍‌خواستم در مورد جانشین ایشان پرسش کنم، ایشان خود ابتدا به سخن کرده فرمودند: ای احمد بن اسحاق‌‍‌! خداوند تبارک و تعالی از زمانی که آدم علیه السلام را آفرید زمین را از حجت خالی نکرده است، و تا قیامت نیز آن را از حجت خود بر بندگان خالی نخواهد ساخت. به خاطر اوست که بلا را از اهل زمین دفع می‌‍‌کند، باران فرو می‌‍‌فرستد و برکات زمین را بیرون می‌‍‌دهد.

عرضه داشتم: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! امام و خلیفه‌‍‌ی بعد از شما کیست؟ با شتاب برخاستند و وارد اتاق شدند، سپس بیرون آمدند در حالی که پسری - که چهره‌‍‌اش بسان ماه شب چهارده است، و سه ساله نشان می‌‍‌دهد - را بر شانه داشتند. فرمودند: ای احمد بن اسحاق‌‍‌! اگر کرامت تو نزد خدای عزوجل و حجج او نبود پسرم را نشانت نمی‌‍‌دادم، او همنام و کنیه‌‍‌ی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، زمین را همانگونه که از ستم و جور آکنده شده است، از عدل و داد مملو می‌‍‌سازد.

احمد بن اسحاق‌‍‌! مَثَل او در این امت مثل خضر است، مثل ذوالقرنین است، به خدا قسم غیبتی خواهد داشت که در آن تنها کسی از هلاکت نجات می‌‍‌یابد، که خدای عزیز و جلیل بر اعتقاد به امامت او استوارش دارد، و برای دعا به تعجیل فرج او توفیقش دهد.

عرضه داشتم: مولای من‌‍‌! آیا نشانه‌‍‌ای هست که دلم بدان اطمینان یابد؟ در این هنگام آن پسر به عربی فصیح به زبان آمد و فرمود: من بقیت الله در زمینِ او و انتقام گیرنده‌‍‌ی از دشمنان او هستم، پس - ای احمد بن اسحاق‌‍‌! - بعد از آنچه به چشم دیدی دنبال اثر [و نشانه] نباش.

احمد گوید: با شادمانی بیرون آمدم، فردای آن روز نزد ایشان بازگشتم و گفتم: ای پسر پیامبر‌‍‌! به آنچه بر من منت نهادید مسرور شدم، ولی سنّتی که از خضر و ذوالقرنین در اوست چیست؟

فرمودند: ای احمد‌‍‌! طولانی شدن دوران غیبت، گفتم: آیا غیبت او به درازا خواهد انجامید؟ فرمودند: سوگند به پروردگارم آری، تا آنجا که اکثر معتقدان به این امر از آن برگردند، و تنها کسی باقی ماند که خدای عزوجل بر ولایت ما از او پیمان گرفته است، ایمان را در دل او نوشته و با روحی از جانب خود او را تأیید کرده است.

ای احمد بن اسحاق‌‍‌! این امری از امر خدا، سرّی از سرّ او و غیبی از غیب اوست، آنچه را به تو دادم بگیر، کتمان کن و از شاکران باش تا فردا در علیین با ما باشی.

مصنف این کتاب گوید: من این حدیث را تنها از علی بن عبد الله وراق شنیدم، آن را با دست خط او مشاهده کردم، در این باره از خود او پرسیدم و آن را برایم از سعد بن عبد الله از احمد بن اسحاق روایت کرد، همانگونه که من نقل نمودم.»[[336]](#footnote-336)

غیبت شیخ طوسی /151 روایت می‌‍‌کند: «احمد بن اسحاق از امام‌‍‌عسکری علیه السلام در مورد صاحب این امر سؤال کرد و ایشان با دست اشاره کردند، یعنی او زنده است و گردنی درشت دارد.»

کمال الدین 2 /433: «احمد بن حسن بن اسحاق قمی گوید: هنگامی که جانشین صالح به دنیا آمد، نامه‌‍‌ای از امام‌‍‌عسکری علیه السلام به جدّم احمد بن اسحاق رسید. در آن با دست خطّ امام علیه السلام که توقیعات با همان خط به احمد می‌‍‌رسید آمده بود: برای ما فرزندی به دنیا آمده است، این [خبر] نزد تو بماند و از تمامی مردم پوشیده باشد، زیرا تنها نزدیکترین خویشاوند را به جهت قرابت، و ولی را به جهت ولایتش از آن آگاه ساخته‌‍‌ایم. دوست داشتیم تو را از آن بیاگاهانیم تا خداوند تو را بدان مسرور کند، هم چنانکه ما را بدان شادمان نمود، و السلام.»

کافی 1 /328 از عمرو اهوازی: «ابو محمد علیه السلام پسرش را به من نشان داد و فرمود: این صاحب شما پس از من است.»

همان از محمد بن علی بن بلال نقل می‌‍‌کند: «دو سال پیش از آنکه ابو محمد علیه السلام از دنیا رود، از سوی ایشان نامه‌‍‌ای برایم آمد و مرا از جانشین خود خبر داد، و سه روز قبل از آنکه از دنیا رود نیز نامه‌‍‌ای رسید و از جانشین خبر داد.»

همان از ابو هاشم جعفری نقل می‌‍‌کند: «به امام‌‍‌عسکری علیه السلام گفتم: جلالت شما مانع می‌‍‌شود سؤال بپرسم، آیا اجازه می‌‍‌دهید؟ فرمودند: بپرس، عرض کردم: آقای من‌‍‌! آیا فرزندی دارید؟ فرمودند: آری، گفتم: اگر حادثه‌‍‌ای برای شما رخ داد کجا سراغ او را بگیرم؟ فرمودند: در مدینه.»

کمال الدین 2 /407 و 436 از یعقوب بن منقوش: «حضور ابو محمد حسن بن علی علیه السلام رسیدم، ایشان بر سکویی که در خانه بود نشسته بودند. سمت راست ایشان اتاقی بود که بر آن پرده‌‍‌ای آویخته قرار داشت. عرضه داشتم: آقای من‌‍‌! صاحب این امر کیست؟ فرمودند: پرده را بالا بزن، من نیز چنین کردم و پسری که پنج وجب داشت و ده یا هشت ساله و یا همین سنین می‌‍‌نمود بیرون آمد، پیشانی‌‍‌اش آشکار بود و رویش سفید، چشمانی درخشان داشت، کف دستانش درشت و زانوان مایل به جلو بود، خالی بر گونه‌‍‌ی راست و موهایی بافته بر سر داشت، آمد و بر ران ابو محمد علیه السلام نشست. ایشان به من فرمودند: این صاحب شماست، آنگاه از جا جهید و به او فرمود: پسرم‌‍‌! تا هنگام معلوم داخل شو، او هم وارد اتاق شد و من نظاره می‌‍‌کردم.

سپس به من فرمودند: ای یعقوب‌‍‌! ببین که داخل اتاق است، من هم وارد شدم ولی احدی را ندیدم.»

کافی 1 /329 از ضوء بن علی عجلی از مردی از اهل فارس که نام او را گفت، روایت می‌‍‌کند: «به سامرا و کنار در منزل ابو محمد علیه السلام آمدم، ایشان مرا فراخواندند، وارد شدم و سلام کردم، فرمودند: علت آمدنت چیست؟ عرضه داشتم: اشتیاق به خدمت شما، فرمودند: پس در خانه باش.

من در خانه همراه خادمان بودم، بیرون می‌‍‌رفتم و ما یحتاج آنها را از بازار می‌‍‌خریدم و هرگاه مردانی در خانه بودند، بدون اذن وارد می‌‍‌شدم. روزی وارد شدم و امام در بیرونی بودند، صدایی در خانه شنیدم، ایشان یکباره ندا کردند: همان جا بمان، من هم جرأت نکردم داخل شوم یا بیرون روم، آنگاه کنیزی که چیزی پوشیده با خود داشت بیرون آمد. سپس حضرت ندا کردند: وارد شو و داخل شدم. آن کنیز را هم صدا زدند و او نیز بازگشت، بدو فرمودند: از آنچه با خود داری پرده بردار، او چنین کرد و پسری سفید روی و زیبا نمایان شد، شکم او را نیز نشان داد، مویی سبز و نه سیاه از بالای سینه تا ناف او امتداد داشت، ابو محمد علیه السلام فرمود: این صاحب شماست، سپس کنیز را فرمان دادند و او را برد، و بعد از آن دیگر او را ندیدم.»

مرحوم کلینی در 1 /514 نیز آن را نقل می‌‍‌کندو در ادامه آمده است: «ضوء بن علی به فارسی گفت: سنّ او را چقدر تخمین زدی؟ او گفت: دو سال.

عبدی [که ناقل این روایت از ضوء است] به ضوء گفت: تو [الآن] او را در چه سنینی می‌‍‌پنداری؟ ضوء گفت: چهارده سالگی.

ابو علی و ابو‌عبد الله [که در سند این روایت هستند] گفتند: ما سنّ او را بیست و یک سال تخمین می‌‍‌زنیم.»[[337]](#footnote-337)

غیبت شیخ طوسی /215 از محمد بن اسماعیل حسنی و علی بن عبد الله حسنی نقل می‌‍‌کند: «در سامرا حضور امام ابو محمد علیه السلام رسیدیم، جماعتی از شیعیان نیز حضور داشتند، بدر خادم وارد شد و گفت: مولای من‌‍‌! قومی ژولیده و غبار آلود بر در هستند، حضرت فرمودند: اینان گروهی از شیعیان ما در یمن هستند...

امام علیه السلام به بدر فرمودند: برو و عثمان بن سعید عَمری را بیاور، اندک زمانی گذشت که عثمان وارد شد. ایشان فرمودند: ای عثمان‌‍‌! برو - که تو وکیل و مورد اعتماد امین بر مال خدایی - و مالی را که این یمنیان با خود حمل کرده‌‍‌اند بگیر...

همه گفتیم: سید ما‌‍‌! به خدا عثمان از بهترین شیعیان شماست، و بر آگاهی ما از منزلت او نزد خود افزودید که او وکیل و ثقه‌‍‌ی شما بر مال خدای متعال است.

فرمودند: آری، و گواهی دهید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و پسر او محمد وکیل پسرم مهدیِ شماست.»

نور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هنگام ولادت

کمال الدین 2 /433 از محمد بن عثمان عَمری رحمه الله نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که مهدیِ جانشین علیه السلام به دنیا آمد نوری از بالای سر او تا بلندای آسمان رفت، سپس به صورت بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد، آنگاه سربرآورد و می‌‍‌فرمود: شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَالْمَلائِکةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ. إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الإسلام،[[338]](#footnote-338) خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌‍‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگانِ [او] و صاحبان دانش [نیز گواهی می‌‍‌دهند]، جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست. در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است. میلاد ایشان در روز جمعه بود.»

همان 2 /499 از ابو عبد الله حسین بن اسماعیل کندی نقل می‌‍‌کند: «ابو طاهر بلالی به من گفت: توقیعی که از ابو محمد علیه السلام درباره‌‍‌ی جانشین پس از ایشان برای من آمد در خانه‌‍‌ی تو به امانت باشد.

سعد بن عبد الله به حسین بن اسماعیل گفت: دوست دارم نسخه‌‍‌ای از آن توقیع برایم بنویسی، او هم به ابو طاهر گفت، ابو طاهر گفت: او را بیاور تا بین من و او واسطه و سندی در کار نباشد.

دو سال پیش از آنکه امام‌‍‌عسکری علیه السلام از دنیا رود توقیعی از ایشان برایم آمد و از جانشین بعد از ایشان خبر می‌‍‌داد، و نیز سه روز پیش از شهادت آن حضرت توقیعی رسید و متضمن همان امر بود، خدا لعنت کند کسی را که حقوق اولیای خدا را انکار کند، و مردم را بر شانه‌‍‌های آنان نشاند، و الحمد لله کثیراً.»[[339]](#footnote-339)

تعمّد امام‌‍‌عسکری علیه السلام نسبت به کثرت عقیقه‌‍‌ی فرزندشان

خداوند هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عطا کرد، به ایشان فرمان داد به شکرانه‌‍‌ی این فرزند نماز بگزارد و شتر قربانی کند. بعدها ایشان برای حسنین علیهما السلام نیز چنین کردند و ائمه علیهم السلام نیز به ایشان اقتدا نمودند.

زمانی که حضرت مهدی علیه السلام به دنیا آمد پدرش امام‌‍‌عسکری علیه السلام عقیقه‌‍‌ی فراوانی داد.

کمال الدین 2 /432 از محمد بن ابراهیم کوفی روایت می‌‍‌کند: «ابو محمد علیه السلام کسی را به نزد من فرستاد و گوسفندی ذبح شده برایم آورد و فرمود: این عقیقه‌‍‌ی پسرم محمد است.»

همان 2 /430 از ابو جعفر عَمری: «هنگامی که سید علیه السلام به دنیا آمد ابو محمد علیه السلام فرمودند: به سراغ ابو عمرو بفرستید، کسی را به دنبال او فرستادند و او آمد، امام علیه السلام فرمودند: ده هزار رطل[[340]](#footnote-340) نان و ده هزار رطل گوشت بخر و تقسیم کن - گمان می‌‍‌کنم فرمود: آن را در میان بنی هاشم تقسیم کن \_، و فلان تعداد گوسفند برای او عقیقه کن.»

کمال الدین 2 /475 از ابو الادیان روایت می‌‍‌کند: «من خادم امام‌‍‌عسکری علیه السلام بودم و نامه‌‍‌های ایشان را به شهرها می‌‍‌بردم. در آن بیماری که از دنیا رفتند نزد ایشان رفتم، ایشان نامه‌‍‌هایی نوشتند و به من سپرده فرمودند: این‌‍‌ها را به مدائن ببر، تو پانزده روز در سفر خواهی بود و در روز پانزدهم وارد سامرا خواهی شد که فریاد مرگ در خانه‌‍‌ی من می‌‍‌شنوی و مرا بر مغتسل می‌‍‌یابی.

عرض کردم: آقای من‌‍‌! آن هنگام چه کسی امام خواهد بود؟ فرمودند: کسی که پاسخ‌‍‌های نامه‌‍‌های مرا از تو درخواست کند، قائم پس از من است.

گفتم: بیشتر بفرمایید، فرمودند: کسی که بر من نماز گزارد، قائم بعد از من می‌‍‌باشد.

عرضه داشتم: بیشتر، فرمودند: آنکه از آنچه در کیسه است خبر دهد، او قائم بعد از من است. هیبت ایشان نگذاشت که بپرسم درون کیسه چه خواهد بود.

پس من نامه‌‍‌ها را برداشتم و به مدائن برده با جواب‌‍‌های آنها بازگشتم و در روز پانزدهم - همانسان که امام علیه السلام فرموده بودند - وارد سامرا شدم. به یکباره صدای فریاد از خانه‌‍‌ی ایشان شنیدم و ایشان را روی مغتسل یافتم. جعفر بن علی برادرشان را نیز دیدم که درِ خانه بود و شیعیان پیرامون او بودند و به او تسلیت و تبریک می‌‍‌گفتند‌‍‌!

من با خود گفتم: اگر این امام باشد امامت نادرست است، چرا که وی را می‌‍‌شناختم، نبیذ می‌‍‌نوشید، قمار بازی می‌‍‌کرد و طنبور می‌‍‌نواخت. پس جلو رفتم و تسلیت و تبریک گفتم اما درباره‌‍‌ی هیچ چیزی از من سؤال نکرد [و پاسخ نامه‌‍‌ها را مطالبه نکرد.]

آنگاه عقید آمد و گفت: آقای من‌‍‌! برادرت کفن شد، برخیز و بر او نماز بگزار، وی هم با شیعیانِ پیرامون که سمّان و حسن بن علی قتیل معتصم معروف به سلمه پیشاپیش آنها بودند وارد شد. داخل خانه که شدیم با پیکر امام‌‍‌عسکری علیه السلام در کفن و بر روی تابوت مواجه شدیم. جعفر بن علی جلو رفت تا بر برادر نماز گزارد. چون خواست تکبیر گوید کودکی گندمگون با موهایی مجعد و دندان‌‍‌هایی فاصله‌‍‌دار بیرون آمد، ردای جعفر را کشید و فرمود: عمو‌‍‌! برو عقب که من به نماز بر پدرم شایسته‌‍‌ترم، او هم که رنگ چهره‌‍‌اش کبود و زرد شده بود عقب رفت، و آن کودک نماز خواند و امام‌‍‌عسکری علیه السلام در کنار قبر پدرشان دفن شدند.

آن کودک سپس به من فرمود: ای بصری‌‍‌! پاسخ‌‍‌های نامه‌‍‌هایی که با خود داری را به من بده، من نیز چنین کردم و با خود گفتم: این دو نشانه، تنها کیسه مانده است.

سپس نزد جعفر بن علی رفتم، او نفس‌‍‌های بلندی می‌‍‌کشید. حاجز وشاء بدو گفت: آقای من‌‍‌! آن کودک که بود تا محاکمه‌‍‌اش کنیم؟ او گفت: به خدا قسم نه او را دیده‌‍‌ام و نه می‌‍‌شناسم.

ما نشسته بودیم که چند نفر از قم آمدند، سراغ امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند و از خبر وفات ایشان مطّلع شدند، آنان گفتند: به چه کسی [به عنوان جانشین] تسلیت بگوییم؟ مردم هم به جعفر اشاره کردند. آنان به او سلام، تسلیت و تبریک گفتند، و گفتند: ما نامه‌‍‌ها و اموالی را به همراه داریم، آیا می‌‍‌گویی نامه‌‍‌ها از جانب چه کسانی است و اموال چه مقدار است؟ جعفر در حالی که لباس‌‍‌هایش را تکان می‌‍‌داد برخاست و گفت: از ما می‌‍‌خواهند علم غیب داشته باشیم‌‍‌!

خادم [امام علیه السلام ] از خانه بیرون آمد و گفت: شما با خود نامه‌‍‌هایی از فلان و فلان و فلان و نیز کیسه‌‍‌ای که هزار دینار در آن است دارید، که ده دینار آن تقلّبی است. آنها نامه‌‍‌ها و اموال را به او سپردند و گفتند: کسی که تو را برای دریافت این‌‍‌ها فرستاده امام است.

جعفر بن علی نزد معتمد رفت و جریان را گفت. معتمد خادمانش را فرستاد تا صقیلِ کنیز را دستگیر کنند. آنان از او سراغ کودک را گرفتند ولی او انکار کرد و مدّعی شد باردار است تا ماجرای کودک را بپوشاند، لذا او را نزد ابن ابی شوارب قاضی بردند که یکباره خبر مرگ عبیدالله بن یحیی بن خاقان و خروج صاحب زنج در بصره آمد و بدین وسیله به این امور مشغول شدند و آن کنیز از دست آنان رهایی یافت و الحمد لله رب العالمین.»[[341]](#footnote-341)

حضرت مهدی، بسان یحیی و عیسی علیهم السلام در کودکی حکم خدا را دریافت نمود

کافی 1 /384 از محمد بن اسماعیل بن بزیع نقل می‌‍‌کند: «از امام جواد علیه السلام درباره‌‍‌ی برخی امور مربوط به امام سؤال کردم و گفتم: آیا می‌‍‌شود امام کمتر از هفت سال داشته باشد؟ فرمودند: آری، و کمتر از پنج سال.

سهل گوید: علی بن مهزیار در سال دویست و بیست و یک این حدیث را برایم نقل کرد.»

اثبات الوصیة /223 از علی بن مهزیار می‌‍‌آورد: «به امام هادی علیه السلام که بر امامت ابو محمد عسکری علیه السلام تصریح کرده بودند گفتم: آقای من‌‍‌! آیا امام می‌‍‌تواند هفت سال داشته باشد؟ فرمودند: آری، و پنج سال.»

نگارنده: نبوت و امامت امری الهی است و ربطی به سن ندارد، بعد از آنی که عیسی علیه السلام در گهواره سخن گفت و خود را نبی خواند،[[342]](#footnote-342) و خدا هم درباره‌‍‌ی یحیی فرمود: وَآتَینَاهُ الْحُکمَ صَبِیا،[[343]](#footnote-343) و نبوت را در کودکی به او دادیم.

همانگونه که خداوند به توسّط فرشتگان، انبیا و اوصیا را از کودکی تحت تکفّل قرار می‌‍‌دهد، امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌‍‌‌‍‌ی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌فرماید: «خداوند از زمانی که آن حضرت از شیر گرفته شد، بالاترین فرشته از فرشتگانش را با ایشان قرین کرد، او را به راه بزرگواری‌‍‌ها می‌‍‌برد و محاسن اخلاق عالم را شب و روز به ایشان می‌‍‌آموخت.»[[344]](#footnote-344)

لذا هیچ جای شگفتی نیست که با فرشتگان، ولی موعود خود را نگهداری کند.

خلاصه‌‍‌ی بحث آیت الله میلانی

احادیث، آثار و گواهی‌‍‌ها در میلاد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نه ده‌‍‌ها، بلکه به صدها مورد می‌‍‌رسد. بسیاری از دانشمندان گذشته و معاصر درباره‌‍‌ی اسناد آن بحث و بر صحت عدیدی از آن‌‍‌ها تصریح کرده‌‍‌اند، از معاصرین آیت الله میلانی در الإمام المهدی علیه السلام فی الفکر الاسلامی، آقای مهری در ردّ اباطیل احمد الکاتب و شیخ احمد ماحوزی در کتاب ولادة القائم المهدی بالروایات الصحیحة الصریحة نگارش سید ولید المزیدی.

اما خلاصه‌‍‌ی بحث آقای میلانی صفحه‌‍‌ی 106:

«تولد انسان با اقرار پدر و گواهی قابله به اثبات می‌‍‌رسد، اگرچه احدی غیر از آنها او را نبیند، حال چگونه خواهد بود اگر صدها نفر گواهی دهند که او را مشاهده کرده‌‍‌اند، مؤرخان بدان اعتراف کنند، نسب شناسان به نسب او تصریح نمایند، اموری از او به منصه‌‍‌ی ظهور برسد که نزدیکان از آن خبر دارند، سفارش‌‍‌ها، تعلیمات، نصائح، ارشادات، نامه‌‍‌ها و سخنان مشهور از او صادر شود، وکلای او معروف، سفیرانش معلوم، و یارانش در هر دوره و نسلی میلیونی باشند. قسم به جانم کسی که از چنان ظروف و شرایطی سوء استفاده و ولادت امام مهدی علیه السلام را انکار می‌‍‌کند، دلایلی بیش از این برای اثبات به دنیا آمدن ایشان نیاز دارد؟ یا آنکه به مشرکانی می‌‍‌ماند که به جدّ ایشان رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَک حَتَّی تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأرض ینْبُوعاً. أَوْ تَکونَ لَک جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِیراً. أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ کمَا زَعَمْتَ عَلَینَا کسَفاً أَوْ تَأْتِی بِاللهِ وَالْمَلائِکةِ قَبِیلاً. أَوْ یکونَ لَک بَیتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَی فِی السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیک حَتَّی تُنَزِّلَ عَلَینَا کتَاباً نَقْرَأُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّی هَلْ کنْتُ إِلا بَشَراً رَسُولاً،[[345]](#footnote-345) گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌‍‌آوریم تا برای ما از زمین چشمه‌ای روان سازی، یا تو را بستانی باشد از درختان خرما و انگور که در خلالش نهرها جاری گردانی، یا چنان‌‍‌که گفته‌ای آسمان را پاره پاره بر سر ما افکنی یا خدا و فرشتگان را پیش ما حاضر آوری، یا تو را خانه‌ای از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی. و ما به آسمان رفتنت را باور نکنیم تا برای ما کتابی که آن بخوانیم بیاوری. بگو: پروردگار من منزه است، آیا جز این است که من انسانی هستم که به رسالت آمده‌ام؟»

امام‌‍‌عسکری علیه السلام از ولادت فرزندشان خبر می‌‍‌دهند

1. روایت صحیح از محمد بن یحیی العطار از احمد بن اسحاق از ابو هاشم جعفری: «به امام‌‍‌عسکری علیه السلام گفتم: جلالت شما مانع می‌‍‌شود سؤال بپرسم، آیا اجازه می‌‍‌دهید؟ فرمودند: بپرس، عرض کردم: آقای من‌‍‌! آیا فرزندی دارید؟ فرمودند: آری، گفتم: اگر حادثه‌‍‌ای برای شما رخ داد کجا سراغ او را بگیرم؟ فرمودند: در مدینه.»

2. روایت صحیح از علی بن محمد از محمد بن علی بن بلال: «دو سال پیش از آنکه ابو محمد علیه السلام از دنیا رود از سوی ایشان نامه‌‍‌ای برایم آمد و مرا از جانشین ایشان خبر داد، و سه روز قبل از آنکه از دنیا رود نیز نامه‌‍‌ای رسید و از جانشین خبر می‌‍‌داد.»

علی بن محمد در این روایت ثقه‌‍‌ی ادیب فاضل ابن بندار است، محمد بن علی بن بلال هم در وثاقت و جلالت چنان مشهور است که شخصیتی چون ابو القاسم حسین بن روح به او مراجعه می‌‍‌کرده است.

گواهان ولادت امام علیه السلام ، از معاصران و غیر معاصران

3. بانوی پاک و علویه حکیمه دختر امام جواد و خواهر امام هادی و عمه‌‍‌ی امام‌‍‌عسکری علیهم السلام عهده‌‍‌دار امر قابلگی بود، همو که در هنگام ولادت امام علیه السلام به یاری جناب نرجس علیها السلام آمد. ایشان تصریح می‌‍‌کند که امام علیه السلام را پس از ولادت دیده است. برخی بانوان از جمله کنیز ابو علی خیزرانی - که وی آن را به امام‌‍‌عسکری علیه السلام اهدا کرده بود هم چنانکه محمد بن یحیی که از ثقات است بدان تصریح نموده - و ماریه و نسیم خادمه نیز در این امر کمک کرده‌‍‌اند. و معلوم است که در میان مسلمانان کسی جز زنان قابله از ولادت آگاهی نمی‌‍‌یابد.

امام‌‍‌عسکری علیه السلام پس از ولادت فرزندشان سنت شریف عقیقه را انجام دادند، عملی که سنت مداران هنگامی که خداوند از فضل خود فرزندی روزی‌‍‌شان می‌‍‌کند انجام می‌‍‌دهند.

تعدادی از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام نیز گواهی به مشاهده‌‍‌ی ایشان داده‌‍‌اند. افرادی هم بعد از شهادت امام‌‍‌عسکری علیه السلام گواهی به این امر داده‌‍‌اند، یعنی در غیبت صغری که از سال 260 شروع شد و تا 329 ادامه یافت.

به جهت کثرت گواهان، ما به آنچه بزرگان متقدم شیعه نگاشته‌‍‌اند اکتفا می‌‍‌کنیم؛ شیخ کلینی متوفای سال 329 که تقریباً تمام غیبت صغری را درک کرده است، شیخ صدوق م 381، شیخ مفید م 413 و شیخ طوسی م 460.

در ابتدا برخی روایات ایشان درباره‌‍‌ی خصوص کسانی که آن حضرت را مشاهده کرده‌‍‌اند می‌‍‌آوریم، بعد از آن تنها اسامی کسانی که در کتب این چهار بزرگوار روایت مشاهده‌‍‌ی آنها آمده است را خواهیم آورد. از جمله‌‍‌ی آنها:

4. کافی 1 /329 با سند صحیح از عبد الله بن جعفر حمیری روایت می‌‍‌کند: «من و ابو عمرو رحمه الله [عثمان بن سعید سفیر نخست امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ] نزد احمد بن اسحاق بودیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد تا از ایشان درباره‌‍‌ی جانشین سؤال کنم، من هم گفتم: ای ابا عمرو‌‍‌! می‌‍‌خواهم از شما در مورد مطلبی پرسش کنم، و البته که هیچ شکی در این رابطه ندارم، اعتقاد من این است که زمین از حجت خالی نمی‌‍‌شود، مگر چهل روز پیش از قیامت، آن هنگام است که حجت از میان برداشته، و درِ توبه بسته می‌‍‌شود، پس لم یَکُ ینْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیراً،[[346]](#footnote-346) کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‏بخشد. آنان شرار خلق خداوند عزوجل هستند، و قیامت بر آنان بر پا می‌‍‌شود. من دوست دارم بر یقینم افزوده شود، و ابراهیم علیه السلام هم از پروردگارش درخواست کرد به او نشان دهد چسان مردگان را زنده می‌‍‌گرداند، قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَی وَلَکنْ لِیطْمَئِنَّ قَلْبِی،[[347]](#footnote-347) فرمود: مگر ایمان نیاورده‏ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد، ابو علی احمد بن اسحاق برایم گفت: به ابو الحسن [امام هادی علیه السلام ] گفتم: با چه کسی ارتباط داشته باشم، از که دینم را اخذ کنم و قول که را بپذیرم؟ ایشان فرمودند: عَمری [عثمان بن سعید] مورد اعتماد من است، پس هر آنچه از من به تو رساند از من رسانده است، و هر چه از من به تو بگوید از من گفته است، از او بشنو و فرمان بر، زیرا ثقه‌‍‌ی امین است.

ابو علی دیگر بار برایم گفت: همان سؤال را از امام‌‍‌عسکری علیه السلام پرسیدم، ایشان فرمودند: عَمری و پسرش [محمد بن عثمان] دو تن مورد اعتمادند، هر چه از من به تو برسانند، از من رسانده‌‍‌اند، و هر آنچه بگویند از من می‌‍‌گویند، از آن دو بشنو و فرمانشان بر که دو ثقه‌‍‌ی امینند. و این سخن دو امام درگذشته در مورد توست.

ابو عمرو [به شکرانه] به سجده در آمد، گریست، و گفت: سؤال خود را بپرس، گفتم: آیا جانشین ابو محمد علیه السلام را دیده‌‍‌ای؟ ابو عمرو فرمود: به خدا سوگند آری، و گردنش چنین بود - و با دست [به گردن خود] اشاره کرد - .

گفتم: سؤال دیگری نیز دارم، فرمود: بپرس، گفتم: نامش چیست؟ فرمود: شما از پرسش این سؤال ممنوع هستید، من این را از پیش خود نمی‌‍‌گویم زیرا حقّ حلال کردن و حرام کردن را ندارم، بلکه از خود ایشان علیه السلام می‌‍‌گویم. زیرا باور سلطان این است که ابو محمد علیه السلام از دنیا رفته و فرزندی به جای نگذاشته است، میراث ایشان را قسمت کرده‌‍‌اند، و کسی که هیچ نصیبی در آن ندارد آن را تصاحب کرده است. خانواده‌‍‌اش [برای نیازهایشان] این سو و آن سو می‌‍‌روند ولی احدی جرأت ندارد خود را به آنان بشناساند یا به آنها کمکی برساند، و اگر نام ایشان معلوم شود به دنبال ایشان خواهند گشت، پس تقوای خدا پیشه کنید و از این امر دست نگهدارید.»

5. همان با سندی صحیح از علی بن محمد که همان ابن بندار ثقه است از [حمدان] مهران قلانسی ثقه روایت می‌کند: «به عَمری گفتم: ابو محمد علیه السلام از دنیا رفت؟ فرمود: ایشان از دنیا رفت، ولی کسی را در میان شما جانشین گذارد که گردنش چون این است - و با دست [به گردن خود] اشاره کرد - .»

6. شیخ صدوق با سند صحیح از مشایخ جلیل القدر نقل می‌‍‌کند: «محمد بن حسن از عبد الله بن جعفر حمیری روایت می‌‍‌کند: به محمد بن عثمان عَمری رحمه الله گفتم: من همان سؤال ابراهیم از پروردگارش را از شما می‌‍‌پرسم، آن هنگام که گفت: رَبِّ أَرِنی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَی وَلَکنْ لِیطْمَئِنَّ قَلْبِی، ای پروردگار من‌‍‌! به من بنمای که مردگان را چگونه زنده می‌‍‌سازی. گفت: آیا هنوز ایمان نیاورده‌ای؟ گفت‌‍‌: بلی، و لکن می خواهم که دلم آرام یابد؛ به من بگویید آیا صاحب این امر را دیده‌‍‌اید؟ فرمود: آری، و گردنی چنین دارد - و با دست به گردن خود اشاره کرد - .»[[348]](#footnote-348)

7. کمال الدین: «ابو جعفر محمد بن علی اسود برایم گفت: علی بن حسین بن موسی بن بابویه پس از وفات محمد بن عثمان عَمری رحمه الله از من خواست تا از ابو القاسم حسین بن روح درخواست کنم که از مولایمان صاحب الزمان علیه السلام بخواهد به درگاه خدای عزوجل دعا کنند تا فرزندی پسر به او عطا نماید.

من این پیغام را رساندم، و ایشان آن را به حضرت ابلاغ نمود، و بعد از سه روز به من خبر داد که حضرت برای علی بن حسین دعا کرده‌‍‌اند، و برای او فرزندی مبارک که خدا او را نافع قرار می‌‍‌دهد زاده خواهد شد، و پس از او نیز فرزندانی به هم خواهند رسید.

شیخ صدوق بعد از نقل این جریان می‌‍‌نویسد: ابو جعفر محمد بن علی اسود رحمه الله بارها - که مرا می‌‍‌دید به مجلس استادم محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله می‌‍‌روم و به کتب علم و نگاهداری آن رغبت دارم - به من گفت: هیچ عجیب نیست تو چنین رغبتی به دانش داشته باشی، زیرا به دعای امام علیه السلام به دنیا آمده‌‍‌ای.»

8. شیخ طوسی در کتاب غیبت از جلیلان و بزرگان شیعه روایت می‌‍‌کند و می‌‍‌نویسد: «محمد بن محمد بن نعمان [شیخ مفید] و حسین بن عبیدالله از ابو عبد الله محمد بن احمد صفوانی برایم روایت کردند: شیخ ابو القاسم [حسین بن روح سفیر سوم] رحمه الله به ابو الحسن علی بن محمد سمری رحمه الله وصیت کرد، و ایشان عهده‌‍‌دار آن امری شدند که وی بر عهده داشت.

چون هنگام وفات ایشان [علی بن محمد] فرا رسید، شیعیان نزد او حضور یافتند و در مورد جانشین و قائم مقام او سؤال کردند ولی ایشان در این باره هیچ نگفت، و سخن از این گفت که امر نشده به کسی در این باب وصیت کند.»

و مخفی نیست که جایگاه سمری همان جایگاه حسین بن روح یعنی وکالت از امام علیه السلام است، و مشاهده‌‍‌ی ایشان را در اموری که بدان نیاز پیدا کند می‌‍‌طلبد، و از این روست که وصایا، ارشادات، اوامر و فرمایشات امام مهدی علیه السلام که بر دست سفرای چهارگانه رسیده، متواتر است.

9. روایات، صریح در آن است که سفیران چهارگانه و دیگران امام علیه السلام را رؤیت کرده‌‍‌اند، افرادی از جمله: ابراهیم بن ادریس ابو احمد، ابراهیم بن عبده‌‍‌ی نیشابوری، ابراهیم بن محمد تبریزی، ابراهیم بن مهزیار ابو اسحاق اهوازی، احمد بن اسحاق بن سعد اشعری - وی یک بار دیگر هم به همراه سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری امام علیه السلام را مشاهده کرده است \_، احمد بن حسین بن عبد الملک ابو جعفر ازدی، احمد بن عبد الله هاشمی از فرزندان عباس به همراه سی و نه مرد دیگر، احمد بن محمد بن مطهر ابو علی از یاران امام هادی و امام‌‍‌عسکری علیهما السلام ، احمد بن هلال ابو جعفر عبرتائی - وی پیش از آنکه به زمره‌‍‌ی غالیان بپیوندد به دیدار حضرت مشرف شده است - و جماعتی همراهش از جمله: علی بن بلال، محمد بن معاویة بن حکیم، حسن بن ایوب بن نوح، عثمان بن سعید عَمری رحمه الله تا چهل نفر، اسماعیل بن علی نوبختی ابو سهل، ابو عبد الله بن صالح، ابو محمد حسن بن وجناء نصیبی، ابو هارون از اساتید محمد بن حسن کرخی، جعفر کذاب عموی آن حضرت - دو بار \_، بانوی پاک علویه حکیمه دختر امام جواد علیه السلام ، زهری - که زهرانی هم گفته شده - به همراه عَمری، رشیق صاحب مادرای، ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله ، عبد الله سوری، عمرو اهوازی، علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی، علی بن محمد شمشاطی فرستاده‌‍‌ی جعفر بن ابراهیم یمانی، ابو سعید غانم هندی، کامل بن ابراهیم مدنی، ابو عمرو عثمان بن سعید عمری رحمه الله ، محمد بن احمد انصاری ابو نعیم زیدی - که ابو علی محمودی، علان کلینی، ابو هیثم دیناری، ابو جعفر احول همدانی و سید محمد بن قاسم علوی عقیقی تا حدود سی نفر با او بودند \_، سید موسوی محمد بن اسماعیل بن امام موسی بن جعفر علیهما السلام - وی پیرترین کس از فرزندان رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در عصر خویش بود \_، محمد بن جعفر ابو العباس حمیری با گروهی از شیعیان قم، محمد بن حسن بن عبیدالله تمیمی زیدی معروف به ابو سوره، محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر کبیر غلام امام رضا علیه السلام ، محمد بن عثمان عَمری با چهل تن به اجازه‌‍‌ی امام‌‍‌عسکری علیه السلام که در میان آنها افرادی چون معاویة بن حکیم، محمد بن ایوب بن نوح، یعقوب بن منقوش، یعقوب بن یوسف ضرّاب غسانی و یوسف بن احمد جعفری حضور داشتند.

گواهی وکلای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیز کسانی که ایشان و معجزاتی از ایشان را دیده‌‍‌اند

10. شیخ صدوق کسانی را که از معجزات امام مهدی علیه السلام آگاهی یافته و ایشان را دیده‌‍‌اند ذکر می‌‍‌کند، آنان چنان زیاد هستند که تبانی‌‍‌شان بر دروغ امکان ندارد، مخصوصاً آنکه اهالی مناطق مختلف هستند، وکلای حضرت از جمله: عَمری و پسرش، حاجز، بلالی و عطار از بغداد، عاصمی از کوفه، محمد بن ابراهیم بن مهزیار از اهواز، احمد بن اسحاق از قم، محمد بن صالح از همدان، بسّامی و اسدی یعنی محمد بن ابو عبد الله کوفی از اهل ری، قاسم بن علاء از آذربایجان و محمد بن شاذان از نیشابور.

از غیر وکیلان: ابو القاسم بن ابی حلیس، ابو عبد الله کندی، ابو عبد الله جنیدی، هارون قزّاز، نیلی، ابو القاسم بن دبیس، ابو عبد الله بن فروخ، مسرور طبّاخ غلام امام هادی علیه السلام ، احمد بن الحسن، محمد بن الحسن، اسحاق کاتب از بنی نوبخت و دیگران از بغداد، محمد بن کشمرد، جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران از همدان، حسن بن هارون، احمد بن أخیة و ابو الحسن از دینور، ابن باشاذاله از اصفهان، زیدان از صیمره، حسن بن نضر، محمد بن محمد، علی بن محمد بن اسحاق، پدر او و حسن بن یعقوب از قم، قاسم بن موسی، پسرش، ابو محمد بن هارون، علی بن محمد، محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفاء از ری، مرداس و علی بن احمد از قزوین، محمد بن شعیب بن صالح از نیشابور، فضل بن یزید، حسن بن فضل بن یزید، جعفری، ابن اعجمی و علی بن محمد شمشاطی از یمن، ابو رجاء و غیر او از مصر و ابو محمد حسن بن وجناء نصیبی از نصیبین.

ایشان کسانی را که از اهالی شهرزور، صیمره، فارس، قابس و مرو بوده و امام علیه السلام را دیده‌‍‌اند نیز نام می‌‍‌برد.

گواهی خادمان و کنیزان به مشاهده‌‍‌ی امام علیه السلام

11. خادمان امام‌‍‌عسکری علیه السلام و برخی کنیزان نیز امام مهدی علیه السلام را مشاهده کرده‌‍‌اند، کسانی چون ابو نصر طریف خادم، خادمه‌‍‌ی ابراهیم بن عبده نیشابوری که با مولایش آن حضرت را دید، ابو الادیان خادم، ابو غانم خادم که گفت: برای ابو محمد علیه السلام پسری به دنیا آمد و ایشان او را محمد نام نهاد، در روز سوم او را به اصحابش نشان داد و فرمود: این پس از من صاحب شما و خلیفه‌‍‌ی من بر شماست، این است قائمی که گردن‌‍‌ها با انتظار به سویش کشیده می‌‍‌شود، پس هنگامی که زمین از ستم و بیداد پر شود خروج کرده آن را از عدل و داد می‌‍‌آکند.

عقید خادم، پیر زنی خدمتکار و کنیز ابو علی خیزرانی که آن را به امام‌‍‌عسکری علیه السلام اهدا کرده بود نیز در میان گواهانند.

واکنش دستگاه حاکم، دلیلی بر ولادت امام مهدی علیه السلام

12. امام حسن عسکری علیه السلام در ربیع الثانی سال 232 به دنیا آمدند، و با سه تن از حاکمان بنی عباس - معتز م 255، مهتدی م 256 و معتمد م 279 - معاصر بودند.

معتمد عناد و دشمنی شدیدی با اهل‌‍‌بیت علیهم السلام داشت. کسی که تاریخ طبری و دیگر کتب را بررسی کند و حوادث سال‌‍‌های 257 تا 260 - که سال‌‍‌های نخست حکومت اوست - را از نظر بگذراند، کینه توزی او نسبت به اهل‌‍‌بیت علیهم السلام را نیک درمی‌‍‌یابد. البته خدا در این دنیا نیز او را عقاب کرد، او در سلطنت خود هیچ نداشت تا جایی که به سیصد دینار نیاز پیدار کرد ولی به دست نیاورد، و به مرگی بد مرد، آنگاه ترکان او را در سرب مذاب انداختند‌‍‌!

یکی از کرده‌‍‌های وقیحانه‌‍‌ی او آن است که پس از شهادت امام‌‍‌عسکری علیه السلام ، فرمان داد منزل ایشان را تفتیش کنند، به دنبال حضرت مهدی علیه السلام بگردند، کنیزان امام‌‍‌عسکری علیه السلام را حبس و همسران ایشان را دستگیر کنند، و جعفر کذاب نیز در راستای دستیابی به جایگاه برادر در میان شیعیان، مأموران را کمک می‌‍‌کرد‌‍‌!

کار چنان شد که - آنگونه که شیخ مفید می‌‍‌فرماید - بازماندگان امام‌‍‌عسکری علیه السلام با دستگیری، زندان، تهدید، تحقیر و استخفاف مواجه شدند‌‍‌! و جبهه‌‍‌ای که معتمد در برابر حضرت مهدی علیه السلام اتخاذ کرده بود بسان موقف فرعون از موسی علیه السلام بود که مادرش از ترس او، کودک را به آب انداخت.

گواهی نسب شناسان به ولادت امام علیه السلام

13. عالمان نسب که خبرگان این امرند نیز به این مطلب شهادت داده‌‍‌اند، از جمله:

الف. نسب شناس شهیر ابو نصر سهل بن عبد الله بن داود بن سلیمان بخاری از بزرگان قرن چهارم که به سال 341 زنده بوده است. وی از مشهورترین نسب شناسان معاصر غیبت صغری بوده است.

وی در سرّ السلسلة العلویة می‌‍‌نویسد: «جعفر فرزند علی بن محمد علیه السلام است، و هموست که شیعیان جعفر کذاب می‌‍‌نامند. علت این امر آن است که وی ادعای میراث برادرش حسن را به جای پسرش قائم حجت علیه السلام داشت، نه آنکه نسب او مشکلی داشته باشد.»

ب. سید عمری نسابه‌‍‌ی معروف و از سرشناسان قرن پنجم، وی می‌‍‌نویسد: «ابو محمد علیه السلام از دنیا رفت و فرزندش از نرجس نزد خواص یاران و افراد مورد وثوق خاندانش معلوم بود، و جریانات ولادت او و اخباری که در این باره شنیده‌‍‌ایم را خواهیم آورد. مؤمنان و بلکه تمامی مردم با غیبت او امتحان شدند.

جعفر بن علی به مال و جایگاه برادرش طمع کرد، از این رو منکر شد ایشان فرزندی داشته باشد، برخی از فراعنه نیز او را در دستگیری کنیزان برادر یاری کردند.»

ج. فخر رازی شافعی م 606 در الشجرة المبارکة فی أنساب الطالبیة تحت عنوان اولاد امام‌‍‌عسکری علیه السلام می‌‍‌نویسد: «حسن عسکریِ امام، دو پسر و دو دختر داشت: یکی از آن دو پسر صاحب الزمان است و دومی در حیات پدر از دنیا رفت، آن دو دختر یکی فاطمه نام داشت و دیگری ام موسی و هر دو در حیات پدر از دنیا رفتند.»

د. مروزی ازورقانی که بعد از سال 614 در گذشته است، وی در کتاب الفخری جعفر پسر امام هادی علیه السلام را به خاطر تلاش برای انکار برادر زاده‌‍‌اش به کذاب وصف می‌‍‌کند، و این بر اعتقاد وی به ولادت امام مهدی علیه السلام دلالت دارد.

هـ . سید جمال الدین احمد بن علی حسینی معروف به ابن عنبه‌‍‌ نسابه م 828 در عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب می‌‍‌نویسد: «علی هادی، عسکری لقب دارد و این بدان جهت است که در سامرا که عسکر نام داشته اقامت داشته، مادر ایشان کنیز بوده است. ایشان در نهایت فضل و خرد بوده است. متوکل ایشان را به سامرا آورد و در آنجا ماند تا از دنیا رفت.

ایشان دو پسر از خود به جای گذاردند: امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام که زهد و دانش والایی داشت، و پدر امام محمد مهدی امام دوازدهم شیعیان است، و همان قائم منتظَر آنهاست و از کنیزی به نام نرجس به دنیا آمده است. برادر ایشان [امام‌‍‌عسکری علیه السلام ] هم ابوعبد الله جعفر و ملقّب به کذاب بود، زیرا بعد از برادرش حسن امامت او را ادعا نمود.»

ابن عنبه در الفصول الفخریة - که به فارسی چاپ شده - نیز می‌‍‌نگارد: «ابو محمد حسن که او را عسکری گویند - و عسکر سامراست‌‍‌: متوکل او و پدرش را از مدینه به سامرا آورد و زندانی کرد. او یازدهمین امام از امامان دوازده گانه و پدر محمد مهدی علیه السلام دوازدهمین آنهاست.»

و. نسب شناس زیدی سید ابو الحسن محمد حسینی یمانی صنعانی از سرشناسان قرن یازدهم، وی در مشجّره‌‍‌ی خود ذیل نام امام علی النقی نام پنج پسر را می‌‍‌نویسد: امام‌‍‌عسکری علیه السلام ، حسین، موسی، محمد و علی. و در ذیل نام امام‌‍‌عسکری علیه السلام می‌‍‌نویسد: محمد بن... و در مقابل آن منتظَر شیعه.

ز. محمد امین سویدی م 1246 در سبائک الذهب فی معرفة قبائل العرب می‌‍‌نویسد: «محمد مهدی به هنگام وفات پدر پنج ساله بود. او قامتی میانه و چهره و مویی زیبا داشت، بینی‌‍‌اش برجستگی داشت و پیشانی‌‍‌اش نورانی بود.»

ح. نسب شناس معاصر محمد ویس حیدری سوری در الدرر البهیة فی أنساب الحیدریة و الأویسیة می‌‍‌نگارد: «امام حسن عسکری: در مدینه و به سال 231 به دنیا آمد و در سال 260 در سامرا از دنیا رفت.

امام محمد مهدی: هیچ فرزند و نسلی برای او ذکر نکرده‌‍‌اند.»

در حاشیه‌‍‌ی عبارت اخیر نوشته است: «او در نیمه‌‍‌ی شعبان سال 255 به دنیا آمد و مادرش نرجس نام داشت. درباره‌‍‌اش گفته‌‍‌اند: یک رنگ [و بدون شائبه در رنگ]، پیشانی آشکار، ابروانی با فاصله، گونه کشیده و بینی‌اش دارای برجستگی است. بلند قامت، زیبا روی و بسان شاخت‌‍‌ی درخت بان است. پیشانی‌‍‌اش چونان ستاره‌‍‌ای درخشان است، در گونه‌‍‌ی راست خالی به مانند دانه‌‍‌ی مشک بر سفیدی نقره دارد، موهایی دارد که به نرمه‌‍‌ی گوش می‌‍‌رسد. دیدگان، موزونتر، زیباتر، آرامتر و با حیاتر از او ندیده‌‍‌اند.»

گروهی از عالمان سنی هم به ولادت ایشان اعتراف می‌‍‌کنند

14. آقای میلانی در ادامه سخن ابن اثیر در مورد سال 260، ابن خلکان در وفیات الاعیان، و ذهبی در سیر الاعلام و العبر درباره‌‍‌ی سال 256 را ذکر می‌‍‌کند، اینان از جمله کسانی هستند که میلاد امام مهدی علیه السلام را ذکر کرده‌‍‌اند.

محقق حلی رحمه الله به مشاهده و مکاتبه‌‍‌ی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف استدلال می‌‍‌کند

محقق حلی رحمه الله در المسلک فی اصول الدین /311 می‌‍‌فرماید: «دلیل بر وجود حضرت از جهت نقل، اتفاق جماعت بسیاری از شیعیان بر مشاهده‌‍‌ی ایشان، و طائفه‌‍‌ای بر نامه‌‍‌ها و مکاتبات ایشان است، اتفاقی که از مجموعه‌‍‌ی آن یقین به وجود آن امام حاصل می‌‍‌شود.

برخی زنانی که آن حضرت را مشاهده کرده‌‍‌اند: حکیمه دختر امام محمد بن علی بن موسی علیهم السلام ، نسیم، ماریه و کنیز خیزرانی.

از مردان: ابو هارون، وی می‌‍‌گوید: من صاحب الزمان علیه السلام را دیده‌‍‌ام، میلاد ایشان در جمعه سال دویست و پنجاه وشش واقع شد.

ابو غانم خادم، او گوید: برای ابو محمد علیه السلام فرزندی به دنیا آمد که نامش را محمد گذاشت و در روز سوم او را به یاران خویش نمایاند.

از ابو حکیم محمد بن معاویه، محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمری نقل شده که گفتند: ابو محمد علیه السلام پسرش را به ما که چهل نفر بودیم نشان داده فرمودند: این امام شما پس از من است.

از جمله وکلا و کسانی که با ایشان نامه نگاری کردند: عَمری و پسرش، محمد بن مهزیار، احمد بن اسحاق، قاسم بن علاء، بسّامی، محمد بن شاذان و دیگران که از کثرت قابل شمارش نیستند، و با وقوف بر روایات آنان و آنچه از آنها نقل شده تواتر حاصل می‌‍‌شود و هر گونه شکّی زائل می‌‍‌گردد.

چه بسا بسیاری از مخالفین این عمر طولانی را بعید بشمارند، و منشأ آن غفلت از قدرت خداوند متعال، و قلّت تأمل و درنگ در اخبار معمّرین[[349]](#footnote-349) است، کسانی مانند نوح علیه السلام که طبق صریح قرآن بیش از نهصد و پنجاه سال زندگی کرد و در روایات عمر وی هزار و پانصد سال ذکر شده است، سلیمان علیه السلام هفتصد و دوازده سال عمر داشت، در زمان پیامبر ما صلی الله علیه وآله وسلم سلمان فارسی چهار صد و پنجاه سال عمر نمود، و اگر این موارد هم نمی‌‍‌بود باز می‌‍‌دانستیم عمر طولانی می‌‍‌تواند تحت قدرت خداوند در آید، و بر او ناممکن نیست، آن هنگام که مصلحت اقتضا نماید.»

نُه روایت صحیح، علاوه بر آنچه گذشت

علاوه بر آنچه ذکر کردیم و نیز روایات صحیحی که آقای میلانی آوردند، و نیز تواتری که محقق حلی رحمه الله بدان استناد نمودند، نه روایت صحیح دیگر نیز برای اتمام حجت بر معاندان از نظر می‌‍‌گذرانیم:

1. کشف الحق /33: «ابو محمد بن شاذان رحمه الله گوید: محمد بن حمزة بن حسن بن عبد الله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام برایم گفت: از ابو محمد علیه السلام شنیدم که فرمودند: ولیّ خدا و حجت او بر بندگان و خلیفه‌‍‌ی من بعد از من، در حالی که ختنه شده بود، در شب نیمه‌‍‌ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج به هنگام طلوع فجر به دنیا آمد. نخستین کسی که او را شست رضوان خازن بهشت به همراه جمعی از فرشتگان مقرّب و با آب کوثر و سلسبیل بود، سپس عمه‌‍‌ام حکیمه دختر محمد بن علی الرضا او را شستشو داد.

محمد بن حمزه گفت: مادر او ملیکه است، گاه او را سوسن و گاه ریحانه نیز گویند، صقیل و نرجس نیز از اسامی اوست.»

نگارنده: اینکه امام‌‍‌عسکری علیه السلام نام کنیزی که او را آزاد کردند و به همسری گرفتند تغییر دادند، حکایت از مراقبت شدید خلیفه نسبت به خانه و کنیزان امام علیه السلام است تا بلکه بدین وسیله از به دنیا آمدن حضرت مهدی علیه السلام جلوگیری به عمل آورند.

2. در فصل آماده سازی امت توسّط رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای دوران غیبت، از کمال الدین 2 /409 از ابو علی بن همام گذشت: «از محمد بن عثمان عَمری رحمه الله شنیدم که گفت: از پدرم شنیدم: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که از ایشان درباره‌‍‌ی روایتی که از پدرانش نقل شده سؤال کردند: زمین تا روز قیامت از حجت خدا بر خلق خالی نخواهد شد، و هرکه بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است؟ فرمودند: این سخن حق است، همانسان که روز حق است.

پرسیدند: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! امام و حجت پس از شما کیست؟ فرمودند: پسرم محمد امام و حجت بعد از من است، هر آنکه بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

بدان‌‍‌! او غیبتی دارد که جاهلان در آن سرگردان، و اهل باطل هلاک می‌‍‌شوند، و وقت گزاران دروغ می‌‍‌گویند، سپس خارج می‌‍‌شود، و گویا بیرق‌‍‌های سفید را می‌‍‌بینم که بر فراز سر او در نجفِ کوفه تکان می‌‍‌خورد.»

3. اثبات الوصیة /217 از احمد بن اسحاق: «نزد ابو محمد علیه السلام وارد شدم، ایشان به من فرمودند: ای احمد‌‍‌! در این شک و تردیدی که مردم در آن به سر می‌‍‌برند حال شما چگونه است؟ عرضه داشتم: آقای من‌‍‌! هنگامی که نامه‌‍‌ی ولادت آقای ما رسید، مرد، زن یا پسری از ما [شیعیان] که قادر به درک و فهم باشد نماند جز آنکه به حق معتقد شد.

فرمودند: آیا ندانستید زمین از حجت خدا خالی نمی‌‍‌گردد؟ آنگاه به مادرشان فرمودند که در سال 259 حج به جای آورد، و به او خبر دادند که در سال دویست و شصت چه بر سر خود می‌‍‌آید.

ایشان صاحب علیه السلام را احضار کردند و به او وصیت نمودند، اسم اعظم، مواریث و سلاح را نیز بدو سپردند. و مادر ابو محمد علیه السلام به همراه صاحب علیه السلام به مکه رفتند.»

4. اثبات الهداة 3 /569 از اثبات الرجعة فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار آورده است: «به مولایم امام حسن بن علی علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله‌‍‌! خدا مرا فدای شما گرداند، دوست دارم بدانم پس از شما امام و حجت خدا بر بندگانش کیست؟ فرمودند: پس از من، پسرم امام و حجت خداست، همو که همنام و هم کنیه‌‍‌ی رسول‌‍‌خداست، او آخرین حجت و خلیفه‌‍‌ی خداست.

عرض کردم: یابن رسول الله‌‍‌! از چه کسی به دنیا می‌‍‌آید؟ فرمودند: از دختر پسر قیصر پادشاه روم. بدان‌‍‌! او به دنیا می‌‍‌آید و برای مدتی طولانی، از مردم غائب می‌‍‌شود، سپس ظاهر می‌‍‌گردد.»

5. کمال الدین 2 /440 از عبد الله بن جعفر حمیری: «از محمد بن عثمان عَمری رحمه الله شنیدم: آن حضرت علیه السلام را دیدم که در کنار مستجار دست در پرده‌‍‌های کعبه آویخته و عرضه می‌‍‌دارد: خدایا‌‍‌! انتقام مرا از دشمنانم بگیر.»

6. همان 2 /433 از محمد بن عثمان عَمری رحمه الله نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که مهدیِ جانشین علیه السلام به دنیا آمد، نوری از بالای سر او تا بلندای آسمان رفت، سپس به صورت بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد، آنگاه سربرآورد و می‌‍‌فرمود: شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَالْمَلائِکةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ. إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الإسلام،[[350]](#footnote-350) خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌‍‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگانِ [او] و صاحبان دانش [نیز گواهی می‌‍‌دهند]، جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست. در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است. میلاد ایشان در روز جمعه بود.»

7. غیبت شیخ طوسی /217: «از جماعتی از شیعه از جمله علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویة بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح روایت شده که گفتند: نزد ابو محمد حسن بن علی علیه السلام رفتیم تا از حجت بعد از ایشان سؤال کنیم و چهل نفر در مجلس ایشان حضور داشتند. عثمان بن سعید عمری برخاست و گفت: ای پسر پیامبر‌‍‌! می‌‍‌خواهم از شما در مورد مطلبی که خود از من بدان آگاهترید سؤال کنم، حضرت فرمودند: ای عثمان‌‍‌! بنشین، وی غضبناک برخاست که برود که امام علیه السلام فرمودند: هیچ کس بیرون نرود.

پس از مدتی عثمان را صدا زدند و او بر دو قدم ایستاد، حضرت فرمودند: آیا به شما بگویم برای چه آمده‌‍‌اید؟ گفتند: آری، ای فرزند پیامبر‌‍‌! فرمودند: آمده‌‍‌اید تا از من درباره‌‍‌‌‍‌ی حجت پس از من پرسش کنید، آنان هم پاسخ مثبت دادند. ناگهان پسری بسان پاره‌‍‌ی ماه که شبیه‌‍‌ترین مردم به ابو محمد بود حاضر شد، امام علیه السلام فرمودند: این امام شما بعد از من و خلیفه‌‍‌ی من بر شماست، از او فرمان برید و پس از من پراکنده نشوید که در اعتقادات خویش هلاک خواهید شد.

بدانید‌‍‌! شما او را بعد از این روز دیگر نخواهید دید تا آنکه به سنّ و سالی برسد، پس آنچه که عثمان می‌‍‌گوید را از او بپذیرید و به فرمانش عمل کنید، سخن او را قبول کنید که خلیفه‌‍‌ی امامتان است و اختیار با اوست.»

8. کمال الدین 2 /381 از ابو هاشم داود بن قاسم از امام هادی علیه السلام : «جانشین پس از من حسن است، ولی چگونه به جانشینِ بعد از جانشین دست یابید؟ عرض کردم: خدا مرا فدایت گرداند، چطور؟ فرمودند: شما او را نمی‌‍‌بینید و یاد کردن او به نام بر شما حلال نخواهد بود، گفتم: پس چگونه ایشان را یاد کنیم؟ فرمودند: بگویید: حجت از آل محمد علیهم السلام .»

9. اثبات الهداة 3 /700 از فضل بن شاذان در اثبات الرجعة: «ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری گوید: هنگامی که عمرو بن عوفِ والی قصد کشتن مرا کرد، هراسی عظیم مرا فرا گرفت. با خانواده‌‍‌ام وداع کردم و به سمت خانه‌‍‌ی ابو محمد علیه السلام آمدم تا با ایشان نیز وداع کنم، و قصد فرار داشتم. چون بر ایشان وارد شدم پسری را دیدم که در کنار ایشان نشسته است. چهره‌‍‌ی او مانند ماه شب چهارده می‌‍‌درخشید، از نور و درخشش او مبهوت شدم و نزدیک بود فراموش کنم برای چه آمده‌‍‌ام، آن پسر فرمود: ای ابراهیم‌‍‌! مگریز، زیرا خداوند شرّ او را از تو کوتاه خواهد نمود، پس حیرتم فزونی یافت.

به امام‌‍‌عسکری علیه السلام گفتم: آقای من‌‍‌! ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! این کیست که از درون من خبر داد؟ فرمودند: این پسر من و خلیفه‌‍‌ی من پس از من است.

در آخر روایت آمده که وقتی ابراهیم از نزد امام علیه السلام بیرون آمد، عمویش به او خبر داد که معتمد برادرش را به سراغ عمرو بن عوف فرستاده و به او دستور قتل وی را داده است.»

کشف الحق /44 آن را به طور کامل نقل می‌‍‌کند و در ادامه‌‍‌ی آن آمده است: «هموست که غیبتی طولانی خواهد داشت، و بعد از آنکه زمین از ستم و ظلم آکنده شود ظاهر شده آن را از عدل و داد خواهد آکند. از ایشان نام او را پرسیدم، فرمودند: او همنام و کنیه‌‍‌ی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، ولی بر هیچ کس جایز نیست او را نام برد و یا کنیه‌‍‌ی او را بگوید تا آنکه خداوند دولت و حکومت او را آشکار نماید، پس - ای ابراهیم‌‍‌! - آنچه را که امروز از ما دیدی و شنیدی جز از شایسته‌‍‌ی [آگاهیِ از] آن کتمان نما.

من بر آن دو و پدرانشان درود فرستادم و با استعانت از فضل خدا بیرون آمدم، و به آنچه از صاحب شنیده بودم اطمینان داشتم. [عمویم] علی بن فارس به من بشارت داد که معتمد برادرش ابو احمد را با فرمان قتل عمرو ارسال نموده است، ابو احمد نیز همان روز وی را گرفت و تکه تکه کرد، و الحمد لله رب العالمین.»

روایات گواهی حکیمه دختر امام جواد علیه السلام که عهده‌‍‌دار قابلگی بود

علامه‌‍‌ی محدّث سید هاشم بحرانی رحمه الله کتابی در موضوع کسانی که به دیدار امام علیه السلام نائل شده‌‍‌اند نگاشته و تا هفتاد و شش نفر را بر شمرده است، که نخستین آنان عمه‌‍‌ی پدر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ، بانو حکیمه دختر امام جواد علیهما السلام است.[[351]](#footnote-351)

در منابع ما با چند سند و طریق که برخی هم صحیح است، گواهی حکیمه به ولادت آن حضرت آمده است. البته بین نقل‌‍‌های آن تفاوت مختصری از حیث اجمال و تفصیل یافت می‌‍‌شود، که قسمتی از آن در اثر جو و فضای خطرناک موجود و محیط به امام‌‍‌عسکری علیه السلام ، و مخصوصاً نزدیکانی چون مادر و عمه بوده است.

از برخی روایات ظاهر می‌‍‌شود که حکیمه در برهه‌‍‌ای به مدینه رفته است، و این بدان معناست که وی مجبور بوده سامرا را ترک گوید، و بعدها به جهت رخداد اختلاف و درگیری میان فرماندهان ترک بر سر عزل و نصب خلیفه و بهبودی شرایط، بدان بازگشته و در آن از دنیا می‌‍‌رود و در کنار قبر امامین عسکریین علیهما السلام دفن می‌‍‌شود.

در اینجا برخی روایات گواهی حکیمه را نقل و به برخی دیگر هم اشاره می‌‍‌کنیم:

کمال الدین 2 /417 از محمد بن بحر شیبانی نقل می‌‍‌کند: «در سال دویست و هشتاد و شش وارد کربلا شدم و فرزند غریب رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را زیارت کردم، آنگاه به بغداد و به سمت مقابر قریش آمدم، و این در نیم روز و اوج گرما بود و بادهای گرم نیز می‌‍‌وزید. چون به مشهد امام کاظم علیه السلام رسیدم و نسیم آن خاک پوشیده از رحمت و پیچیده در باغ‌‍‌های غفران را استشمام نمودم، با اشک‌‍‌هایی ریزان و نفس‌‍‌های بلند پیاپی خود را بر آن قبر انداختم و اشک مانع نگاهم بود. چون اشک و ناله‌‍‌ام قطع شد چشمانم را گشودم و پیرمردی را دیدم که کمر و شانه‌‍‌هایش خمیده بود، پیشانی و کف دستانش پینه بسته بود و به کس دیگری که همراه او در کنار قبر بود می‌‍‌گفت: پسر برادر‌‍‌! عمویت در اثر امور غیبی پیچیده و دانش‌‍‌های والایی که آن دو آقا بدو سپردند و جز سلمان کسی توان برگرفتن آنها را ندارد، به شرافتی عظیم دست یافته است، عمر عموی تو دیگر به پایان رسیده است، و در پیروان ولایت کسی را نمی‌‍‌یابد که سرّ خود را با او بگوید‌‍‌!

من با خود گفتم: در طلب دانش خود را به هر دری زده‌‍‌ام و به زحمت و مشقّت بسیاری دچار شده‌‍‌ام، ولی سخنی از این پیرمرد به گوشم خورد که از دانشی عظیم حکایت می‌‍‌کند‌‍‌! بدو گفتم: ای پیرمرد‌‍‌! این دو آقا کیانند؟ گفت: دو ستاره‌‍‌ای که در خاک سامرا آرمیده‌‍‌اند، گفتم: تو را به ولایت و شرافت مکانت این دو آقا به جهت امامت و وراثت [از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ] سوگند می‌‍‌دهم، من خواهان دانش آنان و در پی آثارشان هستم، و سوگندهای استوار یاد می‌‍‌کنم که اسرار آن دو سرور را حفظ کنم، او گفت: اگر راست می‌‍‌گویی احادیثی که از راویان با خود همراه داری را نشان ده، من هم چنین کردم و او چون کتاب‌‍‌ها و روایات همراه مرا بررسی نمود گفت: راست گفتی، من بشر بن سلیمان برده فروش از نسل ابو ایوب انصاری هستم، من یکی از موالیان ابو الحسن و ابو محمد علیهما السلام و همسایه‌‍‌ی آنها در سامرا هستم.

بدو گفتم: پس برادرت را با بیان برخی از اموری که خود از آن دو مشاهده کرده‌‍‌ای گرامی دار، صدا زد: مولای ما امام هادی علیه السلام مرا در امور بردگان خبره گردانده بود، و من جز با اجازه‌‍‌ی ایشان خرید و فروش نمی‌‍‌کردم، و با این کار از موارد شبهه ناک اجتناب می‌‍‌نمودم، تا آنکه آگاهی من در این باره کامل شد و فرق بین حلال و حرام را خوب می‌‍‌فهمیدم.

شبی در خانه‌‍‌ام در سامرا بودم و پاسی از آن گذشته بودم که ناگهان کسی در را کوفت. به سرعت برخاستم و با کافور خادم فرستاده‌‍‌ی مولایمان امام هادی علیه السلام مواجه شدم، او گفت که ایشان مرا فرا می‌‍‌خواند. پس لباس‌‍‌هایم را پوشیدم و نزد ایشان رفتم، دیدم ایشان با پسرشان ابو محمد و خواهرشان حکیمه از پشت پرده سخن می‌‍‌گفتند، چون نشستم فرمودند: ای بشر‌‍‌! تو از فرزندان انصار هستی و این ولایت پیوسته در میان شما بوده و خلف از سلف آن را ارث می‌‍‌برد، و شما ثقات ما اهل‌‍‌بیت هستید.

من تو را به فضیلتی شرافت می‌‍‌دهم که بدان بر شیعیان سبقت گیری، با سرّی که تو را از آن می‌‍‌آگاهانم و [آن این است که] تو را برای خرید کنیزی می‌‍‌فرستم، آنگاه نامه‌‍‌ای با خطّ و زبان رومی نوشتند و با انگشتر خود آن را مهر کردند، و کیسه‌‍‌ای زرد که دویست و بیست دینار در آن بود بیرون آوردند و فرمودند: این را بگیر و به بغداد برو، در ارتفاع روز بر معبر فرات حاضر شو و چون کشتی‌‍‌های اسیران کنارت رسید و کنیزان از آن بیرون آمدند، انواع خریداران از وکلای فرماندهان بنی عباس و جماعتی از جوانان عراق آنان را احاطه می‌‍‌کنند، تمام روز از دور کسی را که عمر بن یزید برده فروش نام دارد زیر نظر داشته باش تا آنکه او کنیزی را که چنین اوصافی دارد بر خریداران عرضه کند؛ دو جامه‌‍‌ی ضخیم حریر دربردارد، و نمی‌‍‌گذارد پرده را کنار زنند یا او را لمس کنند، و خریدار تنها می‌‍‌تواند از پس پرده‌‍‌ای نازک او را ببیند. برده فروش او را می‌‍‌زند و او هم به زبان رومی فریاد می‌‍‌زند، بدان که او می‌‍‌گوید: وای از هتک پوشش.

در این هنگام یکی از خریداران می‌‍‌گوید: من او را به سیصد دینار می‌‍‌خرم، زیرا عفاف او بر رغبتم افزود، او به عربی می‌‍‌گوید: اگر در زیّ سلیمان و بر سریر او در آیی هیچ رغبتی نسبت به تو نخواهم داشت، پس بر مال خویش بترس‌‍‌!

برده فروش می‌‍‌گوید: چه چاره کنم، باید تو را بفروشم، آن کنیز گوید: عجله‌‍‌ای نیست و می‌‍‌بایست خریداری را برگزید که دلم به او و امانتداری و دیانتش آرام شود.

در این هنگام نزد عمر بن یزید برو و بگو: من نامه‌‍‌ای از برخی اشراف که به زبان و خطّ رومی است با خود دارم و در آن کرم، وفا، کمال و سخاوت او یاد شده است، این را به کنیز بده تا از آن به اخلاق فرستنده‌‍‌ی آن پی برد، و اگر بدو مایل شد و پسندید، من نسبت به خرید وکالت دارم.

بشر بن سلیمان گفت: من هر آنچه را که مولایم مشخص کرده بود مو به مو انجام دادم، پس چون او نامه را دید به شدّت گریست و به عمر بن یزید گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش و قسم سختی خورد که اگر بدو نفروشد خود را می‌‍‌کشد، من هم درباره‌‍‌ی قیمت با او به گفتگو پرداختم تا آنکه سر همان مقدار دیناری که مولایم علیه السلام با من همراه کرده بود توافق کردیم، او هم کیسه را گرفت و آن کنیز را - که شادمان و خندان بود - به من داد.

من او را به حجره‌‍‌ای که در بغداد در آن مأوی داشتم بردم. آرام و قرار نداشت، نامه‌‍‌ی مولایش علیه السلام را از جیب در آورد، آن را می‌‍‌بوسید، بر گونه و پلک می‌‍‌گذاشت و بر بدن می‌‍‌کشید، با تعجب گفتم: آیا نامه‌‍‌ای را می‌‍‌بوسی که صاحبش را نمی‌‍‌شناسی؟ گفت: ای ناتوانی که نسبت به جایگاه پسران پیامبران معرفتت اندک است‌‍‌! گوش بسپار و دل را [برای فراگیری این خبر] خالی کن؛ من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر پادشاه روم هستم، مادرم از نسل حواریون و به شمعون وصی مسیح منتسب است، خبری عجیب برایت می‌‍‌گویم، جدّ من قیصر می‌‍‌خواست مرا که سیزده سال داشتم به ازدواج پسر برادرش در آورد، پس در قصر خود سیصد تن از نسل حواریین و کشیشان وراهبان، هفتصد نفر از افراد بلند پایه و چهار هزار نفر از فرماندهان و امیران لشکر ورؤسای قبائل گرد آورد، و از سلطنت عظیم خود تختی ساخته شده از انواع جواهر را بر فراز چهل پله در صحن قصر قرار داد. پس چون برادر زاده‌‍‌اش بر آن بالا رفت و صلیب‌‍‌ها را بر گرداگرد او گرفتند، و اسقفان نیز برخاسته اسفار انجیل را باز کردند، صلیب‌‍‌ها بر زمین فرو افتاد، ستون‌‍‌ها به زمین نشست، و برادر زاده از فراز سریر افتاد و از هوش رفت‌‍‌!

رنگ اسقف‌‍‌ها دگرگون شد و به هراس افتادند، بزرگ آنها به پدر بزرگم گفت: ای پادشاه‌‍‌! ما را از ملاقات این امور منحوس که بر زوال دین مسیحی و این پادشاهی دلالت می‌‍‌کند معاف دارید. پدر بزرگم این را به فال بد گرفت و صدا زد: این ستون‌‍‌ها و صلیب‌‍‌ها را به پا دارید و برادر این بخت برگشته‌‍‌ی بدکار - که بیچاره پدر بزرگش - را بیاورید تا این دختر را به همسری او در آورم تا نحوست این یک را به خوش یمنی او دفع کنم. پس چون چنین کردند، همان واقعه رخ داد و مردم پراکنده شدند. پدر بزرگم با اندوه برخاست و داخل قصر خویش شد و پرده‌‍‌ها را بیانداخت.

در آن شب دیدم که گویا مسیح، شمعون و تعدادی از حواریین فرود آمده و در قصر جدّم حضور به هم رسانیده‌‍‌اند، و در همان موضعی که جدّم آن سریر را قرار داده بود، منبری برافراشته‌‍‌اند که در بلندا و رفعت سر به آسمان می‌‍‌زند. آنگاه محمد به همراه گروهی از پسرانش وارد شدند، پس مسیح برخاست و او را به آغوش کشید، او می‌‍‌فرمود: ای روح الله‌‍‌! من نزد تو آمده‌‍‌ام تا از وصیّ تو شمعون، دخترش ملیکه را برای این پسرم ابو محمد - صاحب این نامه - خواستگاری کنم.

مسیح به شمعون نگاهی کرد و فرمود: شرافت به سراغت آمده پس رحِم خود را به رحم رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیوند زن، او نیز پذیرفت. پس بر فراز منبر رفتند و محمد خواستگاری کرد و مرا به ازدواج ایشان در آورد، و مسیح، فرزندان محمد و حواریون بر این امر گواه شدند.

از خواب که برخاستم ترسیدم این رؤیا را برای پدر و پدر بزرگم بگویم، شاید مرا بکشند، لذا آن را در خود نگاه داشتم و برای آنها بیان ننمودم. محبّت ابو محمد چنان در دلم جای گرفته بود که دست از خوردن و آشامیدن کشیدم، جسمم ضعیف و لاغر شد و به شدّت بیمار شدم. پدر بزرگم تمامی پزشکان شهرهای مختلف روم را حاضر کرد و دوای مرا جویا شد، اما چون به مرحله‌‍‌ی یأس رسید به من گفت: نور دیدگانم‌‍‌! آیا خواسته‌‍‌ای در این دنیا داری تا برایت برآورم؟ گفتم: ای پدر بزرگ‌‍‌! درهای امید را بسته می‌‍‌بینم، خوب است اگر دست از شکنجه‌‍‌ی اسیران مسلمانی که در زندان داری برداشته، از غل و بند بِرَهانی، و با آزادی بر آنان منت نهی، امید آنکه مسیح و مادرش مرا عافیت و شفا بخشند. هنگامی که او این کار را انجام داد، چنین وانمود کردم که رو به بهبودی‌‍‌ام، و اندکی غذا تناول کردم، لذا پدر بزرگم بسیار شادمان شد و به اکرام و گرامیداشت اسیران پرداخت.

پس از چهار شب چنین دیدم که بانوی بانوان به همراه مریم دخت عمران و هزار خدمتگزار بهشتی به دیدن من آمده است، مریم به من فرمود: این بانوی بانوان مادر همسرت ابو محمد علیه السلام است، من دامن ایشان را گرفته گریستم و از ابای ابو محمد از دیدار خود گله کردم، ایشان به من فرمودند: پسرم ابو محمد در حالی که تو به خداوند شرک می‌‍‌ورزی و بر آیین نصاری هستی به دیدارت نمی‌‍‌آید، این خواهرم مریم است و از دین تو نزد خدای تعالی بیزاری می‌‍‌جوید، پس اگر رضایت خداوند عزوجل، مسیح و مریم و دیدار ابو محمد را خواستاری بگو: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أنّ محمداً رسول الله.

هنگامی که این جمله را گفتم، بانوی بانوان مرا به سینه چسبانید و آرام کرد، او فرمود: هم اینک منتظر آن باش که ابو محمد به دیدارت آید، چرا که او را به سوی تو می‌‍‌فرستم.

از خواب برخاستم و می‌‍‌گفتم: چقدر مشتاق دیدن ابو محمد هستم. شب بعد ابو محمد علیه السلام در خواب نزد من آمد، گویا به او چنین می‌‍‌گفتم: حبیب من‌‍‌! آیا بعد از آنی که دلم را به محبّت خویش مبتلا کردی با من طریق جفا پیش گرفتی؟ فرمود: تأخیر من تنها به علّت شرک تو بود، حال که اسلام آوردی هر شب به دیدارت خواهم آمد، تا آنکه خداوند در بیداری ما را گرد آورد، و تا هم اکنون به دیدار من می‌‍‌آید.

بشر گفت: بدو گفتم: چه شد که به اسارت در آمدی؟ پاسخ داد: ابو محمد یکی از شب‌‍‌ها به من خبر داد که پدر بزرگم فلان روز لشکرهایی را برای نبرد با مسلمانان اعزام خواهد کرد، آنگاه خود نیز به دنبال آنها می‌‍‌رود، پس به طور ناشناس و در زیّ خادمان به همراه تنی چند از خدمتکاران از فلان راه به آنها ملحق شو، من نیز چنین کردم و لشکریان مسلمین بر ما غالب شدند و چنان شد که مشاهده نمودی، و تا امروز احدی غیر از تو نمی‌‍‌داند که من دختر پادشاه رومم، و این هم بابت آن است که من خود تو را آگاه کردم. پیرمردی که من سهم غنیمت او بودم نامم را سؤال کرد، من نام خود را فاش نکردم و گفتم: نرجس، و نام کنیزان را نیز پرسید.

بشر گوید: بدو گفتم: تو رومی هستی ولی شگفت آنکه به عربی سخن می‌‍‌گویی‌‍‌! فرمود: علاقه‌‍‌ی پدر بزرگم به دانش و فرهنگ، موجب شد مرا وادار کند تحت تعلیم زن مترجمی که به فرمان او بود قرار گیرم، او صبح و شام نزد من می‌‍‌آمد و زبان عربی را به من می‌‍‌آموخت تا آنکه آن را فرا گرفتم.

وقتی او را به سامرا بردم حضور مولایمان امام هادی علیه السلام رسید، ایشان بدو فرمودند: خداوند چسان عزّت اسلام، ذلّت نصرانیّت و شرافت اهل‌‍‌بیت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را به تو نمایاند؟ او پاسخ داد: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! چگونه امری را برای شما وصف کنم که خود به آن داناترید؟ حضرت فرمودند: می‌‍‌خواهم تو را گرامی دارم، حال کدامیک نزد تو محبوبتر است، ده هزار درهم و یا بشارتی برای تو که شرف ابدی در آن است؟ عرضه داشت: بلکه بشارت، فرمودند: پس به فرزندی که بر دنیا شرق تا به غرب حکم خواهد راند و زمین را از عدل و داد خواهد آکند، آنسان که از ستم و ظلم پر شده، شادمان باش.

او پرسید: از چه کسی؟ فرمودند: از کسی که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در فلان شب، از فلان ماه، از فلان سال در روم، از تو برای او خواستگاری کردند. گفت: از مسیح و وصیّ او خواستگاری کردند؟ حضرت فرمودند: مسیح و وصیّ او تو را به ازدواج که در آوردند؟ گفت: پسر شما ابو محمد، فرمودند: آیا او را می‌‍‌شناسی؟ عرضه داشت: از آن شبی که بر دست بانوی بانوان مادرش اسلام آوردم، مگر شد شبی با او دیدار نکنم؟

حضرت فرمودند: ای کافور‌‍‌! خواهرم حکیمه را فرا بخوان، چون حکیمه وارد شد بدو فرمودند: این همان است، حکیمه هم مدتی طولانی او را در آغوش گرفت و از دیدار او بسیار شادمان شد، امام علیه السلام به او فرمودند: ای دختر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! او را به خانه‌‍‌ات ببر و فرائض و سنن را بیاموزان، زیرا همسر ابو محمد و مادر قائم علیه السلام است.»

همان 2 /426 از محمد بن عبد الله طهوی روایت می‌‍‌کند: «پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام به نزد حکیمه دختر امام جواد علیه السلام رفتم تا از او درباره‌‍‌ی حجّت و حیرتی که مردم بدان دچار شده‌‍‌اند پرسش کنم، ایشان به من گفتند: بنشین، من هم نشستم، آنگاه فرمود: ای محمد‌‍‌! خداوند تبارک و تعالی زمین را از حجّتی گویا و یا ساکت خالی نخواهد گذارد، و پس از حسن و حسین - و بابت تفضیل آن دو و بیان این نکته که نظیری در زمین برای این دو وجود ندارند - آن را در دو برادر دیگر قرار نداد، جز آنکه خداوند فرزندان حسین علیه السلام را بر فرزندان حسن علیه السلام برتری داده است، همانگونه که فرزندان هارون را بر نسل موسی برتری داد، اگرچه موسی حجت بر هارون علیهما السلام بود، پس تا روز قیامت برتری از آنِ فرزندان او [امام‌‍‌حسین علیه السلام ] است.

و این امت ناگزیر از حیرتی است که اهل باطل در آن به تردید افتند و پیروان حق باقی مانند تا خلق حجّت و برهانی بر خداوند نداشته باشند، و این حیرت پس از شهادت ابو محمد حسن علیه السلام رخ نمود. گفتم: بانوی من‌‍‌! آیا حسن فرزندی هم داشت؟ تبسّمی کرد و گفت: اگر حسن فرزندی نداشته باشد چه کسی پس از او حجّت خواهد بود، و به تو گفتم که پس از امام حسن و امام‌‍‌حسین علیهما السلام امامت دیگر برای دو برادر نخواهد بود [لذا جعفر کذاب نمی‌‍‌تواند این امر را ادعا کند].

گفتم: بانوی من‌‍‌! درباره‌‍‌‌‍‌ی ولادت و غیبت مولایم بفرمایید. فرمود: من کنیزی داشتم که نرجس خوانده می‌شد،[[352]](#footnote-352) پسر برادرم به دیدن من آمد که چشمش بدو افتاد، خدمت ایشان عرضه داشتم: آقای من‌‍‌! شاید از او خوشتان آمد، برایتان [به هدیه] بفرستم؟ فرمود: نه، ای عمه‌‍‌! ولی از او در شگفتم، گفتم: چرا؟ فرمود: فرزندی از او به دنیا خواهد آمد که نزد خدای عزوجل کرامت دارد، خدا به او زمین را از عدل و داد می‌‍‌آکند، همانسان که از ستم و جور پر شده است، گفتم: آقای من‌‍‌! پس او را نزد شما بفرستم؟ فرمود: در این باره از پدرم علیه السلام اجازه بگیر، من هم لباسم را پوشیدم و به خانه‌‍‌ی ابو الحسن علیه السلام آمدم، سلام کردم و نشستم، ایشان خود سخن آغاز کرده فرمودند: ای حکیمه‌‍‌! نرجس را نزد پسرم ابو محمد بفرست، عرض کردم: آقای من‌‍‌! بابت همین نزد شما آمدم تا در این باره از شما رخصت گیرم، فرمودند: ای بانوی با برکت‌‍‌! خدای تبارک و تعالی دوست دارد تو را در این پاداش شریک گرداند، و نصیبی در خیر برایت قرار دهد.

پس به منزل بازگشتم و او را آراسته به ابو محمد علیه السلام هدیه نمودم، آن دو را در منزل خود جای دادم و چند روزی نزد من ماندند، سپس ایشان نزد پدر رفتند، و من هم آن دختر را با ایشان فرستادم.

ابو الحسن امام هادی علیه السلام به شهادت رسید و ابو محمد علیه السلام جانشین پدر شد، من هم بدانسان که به دیدار پدرش می‌‍‌رفتم به دیدار ایشان می‌‍‌رفتم. روزی نرجس خواست تا کفش از پایم در آورد، و گفت: بانوی من‌‍‌! کفشتان را بدهید تا در آورم، من گفتم: بلکه شما بانو و سرور منی، به خدا سوگند نه می‌‍‌گذارم شما کفشم را در آورید و نه آنکه مرا خدمت کنید، بلکه من شما را بر روی دیدگانم می‌‍‌نهم و خدمت می‌‍‌کنم. ابو محمد علیه السلام این سخن را شنید و فرمود: ای عمه‌‍‌! خدا به تو پاداش نیک عطا کند.

من تا غروب خورشید در حضور امام علیه السلام بودم، آنگاه کنیزی را صدا زده گفتم: لباس‌‍‌هایم را بیاور تا بروم، امام علیه السلام فرمودند: نه، ای عمه‌‍‌! امشب را نزد ما سپری کن، زیرا در این شب فرزندی به دنیا می‌‍‌آید که در درگاه خدا گرامی است و خدای عزوجل به وسیله‌‍‌ی او زمین را پس از مرگ آن زنده می‌‍‌گرداند.

عرض کردم: آقای من‌‍‌! از چه کسی، و حال آنکه در نرجس اثر حمل نمی‌‍‌بینم؟ فرمودند: از نرجس و نه دیگری، از جا پریدم و نرجس را خوب وارسی کردم و هیچ اثری در او به چشمم نخورد، نزد امام علیه السلام برگشتم و خبر دادم که اثری در او نیست، ایشان تبسّم کردند و فرمودند: هنگام فجر اثر حمل او برایت آشکار می‌‍‌شود، زیرا مَثَل او مثل مادر موسی است که نشانه‌‍‌ی حمل در او آشکار نشد و تا زمان ولادت کسی از آن آگاهی نیافت، چون فرعون در طلب موسی شکم زنان باردار را پاره می‌‍‌کرد، و این هم نظیر موسی علیه السلام است.

حکیمه گوید: نزد نرجس بازگشتم و فرمایش امام علیه السلام را با او گفتم و حالش را پرسیدم، او گفت: بانوی من‌‍‌! هیچ نشانی از این امر در خود نمی‌‍‌بینم.

من تا طلوع فجر مراقب او بودم، او مقابل من خوابیده بود و هیچ پهلو به پهلو نشد، انتهای شب به هنگام طلوع فجر هراسان [از خواب] پرید، او را به سینه چسباندم و نام خدا را بر او بردم، ابو محمد علیه السلام صدا زد: بر او إنا أنزلناه فی لیلة القدر بخوان، من هم چنین کردم و گفتم: حالت چطور است؟ گفت: آن مطلبی که مولایم به تو فرمودند آشکار شد، من باز سوره‌‍‌ی قدر را بر او خواندم و جنینی که درون او بود نیز بسان من قرائت می‌‍‌کرد و بر من نیز سلام کرد.

از آنچه شنیدم ترس مرا فرا گرفت که ابو محمد علیه السلام صدا زد: از امر خدای عزیز وجلیل در شگفت نباش، زیرا خداوند تبارک و تعالی در کودکی زبان ما را به حکمت می‌‍‌گشاید و در بزرگی حجّت در زمین قرار می‌‍‌دهد، کلام ایشان تمام نشده بود که نرجس از مقابل دیدگانم ناپدید شد، او را ندیدم و گویا میان من و او پرده‌‍‌ای زده شد، فریاد کنان به سوی ابو محمد علیه السلام دویدم، ایشان به من فرمودند: ای عمه‌‍‌! برگرد که او را در جایش خواهی یافت، من هم بازگشتم و تنها مدتی اندک درنگ کردم که پرده‌‍‌ی میان من و او کنار رفت، و او را دیدم، چنان نوری از او ساطع بود که توان دیدن را از من گرفت.

به یکباره کودک را مشاهده کردم که به صورت و بر دو زانو به سجده افتاده، دو سبابه را بالا گرفته می‌‍‌فرماید: گواهی می‌‍‌دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، جدّم محمد رسول‌‍‌خداست، و پدرم، امیرالمؤمنین، آنگاه یک یک امامان را شمردند تا اینکه به خود رسیدند، در ادامه به درگاه خدا عرضه داشتند: خدایا‌‍‌! آنچه را که به من وعده داده‌‍‌ای عملی ساز، فرمان مرا به انجام رسان، گام مرا استوار گردان و زمین را به من از عدل و داد بیآکن.

ابو محمد علیه السلام صدا زدند: عمه‌‍‌! او را بگیر و بیاور، من نیز چنین کردم. چون بر دستان من حضور پدر رسید سلام کرد، امام علیه السلام او را از من گرفتند و زبانشان را بدو دادند [و در کام او نهادند] و او از آن نوشید، آنگاه فرمودند: او را نزد مادرش ببر تا شیر دهد، و به من بازگردان.

من نیز او را به مادرش سپردم و او شیرش داد، و نزد ابو محمد علیه السلام بازگرداندم و پرندگان بر فراز سر او حرکت می‌‍‌کردند. امام علیه السلام یکی از پرندگان را صدا زده فرمودند: این را برگیر، محافظت کن و در هر چهل روز به ما بازگردان، پرنده هم او را گرفت و به آسمان پرید، دیگر پرندگان نیز به دنبال او رفتند. شنیدم امام علیه السلام فرمودند: تو را به خدایی سپردم که مادر موسی موسی را بدو سپرد.

پس نرجس شروع کرد به گریه کردن، امام علیه السلام به او فرمودند: آرام باش که برای او شیر خوردن حرام است مگر از سینه‌‍‌ی تو، و همانگونه که موسی نزد مادرش بازگشت، به تو باز خواهد گشت، و این فرموده‌‍‌ی خداست: فَرَدَدْنَاهُ إِلَی أُمِّهِ کی تَقَرَّ عَینُهَا وَلا تَحْزَنَ،[[353]](#footnote-353) پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش روشن شود و غم نخورد.

عرضه داشتم: این پرنده چه بود؟ فرمودند: روح القدس که موکّل به امامان علیهم السلام است، آنان را موفّق و ارشاد می‌‍‌کند، و با دانش می‌‍‌پرورد.

پس از چهل روز آن پسر باز گردانده شد و پسر برادرم علیه السلام سراغ من فرستاد و مرا فراخواند، من هم حضور ایشان رسیدم و آن کودک را دیدم که در مقابل ایشان راه می‌‍‌رود، گفتم: مولای من‌‍‌! این پسر دو سال دارد؟ تبسّمی کرد و فرمود: اولاد انبیاء و اوصیاء اگر امام باشند به خلاف دیگران نشو ونما خواهند داشت، کودکی از ما اگر یک ماه بر او بگذرد بسان کسی است که یک سال بر او گذشته است، کودک ما در شکم مادر سخن می‌‍‌گوید، قرآن می‌‍‌خواند و پروردگارش را که عزیز و جلیل است عبادت می‌‍‌کند، و به هنگام شیرخوارگی ملائکه از او فرمان می‌‍‌برند و صبح و شام بر او فرود می‌‍‌آیند.

من هر چهل روز آن پسر را می‌‍‌دیدم تا آنکه تنها چند روز پیش از شهادت ابو محمد علیه السلام او را به صورت مردی دیدم و نشناختم، به برادر زاده‌‍‌ام گفتم: این کیست که فرمان می‌‍‌دهید نزد او بنشینم؟ فرمودند: این پسر نرجس و خلیفه‌‍‌ی من بعد از من است، به زودی مرا از دست خواهید داد، پس از او بشنو و فرمان بر.

امام علیه السلام چند روز بعد از دنیا رفتند و مردم اینگونه که می‌‍‌بینی پراکنده شدند، به خدا قسم من صبح و شام او را می‌‍‌بینم، و از آنچه می‌‍‌پرسید مرا آگاه می‌‍‌سازد و من هم به شما خبر می‌‍‌دهم. به خدا سوگند قصد آن دارم از او مطلبی را سؤال کنم ولی خود سخن بدان می‌‍‌آغازد. سؤالاتی بر من وارد می‌‍‌شود، و همان ساعت از جانب ایشان پاسخ آن به دست من می‌‍‌رسد، بدون آنکه من آنها را از ایشان پرسیده باشم. دیشب به من خبر داد که تو نزد من می‌‍‌آیی و فرمان داد تو را از حقیقت آگاه کنم.

محمد بن عبد الله گوید: به خدا قسم حکیمه به من از اموری خبر داد که جز خدا کسی از آن آگاه نبود، لذا دانستم این مطلب صدق و حقیقتی از سوی خداست، چون این خداست که او را بر اموری که احدی را از آن مطّلع نساخته، آگاهی می‌‍‌دهد.»

دلائل الامامة /268 از اسماعیل حسنی از حکیمه دختر امام جواد علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «امام حسن بن علی عسکری علیه السلام یک شب و یا یک روز به من فرمودند: دوست دارم امشب نزد ما افطار کنی، زیرا در این شب امری رخ خواهد داد، گفتم: چه؟ فرمودند: قائم از آل محمد در این شب به دنیا می‌‍‌آید، عرض کردم: از که؟ فرمودند: از نرجس. من به سراغ او نزد کنیزان رفتم، نخستین کسی که با من روبرو شد نرجس بود، فرمود: عمه‌‍‌! فدایت شوم، حالت چگونه است؟ گفتم: بلکه من فدایت گردم، ای بانوی بانوان این زمان‌‍‌! پس کفشم را در آوردم و او آب آورد تا بر پایم بریزد، قسم دادم که این کار را نکند، بدو گفتم: خداوند تو را به فرزندی که امشب به دنیا می‌‍‌آوری گرامی می‌‍‌دارد، با گفتن این سخن دیدم که حیا و وقار او را گرفت [و خجالت کشید]، و من هیچ اثر حملی در او مشاهده نکردم. او گفت: چه زمانی خواهد بود؟ من وقتی را تعیین نکردم مبادا دروغ گفته باشم، پس ابو محمد علیه السلام به من فرمود: در فجر اول.

چون افطار کردم و نمازم را خواندم سر را بر زمین گذاشته خوابیدم، نرجس نیز همان جا با من خوابید. به هنگام نماز برخاستم و آماده شدم، او نیز چنین کرد. نماز گزاردم و به انتظار وقت ولادت نشستم، و کنیزان و نرجس خفتند. هنگامی که به گمانم زمان آن نزدیک شد بیرون آمدم و به آسمان نظر نمودم، ستارگان فرو می‌‍‌آمدند و نزدیک فجر اول بود.

به داخل بازگشتم و گویا شیطان دل مرا به تشویش انداخت [و دچار تردید کرد] که یکباره ابو محمد علیه السلام فرمودند: شتاب نکن، زیرا نزدیک شده است. ایشان در سجده بود و شنیدم در دعای خویش چیزی می‌‍‌خواند که نمی‌‍‌فهمیدم. چرت مرا در ربود که با حرکت نرجس بیدار شدم، به او گفتم: نام خدا بر تو، و به سینه‌‍‌ام چسبید، من کودک را به بر گرفتم، نرجس به سجده افتاد، آن کودک نیز به سجده در آمد و صدا زد: لا إله إلا الله، محمد رسول‌‍‌خدا و علی حجّت خداست، و یک یک امامان را نام برد تا به پدرش رسید. ابو محمد علیه السلام فرمودند: پسرم را نزد من بیاور، من هم رفتم تا او را آماده کنم ولی دیدم پاک و بی‌‍‌آلایش است، پس او را نزد امام علیه السلام آوردم. ایشان صورت، دست‌‍‌ها و پاهای او را بوسه دادند، زبان در دهان او گذاردند و آنسان که جوجه را با نوک غذا می‌‍‌دهند با او رفتار کردند، آنگاه فرمودند: بخوان، و شروع کرد از بسم الله الرحمن الرحیم...

سپس برخی کنیزان را که می‌‍‌دانستند این خبر را مخفی نگاه می‌‍‌دارد فراخواندند، او هم آمد و نگریست، حضرت فرمودند: بر او سلام کنید و بوسه دهید، و بگویید: تو را به خدا می‌‍‌سپاریم، و رفتند.

سپس فرمودند: ای عمه‌‍‌! نرجس را برایم صدا بزن، من هم چنین کردم و به او گفتم: تو را فراخوانده تا با کودک وداع کنی، نرجس وداع کرد و ما او را با ابو محمد علیه السلام رها کردیم و آمدیم.

فردا که به نزد ایشان رفتم کودک را ندیدم، و تبریک گفتم، ایشان فرمودند: ای عمه‌‍‌! او در ودایع خداست، اگر خدا خروج او را اذن دهد.»

الخرائج و الجرائح 1 /455 از حکیمه: «روزی نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتم، ایشان فرمودند: عمه‌‍‌! امشب را نزد ما سپری کن، زیرا خدا جانشین را در آن آشکار می‌‍‌سازد، گفتم: از چه کسی؟ فرمودند: نرجس، عرض کردم: در او اثری از بارداری مشاهده نمی‌‍‌کنم، فرمودند: عمه‌‍‌! او بسان مادر موسی است که هنگام ولادت اثر حمل در او آشکار شد. پس من و نرجس شب را در اتاقی ماندیم. نیمه شب هر دو نماز شب گزاردیم، من با خود گفتم: فجر نزدیک شده ولی آنچه ابو محمد علیه السلام فرموده رخ ننموده است‌‍‌! ایشان از اتاقشان صدا زدند: شتاب نکن، و من با خجالت به اتاق بازگشتم.

نرجس هراسان پیش من آمد، او را به سینه چسبانیدم و قل هو الله أحد، إنا أنزلناه و آیة الکرسی را بر او خواندم، و جانشین از درون شکم چون من قرائت می‌‍‌کرد.

نوری در خانه درخشید که یکباره دیدم جانشین زیر مادر و رو به قبله، سر به سجده گذارده است، پس او را برگرفتم. ابو محمد علیه السلام از اتاق ندا کردند: ای عمه‌‍‌! پسرم را نزد من بیاور. من هم او را حضور ایشان بردم، زبان خود را در کام او گذاشت و بر ران خود نشاند، فرمود: پسرم‌‍‌! به اذن خدا تکلّم کن، او هم گفت: أعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم، وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ. وَنُمَکنَ لَهُمْ فِی الأرض وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کانُوا یحْذَرُونَ،[[354]](#footnote-354) و خواستیم بر کسانی که در آن زمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان گردانیم، و ایشان را وارثان قرار دهیم. و در زمین قدرتشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم. و خداوند، بر محمد مصطفی، علی مرتضی، فاطمه‌‍‌ی زهرا، حسن و حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و حسن بن علی پدرم درود فرستد.

پرندگانی سبز ما را احاطه کردند، ابو محمد علیه السلام به یکی از آنان نگریست، او را فراخواند و فرمود: او را بگیر و حفظ کن، تا آنکه خدا درباره‌‍‌اش اذن دهد، زیرا او امر خود را به انجام می‌‍‌رساند.

به ایشان گفتم: این پرنده و این پرندگان چیستند؟ فرمودند: این جبرئیل بود و اینان فرشتگان رحمت، آنگاه فرمودند: عمه‌‍‌! او را به مادرش بازگردان کی تَقَرَّ عَینُهَا وَلا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلَکنَّ أَکثَرَهُمْ لا یعْلَمُونَ،[[355]](#footnote-355) تا چشمش روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده‌‍‌ی خدا درست است، ولی بیشترشان نمی‌‍‌دانند.

من نیز او را به مادر برگرداندم. چون به دنیا آمد پاکیزه و نظیف بود، و بر ساق دست راستش نوشته شده بود: جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ کانَ زَهُوقاً،[[356]](#footnote-356) حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.»

نگارنده: ظاهراً در این روایت تقدیم و تأخیری رخ داده است و این سخن جناب حکیمه: پرندگانی سبز ما را احاطه کردند، قسمت پایانی روایت بوده است. چنین امری در روایات طولانیِ متضمن جریانات متعدد طبیعی است.

غیبت شیخ طوسی /140 از ابو عبد الله مطهری از جناب حکیمه: «نیمه‌‍‌ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج امام‌‍‌عسکری علیه السلام سراغ من فرستاده فرمودند: ای عمه‌‍‌! امشب را نزد من افطار کن، زیرا خدای عزوجل تو را به ولی و حجّت خود بر خلق، که خلیفه‌‍‌ی من پس از من است مسرور خواهد ساخت.

من بسیار شادمان شدم و لباس‌‍‌هایم را پوشیده همان ساعت بیرون آمدم و خود را به ابو محمد علیه السلام که در حیات خانه نشسته بود و کنیزان پیرامونش بودند رساندم، عرضه داشتم: آقای من‌‍‌! فدایت گردم، جانشین از کدامیک خواهد بود؟ فرمودند: از سوسن، من آنها را نگاه کردم و تنها در سوسن اثر حمل دیدم.

نماز مغرب و عشا را به جای آوردم، بعد از آن برایم سفره‌‍‌ای آوردند و با سوسن افطار کردم و در یک اتاق ماندیم. به خواب سبکی فرو رفتم، بعد بیدار شدم و فکرم به وعده‌‍‌ی امام علیه السلام در مورد [ولادت] ولیّ خدا مشغول بود. پیش از وقتی که هر شب برای نماز شب برمی‌‍‌خاستم برخاسته نماز را به جای آوردم تا آنکه به وتر رسیدم. در این هنگام سوسن هراسان از جا پرید و بیرون رفت و وضو ساخت، آمد و نماز شب را خواند و به وتر رسید. در دلم خطور کرد که فجر نزدیک شده است، از جا بلند شدم تا آسمان را نگاه کنم، دیدم فجر اول طلوع کرده است، و نسبت به وعده‌‍‌ی ابو محمد علیه السلام دلم به تردید افتاد. ایشان از اتاقش صدا زد: تردید نکن، و گویا هم اینک رخ می‌‍‌دهد و آن را می‌‍‌بینی إن شاء الله تعالی.

من با شنیدن این سخن، از امام علیه السلام ، به خاطر آنچه در دلم قرار گرفت خجالت کشیدم و با همین حالت خجلت به اتاق بازگشتم، به ناگاه دیدم او نماز را قطع کرد و هراسان بیرون آمد، در کنار در اتاق با او مواجه شده گفتم: پدر و مادرم فدایت، آیا چیزی احساس می‌‍‌کنی؟ گفت: آری، ای عمه‌‍‌! امر سختی را احساس می‌‍‌کنم، گفتم: اگر خدا بخواهد هیچ ترسی بر تو نیست، بالشی را برداشتم و در اتاق انداختم، او را بر آن نشاندم و خود بسان قابله در مقابل او نشستم، دست مرا گرفت و به سختی فشرد، آنگاه ناله‌‍‌ای کرد و شهادتین را گفت.

من پایین را نگاه کردم و یکباره ولی الله علیه السلام را مشاهده نمودم که بر اعضای سجود به زمین افتاده است، او را از کتف‌‍‌هایش گرفته، در آغوش نشانیدم و دیدم پاکیزه و نظیف است، ابو محمد علیه السلام مرا صدا زدند: عمه‌‍‌! بیا و پسرم را بیاور. او را آوردم و به ایشان دادم، با زبان چشمان او را مسح کردند و او آن را گشود، سپس آن را داخل دهان کودک گذاردند و کامش را برداشتند، آنگاه در گوش‌‍‌های او گذاشتند، او را در دست چپ نشاندند و ولی الله درست نشست، دست بر سر او کشیدند و فرمودند: پسرم‌‍‌! به قدرت خدا سخن بگو، ولی خدا علیه السلام از شیطان رجیم به خدا پناه جست و چنین آغازید: بسم الله الرحمن الرحیم، وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ. وَنُمَکنَ لَهُمْ فِی الأرض وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کانُوا یحْذَرُونَ، و بر رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، امیرالمؤمنین و یک یک ائمه تا پدرش علیهم السلام درود فرستاد.

ابو محمد علیه السلام او را به من دادند و فرمودند: عمه‌‍‌! او را نزد مادرش بازگردان تا تَقَرَّ عَینُهَا وَلا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ، من نیز او را بازگرداندم، و هنگامی بود که فجر دوم طلوع کرده بود.

نماز صبح را گزاردم و تا طلوع خورشید تعقیبات را به جای آوردم. سپس با ابو محمد علیه السلام خداحافظی کرده به خانه‌‍‌ام رجوع نمودم. سه روز بعد مشتاق دیدن ولی الله شدم، لذا نزد آنان رفتم. از اتاق سوسن آغاز کردم ولی اثری از او ندیدم، و سخنی هم از آنان به گوشم نرسید و خوش نداشتم سؤال کنم.

حضور ابو محمد علیه السلام رسیدم و خجالت کشیدم سراغ بگیرم، خود ایشان سخن آغاز کرده فرمودند: ای عمه‌‍‌! او در سایه‌‍‌ی لطف، حفظ، ستر و غیب خداست تا آنکه خداوند بدو اذن دهد، پس چون خداوند مرا از دنیا برد و دیدی شیعیانم دچار اختلاف شده‌‍‌اند، افراد مورد اطمینان آنها را از این مطلب آگاه کن و نزد تو و ایشان پوشیده باشد، زیرا خدا ولیّ خویش را از خلق غائب می‌‍‌گرداند و از بندگان می‌‍‌پوشاند، و هیچ کس او را نمی‌‍‌بیند تا آنکه جبرئیل برای او اسبش را بیاورد لِیقْضِی اللهُ أَمْراً کانَ مَفْعُولاً،[[357]](#footnote-357) تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند.»

همان /143 در قسمتی از روایتی دیگر نقل می‌‍‌کند: «خبر فرزندی را که برایمان به دنیا آمده کتمان کن، و احدی را از آن با خبرنساز تا زمان مقرّر به سر آید، من نیز نزد مادرش آمدم و با آنها خداحافظی کردم.»[[358]](#footnote-358)

المجدی فی انساب الطالبیین /131 از علان کلابی روایت می‌‍‌کند: «من با ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام که سنّ کمی داشت رفاقت داشتم. شخصی با وقارتر، پاک‌‍‌تر و جلیل‌‍‌تر از او ندیدم. امام هادی علیه السلام او را در کودکی در حجاز گذاشته بود، و در جوانی نزد پدر آمد. او همراه برادرش امام‌‍‌عسکری علیه السلام بود و از او جدا نمی‌‍‌شد. ایشان هم با او مأنوس بود ولی با [دیگر] برادرش جعفر گشاده رویی نمی‌‍‌کرد.

علان گوید: ابوجعفر رحمه الله برایم گفت: عمه‌‍‌ام حکیمه، مولایم ابو محمد [امام‌‍‌عسکری علیه السلام ] را دوست می‌داشت، در حقّش دعا می‌‍‌کرد، و آرزو می‌‍‌نمود فرزند او را ببیند.

ابو محمد کنیزی داشت که نرجس و پیشتر صقیل نام داشت. شب نیمه‌‍‌ی شعبان، حکیمه نزد ابو محمد رفت و برایش دعا کرد. او فرمود: ای عمه‌‍‌! امشب را نزد ما بمان، بابت امری که رخ می‌‍‌نماید.

حکیمه گوید: من کنیزان ابو محمد را از نظر گذراندم لکن اثر حمل در آنان نیافتم. در نرجس نیز نیک دقت نمودم ولی اثری ندیدم. هنگام فجر نرجس به اضطراب افتاد. من به کمک او رفتم که خوابی عظیم مرا فرا گرفت. نفهمیدم چه کردم جز آنکه مولود را بر دست خود دیدم. آن را که مختون و پاکیزه بود نزد ابو محمد آوردم. او را گرفت و بر پشت و چشمش دست کشید، زبان در کامش قرار داد، در گوشی اذان و در دیگری اقامه گفت و به من سپرد و فرمود: ای عمه‌‍‌! نزد مادرش ببر، من همین کار را انجام دادم. او آن را گرفت و بوسید و به من داد. آنگاه پرده‌‍‌ای میان من و آقایم ابو محمد قرار گرفت و چون کنار رفت، ایشان را تنها یافتم. عرضه داشتم: مولای من‌‍‌! کودک چه شد؟ فرمودند: آنکه بدو شایسته‌‍‌تر است او را گرفت، چون روز هفتم شد نزد ما بیا.

روز هفتم رفتم و کودک را در مقابل ایشان مشاهده کردم، جامه‌‍‌هایی زرد در بر داشت، و عظمت و نوری داشت که مرا مبهوت ساخت. گفتم: آقای من‌‍‌! آیا درباره‌‍‌ی این مولود مبارک مرا آگاه می‌‍‌سازید؟ فرمودند: عمه‌‍‌! این یاری بخش اولیای خدا و انتقام گیرنده از دشمنان اوست، خدا بدو انتقام ما را می‌‍‌گیرد و الفت ما را گرد می‌‍‌آورد... پس من به شکرانه به درگاه خدا به سجده افتادم.

من پس از آن نیز نزد ایشان می‌‍‌رفتم، ولی کودک را نمی‌‍‌دیدم، روزی گفتم: مولای من‌‍‌! سید و منتظَر ما چه شد؟ فرمودند: او را به کسی سپردیم که مادر موسی پسرش را نزد او ودیعه گذارد.»

کمال الدین 2 /507 از احمد بن ابراهیم نقل می‌‍‌کند: «در سال 262 نزد حکیمه دختر امام محمد بن علی الرضا و خواهر صاحب العسکر امام هادی علیهم السلام رفتم و از پس پرده سخن گفتم و از اعتقاد او پرسیدم، او هم امامانی را که به آنان اعتقاد دارد نام برد، و در ادامه گفت: و حجت بن الحسن بن علی.

گفتم: خدا مرا فدایت گرداند، آیا او را دیده‌‍‌اید، یا خبر او را شنیده‌‍‌اید؟ پاسخ داد: خبر از امام‌‍‌عسکری علیه السلام دارم که برای مادرشان نوشتند،[[359]](#footnote-359) گفتم: آن فرزند کجاست؟ پاسخ داد: مستور است، گفتم: شیعیان به که مراجعه کنند؟ در جواب گفت: به مادر بزرگ او مادر امام‌‍‌عسکری علیه السلام .

از او پرسیدم: آیا به کسی اقتدا کنم که به یک زن وصیت کرده است؟ گفت: آری، همانگونه که حسین بن علی علیه السلام در ظاهر به خواهرش زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد، و علومی که از امام سجاد علیه السلام صادر می‌‍‌شد به حضرت زینب علیها السلام نسبت داده می‌‍‌شد، و این برای محافظت از علی بن الحسین علیه السلام بود.

سپس گفت: شما مردمانی هستید که روایات به شما رسیده است، مگر خودتان روایت نمی‌‍‌کنید: میراث نهمین شخص از فرزندان حسین بن علی را تقسیم می‌‍‌کنند، و حال آنکه او خود زنده است؟»

همان 2 /517 از محمد بن علی بن احمد بزرجی روایت می‌‍‌کند: «شخصی از بنی هاشم کنیز پیری داشت، به او امر کرد جریانی را که برایش پیش آمده نقل کند، آن زن گفت: صاحب من به من گفت: برو به خانه‌‍‌ی حسن بن علی و به حکیمه بگو: چیزی بده که فرزندی را که برایمان به دنیا آمده است بهبودی دهد.

من هم آمدم و همین مطلب را به حکیمه گفتم، او صدا زد: آن میله‌‍‌ای را که مولود دیشب را با آن سرمه کشیدیم بیاورید - و مقصودش پسر حسن بن علی علیه السلام بود - . آن را آوردند و به من داد، من هم آن را نزد صاحبم بردم و با آن بر آن مولود سرمه کشید و عافیت یافت. آن میله نزد ما بود و با آن استشفا می‌‍‌کردیم، ولی یکباره ناپدید شد.»

شیخ طوسی در غیبت /144 از حنظلة بن زکریا از احمد بن بلال بن داود کاتب که سنی بود و دشمنی خود با اهل‌‍‌بیت علیهم السلام را اظهار می‌‍‌کرد نقل می‌‍‌کند: «خانه‌‍‌های ما در سامرا در مقابل خانه‌‍‌ی ابن الرضا - یعنی امام‌‍‌عسکری علیه السلام - بود. مدتی طولانی از آنجا به قزوین و دیگر مناطق رفتم، چنین مقدّر بود که بدان بازگردم. وقتی رسیدم یافتم که همه‌‍‌ی خویشان و خانواده‌‍‌ام را از دست داده‌‍‌ام، مگر پیرزنی که مرا پرورش داده بود که دخترش هم همراهش بود، او از همان نخست زنی پوشیده و پاک بود و دروغ نمی‌‍‌گفت، کنیزان دیگری نیز در خانه باقی بودند.

چند روزی نزد آنها ماندم، چون خواستم بروم آن پیرزن گفت: چرا به این زودی می‌‍‌خواهی برگردی، حال آنکه زمانی طولانی اینجا نبوده‌‍‌ای؟ اینجا بمان که موجب خوشحالی ماست، من به استهزاء گفتم: می‌‍‌خواهم به کربلا بروم‌‍‌! - و مردم برای نیمه‌‍‌ی شعبان و عرفه به آنجا می‌‍‌رفتند \_، پیرزن گفت: خدا تو را نگاه دارد از اینکه این سخنت به قصد توهین یا استهزاء باشد‌‍‌! برایت مطلبی را می‌‍‌گویم که دو سال بعد از رفتنت مشاهده کردم؛ در این اتاق و در نزدیکی دالان در بین خواب و بیداری بودم و دخترم نیز همراهم بود که مردی نیکو روی با لباس‌‍‌هایی تمیز و بویی خوش وارد شد و گفت: ای فلانه‌‍‌! این ساعت کسی از همسایگان می‌‍‌آید و تو را فرا می‌‍‌خواند، با او برو و نهراس. پس ترس مرا فرا گرفت و دخترم را صدا زدم، به او گفتم: آیا فهمیدی کسی داخل خانه شود؟ پاسخش منفی بود، من خدا را یاد کردم، قرآن خواندم و خوابیدم.

دوباره همان مرد آمد و همان مطلب را گفت، باز ترسیدم و بر دخترم فریاد زدم، او هم گفت: کسی وارد خانه نشده است، خدا را یاد کن و نهراس، من نیز قرآن خواندم و خفتم.

آن مرد برای سومین بار آمد و گفت: ای فلانه‌‍‌! کسی به سراغت آمده که تو را فرا می‌‍‌خواند، او در را می‌‍‌کوبد پس با او برو، در این هنگام صدای کوفته شدن در را شنیدم، پشت در آمدم و گفتم: کیست؟ پاسخ آمد: در را باز کن و نترس، در را گشودم و خادمی که با خود ردایی داشت مشاهده کردم، او گفت: برخی همسایگان برای امر مهمی به تو نیاز دارد، پس بیا، و سرم را با آن ردا پوشانید و وارد خانه‌‍‌ای که می‌‍‌شناختم کرد. در وسط خانه چیزی [شبیه خیمه] درست کرده بودند و مردی در کنار آن نشسته بود. خادم کنار آن را بالا زد و من وارد شدم. در آنجا زنی بود که درد زایمان او را گرفته بود، و زنی هم که گویا قابله بود در پشت او نشسته بود.

آن زن به من گفت: آیا ما را در این امر یاری می‌‍‌کنی؟ من نیز او را یاری کردم، تنها مدت کمی گذشت که پسری به دنیا آمد، او را بر دست گرفته صدا زدم: پسر است، پسر است‌‍‌! سرم را بیرون آوردم تا به آن مردی که نشسته بود بشارت دهم که به من گفته شد: فریاد نزن، صورتم را که برگرداندم دیگر آن پسر روی دستم نبود، آن زنی که نشسته بود گفت: فریاد نزن.

آن خادم دستم را گرفت و سرم را با ردا پوشانید و به خانه‌‍‌ام بازگرداند و کیسه‌‍‌ای به من داده گفت: آنچه را که دیدی با احدی نگو. من وارد خانه شدم و به بستر بازگشتم، دخترم خواب بود، او را بیدار کردم و پرسیدم که آیا از رفت و برگشت من خبر دارد؟ گفت: نه، کیسه را گشودم و ده دینار در آن بود.

من این مطلب را جز در این زمان و به جهت بیم بر تو، بابت سخنی که از سر استهزا گفتی با کس دیگری نگفته‌‍‌ام، این قوم نزد خدای عزوجل شأن و منزلتی دارند، و هر آنچه ادعا می‌‍‌کنند حق است.

من از سخنان پیرزن شگفت زده شدم و آن را نیز به سخره گرفتم، در مورد زمان این رخداد از او نپرسیدم ولی همین مقدار می‌‍‌دانم که در سال دویست و پنجاه و اندی از آنجا رفتم، و به سال دویست و هشتاد و یک یعنی همان زمانی که این پیرزن این خبر را برایم نقل کرد به سامرا بازگشتم، و این در دوران وزارت عبد الله بن سلیمان بود.

حنظله گوید: من، ابو الفرج مظفّر بن احمد را نیز دعوت کردم و او هم با من این جریان را شنید.»

این گزارش از رعب و اختناق به وجود آمده توسّط دستگاه حاکم، و نیز تجسّس و حساسیت آنان نسبت به این واقعه حکایت دارد. علاوه بر آنکه می‌‍‌رساند زیارت امام‌‍‌حسین علیه السلام یک جریان مردمی بوده که دو بار در سال یعنی شعبان و عرفه به اوج خود می‌‍‌رسیده است، و نیز آنکه زائران آن حضرت از سامرا فراوان بوده‌‍‌اند، و این علی رغم منع و تهدید متوکل و دیگران بوده است.

همانسان که می‌‍‌رساند امام حسن عسکری علیه السلام بر آن بوده‌‍‌اند تا زنان مورد اعتماد و اهل کتمانی چون این پیرزن را از ولادت امام مهدی علیه السلام آگاه سازند.

و بیان می‌‍‌کند که مزدوران دولت - کسانی مانند ابن بلال در این جریان - از نواصب بوده‌‍‌اند، و او پس از سال‌‍‌ها برای نزدیک شدن به شخصی شیعی این جریان را برایش نقل کرده است.

شرفیابی سعد بن عبد الله اشعری به دیدار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

کمال الدین 2 /454 از احمد بن مسرور از سعد بن عبد الله اشعری روایت می‌‍‌کند: «من شیفته‌‍‌ی جمع آوری کتبی که دربردارنده‌‍‌ی دانش‌‍‌های پیچیده و دقیق است، و عاشق دریافت حقائق آن بودم، بسیار دوست می‌‍‌داشتم مشتبهات و امور پیچیده‌‍‌ی آن را حفظ کنم، نسبت به امور مشکل و دشواری که بدان دست می‌‍‌یافتم بخیل بودم، در مذهب خود تشیّع تعصّب داشتم، به دنبال بحث و گفتگو و نزاع - گرچه منجر به دشمنی شود - از امنیّت و سلامت خود می‌‍‌گذشتم، عیوب فرقه‌‍‌های مخالفین را می‌‍‌گرفتم، از طعن‌‍‌ها و ننگ‌‍‌های پیشوایان آنان پرده برمی‌‍‌داشتم و چهره‌‍‌ی آنها را فاش نشان می‌‍‌دادم.

تا آنکه به سرسخت ترین ناصبیان برخوردم، او بسیار جدل می‌‍‌کرد، وقیحانه سؤال می‌‍‌پرسید و بر باطل از همه استوارتر بود. روزی در مناظره به من گفت: ای سعد‌‍‌! تو و یارانت هلاک شوید، شما رافضیان بر مهاجرین و انصار خرده و ایراد می‌‍‌گیرید، و قرب آنان به رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را انکار می‌‍‌کنید. این صدیق است که با شرف سبقت، بر تمام صحابه برتری یافت، مگر نمی‌‍‌دانید پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را به خاطر این با خود به غار برد که می‌‍‌دانست خلافت پس از خود به او می‌‍‌رسد و امور امّت را بر عهده خواهد گرفت، کژی‌‍‌ها را اوست که باید راست کند و خلل‌‍‌ها را از میان برد، حدود را اقامه کند، و برای فتح بلاد شرک لشکرها اعزام دارد، و همانسان که بر نبوت خویش هراسید بر خلافت او هم. کسی که برای خفا به مکانی می‌‍‌گریزد شایسته نیست دیگری را با خود همراه کند، و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را همراه خود برد می‌‍‌فهمیم مقصود همین بوده که گفتم. علی را هم برای این نکته به بستر خوابانید که جانش برای او اهمیتی نداشت، بلکه سنگینی می‌‍‌کرد، و می‌‍‌دانست اگر او به قتل رسد می‌‍‌تواند دیگری را در اموری که وی صلاحیت دارد جایگزین کند.

سعد گوید: من پاسخ‌‍‌هایی به او دادم ولی همه را رد کرد.

سپس ادامه داد: ای سعد‌‍‌! اشکال دیگر را نیز که بینی شما رافضیان را به خاک می‌‍‌کشد دریاب؛ آیا پندار شما چنین نیست که صدیقِ مبرّا از آلودگی شک و فاروق مدافع اسلام، نفاق خود را پنهان می‌‍‌کردند و به لیلة العقبة[[360]](#footnote-360) استناد می‌‍‌کنید، بگو ببینم آیا آن دو به رغبت اسلام آوردند یا به هراس؟

من برای دفع این سؤال چاره اندیشیدم، تا مبادا مرا به نتیجه‌‍‌ی آن ملزم کند، زیرا اگر اعتراف می‌‍‌کردم که به رغبت اسلام آوردند، ادعای نفاق [که اعتقاد من بود] کنار زده می‌‍‌شد، و اگر می‌‍‌گفتم که به اجبار و هراس اسلام آوردند می‌‍‌گفت: اسلام در آن زمان نیرویی نداشت تا بتواند کسی را مجبور کند‌‍‌!

از نزد او بیرون آمدم در حالی که غضب سراپای وجودم را فرا گرفته بود، و جگرم از شدت اندوه پاره پاره شده بود. طوماری آماده و چهل و چند سؤال دشوار - که پاسخگویی برایشان نیافته بودم - در آن مکتوب نمودم، و امید آن داشتم که دانای شهرم احمد بن اسحاق که با مولایمان امام‌‍‌عسکری علیه السلام رفاقت داشت بتواند پاسخ دهد. به سراغ ایشان رفتم و خبردار شدم به سمت سامرا رهسپار شده است. در برخی از منازل وسط راه به او پیوستم، وقتی حضور او رسیدم به من گفت: خیر باشد، گفتم: اشتیاق دیدار شما و عادت همیشگی پرسش.

او گفت: هر دو بر یک هدف اتفاق کرده‌‍‌ایم، شوق دیدار مولایمان ابو محمد علیه السلام و نیز پرسش از معضلات تأویل و ابهامات تنزیل مرا راهی کرده است، تو نیز به این دیدار مبارک بیا که بر ساحل دریایی که عجائبش پایان ندارد و از بین نمی‌‍‌رود - یعنی اماممان - دست خواهی یافت.

پس ما رفتیم تا آنکه وارد سامرا شدیم، و به در خانه‌‍‌ی مولایمان رسیدیم و اذن طلبیدیم. کسی بیرون آمد و برای ما اجازه‌‍‌ی ورود آورد. احمد بن اسحاق کیسه‌‍‌ای بر روی شانه داشت و آن را با عبایی طبری پوشانده بود. درون آن صد و شصت کیسه دینار و درهم بود، و بر روی هریک مهر صاحب آن موجود بود.

هنگامی که نور چهره‌‍‌ی مولایمان ابو محمد علیه السلام ما را خیره کرد، چهره‌‍‌ی ایشان را جز به ماه شب چهارده تشبیه نکردم. بر روی ران راست ایشان پسری بود که در چهره و منظر به مشتری می‌‍‌ماند، دو طرف فرق سرش دو دسته مو بود و به الف میان دو واو می‌‍‌نمود. در برابر مولایمان اناری طلایی بود که نقش و نگار روی آن در میان نگین‌‍‌های کمیاب می‌‍‌درخشید و برخی از رؤسای اهل بصره آن را به ایشان اهدا کرده بود، و در دست ایشان هم قلمی بود. هرگاه می‌‍‌خواست بر روی کاغذ چیزی بنویسد آن پسر انگشتان او را می‌‍‌گرفت، از این رو امام علیه السلام آن انار را می‌‍‌غلطاند و او را بدان مشغول می‌‍‌کرد، تا مانع نوشتن نشود.

ما بر ایشان سلام دادیم و جواب نیکویی دریافت کردیم، و به ما اشاره کردند تا بنشینیم. پس چون از نوشتن فارغ شدند، احمد بن اسحاق کیسه را بیرون آورد و مقابل حضرت قرار داد. امام علیه السلام پسر را نگریست و بدو فرمود: پسرم‌‍‌! مهر هدایای شیعیان و دوستدارانت را بشکن، او عرضه داشت: مولای من‌‍‌! آیا جایز است من دستی پاک را به هدایایی نجس و اموالی آلوده که حلال و حرام آن خلط شده بزنم؟ ایشان هم به احمد بن اسحاق فرمودند: ای پسر اسحاق‌‍‌! هر آنچه را که در کیسه است بیرون آور تا او حلال و حرام آن را مشخص کند.

نخستین کیسه‌‍‌ای که احمد آن را بیرون آورد آن پسر صدا زد: این از فلان بن فلان است، از فلان محله در قم، مشتمل بر شصت و دو دینار است؛ قسمتی از پول اتاقکی که صاحبش آن را فروخته و میراث او از پدرش بوده و چهل و پنج دینار است، و از قیمت نه لباس که چهارده دینار بوده و نیز اجاره‌‍‌‌‍‌ی مغازه‌‍‌ها به سه دینار.

مولایمان به او فرمودند: پسرم‌‍‌! درست گفتی، قسمت حرام آن را نیز برای او بیان کن، او هم فرمود: دینار رازی که تاریخ آن فلان سال است و نقش نصف یکی از دو طرف آن محو شده است، و تکّه دینارهایی آملی که وزن آن ربع دینار است را پیدا کن. علّت حرمت آن هم این است که صاحب این کیسه، در فلان ماه از فلان سال، رشته‌‍‌ای برای فلان بافنده از همسایگانش به یک منّ و ربع منّ وزن کرده، پس مدّتی از آن گذشته و در انتهای آن زمان دزدی آن رشته‌‍‌ها را به سرقت برده است. بافنده هم او را از دزدیده شدن رشته‌‍‌ها خبر می‌‍‌دهد، ولی او تکذیب می‌‍‌کند و به جای آن، یک منّ و نیم رشته‌‍‌ی بهتر از او پس می‌‍‌گیرد و از آن لباسی تهیه می‌‍‌کند که این دینار با تکه دینارها قیمت آن بود.

هنگامی که کیسه باز شد کاغذی در میان دینارها بود به نام کسی که ایشان درباره‌‍‌اش خبر دادند، و همان مقداری که فرمودند، و دینار و تکه دینار را با آن علامت بیرون آوردند.

سپس کیسه‌‍‌ی دیگری را بیرون آورد. پسر فرمود: این برای فلانی پسر فلانی از فلان محله‌‍‌ی قم است، پنجاه دینار در آن است که بر ما جایز نیست بدان دست زنیم، احمد گفت: چرا؟ فرمود: زیرا از پول گندمی است که صاحب آن در تقسیم به کشاورزش ستم کرده است، او سهم خود را با پیمانه‌‍‌ی کامل دریافت کرده ولی سهم کشاورز را به پیمانه‌‍‌ای ناقص حساب کرده است‌‍‌!

مولایمان علیه السلام بدو فرمودند: پسرم‌‍‌! درست گفتی، سپس فرمودند: ای احمد بن اسحاق‌‍‌! همه را ببر تا پس دهی یا آنکه سفارش کنی آنها را به صاحبانش بازگردانند که ما هیچ نیازی بدان نداریم، و لباس آن پیرزن را برای ما بیاور.

احمد گوید: آن لباس در خرجین بود ولی فراموش کرده بودم.

وقتی که وی برای آوردن لباس رفت، مولایمان امام‌‍‌عسکری علیه السلام به من نگاه کرده فرمودند: ای سعد‌‍‌! چرا آمدی؟ عرضه داشتم: احمد بن اسحاق مرا به دیدن مولایم مشتاق کرد، حضرت فرمود: و نیز آن سؤالاتی که می‌‍‌خواستی از او بپرسی؟ گفتم: مولای من‌‍‌! همچنان باقی است، فرمودند: از روشنی چشمم بپرس - و به آن پسر اشاره کردند - .

آن پسر به من فرمود: از هر آنچه برایت پیش آمده بپرس، عرض کردم: مولای ما و پسر مولای ما‌‍‌! از شما اهل‌‍‌بیت برایمان روایت کرده‌‍‌اند که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم طلاق همسرانش را به امیرالمؤمنین علیه السلام سپرده بودند و حضرت امیر علیه السلام در روز جمل برای عایشه پیغام فرستاد: تو با فتنه‌‍‌ی خود بر اسلام و اهل آن گرد و غبار به پا کردی، و با نادانی‌‍‌ات پسرانت را به حوض‌‍‌های هلاکت در آوردی، پس خودداری کن، وگرنه تو را طلاق می‌‍‌دهم. و حال آنکه طلاق زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به فوت ایشان بود.

ایشان فرمودند: طلاق چیست؟ عرض کردم: باز کردن راه، فرمودند: اگر طلاق آنها به وفات رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده، راه آنان باز شده، پس چرا ازدواج برایشان جایز نیست؟ گفتم: زیرا خداوند تبارک و تعالی ازدواج را بر آنان حرام کرده است، فرمودند: چگونه، و حال آنکه مرگ راه آنان را باز کرده است؟ گفتم: پس ای آقای من‌‍‌! به من خبر دهید این طلاقی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حکم آن را به حضرت امیر علیه السلام واگذار فرمودند به چه معناست؟

فرمود: خداوند - که نامش مقدّس است - مرتبت زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بالا برده و به شرافت امّهات [و ام المؤمنین بودن] مخصوص گردانده است، رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: یا ابا الحسن‌‍‌! این شرف تا زمانی برای اینان باقی است که از خدا اطاعت کنند، پس هریک از ایشان پس از من با خروج بر تو خدا را عصیان کرد، از میان همسران طلاق ده و از شرافت ام المؤمنین بودن بیانداز.[[361]](#footnote-361)

عرض کردم: ای پسر پیامبر‌‍‌! برایم از فرمان خداوند به پیامبرش موسی علیه السلام بفرمایید: فَاخْلَعْ نَعْلَیک إِنَّک بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی،[[362]](#footnote-362) پایپوش خود را بیرون آور که در وادی مقدّس طُوی هستی. فقهای فریقین گمان می‌‍‌کنند از پوست مردار بوده است.

فرمودند: هر کسی چنین بگوید بر موسی علیه السلام افترا بسته و او را در نبوّتش به جهل نسبت داده است، زیرا این امر از دو خطا جدا نیست؛ یا آنکه نماز موسی در آن کفش جایز بوده و یا آنکه جایز نبوده است، اگر جایز بوده، پس پوشیدن آن در آن مکان نیز جایز بوده است، و اگر آن مکان مقدّس و مطهّر بوده، از نماز که اقدس و پاک‌‍‌تر نبوده است. اگر هم نماز او در آن جایز نبوده، لازم آید که موسی حلال را از حرام نشناخته و ندانسته نماز در چه چیزی جایز است و در چه جایز نیست، و این [اعتقاد] کفر می‌‍‌باشد.

عرضه داشتم: مولای من‌‍‌! پس تأویل آن چیست؟ فرمودند: موسی در وادی مقدّس با پروردگارش نجوا کرد و عرضه داشت: پروردگار من‌‍‌! دوستی خود را برایت خالص گرداندم، و دل را از غیر تو شستشو دادم، - و او خانواده‌‍‌اش را بسیار دوست می‌‍‌داشت \_، خداوند تعالی فرمود: دو کفشت را در آور، یعنی اگر محبتت نسبت به من خالص است، دوستی خانواده‌‍‌ات را از دل بکن، و دل را از میل به سوی غیر من بشوی.

عرض کردم: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! درباره‌‍‌ی تأویل کهیعص[[363]](#footnote-363) بفرمایید، فرمودند: این حروف از اخبار غیب است که خداوند بنده‌‍‌اش زکریا را از آن با خبر ساخت، آنگاه ماجرای آن را بر حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بازگو کرد؛

زکریا از پروردگارش خواست اسامی پنج تن را بدو بیاموزد، پس خدا جبرئیل را فرو فرستاد و او را آموخت، زکریا چون محمد، علی، فاطمه و حسن را یاد می‌‍‌کرد، اندوهش از میان می‌‍‌رفت، ولی هرگاه حسین را یاد می‌‍‌کرد گریه گلویش را می‌‍‌گرفت و نفسش می‌‍‌برید.

روزی عرضه داشت: خدای من‌‍‌! چرا هنگامی که چهار تن از آنها را یاد می‌‍‌کنم با نام‌‍‌هایشان اندوهم تسلّی می‌‍‌یابد، ولی چون حسین را یاد می‌‍‌کنم گریه‌‍‌ام می‌‍‌گیرد و غم‌‍‌هایم به هیجان می‌‍‌آید؟

خداوند او را از ماجرای امام‌‍‌حسین علیه السلام آگاه ساخت و فرمود: کهیعص؛ پس کاف نام کربلاست، هاء هلاکت و از بین رفتن عترت، یاء یزید و کسی است که بر حسین علیه السلام ظلم می‌‍‌کند، عین عطش او و صاد صبر اوست.

زکریا چون این را شنید سه روز از مسجد بیرون نیامد و نگذاشت کسی بر او وارد شود و به گریه و ناله پرداخت، در گریه می‌‍‌گفت: خدای من‌‍‌! آیا بهترین خَلقت را به مصیبت فرزندش مبتلا می‌‍‌کنی؟ خدای من‌‍‌! آیا بلای این مصیبت را بر آستانش فرود می‌‍‌آوری؟ خدای من‌‍‌! آیا به علی و فاطمه جامه‌‍‌های این مصیبت را می‌‍‌پوشانی؟ خدای من‌‍‌! آیا اندوه این مصیبت را بر آنان وارد می‌‍‌آوری؟ پس از آن می‌‍‌گفت: خدایا‌‍‌! مرا فرزندی روزی کن که در پیری دیده‌‍‌ام بدو روشن شود و او را وارث و جانشین قرار ده، و جایگاه او نزد من را همان جایگاه حسین قرار ده، پس چون او را به من عطا کردی مرا شیدای محبّتش کن، آنگاه همانگونه که محمد حبیبت را به مصیبت فرزندش مبتلا می‌‍‌کنی مرا به مصیبت او مبتلا نما.

پس خدا یحیی را به او داد و به مصیبتش مبتلا ساخت. دوران حمل یحیی شش ماه بود و نیز دوران حمل حسین علیه السلام ، و ماجرایی طولانی دارد.

عرضه داشتم: مولای من‌‍‌! چرا مردم نمی‌‍‌توانند برای خود امام اختیار کنند؟ فرمودند: [امامی که] اصلاح کند یا به فساد بکشد؟ عرض کردم: اصلاح کند، فرمودند: از آنجا که کسی از صلاح و فسادی که به خاطر دیگری خطور می‌‍‌کند مطلّع نیست، آیا ممکن است مردم مفسد را برگزینند؟ گفتم: آری، فرمود: علّت همین است، و آن را با برهانی که عقلت در برابر آن تسلیم شود بیان می‌‍‌کنم؛ بگو ببینم رسولانی که خداوند تعالی برگزید، کتاب برایشان فرو فرستاد و با وحی و عصمت تأییدشان کرد و بزرگان امم هستند و در انتخاب از آنها به صواب نزدیکترند، - کسانی مانند موسی و عیسی علیهما السلام \_، آیا با وجود بلندای خرد و کمال علم آنان ممکن است هنگام انتخاب منافق را برگزینند، در حالی که گمان می‌‍‌کنند مؤمن است؟ گفتم: نه، فرمودند: این موسی کلیم خداست که با وجود عقلی بلند، علم کامل و نزول وحی، از میان مشاهیر قوم و سرشناسان لشکر، هفتاد نفر از کسانی که در ایمان و اخلاصشان تردیدی نداشت برای میقات پروردگارش اختیار کرد، ولی همه منافق از کار در آمدند‌‍‌! خداوند می‌‍‌فرماید: وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقَاتِنَا...[[364]](#footnote-364) تا آنجا که فرمود: لَنْ نُؤْمِنَ لَک حَتَّی نَرَی اللهَ جَهْرَةً...[[365]](#footnote-365) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ،[[366]](#footnote-366) و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید... تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد... پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت...

پس وقتی دیدیم کسی که خدا او را برای نبوّت برگزیده افسد را به جای اصلح انتخاب می‌‍‌کند، در حالی که گمان دارد او اصلح است و نه افسد، خواهیم دانست که اختیار تنها از آنِ کسی است که از آنچه سینه‌‍‌ها مخفی می‌‍‌کند و باطن‌‍‌ها پوشیده می‌‍‌دارد آگاه است، و اینکه انتخاب مهاجرین و انصار قیمتی ندارد.

سپس فرمودند: ای سعد‌‍‌! آن هنگام که دشمنت ادعا کرد رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم انتخاب شده‌‍‌ی این امت را تنها با خود به غار برد زیرا می‌‍‌دانست خلافت پس از ایشان از آنِ اوست، و اوست که امور تأویل و زمام امت بدو سپرده می‌‍‌شود، کژی‌‍‌ها را اوست که باید راست کند و خلل‌‍‌ها را از میان برد، حدود را اقامه کند، و برای فتح بلاد کفر لشکرها اعزام دارد، و همانسان که بر نبوّت خویش هراسید بر خلافت او هم، و کسی که برای ایمنی از شر به مکانی می‌‍‌گریزد تا مخفی شود، شایسته نیست دیگری را با خود همراه کند. علی را هم برای این نکته به بستر خوابانید که جانش برای او اهمیتی نداشت، بلکه سنگینی می‌‍‌کرد، و می‌‍‌دانست اگر او به قتل رسد می‌‍‌تواند دیگری را در اموری که وی صلاحیت دارد جایگزین کند‌‍‌!

چرا ادعای او را به این مطلب نقض نکردی که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم [به اعتقاد شما] فرمودند: خلافت پس از من سی سال است. و این سی سال متوقف بر عمر چهار خلیفه در مذهب آنهاست. او هم چاره‌‍‌ای نداشت جز آنکه بگوید: آری، آنگاه تو می‌‍‌گفتی: آیا چنین نیست که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همان طور که می‌‍‌دانستند ابوبکر پس از ایشان به خلافت می‌‍‌رسد، می‌‍‌دانستند پس از او عمر و عثمان و علی خواهند بود؟ باز هم چاره‌‍‌ای جز تأیید نداشت.

در این هنگام می‌‍‌گفتی: پس بر رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم لازم بود که هر چهار نفر را به غار برند، و همان طوری که بر جان او ترسیدند، بر جان آن سه دیگر نیز بهراسند، و در حق آن سه استخفاف نورزند‌‍‌!

و هنگامی که او گفت: آیا صدیق و فاروق از سر رغبت اسلام آوردند و یا به جهت بیم و هراس، چرا نگفتی: بلکه از سر طمع؛ آن دو با یهودیان نشست و برخاست داشتند و از آنها درباره‌‍‌ی جریاناتی که در تورات و دیگر کتب گذشته که از آینده سخن می‌‍‌گوید یافته‌‍‌اند - از جمله ماجرای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و عاقبت دعوت ایشان - خبر می‌‍‌گرفتند. یهودیان می‌‍‌گفتند: محمد بر عرب مسلّط و پیروز خواهد شد، همانسان که بختنصر بر بنی‌‍‌اسرائیل سلطه و ظفر یافت، الا اینکه او در ادعای نبوّت دروغگوست‌‍‌!

لذا آن دو نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و بر توحید گواهی دادند و بیعت کردند، به طمع اینکه چون امور ایشان به نتیجه رسد، هر یک ولایت بر منطقه‌‍‌ای را از طرف ایشان به دست آورد... همان گونه که طلحه و زبیر نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و بیعت کردند، و هریک طمع آن داشت تا از سوی ایشان به حکومت ناحیه‌‍‌ای برسد، ولی چون مأیوس شدند، بیعت خود را شکستند و بر آن حضرت خروج کردند، پس خدا آن دو را بسان پیمان شکنان شبیه‌‍‌شان از میان برد.

در ادامه مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام برای نماز به همراه آن پسر برخاستند، من نیز بیرون آمدم و به دنبال احمد بن اسحاق گشتم. او گریان به من رسید، گفتم: چرا تأخیر کردی و می‌‍‌گریی؟ گفت: آن لباسی را که مولایم از من خواست حاضر سازم گم کرده‌‍‌ام، بدو گفتم: اشکالی ندارد به ایشان بگو، او هم به سرعت نزد امام علیه السلام رفت و با تبسّم بیرون آمد و بر محمد و آل محمد درود می‌‍‌فرستاد، گفتم: چه خبر؟ گفت: آن لباس را زیر پاهای مولایمان مشاهده کردم و بر آن نماز می‌‍‌خواندند، پس شکر خدا را به جای آوردیم.

بعد از آن روز هم برای مدت چند روز [که در سامرا حضور داشتیم] به خانه‌‍‌ی مولایمان رفت و آمد می‌‍‌کردیم ولی آن پسر را دیگر ندیدیم.»[[367]](#footnote-367)

تشرّف زهری

غیبت شیخ طوسی /164 از محمد بن یعقوب به طور مرفوع از زهری روایت می‌‍‌کند: «به دنبال صاحب الزمان جستجوی بسیاری کردم و در این راه مال قابل توجّهی را نیز از دست دادم، از این رو نزد جناب عَمری آمدم و خادم و ملازم او شدم. پس از مدتی از او درباره‌‍‌ی حضرت سؤال کردم، او گفت: راهی برای دسترسی به ایشان نیست. اصرار و التماس مرا که دید گفت: صبح بیا.

من هم صبح آمدم و او به همراه جوانی که از زیباترین و خوشبوترین مردم و به هیئت تاجران بود، و بسان آنان چیزی در آستین داشت، به استقبال من آمد. چون او را دیدم نزدیک عمری آمدم، او به من اشاره کرد و سراغ او رفتم، و به هر سؤالی که داشتم پاسخ فرمود. سپس خواست تا وارد خانه شود، خانه‌‍‌ای بود که کسی بدان اعتنا نمی‌‍‌کرد، عمری گفت: اگر می‌‍‌خواهی سؤالی [دیگر] بپرسی بپرس که بعد از این دیگر ایشان را نخواهی دید،

من هم رفتم تا بپرسم ولی او نشنید و داخل شد، و تنها این جمله را به من فرمود: ملعون است، ملعون است کسی که نماز شام را تا آن زمان تأخیر اندازد که ستارگان در هم آمیزند وفراوان شوند،[[368]](#footnote-368) ملعون است، ملعون است کسی که نماز صبح را تأخیز اندازد تا آنکه ستارگان بروند، و وارد خانه شد.»

برخی شرفیابان

کافی 1 /519 از علی بن الحسین یمانی که به سامرا آمد و شرفیاب دیدار امام علیه السلام شد.[[369]](#footnote-369)

همان 1 /331 از ابو عبد الله بن صالح نقل می‌‍‌کند که در کنار حجر الاسود امام علیه السلام را دید و مردم یکدیگر را می‌‍‌کشند [تا به حجر برسند]، و حضرت فرمودند: به این کار امر نشده‌‍‌اند.[[370]](#footnote-370)

کمال الدین 2 /493 از ابو القاسم بن ابی حلیس که در سامرا معجزه‌‍‌ای از امام علیه السلام دید.[[371]](#footnote-371)

تنبیه الخواطر 2 /303 جریان مشاهده‌‍‌ی امام علیه السلام توسّط عمر بن حمزه را می‌‍‌نگارد.

ماجرای جعفر بن محمد بن قولویه رحمه الله

الخرائج و الجرائح 1 /475 از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه[[372]](#footnote-372) روایت می‌‍‌کند: «در سال [سیصد و] سی و نه برای انجام حج آمدم و به بغداد رسیدم. آن سال سالی بود که قرامطه حجر الاسود را به کعبه بازگردانیده بودند. مهمترین خواسته‌‍‌ام آن بود که ببینم چه کسی آن را نصب می‌‍‌کند، زیرا در کتب ماجرای بردن آن و نیز اینکه حجت زمان آن را در جایش قرار می‌‍‌دهد آمده بود، همانگونه که در زمان حجاج امام زین العابدین علیه السلام آن را در جایش گذارد و ثابت ماند. ولی به بیماری سختی مبتلا شدم و بر جانم ترسیدم، و دیگر خود توان دستیابی به این مقصود را نداشتم. از این رو شخصی که به ابن هشام شهرت داشت را نائب خود گردانیده و نامه‌‍‌ای ممهور بدو سپردم. در آن از عمرم پرسیده بودم و اینکه آیا در این بیماری خواهم مرد یا نه.

به ابن هشام گفتم: این نامه را به کسی بده که حجر را در مکان آن قرار می‌‍‌دهد و پاسخ را دریافت کن که تو را برای همین امر خواستم.

ابن هشام گوید: به مکه که رسیدم و زمان نصب حجر فرا رسید، به پرده داران کعبه هدیه‌‍‌ای دادم و لذا توانستم در جایی قرار بگیرم که نصب کننده‌‍‌ی حجر را ببینم، و کسی از آنها را در کنار خود قرار دادم تا نگذارد ازدحام مردم مرا از هدف منع کند.

هر کسی در صدد نصب بر می‌‍‌آمد، حجر قرار نمی‌‍‌گرفت و لرزان می‌‍‌ماند، تا آنکه مردی گندمگون و خوش سیما آمد، آن را برگرفت و در جایش گذارد، و حجر قرار یافت و ثابت ماند. صداها بلند شد و او از در بیرون رفت.

من هم به دنبال او رفتم، مردم را چنان کنار می‌‍‌زدم که گمان کردند دیوانه‌‍‌ام، لذا راه را برایم باز می‌‍‌کردند و من دیده از او برنمی‌‍‌داشتم. او از مردم جدا شد و من هم با شتاب به دنبالش روانه بودم. او با تأنی می‌‍‌رفت ولی من نمی‌‍‌رسیدم.

پس چون به جایی رسید که احدی جز من او را نمی‌‍‌دید ایستاد و به من رو کرد و فرمود: آنچه را با خود داری بده، من هم نامه را به ایشان دادم، بدون آنکه در آن نظر کند فرمود: به او بگو: در این بیماری بر تو بیم نمی‌‍‌رود، و آن امری که گزیری از آن نیست [یعنی مرگ] بعد از سی سال واقع خواهد شد.

لرزه بر اندامم افتاد و توان حرکت نداشتم، ایشان هم رفتند.

ابن قولویه گوید: ابن هشام این خبر را به من رساند.

در سال [سیصد و] شصت و نه ابو القاسم بیمار شد، لذا در صدد آماده سازی امور مربوط به مرگ و تجهیز خود بر آمد، و وصیّتش را با جدّیّت تمام نوشت. به او گفتند: چرا چنین می‌‍‌هراسی؟ امید است خداوند تعالی به شما لطف کند وسلامتی دهد، پس نترس. او در پاسخ گفت: این سالی است که مرا نسبت به آن بیم داده‌‍‌اند، و در همان بیماری از دنیا رفت.»

ملیکه مادر امام مهدی و از دودمان شمعون صفا علیهم السلام

این روایت که خداوند مادر امام مهدی علیه السلام را نوه‌‍‌ی قیصر روم قرار داده است صحیح می‌‍‌باشد، و نیز اینکه مادر ملیکه از نسل شمعون صفا علیه السلام است.

در روایات ما آمده است که جناب شمعون بارها به روم سفر کرد، و همسر قیصر توسّط او ایمان آورد، اما شمعون به نزد قوم خویش بازگشت. گزارشی درباره‌‍‌ی پسران و دختران او، و نیز کسانی از ایشان که در روم باقی مانده و رومی شده‌‍‌اند در منابع ما نیست.

البته در کتب مسیحیان آمده که همسر وی نیز در روم همراهش بوده و با او به قتل رسیده است، لذا هیچ بعید نیست نسلی از او در روم مانده باشد.

در قصة الحضارة 4 /3944 می‌‍‌نویسد: «لکتانتیوس برای ما از آمدن پطرس [شمعون] به روم در عهد نرون خبر داد، و به گمان قوی او بارها به روم آمده است... در عبارات قدیمی آمده که همسرش نیز به همراه او به قتل رسیده است، و او را وادار کردند تا این صحنه که همسرش را برای قتل می‌‍‌برند ببیند.»

لذا طبیعی است که در روم و غیر روم فرزندانی داشته باشد، و برخی دختران و نوادگانش آنجا ازدواج کرده، و در سطح پسران قیصرها باشند.

اثبات الهداة 3 /569 از فضل بن شاذان رحمه الله از محمد بن عبد الجبار روایت می‌‍‌کند: «به مولایم حسن بن علی عسکری علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله‌‍‌! خدا مرا فدای شما گرداند، دوست دارم بدانم پس از شما امام و حجت خدا بر بندگانش کیست؟ فرمودند: پس از من، پسرم امام و حجت خداست، همو که همنام و هم‌‍‌کنیه‌‍‌ی رسول‌‍‌خداست، او آخرین حجت و خلیفه‌‍‌ی خداست.

عرض کردم: یابن رسول الله‌‍‌! از چه کسی به دنیا می‌‍‌آید؟ فرمودند: از دختر پسر قیصر پادشاه روم، بدان‌‍‌! او به دنیا می‌‍‌آید و به مدتی طولانی، از مردم غائب می‌‍‌شود، سپس ظاهر می‌‍‌گردد.»

نگارنده: سند این حدیث صحیح و ممتاز است، زیرا فضل بن شاذان ثقه آن را با یک واسطه که محمد بن عبد الجبار ثقه است، از امام‌‍‌عسکری علیه السلام روایت می‌‍‌کند.

و این روایت، روایت مفصل و صحیح محمد بن بحر شیبانی را تقویت می‌‍‌کند.

چگونه خداوند ملیکه را به نزد امام‌‍‌عسکری علیه السلام آورد؟

صفحاتی پیش روایت مفصّل کمال الدین از محمد بن بحر شیبانی که جریان جناب ملیکه و شرفیابی به محضر امام هادی و امام‌‍‌عسکری علیهما السلام را دربرداشت گذشت و در آن بالصراحه مادر جناب ملیکه از نسل شمعون معرفی می‌‍‌شود.[[373]](#footnote-373)

بررسی

1. راوی این روایت عالم مؤلف ادیب محمد بن بحر شیبانی رحمه الله است که پیشتر توثیق او گذشت، شیخ صدوق رحمه الله در عقایدِ مذهب به فقراتی از کتب وی استشهاد می‌‍‌کند. اگرچه استاد ما آیت الله خوئی رحمه الله بر اساس روش خویش روایت را ضعیف می‌‍‌شمارد‌‍‌! ایشان در معجم رجال الحدیث 4 /224 می‌‍‌نویسد: «در سند روایت تعدادی افراد ناشناس هستند، علاوه بر آنکه نمی‌‍‌توان وثاقت کسی را با روایت خود او به اثبات رساند.»

مقصود ایشان از این سخن اخیر فرمایش امام هادی علیه السلام به بشر بن سلیمان است: شما ثقات ما اهل‌‍‌بیت هستید، یعنی از آنجا که این سخن امام هادی علیه السلام از خود بشر روایت شده نمی‌‍‌تواند وثاقت او را به اثبات رساند.

لکن روایت صحیحی که چند سطر پیش از محمد بن عبد الجبار گذشت، این روایت را تقویت و تأیید می‌‍‌کند. در اثبات وثاقت شیبانی نیز همین کافی است که شیخ صدوق و قمیین علی رغم سختگیری که داشتند بر او رحمت فرستاده‌‍‌اند. شیخ صدوق بر راویان آن اعتماد نموده و بر برخی رحمت فرستاده است. آیت الله صافی نیز در منتخب الاثر 3 /332 آنان را توثیق کرده‌‍‌اند، به علاوه آنکه انگیزه‌‍‌ای برای جعل وجود ندارد.

این مبنایی است که شیخ انصاری رحمه الله آن را اختیار نموده و بدین وسیله روایت مشورت گرفتن عمر از امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات و اذن بدان را تصحیح می‌‍‌کند.

ایشان در مکاسب 2 /243 می‌‍‌نگارد: «ظاهر آن است که عراق با اجازه فتح شد، و دلیل ملکیت مسلمین نسبت به آن کشف از این اجازه می‌‍‌کند. اما فتوحات غیر عراق در زمان عمر که قسمت غالب فتوحات را تشکیل می‌‍‌دهد؛ ظاهر برخی روایات آن است که آنها هم به اجازه و امر مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، در کتاب خصال، باب‌‍‌های هفتگانه، در این باب که خدای متعال جانشینان پیامبران را در زندگی پیامبران در هفت جا، و پس از وفات آنان نیز در هفت جا می‌‍‌آزماید آمده است:... کسی که پس از رفیقش [به خلافت] برخاست - مقصود عمر پس از ابوبکر است - در مورد امور با من مشورت می‌‍‌کرد و به امر من رفتار می‌‍‌نمود، درباره‌‍‌ی مسائل پیچیده‌‍‌ی آن با من سخن می‌‍‌گفت و به رأی من رفتار می‌‍‌کرد، نه من کسی غیر از خود را می‌‍‌شناسم که او در این باره با وی سخن گفته باشد و نه یارانم...

در ادامه می‌‍‌نویسد: در سند این روایت جماعتی هستند که موجب سلب اعتبار از روایت می‌‍‌شود، لکن اعتماد قمی‌‍‌ها بر آن - با وجود شناختی که شخص متتبّع نسبت به آنان دارد، که در کتاب‌‍‌هایشان هیچ روایتی را از راوی ضعیف نمی‌‍‌آورند، مگر بعد از آنکه قرائنی در بین باشد که موجب اعتماد بدان شود - ضعف آن را فی الجملة جبران می‌‍‌کند.»

پس این مقدار برای صحیح دانستن روایت بانو ملیکه کافی است، حال چگونه خواهد بود اگر روایت صحیح محمد بن عبد الجبار - که خود به تنهایی در اثبات مطلب کفایت می‌‍‌کند - را بدان ضمیمه کنیم؟

2. این روایت سطح بلند علم و عقل بشر انصاری رحمه الله را می‌‍‌رساند، زیرا حکایت خود را تنها زمانی با شیبانی در میان گذارد که او را آزمود و اطمینان یافت که وی عالم و دوستدار اهل‌‍‌بیت علیهم السلام است. او به شیبانی گفت: اگر راست می‌‍‌گویی، احادیثی که از راویان با خود همراه داری را نشان ده، و چون آنها را بررسی نمود گفت: راست گفتی، من بشر بن سلیمان هستم...

3. آنچه را که جناب ملیکه در مورد سقوط سریر، زینت‌‍‌ها، صلیب‌‍‌ها و داماد اول و نیز دوم بیان می‌‍‌کند، نشانه‌ای ربانی برای قیصر است تا به او بفهماند نباید این کار را انجام دهد، البته او نیز این را دریافت و دست نگاه داشت.

برخی از نواصب ماجرای بانو نرجس علیها السلام را به سخره می‌‍‌گیرد، ولی همزمان کرامات ادعایی ابن تیمیه را که بزرگتر از این جریان است می‌‍‌پذیرد، و کسانی را پیشوا قرار داده است که بهره‌‍‌ای از دانش ندارند‌‍‌! فَإِنَّهَا لَا تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلَکنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ،[[374]](#footnote-374) در حقیقت چشم‌‍‌ها کور نیست، لیکن دل‌‍‌هایی که در سینه‌هاست کور است‌‍‌!

4. جناب ملیکه نام‌‍‌هایی چون نرجس، سوسن، ریحانه و صقیل داشت.[[375]](#footnote-375) علت تعدد اسامی را باید در این جستجو کرد که خلیفه، زنانی را برای جاسوسی خانه‌‍‌ی امام علیه السلام و شناخت زنان باردار ایشان مأمور کرده بود، چرا که امامی که به دنیا می‌‍‌آید طومار ظالمان را به هم خواهد پیچید.

خانواده‌‍‌ی مادری امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

بر طبق گزارشاتی که ما صحیح می‌‍‌دانیم، می‌‍‌بایست میلاد بانو ملیکه حوالی سال 235 هجری یعنی حدود 850 میلادی باشد. زیرا قیصر، در سنّ سیزده سالگیِ بانو خواست تا او را به همسری عمو زاده‌‍‌اش درآورد که معجزه‌‍‌ی سقوط سریر به همراه زینت‌‍‌ها، صلیب‌‍‌ها و هر آنکه بر روی آن است رخ داد، و قیصر نکته را فهمید و مراسم را لغو نمود.

بانو دچار تب شدند و چنان بالا رفت که پدر بزرگ هراسید و پزشکان را حاضر کرد... حضرت زهرا علیها السلام را در عالم رؤیا مشاهده کرد، توسّط ایشان مسلمان شد، امام‌‍‌عسکری علیه السلام در خواب به دیدارش می‌‍‌آمد، در خواب به او فرمودند که به همراه کنیزانش به دنبال لشکری که پدر بزرگش برای نبرد با مسلمین اعزام می‌‍‌کند برود، لشکر روم هم آن زمان عادتاً به سمت دیار بکر در مرز عراق با روم، و یا منطقه‌‍‌ی ارض روم در مرز آذربایجان مسلمان با روم می‌‍‌آمدند. بانو ملیکه و سایر زنان هم به عمد خود را در مسیری قرار دادند که آنان را در اختیار لشکر اسلام قرار دهد. مسلمین هم آنها را با سایر اسیران به بغداد آوردند، و لابد عمر ایشان در آن زمان حدود بیست سال بوده است، لذاست که گفتیم ولادت ایشان حدوداً در سال 235 واقع شده است.

و در 15 شعبان 255 هجری هم امام مهدی علیه السلام از او زاده شد، یعنی جمعه 2/8 آگوست/869 میلادی.

اما پدر بزرگش قیصر؛ از جهت تطابق زمانی ممکن است تیوفیل یا ثیوفئیل باشد. اما در مورد پسر او یشوعا هیچ نیافتم. در مورد تیوفیل نوشته‌‍‌اند که پسرش میخائیل سوم وارث او بود.

وفات تیوفیل را به سال 227 عنوان می‌‍‌کنند، یعنی پیش از ولادت بانو ملیکه‌‍‌! تاریخ طبری 7 /318 می‌‍‌نویسد: «در روز مرگ معتصم، با پسرش هارون واثق بن محمد معتصم بیعت شد، و این در چهارشنبه هشتم ربیع الاول سال 227 بود. در این سال توفیل پادشاه روم که حکومتی دوازده ساله داشت درگذشت.»

همان 7 /348: «در آن سال [233] میخائیل بن توفیل بر مادرش تذوره شورید، او را در آفتاب قرار داد، و [پس از مدّتی] وارد دیر کرد. او لغثیط را - که مادرش را در رابطه با او متهم نموده بود - به قتل رساند. حکومت مادر او شش سال بود.»

یعنی وی ترسید مادرش با لغثیط ازدواج کند و حکومت را از پسر به شوهرش انتقال دهد.

همان 7 /608: «در این سال [254] بسیل معروف به صقلبی بر میخائیل بن توفیل پادشاه روم شورید و او را به قتل رساند. حکومت میخائیل بیست و چهار سال بود. صقلبی پس از او حکومت روم را به دست گرفت.»

نگارنده: باید گفت امپراطور ثیوفیلوس از سال 842 تا 866 م حکومت کرده، و این همان زمانی است که مادر امام علیه السلام در آن رشد کرد و به سامرا آمد. لذا صحیح است که توفیل را جدّ او بدانیم، و لکن هم‌‍‌چنان‌‍‌که گذشت مطلبی در مورد پدرش یشوعا در دست نیست.

قصة الحضارة 5 /4973: «ثیوفیلس (842- 829) قانونگذار مصلح، پادشاه بانی و مدیر هوشیار که سنت در تنگنا گذاردنِ شکنندگان تماثیل را زنده نمود، و به اسهال از دنیا رفت. بیوه‌‍‌ی او ثیودورا به عنوان حاکمی توانا جانشین او شد (856- 842)، و دوران تنگنا را پایان داد. میخائیل سوم میگسار (867- 842) به عجز خود امپراطوری را ابتدا به مادرش سپرد، و پس از مرگ مادر به عموی فرهیخته و توانایش قیصر بارداس.

آنگاه شخصیتی یگانه به طور غیر منتظره‌‍‌ای وارد عرصه می‌‍‌شود. او خاندان مقتدر مقدونی را تأسیس می‌‍‌کند. باسل مقدونی در (862؟) در نزدیکی هدریانوپل در خانواده‌‍‌ای ارمنی و کشاورز زاده شد. بلغاریان در کودکی او را به اسارت گرفتند، و جوانی را در میان آنان در آن سوی دانوب در مناطقی که آن روز به مقدونیه معروف بود گذراند. در بیست و پنج سالگی از میان آنان گریخت و به سمت قسطنطنیه آمد. یکی از سیاستمداران او را به عنوان مشاور امور لشکری اجیر کرد، علت این امر هم توان جسمی او بود. او در جریان یک سفر به همراه آن سیاستمدار به یونان رفت. در آنجا نظر بیوه زنی به نام دنیلیس را به خود جلب کرد و قسمتی از ثروت او را به دست آورد. وقتی به پایتخت بازگشت، اسبی سریع را که ملک میخائیل سوم بود پرورش داد، لذا امپراطور او را به خدمت گرفت. او همچنان ارتقا یافت تا آنکه به رئیس تشریفات تبدیل شد، اگرچه خواندن و نوشتن نمی‌‍‌دانست. باسل همیشه در کارهایی که بر عهده‌‍‌اش می‌‍‌گذاشتند توانا و سریع بود.

هنگامی که میخائیل به دنبال شوهری برای معشوقه‌‍‌ی خود بود، باسل همسر روستایی خود را طلاق داد و با ثروتی کلان او را به تراقیه فرستاد، و با یودوسیا که پیوسته در خدمت امپراطور بود ازدواج کرد. بدین ترتیب میخائیل معشوقه‌‍‌ی خود را به باسل بخشید. ولی مقدونی می‌‍‌پنداشت به خاطر کردارش مستحق پادشاهی است. او به میخائیل قبولاند که بارداس قصد کنار زدن او را دارد، و پس از مدتی با دست‌‍‌های خود بارداس را به قتل رساند (866).

میخائیل از دیرباز به دنبال آن بود که تنها عنوان پادشاه را داشته باشد، نه آنکه حکومتداری کند، لذا باسل را به عنوان امپراطور قرار داد و تمامی امور را بدو سپرد. زمانی که میخائیل او را تهدید به عزل کرد، باسل تدبیری اندیشید و خود او را ترور نمود، و به امپراطوری رسید (867).

و بدین ترتیب مناصب حکومتی به افراد با کفایت می‌‍‌رسد، حتی در دوران حکومت‌‍‌های وراثتی. می‌‍‌بینیم که کشاورز زاده‌‍‌ای درس ناخوانده با سطح فرهنگی پایین، طولانی‌‍‌ترین خاندان حاکم بیزانسی را تأسیس می‌‍‌کند. او خود نوزده سال حکومت را بر عهده می‌‍‌گیرد و با مدیریتی دور اندیشانه، قوانینی شایسته، قضاوتی عادلانه، خزانه‌‍‌ای مملو، بنای کلیساها و قصرهای جدید در محدوده‌‍‌ی حکومتی، متمایز می‌‍‌گردد.»

نگارنده: خلاصه‌‍‌ی سخن این دانشمند بزرگ غربی: قیصر ثیوفیلس از سال 829 تا 842 میلادی حکومت کرد. بیوه‌‍‌ی او ثیودورا از سال 842 تا 856 به عنوان نیابت از او، و پسرش میخائیل سوم از 842 تا 867 و پس از او هم عمویش قیصر بارداس. در ادامه باسل مقدونی از راه رسید و خاندان مقدونی را که حدود 200 سال حکومت کردند تشکیل داد.

بدین ترتیب و بر اساس این فرضیه که مادر امام علیه السلام حدوداً سال 850 به دنیا آمده باشد، قیصری که پدر بزرگ او بوده تیوفیل خواهد بود و شاید هم میخائیل سوم، زیرا او تا سال 867 حکومت کرده یعنی زمانی که عمر این بانو به هفده سال رسیده است، یعنی ایشان در عصر میخائیل قسطنطنیه را ترک گفته است.

مسعودی در التنبیه و الاشراف /145 می‌‍‌نگارد: «میخائیل بن توفیل بیست و هشت سال حکومت کرد، یعنی بقیه‌‍‌ی دوران واثق، متوکل، منتصر و مستعین. مادر او تدوره نیز در کنار او تدبیر می‌‍‌کرد. وی بعد از مدّتی و به خاطر مطلبی که با مادرش ارتباط داشت، در صدد کشتن او بر آمد، ولی مادر گریخت و به دیری در آمده راهب شد. مردی از اهالی عموریه از پسران پادشاهان گذشته و به نام ابن بقراط با او بر سر حکومت نزاع کرد، میخائیل مسلمانانی که در زندان داشت را برای جنگ با او بیرون آورد و اسب و سلاح در اختیارشان گذاشت. او توانست بر ابن بقراط پیروز شود، اما او را نکشت بلکه ظاهر او را زشت کرد، چرا که ابن بقراط لباس شاهانه و کفش سرخ نمی‌‍‌پوشید.

بسیل صقلبی جدّ کنستانتین بن لاون بن بسیل - که در این زمان که سال 345 است حکومت روم را بر عهده دارد - میخائیل را به قتل رساند.»

با این حساب ترجیح با آن است که یشوعا پسر میخائیل سوم، جدّ ملیکه باشد، و او بوده که می‌‍‌خواسته نوه‌‍‌ی خود را به همسری برادر زاده‌‍‌اش در آورد و آن اتفاقات رخ می‌‍‌نماید.

کتابخانه‌‍‌ی اینترنتی تاریخ، کتاب تاریخ الدولة البیزنطیة اثر دکتر محمد حسنین ربیع:

http://مکتبةالتاریخ.com/2011/07/theodora-wife-of-emperor-theophilus.html

«امپراطور ثیوفیلیوس پس از مرگ همسرش با ثیودورا ازدواج کرد و پنج دختر و یک پسر که همان میخائیل سوم است برایش به دنیا آمدند. ثیوفیلیوس در سال 842 م از دنیا رفت و پسر و یگانه وارثش را که عمرش از شش سال تجاوز نکرده بود به جای گذارد. او وصیت کرده بود ثیودورا [تا زمانی که میخائیل بزرگ شود] عهده‌‍‌دار حکومت شود. مجلسی متشکل از بزرگان دولت - که معروفترین آنها ثیوکتیستوس عموی ثیودورا بود - نیز بدو کمک می‌‍‌کردند. ثیودورا به مدت 14 سال قدرت را در دست داشت.

برداس عموی میخائیل نیز در پرورش وی نقش آفرین بود. لکن در این امر سستی کرد ولذا اخلاق میخائیل ناپسند شد، او هماره مشروب می‌‍‌خورد و به قمار می‌‍‌پرداخت، از این رو بیزانسی‌‍‌ها به او لقب میگسار را دادند. ظاهراً عمویش برداس به عمد سستی می‌‍‌کرد تا او را از حکومت دور کند، و البته خود فعلاً نفوذ و قدرت تصرّف بسیاری یافت‌‍‌!

در عهد ثیودورا مذاکراتی با مسلمانان پیرامون پرداخت فدیه برای آزاد سازی اسیران در گرفت و این امر در ساحل نهر لامس به سال 845 م انجام شد.

در سال 846 ثیودورا لشکری به صقلیه فرستاد تا آن را به حکومت خود بازگرداند، ولی از اغالبه شکست خوردند.

در ماه می‌853 وی یک کشتی را به دمیاط و بلاد شام ارسال کرد. دمیاط در آن دوران کسی نداشت تا از آن دفاع کند، زیرا لشکریان آن برای شرکت در سان به مناسبت عید قربان شهر را ترک گفته بودند. لذا دمیاط در معرض غارت بیزانسی‌‍‌ها قرار گرفت، و آنان 600 نفر از اهالی آن را به اسارت بردند.

فرجام ثیودورا به دست برادرش برداس رقم خورد. بین برداس و ثیوکتیسوس عمو و معشوق ثیودورا نزاعی درگرفت. برداس نزد امپراطور میخائیل سوم سعایت کرد و گفت: ثیوکتیسوس قصد ازدواج با ثیودورا را دارد. از این رو امپراطور فرمان داد او را زندان کنند، و نهایتاً در سال 854 م او را کشتند.

هنگامی که یکی از راهبان مدعی شد پسر ثیودوراست و از میخائیل به حکومت سزاوارتر می‌‍‌باشد، به برداس فرمان داد او را دستگیر کرده به قتل برساند. امپراطور میخائیل سوم، مادر و برادران خود را مجبور کرد راهب شوند.»

علی رغم آنچه گذشت، باید اقرار کرد معلومات ما در مورد خانواده‌‍‌ی بانو ملیکه علیها السلام بسیار محدود است، البته منابع متعددی به زبان‌‍‌های یونانی و ایتالیایی موجود است که نیاز به تتبّع و بررسی دارد.

برخی محققین به من گفت که منابع مهم و مفصّل تاریخ امپرطوری روم شرقی - حاکمان قسطنطنیه - به زبان یونانی نوشته شده است.

در ادامه لیست اسامی امپراطوران روم شرقی را می‌‍‌آوریم تا به محقق کمک کند، چرا که بحث‌‍‌هایی که در این راستا عنوان شده ضعیف است:

لیست اسامی امپراطوران روم

در سایت:

https://en.wikipedia.org/wiki/List\_of\_Byzantine\_emperors

اسامی امپراطوران دولت بیزانس از کنستانتین اول 337م تا سقوط دولت آنان در سال 1453م به دست محمد فاتح سلطان عثمانی، آمده است و بیش از یکصد تن‌‍‌اند.

گویند: مؤسس استانبول دریانوردی مجارستانی است که به سال 657 قبل از میلاد آن را بنا کرد. نام آنجا بیزانس بود. و اولین کسی که آن را به شهری تبدیل نمود امپراطور کنستانتین در سال 324 میلادی بود. وی آن را به نام خود قسطنطنیه نام نهاد و بابت فتح آن در 11 ماه می‌سال 330 م جشنی عظیم گرفت. در سال 1453 م، سلطان محمد فاتح عثمانی آن را فتح کرد و به دولت بیزانس شرقی خاتمه داد و آن را استانبول نامید و پایتخت قرار داد.

در خاتمه نکته‌‍‌ای شایان ذکر است؛ انسان، از وسائل عدیده‌‍‌ای که خداوند متعال برای ولی خود مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف ، و به جهت تغییر عالم و برپا داشتن دولت عدل الهی فراهم کرده، در شگفت می‌‍‌ماند، یکی از آنها آن است که مسیح علیه السلام در زمانی مناسب فرود می‌‍‌آید و به اقناع پیروان غربی خود می‌‍‌پردازد.

خداوند در شخصیت حضرت مهدی علیه السلام عناصر متعددی قرار داده که موجب جذب مردم می‌‍‌شود، ایشان از سویی از عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است و آن حضرت بشارت او را داده‌‍‌اند، و نامه و عهدی معهود برایش نگاشته‌‍‌اند تا منهاج عملکرد او باشد.

از جانب امام زین العابدین علیه السلام نسبش به کسری منتهی می‌‍‌شود، زیرا مادر امام سجاد علیه السلام نواده‌‍‌ی کسری بوده است. از جانب مادر خود ملیکه یا نرجس نیز، هم به قیصران می‌‍‌رسد که پدران بانو بوده‌‍‌اند، و هم به شمعون صفا و هارون از ناحیه‌‍‌ی مادر بانو.

با این حساب آن حضرت عربی، فارسی و رومی است، علاوه بر آنکه به هر دو نسلی که از ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام منشعب شده می‌‍‌رسد، از جهت پدر به اسماعیل علیه السلام و از جهت مادر به اسحاق علیه السلام .

فضیلت شب میلاد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شب نیمه‌‍‌ی شعبان

المصنف عبدالرزاق 4 /316 از کثیر بن مره نقل می‌‍‌کند: «خداوند در شب نیمه‌‍‌ی شعبان به بندگان نگاهی می‌کند و اهل زمین را می‌‍‌آمرزد، مگر مشرک و یا کسی که کینه‌‍‌ی دیگری را [به نا حق] به دل دارد.»

همان 4 /317 از ابن عمر: «در پنج شب است که دعا ردّ نمی‌‍‌شود؛ شب جمعه، شب اول رجب، شب نیمه‌‍‌ی شعبان، شب‌‍‌های عید فطر و قربان.»

مسند احمد 2 /176 از عبد الله بن عمرو از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کند: «خدای عزوجل شب نیمه‌‍‌ی شعبان بر آفریدگان نظر می‌‍‌کند و بندگانش را می‌‍‌آمرزد مگر دو نفر را؛ کسی که کینه دارد و کسی که انسانی را کشته است.»[[376]](#footnote-376)

سنن ابن ماجه 1 /444 و ترمذی 3 /116 از عایشه نقل می‌‍‌کنند: «شبی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیرون رفتند، و من هم در پی ایشان رفتم. ایشان را در بقیع یافتم که سر به آسمان بالا گرفته بودند، به من فرمودند: ای عایشه‌‍‌! آیا بیم آن داشتی که خدا و رسولش بر تو ستم کنند؟‌‍‌! من گفتم: نه، گمان کردم که نزد برخی زنانتان رفته‌‍‌اید‌‍‌! ایشان فرمودند: خداوند تعالی در شب نیمه‌‍‌ی شعبان به پایین‌‍‌ترین آسمان فرود می‌‍‌آید[[377]](#footnote-377) و بیش از موهای گوسفندانِ [قبیله‌‍‌ی] کلب می‌‍‌آمرزد.»

امالی شجری 2 /107 از ابوبکر از آن حضرت: «خدای تبارک و تعالی در نیمه‌‍‌ی شعبان به آسمان دنیا فرود می‌‍‌آید و تمام افراد بشر را می‌‍‌آمرزد، مگر مشرک و انسانی که در دل کینه دارد.»

همان 2 /101 از امام کاظم از پدرانش از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «خداوند تبارک و تعالی شب نیمه‌ی شعبان به آسمان دنیا فرود می‌‍‌آید و می‌‍‌گوید: آیا سائلی هست تا حاجتش را روا سازم؟ آیا کسی هست غفران طلبد تا او را بیامرزم؟ آیا توبه کننده‌‍‌ای هست تا توبه‌‍‌اش را بپذیرم؟ آیا بدهکاری هست تا ادای دینش را بر او آسان گردانم؟ پس این شب و سرعت اجابت [دعا] در آن را غنیمت شمارید.»

توحید صدوق /176 از ابراهیم بن ابی محمود روایت می‌‍‌کند: «خدمت امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: ای پسر پیامبر‌‍‌! در مورد روایتی که مردم از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌‍‌کنند - که ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی هر شب به پایین‌‍‌ترین آسمان فرود می‌‍‌آید - چه می‌‍‌فرمایید؟ حضرت فرمودند: خداوند کسانی را که سخنان را ازجایگاه‌‍‌های آن تغییر می‌‍‌دهند لعنت کند. به خدا سوگند رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین چیزی نفرمودند، ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی هر شب در یک سوم پایانی آن، و شب جمعه ابتدای آن فرشته‌‍‌ای را به پایین‌ترین آسمان فرو می‌‍‌فرستد و بدو فرمان می‌‍‌دهد ندا در دهد: آیا درخواست کننده‌‍‌ای هست تا به او عطا کنم؟ آیا توبه کننده‌‍‌ای هست تا توبه‌‍‌اش را بپذیرم؟ آیا کسی هست غفران طلبد تا او را بیامرزم؟ ای آنکه به دنبال خیر هستی بیا، ای کسی که در پی شرّ و بدی هستی دست بردار، تا زمانی که فجر طالع شود. با طلوع فجر او هم به جایگاه خود در ملکوت آسمان باز می‌‍‌گردد. پدرم از جدّم از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم این را برایم نقل کردند.»

ثواب الاعمال /101 از کردوس از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «هر کسی شب عید و شب نیمه‌‍‌ی شعبان را به بیداری بگذراند، روزی که دل‌‍‌ها می‌‍‌میرد دلش نخواهد مرد.»

شیخ طوسی رحمه الله در امالی 1 /302 از ابو یحیی از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام در مورد فضیلت شب نیمه‌‍‌ی شعبان سؤال شد، ایشان فرمودند: بعد از شب قدر آن شب برترین شب است، در آن شب خدای متعال فضل خود را به بندگان می‌‍‌بخشد و به لطف خود آنها را می‌‍‌آمرزد، پس در آن شب در نزدیکی به خدا تلاش کنید، زیرا شبی است که خداوند تعالی بر خویش قسم یاد کرده کسی را که در آن شب از او درخواستی کند ردّ نکند، مادامی که خواهان معصیت نباشد.

آن شبی است که خدا برای ما اهل‌‍‌بیت - و در ازای لیلة القدر که برای پیامبرمان صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده - قرار داده است، پس در دعا و ثنای خدای عزیز و جلیل بکوشید که هر آنکه صد بار در آن تسبیح خدای تعالی گوید، صد بار حمد او و یکصد بار تکبیر گوید، گناهان گذشته‌‍‌اش را بیامرزد و حوائج دنیا و آخرت او را برآورد - حال چه آن حاجت را از خدا بخواهد، و چه آنکه خدا خود بداند او بدان نیاز دارد گرچه وی نخواهد \_، و این بابت کرم خداوند و تفضّل او بر بندگان است.

ابو یحیی گوید: به آقایمان امام صادق علیه السلام گفتم: در آن شب چه دعا کنم؟ فرمودند: نماز عشا را که خواندی دو رکعت نماز به جای آور، در رکعت نخست حمد و سوره‌‍‌ی جحد - که همان قل یا أیها الکافرون است - را بخوان، و در دومین رکعت حمد و سوره‌‍‌ی توحید، چون سلام نماز را دادی سی و سه بار بگو: سبحان الله، سی و سه بار: الحمد لله و سی و چهار بار: الله اکبر، آنگاه بخوان: یا من إلیه ملجأ العباد فی المهمات...

بعد از فراغ سر به سجده گذارده بیست مرتبه بگوید: یا رب، هفت مرتبه: یا محمد، ده بار: لا حول و لا قوة إلا بالله، ده مرتبه: ما شاء الله و ده بار: لا قوة إلا بالله، آنگاه بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صلوات فرستاده و حاجتت را از خدا می‌‍‌خواهی، پس به خدا سوگند اگر با این عمل به فضل و کرم خدا به تعداد قطرات باران درخواست کنی تو را بدان می‌‍‌رساند.»[[378]](#footnote-378)

کامل الزیارات /179 از امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هرکه دوست می‌‍‌دارد صد و بیست و چهار هزار پیامبر با او دست دهند، قبر ابو عبد الله الحسین بن علی علیه السلام را در نیمه‌‍‌ی شعبان زیارت کند، زیرا ارواح پیامبران علیهم السلام از خداوند برای زیارت او اجازه می‌‍‌گیرند و به ایشان اذن داده می‌‍‌شود و پنج پیامبر اولوا العزم از جمله‌‍‌ی آنها هستند، گفتیم: آنها کیانند؟ فرمودند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم السلام .

عرضه داشتیم: اولوا العزم به چه معناست؟ فرمودند: به شرق و غرب و جن و انس زمین مبعوث شدند.»[[379]](#footnote-379)

شیخ حر عاملی رحمه الله در اثبات الهداة 3 /581 می‌‍‌نگارد: «به دست خطّ شهید [اول] رحمه الله یافت شد که امام صادق علیه السلام فرمودند: شبی که قائم علیه السلام در آن به دنیا می‌‍‌آید، هر فرزندی که زاده شود مؤمن خواهد بود، و اگر در سرزمین شرک به دنیا آید، خداوند او را به برکت امام علیه السلام به ایمان منتقل خواهد نمود.»

نگارنده: اگر از علمای مذاهب سنی بپرسیم که شب نیمه‌‍‌ی شعبان چنین منزلت و عظمتی را از کجا به دست آورده است چه می‌‍‌گویند؟ تنها پاسخی که یافت می‌‍‌شود موافق مذهب ماست که خداوند متعال آن شب را برای میلاد ولیّ خود مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف برگزیده است، همو که به ظلم پایان می‌‍‌دهد و زمین را از داد و عدل می‌‍‌آکند.

دستگاه حاکم و جستجوی امام بعد از شهادت پدر علیهما السلام

کافی 1 /525 از حسین بن حسن علوی نقل می‌‍‌کند: «مردی از ندیمان روزحسنی[[380]](#footnote-380) به شخصی که همراه او بود گفت: او اموالی جمع می‌‍‌کند و وکلایی دارد - و تمامی وکلا در نواحی مختلف را نام بردند - . این خبر به عبیدالله بن سلیمان وزیر[[381]](#footnote-381) رسید، او هم در صدد دستگیری آنان بر آمد. خلیفه گفت: به دنبال خود او بگردید، چون امر مهمی است. عبیدالله بن سلیمان گفت: خود وکلا را دستگیر می‌‍‌کنیم، خلیفه گفت: نه، بلکه افراد ناشناسی را با اموالی به سراغ آنها بفرستید، هرکسی چیزی از آنها دریافت کرد دستگیر شود.

توقیعی [از ناحیه‌‍‌ی امام] صادر شد و به وکلا فرمان می‌‍‌داد از هیچ کسی چیزی دریافت نکنند و وانمود کنند چیزی نمی‌‍‌دانند. مردی ناشناس در خلوت به محمد بن احمد گفت: با خود مالی دارم و می‌‍‌خواهم آن را برسانم، محمد هم گفت: اشتباه گرفته‌‍‌ای، من خبری در این باره ندارم، آن مرد با نرمی و آرامی ادامه داد و اصرار کرد، ولی محمد همچنان خود را به ناآگاهی می‌‍‌زد. حکومت جاسوس‌‍‌هایش را پراکنده کرد، ولی وکلا به خاطر آن فرمان دست نگه داشته بودند.»[[382]](#footnote-382)

سلطه مانع زیارت قبر امام‌‍‌حسین و امام موسی بن جعفر علیهم السلام می‌‍‌شود

کافی 1 /525 از علی بن محمد روایت می‌‍‌کند: «توقیعی از ناحیه‌‍‌ی مقدسه صادر شد که از زیارت مقابر قریش [کاظمین] و امام‌‍‌حسین علیه السلام نهی می‌‍‌کرد. پس از چند ماه وزیر [فضل بن جعفر بن فرات]، باقطائی را فراخواند و به او گفت: بنی فرات [خانواده‌‍‌ی وزیر] و برسیان را ملاقات کن و بگو: به زیارت مقابر قریش نروند، زیرا خلیفه فرمان داده در جستجوی کسانی که به زیارت می‌‍‌روند برآمده، دستگیرشان کنند.»[[383]](#footnote-383)

علامه‌‍‌ی مجلسی رحمه الله در بحار الانوار 51 /312 پس از نقل روایت می‌‍‌نگارد: «بنی فرات خانواده‌‍‌ی وزیر ابو الفتح فضل بن جعفر بن فرات بودند که از وزرای عباسیان بود... برس منطقه‌‍‌ای بین حله و کوفه است، و مقصود از زیارت مقابر قریش زیارت کاظمین علیهما السلام است.»

سلطه، پس از شهادت امام‌‍‌عسکری علیه السلام بر خانه‌‍‌ی ایشان هجوم می‌‍‌آورد

کمال الدین 2 /473 از ابو الحسین حسن بن وجناء از پدرش از پدر بزرگش روایت می‌‍‌کند: «در خانه‌‍‌ی امام‌‍‌عسکری علیه السلام بودیم که لشکریان بر ما حمله آوردند و در میان آنان جعفر بن علی کذاب نیز حضور داشت. آنان به غارت و چپاول پرداختند. تمام فکر من مشغول مولایم قائم علیه السلام بود که یکباره دیدم ایشان آمدند و از در بیرون رفتند. من به ایشان که شش سال داشت نگاه می‌‍‌کردم، اما هیچ کس دیگر ندید تا آنکه از دیده رفت.»[[384]](#footnote-384)

همان 2 /498 از سعد بن عبد الله از ابو علی متیلی نقل می‌‍‌کند: «ابو جعفر [محمد بن عثمان عَمری] نزد من آمد و مرا به عباسیه [محله‌‍‌ای در بغداد] برد. در ویرانه‌‍‌ای داخل کرد و نامه‌‍‌ای در آورده برایم خواند. در آن نامه شرح همه‌‍‌ی وقایعی که بر سر خانه [ی امام‌‍‌عسکری علیه السلام ] آمده، ذکر شده بود، از جمله آنکه؛ موهای ام عبد الله را می‌گیرند، از خانه بیرون می‌‍‌آورند و به بغداد نزد سلطان می‌‍‌برند، و دیگر وقایع. سپس به من گفت: این مطالب را به خاطر بسپار و نامه را پاره کرد و این مدتی پیش از آن مطلب[[385]](#footnote-385) بود.»

نگارنده: مقصود از این روایت آن است که جناب عمری خبر می‌‍‌دهد که دستگاه حاکم برای تفتیش خانه‌‍‌ی امام‌‍‌عسکری علیه السلام در جهت دستیابی به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، بدان هجوم می‌‍‌آورند، و زنی را که بدو مشکوک هستند که شاید مادر آن حضرت باشد به دستور خلیفه به بغداد می‌‍‌برند‌‍‌!

همچنین امام‌‍‌عسکری علیه السلام به مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خبر می‌‍‌دهند که چه به وقوع خواهد پیوست، همان 2 /431 از ابو علی خیزرانی روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که جعفر کذاب به خانه‌‍‌ی ابو محمد علیه السلام هجوم آورد، کنیزی که به ابو محمد علیه السلام اهدا کرده بودم به فرار از جعفر نزد من آمد - [و بعدها] جعفر او را به همسری خود در آورد - . آن کنیز برایم گفت که زمان به دنیا آمدن امام علیه السلام حضور داشته و مادر ایشان صقیل نام داشته است. ابو محمد علیه السلام به صقیل خبر دادند که چه بر سر خانواده‌‍‌شان خواهد آمد، لذا او از ایشان خواست از خدا بخواهند مرگش را پیش از آن قرار دهد، و در حیات ابو محمد علیه السلام از دنیا رفت. بر روی قبر او هم لوحی است که بر آن نوشته: این قبر مادر محمد است.»

جعفر کذاب و ادعای امامت

کمال الدین 1 /319 از ابو خالد کابلی در ضمن حدیثی از امام سجاد علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «پدرم از پدرش علیهما السلام از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد: هنگامی که پسرم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام به دنیا آمد نام او را صادق بگذارید، زیرا که پنجمین کس از نسل او جعفر نام دارد و ادعای امامت می‌‍‌کند و این بابت جرأت داشتن بر خداوند و دروغ بستن بر اوست، او نزد خدا جعفر کذاب است که بر خدای عزوجل افترا می‌‍‌بندد...»

جعفر عموی امام زمان علیه السلام است. وی مردی فاسق و بی‌‍‌حیا بوده و میگساری نیز می‌‍‌کرده است، او طنبور می‌نواخته، قمار می‌‍‌کرده و ندیم خلیفه بوده است‌‍‌!

در روایت کمال الدین 2 /475 آمده که خلیفه ندیم خود جعفر کذاب را پیش می‌‍‌اندازد تا بر پیکر امام‌‍‌عسکری علیه السلام نماز بخواند‌‍‌!: «جعفر بن علی جلو رفت تا بر برادر نماز گزارد. چون خواست تکبیر گوید، کودکی گندمگون با موهایی مجعد و دندان‌‍‌هایی فاصله‌‍‌دار بیرون آمد، ردای جعفر را کشید و فرمود: عمو‌‍‌! برو عقب که من به نماز بر پدرم شایسته‌‍‌ترم، او هم که رنگ چهره‌‍‌اش کبود و زرد شده بود عقب رفت، و آن کودک نماز خواند.

سپس نزد جعفر بن علی رفتم، او نفس‌‍‌های بلندی می‌‍‌کشید. حاجز وشاء بدو گفت: آقای من‌‍‌! آن کودک که بود تا محاکمه‌‍‌اش کنیم؟ او گفت: به خدا قسم نه او را دیده‌‍‌ام و نه می‌‍‌شناسم.

ما نشسته بودیم که چند نفر از قم آمدند، سراغ امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند و از خبر وفات ایشان مطّلع شدند، آنان گفتند: به چه کسی [به عنوان جانشین] تسلیت بگوییم؟ مردم هم به جعفر اشاره کردند. آنان به او سلام، تسلیت و تبریک گفتند، و گفتند: ما نامه‌‍‌ها و اموالی را به همراه داریم، آیا می‌‍‌گویی نامه‌‍‌ها از جانب چه کسانی است و اموال چه مقدار است؟ جعفر در حالی که لباس‌‍‌هایش را تکان می‌‍‌داد برخاست و گفت: از ما می‌‍‌خواهند علم غیب داشته باشیم‌‍‌!

خادم [امام علیه السلام ] از خانه بیرون آمد و گفت: شما با خود نامه‌‍‌هایی از فلان و فلان و فلان و نیز کیسه‌‍‌ای که هزار دینار در آن است دارید، که ده دینار آن تقلّبی است. آنها نامه‌‍‌ها و اموال را به او سپردند و گفتند: کسی که تو را برای دریافت این‌‍‌ها فرستاده امام است.

جعفر بن علی نزد معتمد رفت و جریان را گفت. معتمد خادمانش را فرستاد تا صقیلِ کنیز را دستگیر کنند. آنان از او سراغ کودک را گرفتند ولی او انکار کرد و مدّعی شد باردار است تا ماجرای کودک را بپوشاند، لذا او را نزد ابن ابی شوارب قاضی بردند که یکباره خبر مرگ عبیدالله بن یحیی بن خاقان و خروج صاحب زنج در بصره آمد و بدین وسیله به این امور مشغول شدند و آن کنیز از دست آنان رهایی یافت و الحمد لله رب العالمین.»

در روایتی آمده که خلیفه فرمان می‌‍‌دهد صقیل کنیز را زندانی کنند، و او دو سال با دیگر زنان در زندان بود، زیرا سنیان فتوی می‌‍‌دهند حدّ اکثر مدت بارداری دو سال است‌‍‌! صقیل عنوانی بوده مشترک که برخی کنیزان هم داشته‌‍‌اند.

آنها منتظر بودند او پسرش را به دنیا آورد تا او را از بین برند. زندان آنها هم تحت اشراف شخص قاضی القضاة ابن ابی شوارب بوده است که از اهمیت موضوع حکایت دارد.

و نیز گذشت که خیزرانی کنیزی به امام‌‍‌عسکری علیه السلام اهدا کرده بود، و چون مأموران سلطه به خانه ریختند، او گریخت و به منزل مولای سابقش رفت و جریان میلاد امام مهدی علیه السلام را برای او تعریف کرد.

روضة الواعظین 2 /266 می‌‍‌نویسد: «میلاد او مخفی و امر او پوشیده بود، و این بابت سختی زمان و جستجوی شدید سلطان و تلاش وی برای یافتن ایشان بود، زیرا در مذهب امامیه این امر مشهور بود و همه انتظار آن را می‌‍‌کشیدند. پدر در زندگی خویش او را به [همه‌‍‌ی] مردم نشان نداد و عموم مردم هم بعد از وفات ایشان او را ندیدند. جعفر بن علی برادر امام‌‍‌عسکری علیه السلام میراث برادر را تصاحب کرد، و در راستای حبس کنیزان و دستگیری همسران ایشان علیه السلام تلاش کرد. او بر اصحاب ابو محمد علیه السلام خرده می‌‍‌گرفت که چرا انتظار پسر را می‌‍‌کشند و او را موجود و امام می‌‍‌دانند.

او حکومت را تحریک کرد تا جایی که آنان [یعنی اصحاب امام‌‍‌عسکری علیه السلام ] را ترساند و پراکنده ساخت. او بدین ترتیب بازماندگان ابو محمد علیه السلام را به گرفتاری عظیم مبتلا کرد، از دستگیری، حبس، تهدید، تحقیر و ذلت و استخفاف. البته سلطان از این کارها به نتیجه‌‍‌ای نرسید. جعفر میراث ابو محمد علیه السلام را تصاحب نمود و سعی کرد نزد شیعه خود را قائم مقام برادر معرفی کند، لکن احدی نپذیرفت و بدان اعتقاد نیافت. او نزد سلطان رفت و از او خواست به مقام برادر برسد و مال بسیاری بذل نمود، و به هر چیزی که گمان می‌‍‌کرد او را به مقصود نزدیک می‌‍‌کند متوسّل شد، ولی نتیجه‌‍‌ای برایش نداشت.»

ظاهر آن است که هجوم نخست بر خانه‌‍‌ی امام‌‍‌عسکری علیه السلام ، بلافاصله بعد از دفن ایشان بوده است، و سبب آن نیز این بوده که امام مهدی علیه السلام به طور ناگهانی ظاهر می‌‍‌شوند و بر پدر نماز به جای می‌‍‌آورند.

اما هجوم دوم از بابت اجرای فرمان خلیفه به وراثت انحصاری جعفر بوده است، لذا وی با مأموران می‌‍‌آید تا میراث برادر را برگیرد و خانه‌‍‌ی ایشان را نیز تصاحب کند‌‍‌!

کمال الدین 2 /442 از محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر کبیر غلام امام رضا علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که جعفر پس از فوت امام‌‍‌عسکری علیه السلام بر سر میراث ایشان به نزاع پرداخت، صاحب الزمان از جایی نامعلوم بیرون آمده فرمودند: ای جعفر‌‍‌! چرا متعرّض حقوق من می‌‍‌شوی؟ او هم متحیّر و مبهوت شد و ایشان از نظر غائب گشت. جعفر هرچه در میان مردم به دنبال او گشت اثری نیافت.

زمانی که مادر امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، طبق فرمان او خواستند در خانه به خاک بسپارند که جعفر به نزاع برخاست و گفت: این خانه‌‍‌ی من است و او در آن دفن نمی‌‍‌شود‌‍‌! امام علیه السلام دوباره ظاهر شده فرمودند: ای جعفر‌‍‌! آیا این خانه‌‍‌ی توست؟ آنگاه غائب شد و بعد از آن او را ندید.»

کافی 1 /524 از علی بن محمد روایت می‌‍‌کند: «در میان کسانی که جعفر فروخت دخترکی بود از نسل جعفر بن ابی طالب علیه السلام که در خانه‌‍‌ [ی امام‌‍‌عسکری علیه السلام ] او را پرورش می‌‍‌دادند. برخی علویان ماجرای دخترک [و اینکه آزاده و از بنی هاشم است[[386]](#footnote-386)] را به خریدار گفت. خریدار گفت: قبول کردم که او را بازگردانم به شرط اینکه تمام قیمتی که در قبال آن پرداخت کردم به من بازگردد.

آن علوی هم رفت و خبر را به اهل ناحیه رساند، آنان هم چهل و یک دینار برای او فرستادند و دستور دادند دخترک را به صاحب [و ولیّ او از آل جعفر] بازگردانند.»

غیبت شیخ طوسی /174 با سند خود از سعد بن عبد الله اشعری نقل می‌‍‌کند: «استاد راستگویم احمد بن اسحاق بن سعد اشعری رحمه الله برایمان گفت: برخی از شیعیان نزد او آمد و گفت: جعفر بن علی نامه‌‍‌ای به او نوشته و در آن خود را معرفی می‌‍‌کند، و عهده‌‍‌دار این امر پس از برادر می‌‍‌داند، و مدعی است علم حلال و حرام و آنچه مورد نیاز است و نیز دیگر علوم را داراست‌‍‌!

احمد بن اسحاق گوید: وقتی که نامه را خواندم، نامه‌‍‌ای برای صاحب الزمان علیه السلام نوشتم و نامه‌‍‌ی جعفر را نیز درون آن گذاشتم، جواب چنین آمد:

بسم الله الرحمن الرحیم، نامه‌‍‌ی تو - که خدایت باقی دارد \_، و نیز آن نامه‌‍‌ای که درون آن فرستادی به من رسید و هر آنچه را که در بر داشت - با وجود اختلاف الفاظ و تکرار اشتباه موجود در آن - دانستم، و اگر تو در آن تدبّر می‌‍‌کردی بعضی از آنچه من بر آن وقوف یافتم را می‌‍‌فهمیدی، و الحمد لله رب العالمین حمداً لا شریک له بابت احسان و فضلی که بر ما دارد، خداوند عزیز وجلیل برای حق ابا دارد مگر آنکه آن را به اتمام رساند و برای باطل، مگر آنکه آن را از میان برد، و او بر من گواه مطلبی است که می‌‍‌گویم، و نیز [گواه] من بر شما، آن هنگامی که در روزی که هیچ تردیدی در آن نیست گرد می‌‍‌آییم، و او از ما درباره‌‍‌ی آنچه در آن اختلاف داریم پرسش می‌‍‌کند.

صاحب نامه هیچ امامت واجب، اطاعت و هیچ عهدی بر [گردن] آنکه بدو نوشته، تو و هیچ یک از خلق ندارد، و سخنی برایتان خواهم گفت که بدان بسنده کنید، ان شاء الله تعالی.

ای فلان‌‍‌! خدایت رحمت کند، همانا خداوند تعالی خلق را بیهوده نیافریده و به عبث وانگذارده، بلکه به قدرت خود خلق کرده و برای آنان گوش، چشم، دل و خرد قرار داده است، آنگاه پیامبران علیهم السلام را به بشارت و هشدار به سوی آنها ارسال نموده تا به فرمانبری از او فرمانشان دهند و از سرپیچی نهی کنند، و آنان را از امر خالق و دینشان که نمی‌‍‌دانستند آگاه گردانند. او کتابی بر آنان فرو فرستاد و نیز فرشتگانی که فضیلت خداداد ایشان، دلائل آشکار، براهین واضح و آیات غالب را میان ایشان و کسانی که به سویشان مبعوث شده‌‍‌اند بیاورند. پس برای برخی از آنها آتش را سرد و ایمن نمود و او را خلیل خود قرار داد، با برخی سخن گفت و عصایش را اژدهایی آشکار قرار داد، بعضی به اذن خدا مردگان را زنده کرد و کور مادر زاد و پیس را شفا بخشید، برخی را هم سخن پرندگان آموخت و از هر چیزی داده شد.

سپس محمد صلی الله علیه وآله وسلم را رحمت بر جهانیان مبعوث کرد، بدو نعمت خویش را به پایان رسانید و پیامبرانش علیهم السلام را خاتمه داد، او را به سوی تمامی مردم فرستاد، صدق او را آشکار نمود و نشانه‌‍‌ها و علامات او را واضح گرداند، آنگاه او را ستوده، از دست رفته و با سعادت از دنیا برد، و امر [جانشینی] را پس از او به برادر، پسر عمو، وصی و وارثش علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد و پس از ایشان نیز به جانشینان از فرزندانش یک به یک. به وسیله‌‍‌ی آنان دینش را احیا کرد و نور خود را تمام ساخت. او میان آنان با برادران، عمو زادگان و نزدیکان به ترتیب - یعنی صاحبان رحِم - فرقی روشن قرار داد که بدان حجت از محجوج [کسی که دیگری بر او حجت باشد] و امام از مأموم شناخته می‌‍‌شود، آن فرق این است که آنان را از گناهان معصوم، از عیب‌‍‌ها مبرّا، از آلودگی مطهّر و از شبهه منزّه داشت، آنها را خزانه‌‍‌داران دانش، ودیعه‌‍‌گاه حکمت و جایگاه سرّ خویش قرار داد، و با براهین تأیید فرمود، و اگر چنین نبود مردمان مساوی می‌‍‌بودند و هر کسی مدعی امر خدای عزوجل می‌‍‌شد، و حق از باطل و عالم از جاهل شناخته نمی‌‍‌شد.

این باطل گرا که با ادعایش بر خدا افترا بسته است، نمی‌‍‌دانم امید به چه چیزی دارد تا ادعای خود را کامل کند؛ آیا به فهمی در دین خدا؟ به خدا قسم حلالی را از حرام نمی‌‍‌شناسد، و میان خطا و صواب فرق نمی‌‍‌گذارد‌‍‌!

یا به دانش؟ حقّی را از باطل و محکمی را از متشابه تشخیص نمی‌‍‌دهد و از حدّ و وقت نماز آگاه نیست‌‍‌!

آیا به ورع؟ خداوند گواه است که او نماز واجب را چهل روز ترک گفت و به زعم خود در طلب شعبده بود، و شاید خبرش به شما رسیده باشد. این ظرف‌‍‌های مستی اوست که مهیاست[[387]](#footnote-387)، و آثار معصیت او مر خدای عز وجل را مشهور و پابرجاست‌‍‌!

یا به نشانه‌‍‌ای؟ پس آن را بیاورد، یا به برهانی؟ پس آن را اقامه کند، یا به دلیلی؟ پس بیان کند‌‍‌!

خداوند عزوجل در کتابش می‌‍‌فرماید: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ. حم، تَنْزِیلُ الْکتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِیزِ الْحَکیمِ. مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأرض وَمَا بَینَهُمَا إِلا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمّی وَالَّذِینَ کفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ. قُلْ أَرَأَیتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الأرض أَمْ لَهُمْ شِرْک فِی السَّمَاوَاتِ ائْتُونِی بِکتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کنْتُمْ صَادِقِینَ. وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یدْعُواْ مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لا یسْتَجِیبُ لَهُ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ. وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ کانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَکانُوا بِعِبَادَتِهِمْ کافِرِینَ،[[388]](#footnote-388) حاء، میم، فرو فرستادن این کتاب از جانب خدای ارجمند حکیم است. آسمان‌‍‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حقّ و [تا] زمانی معین نیافریدیم، و کسانی که کافر شده‌اند، از آنچه هشدار داده شده‌اند روی گردانند. بگو: به من خبر دهید، آنچه را به جای خدا فرامی‌‍‌خوانید به من نشان دهید که چه چیزی از زمین [را] آفریده یا [مگر] آنان را در [کار] آسمان‌‍‌ها مشارکتی است؟ اگر راست می‌‍‌گویید کتابی پیش از این [قرآن] یا بازمانده‌ای از دانش نزد من آورید. و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا کسی را می‌‍‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌‍‌دهد، و آنها از دعایشان بی‌‍‌خبرند؟ و چون مردم محشور گردند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند.

پس - خدا عهده‌‍‌دار توفیق تو گردد - از این ظالم آنچه را که برایت بیان کردم درخواست کن، او را بیازمای، و از آیه‌‍‌ای از کتاب خدا بپرس که برایت تفسیر کند، یا نماز واجبی تا حدود و واجبات آن را بر تو بیان نماید، تا از حال و قدر او آگاه شوی و عیب و نقصان او برایت آشکار گردد، و خداوند حسابرس اوست.

خداوند حق را برای اهل آن حفظ کند و در محل استقرار آن قرار دهد. خدای عزیز و جلیل ابا کرده که پس از حسن و حسین علیهما السلام امامت در دو برادر باشد. و اگر خدا به ما اذن سخن دهد، حق آشکار شده باطل از میان می‌‍‌رود و پرده [ی خود را] از شما بر می‌‍‌دارد، من به خدا امید دارم که کفایت کند، و احسان و ولایت را نیکو دارد و حسبنا الله و نعم الوکیل.»

کمال الدین 2 /476 از ابو الحسن علی بن سنان موصلی از پدرش نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که سید ما امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام از دنیا رفتند، هیئت‌‍‌هایی از قم و جبال با اموالی آمدند و خبر از ارتحال امام‌‍‌عسکری علیه السلام نداشتند. به سامرا که رسیدند سراغ حضرت را گرفتند و با خبر فوت ایشان مواجه شدند، پرسیدند: وارث ایشان کیست؟ گفتند: جعفر بن علی، سراغ او را گرفتند، پاسخ دادند: برای تفریح با قایقی به دجله رفته می‌نوشد و آوازه خوانان هم همراه او هستند‌‍‌!

آنها در میان خود مشورت کرده گفتند: این کار، کار امام نیست، بعضی گفتند: برویم تا این اموال را به صاحبان آن بازگردانیم. ابو العباس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت: صبر کنید تا این مرد بازگردد و او را بیازماییم.

وقتی بازگشت نزد او رفتند سلام کردند و گفتند: آقای ما‌‍‌! ما اهل قم هستیم و جماعتی از شیعیان و غیر آنان [اهل قم] همراهمان هستند، و ما پیشتر اموالی برای مولایمان امام حسن بن علی علیه السلام می‌‍‌آوردیم. جعفر گفت: حال کجاست؟ گفتند: با ما، گفت: بیاورید، گفتند: نه، این اموال جریانی جالب دارد، جعفر گفت: چه جریانی؟ گفتند: این اموال گرد می‌‍‌آید و در آن از عموم شیعیان یک دینار و دو دینار است، آنها را درون کیسه‌‍‌ای قرار می‌‍‌دهند و مهر می‌‍‌کنند، ما چون نزد مولایمان امام‌‍‌عسکری علیه السلام می‌‍‌رسیدیم می‌‍‌فرمودند: تمام مال فلان مقدار دینار است، از فلانی فلان قدر، از فلانی فلان مقدار - تا آنکه اسامی همه را می‌‍‌بردند - و می‌‍‌فرمودند که چه نقشی بر روی مهرها وجود دارد.

جعفر صدا زد: دروغ می‌‍‌گویید، در مورد برادرم مطلبی می‌‍‌گویید که چنین نبوده، این دانش غیب است و جز خدا کسی ندارد.

آنان با شنیدن این سخن به یکدیگر نگریستند، جعفر گفت: این مال را نزد من بیاورید، آنها گفتند: ما اجیر و وکیل صاحبان مال هستیم، و آن را جز با نشانه‌‍‌هایی که از سیدمان حسن بن علی علیه السلام به یاد داریم تسلیم نخواهیم کرد، حال اگر تو امام هستی برهان بیاور، وگرنه آن را به صاحبانش باز می‌‍‌گردانیم تا خود نظر دهند.

جعفر نزد خلیفه که در سامرا بود رفت و از او یاری طلبید. خلیفه آنان را احضار کرد و گفت: این اموال را به جعفر بسپارید، آنها گفتند: خداوند امور امیرالمؤمنین (‌‍‌!) را سامان دهد، ما اجیران و وکلای صاحبان اموالیم، و این امانتِ جماعتی است که فرمان داده‌‍‌اند تنها به کسی بسپاریم که نشانه داشته باشد، و عادت ما با حسن بن علی علیه السلام نیز همین بود. خلیفه گفت: آن علامت که میان خود و او داشتید چه بود؟ گفتند: دینارها، صاحبان آن، اموال و مقدار آن را برایمان توصیف می‌‍‌کرد، و بعد از آن تسلیم او می‌‍‌کردیم. ما بارها نزد ایشان رفتیم و همین نشانه و علامت ما بود، و حال ایشان از دنیا رفتند. اگر این مرد صاحب امر است، همان نشانه‌‍‌ای که برادرش ارائه می‌‍‌داد ارائه دهد، وگرنه آنها را به صاحبانشان باز می‌‍‌گردانیم.

جعفر گفت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! این قوم کذابند و بر برادرم افترا می‌‍‌زنند، و این علم غیب است‌‍‌! خلیفه در پاسخ گفت: اینان فرستادگانی هستند و کاری جز رساندن پیام ندارند، جعفر هم مبهوت ماند و هیچ نگفت.

آنان گفتند: اگر امیرالمؤمنین (‌‍‌!) لطف کند و کسی را برای بدرقه‌‍‌ی ما بفرستد تا از این شهر خارج شویم، او هم کسی را فرستاد. هنگامی که از شهر بیرون رفتند، پسری که در زیبایی گوی سبقت را از همگان ربوده و گویا خادم بود نزد آنان آمد و ندا کرد: ای فلان بن فلان‌‍‌! ای فلان بن فلان‌‍‌! مولایتان را اجابت کنید، آنها گفتند: تو خود مولای مایی، او گفت: پناه بر خدا، من بنده‌‍‌ی مولایتان هستم، نزد او بروید.

آنها می‌‍‌گویند: ما همراه او رفتیم تا وارد خانه‌‍‌ی مولایمان حسن بن علی علیه السلام شدیم. یکباره دیدیم فرزند ایشان سید ما قائم علیه السلام به مانند پاره‌‍‌ی ماه بر سریری نشسته و جامه‌‍‌هایی سبز دربردارد. سلام کردیم و ایشان پاسخ دادند، سپس فرمودند: تمام مال فلان مقدار دینار است، فلانی فلان مقدار و فلانی فلان قدر فرستاده و همه را بیان کردند. آنگاه به توصیف لباس‌‍‌ها، بارها و جانورانی که با خود به همراه داشتیم پرداختند.

ما به شکرانه‌‍‌ی آنچه دانستیم برای خدای عزوجل به سجده افتادیم، و زمین مقابل ایشان را بوسه دادیم، از آنچه می‌‍‌خواستیم پرسیدیم و پاسخ گرفتیم، و اموال را برای ایشان آوردیم.

ایشان فرمان دادند از این پس مالی به سامرا نیاوریم، زیرا کسی را در بغداد می‌‍‌گمارند که اموال نزد او برده شود و توقیعات از نزد او بیرون آید، و از حضور ایشان مرخص شدیم. حضرت مقداری حنوط و کفن به ابو العباس محمد بن جعفر قمی حمیری دادند و فرمودند: خداوند پاداش تو را در مورد خودت افزون کند. ما به گردنه‌‍‌ی همدان نرسیده بودیم که او از دنیا رفت، رحمه الله .

ما بعد از آن اموال را نزد وکلایی که در بغداد حضور داشتند می‌‍‌بردیم و توقیعات نیز از نزد آنها بیرون می‌‍‌آمد.

مصنف این کتاب [شیخ صدوق رحمه الله ] می‌‍‌گوید: این جریان بر آگاهی خلیفه از امر امامت و کسی که عهده‌‍‌دار آن است دلالت دارد، از این روست که با آن قوم و اموالی که همراه داشتند کاری نداشت. جعفر را از آنان بازداشت و دستور نداد اموال را تسلیم او کنند، جز آنکه دوست داشت این مطلب مخفی بماند و نشر نیابد، تا مبادا مردم بدان رهنمون شوند‌‍‌!

جعفر کذاب پس از فوت امام حسن بن علی علیه السلام بیست هزار دینار نزد خلیفه برد و گفت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! مرتبت و جایگاه برادرم را برای من قرار دهید، او پاسخ داد: منزلت برادرت از جانب ما نبود بلکه از سوی خدا بود، ما سعی بر آن داشتیم که جایگاه او را پایین آوریم ولی خداوند عزوجل ابا کرد مگر آنکه هر روز او را بالا برد، و این بابت نگاهداری، برخورد نیکو، دانش و عبادت او بود. حال تو اگر نزد شیعیان برادرت از آن جایگاه برخورداری به ما نیازی نخواهی داشت، اگر هم چنین نیست و شایستگی‌‍‌های او را نداری، ما برایت فایده‌‍‌ای نداریم.»[[389]](#footnote-389)

همان 2 /488 از محمد بن شاذان بن نعیم نقل می‌‍‌کند: «مردی از اهالی بلخ، مالی را به همراه نامه‌‍‌ای - که در آن نوشته‌‍‌ای نبود، و تنها با انگشت خود بر آن کشیده بود - فرستاد و به رسول گفت: این مال را با خود ببر و به کسی بده که تو را از ماجرای آن خبر دهد و جواب نامه را نیز بگوید. آن مرد هم به عسکر [سامرا] آمد و نزد جعفر رفته ماجرا را گفت، جعفر پرسید: آیا تو به بداء اعتقاد داری؟ گفت: آری، جعفر گفت: نظر رفیقت تغییر یافته و از تو خواسته این مال را به من بسپاری‌‍‌! او گفت: این پاسخ قانع کننده‌‍‌ای نیست و بیرون آمد...

و در ادامه نامه‌‍‌ای از امام علیه السلام رسید که پاسخ او را داد و به مقصودش رساند.»[[390]](#footnote-390)

کافی 1 /523 از حسن بن عیسی عریضی روایت می‌‍‌کند: «پس از آنکه امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفتند، مردی مصری مالی را برای امام زمان علیه السلام به مکه آورد ولی با اختلاف میان مردم مواجه شد، برخی گفتند: امام‌‍‌عسکری علیه السلام بدون آنکه کسی را جانشین قرار دهد از دنیا رفت، و جانشین جعفر است، بعضی هم گفتند: او جانشین تعیین نمود.

مرد مصری شخصی به نام ابو طالب را با نامه‌‍‌ای به عسکر فرستاد. او به آنجا آمد و نزد جعفر رفت و از او برهان و دلیل بر امامت خود خواست، وی گفت: اکنون مجال آن نیست. ابو طالب هم آمد و نامه را به دست سفراء داد، پاسخ او چنین آمد: خداوند به تو در مصیبت رفیقت پاداش دهد که از دنیا رفت، و درباره‌‍‌ی آن مالی که وی با خود داشت سفارش کرد که آن را به فردی مطمئن بدهد تا در آن به وظیفه عمل کند، و نامه‌‍‌اش پاسخ داده شد.»

کمال الدین 2 /483 از اسحاق بن یعقوب روایت می‌‍‌کند: «از محمد بن عثمان عَمری رحمه الله خواستم نامه‌‍‌ای را که در آن سؤالات پیچیده‌‍‌ام را مطرح کرده بودم به ناحیه برساند. توقیع با خطّ مولایمان صاحب الزمان علیه السلام چنین آمد: اما آنچه درباره‌‍‌اش سؤال کردی - خدا تو را راهنمایی کند، و از منکرین من از اهل‌‍‌بیت و پسر عموهایم محفوظ دارد \_ ؛ بدان‌‍‌! میان خدای عزوجل و هیچ کس خویشاوندی نیست [و لذا هرکه به باطل بگرود نپندارد نسبش کارساز است]. هرکس مرا انکار کند از من نبوده و راه او راه پسر نوح علیه السلام است. اما عمویم جعفر و فرزندانش، بسان برادران یوسف علیه السلام هستند.

اما فقاع؛ نوشیدن آن حرام است، ولی شلماب[[391]](#footnote-391) عیبی ندارد.

اما اموالتان؛ ما تنها برای پاک شدن شما آن را می‌‍‌پذیریم، پس هرکه خواست برساند و هرآنکه خواست دریغ کند، زیرا آنچه خدا به من داده بهتر از آن است که به شما داده است.

اما ظهور فرج؛ موکول به خداوند - تعالی ذکره - است، و وقت گزاران دروغ می‌‍‌گویند.

اما سخن کسی که می‌‍‌پندارد حسین علیه السلام کشته نشده؛ کفر، تکذیب [حق] و گمراهی است.

اما در رخدادها؛ به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم.

اما محمد بن عثمان عمری - که خدا از او، و پیشتر از پدرش راضی باشد \_ ؛ ثقه‌‍‌ی من است و نامه‌‍‌ی او نامه‌‍‌ی من است.

اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی؛ خداوند دل او را اصلاح و تردیدش را بر طرف خواهد کرد.

اما آنچه به ما رساندی؛ ما تنها آن را قبول می‌‍‌کنیم که پاک و طاهر باشد.

پول [پرداختی به] زن آوازه خوان حرام است.

محمد بن شاذان بن نعیم هم مردی است از شیعیان ما اهل‌‍‌بیت.

اما ابو الخطاب محمد بن ابو زینب اجدع؛ او ملعون است، و یارانش نیز ملعونند، با هم باوران آنان هم مجلس نشو که من و پدرانم علیهم السلام از آنان بیزاریم.

اما کسانی که به اموال ما دست می‌‍‌برند؛ هرکس چیزی از آن را حلال بشمارد و مصرف کند، جز این نیست که آتش می‌‍‌خورد...

اما پشیمانی گروهی که با آنچه به ما رساندند در دین خدای عزوجل دچار تردید شدند؛ ما به کسی که می‌‍‌خواهد آن را پس گیرد پس دادیم، و نیازی به صله‌‍‌ی کسانی که شک دارند نداریم.

اما علت غیبت؛ خدای عزوجل می‌‍‌فرماید: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْأَلوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکمْ تَسُؤْکمْ،[[392]](#footnote-392) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می‌‍‌کند نپرسید. یک یک پدرانم علیهم السلام بیعت طاغوت زمان را بر گردن داشتند، ولی من زمانی که خروج می‌‍‌کنم بیعت احدی از طاغوت‌‍‌ها بر گردنم نخواهد بود.

اما چگونگی بهره مندی از من در دوران غیبت؛ مانند بهره مندی از خورشید است آن هنگامی که ابر آن را از دیدگان بپوشاند، و من امان اهل زمینم، چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند.

پس درِ سؤال از آنچه ربطی به شما ندارد را ببندید، و برای آگاهی از آنچه کفایت شده‌‍‌اید، خود را به زحمت نیاندازید، و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید، زیرا آن فرج شماست، و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و علی من اتّبع الهدی.»[[393]](#footnote-393)

مطالب دیگری نیز پیرامون جعفر خواهد آمد.

برخی توقیعات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، پاسخ‌‍‌ها و نامه‌‍‌های ایشان

شیخ صدوق رحمه الله به دعای امام علیه السلام به دنیا می‌‍‌آید

کمال الدین 2 /502 می‌‍‌نویسد: «ابو جعفر محمد بن علی اسود برایم گفت: علی بن الحسین بن موسی بن بابویه پس از وفات محمد بن عثمان عَمری رحمه الله از من خواست تا از ابو القاسم حسین بن روح درخواست کنم که از مولایمان صاحب الزمان علیه السلام بخواهد به درگاه خدای عزوجل دعا کنند تا فرزندی پسری به او عطا نماید.

من این پیغام را رساندم، و ایشان آن را به حضرت ابلاغ نمود، و بعد از سه روز به من خبر داد که حضرت برای علی بن الحسین دعا کرده‌‍‌اند، و فرزندی مبارک که خدا او را نافع قرار می‌‍‌دهد زاده خواهد شد، و پس از او نیز فرزندانی به هم خواهند رسید.

ابو جعفر محمد بن علی اسود گوید: من نیز درباره‌‍‌ی خود همین درخواست را کردم که دعا کنند خدا فرزندی به من عنایت کند، ولی اجابت نکرد و گفت: راهی بدان [خواسته] نیست. پس علی بن الحسین، صاحب محمد [شیخ صدوق] و پس از او فرزندانی دیگر شد، ولی من نه.

شیخ صدوق بعد از نقل این جریان می‌‍‌نویسد: ابو جعفر محمد بن علی اسود رحمه الله بارها - که مرا می‌‍‌دید به مجلس استادم محمد بن حسن بن احمد بن ولید می‌‍‌روم و به کتب علم و نگاهداری آن رغبت دارم - به من گفت: هیچ عجیب نیست تو چنین رغبتی به دانش داشته باشی، زیرا به دعای امام علیه السلام به دنیا آمده‌‍‌ای.»

رجال نجاشی /261 می‌‍‌نویسد: «علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی ابو الحسن، بزرگ قمیین، پیشگام، فقیه و مورد اعتماد آنان در عصر خود بود. او به عراق آمد و به ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله نزدیک شد و سؤالاتی از او پرسید. بعدها هم به دست علی بن جعفر بن اسود نامه‌‍‌ای به ایشان رساند و درخواست نمود آن را به صاحب علیه السلام برساند، و در آن تقاضای فرزند کرده بود، پاسخ آمد: برایت در این باره به درگاه خدا دعا کردیم، و دو پسر نیک روزی خواهی شد. پس ابو جعفر و ابو عبد الله از کنیزی برای او به دنیا آمدند.

ابو عبد الله حسین بن عبد الله می‌‍‌گفت: از ابو جعفر [شیخ صدوق] شنیدم که می‌‍‌گفت: من به دعای صاحب الامر علیه السلام به دنیا آمدم، و به این مطلب افتخار می‌‍‌کرد.»

غیبت شیخ طوسی /187 می‌‍‌نگارد: «علی بن الحسین بن موسی بن بابویه با دخترِ عمویش محمد بن موسی بن بابویه ازدواج کرده بود، لکن فرزندی از او برایش به دنیا نیامد. از این رو برای شیخ ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله نامه نوشت که از حضرت درخواست کند از خدا بخواهند تا فرزندانی فقیه برای او به دنیا آیند.

جواب چنین آمد: تو از این زن فرزندی نخواهی داشت، ولی مالک کنیزی دیلمی خواهی شد و دو فرزند فقیه از او برایت زاده می‌‍‌شوند.

ابو عبد الله بن سوره به من گفت: ابو الحسن بن بابویه رحمه الله سه فرزند داشت؛ محمد و حسین فقیه بودند و در حفظ مطالب مهارت خوبی داشتند، و مطالبی را به خاطر می‌‍‌سپردند که دیگر اهل قم توانایی آن را نداشتند. آن دو برادری به نام حسن نیز داشتند که بین آن دو بود، وی به عبادت و زهد مشغول بود، با مردم ارتباطی نداشت و از فقاهت نیز برخوردار نبود.

همو گوید: هر زمان که ابو جعفر و ابو عبد الله دو پسر علی بن الحسین مطلبی را روایت می‌‍‌کردند، مردم از حافظه‌‍‌ی آنان شگفت زده شده می‌‍‌گفتند: این امر به شما اختصاص دارد و به جهت دعای امام است. این مطلب در میان اهل قم مشهور بود.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از وفات سفیر خود عَمری رحمه الله خبر می‌‍‌دهند

غیبت شیخ طوسی /226 از جعفر بن احمد نوبختی نقل می‌‍‌کند: «پدرم احمد بن ابراهیم و عمویم ابو جعفر عبد الله بن ابراهیم و جماعتی از خاندان - یعنی بنی نوبخت - برایم نقل کردند: هنگامی که بیماری ابو جعفر عمری شدت یافت، گروهی از بزرگان شیعه از جمله ابو علی بن همام، ابو عبد الله بن محمد کاتب، ابو عبد الله باقطانی، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبد الله بن وجناء و دیگر از سرشناسان نزد ابو جعفر رحمه الله آمدند و گفتند: اگر حادثه‌‍‌ای رخ دهد، چه کسی به جای شما خواهد بود؟ فرمود: این ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی قائم مقام من، سفیر میان شما و صاحب الامر علیه السلام ، وکیل و ثقه‌‍‌ی امین است، پس در امور خود بدو رجوع کنید و در مسائل مهمّ خود بر او اعتماد کنید که من بدانچه گفتم مأمور بودم و آن را رساندم.»

کمال الدین 2 /502 از ابو جعفر محمد بن علی اسود رحمه الله : «ابو جعفر عَمری برای خود قبری کند و با ساج[[394]](#footnote-394) آماده‌‍‌اش کرد، در این باره از او سؤال کردم، فرمود: مردم اغراضی دارند.

بعداً نیز در این باره سؤال کردم و گفت: من امر شده‌‍‌ام که کار خود را به پایان برسانم. و بعد از دو ماه از دنیا رفت.»[[395]](#footnote-395)

پاسخ امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در نفی تفویض

غیبت شیخ طوسی /178 از علی بن احمد دلال قمی روایت می‌‍‌کند: «گروهی از شیعیان اختلاف کردند که آیا خداوند خلق و رزق را به امامان علیهم السلام تفویض کرده یا نه، طائفه‌‍‌ای گفتند: این امر محال است زیرا کسی جز خدا قادر بر خلق اجسام نیست، برخی دیگر گفتند: خداوند این قدرت را به ائمه علیهم السلام داده و این امر را به ایشان تفویض نموده است، لذا آنان می‌‍‌آفرینند و روزی می‌‍‌دهند. این دو گروه در این باره با یکدیگر در نزاع بودند که کسی گفت: چرا به ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رجوع و از او در این مورد پرسش نمی‌‍‌کنید تا حق را برایتان آشکار سازد؟ او طریق به صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. آنها هم نامه‌‍‌ای نوشته و برای او فرستادند.

به واسطه‌‍‌ی او توقیعی بیرون آمد و این نسخه‌‍‌ای از آن است؛ خداوند تعالی است که اجسام را آفرید و ارزاق را تقسیم کرد، زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول می‌‍‌کند، لَیسَ کمِثْلِهِ شَئٌْ وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ،[[396]](#footnote-396) هیچ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا.

اما امامان علیهم السلام ؛ آنان از خداوند متعال می‌‍‌خواهند، پس او می‌‍‌آفریند، از او درخواست می‌‍‌کنند و او روزی می‌دهد، تا درخواست آنها را اجابت کند و حقّشان را بزرگ دارد.»

ردّ بر غالیان و نهی از غلو

احتجاج 2 /473 می‌‍‌نگارد: «از جمله توقیعاتی که از سوی صاحب الزمان علیه السلام صادر شده و ردّ بر غالیان است، پاسخ نامه‌‍‌ی محمد بن علی بن هلال کرخی است: ای محمد بن علی‌‍‌! خداوند برتر و بالاتر از آن است که وصف می‌‍‌کنند - سبحانه و بحمده \_، ما شریکان او در دانش و قدرتش نیستیم، جز او دیگری غیب را نداند[[397]](#footnote-397) همانسان که در کتاب استوار خود فرموده - تبارکت أسماؤه‌‍‌: قُلْ لا یعْلَمُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأرض الْغَیبَ إِلا اللهُ،[[398]](#footnote-398) بگو: هر که در آسمان‌‍‌ها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی‏دانند.

من و تمامی پدرانم از اولین؛ آدم، نوح، ابراهیم، موسی و دیگر از پیامبران، و آخرین؛ محمد رسول‌‍‌خدا، علی بن ابی طالب و دیگر امامان علیهم السلام که گذشتند تا پایان زمان و دوران من، بندگان خدای عزوجل هستیم، خداوند عزوجل می‌‍‌فرماید: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً وَنَحْشُرُهُ یوْمَ الْقِیامَةِ أَعْمَی . قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کنْتُ بَصِیراً . قَالَ کذَلِک أَتَتْک آیاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکذَلِک الْیوْمَ تُنْسَی،[[399]](#footnote-399) و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌‍‌کنیم. می‌‍‌گوید: پروردگارا‌‍‌! چرا مرا نابینا محشور کردی با آنکه بینا بودم؟ می‌‍‌فرماید: همان طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می‌‍‌شوی.

ای محمد بن علی‌‍‌! جاهلان و نادانان شیعه و کسانی که بال پشه بر باورشان رجحان دارد، ما را آزار داده‌‍‌اند. من خدایی را که الهی جز او نیست و به عنوان گواه کافی است، رسولش محمد صلی الله علیه وآله وسلم ، فرشتگانش، انبیا و اولیایش و تو و هر آنکه نامه‌‍‌ی من را بشنود گواه می‌‍‌گیرم که نزد خدا و رسولش از کسی که می‌‍‌گوید ما عالم به غیب هستیم و با خدا در حکومتش شراکت داریم، یا آنکه ما را در جایگاهی غیر از آن جایگاه که خدا برای ما پسندیده و ما را برای آن آفریده قرار دهد، و یا از آنچه برایت در صدر این نامه تفسیر و بیان کردم درباره‌‍‌ی ما تجاوز کند بیزاری می‌‍‌جویم، و شما را گواه می‌‍‌گیرم که هرکسی که ما از او بیزاری جوییم، خدا، فرشتگان، رسل و اولیای او از او بیزاری جویند.

من این توقیع را که در این نامه است در گردن تو و هرکه آن را بشنود امانت قرار دادم که آن را از احدی از موالی و شیعیانم کتمان نکند، تا جایی که همه‌‍‌ی موالیانم از آن آگاه شوند. امید است خداوند عزیز و جلیل آنان را دریابد، پس به اعتقاد حق بازگردند، و از آنچه از فرجامش آگاه نیستند، دست نگاه دارند.

پس هرآنکه نامه‌‍‌ی مرا بفهمد ولی به آنچه امر و نهی کردم رجوع نکند، لعنت خداوند و بندگان صالح او که ذکر کردم بر او وارد آمده است.»

تفسیر عیاشی 1 /16 از یوسف بن سخت بصری: «توقیعی به خطّ محمد بن محمد بن علی[[400]](#footnote-400) دیدم که در آن آمده بود: بر شما واجب است که اعتقاد داشته باشید ما پیشوایان [از جانب] خدا هستیم، امامان و خلفای خداوند در زمین، امینان او بر خلق و حجج او در بلاد هستیم، حلال و حرام را می‌‍‌شناسیم و تأویل کتاب و فصل الخطاب را می‌‍‌دانیم.»

نامه‌‍‌ای با هدف تقویت ایمان ضعیفان شیعه

غیبت شیخ طوسی /172 از علی بن ابراهیم رازی روایت می‌‍‌کند: «شیخ مورد اعتماد[[401]](#footnote-401) در بغداد برایم گفت: ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان در مورد جانشین دچار اختلاف شدند، ابن ابی غانم می‌‍‌گفت: ابو محمد علیه السلام بدون جانشین از دنیا رفت. آنها در این باره نامه‌‍‌ای نوشتند و به ناحیه فرستادند. پاسخ به خطّ امام علیه السلام چنین آمد: بسم الله الرحمن الرحیم، خداوند ما و شما را از ضلالت و فتنه‌‍‌ها نگاه دارد، روح یقین ببخشد و از عاقبت بد پناه دهد.

به من خبر رسیده که جماعتی از شما در اعتقادشان به تردید افتاده‌‍‌اند و در والیان امور دچار شک و سرگردانی شده‌‍‌اند، این مطلب ما را به خاطر شما - و نه به خاطر خودمان - اندوهگین ساخت، چرا که خدا با ماست و هیچ نیازی به غیر او نداریم، حق با ماست لذا کسی که خود را از ما باز دارد، موجب هراس ما نخواهد بود، و ما پرورش یافتگان ربّمان هستیم و پس از آن خلق پرورش یافتگان ما هستند.

ای جماعت‌‍‌! چرا در تردید آمد و شد می‌‍‌کنید و در حیرت واژگونید، مگر سخن خدای عزیز و جلیل را نشنیده‌اید: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأمر مِنْکمْ،[[402]](#footnote-402) ای کسانی که ایمان آورده‏اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؟

آیا از وقایعی که برای امامانتان - که درود بر درگذشته و باقی آنان باد - رخ می‌‍‌دهد و در روایات آمده، آگاه نبودید؟

آیا ندیدید که چسان خداوند برایتان پناهگاه‌‍‌هایی قرار داد تا بدان پناه برید؟ و نشان‌‍‌هایی گذارد تا بدان رهنمون شوید؟ از زمان آدم علیه السلام تا زمانی که آنکه از دنیا رفته [امام‌‍‌عسکری علیه السلام ] ظاهر شد [و امامت به ایشان رسید]، هرگاه نشانه‌‍‌ای غائب شود دیگری آشکار می‌‍‌گردد، و چون ستاره‌‍‌ای ناپدید گردد ستاره‌‍‌ای دیگر طلوع می‌‍‌کند. پس چون خدا او را به سوی خود برد، گمان کردید که خدای تعالی دین خود را از میان برده و سبب میان خود و خلقش را بریده است؟ هرگز، این نبوده و نخواهد بود تا آنکه قیامت شود و امر خدای سبحان ظاهر گردد، در حالی که اینان خوش ندارند.

آن [امامی] که گذشت با سعادت از دنیا رفت و ما را به فقدانش دچار نمود بر همان شیوه‌‍‌ی پدرانش علیهم السلام ، بسان دو کفشی که در برابر یکدیگرند. وصیت و دانش او در ماست و نیز جانشین و قائم مقام او، تنها ظالم گناهکار است که با ما بر سر جایگاه او نزاع می‌‍‌کند، و تنها منکر کافر است که آن را به جای ما ادعا می‌‍‌کند، و اگر نه آن بود که امر خدای متعال مغلوب و سرّش آشکار و علن نمی‌‍‌گردد، چیزی - از حقّ ما - برای شما ظاهر می‌‍‌گشت که عقل‌‍‌هایتان از آن در شگفت مانَد و شک‌‍‌هایتان را بر طرف گرداند، لکن هر آنچه خداوند بخواهد همان شود، و برای هر پایانی نوشته‌‍‌ای است. پس تقوای خدا پیشه کنید، تسلیم ما باشید و این امر را به ما بازگردانید...، تلاش نکنید از آنچه بر شما پوشیده شده پرده بردارید، از [راه] راست منحرف نشوید و به چپ [و کجراهه] نروید، و بر مسیر روشن، و به وسیله‌‍‌ی مودّت، به سوی ما بیایید که برایتان خیرخواهی کردم و خداوند بر من و شما گواه است.

اگر محبت ما نسبت به صلاح، رحمت و دلسوزی بر شما نبود، به جای سخن گفتن با شما مشغول به امری بودیم که بدان امتحان شده‌‍‌ایم، یعنی منازعه‌‍‌ی ظالم گردنکش گمراهی که در گمراهی خود غوطه می‌‍‌خورد، با پروردگارش مخالفت می‌‍‌کند، ادعای چیزی را می‌‍‌کند که برای او نیست، و حقّ کسی که خداوند اطاعت از او را واجب گردانیده انکار می‌‍‌کند. و در دختر رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای من الگویی نیکوست، و جاهل جامه‌‍‌ی عمل خود را خواهد پوشید، و کافر خواهد دانست عاقبت [نیک] دنیا از آنِ کیست.

خداوند ما و شما را به رحمت خود از تمامی مهالک، بدی‌‍‌ها، آفات و بلایا مصون دارد که او بر این امر ولایت دارد و بر هر آنچه بخواهد قادر است، و ولی و حافظ ما و شما باشد، و درود و رحمت و برکات خداوند بر تمام اوصیاء و اولیاء و مؤمنین باد.»

نهی از بردن نام امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت صغری

کافی 1 /333 از ابو عبد الله صالحی روایت می‌‍‌کند: «پس از شهادت امام‌‍‌عسکری علیه السلام شیعیان از من خواستند نام و مکان حضرت را سؤال کنم، جواب اینچنین آمد: اگر آنان را به سوی نام راهنمایی کنی آن را فاش کنند، و اگر از مکان آگاه شوند بدان سو راه نمایند...

در حدیثی دیگر ابن رئاب از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: کسی جز کافر، نام صاحب این امر را نمی‌‍‌برد.»

کمال الدین 2 /509 روایت می‌‍‌کند: «احمد بن خضر بن ابو صالح خجندی در جستجو بر آمد و ترک وطن کرد تا برایش معلوم شود که چه کند، که توقیعی چنین از صاحب الزمان علیه السلام برایش صادر شد: هرکه جستجو کند، در طلب بر آمده، هر که در طلب برآید، راه نماید، آنکه راه نماید، [او را] در معرض قتل قرار داده است، و هر آنکه چنین کند، شرک ورزیده.

او هم دست نگاه داشت و بازگشت.»[[403]](#footnote-403)

کمال الدین 2 /482 و 383 از علی بن عاصم کوفی می‌‍‌آورد: «در توقیعات صاحب الزمان علیه السلام چنین آمد: ملعون است، ملعون است کسی که در محفل مردم مرا نام برد.»

نگارنده: اکثر فقهای ما روایات نهی از نام بردن را مخصوص دوران غیبت صغری دانسته‌‍‌اند، آن هنگام که دشمنان به دنبال ایشان بودند، و به هر مکانی که گمان می‌‍‌کردند ایشان در آنجا حضور دارد هجوم می‌‍‌آوردند، حتی کسی را که گمان می‌‍‌کردند به ایشان باردار است زندانی می‌‍‌نمودند‌‍‌!

از این رو گویند بعد از گذشت عصر غیبت صغری، این حرمت - با رفع علت - برداشته شده است.[[404]](#footnote-404)

البته بعید نیست نهی از بردن نام، سال پیش از ظهور را نیز شامل شود، چرا که دشمنان به جستجوی ایشان خواهند پرداخت، بلکه در روایت آمده که سفیانی در مدینه هرکه را که همنام ایشان باشد، به قتل خواهد رساند.

چند نمونه از پاسخ‌‍‌های فقهی و کرامات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

احتجاج 2 /487 سؤالات محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و پاسخ‌‍‌های حضرت را نقل می‌‍‌کند:

«حمیری نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، خداوند عمرتان را طولانی قرار دهد، عزّت، کرامت، سعادت و سلامتتان را دوام بخشد، نعمتش را تمام گرداند، در احسان بر شما و موهبت‌‍‌های والا و فضل خویش نزدتان بیفزاید، و مرا در رخدادهای ناگوار فدای شما گرداند...

درباره‌‍‌ی اهل بهشت پرسید که چون وارد آن شوند آیا زاد و ولد خواهند داشت؟ پاسخ آمد: در بهشت زنان باردار نمی‌‍‌شوند و ولادتی نخواهد بود، و نه حیض، نفاس و...

چون مؤمن فرزندی خواهد، خداوند آن را بدون بارداری و ولادت خواهد آفرید، بر آن صورتی که بخواهد...

پرسید: آیا خاک قبر [امام‌‍‌حسین علیه السلام ] با مرده در قبر قرار داده می‌‍‌شود؟

پاسخ آمد: با مرده در قبر قرار داده می‌‍‌شود، و با حنوط او نیز مخلوط می‌‍‌گردد، ان شاء الله...

پرسید: نقل شده که امام صادق علیه السلام بر کفن پسرش نوشت: اسماعیل شهادت می‌‍‌دهد به لا اله الا الله، آیا گواهی به لا اله الا الله را می‌‍‌توانیم با خاک قبر امام‌‍‌حسین علیه السلام یا غیر آن بنویسیم؟

پاسخ آمد: این کار جایز است.

پرسید: آیا شخص می‌‍‌تواند با تسبیحی از تربت امام‌‍‌حسین علیه السلام تسبیح گوید، و آیا فضیلتی در آن است؟

پاسخ آمد: شخص با آن تسبیح می‌‍‌گوید، هیچ یک از تسبیح‌‍‌ها برتر از آن نیست. یکی از فضائل آن این است که شخص تسبیح را می‌‍‌گرداند، اما فراموش می‌‍‌کند تسبیح بگوید، و برای او تسبیح می‌‍‌نویسند.

پرسید: آیا می‌‍‌توان بر مهری از تربت امام‌‍‌حسین علیه السلام سجده نمود، و آیا فضلی در آن است؟

جواب آمد: جایز است، و فضیلت در آن است...»

کمال الدین 2 /500: «جعفر بن حمدان سؤالاتی در مورد احکام اولاد و وقف پرسید و جواب آن آمد...»

کافی 1 /524 از ابو عقیل عیسی بن نصر روایت می‌‍‌کند: «علی بن زیاد صیمری نامه‌‍‌ای نوشت و تقاضای کفن کرد، پاسخ آمد: تو در سال هشتاد[[405]](#footnote-405) بدان نیاز خواهی داشت، وی نیز به سال هشتاد مرد و چند روز پیش از مرگ برایش کفنی ارسال شد.»

کمال الدین 2 /510 از اسحاق بن حامد کاتب، کرامتی از امام علیه السلام در مورد مردی که لباسی برای حضرت فرستاده بود نقل می‌‍‌کند.[[406]](#footnote-406)

کافی 1 /520 از حسن بن فضل بن زید یمانی کرامتی از کرامات امام علیه السلام را نقل می‌‍‌کند.[[407]](#footnote-407)

همان 1 /523 از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری روایت می‌‍‌کند که کرامتی در رابطه با مالی که برای حضرت فرستاده بود، برایش پیش آمد.[[408]](#footnote-408)

توقیعات صادره از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف متعدد است، و در معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام آنها را گرد آورده‌‍‌ایم.

در فصول گذشته بیشتر نشانه‌‍‌ها ذکر شد، و یکی از استوارترین آنها روایت جابر از امام باقر علیه السلام بود.[[409]](#footnote-409)

برخی در شمارش علامات ظهور و تطبیق آن، و برخی هم در ردّ آنها و ردّ تطبیقاتشان - هرچند واضح باشد - جانب افراط را گرفته‌‍‌اند، و صحیح آن است که نشانه‌‍‌ها بررسی و تحقیق شود، و تطبیق آن اگر واضح باشد پذیرفته شود.

ائمه علیهم السلام ، شیعیان را بر اساس آرزومندی و انتظار فرج پرورش می‌‍‌دهند

الامامة و التبصرة /93 از علی بن مهزیار نقل می‌‍‌کند: «به امام هادی علیه السلام نامه نوشتم و درباره‌‍‌ی فرج سؤال کردم، پاسخ آمد: هنگامی که صاحبتان از سلطه‌‍‌ی ظالمین غائب شد، منتظر فرج باشید.»

ارشاد /360 از حسن بن جهم روایت می‌‍‌کند: «مردی از امام کاظم علیه السلام درباره‌‍‌ی فرج سؤال کرد، ایشان فرمودند: می‌‍‌خواهی برایت مفصل بگویم یا مجمل؟ او گفت: مجمل، حضرت فرمودند: هنگامی که بیرق‌‍‌های قیس در مصر، و بیرق‌‍‌های کنده در خراسان به زمین فرود آید.»[[410]](#footnote-410)

سؤال موجود در این روایت از فرجی خاص در زمان امام کاظم علیه السلام است، یعنی ایامی که هارون بر شیعیان بسیار سخت می‌‍‌گرفت، و نشانه‌‍‌ی وارد در آن از ظهور بعید است، گرچه برخی پنداشته‌‍‌اند مقصود از این فرج ظهور امام مهدی علیه السلام است.

توصیف اعصار ظلم و به خصوص عصر ظهور

مجله‌‍‌ی تراثنا 15 /217 - مختصر اثبات الرجعة - از محمد بن مسلم نقل می‌‍‌کند: «مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: قائمتان چه زمان ظهور می‌‍‌کند؟ حضرت فرمودند: آنگاه که گمراهی فزون و هدایت کم شود، جور و فساد فراوان و صلاح و راستی کم گردد، مردان به مردان و زنان به زنان بسنده کنند، فقیهان به دنیا، و اکثر مردم به اشعار و شعرا روی آورند، گروهی از اهل بدعت مسخ و به صورت بوزینه و خوک در آیند، سفیانی بیاید، سپس دجال خروج کند و بسیار به گمراهی بکشاند، آن هنگام در شب بیست و سوم ماه رمضان است که نام قائم علیه السلام ندا شود و در روز عاشورا قیام کند، گویا او را می‌‍‌بینم که میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در حضورش ندا در می‌‍‌دهد: [بیعت با ایشان] بیعت با خداست، پس شیعیان به سوی او می‌‍‌آیند.»[[411]](#footnote-411)

کشف الحق /187 آن را نقل می‌‍‌کند و در ادامه آمده است: «پس شیعیان ایشان از اطراف زمین به سوی ایشان می‌‍‌آیند - و زمین برایشان درنوردیده می‌‍‌شود - تا بیعت کنند. آنگاه رهسپار کوفه شده و در نجف آن فرود می‌آید. از آنجا لشکرها را برای دفع عمّال دجال به شهرها می‌‍‌فرستد. پس او زمین را از داد و عدل می‌آکند، آنسان که از بیداد و ستم پر شده است.

عرض کردم: ای پسر پیامبر‌‍‌! پدر و مادرم فدایتان، آیا کسی از اهل مکه می‌‍‌داند که قائمتان از کجا بدان می‌‍‌آید؟ فرمودند: نه، او به طور ناگهانی بین رکن و مقام ظاهر خواهد شد.»

نگارنده: مقصود از دجال در این حدیث، دجال موعود نیست، بلکه حاکم یا عالم سوئی است که سفیانی را همراهی می‌‍‌کند.

غیبت نعمانی /278 از اصبغ بن نباته روایت می‌‍‌کند: «از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمودند: پیش از قائم سال‌‍‌هایی پر فریب خواهد بود، در آن صادق تکذیب و کاذب تصدیق می‌‍‌شود، ماحل نیز نزدیک می‌گردد.

در حدیثی آمده: و رویبضه در آن سخن می‌‍‌گوید، من گفتم: رویبضه و ماحل چیست؟ فرمودند: آیا قرآن نمی‌خوانید: وهو شَدِیدُ المِحَال،[[412]](#footnote-412) و او سخت کیفر است؟ و مقصود مکر است.

گفتم: ماحل چه؟ فرمودند: مقصود مکار است.»[[413]](#footnote-413)

کفایة الاثر /213 از علقمة بن قیس روایت می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر کوفه برای ما خطبه‌‍‌ی لؤلؤه را ایراد کردند، در آخر آن فرمودند: بدانید‌‍‌! من نزدیک است کوچ کنم و به غیبگاه [قبر] روان شوم، پس منتظر فتنه‌‍‌ی اموی و حکومت کسرایی، میراندن آنچه خداوند احیاء کرده و احیاء آنچه او میرانده، باشید، عبادتگاهتان را در خانه‌‍‌هایتان قرار دهید، و بر مانند آتش افروخته بر درخت غضا[[414]](#footnote-414) دندان گیرید، پس خدا را فراوان یاد کنید که یاد او بالاتر است، اگر می‌‍‌دانستید.

در ادامه فرمودند: شهری که زوراء نام دارد، بین دجله و دجیله و فرات بنا می‌‍‌شود. اگر آن را می‌‍‌دیدید، با گچ و آجر محکم شده، با طلا، نقره، لاجورد خالص، مرمر، درب‌‍‌های عاج و آبنوس، خیمه‌‍‌، گنبد و اسباب مجلّل آراسته‌‍‌اند. با ساج، عرعر، صنوبر و چوب افراشته‌‍‌اند. با کاخ‌‍‌ها بالا برده‌‍‌اند. پادشاهان بنی شیصبان[[415]](#footnote-415)\_ بیست و چهار پادشاه به تعداد سال‌‍‌های کدید - یکی پس از دیگری بر آن مستولی خواهند شد. در میان آنها سفّاح، مقلاص، جموع، خدوع، مظفّر، مؤنّث، نظار، کبش، مهتور، عشار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیار، مسرف، کدید، اکتب، مترف، اکلب، وشیم، ظلام و عیوق هستند. گنبدی کبود و با رشته‌‍‌ای سرخ [در آن] تعبیه می‌‍‌شود.

به دنبال آن، برپادارنده‌‍‌ی حق در اقالیم پرده از چهره بر می‌‍‌کشد، چونان ماه تابان در میان ستارگان درخشان.

آگاه باشید‌‍‌! خروج او ده نشانه دارد؛ اول طلوع ستاره‌‍‌ای دنباله دار... در آن فتنه و آشوب و شر افروزی خواهد بود و اینها علائم برکت و فزونی است. از هر نشانه‌‍‌ای به نشانه‌‍‌ی دیگر شگفتی است. پس چون نشانه‌‍‌های ده گانه پایان یابد، آن هنگام است که ماه درخشان از ما آشکار می‌‍‌گردد، و کلمه‌‍‌ی اخلاص خداوند بر توحید کامل می‌شود...

رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم با من عهد کردند که دوازده امام که نه تن از صلب حسین هستند این امر را بر عهده خواهند گرفت، ایشان فرموده‌‍‌اند: هنگامی که مرا به آسمان بالا بردند به ساق عرش نگریستم، بر آن نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، او را به علی تأیید و نصرت کردم. دوازده نور نیز مشاهده کردم، عرضه داشتم: پروردگار من‌‍‌! این انوار چه کسانی است؟ ندا آمد: ای محمد‌‍‌! این انوار امامان از نسل توست.

من عرض کردم: یا رسول الله‌‍‌! آیا آنان را برایم نام نمی‌‍‌برید؟... ایشان هم اسامی امامان علیهم السلام را بیان کردند و فرمودند: و قائم از نسل حسین، همنام و شبیه‌‍‌ترین مردم به من است، او زمین را پر از عدل و داد می‌‍‌کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده است.»

الملاحم و الفتن /136 آن را نقل می‌‍‌کند و می‌‍‌نویسد: «امام علیه السلام پانزده روز پیش از خروج از بصره این سخن را ایراد فرمودند.»[[416]](#footnote-416)

کافی 8 /37 از حمران روایت می‌‍‌کند: «در حضور امام صادق علیه السلام سخن از بنی عباس و روزگار سخت شیعیان به میان آمد که فرمودند: من با ابو جعفر منصور - در حالی که سوار بر اسب و در میان گروهی سواره بود، سوارانی در مقابل و سوارانی از پشت سر - سوار بر الاغی کنار او می‌‍‌رفتم، او به من گفت: ای ابا عبد الله‌‍‌! بر تو شایسته است به توانی که خدا به ما عطا کرده و عزّتی که برای ما فراهم آورده شادمان باشی، به کسی خبر نده که خود و اهل‌‍‌بیتت از ما به این امر شایسته ترید که ما را نسبت به خودت و آنان تحریک می‌‍‌کنی [و ممکن است در صدد آزارتان برآییم]، من گفتم: هرکه چنین خبری از من نزد تو آورده دروغ گفته است، او گفت: آیا بر آنچه می‌‍‌گویی قسم یاد می‌‍‌کنی؟ گفتم: مردم ساحرند [وفتنه انگیز]، یعنی دوست دارند دل تو را نسبت به من خراب کنند، پس گوش خود را به آنان مسپار، زیرا ما به تو محتاج تریم تا تو نسبت به ما.

او گفت: آیا روزی را به یاد داری که از تو پرسیدم آیا برای ما هم حکومتی هست؟ گفتم: آری، طویل، عریض و شدید، و شما هماره مهلت داشته و در فراخی دنیایتان به سر خواهید برد تا آنکه خونی از ما را به حرام، در ماه حرام و در شهر حرام بریزید، - و دانستم او این سخن را به خاطر سپرده است لذا - گفتم: امید است خدای عزوجل تو را کفایت کند، من این مطلب را خاص تو نگفتم، تنها یک حدیث بود که آن را نقل کردم، شاید کسی غیر از تو از خاندانت این کار را انجام دهد، و نسبت به من آرام شد.

هنگامی که به خانه‌‍‌ام بازگشتم برخی از موالیان ما آمد و گفت: فدایت گردم، به خدا شما را در گروه سواره‌‍‌ی منصور دیدم که بر الاغی سوار بودید و او بر اسب، و او چنان بر شما مشرف بود و سخن می‌‍‌گفت که گویا پایین بودید، با خود گفتم: این حجت خدا بر خلق و صاحب این امر [امامت] است و بدو اقتدا می‌‍‌شود، و آن دیگری به ستم رفتار می‌‍‌کند، فرزندان پیامبران علیهم السلام را می‌‍‌کشد و خون‌‍‌ها را [به حرام] بر زمین می‌‍‌ریزد که خدا دوست ندارد، و در میان سواران خویش است ولی شما بر روی الاغ، لذا تردیدی به جانم افتاد که از آن بر دین و جان هراسیدم‌‍‌! اما گفتم: اگر فرشتگانی را که اطراف من، مقابل، پشت سر، راست و چپم هستند می‌‍‌دیدم، او و آنچه در آن است را حقیر می‌‍‌شمردم و دلم آرام شد.

سپس گفت: اینان تا چه زمانی حکومت دارند؟ یا چه زمانی از آنها راحت می‌‍‌شویم؟

گفتم: آیا نمی‌‍‌دانی که هر چیزی مدتی دارد؟ گفت: آری، گفتم: آیا دانش تو برایت نفعی دارد؟ هنگامی که این امر [انقضای دولت عباسیان یا ظهور دولت حق] فرا رسد، [نابودی اینان] از دیده بر هم نهادنی سریع‌‍‌تر خواهد بود. اگر تو از حال اینان نزد خدای عزوجل آگاه بودی و اینکه چسان است، بغض بیشتری داشتی، و اگر تو بکوشی یا اهل زمین بکوشند تا آنان را به گناهی سخت‌‍‌تر از آنچه دارند مرتکب کنند، [نتوانسته و] نخواهند توانست، پس شیطان تو را منحرف نکند زیرا عزت برای خدا، رسولش و مؤمنان است، لکن منافقان نمی‌دانند.

آیا نمی‌‍‌دانی کسی که منتظر امر ما باشد و بر آزار و بیمی که بدو می‌‍‌رسد شکیبایی کند، فردا در زمره‌‍‌ی ما خواهد بود؟ پس چون دیدی که حق و پیروان آن از بین رفتند، ستم بلاد را فرا گرفت، قرآن کهنه شد و آنچه در آن نیست را بدان نسبت دادند و مطابق میل‌‍‌ها گردانیده شد، دین آنسان که آب واژگون می‌‍‌شود واژگون شد، اهل باطل امور پیروان حق را در دست گرفتند، شرّ آشکار است و از آن نهی نمی‌‍‌شود و پیروان آن را معذور می‌‍‌دارند، فسق ظاهر شد و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده می‌‍‌کنند، مؤمن ساکت است و گفتارش پذیرفته نیست، فاسق دروغ می‌‍‌گوید ولی دروغ و افترای وی بر او رد نمی‌‍‌شود، صغیر کبیر را تحقیر می‌‍‌کند، رحِم‌‍‌ها قطع می‌‍‌گردد...»

دلائل الامامة /253 از سلمان فارسی رحمه الله روایت می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه برایمان سخنرانی کردند، فتنه و نزدیکی آن را یاد کردند، و در ادامه سخن از قیام قائم از فرزندانشان و اینکه زمین را از عدل می‌‍‌آکند، آنسان که از جور مملو شده به میان آوردند. من در خلوت حضور رسیدم و عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! قائم از نسل شما چه زمانی ظهور می‌‍‌کند؟ ایشان آهی کشیده فرمودند: قائم ظاهر نمی‌‍‌شود مگر پس از آنکه امور به دست کودکان افتد، حقوق رحمان ضایع شود، قرآن را به طرب و آواز بخوانند...»

و دیگر اوصافی که برای اعصار ظلم و منتهی به ظهور آمده و از نشانه‌‍‌های عام و با فاصله می‌‍‌باشد، مانند العدد القویة /75 که در آن آمده است: «قرآن را به غنا می‌‍‌خوانند، پس چون شاهان بنی عباس آن نابینایان دچار التباس کشته شدند... و بصره ویران شد، قائم از نسل حسین قیام می‌‍‌کند.»

کسوف و خسوف پیش از ظهور

کمال الدین 2 /655 از امام صادق علیه السلام می‌‍‌آورد: «پنج روز گذشته از ماه رمضان، پیش از قیام قائم علیه السلام خورشید دچار کسوف می‌‍‌شود.»

غیبت نعمانی /272 از ابو بصیر از آن حضرت روایت می‌‍‌کند: «نشانه‌‍‌ی خروج مهدی، کسوف خورشید در ماه رمضان در سیزده و چهارده آن است.»

دلائل الامامة /259 از ام سعید احمسیه نقل می‌‍‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! فدایت شوم، نشانه‌‍‌ای برای خروج قائم برایم بفرمایید، فرمودند: ای ام سعید‌‍‌! چون ماه شب چهارده در رجب دچار خسوف شد و مردی از زیر آن بیرون آمد، آن هنگام خروج قائم خواهد بود.»

کافی 8 /212 از بدر بن خلیل ازدی روایت می‌‍‌آورد: «نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که فرمودند: دو نشانه پیش از قیام قائم خواهد بود که از زمان فرود آدم بر زمین رخ نداده است؛ خورشید در نیمه‌‍‌ی ماه رمضان دچار کسوف می‌‍‌شود و ماه در آخر آن. مردی پرسید: ای پسر پیامبر‌‍‌! خورشید در آخر ماه و ماه در نیمه کسوف می‌کنند‌‍‌! حضرت فرمودند: من بهتر می‌‍‌دانم چه می‌‍‌گویی [و منظورت این است که سخن من بر خلاف رسم امور فلکی است]، ولی آن دو نشانه‌‍‌هایی هستند که از زمان فرود آدم علیه السلام رخ نداده‌‍‌اند.»

غیبت نعمانی /271 از ورد برادر کمیت: «امام باقر علیه السلام فرمودند: پیش از این امر، ماه پنج [شب] باقی مانده [از ماه]، و خورشید در پانزدهم دچار کسوف می‌‍‌شوند، و در ماه رمضان خواهد بود. آن هنگام است که برنامه‌‍‌ی منجمین به هم می‌‍‌ریزد.»

سنن دارقطنی 2 /65 از جابر از محمد بن علی [امام باقر علیه السلام ]: «مهدی ما دو نشانه دارد که از زمان خلقت آسمان‌‍‌ها و زمین رخ نداده است؛ ماه در شب اول رمضان و خورشید در نیمه‌‍‌ی آن دچار کسوف می‌‍‌شوند...»[[417]](#footnote-417)

یکی از نشانه‌‍‌ها: دولت‌‍‌های کوچک، به خود جرأت مخالفت با جباران را می‌‍‌دهند

غیبت نعمانی /269 از ابو بصیر روایت می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام در مورد تفسیر فرموده‌‍‌ی خداوند سؤال شد: سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ،[[418]](#footnote-418) به زودی نشانه‏های خود را در افقها[ی گوناگون‏] و در جان‌‍‌هایشان به آنان خواهیم نمود، ایشان فرمودند: در جان‌‍‌هایشان، مسخ، و در آفاق، شورش آفاق بر آنان را به آنها می‌‍‌نمایاند، پس قدرت خدا را در جان‌‍‌هایشان و در آفاق خواهند دید.

حَتَّی یتَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ، تا برایشان روشن گردد که او خود حقّ است؛ مقصود خروج قائم است که از سوی خدای عزوجل حق [و قطعی] است، و به طور حتم این خلق آن را می‌‍‌بینند.»

نبرد و طاعون پیش از ظهور

کمال الدین 2 /655 از سلیمان بن خالد نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم: دو مرگ پیش از قائم خواهد بود؛ مرگ سرخ و مرگ سفید، تا جایی که از هر هفت نفر پنج نفر از بین روند، مرگ سرخ شمشیر است و مرگ سفید طاعون.»

همان از ابو بصیر و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «این امر واقع نخواهد شد تا آنکه دو سوم مردم از میان روند، گفته شد: هنگامی که دو سوم مردم از بین روند چه باقی می‌‍‌ماند؟ فرمودند: آیا خوش ندارید که یک سوم باقی باشید؟»

غیبت نعمانی /277 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «پیش از قائم مرگ سرخ، مرگ سفید، ملخ به هنگام، و ملخ سرخ بسان خون و نا به هنگام خواهد بود. مرگ سرخ با شمشیر است و مرگ سفید طاعون.»[[419]](#footnote-419)

قرب الاسناد /170 از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت می‌‍‌کند: «امام رضا علیه السلام فرمودند: پیش از این امر قتلی بیوح است، گفتم: بیوح چیست؟ فرمودند: کشتاری دائم و پایان ناپذیر.»

غیبت نعمانی /271 از وی روایت می‌‍‌کند: «در حج از عربی بیابانی شنیدم که می‌‍‌گفت: امروز روزی بیوح است، به او گفتم: بیوح چیست؟ گفت: به شدت گرم.»

همان /283 از زراره نقل می‌‍‌کند: «خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا ندا حق است؟ فرمودند: آری به خدا، چنانکه هر قومی به زبان خود آن را بشنوند.

و نیز فرمودند: این امر واقع نخواهد شد، تا آنکه نه دهم مردم از میان روند.»

الفتن ابن‌‍‌حماد 1 /91: «کیسان رواشی قصار که مردی ثقه است از مولای خود نقل می‌‍‌کند: حضرت علی علیه السلام فرمود: مهدی خروج نمی‌‍‌کند تا آنکه یک سوم کشته شوند، یک سوم بمیرند و یک سوم باقی مانند.»[[420]](#footnote-420)

الصراط المستقیم 2 /258 از کتاب عبد الله بن بشار برادر شیری امام‌‍‌حسین علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «چون خداوند اراده نماید آل محمد را آشکار کند، نبردی از صفر تا صفر آغاز می‌‍‌شود، و این اوان خروج مهدی خواهد بود.

ابن عباس گفت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! نزدیکترین رخداد حاکی از ظهور او کدام است؟ ایشان گریستند و فرمودند: هنگامی که در سدّ فرات شکافی به هم رسد و [آب] در کوچه‌‍‌های کوفه جاری شود، شیعیان ما برای دیدار قائم آماده شوند.»

حسن بن سلیمان حلی در مختصر بصائر الدرجات /195 از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «سپاس خداوندی را که یگانه و ستوده است، همو که در مُلک خویش یکتاست و به قدرت خود علو دارد، او را برای راهی که شناساند، اطاعتی که الهام نمود و حکمت مکنونی که آموخت می‌‍‌ستایم که او به هر آنچه عهده‌‍‌دار کند ستوده و به هر بلایی که مبتلا کند مشکور است...

همانا امر ما سخت و دشوار است، فرشته‌‍‌ی مقرّب، پیامبر مرسل و بنده‌‍‌ای که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده است [هم] توان حمل آن را ندارند. حدیث ما را تنها دژهای استوار یا سینه‌‍‌های امین یا خرد‌‍‌های گران است که حفظ می‌‍‌کند. شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است.

مردی از شرطة الخمیس[[421]](#footnote-421) صدا زد: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! از چه در شگفتید؟ فرمودند: چرا چنین نباشم و حال آنکه قضا [ی الهی] در مورد شما گذشته است... شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است.

مردی دیگر صدا زد: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! این چیست که مدام از آن ابراز شگفتی می‌‍‌کنید؟ فرمودند: مادر دیگری [از دشمنان] به عزایش بنشیند، چه چیزی شگفت انگیزتر از مردگانی است که سرهای زندگان را می‌‍‌زنند‌‍‌!

او گفت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! این امر چسان خواهد بود؟ فرمودند: قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، گویا آنها را می‌‍‌نگرم که در کوچه‌‍‌های کوفه حضور دارند، شمشیرها را آخته بر شانه‌‍‌هایشان گذارده‌‍‌اند، و تمامی دشمنان خدا، رسول صلی الله علیه وآله وسلم و مؤمنان را می‌‍‌زنند، و این سخن خدای عزیز و جلیل است: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَیهِمْ قَدْ یئِسُوا مِنَ الآخِرَةِ کمَا یئِسَ الْکفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ،[[422]](#footnote-422) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده، به دوستی نگیرید. آنها واقعاً از آخرت سلب امید کرده‌اند، همان گونه که کافران از اهل گور قطع امید نموده‌اند.

ای مردم‌‍‌! از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست دهید، من به راه‌‍‌های آسمان از عالمِ به راه‌‍‌های زمین آگاه‌‍‌ترم. من پیشوای مؤمنین، نهایت سابقین، زبان متقین، خاتم وصیین، وارث پیامبران و خلیفه‌‍‌ی پروردگار جهانیان هستم. من قسمت کننده‌‍‌ی آتش، خازن بهشت، صاحب حوض و صاحب اعرافم، امامی از ما اهل‌‍‌بیت نیست مگر آنکه تمامی اهل ولایت خود را می‌‍‌شناسد و این فرمایش خدای تبارک و تعالی است: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکلِّ قَوْمٍ هَادٍ،[[423]](#footnote-423) [ای پیامبر‌‍‌!] تو فقط هشداردهنده‌ای، و برای هر قومی رهبری است.

ای مردم‌‍‌! از من سؤال کنید قبل از آنکه فتنه‌‍‌ای شرقی [بسان شتری چموش] پایش را بلند کند و در مهارش گذارد - و این [فتنه] پس از مرگ و زندگانی است \_، یا آنکه آتشی با هیزم درشت در مغرب زمین شعله‌‍‌ور شود و فریاد به خونخواهی یا مانند آن کند. پس آن هنگام که فلک بگردد خواهید گفت: او مُرد، یا هلاک شد، در کدام وادی سیر می‌‍‌کند. پس در آن روز تأویل این آیه خواهد آمد: ثُمَّ رَدَدْنا لَکمُ الْکرَّةَ عَلَیهِمْ وَ أَمْدَدْناکمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنینَ وَ جَعَلْناکمْ أَکثَرَ نَفیراً،[[424]](#footnote-424)پس [از چندی‏] دوباره شما را بر آنان چیره می‏کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‏دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‏گردانیم.

برای آن نشانه‌‍‌ها و علاماتی است؛ نخست آن که کوفه با لشکر و خندق محاصره شود، در سر کوچه‌‍‌های کوفه آتش روشن شود، چهل شب مساجد تعطیل شود، سه پرچم - که با [پرچم] هدایت مشتبه می‌‍‌شوند - پیرامون مسجد اکبر آمد و شد کنند که قاتل و مقتول در آتش‌‍‌اند. کشتار بسیار، مرگ وسیع، قتل نفس زکیه در پشت کوفه در میان هفتاد نفر، آنکه میان رکن و مقام ذبح می‌‍‌شود، قتل صبر اسبغ مظفّر در بیعت بتان و به همراه بسیاری از شیاطین انس، خروج سفیانی با پرچمی سبز و صلیبی از طلا که فرمانده‌‍‌ی آن پرچم مردی است از کلب و با دوازده هزار اسب آهنگ مکه و مدینه می‌‍‌کنند، امیر آن از بنی امیّه است و خزیمه نام دارد، چشم چپ ندارد، در چشمش لکّه‌‍‌ای خون است، دنیا به کامش خواهد بود و بیرق او شکست نخواهد خورد تا آنکه در مدینه فرود آید. پس مردان و زنانی از آل محمد را جمع می‌‍‌کند و در خانه‌‍‌ای که خانه‌‍‌ی ابو الحسن اموی گویند زندانی می‌‍‌کند.

لشکری را در طلب مردی از آل محمد که مردانی از مستضعفان در مکه بر گردش جمع شده‌‍‌اند اعزام می‌‍‌کند، و امیر آنها مردی از غطفان است. آنان به میان سنگ‌‍‌های سفید در بیداء که می‌‍‌رسند به زمین فرو می‌‍‌روند و تنها یک مرد که خدا صورتش را به پشت برگردانده نجات می‌‍‌یابد، تا آنان [سفیانی و لشکریانش] را هشدار دهد و نشانه‌‍‌ای برای کسانی که پشت سر او [در راه] هستند باشد، آن روز این آیه تأویل خواهد شد: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیب،[[425]](#footnote-425) و ای کاش می‌‍‌دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده‌اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند.

سفیانی صد و سی هزار نفر را به عراق اعزام می‌‍‌کند. آنان در روحاء، فاروق و موضع مریم و عیسی علیه السلام در قادسیه فرود می‌‍‌آیند، هشتاد هزار نفرشان هم در کوفه موضع قبر هود علیه السلام در نخیله.

در روز زینت بر آن هجوم می‌‍‌برند. حاکم مردم جباری متجاوز است که او را کاهن ساحر گویند. از شهری که زوراء نام دارد در میان پنج هزار کاهن خروج می‌‍‌کند، و بر روی پل آن هفتاد هزار نفر را به قتل می‌‍‌رساند. چنان می‌‍‌شود که مردم به جهت خون‌‍‌ها و بوی بد اجساد، سه روز از فرات استفاده نمی‌‍‌کنند. او دوشیزگانی را در کوفه به اسارت می‌‍‌گیرد...

آنگاه صد هزار نفر که یا مشرکند و یا منافق از عراق خروج می‌‍‌کنند تا آنکه به دمشق - که همان ارم ذات العماد است - برسند و هیچ کس مانعشان نشود.

پرچم‌‍‌های شرق زمین که نه از پنبه است، نه کتان و نه ابریشم، می‌‍‌آید. سر چوبه‌‍‌ی آنها با مهر سید اکبر مهر شده است. مردی از آل محمد علیهم السلام آنها را سوق می‌‍‌دهد. روزی که در مشرق باز شود، بوی آن در مغرب بسان مشک می‌‍‌پیچد. هراس یک ماه جلوتر از آن سیر می‌‍‌کند.

پسران سعد سقاء - که پسران فاسقانند - در کوفه می‌‍‌مانند و خون‌‍‌خواهی پدرانشان می‌‍‌کنند تا آنکه لشکر حسین بر آنان هجوم آورند و بسان دو اسب مسابقه سبقت می‌‍‌گیرند. آنان ژولیده و غبار آلودند، اهل اشک و شادی...

آنان ابدالی هستند که خدای عزیز و جلیل توصیفشان فرموده: إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ التَّوَابِینَ وَیحِبُّ الْمُتَطَهَرِینَ،[[426]](#footnote-426) خداوند توبه‏کاران و پاکیزگان را دوست می‏دارد. و مطهران، نظیران آنها از آل محمد علیهم السلام اند.

مردی راهب از اهالی نجران به عنوان نخستین مسیحی که امام علیه السلام را اجابت می‌‍‌کند خروج می‌‍‌کند. صومعه‌اش را ویران ساخته، صلیبش را خرد می‌‍‌کند. او موالی، مردمان ضعیف و اسبانی را با خود می‌‍‌آورد. آنها با بیرق‌‍‌های هدایت به سوی نخیله می‌‍‌روند و محل اجتماع مردم از تمامی زمین، فاروق خواهد بود که راه امیرالمؤمنین علیه السلام و ما بین برس و فرات است.

آن روز از مشرق تا به مغرب سه هزار تن از یهود و نصاری به دست یکدیگر کشته می‌‍‌شوند و آن روز تأویل این آیه ظاهر می‌‍‌گردد: فَمَا زَالَتْ تِلْک دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیدًا خَامِدِینَ،[[427]](#footnote-427) سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را درو شده‌‍‌ی بی‌‍‌جان گردانیدیم، به وسیله‌‍‌ی شمشیر و زیر سایه‌‍‌ی آن.

تیز نگر از بنی اشهب با کمک مردمانی که برادرانش نیستند به قدرت می‌‍‌رسد و می‌‍‌گریزند تا آنکه به سبطری آمده و به درخت پناه آورند، و آن روز تأویل این آیه ظاهر می‌‍‌شود: فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا یرْکضُونَ . لا تَرْکضُوا وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکݡِنِکݡُمْ لَعَلَّکݡُمْ تُسْأَلُونَ،[[428]](#footnote-428) پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌‍‌گریختند. [هان] نگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و [به سوی] مسکن‌‍‌هایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید.

[مقصود از] مساکن آنها، همان گنج‌‍‌ها - از اموال مسلمین - است که غنیمت گرفته بودند. آن روز خسف و قذف و مسخ نیز دامنگیر آنها می‌‍‌شود و تأویل این آیه نیز آشکار می‌‍‌گردد: وَمَا هِی مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ، [[429]](#footnote-429) و آن، از ستمگران چندان دور نیست.

منادیی در ماه رمضان از سمت مشرق و به هنگام طلوع خورشید ندا در می‌‍‌دهد: ای پیروان هدایت‌‍‌! گرد آیید. و دیگری از سوی مغرب و پس از غیبت خورشید ندا می‌‍‌کند: ای پیروان گمراهی‌‍‌! گرد آیید. فردای آن روز به هنگام ظهر، خورشید نورش را از دست داده سیاه و تاریک می‌‍‌گردد. و در روز سوم و با خروج دابة الارض، حق و باطل از یکدیگر جدا می‌‍‌شوند.

رومیان به سمت منطقه‌‍‌ای در ساحل دریا کنار غار آن جوانان می‌‍‌آیند. خداوند آنان را از غارشان به سوی آنها می‌‍‌فرستد. مردی از آنان ملیخا نام دارد و یکی هم کمسلمینا، این دو گواهان و کسانی هستند که تسلیم قائم می‌‍‌باشند. یکی از آن جوانان به سمت روم فرستاده می‌‍‌شود ولی دست خالی باز می‌‍‌گردد. دیگری را می‌‍‌فرستد که با فتح رجوع می‌‍‌کند، آن روز تأویل این آیه واقع خواهد شد: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأرض طَوْعاً وَکرْهاً،[[430]](#footnote-430) هر که در آسمان‌‍‌ها و زمین است خواه و ناخواه در برابر او تسلیم هستند.

آنگاه خداوند از هر امتی، گروهی را مبعوث می‌‍‌کند تا آنچه را وعده داده می‌‍‌شدند، به آنان بنمایاند و آن روز است که تأویل این آیه ظاهر می‌‍‌شود: وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ یکذِّبُ بِآیاتِنَا فَهُمْ یوزَعُونَ،[[431]](#footnote-431) و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند محشور می‌‍‌گردانیم...

صدیق اکبر با پرچم هدایت و شمشیر ذو الفقار و چوب دستی می‌‍‌آید و برای بار دوم[[432]](#footnote-432) در سرزمین هجرت [خود] - یعنی کوفه - فرود می‌‍‌آید. مسجد آن را منهدم ساخته، طبق بنای نخست بنا می‌‍‌کند و خانه‌‍‌های جبارانی را که اطراف آن است ویران می‌‍‌سازد. رهسپار بصره می‌‍‌شود و بر دریای آن مشرف می‌‍‌گردد. تابوت و عصای موسی را به همراه دارد. دریا را قسم می‌‍‌دهد و آن، صدایی می‌‍‌کند و بصره به دریایی عظیم مبدّل می‌‍‌گردد و تنها مسجد آن و بسان جلو کشتی بر روی آب باقی می‌‍‌ماند.

سپس به سوی حروراء [خاستگاه خوارج] می‌‍‌رود و آن را به آتش می‌‍‌کشد...

آنگاه رهسپار مصر می‌‍‌شود، بر فراز منبر آن می‌‍‌رود و برای مردم سخنرانی می‌‍‌کند. زمین به عدالت خرم می‌شود، آسمان باران خود و درخت میوه‌‍‌اش را عطا می‌‍‌کند، زمین گیاهش را می‌‍‌بخشد و برای اهلش زینت می‌‍‌کند، حیوانات وحشی آرام می‌‍‌شوند تا جایی که در زمین مانند چارپایان می‌‍‌چرند، دانش در قلب‌‍‌های مؤمنان فرو می‌‍‌افتد، پس هیچ مؤمنی نیازمند دانش برادرش نخواهد بود و آن روز است تأویل این آیه: یغْنِ اللهُ کلاً مِنْ سَعَتِهِ،[[433]](#footnote-433) خداوند هر یک را از گشایش خود بی‌‍‌نیاز گرداند.

زمین گنج‌‍‌هایش را برای آنها بیرون می‌‍‌دهد و قائم می‌‍‌فرماید: کلُوا وَاشْرَبُوا هَنِیئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِی الأَیامِ الْخَالِیةِ،[[434]](#footnote-434) بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید. مسلمانان آن روز برای دین، راستکارانند، به آنان اجازه‌‍‌ی سخن داده می‌‍‌شود. پس آن روز تأویل این آیه خواهد بود: وَجَاءَ رَبُّک وَالملک صَفّاً،[[435]](#footnote-435) و [فرمان‏] پروردگارت و فرشته‏[ها] صف‏درصف آیند. پس خداوند آن روز تنها دین حق خود را می‌پذیرد، أَلَا لِله الدِّینُ الْخَالِصُ،[[436]](#footnote-436) آگاه باشید‌‍‌! آیین خالص از آنِ خداست. تأویل این آیه آن روز خواهد بود: أَ وَ لَمْ یرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْکلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا یبْصِرُونَ . وَ یقُولُونَ مَتی‏ هذَا الْفَتْحُ إِنْ کنْتُمْ صادِقینَ . قُلْ یوْمَ الْفَتْحِ لا ینْفَعُ الَّذینَ کفَرُوا إیمانُهُمْ وَ لا هُمْ ینْظَرُونَ . فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ،[[437]](#footnote-437) آیا ننگریسته‏اند که ما باران را به سوی زمینِ بایر می‏رانیم، و به وسیله‌‍‌ی آن کشته‏ای را برمی‏آوریم که دام‌‍‌هایشان و خودشان از آن می‏خورند؟ مگر نمی‏بینند؟ و می‏پرسند: اگر راست می‏گویید، این پیروزی [شما] چه وقت است؟ بگو: روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده‏اند سود نمی‏بخشد و آنان مهلت نمی‏یابند. پس، از ایشان روی برتاب و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند.

او میان خروج تا روز مرگ سیصد و اندی سال درنگ می‌‍‌کند، و تعداد یارانش سیصد و سیزده نفر است؛ نه تن از بنی‌‍‌اسرائیل، هفتاد نفر از جن و دویست و سی و چهار تن - که در میان آنها هفتاد نفری هستند که چون مشرکان قریش رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را هجو کردند، خشم گرفتند و از آن حضرت خواستند اجازه دهد پاسخ مشرکان را بدهند، ایشان هم با فرود آمدن این آیه رخصت دادند: إِلا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَکرُوا اللهَ کثِیراً وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَیعْلَمُ أَلَّذِینَ ظَلَمُوا أَی مُنْقَلَبٍ ینْقَلِبُونَ،[[438]](#footnote-438) مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند. و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت - .

بیست تن از اهل یمن از جمله مقداد بن اسود، دویست و چهارده نفری که در ساحل بحر در جهت عدن بودند و پیامبری با رسالت به سوی آنها مبعوث شد و آنها بدو گرویدند. از سایر مردم دو هزار و هشتصد و هفده تن، و از فرشتگان چهل هزار تن - از جمله سه هزار تن از مسوّمین و پنج هزار تن از مردفین - ...»

بررسی

1. روایاتی که پیشتر گذشت بر این مطلب اتفاق دارند که اندکی پیش از ظهور، نبردی رخ می‌‍‌دهد که خسارات فراوانی به دنبال دارد. خساراتی که در برخی روایات یک سوم عالم و یا بیش از آن را نشان رفته است، در برخی سخن از مرگ سرخ و سفید است، ولی حرفی از یک سوم یا دو سوم نیست، در بعضی سخن از یک سوم مردم است، اما مشخص نشده که این کشتگان در نبرد شرکت داشته‌‍‌اند، یا از اهالی منطقه‌‍‌ی درگیری بوده‌‍‌اند و یا اینکه از سرتاسر عالم.

در روایت الصراط المستقیم سخن از امتداد جنگ از صفر تا صفر است، لکن تعداد کشتگان نیامده است.

دیگر آنکه زمان این نبرد مشخص نشده است، جز آنکه پیش از امام علیه السلام عنوان شده، و روایتی که قوی‌‍‌ترین سند را دارد روایت محمد بن مسلم ثقفی رحمه الله است که در آن سخن از نابودی دو سوم مردم پیش از ظهور رفته است، بدون آنکه زمان یا مکان آن ذکر شده باشد، و روایت سلیمان بن خالد سبب این نابودی را جنگ عنوان کرده بود. روایت احمد بن محمد بن ابی نصر هم سخن از کشتار شدید پیش از ظهور می‌‍‌راند، بدون ذکر خسارات ناشی از آن.

ممکن است که این جنگ هم زمان و یا اندک مدتی پس از ظهور باشد، چرا که در روایات، گاه از رخدادهای پس از ظهور - مثل لشکری که به زمین فرو می‌‍‌رود - تعبیر به علامت شده است و شاید این واقعه نیز مثل آن باشد.

روایت کمال الدین 2 /655 هم می‌‍‌رساند که این نبرد و یا طاعون با مسلمین کاری ندارد، زیرا در آن آمده است: «گفته شد: هنگامی که دو سوم مردم از بین روند چه باقی می‌‍‌ماند؟ فرمودند: آیا خوش ندارید که یک سوم باقی باشید؟» لذا برخی آن را به جنگی بین هند و چین و یا روسیه و چین و غرب تفسیر کرده است.

مؤید این مطلب هم عبارتی است که در خطبه‌‍‌ی منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «آن روز از مشرق تا به مغرب سه میلیون تن از یهود و نصاری به دست یکدیگر کشته می‌‍‌شوند و آن روز تأویل این آیه ظاهر می‌‍‌گردد: فَمَا زَالَتْ تِلْک دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیدًا خَامِدِینَ،[[439]](#footnote-439) سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده‌‍‌ی بی‌جان گردانیدیم. به وسیله‌‍‌ی شمشیر.»[[440]](#footnote-440)

2. این خطبه که هم اینک از نظر گذشت علاوه بر آنکه از حیث سند ضعیف است، برخی فقرات آن هم ناموزون و متهافت است و می‌‍‌رساند که این خطبه به طور کلی از معصوم نیست، ولی در ضمن آن تعدادی از احادیث آمده است، افزون بر تصورات گوینده‌‍‌ی آن نسبت به آینده، و نهایتاً می‌‍‌تواند مؤید باشد.

در وصف نبرد به طور منحصر به فردی می‌‍‌گوید: فتنه‌‍‌ای شرقی است که با هیزمی درشت در مغرب زمین افروخته می‌‍‌گردد...

3. نتیجه آن است که در سال ظهور نبردی رخ می‌‍‌دهد، و از مؤمنین و بلکه مسلمین به دور است.

جایگاه رجعت در باور شیعه

رجعت که به اهل‌‍‌بیت علیهم السلام و برخی دیگر اقوام مربوط می‌‍‌شود، در احادیث به معنای بازگشت از آخرت به دنیاست، و البته ممکن است گاه بر خود ظهور نیز اطلاق شود.

من لا یحضره الفقیه 3 /458 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «کسی که به بازگشت ما ایمان ندارد و متعه را حلال نمی‌‍‌شمارد از ما نیست.»[[441]](#footnote-441)

شیخ مفید رحمه الله در المسائل السرویة /207 پس از نقل مشابه همین روایت می‌‍‌نگارد: «مقصود از این حدیث اعتقادی است که به آل محمد علیهم السلام اختصاص دارد، و آن عبارت است از اینکه خداوند گروهی از امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بعد از مرگشان و پیش از قیامت زنده می‌‍‌کند، و این اعتقاد مختص به خاندان پیامبر علیهم السلام است.»

مرحوم حسن بن سلیمان حلی در المحتضر /12 می‌‍‌نگارد: «شیعیان بر این مطلب اجماع دارند، شیخ مفید و سید مرتضی اجماع شیعه را بر رجعت جماعتی از مؤمنین از قبرها و پس از مرگ، به همراه امام مهدی علیه السلام به هنگام ظهور نقل کرده‌‍‌اند.»

مخالفین شیعه و به سخره گرفتن این اعتقاد‌‍‌!

اعتقاد به رجعت در میان اهل‌‍‌بیت علیهم السلام و شیعیان معروف بوده است، و جریاناتی پیرامون خرده گرفتن مخالفین بر شیعه به جهت این اعتقاد را نقل کرده‌‍‌اند.[[442]](#footnote-442)

الفصول المختارة /93 جریانی بین سید حمیری و سوّار قاضی را از قول حرث بن عبیدالله ربعی نقل می‌‍‌کند، وی گوید: «در مجلس منصور نشسته بودم و سوّار و سید نیز حضور داشتند، سید این ابیات را می‌‍‌خواند:

إن الإله الذی لا شئ یشبهه آتاکم الملک للدنیا وللدین

آتاکم الله ملکا لا زوال له حتی یقاد إلیکم صاحب الصین

وصاحب الهند مأخوذ برمته وصاحب الترک محبوس علی هون

همانا خدایی که هیچ چیز شبیه او نیست، حکومت را برای دنیا و دین به شما داده است

خداوند حکومتی به شما عطا کرده که پایان نپذیرد تا آنکه حاکم چین را نیز تسلیم شما گردانند

حاکم هند تحت اختیار شما در آید، و حاکم ترک نیز با خواری حبس شود

و تمام قصیده را خواند، منصور هم می‌‍‌شنید و مسرور بود.

سوار گفت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! به خدا قسم این سخنی می‌‍‌گوید که بدان اعتقادی ندارد، به خدا کسانی که او به دوستی آنها اعتقاد دارد دیگرانند، و دشمنی با شما را مخفی می‌‍‌دارد.

سید گفت: به خدا دروغ می‌‍‌گوید و من در ستایش شما راستینم، این حسادت است که او را بر این سخن واداشته است، زیرا شما را چنین مسرور می‌‍‌بیند، و بریدن من از دیگران و ارادتم به شما خاندان، از پدر و مادرم در من ریشه دوانیده است. او و قومش هم در جاهلیت و هم در اسلام دشمنان شما بوده و هستند و خداوند در مورد خاندان او این آیه را فرو فرستاده است: إِنَّ الَّذِینَ ینَادُونَک مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَکثَرُهُمْ لا یعْقِلُونَ[[443]](#footnote-443)، کسانی که تو را از پشت اتاق‌‍‌ها به فریاد می‌‍‌خوانند، بیشترشان نمی‌‍‌فهمند. منصور گفت: راست می‌‍‌گویی.

سوار صدا زد: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! او به رجعت اعتقاد دارد، و به شیخین ناسزا می‌‍‌گوید.

سید در پاسخ گفت: اما اینکه من رجعت را باور دارم بر اساس فرمایش خداست: وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یکذِّبُ بِآیاتِنَا فَهُمْ یوزَعُونَ،[[444]](#footnote-444) و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند محشور می‌‍‌گردانیم، پس آنان نگاه داشته می‌‍‌شوند، و نیز می‌‍‌فرماید: وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً،[[445]](#footnote-445) و ما آنان را گرد می‌‍‌آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی‌‍‌کنیم. لذا دانستیم که دو حشر [و زنده شدن] داریم؛ یکی عام است [و همه را شامل می‌‍‌شود] و دیگری خاص، همو فرموده است: قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَینِ وَأَحْییتَنَا اثْنَتَینِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیل،[[446]](#footnote-446) می‌‍‌گویند: پروردگارا‌‍‌! دو بار ما را میراندی و دو بار ما را زنده گرداندی. به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون رفتنی [از آتش] هست؟ همو می‌‍‌فرماید: فَأَمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ،[[447]](#footnote-447) پس خداوند او را [به مدت] صد سال میراند، آنگاه او را برانگیخت، و نیز: أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ،[[448]](#footnote-448) آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خدا به آنان گفت: بمیرید، آنگاه آنان را زنده ساخت.

این کتاب خدای عزیز و جلیل بود، رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز فرمودند: روز قیامت متکبّران به صورت مور محشور می‌‍‌شوند، و نیز: هرچه در بنی‌‍‌اسرائیل رخ داد، مثل آن در امت من نیز به وقوع خواهد پیوست حتی مسخ، فرو رفتن در زمین و پرتاب. حذیفه نیز گوید: به خدا دور نیست که خداوند بسیاری از این امت را به صورت بوزینه و خوک مسخ کند.

پس رجعت که عقیده‌‍‌ی من است در قرآن و سنت وارد شده، و من اعتقاد دارم که خداوند تعالی این سوار را به صورت سگ یا بوزینه یا خوک و یا موری به دنیا باز خواهد گرداند، زیرا به خدا قسم گردنکش، متکبّر و کافر است.

منصور خندید و سید سرود:

|  |  |
| --- | --- |
| جاثیت سوّارا أبا شَملة | عند الإمام الحاکم العادل |
| فقال قولا خطأ کله | عند الوری الحافی والناعل |
| ما ذب عما قلت من وصمة | فی أهله بل لج فی الباطل |
| وبان للمنصور صدقی کما | قد بان کذب الأنوک الجاهل |
| یبغض ذا العرش ومن یصطفی | من رسله بالنیر الفاضل |
| ویشنأ الحبر الجواد الذی | فضل بالفضل علی الفاضل |
| ویعتدی بالحکم فی معشر | أدوا حقوق الرسل للراسل |
| فبیّن الله تز اویقه | فصار مثل الهائم الهائل |

در مقابل سوّارِ لُنگ پوش نزد امام حاکم عادل نشسته بودم

او سخنی گفت که همه می‌‍‌دانستند اشتباه محض بود

در برابر عیبی که به خاندانش گرفتم هیچ دفاعی نداشت، بلکه نسبت به باطل اصرار می‌‍‌ورزید

صدق من برای منصور مشخص شد، همانگونه که دروغ احمق نادان

او با خداوند صاحب عرش و رسولانش که آنها را با حجت واضح بر می‌‍‌گزیند، دشمنی می‌‍‌کند

نسبت به دانشمند سخاوت پیشه‌‍‌ای که با فضیلت خود بر دیگر صاحبان فضل برتری دارد، کینه می‌‍‌ورزد

و در قضاوت، به گروهی که حقوق رسولان را ادا کرده‌‍‌اند، ستم می‌‍‌کند

پس خدا تزویر او را آشکار ساخت، و او هم بسان شخصی سرگردان و هراسان شد

منصور گفت: دست از او بردار، سید هم پاسخ داد: آنکه شروع کرده ظالمتر است، دست از من بردارد تا دست از او بردارم.

منصور به سوار گفت: منصفانه سخن گفت، از او دست بردار تا او نیز از تو دست بردارد.»

اختصاص رجعت به برخی ابرار و برخی فجّار

تصحیح الاعتقاد /215 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «در زمان قیام قائم تنها کسی به دنیا رجوع می‌‍‌کند که ایمانش خالص و یا کفرش خالص باشد، و دیگران تا روز مآب [و قیامت] بازگشتی نخواهند داشت.»

مختصر البصائر /25 از ابو بصیر روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام به من فرمودند: آیا اهل عراق رجعت را انکار می‌‍‌کنند؟ عرضه داشتم: آری، فرمودند: مگر قرآن نمی‌‍‌خوانند: وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً تا آخر آیه.»

تفسیر قمی 1 /24 و 2 /36 از حماد از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «مردم در مورد این آیه چه می‌‍‌گویند: وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً، و آن روز که از هر امّتی، گروهی را محشور می‌‍‌گردانیم؟ گفتم: می‌‍‌گویند در قیامت است، فرمودند: اینگونه که می‌‍‌گویند نیست، این در رجعت است، آیا خدا در قیامت از هر امتی گروهی را محشور می‌‍‌کند و دیگران را وا می‌‍‌گذارد؟ آیه‌‍‌ی قیامت این است: وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً، و ما آنان را گرد می‌‍‌آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی‌‍‌کنیم.»

همان 2 /131 از مفضل روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً، فرمودند: هیچ یک از مؤمنین نیست که کشته شده باشد مگر آنکه رجوع می‌‍‌کند تا بمیرد، و تنها کسی باز خواهد گشت که ایمانش خالص و یا کفرش محض باشد.»[[449]](#footnote-449)

شیخ حر عاملی رحمه الله در الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة /343 پس از نقل این روایت می‌‍‌نگارد: «و مانند این حدیث بسیار زیاد است که برخی هم گذشت، و مخفی نیست که این روایت - به طریق اولی - دلالت بر رجعت ایشان [اهل‌‍‌بیت علیهم السلام ] دارد، علاوه بر تصریحات بسیاری که موجود است.»

مختصر البصائر /194 از محمد بن سلام: «امام باقر علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه: قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَینِ وَأَحْییتَنَا اثْنَتَینِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیل، می‌‍‌گویند: پروردگارا‌‍‌! دو بار ما را میراندی و دو بار ما را زنده گرداندی. به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون رفتنی [از آتش] هست؟ فرمودند: این مخصوص اقوامی است و به رجعت بعد از مرگ مربوط می‌‍‌شود و در قیامت نیز جریان خواهد یافت، پس گروه ظالم [از رحمت خدا به] دور باشند.»

بحار الانوار 53 /116 و 59 بعد از نقل این روایت می‌‍‌فرماید: «یکی از دو احیاء در رجعت است و دیگری در قیامت، و یکی از دو میراندن در دنیاست و دیگری در رجعت.»

اعتقاد به رجعت در زیارات

این باور در مهم‌‍‌ترین زیارت که زیارت جامعه‌‍‌ی کبیره است آمده: «مؤمن بإیابکم، مصدّق برجعتکم، منتظر لأمرکم، مرتقب لدولتکم، آخذ بقولکم، عامل بأمرکم، مستجیر بکم، مؤمن بسرّکم وعلانیتکم، وشاهدکم وغائبکم، وأولکم وآخرکم، ونصرتی لکم مُعَدَّةٌ، حتی یحیی الله تعالی دینه بکم، ویردّکم فی أیامه، ویظهرکم لعدله، ویمکنکم فی أرضه، وجعلنی ممن یقتصّ آثارکم، ویسلک سبیلکم، ویهتدی بهداکم، ویحشر فی زمرتکم، ویکرّ فی رجعتکم، ویمَلَّک فی دولتکم، ویشَرَّف فی عافیتکم: من به بازگشت شما ایمان دارم، رجعتتان را تصدیق می‌‍‌کنم، در انتظار امر شما به سر می‌‍‌برم، دیده به دولت شما دوخته‌‍‌ام، سخن شما را اخذ و به فرمان شما عمل می‌‍‌کنم، به شما پناه می‌‍‌جویم، به آشکار و نهان، شاهد و غائب و اول و آخرتان ایمان دارم، یاری من برای شما آماده است، تا آنکه خداوند متعال دینش را به شما زنده و در ایام خود[[450]](#footnote-450) شما را باز گرداند، برای [به اجرا گذاشتن] عدل خود آشکارتان نماید، و در زمینِ خود شما را قدرت دهد، و مرا از کسانی قرار دهد که دنباله رو شما هستند، در راه شما سیر می‌‍‌کنند، به هدایت شما رهنمون و در گروه شما محشور می‌‍‌شوند، در رجعت شما باز می‌‍‌گردند، در دولتتان به قدرت می‌‍‌رسند و در [دوران] عافیت شما شرافت می‌‍‌گیرند.»[[451]](#footnote-451)

مصباح المتهجد /253 از امام صادق علیه السلام - در زیارت قبور پیغمبر اکرم، امیرالمؤمنین، حضرت زهرا، حسنین و دیگر امامان علیهم السلام - روایت می‌‍‌کند: «... رو به قبله ایستاده می‌‍‌گوید: السلام علیک أیها النبی ورحمة الله وبرکاته، السلام علیک أیها النبی المرسل، والوصی المرتضی، والسیدة الکبری، والسیدة الزهراء، والسبطان المنتجبان، والأولاد والأعلام، والأمناء المنتجبون المستخزنون، جئت انقطاعاً إلیکم وإلی آبائکم، وولدکم الخلف علی برکة الحق، فقلبی لکم مُسَلِّم، ونصرتی لکم مُعَدَّة حتی یحکم الله بدینه، فمعکم معکم لامع عدوکم، إنی لمن القائلین بفضلکم، مُقِرٌّ برجعتکم، لا أنکر لله قدرة، ولاأزعم إلا ماشاء الله: ای پیامبر‌‍‌! سلام بر تو و نیز رحمت و برکات خدا، سلام بر تو ای پیامبر مرسل، ای وصیّ برگزیده، ای سیده‌‍‌ی کبری و سیده‌‍‌ی زهرا، ای دو نواده‌‍‌ی برگزیده و فرزندان و نشانه‌‍‌ها [ی حق] و امینان برگزیده و خزانه داران [دانش خدا]. به برکت حق، بریده [از دیگران] به سوی شما و پدرانتان و فرزند جانشینتان آمده‌‍‌ام، پس دلم تسلیم شماست، یاری‌‍‌ام برای شما آماده است تا آنکه خداوند دینش را حاکم گرداند، من با شما هستم نه با دشمنتان، از کسانی هستم که به فضل و برتری شما اعتقاد دارند و رجعت شما را باور دارم، قدرت خدا را انکار نمی‌‍‌کنم و جز آنچه خدا بخواهد نمی‌‍‌پندارم.»

اعتقاد به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و رجعت، از ایمان به غیب

تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله 2 /391: «عَالِمُ الْغَیبِ فَلا یظْهِرُ عَلَی غَیبِهِ أَحَداً إِلا مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یسْلُک مِنْ بَینِ یدَیهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً،[[452]](#footnote-452) دانای نهان، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌‍‌کند. جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی خواهد گماشت؛ خداوند رسول برگزیده‌‍‌ی خود را از آنچه پیش از او بوده، و نیز جریانات قائم، رجعت و قیامت که بعد از او خواهند بود آگاه می‌‍‌کند.»

همان 1 /383 از ابو حمزه روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد فرموده‌‍‌ی خداوند: فَالَّذِینَ لا یؤْمِنُونَ بِالآخِرَة،[[453]](#footnote-453) پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرمودند: مقصود آن است که اینان به حقّانیت رجعت اعتقاد ندارند.»

برخی از مسلمانان قسم می‌‍‌خورند که رجعتی در کار نیست‌‍‌!

تفسیر عیاشی 2 /259 از ابو بصیر روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَیمَانِهِمْ لا یبْعَثُ اللهُ مَنْ یمُوتُ،[[454]](#footnote-454) و با سخت‌‍‌ترین سوگندهایشان بخدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگیخت، فرمودند: درباره‌‍‌ی این آیه چه می‌‍‌گویند؟ گفتم: بر این باورند که مشرکان برای رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوگند می‌‍‌خوردند که خدا مردگان را زنده نخواهد نمود، حضرت فرمودند: گوینده‌‍‌ی این سخن هلاک شود، وای بر آنها، آیا مشرکان به خدا قسم می‌‍‌خوردند، یا به لات و عزّی؟ گفتم: فدایت شوم، شما بفرمایید تا آگاه شوم، فرمودند: چون قائم ما قیام کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را به سوی او بر خواهد انگیخت که دسته‌‍‌ی شمشیرشان بر شانه‌‍‌هایشان قرار دارد.

این خبر به گروهی از شیعیان ما که هنوز نمرده‌‍‌اند می‌‍‌رسد، آنها می‌‍‌گویند: فلانی و فلانی از قبرهایشان برانگیخته شده‌‍‌اند و در کنار قائم حضور دارند. این خبر به قومی از دشمنان ما می‌‍‌رسد و آنان می‌‍‌گویند: ای شیعیان‌‍‌! چقدر شما دروغ پردازید، شما در دولت خودتان دروغ می‌‍‌گویید، نه به خدا سوگند، اینان نه زیسته‌‍‌اند و نه تا روز قیامت خواهند زیست.

و خداوند سخن آنان را حکایت کرد و فرمود: وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَیمَانِهِمْ لا یبْعَثُ اللهُ مَنْ یمُوتُ.»[[455]](#footnote-455)

همان از سیرین نقل می‌‍‌کند: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که فرمودند: مردم در مورد این آیه چه می‌‍‌گویند: وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَیمَانِهِمْ لا یبْعَثُ اللهُ مَنْ یمُوتُ؟ گفتم: می‌‍‌گویند: [مشرکان می‌‍‌گویند:] نه قیامتی در کار است و نه بر انگیختن و زنده شدنی، فرمودند: به خدا سوگند دروغ گفته‌‍‌اند، این مربوط به زمانی است که قائم قیام کند و رجعت کنندگان با او برگردند، پس مخالفان شما گویند: ای شیعیان‌‍‌! دولتتان آشکار شد، و اینکه می‌‍‌گویید فلانی و فلانی و فلانی بازگشته‌‍‌اند از دروغ‌‍‌های شماست، نه به خدا قسم، خداوند کسی را که مرده برنمی‌انگیزد.

آیا نمی‌‍‌بینی می‌‍‌فرماید: وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَیمَانِهِمْ؟ مشرکان لات و عزّی را بزرگتر از آن می‌‍‌دانستند که به چیز دیگری قسم بخورند، پس خداوند فرمود: بَلَی وَعْدًا عَلَیهِ حَقًّا... لِیبَینَ لَهُمُ الَّذِی یخْتَلِفُونَ فِیهِ وَلِیعْلَمَ الَّذِینَ کفَرُوا أَنَّهُمْ کانُوا کاذِبِینَ . إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَیءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ کنْ فَیکونُ،[[456]](#footnote-456) آری، [انجام] این وعده بر او حق است... تا [خدا] آنچه را در [مورد] آن اختلاف دارند، برای آنان توضیح دهد، و تا کسانی که کافر شده‌اند، بدانند که آنها خود دروغ می‌‍‌گفته‌اند. ما وقتی چیزی را اراده کنیم، همین قدر به آن می‌‍‌گوییم: باش، پس موجود می‌‍‌شود.»

بازگشت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم طبق وعده‌‍‌ی الهی

تفسیر قمی 1 /25 و 2 /147 از عمرو بن شمر نقل می‌‍‌کند: «در حضور امام باقر علیه السلام سخن از جابر به میان آمد، ایشان فرمودند: خدا جابر را رحمت کند، دانش او به حدّی رسیده بود که از تأویل این آیه آگاه بود: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیک الْقُرْآنَ لَرَادُّک إِلَی مَعَادٍ،[[457]](#footnote-457) در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌‍‌گرداند؛ مقصود رجعت است.»

تأویل الآیات 1 /424 و مختصر البصائر /210 از ابو مروان روایت می‌‍‌کنند: «از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیک الْقُرْآنَ لَرَادُّک إِلَی مَعَادٍ، فرمودند: نه، به خدا دنیا به پایان نخواهد رسید تا آنکه رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام در ثویه گرد آیند، با هم دیدار کنند و در آن مسجدی با دوازده هزار در بنا کنند. ثویه موضعی است در کوفه.»

مختصر البصائر /24 از بکیر بن اعین روایت می‌‍‌کند: «کسی که هیچ شکّی در او ندارم - یعنی امام باقر علیه السلام - به من فرمود: رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام رجعت خواهند نمود.»

تفسیر قمی 2 /147 از ابو خالد کابلی نقل می‌‍‌کند: «امام سجاد علیه السلام در مورد آیه‌‍‌ی: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیک الْقُرْآنَ لَرَادُّک إِلَی مَعَادٍ، فرمودند: پیامبرتان صلی الله علیه وآله وسلم ، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام به سوی شما باز خواهند گشت.»

همان 2 /391: «حَتَّی إِذَا رَأَوْا مَا یوعَدُونَ،[[458]](#footnote-458) تا آنچه را وعده داده می‌‍‌شوند ببینند؛ فرمود: [آنچه وعده داده می‌شوند] قائم و امیرالمؤمنین علیهما السلام در رجعت هستند.

فَسَیعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً،[[459]](#footnote-459) آنگاه دریابند که یاور چه کسی ضعیف‌‍‌تر و کدام یک شماره‌اش کمتر است؛ فرمود:این همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام است: به خدا سوگند، ای پسر صهاک‌‍‌! اگر عهدی از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نوشته‌‍‌ای که از خداوند گذشته نمی‌‍‌بود، هر آینه درمی‌‍‌یافتی کدامیک از ما یاورش ضعیف‌‍‌تر و کم شماره‌‍‌تر است.

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از رجعت به مردم خبر دادند، آنان گفتند: این چه زمان خواهد بود؟ خداوند فرمود: ای محمد‌‍‌! بگو: إِنْ أَدْرِی أَقَرِیبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ یجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً،[[460]](#footnote-460) نمی‌‍‌دانم آنچه را که وعده داده شده‌اید نزدیک است یا پروردگارم برای آن زمانی قرار داده است؟»

کافی 8 /247 از حسن بن شاذان واسطی نقل می‌‍‌کند: «به امام رضا علیه السلام نامه نوشتم و از جفای اهل واسط و شوریدن آنان بر خود گله کردم، گروهی از عثمانیان مرا می‌‍‌آزردند. ایشان با خط خود نوشتند: خدای تبارک و تعالی از اولیای ما بر صبر در دولت باطل میثاق گرفته است، پس بر حکم پروردگارت شکیبا باش، پس چون سید خلق قیام کند، آنان گویند: یا وَیلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ،[[461]](#footnote-461) ای وای بر ما، چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده‌‍‌ی خدای رحمان، و پیامبران راست می‌‍‌گفتند.»

مختصر البصائر /26 از جابر بن یزید روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد آیه‌‍‌ی: یا أَیهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ،[[462]](#footnote-462) ای جامه بر سر کشیده، برخیز و بترسان، فرمودند: مقصود حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و قیام ایشان در رجعت است که بیم می‌‍‌دهند.

إِنَّهَا لإِحْدَی الْکبَرِ. نَذِیراً لِلْبَشَر،[[463]](#footnote-463) آن از پدیده‌‍‌های بزرگ است. هشدار دهنده‌‍‌ی بشر است؛ یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم در رجعت، هشدار دهنده‌‍‌ی بشر است.

وَمَا أَرْسَلْنَاک إِلا کافَّةً لِلنَّاسِ،[[464]](#footnote-464) و ما تو را جز برای تمام مردم، نفرستادیم؛ در رجعت.»‏

همان از همو از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌‍‌فرمودند: آنکه جامه بر سر کشید [پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ]، به هنگام رجعت حضور خواهد داشت. شخصی صدا زد: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! آیا پیش از قیامت زندگی [دوباره] و پس از آن مرگ خواهد بود؟ ایشان فرمودند: آری، به خدا قسم یک کفر پس از رجعت، از کفرهایی پیش از آن سخت‌‍‌تر است.»

رجعت مراحلی دارد، و نخستین کسی که باز می‌‍‌گردد امام‌‍‌حسین علیه السلام است

مختصر البصائر /18 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «نخستین کسی که در رجعت باز می‌‍‌گردد، حسین بن علی علیه السلام است. ایشان چهل سال در زمین درنگ می‌‍‌کنند تا آنکه ابروها بر دیدگانشان بیفتد.»[[465]](#footnote-465)

همان /24 از حمران بن اعین و ابو الخطاب از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «نخستین کسی که از زمین بیرون می‌آید و به دنیا باز می‌‍‌گردد حسین بن علی علیه السلام است. رجعت فراگیر نیست، بلکه خاص است و تنها کسی که ایمان یا شرکش خالص باشد رجعت خواهد کرد.»

همان /27 و 22 از حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام می‌‍‌آورد: «همسایه‌‍‌تان حسین بن علی علیه السلام رجوع خواهد نمود، پس آن مقدار حکومت خواهد کرد که ابروهایش از پیری بر دیدگان افتد.»

همان /48 از امام صادق علیه السلام : «امام‌‍‌حسین علیه السلام در میان یارانی که با او به شهادت رسیدند و با همراهی هفتاد پیامبر - هم‌‍‌چنان‌‍‌که با موسی بن عمران علیه السلام برانگیخته شدند - می‌‍‌آید و قائم انگشتر را به ایشان می‌‍‌دهد.

امام‌‍‌حسین علیه السلام است که غسل، کفن و حنوط او را بر عهده خواهد داشت، و در قبر قرار خواهد داد.»

همان از عقبه روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی رجعت سؤال شد که آیا حق است؟ ایشان فرمودند: آری، پرسیدند: اول کسی که خارج می‌‍‌شود کیست؟ فرمودند: امام‌‍‌حسین علیه السلام که به دنبال قائم علیه السلام خارج می‌شود.

من عرض کردم: آیا همه‌‍‌ی مردم در کنار او حضور دارند؟ فرمودند: نه، بلکه آنگونه که خدای متعال در کتاب خود یاد کرده: یوْمَ ینْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً،[[466]](#footnote-466) روزی که در صور دمیده شود، و گروه گروه بیایید؛ گروهی بعد از گروهی دیگر.»

تفسیر فرات /203 با سند خود روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد فرمایش خداوند: یوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. تَتْبَعُهَا الرَّادِفَة،[[467]](#footnote-467) آن روز که لرزنده بلرزد، و از پی آن لرزه‌ای افتد، فرمودند: الراجفة حسین بن علی علیه السلام است و الرادفة علی بن ابی طالب علیه السلام ، او نخستین کسی است که همراه حسین بن علی در میان نود و پنج هزار نفر خاک را از سر خود می‌‍‌تکاند، و این همان فرموده‌‍‌ی خداست: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَیوْمَ یقُومُ الأَشْهَادُ . یوْمَ لاینْفَعُ الظَّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ،[[468]](#footnote-468) در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آورده‌‍‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می‌‍‌ایستند قطعاً یاری می‌‍‌کنیم. [همان] روزی که ستمگران را پوزش طلبیشان سود نمی‌‍‌دهد، و برای آنان لعنت است، و برایشان بدفرجامی آن سراست.»

مختصر البصائر /27 از یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «کسی که قبل از روز قیامت حسابرسی مردم را به عهده خواهد داشت، حسین بن علی علیه السلام است، و اما روز قیامت فرستادنی به بهشت است و فرستادنی به دوزخ.»

الخرائج و الجرائح 2 /848 از جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «امام‌‍‌حسین علیه السلام پیش از آنکه به شهادت برسند به یاران فرمودند: رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: پسرم‌‍‌! تو به عراق کشانیده خواهی شد، آن زمینی است که پیامبران و جانشینان آنان در آن با یکدیگر ملاقات کرده‌‍‌اند، زمینی است که عمورا نامیده می‌‍‌شود. تو و جماعتی از یارانت - که درد تماس آهن را احساس نمی‌‍‌کنند - در آن به شهادت خواهید رسید، و این آیه را تلاوت کردند: قُلْنَا یا نَارُ کونِی بَرْداً وَسَلَاماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ،[[469]](#footnote-469) گفتیم: ای آتش‌‍‌! برای ابراهیم سرد و بی‌‍‌آسیب باش، نبرد بر تو و آنان سرد و سلامت خواهد بود.

پس شادمان باشید که به خدا اگر ما را بکشند نزد پیامبرمان صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌رویم، سپس آن مقدار که خدا بخواهد درنگ می‌‍‌کنم، آنگاه نخستین کسی خواهم بود که از زمین بیرون می‌‍‌آید، و همزمان با خروج امیرالمؤمنین علیه السلام ، قیام قائممان و حیات رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم خارج خواهم شد.

در ادامه گروهی از آسمان و از نزد خدا - که هیچگاه به زمین نیامده بودند - بر من فرود می‌‍‌آیند، و نیز جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و لشکریانی از فرشتگان.

محمد، علی، من، برادرم و تمامی کسانی که خداوند بر آنان منّت نهاده، بر اسبانی از اسبان پروردگار، اسبانی سیاه و سفید از نور که هیچ مخلوقی بر آن ننشسته است. آنگاه محمد صلی الله علیه وآله وسلم بیرق خود را به اهتزاز در آورده و با شمشیرشان آن را به قائم می‌‍‌سپارند.

پس از آن، ما آن مقداری که خدا بخواهد درنگ می‌‍‌کنیم. سپس خداوند چشمه‌‍‌ای از روغن، چشمه‌‍‌ای از شیر و چشمه‌‍‌ی آبی را از مسجد کوفه بیرون می‌‍‌آورد. بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به من سپرده و به شرق و غرب می‌‍‌فرستد. به هر دشمنی برسم خونش را خواهم ریخت، صنمی را وانمی‌‍‌گذارم جز آنکه به آتش خواهم کشید تا به هند برسم و آن را بگشایم.

دانیال و یونس به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام خارج می‌‍‌شوند و می‌‍‌گویند: خدا و رسولش راست گفتند. خداوند هفتاد نفر را به همراه آن دو به بصره می‌‍‌فرستد و کسانی را که به جنگ ایشان آمده‌‍‌اند می‌‍‌کشند. لشکری نیز به سمت روم ارسال می‌‍‌کند و خداوند فتح را نصیب آنها خواهد نمود.

سپس من هر جنبنده‌‍‌ای را که خدا گوشت آن را حرام کرده خواهم کشت تا آنکه تنها پاکیزه بر زمین باشد. یهود و نصاری و دیگر ادیان را خواهم آورد و آنان را بین اسلام و شمشیر مخیّر خواهم ساخت، پس بر هر که اسلام بیاورد منّت خواهم گذارد و هرکه را خوش نیاید خدا خونش را خواهد ریخت.

هیچ کس از شیعیان ما نخواهد ماند مگر آنکه خداوند فرشته‌‍‌ای به سوی او می‌‍‌فرستد، تا خاک از چهره‌‍‌اش بروبد، و همسران و جایگاهش در بهشت را به او معرفی کند.

هیچ نابینا، زمینگیر و مبتلایی بر زمین نباشد، جز آنکه خداوند به ما اهل‌‍‌بیت بلا را از او بر طرف خواهد نمود.

برکت آسمان به زمین نازل خواهد شد تا جایی که [شاخه‌‍‌های] درخت به جهت [سنگینی] میوه‌‍‌هایی که خداوند در آن اراده می‌‍‌کند خواهد شکست، و میوه‌‍‌ی زمستان در تابستان و میوه‌‍‌ی تابستان در زمستان تناول می‌‍‌شود، و این فرمایش خدای متعال است: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَکنْ کذَّبُوا،[[470]](#footnote-470) و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند.

آنگاه خداوند به شیعیان ما کرامتی خواهد کرد؛ هیچ چیزی در زمین و آنچه در آن است از آنان پوشیده نخواهد ماند، تا آنجا که مردی از آنها که می‌‍‌خواهد از خانواده‌‍‌اش مطّلع باشد، به آنها از کارهایشان خبر می‌‍‌دهد.»

تفسیر عیاشی 2 /282 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «نخستین کسی که به دنیا باز می‌‍‌گردد حسین بن علی علیه السلام و یاران ایشان، و یزید بن معاویه و یاران او هستند، و به مانند دو پر یکسانِ تیر، آنها را خواهد کشت. آنگاه امام علیه السلام این آیه را تلاوت کردند: ثُمَّ رَدَدْنَا لَکمُ الْکرَّةَ عَلَیهِمْ وَأَمْدَدْنَاکمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکمْ أَکثَرَ نَفِیراً،[[471]](#footnote-471) پس [از چندی] دوباره شما را باز گردانده بر آنان چیره می‌‍‌کنیم، و شما را با اموال و پسران یاری می‌‍‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌‍‌گردانیم.»

مختصر البصائر /29 از جابر بن یزید از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «حضرت علی علیه السلام با پسرش امام‌‍‌حسین علیه السلام رجعتی به زمین خواهند داشت. ایشان با بیرق خود می‌‍‌آیند تا از بنی‌‍‌امیه، معاویه، خاندان وی و کسانی که در نبرد با ایشان حضور داشتند انتقام بگیرند. آنگاه خداوند یاران خویش را به سوی آنان می‌فرستد، سی هزار نفر از اهل کوفه و هفتاد هزار تن از سایر مردم، و بسان بار نخست در صفین با آنان روبرو می‌‍‌شود تا آنکه آنها را به قتل رسانده و خبر رسانی هم از آنها باقی نخواهد گذارد. سپس خدای عزوجل آنها را به شدیدترین عذاب خود در کنار فرعون و آل فرعون داخل می‌‍‌کند.

ایشان بازگشت دیگری هم به همراه رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواهند داشت تا خلیفه در زمین باشد و امامان علیهم السلام کارگزاران او باشند، و خدا به طور آشکار در زمین پرستش شود، آنسان که به طور سرّی در آن عبادت می‌‍‌شد.

سپس فرمودند: آری به خدا و چند برابر آن و با دست خود نشان دادند. خداوند به پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم مُلک تمامی اهل دنیا - از روزی که دنیا را آفرید تا روزی که آن را از بین برد - را عطا می‌‍‌کند، تا وعده‌‍‌ای را که در کتابش به ایشان داده به انجام رساند: لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَلَوْ کرِهَ الْمُشْرِکونَ،[[472]](#footnote-472) تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.»

رجعت امامان و برخی پیامبران علیهم السلام [[473]](#footnote-473)

تفسیر قمی 2 /147 از ابو خالد کابلی نقل می‌‍‌کند: «امام سجاد علیه السلام در مورد آیه‌‍‌ی: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیک الْقُرْآنَ لَرَادُّک إِلَی مَعَادٍ، فرمودند: پیامبرتان صلی الله علیه وآله وسلم ، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام به سوی شما باز خواهند گشت.»

تفسیر عیاشی 1 /181 از فیض بن ابی شیبه روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کردند: وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ النَّبِیینَ لَمَا آتَیتُکمْ مِنْ کتَابٍ وَحِکمَةٍ ثُمَّ جَاءَکمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَی ذَلِکمْ إِصْرِی قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَکمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ،[[474]](#footnote-474) و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌‍‌اش کنید. [آنگاه] فرمود: آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم، و فرمودند: به رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایمان بیاورید و امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری نمایید.

عرضه داشتم: و امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری نمایید؟ فرمودند: آری، از آدم بگیر و [تا آخر] بیا، خداوند هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نمی‌‍‌کند، مگر آنکه به دنیا بازگشته در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد جنگید.»

تفسیر قمی 1 /106 از ابن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «خداوند هیچ پیامبری را - از آدم بگیر و بیا - مبعوث نکرد، جز آنکه به دنیا باز می‌‍‌گردد و امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری می‌‍‌کند، و این همان فرموده‌‍‌ی خداست: لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ؛ یعنی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، وَلَتَنْصُرُنَّهُ؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام .»

همان 2 /132: «سَیرِیکمْ آَیاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا،[[475]](#footnote-475) آیاتش را به شما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت؛ آیات امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند، هنگامی که رجعت کنند دشمنانشان با دیدنشان آنها را می‌‍‌شناسند. دلیل بر اینکه آیات ائمه علیهم السلام هستند فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام است: به خدا قسم خدا نشانه‌‍‌ای بزرگتر از من ندارد. پس چون به دنیا بازگردند، دشمنانشان در دنیا آنها را خواهند شناخت.»

مختصر البصائر /28 از سلیمان دیلمی روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سؤال کردم: إِذْ جَعَلَ فِیکمْ أَنْبِیاءَ وَجَعَلَکمْ مُلُوکاً،[[476]](#footnote-476) آنگاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد، و شما را پادشاهانی ساخت، فرمودند: [مقصود از] پیامبران، رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، ابراهیم، اسماعیل و نسل او علیهم السلام هستند، و پادشاهان ائمه علیهم السلام .

عرضه داشتم: چه مُلکی به شما عطا شده؟ فرمودند: مُلک بهشت و ملک رجعت.»

رجعت اسماعیل نبی با امام‌‍‌حسین علیهما السلام

کامل الزیارات /65 از برید بن معاویه‌‍‌ی عجلی روایت می‌‍‌کند: «خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! برای من درباره‌‍‌ی اسماعیلی که خدا در کتابش اینچنین از او یاد می‌‍‌کند بفرمایید: وَاذْکرْ فِی الْکتَابِ إِسْمَاعِیلَ إِنَّهُ کانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکانَ رَسُولاً نَبِیاً،[[477]](#footnote-477) و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود؛ آیا اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام است، چون مردم می‌‍‌پندارند وی همان پسر ابراهیم علیه السلام است؟

فرمودند: اسماعیل [پسر ابراهیم علیه السلام ] پیش از ابراهیم از دنیا رفت، و ابراهیم حجت قائم خدا و صاحب شریعت بود، با این حساب اسماعیل [اگر پسر وی باشد] به سوی چه کسی فرستاده شده است؟

عرض کردم: فدایت گردم، پس مقصود کیست؟ فرمودند: او اسماعیل بن حزقیل نبی علیه السلام است، خداوند او را به سوی قومش مبعوث کرد، ولی آنها او را تکذیب کردند، کشتند و پوست صورتش را کندند. خداوند بر آنان غضب کرد و اسطاطائیل فرشته‌‍‌ی عذاب را نزد او فرستاد، او گفت: ای اسماعیل‌‍‌! من اسطاطائیل فرشته‌‍‌ی عذاب هستم، پروردگار عزّت مرا نزد تو فرستاده تا قومت را - اگر خواستی - به انواع عذاب معذّب گردانم.

اسماعیل گفت: نیازی بدان ندارم، خدا وحی کرد: ای اسماعیل‌‍‌! پس حاجتت چیست؟ عرضه داشت: پروردگار من‌‍‌! تو برای خود به ربوبیت، برای محمد به نبوت و برای جانشینانش به ولایت میثاق گرفتی، و به بهترین خلق خود خبر دادی که امتش با حسین بن علی علیه السلام پس از پیامبرشان چه خواهند کرد، و به حسین علیه السلام وعده دادی که او را به دنیا بازگردانی تا خود از کسانی که با وی چنین کردند انتقام گیرد، درخواست من از تو - پروردگارم‌‍‌! - آن است که مرا به دنیا بازگردانی تا از کسانی که با من چنین کردند انتقام گیرم، همانسان که حسین علیه السلام را بازمی‌‍‌گردانی.

پس خداوند اسماعیل بن حزقیل را بدان وعده داد، و او با امام‌‍‌حسین علیه السلام رجعت می‌‍‌کند.»

رجعت، پاره‌‍‌ای از تأویلی که مردم به دانش آن احاطه ندارند

تفسیر عیاشی 2 /122 از حمران نقل می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام در مورد امور مهمی چون رجعت و دیگر مسائل سؤال کردم، فرمودند: این امری که درباره‌‍‌اش از من سؤال می‌‍‌کنید، زمانش نرسیده است، خداوند می‌‍‌فرماید: بَلْ کذَّبُوا بِمَا لَمْ یحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا یأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ،[[478]](#footnote-478) بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است.»

مردم در رجعت، حقیقت را به عیان می‌‍‌بینند

التنزیل و التحریف سیاری /70 از ابو عبد الله بن نجیح یمانی نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه سؤال کردم: لَتُسْأَلُنَّ یوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ،[[479]](#footnote-479) در همان روز است که از نعمت پرسش خواهید شد، فرمودند: نعمتی که خدا بر شما عطا کرد، محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

در مورد این آیه: عِیْنَ الْیقِینِ؛[[480]](#footnote-480) فرمودند: به چشم دیدن.

و در مورد این: کلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ . ثُمَّ کلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ،[[481]](#footnote-481) نه چنین است، خواهید دانست، باز هم نه چنین است، خواهید دانست؛ فرمودند: یک بار در رجعت و یک بار در قیامت.»

زمین، و احیای آن با رجعت

تفسیر قمی 2 /171: «أَوَلَمْ یرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ،[[482]](#footnote-482) آیا ننگریسته‌اند که ما باران را به سوی زمینِ بایر میرانیم؟؛ مقصود زمین خراب است، و این مثالی است که خدا در مورد رجعت و قائم زده است، و چون رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای آنان از رجعت فرمودند، آنها گفتند: مَتَی هَذَا الْفَتْحُ إِنْ کنْتُمْ صَادِقِینَ،[[483]](#footnote-483) اگر راست می‌گویید، این پیروزی چه وقت است؟»

برخی آیات آخرت در رجعت

تفسیر عیاشی 2 /306 از ابو بصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت می‌‍‌کند: «وَمَنْ کانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الْآَخِرَةِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً،[[484]](#footnote-484) و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد، در آخرت [هم] کور و گمراه‌‍‌تر خواهد بود؛ فرمودند: رجعت.»

رجعت، فریادِ در آیه

تفسیر قمی 2 /327 از جمیل روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: یوْمَ یسْمَعُونَ الصَّیحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِک یوْمُ الْخُرُوجِ،[[485]](#footnote-485) روزی که فریاد به حقّ را می‌‍‌شنوند، آن [روز] روز بیرون آمدن [از زمین] است، فرمودند: این رجعت است.»

برخی ناصبیان رجعت می‌‍‌کنند و از آنان انتقام گرفته می‌‍‌شود

دلائل الامامة /247 از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند تمامی آزار دهندگان مؤمنین در زمان خودشان را - با همان صورتی که داشتند - به میان آنها برمی‌‍‌گرداند، تا مؤمنان از آنها انتقام گیرند.»

تفسیر قمی 2 /65 از معاویة بن عمار روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه پرسیدم: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً،[[486]](#footnote-486) و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگی خواهد داشت، ایشان فرمودند: به خدا اینان ناصبیان هستند، عرض کردم: فدایت شوم، ما اینان را می‌‍‌بینیم که در عمر طولانی خود در رفاه و راحتی زندگی می‌‍‌کنند تا بمیرند، فرمودند: به خدا که این امر در رجعت است...»

همان 2 /170: «وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الأَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الأَکبَرِ،[[487]](#footnote-487) و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر، از عذاب نزدیکتر [نیز] به آنان می‌‍‌چشانیم؛ عذاب نزدیکتر، عذاب رجعت و با شمشیر است.

لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ، امید که آنها بازگردند؛ در رجعت بازمی‌‍‌گردند تا عذاب شوند.»

مختصر البصائر /17 از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «در مورد آیه‌‍‌ی: حَتَّی إِذَا فَتَحْنَا عَلَیهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِیدٍ،[[488]](#footnote-488) تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم، فرمودند: آن علی بن ابی طالب علیه السلام است، آن هنگام که در رجعت بازگردد.»

همان /21 از ابو بصیر روایت می‌‍‌کند: «حضور امام صادق علیه السلام رسیدم و عرضه داشتم: ما می‌‍‌گوییم که عمرو بن ذر نمی‌‍‌میرد تا آنکه با قائم آل محمد علیهم السلام بجنگد.

فرمودند: مَثَل ابن ذر مثل مردی است در بنی‌‍‌اسرائیل که او را عبد ربه می‌‍‌گفتند و یارانش را به گمراهی می‌خواند، و مرد. یارانش به قبر او پناه می‌‍‌آوردند و در کنار آن گفتگو می‌‍‌کردند که یکباره از قبر بیرون آمد و خاک از سر می‌‍‌رفت و به آنها چنین و چنان گفت.»

نگارنده: عمرو بن ذر همدانی داستان سرایی است که به ریش بلند شهرت داشته است. وی به بنی عباس تقرّب می‌‍‌جست و برای لشکریان آنان داستان‌‍‌ها می‌‍‌گفت و آنان را بر قیام تحریک می‌‍‌کرد.[[489]](#footnote-489) او به منصب قضاوت نیز نائل شد. ابن حجر در رواة الآثار /144 او را ثقه (‌‍‌!) می‌‍‌شمارد، می‌‍‌نویسد: «عمرو بن ذر همدانی... صحیح عُمر است که فردی ثقه و مشهور بوده.»

ولیکن نزد ما مذموم است، رجال کشی 2 /483 از ثویر روایت می‌‍‌کند که عمرو بن ذر، ابن قیس ماصر و صلت بن بهرام برای تحدّی نزد امام باقر علیه السلام رفتند، و به گمان خود چهار هزار سؤال جمع آوری کرده‌‍‌اند تا امام علیه السلام را به چالش بکشند، اما چون حضور رسیدند هیچ نپرسیدند‌‍‌!

«امام باقر علیه السلام فرمودند: ای پسر ذر‌‍‌! آیا برای ما بعضی از احادیث ما را که به شما رسیده نمی‌‍‌گویی؟ وی گفت: آری، ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! پیامبر فرمودند: من در میان شما دو امر گران را باقی می‌‍‌گذارم که یکی از دیگری بزرگتر است؛ کتاب خدا و اهل‌‍‌بیتم، اگر بدین دو تمسک کنید هرگز به گمراهی نیفتید.

امام باقر علیه السلام فرمودند: پسر ذر‌‍‌! هنگامی که با رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیدار کنی و ایشان بفرمایند پس از من با ثقلین چه کردی، چه خواهی گفت؟ ابن ذر چنان گریست که می‌‍‌دیدم اشک‌‍‌ها بر ریشش جریان یافته است، و گفت: بزرگتر را که پاره کردیم و اصغر را کشتیم.

حضرت فرمودند: پسر ذر‌‍‌! با این حساب به ایشان راست می‌‍‌گویی، نه به خدا قسم روزقیامت گامی برداشته نمی‌‍‌شود تا آنکه خدا او را از سه امر بپرسد؛ عمر خود را در چه به پایان رسانده، مالش را از کجا به دست آورده و در چه راهی صرف نموده، و محبت ما اهل‌‍‌بیت. در این هنگام آنها برخاستند و خارج شدند.

امام علیه السلام به غلامی فرمودند: دنبال آنها برو و ببین چه می‌‍‌گویند، او هم چنین کرد و بازگشت و گفت: فدایت شوم، شنیدم که به ابن ذر می‌‍‌گفتند: ما برای این با تو آمدیم؟‌‍‌! و او گفت: وای بر شما‌‍‌! مردی است که می‌‍‌پندارد خدا از من از ولایت او خواهد پرسید، چگونه از کسی که از احکام خردی چون سفره و کوزه نیز آگاه است، پرسش کنم؟»

نتیجه آن است که عمرو بن ذر نه تنها داستان سرا، بلکه ناصبی کبیری بوده است و در رجعت بازمی‌‍‌گردد.

رجعت و تشبیه آن به احیای قوم موسی علیه السلام در میقات

المحکم و المتشابه /112 از تفسیر نعمانی از اسماعیل بن جابر روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند که در آن سؤالاتی از آیات و احکام قرآن آمده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بودند:

اما ردّ بر منکر رجعت این سخن خدای عزیز و جلیل است: وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یکذِّبُ بِآیاتِنَا فَهُمْ یوزَعُونَ،[[490]](#footnote-490) و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند محشور می‌‍‌گردانیم، پس آنان نگاه داشته می‌‍‌شوند؛ یعنی به دنیا، ولی حشر آخرت این فرموده‌‍‌ی خدای عزوجل است: وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً،[[491]](#footnote-491) و ما آنان را گرد می‌‍‌آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی‌‍‌کنیم.

و سخن خدای سبحان: وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیةٍ أَهْلَکنَاهَا أَنَّهُمْ لا یرْجِعُونَ،[[492]](#footnote-492) و بر [مردم] شهری که آن را هلاک کرده‌ایم، بازگشتشان حرام است؛ در رجعت [بازگشت آنان حرام] است، اما در قیامت باز می‌‍‌گردند.

و نیز: وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ النَّبِیینَ لَمَا آتَیتُکمْ مِنْ کتَابٍ وَحِکمَةٍ ثُمَّ جَاءَکمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ،[[493]](#footnote-493) و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید؛ این امر تنها در رجعت به وقوع خواهد پیوست.

همچنین است خطاب خدا به امامان و وعده‌‍‌ی نصرت به ایشان، و انتقام از دشمنانشان، خدای سبحان می‌فرماید: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یعْبُدُونَنِی لایشْرِکونَ بِی شَیئاً،[[494]](#footnote-494) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این زمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدّل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند؛ و این تنها زمانی واقع می‌‍‌شود که به دنیا بازگردند.

و نیز: وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ،[[495]](#footnote-495) و خواستیم بر کسانی که در زمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان گردانیم، و ایشان را وارثان قرار دهیم.

همچنین: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیک الْقُرْآنَ لَرَادُّک إِلَی مَعَادٍ،[[496]](#footnote-496) در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌‍‌گرداند؛ یعنی رجعت دنیا.

و نیز: أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ،[[497]](#footnote-497) آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: بمیرید، آنگاه آنان را زنده ساخت.

و سخن خدای عزوجل: وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقَاتِنَا،[[498]](#footnote-498) و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید؛ خداوند تعالی آنها را پس از مردن به دنیا بازگرداند.»

تفسیر قمی 2 /75 از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می‌‍‌کند که فرمودند: «هر شهری که خدا اهل آن را به عذاب از میان برد، در رجعت باز نخواهند گشت.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ادامه می‌‍‌نگارد: این آیه [وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیةٍ أَهْلَکنَاهَا أَنَّهُمْ لا یرْجِعُونَ] از بزرگ‌‍‌ترین دلایل رجعت است، چرا که هیچ مسلمانی منکر نیست که همه‌‍‌ی مردم - چه آنان که [به عذاب] هلاک شده‌‍‌اند و چه سایرین - در قیامت رجوع می‌‍‌کنند.

مقصود از عدم رجوع آنها هم در رجعت است، و گرنه در قیامت بازمی‌‍‌گردند و داخل آتش می‌‍‌شوند.»

ابلیس ظاهر می‌‍‌شود و مؤمنان او را سنگباران می‌‍‌کنند

معانی الاخبار /139 از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام هادی علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «معنای رجیم آن است که او با لعنت رجم می‌‍‌شود، از مواضع خیر رانده شده، و هر مؤمنی او را یاد کند لعنت می‌‍‌فرستد.

در علم سابق خداست که چون قائم خارج شود، در زمانش مؤمنی نخواهد ماند مگر آنکه ابلیس را با سنگ رجم کند، همانسان که پیشتر با لعنت رجم می‌‍‌شده است.»

سعد السعود /32 می‌‍‌نویسد: «فصلی در آنچه از صحیفه‌‍‌های ادریس علیه السلام می‌‍‌آوریم؛ این صحف را در نسخه‌‍‌ای قدیمی که شاید به دویست سال پیش برگردد یافتم، و در خزانه‌‍‌ی کتب حرم مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام یافتم. اول و آخر آن از بین رفته و حدود هفت جزء آن باقی مانده است... در وصف مؤمنان می‎فرماید: ... آنان اولیای منند، پیامبری مصطفی و امینی مرتضی برایشان اختیار کردم، او را پیامبر و رسول آنان، و آنها را اولیاء و انصار او قرار دادم. آنان امامانی هستند که برای پیامبر مصطفی و امین مرتضایم برگزیده‌ام، آن زمانی است که در علم غیب خویش پوشیده‌‍‌ام، و ناگزیر واقع خواهد شد تا در آن روز تو، سواران، پیادگان و تمامی سپاهیانت را نابود کند، پس برو فَإِنَّک مِنَ الْمُنْظَرِینَ. إِلَی یوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ،[[499]](#footnote-499) تو از مهلت یافتگانی، تا روز وقت معلوم.»

روایتِ: قتل ابلیس و حزب وی به دست پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در رجعت

مختصر البصائر /26 از عبد الکریم بن عمرو خثعمی روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: ابلیس گفت: أَنْظِرْنِی إِلَی یوْمِ یبْعَثُونَ،[[500]](#footnote-500) مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده، اما خداوند ابا کرد و فرمود: فَإِنَّک مِنَ الْمُنْظَرِینَ. إِلَی یوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، تو از مهلت یافتگانی، تا روز وقت معلوم.

پس چون روز وقت معلوم فرا رسد، ابلیس - که خدایش لعنت کند - در میان تمامی پیروانش از زمانی که خدا آدم را آفرید تا [همان] روز وقت معلوم ظاهر می‌‍‌شود، و این [همزمان با] آخرین رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد.

عرضه داشتم: چندین رجعت خواهد بود؟ فرمودند: آری، رجعت‌‍‌ها و رجعت‌‍‌ها، هیچ امامی در قرنی [از قرون] نیست جز آنکه نیکوکار و بدکار روزگارش با او باز می‌‍‌گردد، تا خدا مؤمن را بر کافر چیره گرداند.

هنگامی که روز وقت معلوم فرا رسد، امیرالمؤمنین علیه السلام در میان یاران رجعت می‌‍‌کنند و ابلیس به همراه اصحابش می‌‍‌آید. دیدار آنان در زمینی از زمین‌‍‌های فرات است که بدان روحاء گویند و به کوفه‌‍‌تان نزدیک است. نبرد سختی - که از زمانی که خدای عزیز و جلیل جهانیان را آفرید مانند آن رخ نداده است - میان آنان درخواهد گرفت. گویا یاران امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌‍‌بینم که یکصد گام به عقب رفته‌‍‌اند، و قسمتی از پاهایشان در فرات قرار گرفته است. آن هنگام است که [عذاب خداوند] جبار عزوجل فرود می‌‍‌آید فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِکةُ وَقُضِی الْأَمْرُ،[[501]](#footnote-501) در سایبان‌‍‌هایی از ابر سپید و فرشتگان به سوی آنان بیایند و کار یکسره شود.

رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشاپیش ایشان است و دشنه‌‍‌ای از نور در دست دارد. ابلیس چون نگاهش بر ایشان افتد به عقب بازمی‌‍‌گردد، یارانش می‌‍‌گویند: حال که پیروز شده‌‍‌ای، آهنگ کجا داری؟ او می‌‍‌گوید: إِنِّی أَرَی مَا لَا تَرَوْنَ[[502]](#footnote-502)... إِنِّی أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ،[[503]](#footnote-503) من چیزی را می‌‍‌بینم که شما نمی‌‍‌بینید... من از خدا، پروردگار جهانیان، می‌‍‌هراسم. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بدو می‌‍‌رسد و ضربه‌‍‌ای بین دو کتف او می‌‍‌زند که موجب نابودی او و تمام پیروانش خواهد بود. آن هنگام خدای عزوجل عبادت شود و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهند.

امیرالمؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال حکومت کنند، تا جایی که برای مردی از شیعیان ایشان هزار فرزند پسر از صلبش به دنیا آید، هر سال یک پسر. آن هنگام است که به صورتی که خدا بخواهد، دو بهشتی که از شدت سبزی به سیاهی می‌‍‌زند، در کنار مسجد کوفه و پیرامون آن آشکار شود.»

تفسیر قمی 2 /245 روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد: فَإِنَّک مِنَ الْمُنْظَرِینَ. إِلَی یوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، فرمودند: روز وقت معلوم، روزی است که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را بر صخره‌‍‌ای که در بیت‌‍‌المقدس است ذبح می‌‍‌کنند.»

روایتِ: قتل ابلیس به دست امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

تفسیر عیاشی 2 /242 از وهب بن جمیع غلام اسحاق بن عمار روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیات سؤال کردم: قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلَی یوْمِ یبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّک مِنَ الْمُنْظَرِینَ. إِلَی یوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم، عرضه داشتم: فدایت گردم، این کدام روز است؟ فرمودند: ای وهب‌‍‌! آیا پندار تو این است که آن، روزی است که خدا مردم را مبعوث می‌‍‌فرماید؟ خداوند به او تا روزی که قائم ما را در آن برانگیزد مهلت داده است، پس چون قائم ما را برانگیخت، در مسجد کوفه حضور دارد که ابلیس می‌‍‌آید و مقابل ایشان بر دو زانو می‌‍‌نشیند و می‌‍‌گوید: ای وای بر من از این روز.

آنگاه ایشان موهای پیشانی او را گرفته گردنش را می‌‍‌زنند، و آن، روز وقت معلوم است.»

ینابیع المودة /424: «آن، روزی است که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را می‌‍‌کشند، پس از قیام قائم ما مهدی علیه السلام .»

آیات وعده‌‍‌ی الهی به نصب جانشین در زمین

فصول عدیده‌‍‌ای از کتاب دربردارنده‌‍‌ی آیاتی بود که در احادیث پیامبر و ائمه علیهم السلام و علمای تفسیر در مورد امام علیه السلام تفسیر شده است. در این فصل دیگر آیات مربوطه از نظر می‌‍‌گذرد که از اهمیت و عمق این اعتقاد در اسلام و قرآن حکایت می‌‍‌کند.

کافی 1 /193 از عبد الله بن سنان روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ،[[504]](#footnote-504) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این زمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، فرمودند: آنان امامان علیهم السلام هستند.»

تأویل الآیات 1 /368 همین روایت را اینگونه نقل می‌‍‌کند: «در مورد علی بن ابی طالب و امامان از فرزندانش علیهم السلام نازل شده است، و در مورد این قسمت: وَلَیمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدّل گرداند، فرمودند: مقصود از آن ظهور قائم علیه السلام است.»

غیبت نعمانی /240 روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یعْبُدُونَنِی لایشْرِکونَ بِی شَیئاً، خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این زمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، فرمودند: درباره‌‍‌ی قائم و یارانش نازل شده است.»

همان /276 از یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «چون شب جمعه فرا رسد پروردگار تعالی فرشته‌‍‌ای را به پایین‌‍‌ترین آسمان فرو می‌‍‌فرستد. پس چون فجر طالع شود، آن فرشته بر عرش بر فراز بیت معمور می‌‍‌نشیند، منبرهایی از نور برای محمد، علی ، حسن و حسین علیهم السلام قرار داده می‌‍‌شود و آنان بر فراز آنها قرار می‌گیرند. فرشتگان، پیامبران و مؤمنین در حضور ایشان گرد می‌‍‌آیند و درهای آسمان گشوده می‌‍‌شود. هنگام زوال خورشید رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرضه می‌‍‌دارد: پروردگار من‌‍‌! میعادت که در کتابت بدان وعده دادی، که این آیه است: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً. فرشتگان و پیامبران نیز همین سخن را گویند. سپس محمد، علی، حسن و حسین به سجده می‌‍‌افتند و می‌‍‌گویند: پروردگارا‌‍‌! به خشم در آی که حریم تو هتک، برگزیدگانت کشته و بندگان صالحت ذلیل شدند.

پس خدا هرچه خواهد انجام دهد، و این روزی معلوم است.»

تفسیر قمی 1 /14: « وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض؛ درباره‌‍‌ی قائم آل محمد علیهم السلام نازل شده است.»

همان 2 /87 روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد این آیه: الَّذِینَ إِنْ مَکنَّاهُمْ فِی الأرض أَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّکاةَ،[[505]](#footnote-505) همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌‍‌دارند و زکات می‌‍‌دهند، فرمودند: این آیه - تا آخر آن - برای آل محمد علیهم السلام است، و خدا مشارق و مغارب زمین را تحت سلطه‌‍‌ی مهدی و یارانش در می‌‍‌آورد، و دین را آشکار می‌‍‌کند. خدا به وسیله‌‍‌ی او و یارانش بدعت‌‍‌ها و باطل را می‌‍‌میراند - همانسان که سفیهان حق را میراندند - تا جایی که اثری از ظلم به چشم نخورد.»

احتجاج 1 /256 در حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «... این‌‍‌ها همه برای آن است که مهلتی که خداوند تعالی به ابلیس فرموده تمام شود تا آن نوشته‌‍‌‌‍‌ به پایان مدت خود رسد، وَیحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکافِرِینَ،[[506]](#footnote-506) و گفتار [و عذاب خدا] درباره‌‍‌ی کافران محقّق گردد، و وعد حقّی که در کتابش چنین بیان کرده نزدیک گردد: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ.

این، هنگامی است که از اسلام تنها نام، و از قرآن تنها خطوط آن باقی ماند، و صاحب الامر با تحقق دلیل بر غیبت، غائب گردد، زیرا فتنه دل‌‍‌ها را در برگرفته است تا جایی که نزدیک‌‍‌ترین مردم به او دشمن‌‍‌ترین آنها نسبت به او باشد. آن هنگام است که خداوند او را با لشکرهایی که نمی‌‍‌بینید یاری می‌‍‌رساند، و دین پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم را بر دست او بر تمامی ادیان چیره می‌‍‌گرداند، گرچه مشرکان خوش نداشته باشند.»

غیبت شیخ طوسی /110 از اسحاق بن عبد الله بن علی بن الحسین: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّکمْ تَنْطِقُونَ،[[507]](#footnote-507) پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که واقعاً او حقّ است همان گونه که خود شما سخن می‌گویید؛ قیام قائم آل محمد علیهم السلام [حق است]، و این آیه نیز در مورد او نازل شده: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یعْبُدُونَنِی لایشْرِکونَ بِی شَیئاً؛ در شأن مهدی نازل شده است.»

بحار الانوار 51 /64 می‌‍‌نگارد: «به خطّ شیخ محمد بن علی جباعی چنین یافتم: به دست خطّ شیخ شهید رحمه الله دیدم: صفوانی در کتاب خود از صفوان از امام صادق علیه السلام حدیثی را نقل می‌‍‌کند که در قسمتی از آن چنین آمده است: خدایا‌‍‌! آنچه را به ما وعده دادی به انجام رسان که تو خُلف وعده نمی‌‍‌کنی.

من عرض کردم: آقای من‌‍‌! وعده‌‍‌ی الهی در کجا آمده؟ فرمودند: فرمایش خدای عزوجل: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض.»

کفایة الاثر /56 از جابر بن عبد الله روایت می‌‍‌کند: «جندب بن جناده‌‍‌ی یهودی از خیبر آمد و به رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت: ای محمد‌‍‌! بگو خدا چه چیزی ندارد؟ چه چیزی نزد او نیست؟ و چه چیزی را نمی‌‍‌داند؟ ایشان فرمودند‌‍‌: آنچه که خدا ندارد شریک است، آنچه نزد او نیست ظلم بر بندگان است، و آنچه او نمی‌‍‌داند اعتقاد شما یهودیان است که عزیر را پسر خدا می‌‍‌دانید و حال آنکه او برای خود فرزندی نمی‌‍‌داند.

در این هنگام جندب گفت‌‍‌: شهادت می‌‍‌دهم که خدایی غیر از الله نیست و شما به حق رسول او هستید. دیشب در خواب موسی بن عمران علیه السلام را دیدم که به من فرمود: ای جندب‌‍‌! بر دست محمد اسلام آر و به جانشینان پس از او متمسک باش. اسلام را خداوند روزی من کرد، حال درباره‌‍‌ی جانشینان خود برایم بگویید تا بدان‌‍‌ها تمسک جویم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای جندب‌‍‌! جانشینان من پس از من به تعداد نقیبان بنی‌‍‌اسرائیل هستند. جندب گفت: یا رسول الله‌‍‌! در تورات آمده که آنان دوازده تن بودند. ایشان فرمودند‌‍‌: آری، امامان بعد از من نیز دوازده نفرند. او گفت: ای رسول‌‍‌خدا‌‍‌! آیا همه در یک زمانند؟ فرمودند‌‍‌: نه، بلکه یکی پس از دیگری، و تو تنها سه تن از آنان را درک خواهی نمود، جندب گفت: آنان را برایم نام برید، حضرت فرمودند: تو سید اوصیاء، وارث پیامبران و پدر امامان علی بن ابی طالب، بعد از او پسرش حسن و پس از او هم حسین را درک خواهی کرد، پس بعد از من به آنها متمسک باش و نادانی جاهلان تو را فریب ندهد. هنگامی که ولادت پسر حسین، علی بن الحسین فرا رسد خداوند تو را از دنیا خواهد برد، و آخرین توشه‌‍‌ی تو از دنیا مقداری شیر است.

او گفت‌‍‌: ای پیامبر خدا‌‍‌! در تورات چنین یافتم: الیا یقطو شبرا و شبیرا، لیکن اسامی آنها را نمی‌‍‌دانم، جانشینان پس از حسین چند نفرند و نامشان چیست؟ فرمودند: نه تن از نسل حسین که مهدی از آنهاست. هنگامی که مدت [امامت] حسین به پایان رسد، پسرش علی که زین العابدین لقب او ست عهده‌‍‌دار آن خواهد شد، با سپری شدن مدت او پسرش محمد که باقر خوانده می‌‍‌شود آن را بر عهده خواهد گرفت، با اتمام دوران او پسرش جعفر که صادق خوانده می‌‍‌شود، بعد از او پسرش موسی که کاظم گویند، چون مدت او به پایان رسد پسرش علی که رضا خوانده می‌‍‌شود، سپس پسرش محمد که زکی خوانده شود، آنگاه پسر اوکه علی نام دارد و نقی گفته می‌‍‌شود، بعد پسر او حسن که امین خوانده می‌‍‌شود آن را عهده‌‍‌دار خواهند شد، سپس امام آنها غائب می‌گردد.

جندب گفت‌‍‌: یا رسول الله‌‍‌! حسن است که غیبت می‌‍‌کند؟ ایشان فرمودند: نه، بلکه پسر او حجت. گفت: نام او چیست؟ فرمودند: نامش برده نشود تا آنکه خدا او را آشکار سازد.

جندب عرضه داشت: سخن از ایشان در تورات آمده است و موسی بن عمران ما را به شما و جانشینانی که پس از شما و از نسل شما هستند بشارت داده است، آنگاه رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را تلاوت فرمودند: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً.

جندب گفت: ای رسول‌‍‌خدا‌‍‌! بیم ایشان از چیست؟ فرمودند: ای جندب‌‍‌! در زمان هریک از ایشان سلطانی است که بر آنان غالب می‌‍‌شود و آنها را می‌‍‌آزارد، هنگامی که خداوند خروج قائم ما را سرعت بخشد، او زمین را همانسان که از ظلم و ستم پر شده از داد و عدل خواهد آکند، و در ادامه فرمودند: خوشا به حال شکیبایانِ در غیبت او، خوشا به حال پرهیزکارانی که در راه آنان هستند، خدا آنان را در کتابش چنین وصف کرده است: الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ،[[508]](#footnote-508) کسانی که به غیب ایمان می‌‍‌آورند، و نیز فرموده: أُولَئِک حِزْبُ اللهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُون،[[509]](#footnote-509) اینانند حزب خدا، آری، حزب خداست که رستگارانند.»

خصال 2 /474 از عمرو بکائی از کعب الاحبار می‌‍‌آورد: «خلفا دوازده تن هستند. هنگامی که دوران آنان به پایان نزدیک شود و گروهی صالح بیایند، خداوند عمر آنها را طولانی خواهد گرداند، و خداوند امت را اینگونه وعده داده: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ.

با بنی‌‍‌اسرائیل نیز چنین کرده است، و دور نیست که این امت را در یک روز و یا نیم روز گرد آورد: وَإِنَّ یوْماً عِنْدَ رَبِّک کأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ،[[510]](#footnote-510) و در حقیقت یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمرید.»

پیشتر نیز روایاتی در تفسیر این آیه در فصل یاران امام علیه السلام و نیز رجعت گذشت.

شایان ذکر است که جانشینی الهی در قرآن، مختص به پیامبر، امامان و برخی انبیاء علیهم السلام است، گرچه پیروان دستگاه خلافت آن را شامل تمامی حاکمان گرفته‌‍‌اند‌‍‌! صوفیان نیز پا را فراتر نهاده تمامی مردم را مشمول آن دانسته‌‍‌اند‌‍‌!

و بحث پیرامون آن در کتاب الف سؤال و اشکال آمده است.

آل محمد علیهم السلام ، ضعیف شمرده شدگانی که خدا به آنها وعده‌‍‌ی توانایی داده است

غیبت شیخ طوسی /113 روایت می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد آیه‌‍‌ی: وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ . وَنُمَکنَ لَهُمْ فِی الأرض وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کانُوا یحْذَرُونَ،[[511]](#footnote-511) و خواستیم بر کسانی که در زمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان گردانیم، و ایشان را وارثان قرار دهیم. و در زمین قدرتشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم، فرمودند: اینان آل محمد هستند، خداوند مهدیِ آنان را پس از مشقّت و رنج ایشان بر می‌‍‌انگیزد، پس او عزّت ایشان را فراهم می‌‍‌آورد و دشمنشان را به ذلّت می‌‍‌کشاند.»

نهج‌‍‌البلاغة 1 /506 از آن حضرت نقل می‌‍‌کند: «دنیا بعد از رمیدن - بسان شتری که [دوشنده‌‍‌ی خود را] به خاطر شفقت بر فرزندش گاز می‌‍‌گیرد - با ما عطوفت خواهد کرد، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ . وَنُمَکنَ لَهُمْ فِی الأرض وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کانُوا یحْذَرُونَ.»

دلائل الامامة /237 از سلمان روایت می‌‍‌کند: «رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: خداوند متعال پیامبر یا رسولی را مبعوث نکرد مگر دوازده نقیب برای او قرار داد... آنگاه نقیبان دوازده گانه‌‍‌ی خویش را نام بردند و فرمودند: سپس پسر او محمد بن الحسن المهدی که امر خدا را برپا می‌‍‌دارد.

ای سلمان‌‍‌! این، تأویل این آیه است: وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ . وَنُمَکنَ لَهُمْ فِی الأرض وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کانُوا یحْذَرُونَ.

در این هنگام برخاستم و باکی نداشتم مرگ به دیدار من آید و یا من به دیدار او روم.»

معانی الاخبار /79 از مفضل بن عمر نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی، حسن و حسین علیهم السلام نگریسته گریستند و فرمودند: شما را پس از من ضعیف می‌‍‌شمارند.

عرضه داشتم: ای پسر پیامبر‌‍‌! معنای این فرموده چیست؟ فرمودند: یعنی شما امامان پس از من هستید، خدای عزیز و جلیل می‌‍‌فرماید: وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ. این آیه تا روز قیامت در مورد ما جریان دارد.»

البرهان 3 /220 از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می‌‍‌کند: «فرعون و هامان در اینجا دو تن از جباران قریش هستند که خدای تعالی به هنگام قیام قائم از آل محمد علیه السلام در آخرالزمان آنان را زنده می‌‍‌گرداند و به خاطر کرده‌‍‌هایشان از آنان انتقام خواهد گرفت.»

پیش از این نیز در فصل یاران، تفسیر آیات پیرامون به ارث گذاردن زمین برای صالحان، و نیز در فصل ولادت و رجعت روایاتی مربوط با همین موضوع گذشت.

آیات وعده‌‍‌ی الهی به غلبه‌‍‌ی دین و اتمام نور

کافی 1 /432 از محمد بن فضیل روایت می‌‍‌کند: «از امام کاظم علیه السلام در مورد این آیه سؤال کردم: یرِیدُونَ لِیطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ،[[512]](#footnote-512) می‌‍‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ایشان فرمودند: می‌‍‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با دهان خود خاموش کنند.

عرض کردم: وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ، و حال آنکه خدا نور خود را کامل خواهد گردانید، فرمودند: و خداوند امامت را به نهایت خواهد رسانید، دلیل این مطلب فرموده‌‍‌ی خدای عزیز و جلیل است: فَآَمِنُوا بِالله وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنَا،[[513]](#footnote-513) پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فروفرستادیم ایمان آورید؛ پس نور امام است.

عرضه داشتم: هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ،[[514]](#footnote-514) اوست کسی که فرستاده‌‍‌ی خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، فرمودند: اوست که رسولش را به ولایت وصیّش فرمان داد، و ولایت آیین درست است.

گفتم: لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ، تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، فرمودند: آن را هنگام قیام قائم بر تمامی ادیان فائق خواهد گرداند. خداوند می‌‍‌فرماید: مُتِمُّ نُورِهِ، نور خود را کامل خواهد گردانید؛ [نور] ولایت قائم است، وَلَوْ کرِهَ الْکافِرُونَ، گر چه کافران را ناخوش افتد؛ [یعنی کافرانِ] به ولایت علی علیه السلام ...»

تفسیر قمی 2 /365: «یرِیدُونَ لِیطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ ؛ به وسیله‌‍‌ی قائم از آل محمد علیهم السلام [نور خود را کامل خواهد گرداند]. آن هنگام که خروج کند خداوند او را بر تمام ادیان فائق می‌‍‌گرداند تا آنکه جز خدا پرستش نشود، و این همان فرمایش است: زمین را از عدل و داد می‌‍‌آکند، آنسان که از ستم و جور پر شده است.»

همان 2 /317: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ؛ او امامی است که خدا بر تمام ادیان او را غالب می‌‍‌گرداند، پس زمین را از داد و عدل پر می‌‍‌کند، همانگونه که از بیداد و ظلم آکنده شده است، و این از همان قسمی است که گفتیم تأویل آن بعد از نزول آن است.»

کمال الدین 2 /670 روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَلَوْ کرِهَ الْمُشرِکونَ، فرمودند: به خدا قسم تأویل آن هنوز نازل نشده است، و نازل نمی‌‍‌شود تا آنکه قائم علیه السلام خارج گردد. پس چون خروج کند هیچ کسی که به خدای عظیم کافر باشد یا برای امام شریک قرار دهد نمی‌‍‌ماند، مگر آنکه خروج او را ناخوش می‌‍‌دارد. حتی اگر کافر یا مشرکی درون صخره‌‍‌ای باشد آن صخره ندا کند: ای مؤمن‌‍‌! درون من کافری است، مرا بشکن و او را به قتل رسان.»

مجمع البیان 9 /464 می‌‍‌نگارد: «عیاشی با سند خود از عمران بن میثم از عبایه نقل می‌‍‌کند: امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را تلاوت کردند: هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَلَوْ کرِهَ الْمُشرِکونَ، و فرمودند: آیا آن [دین حق] غالب شده است؟ مردم جواب دادند: آری، ایشان فرمودند: نه، قسم به آنکه جانم به دست اوست [واقع نمی‌‍‌شود] تا آنکه هیچ منطقه‌‍‌ای باقی نماند، مگر آنکه در آن صبح و شام گواهی به لا إله إلا الله ندا شود.»

البته این روایت در تفسیر عیاشی رحمه الله که به طور ناقص به دست ما رسیده موجود نمی‌‍‌باشد.

تهذیب الاحکام 6 /154 از محمد بن مسلم روایت می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم که چون قائم قیام کند بر اساس کدامین سیره و روش رفتار خواهد نمود؟ فرمودند: به سیره‌‍‌ی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه اسلام فائق آید.

عرض کردم: سیره‌‍‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چگونه بود؟ فرمودند: بر آنچه در جاهلیّت بود خطّ بطلان کشید و با عدل به سوی مردم آمد، قائم علیه السلام نیز چنین است، چون قیام کند آنچه را که مردم در زمان آتش بس [میان مؤمنان و دشمنانشان] دارند ابطال می‌‍‌کند و با عدل سوی آنان می‌‍‌آید.»

اما در منابع سنیان:

صحیح مسلم 4 /2230 از عایشه از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «شب و روز به پایان نمی‌‍‌رسد تا آنکه لات و عزّی پرستش شوند‌‍‌! گفتم: ای رسول‌‍‌خدا‌‍‌! گمان می‌‍‌کردم که چون خدا این آیه را فرستاد: هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَلَوْ کرِهَ الْمُشرِکونَ، اسلام غالب شد‌‍‌!

ایشان فرمودند: آنچه خدا از این [غلبه] بخواهد در آینده واقع خواهد شد، سپس باد پاکی را می‌‍‌فرستد و هرکه را در دل به اندازه‌‍‌ی ذره‌ای دانه‌‍‌ی خردلی ایمان دارد از دنیا می‌‍‌برد، و کسانی که هیچ خیری در آنها نیست باقی می‌‍‌مانند و به دین پدرانشان باز می‌‍‌گردند.»[[515]](#footnote-515)

تفسیر طبری 10 /82 از ابو هریره: «لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ؛ هنگامی که عیسی بن مریم خروج کند.»[[516]](#footnote-516)

سنن بیهقی 9 /180 از مجاهد: «لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَلَوْ کرِهَ الْمُشرِکونَ؛ هنگامی که عیسی بن مریم فرود آید، تنها اسلام است که در زمین خواهد بود.»

البیان گنجی /528 از سعید بن جبیر: «لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَلَوْ کرِهَ الْمُشرِکونَ؛ او مهدی از عترت فاطمه است.

البته منافاتی با قول کسی که آن را به عیسی مربوط می‌‍‌داند ندارد، زیرا او یاور امام است همانگونه که گذشت.»

تفسیر رازی 16 /40: «از ابو هریره نقل شده: این وعده‌‍‌ای الهی است به اینکه خدای متعال اسلام را بر تمامی ادیان برتری می‌‍‌دهد.

راوی در ادامه گوید: این امر زمانی کامل می‌‍‌شود که عیسی بن مریم خروج کند. سدی گوید: آن، هنگامی است که مهدی خروج کند، و احدی باقی نماند جز آنکه به اسلام بگرود یا آنکه مالیات دهد.»

نگارنده: این آیه وعده‌‍‌ی خدا به فائق گردانیدن دینش بر تمامی ادیان است، و این امر تنها بر دستان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که محقق می‌‍‌شود، اما مسیح علیه السلام وزیر است نه امیر.

عالمان دستگاه حاکم، از تفسیر آن به امام مهدی علیه السلام می‌‍‌هراسیدند، لذا به سراغ حضرت عیسی علیه السلام رفتند‌‍‌!

آیات امر به نبرد تا آنکه فتنه‌‍‌ای نباشد

کافی 8 /201 از محمد بن مسلم نقل می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه پرسش کردم: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَا تَکونَ فِتْنَةٌ وَیکونَ الدِّینُ کلُّهُ لله،[[517]](#footnote-517) با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد، و دین مخصوص خدا شود، فرمودند: تأویل این آیه هنوز فرا نرسیده است، رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به خاطر نیاز خود و یارانش، به آنان [اهل کتاب با قبول جزیه، مشرکین با قبول فدیه و منافقین با پذیرش اسلام ظاهری با وجود علم به نفاق[[518]](#footnote-518) ] اجازه [ی زندگی] داد، و اگر تأویل آن واقع شده بود ایشان قبول نمی‌‍‌کرد. لکن آنان کشته می‌‍‌شوند تا آنکه خدای عزوجل توحید شود وشرکی نباشد.»

تفسیر عیاشی 2 /56 از زراره از امام صادق علیه السلام می‌‍‌آورد: «از پدرم درباره‌‍‌ی این آیه سؤال شد: قَاتِلُوا الْمُشْرِکینَ کافَّةً کمَا یقَاتِلُونَکمْ کافَّةً[[519]](#footnote-519)، حَتَّی لَا تَکونَ فِتْنَةٌ وَیکونَ الدِّینُ کلُّهُ لله، همگی با مشرکان بجنگید، چنان‌‍‌که آنان همگی با شما می‌‍‌جنگند، تا دیگر فتنه‌ای نباشد، و دین مخصوص خدا شود، فرمودند: تأویل این آیه هنوز نیامده است، چون قائم ما قیام کند کسانی که او را درمی‌‍‌یابند تأویل این آیه را خواهند دید، و دین حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم تا بدانجا که شب می‌‍‌رسد خواهد رسید، تا شرکی بر زمین نباشد همانسان که خدا فرموده است.»

الهدایة الکبری /74 از مفضل بن عمر نقل می‌‍‌کند: «به مولایم امام صادق علیه السلام گفتم: لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ، ولی رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر تمام ادیان غلبه نیافت، فرمودند: ای مفضل‌‍‌! اگر چنین بود، مجوسیّت، نصرانیّت، یهودیّت، صابئه و هیچ فرقه‌‍‌ای نمی‌‍‌بود، و هیچ گونه مخالفت، شک، شرک، پرستشگران بت‌‍‌ها، لات، عزّی، پرستشگران خورشید، ماه، ستارگان، آتش و سنگ وجود نداشتند، این آیه: لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ، در این روز خواهد بود، و این مهدی و این رجعت است، و همان فرمایش خداست: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَا تَکونَ فِتْنَةٌ وَیکونَ الدِّینُ کلُّهُ لِله.»

پایان یافتن جنگ‌‍‌ها تنها بر دست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

خصال 2 /572 از مکحول از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «به خاطر سپارندگان از یاران پیامبر محمد صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌دانند که در میان آنان کسی نیست که منقبتی داشته باشد جز آنکه من نیز با او شریک هستم و بر او برتری دارم، و من هفتاد منقبت دارم که احدی از آنها با من در آن شراکت ندارد.

من گفتم: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! آنها را برایم بیان بفرمایید، فرمودند: ... اما پنجاه و سوم؛ خداوند تبارک و تعالی دنیا را به پایان نمی‌‍‌رساند تا آنکه قائم از ما قیام کند، دشمنان ما را می‌‍‌کشد، جزیه نمی‌‍‌پذیرد، صلیب و صنم را در هم می‌‍‌شکند، جنگ پایان می‌‍‌پذیرد، برای دریافت مال فراخوان می‌‍‌دهد، و آن را به تساوی قسمت می‌‍‌کند، و در میان رعیت به عدالت رفتار می‌‍‌نماید.»

نگارنده: در فصل : (ثابت قدمان تا ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف )، احادیثی در تفسیر آیه‌‍‌ی: حَتَّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا[[520]](#footnote-520)، تا در جنگ، اسلحه بر زمین گذاشته شود [و به پایان رسد]، گذشت، که در روایات سنی به نزول مسیح علیه السلام و خروج دجال تفسیر شده است.

کافی 5 /10 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «شخصی از دوستداران ما از پدرم علیه السلام در مورد جنگ‌‍‌های امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد، ایشان فرمودند: خدا محمد صلی الله علیه وآله وسلم را با پنج شمشیر فرستاد، سه شمشیر آخته است و تا زمانی که جنگ [ها] پایان یابد در غلاف نخواهد شد، جنگ [ها] هم پایان نمی‌‍‌گیرد تا آنکه خورشید از مغرب طلوع کند، پس چون خورشید از مغرب سر بر آورد همه‌‍‌ی مردم آن روز ایمان می‌‍‌آورند، ولی در آن روز لَا ینْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکنْ آَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیراً،[[521]](#footnote-521) کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌‍‌بخشد.

یک شمشیر پیچیده است و یکی هم در غلاف قرار دارد، بیرون کشیدن آن توسّط غیر ماست و حکم آن به ما رجوع دارد [و مربوط می‌‍‌شود]...»

تنها در عصر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کافران از دین مسلمین مأیوس می‌‍‌شوند

تفسیر عیاشی 1 /292 از جابر روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد این آیه: الْیوْمَ یئِسَ الَّذِینَ کفَرُوا مِنْ دِینِکمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ،[[522]](#footnote-522) امروز کسانی که کافر شده‌اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده‌اند، پس، از ایشان نترسید و از من بترسید، فرمودند: روزی که قائم علیه السلام قیام کند بنی‌‍‌امیه نومید شوند، پس آنان کسانی هستند که کافر شده‌‍‌اند، از آل محمد علیهم السلام نومید شده‌‍‌اند.»

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از غیب موعود

کمال الدین 2 /340 از داود بن کثیر رقی نقل می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه: الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ،[[523]](#footnote-523) آنان که به غیب ایمان می‌‍‌آورند، فرمودند: [یعنی] کسی که اقرار می‌‍‌کند قیام قائم حق است.»

تأویل الآیات 1 /31 از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «ألم، و هر حرف بریده در قرآن، از حروف اسم اعظم خداست، و رسول و امام آنها را به هم می‌‍‌پیوندند و بدان دعا می‌‍‌کنند و اجابت می‌‍‌شوند.

عرضه داشتم: ذَلِک الْکتَابُ لَا رَیبَ فِیهِ،[[524]](#footnote-524) آن کتابی است که در آن هیچ تردیدی نیست [، به چه معناست]؟ فرمودند: کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که هیچ شکّی نیست ایشان امامِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ، [امامِ] هدایت برای پرهیزکاران است.

پس این دو آیه برای شیعیان ماست، آنهایند که پرهیزکارند و به غیب ایمان دارند، و غیب، برانگیختن، زنده شدن، قیام قائم و رجعت است. وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ینْفِقُونَ،[[525]](#footnote-525) و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌‍‌کنند؛ از قرآنی که به ایشان آموخته‌‍‌ایم تلاوت می‌‍‌کنند.»

کمال الدین 2 /340 از یحیی بن ابو القاسم نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیات سؤال کردم: ألم. ذَلِک الْکتَابُ لَا رَیبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ. الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ، ایشان فرمودند: پرهیزکاران شیعیان علی علیه السلام هستند و غیب حجت غائب.

گواه این مطلب فرموده‌‍‌ی خدای عزوجل است: وَیقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیهِ آَیةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیبُ لِله فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ،[[526]](#footnote-526) و می‌‍‌گویند: چرا نشانه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی‌‍‌شود؟ بگو: غیب فقط به خدا اختصاص دارد، پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم[[527]](#footnote-527).»

آیاتی که بر استواری و مرزبانی اعتقادی تشویق می‌‍‌کند

غیبت نعمانی /27 و 199 از برید بن معاویه عجلی روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد این آیه: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا،[[528]](#footnote-528) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید، فرمودند: بر انجام فرائض شکیبایی نمایید، در مقابل دشمنتان ایستادگی کنید، و بر [ولایت] امام منتظَرتان استوار مانید.»

تفسیر عیاشی 1 /212 از یعقوب سراج نقل می‌‍‌کند: «خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین یک روز بدون دانشمندی از شما که مردم به سراغ او آیند، باقی خواهد ماند؟ فرمودند: ای ابو یوسف‌‍‌! اگر چنین شود خدا پرستش نخواهد شد، زمین از دانشمندی از ما خالی نخواهد بود، [دانشمندی که] ظاهر است و مردم در حلال و حرام خود به سراغش می‌‍‌آیند، و این امر در کتاب خدا آشکار است: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا؛ بر دینتان، وَصَابِرُوا‌: در مقابل دشمن و مخالفتان، وَرَابِطُوا: بر امامتان، وَاتَّقُوا اللهَ: نسبت به آنچه به شما فرمان داده و بر شما واجب گردانیده است.»

نگارنده: وجود امام به طور مسلّم ضروری است، حال یا ظاهر و مشهور است و یا هراسان و پنهان، امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌‍‌البلاغة 4 /37 می‌‍‌فرماید: «زمین از کسی که حجت خدا را به پا دارد خالی نخواهد بود - که یا ظاهر و مشهور است و یا هراسان و پنهان \_، تا حجت‌‍‌ها و براهین خداوند از میان نرود.»

از این رو یا قسمتی از این روایت افتاده و یا آنکه راوی تنها قسمتی از آن را روایت کرده است.

کافی 1 /420 از محمد بن مسلم نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سؤال کردم: الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا،[[529]](#footnote-529) کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرمودند: بر امامان یکی پس از دیگری ایستادگی کردند، تَتَنَزَّلُ عَلَیهِمُ الْمَلَائِکةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کنْتُمْ تُوعَدُونَ، فرشتگان بر آنان فرود می‌‍‌آیند [و می‌‍‌گویند:] هان‌‍‌! نهراسید و غمگین نباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یکی از صاحبان امر

کمال الدین 1 /222 از ابو بصیر روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد آیه‌‍‌ی: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأمر مِنْکمْ،[[530]](#footnote-530) ای کسانی که ایمان آورده‏اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید، فرمودند: امامان از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام ، تا آنکه قیامت برپا شود.»

تفسیر عیاشی 1 /251 از ابان می‌‍‌آورد: «نزد امام رضا علیه السلام رفتم و از این آیه پرسیدم: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأمر مِنْکمْ، ایشان فرمودند: آن علی بن ابی طالب علیه السلام است و سکوت اختیار کردند، چون سکوت ایشان طولانی شد عرضه داشتم: بعد از ایشان چه کسی؟ فرمودند: حسن و ساکت شدند، با طولانی شدن سکوت دوباره عرض کردم: پس از ایشان؟ فرمودند: حسین، گفتم: سپس؟ فرمودند: علی بن الحسین و ساکت شدند، ایشان پس از هر امامی سکوت می‌‍‌کردند تا آنکه من سؤالم را تکرار کنم و پاسخ می‌‍‌دادند، و تا آخر آنها را نام بردند.»

کافی 1 /426 از حسین بن نعیم صحاف: «از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم: وَأَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّیتُمْ فَإِنَّمَا عَلَی رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ،[[531]](#footnote-531) و خدا را فرمان برید و پیامبر را اطاعت نمایید، و اگر روی بگردانید، بر پیامبر ما فقط پیامرسانی آشکار است، ایشان فرمودند: به خدا کسانی که پیش از شما بودند هلاک نشدند، و تا قیام قائم ما هلاک نمی‌‍‌شوند مگر به خاطر ترک ولایت ما و انکار حقّ ما، رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا نرفتند مگر پس از آنکه حقّ ما را بر گردن این امت لازم داشتند، و خداوند هرکه را بخواهد به راه مستقیم هدایت می‌‍‌نماید.»

تفسیر عیاشی 1 /246 از برید بن معاویه: «خدمت امام باقر علیه السلام بودم و در مورد این آیه سؤال کردم: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأمر مِنْکمْ، ایشان در پاسخ فرمودند: أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکتَابِ یؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ، آیا کسانی را که از کتابِ [آسمانی] نصیبی یافته‌اند ندیده‌ای؟ که به جبت و طاغوت ایمان دارند؛ فلان و فلان، وَیقُولُونَ لِلَّذِینَ کفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَی مِنَ الَّذِینَ آَمَنُوا سَبِیلاً،[[532]](#footnote-532) و درباره‌‍‌ی کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌‍‌گویند: اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند راه‌یافته‌ترند؛ پیشوایان گمراه و دعوتگران به سوی آتش می‌‍‌گویند: اینان از خاندان محمد و اولیای آنان رهیافته‌‍‌ترند. أُولَئِک الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَمَنْ یلْعَنِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً. أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِنَ الْمُلْک، اینانند که خدا لعنتشان کرده، و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یاوری نخواهی یافت. آیا آنان نصیبی از حکومت دارند؟؛ مقصود امامت و خلافت است، فَإِذًا لَا یؤْتُونَ النَّاسَ نَقِیراً،[[533]](#footnote-533) [ اگر نصیبی هم داشتند،] به قدر نقطه‌‍‌ی پشت هسته‌‍‌ی خرمایی [چیزی] به مردم نمی‌‍‌دادند؛ ما مردمی هستیم که خدا قصد کرده است، و نقیر نقطه‌‍‌ایست که در وسط هسته می‌‍‌بینی.

أَمْ یحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آَتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ، بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌‍‌ورزند؛ ماییم کسانی که به خاطر امامتی که خدا به ما داده - و نه تمام خلق - بر ما رشک می‌‍‌ورزند، فَقَدْ آتَینَا آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکتَابَ وَالْحِکمَةَ وَآتَینَاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً،[[534]](#footnote-534) در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم؛ می‌‍‌فرماید: پس ما از آنان رسولان، انبیاء و امامان قرار دادیم، حال چرا اینان این امور را درباره‌‍‌ی آل ابراهیم می‌‍‌پذیرند ولی در مورد آل محمد علیهم السلام نمی‌‍‌پذیرند؟‌‍‌!

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَکفَی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً. إِنَّ الَّذِینَ کفَرُوا بِآیاتِنَا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ نَاراً کلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَیرَهَا لِیذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللهَ کانَ عَزِیزاً حَکیماً. وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً لَهُمْ فِیهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِیلاً،[[535]](#footnote-535) پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند، و برخی از ایشان از او روی برتافتند، و [برای آنان] دوزخ پرشراره بس است. به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، در آتشی [سوزان] درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد، پوستهای دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری، خداوند توانای حکیم است. و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که از زیر [درختانِ] آن نهرها روان است درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند، و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند، و آنان را در سایه‌ای پایدار درآوریم.

عرض کردم: اینکه خدا درباره‌‍‌ی آل ابراهیم فرمود: وَآَتَینَاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً، این ملک عظیم چیست؟ فرمودند: آن است که از آنها امامانی قرار داد که هرکه از ایشان اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است، و هرآنکه عصیانشان کند خدا را نافرمانی کرده است، پس این ملک عظیم است.

سپس فرمودند: إِنَّ اللهَ یأْمُرُکمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا وَإِذَا حَکمْتُمْ بَینَ النَّاسِ أَنْ تَحْکمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللهَ نِعِمَّا یعِظُکمْ بِهِ إِنَّ اللهَ کانَ سَمِیعاً بَصِیراً،[[536]](#footnote-536) خدا به شما فرمان می‌‍‌دهد که امانت‌‍‌ها را به صاحبان آنها بازگردانید، و چون میان مردم داوری می‌‍‌کنید، به عدالت داوری کنید. در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌‍‌دهد، خدا شنوای بیناست؛ ما را قصد کرده است که نخستین [و امام پیشینِ] از ما به امام بعد از خود، کتب، دانش و سلاح را بسپارد.

وَإِذَا حَکمْتُمْ بَینَ النَّاسِ أَنْ تَحْکمُوا بِالْعَدْلِ؛ [به عدلی] که در اختیار دارید، سپس به مردم فرمود: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا، ای کسانی که ایمان آورده‌‍‌اید؛ پس تمامی مؤمنان را تا روز قیامت گرد آورد [و مخاطب قرار داد و فرمود:] أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [ نیز ] اطاعت کنید؛ تنها ما را قصد کرده است.

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیوْمِ الْآَخِرِ ذَلِک خَیرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً، پس هرگاه در امری اختلاف نظر داشتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجامتر است.

پس اگر هراسیدید در امر به اختلاف در آیید، به خدا، رسول و اولیای امر خود رجوع کنید... چگونه ممکن است خدا به آنان فرمان دهد از اولی الامر اطاعت کنند، ولی اجازه دهد با آنان نزاع نمایند؟ این سخن خطاب به کسانی است که امر [به اطاعت از خدا و رسول و اولیای امر] شدند و به آنان گفته شد: أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ.»

اهل‌‍‌بیت علیهم السلام صدّیقانی که خدا به آنان نعمت داده است

تفسیر فرات /30 از اصبغ بن نباته در حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «برترین شهیدان حمزه پسر عبد المطلب، جعفر بن ابی طالب - همو که دو بال دارد و با فرشتگان پرواز می‌‍‌کند، و احدی از آدمیان در بهشت به چنین زینتی نیآراسته، و امری است که خدا او را بدان شرف بخشیده - دو سبط [یعنی] حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت، همانان که از من به دنیا آمده‌‍‌اند، و مهدی که خدا کسی از ما اهل‌‍‌بیت را که بخواهد قرارش می‌‍‌دهد، هستند، سپس سه بار فرمودند: مسرور باشید، وَمَنْ یطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِک مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَیهِمْ مِنَ النَّبِیینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَئِک رَفِیقاً. ذَلِک الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَکفَی بِاللهِ عَلِیماً،[[537]](#footnote-537) و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره‌‍‌ی کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانی هستند. این تفضّل از جانب خداست، و خدا بس داناست.»

همان /35 مشابه این مضمون را از اصبغ روایت می‌‍‌کند: «... هنگامی که خدا اولین و آخرین را گرد آورد، برترین‌‍‌های آنها هفت تن از ما بنی عبد المطلب هستند؛ پیامبران گرامی‌‍‌ترین مخلوقات نزد خدایند و پیامبر ما گرامی‌‍‌ترینِ پیامبران، سپس اوصیاء برترینِ امم پس از انبیاء هستند و وصیّ او برترینِ اوصیاست، پس از آنان شهیدان افضل امم پس از انبیاء و اوصیاء هستند، و حمزه سید شهیدان است و جعفر صاحب دو بال است که با فرشتگان پرواز می‌‍‌کند...»

کافی 1 /450 از همو روایتی مشابه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام را در روزی که بصره را فتح کرد دیدم که بر استر رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته و می‌‍‌فرماید: ای مردم‌‍‌! آیا شما را از بهترین خلق روزی که خدا آنان را گرد آورد آگاه نسازم...»

أَمْ مَنْ یجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ

تأویل الآیات 1 /403 از محمد بن مسلم روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام درباره‌‍‌ی فرموده‌‍‌ی خدا: أَمْ مَنْ یجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ،[[538]](#footnote-538) یا [کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می‌‍‌کند؟ فرمودند: این آیه در مورد قائم علیه السلام فرود آمد، هنگامی که خروج کند عمامه بر سر گذارده، در کنار مقام نماز به جای می‌‍‌آورد و به تضرّع نزد پروردگارش می‌‍‌پردازد، پس بیرقی که به او تعلّق دارد شکست نخواهد خورد.»

تفسیر قمی 2 /129 از صالح بن عقبه از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «این آیه در شأن قائم از آل محمد علیهم السلام نازل شد، به خدا او مضطرّ است، هنگامی که در مقام دو رکعت نماز بگزارد و خدا را بخواند اجابتش کند، گرفتاری را برطرف می‌‍‌کند و او را به خلافت در زمین می‌‍‌گمارد.»

تأویل الآیات 1 /402 از ابراهیم بن عبد الحمید از آن حضرت روایت می‌‍‌کند: «قائم چون خروج کند وارد مسجد الحرام می‌‍‌شود، رو به کعبه و پشت به مقام می‌‍‌دهد و دو رکعت نماز می‌‍‌گزارد. آنگاه می‌‍‌ایستد و می‌فرماید: ای مردم‌‍‌! من نزدیکترین مردم به آدم هستم، ای مردم‌‍‌! من نزدیکترین مردم به ابراهیمم، ای مردم‌‍‌! من نزدیکترین مردمان به اسماعیلم، ای مردم‌‍‌! من نزدیکترین مردم به محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستم، سپس دو دست را به سمت آسمان بالا می‌‍‌برد، دعا و تضرّع می‌‍‌کند تا آنکه به رو می‌‍‌افتد، و این سخن خدای عزوجل است: أَمَّنْ یجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیکشِفُ السُّوءَ وَیجْعَلُکمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلهٌ مَعَ الله قَلِیلاً مَا تَذَکرُونَ، یا [کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می‌‍‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌‍‌گرداند، و شما را جانشینان زمین قرار می‌‍‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می‌‍‌پذیرید.»

روز فتح موعود و قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف

تأویل الآیات 2 /445 از ابن دراج نقل می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: قُلْ یوْمَ الْفَتْحِ لا ینْفَعُ الَّذِینَ کفَرُوا إِیمَانُهُمْ وَلا هُمْ ینْظَرُونَ،[[539]](#footnote-539) بگو: روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده‌اند سود نمی‌‍‌بخشد و آنان مهلت نمی‌‍‌یابند، فرمودند: روز پیروزی، روزی است که دنیا برای قائم فتح شود، و [دیگر] تقرّب با ایمان به هیچ کسی که پیش از آن ایمان و به این پیروزی یقین نداشته سودی نمی‌‍‌بخشد.

چنین کسی [که ایمان و یقین داشته] ایمانش برایش سودمند است و قدر و منزلتش نزد خدا بالا می‌‍‌رود، در روز بعث بهشت‌هایش برای او آراسته می‌‍‌گردد، و آتش‌‍‌هایش از او پوشیده می‌‍‌شود، و این پاداش موالیان امیرالمؤمنین و دودمان پاک ایشان علیهم السلام است.»

کمال الدین 1 /18 و 30 از علی بن رئاب روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: یوْمَ یأتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّک لا ینْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلَُ،[[540]](#footnote-540) روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بیاید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌‍‌بخشد، فرمودند: نشانه‌‍‌ها ائمه هستند، و نشانه‌‍‌ای که انتظارش را می‌کشند قائم علیه السلام است. آن روز است که ایمان کسی که پیش از قیام ایشان به شمشیر، ایمان نیاورده، بدو سودی نمی‌‍‌بخشد، گرچه به پدران ایشان علیهم السلام ایمان آورده باشد.»

تفسیر قمی 2 /366: «وَأُخْرَی تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِیبٌ،[[541]](#footnote-541) و دیگر که آن را دوست دارید: یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست؛ مقصود در دنیا به وسیله‌‍‌ی فتح قائم علیه السلام است.»

و دیگر روایات در این باره در فصل گروه استوار گذشت.

روز قائم علیه السلام ، تأویل قرآن فرا می‌‍‌رسد

تفسیر قمی 1 /235: «هَلْ ینْظُرُونَ إِلا تَأْوِیلَهُ یوْمَ یأْتِی تَأْوِیلُهُ،[[542]](#footnote-542) آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آنند؟ روزی که تأویلش فرا رسد؛ از آیاتی است که تأویل آن بعد از نزول آن خواهد بود، فرمود: این درباره‌‍‌ی قائم علیه السلام و روز قیامت است.»

حَتَّی إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا

دلائل الامامة /250 از مفضل بن عمر نقل می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: در مورد بنی فلان [عباس] سه آیه نازل شد؛ سخن خدای عزوجل: حَتَّی إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّینَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَیهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَیلاً أَوْ نَهَاراً، تا آنگاه که زمین پیرایه‌‍‌ی خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [عذاب] ما آمد؛ مقصود [از فرمان] قائم با شمشیر است.

فَجَعَلْنَاهَا حَصِیداً کأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ،[[543]](#footnote-543) و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است.

و نیز این فرموده‌‍‌ی او که عزیز و جلیل است: فَتَحْنَا عَلَیهِمْ أَبْوَابَ کلِّ شَیءٍ حَتَّی إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ . فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ،[[544]](#footnote-544) درهای هر چیزی [از نعمت‌‍‌ها] را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم، و یکباره نومید شدند. پس ریشه‌‍‌ی آن گروهی که ستم کردند برکنده شد، و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است، حضرت فرمودند: [با] شمشیر.

و نیز این گفتار: فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا یرْکضُونَ . لَا تَرْکضُوا وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکنِکمْ لَعَلَّکمْ تُسْأَلُونَ،[[545]](#footnote-545) پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌‍‌گریختند. نگریزید و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید؛ مقصود آن است که قائم، از بنی فلان درباره‌ی گنج‌‍‌های بنی‌‍‌امیه سؤال می‌‍‌کند.»

خداوند از پیامبران علیهم السلام در اقرار به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف میثاق گرفته است

بصائر الدرجات /70 و 71 از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «... آنگاه از پیامبران میثاق گرفت و فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّکمْ، آیا پروردگار شما نیستم؟ سپس فرمود: و این محمد رسول الله و این علی امیرالمؤمنین؟ قَالُوا بَلَی،[[546]](#footnote-546) گفتند: چرا؛ لذا به مقام نبوت رسیدند.

خداوند از اولوا العزم میثاق گرفت [و فرمود]: بدانید‌‍‌! من پروردگارتان هستم، محمد رسول من، علی امیرالمؤمنین و جانشینان پس از او عهده‌‍‌داران امر [امامت] من و خزانه داران دانش منند. به مهدی دینم را یاری و دولتم را آشکار خواهم ساخت، از دشمنانم انتقام خواهم گرفت، و - چه به رغبت و چه به کراهت - عبادت خواهم شد، آنان گفتند: پروردگارا‌‍‌! اقرار کردیم و گواهی دادیم...»

خداوند به ابراهیم علیه السلام خبر از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌‍‌دهد

تأویل الآیات 2 /496 از ابو بصیر یحیی بن ابو القاسم روایت می‌‍‌کند: «جابر بن یزید جعفی از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی تفسیر این آیه سؤال کرد: وَإِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْرَاهِیمَ،[[547]](#footnote-547) و بی‌‍‌گمان ابراهیم از شیعیان اوست، ایشان فرمودند: خداوند سبحان هنگامی که ابراهیم علیه السلام را آفرید، پرده از دیدگانش برداشت، او هم نگریست و در کنار عرش نوری را مشاهده نمود، عرضه داشت: خدای من‌‍‌! این نور چیست؟ ندا شد: این نور محمد برگزیده‌ی من از خلق است.

نوری در کنار آن مشاهده کرد و درباره‌‍‌ی آن پرسید، گفته شد: این نور علی بن ابی طالب یاور دین من است.

در کنار آنان سه نور دیگر دید و چون پرسید ندا آمد: این نور فاطمه است، دوستانش را از آتش بریدم، و نور دو فرزندش حسن و حسین.

نه نور دیگر بر گرد آنها مشاهده نمود و عرضه داشت: خدای من‌‍‌! این نورهای نه گانه چیست؟ گفته شد: ای ابراهیم‌‍‌! اینان امامان از نسل علی و فاطمه هستند.

ابراهیم صدا زد: خدایا‌‍‌! به حق آن پنج نفر، این نه تن را برای من معرفی کن، ندا آمد: ای ابراهیم‌‍‌! نخستین آنها علی بن الحسین است، و پسرش محمد، پسر او جعفر، پسر او موسی، پسرش علی، پسرش محمد، پسر او علی، پسرش حسن و حجت قائم پسر او.

ابراهیم گفت: خدا و آقای من‌‍‌! انواری را می‌‍‌بینم که بر گرد آنها حلقه زده‌‍‌اند و کسی جز تو شماره‌‍‌ی آنان را نمی‌‍‌داند، ندا آمد: ای ابراهیم‌‍‌! اینان شیعیان آنهایند، شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب.

عرضه داشت: شیعیان آنها با چه چیزی شناخته می‌‍‌شوند؟ فرمود: به نماز پنجاه و یک رکعت، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم، قنوت پیش از رکوع و انگشتر به دست راست کردن، در این هنگام ابراهیم صدا زد: خدایا‌‍‌! مرا از شیعیان امیرالمؤمنین قرار ده، و خداوند این خبر را در کتاب خود آورد و فرمود: وَإِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْرَاهِیمَ.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وارث منازل ظالمان

تفسیر عیاشی 2 /235 از سعد بن عمر از تنی چند از یاران امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «در حضور حضرت سخن از خانه‌‍‌های عباسیان به میان آمد، مردی گفت: خدا خرابی آنها را به ما بنمایاند یا آنها را به دست ما ویران کند، امام علیه السلام فرمودند: چنین نگو، این‌‍‌ها منازل قائم و یارانش خواهد بود، آیا فرموده‌‍‌ی خدا را نشنیده‌‍‌ای: وَسَکنْتُمْ فِی مَسَاکنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ،[[548]](#footnote-548) و در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند سکونت گزیدید.»

وَمَا هِی مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ

مختصر البصائر /200 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «آنگاه صد هزار نفر که یا مشرکند و یا منافق از عراق خروج می‌‍‌کنند تا آنکه به دمشق - که همان ارم ذات العماد است - برسند و هیچ کس مانعشان نشود.

پرچم‌‍‌های شرق زمین که نه از پنبه است، نه کتان و نه ابریشم، می‌‍‌آید. سر چوبه‌‍‌ی آنها با مهر سید اکبر مهر شده است. مردی از آل محمد علیهم السلام آنها را سوق می‌‍‌دهد...

آن روز خسف و قذف و مسخ دامنگیر آنها می‌‍‌شود و تأویل این آیه نیز آشکار می‌‍‌گردد: وَمَا هِی مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ، [[549]](#footnote-549) و آن، از ستمگران چندان دور نیست.»

فَفَرَرْتُ مِنْکمْ لَمَّا خِفْتُکمْ

غیبت نعمانی /174 از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرمودند: چون قائم علیه السلام قیام نماید می‌‍‌فرماید: فَفَرَرْتُ مِنْکمْ لَمَّا خِفْتُکمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکماً وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ،[[550]](#footnote-550) و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.»

حق اهل‌‍‌بیت علیهم السلام را ثابت و باطل بنی‌‍‌امیه و امثال آنان را نابود می‌‍‌کند

تفسیر عیاشی 2 /50 از جابر روایت می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام از تفسیر این آیه سؤال کردم: یرِیدُ اللهُ أَنْ یحِقَّ الْحَقَّ بِکلِمَاتِهِ وَیقْطَعَ دَابِرَ الْکافِرِینَ،[[551]](#footnote-551) خدا می‌‍‌خواهد حق را با کلمات خود ثابت، و کافران را ریشه‌کن کند، حضرت فرمودند: تفسیر آن در باطن؛ خداوند می‌‍‌خواهد، پس چیزی است که خدا آن را اراده می‌‍‌کند و هنوز به انجام نرسانده.

اما سخن او: یحِقَّ الْحَقَّ بِکلِمَاتِهِ؛ یعنی حق آل محمد را ثابت گرداند، اما این فرموده: بِکلِمَاتِهِ؛ کلمات او در باطن علی است، او کلمه‌‍‌ی خدا در باطن است.

گفتار او: وَیقْطَعَ دَابِرَ الْکافِرِینَ؛ آنان بنی‌‍‌امیه‌‍‌اند، آنها کافرانند که خدا ریشه‌‍‌کن می‌‍‌کند، اما این فرمایش: لِیحِقَّ الْحَقَّ؛[[552]](#footnote-552) تا حق را ثابت گرداند؛ یعنی حق آل محمد را هنگامی که قائم قیام می‌‍‌کند ثابت گرداند، و اما این سخن: وَیبْطِلَ الْبَاطِلَ؛ و باطل را نابود گرداند؛ مقصود قائم است، پس چون قیام کند باطل بنی‌‍‌امیه را نابود گرداند، و این سخن خداست: لِیحِقَّ الْحَقَّ وَیبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ کرِهَ الْمُجْرِمُونَ.تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند، هرچند بزهکاران خوش نداشته باشند.»

آخرین حلقه‌‍‌ی استوارترین دست آویز

مائة منقبة /71 از ابن عباس از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌‍‌کند: «ای گروه‌‍‌های مردم‌‍‌! بدانید خدای متعال برای شما دری قرار داده که هرکه بدان وارد شود، از آتش و بالاترین هراس ایمن گردد.

در این هنگام ابو سعید خدری برخاست و گفت: یا رسول الله‌‍‌! ما را بدان رهنمون شو تا آن را بشناسیم، ایشان فرمودند: آن، علی بن ابی طالب سید جانشینان، امیر مؤمنان و برادر رسول پروردگار جهانیان است.

گروه‌‍‌های مردم‌‍‌! هرکه دوست دارد به استوارترین دست آویز ناگسستنی تمسک کند، به ولایت علی بن ابی طالب متمسک باشد، زیرا ولایت او ولایت من است و فرمانبری از او فرمانبری از من.

گروه‌‍‌های مردم‌‍‌! هرکه دوست دارد حجت پس از من را بشناسد، علی بن ابی طالب را بشناسد.

ای گروه‌‍‌های مردم‌‍‌! هرکه می‌‍‌خواهد خدا و رسولش را به ولایت گیرد، بعد از من به علی بن ابی طالب و امامان از دودمان من اقتدا نماید، چرا که خزانه داران دانش منند.

جابر بن عبد الله انصاری برخاست و عرضه داشت: ای پیامبر خدا‌‍‌! امامان چه تعدادند؟

فرمودند: ای جابر‌‍‌! - خدا تو را رحمت کند - از من درباره‌‍‌ی تمام اسلام سؤال کردی، تعداد آنان تعداد ماه‌‍‌هاست عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کتَابِ اللهِ یوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ،[[553]](#footnote-553) [در حقیقت شماره‌‍‌ی ماه‌ها] نزد خدا، از روزی که آسمان‌‍‌ها و زمین را آفریده، در کتاب خدا، دوازده ماه است.

تعداد آنان تعداد چشمه‌‍‌هایی است که برای موسی بن عمران علیه السلام جوشید، آن هنگام که با عصایش بر سنگ زد، فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیناً،[[554]](#footnote-554) پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت. و تعداد نقیبان بنی‌‍‌اسرائیل: وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَی عَشَرَ نَقِیباً،[[555]](#footnote-555) و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.

پس - ای جابر‌‍‌! - امامان دوازده تن هستند، نخستین آنها علی بن ابی طالب علیه السلام است، و آخرین آنان قائم مهدی.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صاحب لیلة القدر

تفسیر فرات /218 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ،[[556]](#footnote-556) ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم؛ شب فاطمه است و قدر خدا، پس هرکه فاطمه را آنچنان که شایسته‌‍‌ی شناخت اوست بشناسد، شب قدر را درک کرده است.

ایشان به این جهت فاطمه نامیده شدند، که مخلوقات از شناخت او بریده شده‌‍‌اند.

وَمَا أَدْرَاک مَا لَیلَةُ الْقَدْرِ. لَیلَةُ الْقَدْرِ خَیرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ،[[557]](#footnote-557) و تو چه می‌‍‌دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است؛ یعنی بهتر از هزار مؤمن، و او مادر مؤمنین است.

تَنَزَّلُ الْمَلائِکةُ وَالرُّوحُ فیها،[[558]](#footnote-558) فرشتگان و روح در آن [شب] فرود آیند؛ ... روح القدس فاطمه است.

بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کلِّ أَمْرٍ. سَلامٌ هِی حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ،[[559]](#footnote-559) به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری [که مقرّر شده است]. تا دَمِ صُبح، صلح و سلام است؛ یعنی تا آن زمان که قائم خروج کند.»

تأویل الآیات 2 /820 از ابو یحیی صنعانی از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «پدرم به من فرمودند: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام این آیه را تلاوت کردند: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ و حسن و حسین نزد ایشان بودند، حسین صدا زد: پدر جان‌‍‌! گویا به دهان شما شیرینی [خاصی] دارد. ایشان فرمودند: ای پسر رسول‌‍‌خدا و پسر من‌‍‌! من درباره‌‍‌ی آن چیزی می‌‍‌دانم که تو نمی‌‍‌دانی، چون این سوره نازل شد جدّت رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا فراخواند، آن را برایم قرائت کرد، سپس بر شانه‌‍‌ی راستم زد و فرمود: ای برادر و وصیّ من و ولیّ امت من بعد از من، و ای دشمن دشمنانم تا روزی که برانگیخته شوند، این سوره بعد از من برای تو و برای فرزندان تو پس از توست، جبرئیل برادر من از ملائکه، رخدادهای امتم در سالشان را برایم گفت، و این امر را - بسان امور نبوت - با تو خواهد گفت.

این سوره نوری درخشان در دل تو و جانشینانت دارد تا آنکه فجر قائم علیه السلام طالع شود.»

همان 2 /818 از حمران از امام صادق علیه السلام : «... اما این فرموده: لَیلَةُ الْقَدْرِ خَیرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ؛ مقصود فاطمه علیها السلام است... حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ؛ تا قیام قائم علیه السلام .»

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بندها و بارها را از دوش مؤمنان بر‌می‌‍‌دارد

کافی 1 /429 از ابو عبیده‌‍‌ی حذاء روایت می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام در مورد استطاعت [بحث جبر و اختیار] و سخن مردم در این باب سؤال کردم، ایشان این آیه را تلاوت کردند: وَلَا یزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ. إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّک وَلِذَلِک خَلَقَهُمْ،[[560]](#footnote-560) پیوسته در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده ، و برای همین آنان را آفریده است؛ ای ابو عبیده‌‍‌! مردم در رسیدن به اعتقاد صحیح در اختلافند، و همه‌‍‌شان بر باطلند.

عرضه داشتم: إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّک؟ حضرت فرمودند: اینان شیعیان ما هستند، و برای رحمت خود آنان را آفریده است، همان که فرمود: وَلِذَلِک خَلَقَهُمْ...

سپس فرمود: فَسَأَکتُبُهَا لِلَّذِینَ یتَّقُونَ،[[561]](#footnote-561) آن را برای کسانی که پرهیزکاری می‌‍‌کنند مقرّر خواهم داشت؛ یعنی از ولایت و اطاعت غیر امام اجتناب دارند.

یجِدُونَهُ مَکتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِیلِ،[[562]](#footnote-562) [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌‍‌یابند؛ مقصود نبی صلی الله علیه وآله وسلم ، وصی و قائم است.

یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ، به کار پسندیده فرمان دهد؛ چون قیام کند، وَینْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْکرِ، و از منکَر باز می‌‍‌دارد؛ منکر کسی است که فضل امام را انکار کند.

وَیحِلُّ لَهُمُ الطَّیبَاتِ، و چیزهای پاکیزه را بر آنان حلال می‌‍‌گرداند؛ فراگیری دانش از اهل آن.

وَیحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبَائِثَ، و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌‍‌دارد؛ چیزهای ناپاک اعتقاد کسی است که [با حق] مخالفت می‌‍‌کند.

وَیضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ، و از [دوش] آنان قیدهایشان را برمی‌‍‌دارد؛ این‌‍‌ها گناهانی است که قبل از شناخت فضل امام داشتند.

وَالْأَغْلَالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیهِمْ، و بندهایی که بر ایشان بوده؛ اغلال اعتقادی است که داشتند و بدان امر نشده بودند، یعنی ترک فضل امام می‌‍‌کردند، پس چون نسبت به فضل و برتری امام شناخت پیدا کردند، گناهشان را محو کرد.

در ادامه به وصف آنان پرداخت و فرمود: فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ، پس کسانی که به او ایمان آوردند؛ یعنی به امام.

وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِک هُمُ الْمُفْلِحُونَ، و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند؛ مقصود کسانی است که از عبادت جبت و طاغوت اجتناب کردند، و جبت و طاغوت فلان و فلان و فلان هستند، و عبادت اطاعت مردم از آنهاست.

سپس فرمود: وَأَنِیبُوا إِلَی رَبِّکمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ،[[563]](#footnote-563) و به سوی پروردگارتان بازگردید، و تسلیم او شوید.

آنگاه به آنان پاداش داد و فرمود: لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَفِی الْآَخِرَةِ،[[564]](#footnote-564) در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است؛ امام آنان را به قیام و ظهور قائم و قتل دشمنانشان [در دنیا]، و به نجات در آخرت و وارد شدن نزد حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و خاندان راست کردارش در کنار حوض مژده می‌‍‌دهد.»

ولِکلِّ قَوْمٍ هَاد

تفسیر عیاشی 2 /204 از حنان بن سَدیر روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد این آیه: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکلِّ قَوْمٍ هَادٍ،[[565]](#footnote-565) [ای پیامبر‌‍‌!] تو فقط هشداردهنده‌ای، و برای هر قومی هدایتگری است، فرمودند: رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: من هشدار دهنده و علی هدایتگر است، و هر امامی هدایتگر قرنی است که در آن می‌‍‌باشد.»

یوْمَ نَدْعُوا کلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ

کافی 1 /536 از عبد الله بن سنان نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه پرسش کردم: یوْمَ نَدْعُوا کلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ،[[566]](#footnote-566) روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌‍‌خوانیم، ایشان فرمودند: امامشان که در میان آنهاست و قائم اهل زمان خویش می‌‍‌باشد.»

محرومیت مردم از بهره گیری

تفسیر قمی 2 /85: «وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِیدٍ،[[567]](#footnote-567) و چاه متروک و عمارت افراشته؛ این مثالی برای آل محمد علیهم السلام است.

چاه متروک؛ آن است که از آن آب برنمی‌‍‌گیرند، و مقصود امامی است که غائب شده و لذا از او دانش اقتباس نمی‌‍‌شود.

عمارت افراشته؛ یعنی مرتفع، و مثالی برای امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام و فضائل آنان است که بر دنیا اِشراف دارد و همان فرموده‌‍‌ی خداست: لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ.»

نگارنده: مقصود آن است که اهل‌‍‌بیت علیهم السلام امامان امت و منبع دانش و خیر هستند، و به سبب ظلم امت، به مانند چشمه‌‍‌ها و عمارت‌‍‌هایی متروک شده‌‍‌اند، امری که انحطاط امت را به دنبال داشته است.

آیات امتحان در عصر غیبت

قرب الاسناد /162 از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا از امام صادق علیهما السلام نقل می‌‍‌کند: «به خدا قسم آنچه گردن‌‍‌هایتان را به سمتش می‌‍‌کشید [و دیده بدان دوخته‌‍‌اید] نخواهد آمد تا آنکه جداسازی و آزموده شوید، آنگاه از هر ده تن مقداری [از بین] رود و تنها کمترین مقدار باقی مانَد، سپس این آیه را تلاوت کردند: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا یعْلَمِ الله الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنْکمْ وَیعْلَمَ الصَّابِرِینَ،[[568]](#footnote-568) آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید، بی‌‍‌آنکه خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد؟»

تأویل الْمُلْک یوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ

تأویل الآیات 1 /372 از علی بن اسباط روایت می‌‍‌کند: «اصحاب ما درباره‌‍‌ی این آیه: الْمُلْک یوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ،[[569]](#footnote-569) آن روز، فرمانروایی بحق، از آنِ [خدای] رحمان است، روایت می‌‍‌کنند: فرمانروایی، هم در این روز، و هم پیش و پس از آن از آنِ خداست، ولی چون قائم علیه السلام قیام کند تنها خدای عزیز و جلیل است که با اطاعت پرستش خواهد شد.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مظهر قدرت خدا

مناقب آل ابی طالب علیه السلام 2 /181: «ابن عباس، ابن‌‍‌مسعود، جابر، براء، انس، ام سلمه، سدی، ابن سیرین و امام باقر علیه السلام در مورد این آیه: وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً، و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نَسَبی و دامادی قرار داد، گفتند: آن، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسینند، - وَکانَ رَبُّک قَدِیراً،[[570]](#footnote-570) و پروردگار تو همواره تواناست؛ - و قائمِ در آخرالزمان، زیرا در میان صحابه و خویشاوندان [پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ] نسب و سبب تنها در او جمع شده است، و از این روست که هم از ناحیه‌‍‌ی نسب و هم سبب، استحقاق ارث دارد.»

جانشینان پیامبر علیهم السلام ، عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِینَ یمْشُونَ عَلَی الأَرْضِ هَوْناً

تفسیر فرات /107 از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «الَّذِینَ یمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً... تا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً،[[571]](#footnote-571) کسانی که روی زمین به نرمی گام برمی‌‍‌دارند... چه خوش قرارگاه و مقامی - سیزده آیه \_ ؛ اینان اوصیاء هستند که بر زمین به نرمی گام برمی‌‍‌دارند.

پس چون قائم قیام کند تمام ناصبیان را بر او عرضه می‌‍‌کنند، اگر به اسلام که همان ولایت است اقرار کند، وگرنه گردنش زده می‌‍‌شود، مگر آنکه حاضر به پرداخت جزیه شود، همانسان که اهل ذمه می‌‍‌پردازند.»

إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّکمْ تَنْطِقُونَ

غیبت شیخ طوسی /109 از ابن عباس روایت می‌‍‌کند: «وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُکمْ وَمَا تُوعَدُونَ . فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّکمْ تَنْطِقُونَ،[[572]](#footnote-572) و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید در آسمان است. پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که واقعاً او حقّ است همان گونه که خود شما سخن می‌‍‌گویید؛ قیام قائم علیه السلام .»

عذاب برای دشمنان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

تفسیر قمی 1 /312 از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «قُلْ أَرَأَیتُمْ إِنْ أَتَاکمْ عَذَابُهُ بَیاتاً أَوْ نَهَاراً مَاذَا یسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ،[[573]](#footnote-573) بگو: به من خبر دهید، اگر عذاب او شب یا روز به سراغ شما آید، بزهکاران چه چیزی از آن به شتاب می‌‍‌خواهند؟؛ این عذابی است که در آخرالزمان بر فاسقان اهل قبله وارد می‌‍‌گردد، در حالی که آنان نزول عذاب بر خود را انکار می‌‍‌کنند.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و جریان سنت یعقوب علیه السلام با فرزندانش در ایشان

تفسیر عیاشی 1 /61 از جابر روایت می‌‍‌کند: «از امام محمد باقر علیه السلام درباره‌‍‌ی تفسیر این آیه پرسش کردم: إِذْ قَالَ لِبَنِیهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَک وَإِلَهَ آبَائِک إِبْرَاهِیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهاً وَاحِداًَ،[[574]](#footnote-574) هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من، چه را خواهید پرستید؟ گفتند‌‍‌: معبود تو، و معبود پدرانت ، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق - معبودی یگانه - را می‌‍‌پرستیم، ایشان فرمودند: در قائم علیه السلام جریان یافت.»[[575]](#footnote-575)

کاسه‌‍‌ی حضرت زهرا علیها السلام نزد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

تفسیر عیاشی 1 /171 از نجم از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند که فرمودند: «حضرت فاطمه برای حضرت امیر علیهما السلام کارهای خانه، خمیر درست کردن، نان پختن و جارو کشیدن را بر عهده گرفت، حضرت علی علیه السلام هم کارهای بیرون را، از جمله هیزم و غذا آوردن.

امیرالمؤمنین علیه السلام روزی به او فرمودند: ای فاطمه‌‍‌! آیا چیزی داری؟ عرضه داشت: نه، قسم به کسی که حقّ تو را بزرگ داشت، از سه روز پیش چیزی نداریم تا بدان از شما پذیرایی کنیم. ایشان فرمودند: چرا به من نگفتی؟ فاطمه علیها السلام پاسخ داد: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا نهی کردند که از شما چیزی بخواهم و فرمودند: از پسر عمّت چیزی مخواه، اگر او خود چیزی برایت آورد، وگرنه تو چیزی مخواه.

حضرت علی علیه السلام بیرون رفتند و مردی را دیدند و از او دیناری قرض گرفتند. ایشان شب شده بود که می‌‍‌آمدند که با مقداد بن اسود برخورد کردند، بدو فرمودند: برای چه کاری در این ساعت بیرون آمده‌‍‌ای؟ وی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! قسم به آنکه حق شما را عظیم داشت، بابت گرسنگی.

نجم گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم زنده بودند؟ و ایشان پاسخ مثبت دادند.

[امام باقر علیه السلام ادامه دادند:] حضرت امیر علیه السلام فرمودند: من هم بابت همین امر بیرون آمدم، دیناری قرض گرفتم و تو را بر خود ترجیح داده آن را به تو می‌‍‌دهم و دینار را به او دادند و بازگشته دیدند رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته‌‍‌اند و فاطمه نماز می‌‍‌خواند و میان آن دو چیزی سرپوشیده است. چون فاطمه علیها السلام [از نماز] فارغ شد آن را آورد و به یکباره با کاسه‌‍‌ای از نان و گوشت مواجه شدند، حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای فاطمه‌‍‌! أَنَّی لَک هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ یرْزُقُ مَنْ یشَاءُ بِغَیرِ حِسَابٍ،[[576]](#footnote-576) این از کجا برای تو [آمده است؟ او در پاسخ می] گفت: این از جانب خداست، که خدا به هر کس بخواهد، بی‌‍‌حساب روزی می‌‍‌دهد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: آیا مَثَل تو و فاطمه را برایت نگویم؟ در پاسخ عرضه داشت: چرا، فرمودند: مثل زکریا هنگامی که نزد مریم وارد عبادتگاه می‌‍‌شد و نزد او رزقی می‌‍‌یافت، قَالَ یا مَرْیمُ أَنَّی لَک هَذَا قَالَتْ هُوَمِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ یرْزُقُ مَنْ یشَاءُ بِغَیرِ حِسَابٍ.

پس آنها یک ماه از آن تناول کردند، و آن همان کاسه‌‍‌ای است که قائم علیه السلام از آن می‌‍‌خورد و نزد ماست.»

هفتمین خوشه

تفسیر عیاشی 1 /147 از مفضل بن محمد جعفی: «از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم: کمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ،[[577]](#footnote-577) همانند دانه‌ای که هفت خوشه برویاند، حضرت فرمودند: دانه، فاطمه علیها السلام است، و هفت خوشه هفت تن از فرزندان او هستند که هفتمین آنان قائم آنهاست. گفتم: امام حسن علیه السلام چطور؟ فرمودند: امام حسن علیه السلام امامی از سوی خداست و اطاعت از او واجب می‌‍‌باشد، لکن از خوشه‌‍‌های هفت گانه نیست، نخستین آنها امام‌‍‌حسین علیه السلام است و آخرینشان قائم.

گفتم: مقصود از این قسمت آیه چیست: فِی کلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةُ حَبَّةٍ، در هر خوشه‌ای صد دانه باشد؟ فرمودند: برای هر مردی از آنان در کوفه، یک صد فرزند از صلبش به دنیا می‌‍‌آید، و این تنها مربوط به این هفت تن می‌‍‌باشد.»

نگارنده: به تصریح روایت، نخستین آنها امام‌‍‌حسین علیه السلام است و هفتمین و آخرینشان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، اما نسبت به دیگر امامان بیانی ندارد، و امام حسن علیه السلام را واجب الاطاعة معرفی می‌‍‌کند، لکن خوشه نمی‌‍‌داند.

أَجَلٍ قَرِیبٍ

تفسیر عیاشی 1 /258 و 2 /235 و کافی 8 /330 از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کنند: «به خدا سوگند، کاری که حسن بن علی علیه السلام انجام داد، برای این امت از هرآنچه خورشید بر آن تابیده بهتر بود، به خدا این آیه فرود آمد: أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کفُّوا أَیدِیکمْ وَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَآَتُوا الزَّکاةَ،[[578]](#footnote-578) آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: دست [از جنگ] بدارید، و نماز را برپا کنید و زکات بدهید؛ [مقصود] اطاعت از امام است، ولی آنان خواستار جنگ بودند.[[579]](#footnote-579)

فَلَمَّا کتِبَ عَلَیهِمُ الْقِتَالُ، و [لی] همین که کارزار بر آنان مقرّر شد؛ در کنار امام‌‍‌حسین علیه السلام ، قَالُوا رَبَّنَا لِمَ کتَبْتَ عَلَینَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَی أَجَلٍ قَرِیبٍ،[[580]](#footnote-580) گفتند: پروردگارا‌‍‌! چرا بر ما کارزار مقرّر داشتی؟ چرا ما را تا مدّتی کوتاه مهلت ندادی؟ نُجِبْ دَعْوَتَک وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ،[[581]](#footnote-581) تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان [تو] پیروی کنیم؛ آنان خواستند پیکار را تا [زمان] قائم علیه السلام تأخیر اندازند.»

الْعَذَابِ الأَکبَرِ

تأویل الآیات 2 /444 از مفضل بن عمر روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سؤال کردم: وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الْأَکبَرِ لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ،[[582]](#footnote-582) و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر، از عذاب نزدیک‌‍‌تر به آنان می‌‍‌چشانیم، امید که آنها [به حق] بازگردند، ایشان فرمودند: [عذاب] نزدیک‌‍‌تر، گرانی قیمت و بزرگتر، [ظهور] مهدی با شمشیر است.»

المحجة /173 از کشف البیان محمد بن الحسن شیبانی نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام روایت شده که در معنای آیه فرمودند: نزدیک‌‍‌تر، قحطی و خشکسالی است، و بزرگتر، خروج قائم مهدی علیه السلام با شمشیر در آخرالزمان.»

هنگامی که برخی دشمنان حق مسخ می‌‍‌شوند

غیبت نعمانی /269 از ابو بصیر نقل می‌‍‌کند: «خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: [لِنُذِیقَهُمْ] عَذَابَ الْخِزْی فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا،[[583]](#footnote-583) تا در زندگی دنیا عذاب رسوایی را به آنان بچشانیم؛ عذاب رسوایی دنیا چیست؟ فرمودند: ای ابو بصیر‌‍‌! کدام رسوایی بالاتر از آنکه مردی در خانه و اتاق و نزد برادران و خانواده‌‍‌اش باشد، که ناگهان خانواده گریبان‌‍‌ها را بر او چاک زنند و فریاد کنند، پس مردم بگویند: چه شده؟ و گفته شود: فلانی هم اینک مسخ شد.

عرض کردم: این پیش از قیام قائم علیه السلام است یا پس از آن؟ فرمودند: نه، بلکه قبل از آن.»

ظهور، نصرت موعود

تفسیر قمی 2 /149: «وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّک، و اگر از جانب پروردگارت یاری رسد؛ یعنی قائم علیه السلام ، لَیقُولُنَّ إِنَّا کنَّا مَعَکمْ أَوَلَیسَ الله بِأَعْلَمَ بِمَا فِی صُدُورِ الْعَالَمِینَ،[[584]](#footnote-584) حتماً خواهند گفت: ما با شما بودیم. آیا خدا به آنچه در دل‌‍‌های جهانیان است داناتر نیست؟»

سینه‌‍‌ی امام مهدی علیه السلام مخزن آیات الهی

تأویل الآیات 1 /432 از عبد العزیز عبدی نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه سؤال کردم: بَلْ هُوَ آَیاتٌ بَینَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ،[[585]](#footnote-585) بلکه آن، آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم یافته‌اند، ایشان فرمودند: اینان، امامان از خاندان حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم اند که در هر زمان هستند.»

التنزیل و التحریف /43 از علی بن اسباط: «مردی از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی همین آیه سؤال کرد، ایشان فرمودند: ماییم آنها. آن شخص گفت: فدایت شوم، قائم چه زمان قیام می‌‍‌کند؟ فرمودند: ما همه - یکی پس از دیگری - قائم به امر خدا [و برپادارنده‌‍‌ی آن] هستیم، تا آنکه صاحب شمشیر بیاید، چون او بیاید، امر به گونه‌ای دیگر خواهد بود.»

پایان بخش کلِمَةً بَاقِیةً

کمال الدین 1 /323 از ابو حمزه‌‍‌ی ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «این آیه درباره‌‍‌ی ما نازل شد: وَأُولُوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کتَابِ اللهِ،[[586]](#footnote-586) و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند، و در مورد ما فرود آمده است: وَجَعَلَهَا کلِمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ،[[587]](#footnote-587) و آن را در فرزندان خود گفتاری جاودان کرد. و امامت تا روز قیامت در نسل حسین بن علی بن ابی طالب است.

قائم ما دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی‌‍‌تر است... زمان دیگری چنان به درازا می‌‍‌کشد که اکثر معتقدان این امر از آن رجوع کنند، پس تنها کسی که یقینش محکم و معرفتش صحیح باشد، در درون خود ایرادی بر حکم ما نگیرد و تسلیم ما اهل‌‍‌بیت باشد، بر آن استوار خواهد ماند.»

کفایة الاثر /86 از ابو هریره روایت می‌‍‌کند: «از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌‍‌ی‌‍‌ این آیه سؤال کردم: وَجَعَلَهَا کلِمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ، ایشان فرمودند: امامت را در نسل حسین علیه السلام قرار داد، نه تن از امامان - از جمله مهدی این امت - از صلب او خواهند آمد.

سپس فرمودند: اگر مردی بین رکن و مقام بر پا [به عبادت] بایستد، آنگاه در حالی که دشمن اهل‌‍‌بیت من است خدا را ملاقات کند، وارد آتش می‌‍‌شود.»

الامامة و التبصرة /49 از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند که در مورد همین آیه فرمودند: «در نسل حسین علیه السلام [قرار داد]، این امر از زمانی که به حسین علیه السلام منتقل شد، هماره از پدری به فرزندش می‌‍‌رسد و به برادر یا عمویی باز نمی‌‍‌گردد، و معلوم نمی‌‍‌شود که کسی از آنهاست جز آنکه فرزندی داشته باشد.»

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ

کافی 8 /287 از ابو حمزه روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد این آیات: قُلْ مَا أَسْأَلُکمْ عَلَیهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَکلِّفِینَ. إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکرٌ لِلْعَالَمِینَ،[[588]](#footnote-588) بگو: مزدی بر این [رسالت] از شما طلب نمی‌‍‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم [و به خدا نسبت دهم]. این جز پندی برای جهانیان نیست، فرمودند: آن، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ،[[589]](#footnote-589) و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست؛ به هنگام خروج قائم علیه السلام .»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تقیه نمی‌‍‌کند

تأویل الآیات 2 /539 از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که این آیه بر رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد: ادْفَعْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَینَک وَبَینَهُ عَدَاوَةٌ کأَنَّهُ وَلِی حَمِیمٌ،[[590]](#footnote-590) [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن، آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌‍‌گردد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: من به تقیه مأمور شدم. ایشان ده سال بر همین اساس رفتار کردند تا آنکه مأمور شدند فرمان خود را آشکار سازند.

آنگاه حضرت امیر علیه السلام را بدان فرمان دادند و ایشان بر طبق آن رفتار کردند، تا آنکه مأمور به اظهار شدند. بعد امامان برخی برخی دیگر را بدان امر، و بر همین اساس سیر می‌‍‌کردند. هنگامی که قائمِ ما قیام کند تقیه کنار می‌رود و شمشیر را برهنه می‌‍‌سازد. ایشان چیزی جز شمشیر از مردم نگیرد و به آنها ندهد [و با شمشیر به استقبالشان می‌‍‌رود].»

ارتباط حروف مقطّعه با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

تفسیر قمی 2 /267 از یحیی بن میسره خثعمی از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «حم عسق؛[[591]](#footnote-591) اعداد سال‌‍‌های قائم است. قاف، کوهی است از زمرد سبز که دنیا را احاطه کرده، و سبزی [و کبودی] آسمان از آن کوه است. دانش همه چیز در عسق است.»

تأویل الآیات 2 /542 از سکونی از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «حم؛ حتمی بودن، عین؛ عذاب، سین؛ سال‌هایی چونان سال‌‍‌های یوسف، قاف؛ قذف [پرتاب شدن]، خسف و مسخی که در آخرالزمان سفیانی، یارانش و مردمانی از کلب - که سی هزار نفرند و با او خروج می‌‍‌کنند - را خواهد رسید. این زمانی است که قائم علیه السلام - که مهدی این امت است - در مکه خروج نماید.»

تفسیر ثعلبی 8 /303: «بکر بن عبد الله مزنی [درباره‌‍‌ی حم عسق] گوید: ... سین؛ سنا و نور مهدی است، قاف؛ قوت و توان عیسی بن مریم علیه السلام است، هنگامی که فرود آید، و مسیحیان را کشته، کلیساها را ویران سازد.»

البدء و التاریخ 2 /170: «برخی مفسّران در مورد حم عسق گفته است: حاء، حرب و نبرد است، میم، ملک بنی‌‍‌امیه، عین، عباسیان، و سین، سفیانی.»

ظهور و پایان مهلت ظالمان

تأویل الآیات 1 /392 از معلی بن خنیس روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد سخن خدای عزوجل: أَفَرَأَیتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِینَ . ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا کانُوا یوعَدُونَ،[[592]](#footnote-592) مگر نمی‌‍‌دانی که اگر سال‌‍‌ها آنان را برخوردار کنیم. و آنگاه آنچه که [بدان] بیم داده می‌‍‌شوند آنان را در رسد، فرمودند: خروج قائم علیه السلام .

مَا أَغْنَی عَنْهُمْ مَا کانُوا یمَتَّعُونَ،[[593]](#footnote-593) آنچه از آن برخوردار می‌‍‌شدند، به کارشان نمی‌‍‌آید [و عذاب را از آنان دفع نمی‌‍‌کند]، حضرت فرمودند: اینان بنی‌‍‌امیه هستند که در دنیایشان بهره مند بودند.»

کافی 1 /435 از ابو بصیر روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه سؤال کردم: مَنْ کانَ یرِیدُ حَرْثَ الْآَخِرَةِ،[[594]](#footnote-594) کسی که کشت آخرت بخواهد، ایشان فرمودند: شناخت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان، نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ، برای وی در کشته‌اش می‌‍‌افزاییم، فرمودند: نصیب خود را از دولتشان به طور کامل دریافت می‌‍‌کند.

وَمَنْ کانَ یرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِی الْآَخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ، و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می‌‍‌دهیم و [لی] در آخرت او را نصیبی نیست، فرمودند: در دولت حق با قائم، بهره‌‍‌ای ندارد.»

ظهور و پایان مهلت ظالمانِ در حق اهل‌‍‌بیت علیهم السلام

تفسیر قمی 2 /416 از ابو بصیر روایت می‌‍‌کند: «فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ،[[595]](#footnote-595) پس او را نه نیرویی مانَد و نه یاری؛ نه نیرویی دارد که بدان بر خالقش توان یابد، و نه یاوری که او را در برابر خدا - اگر قصد سوئی بدو داشته باشد - یاری کند.

گفتم: إِنَّهُمْ یکیدُونَ کیداً، آنان دست به نیرنگ می‌‍‌زنند، پاسخ داد: به رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیرنگ زدند، با علی و فاطمه علیهما السلام نیز نیرنگ زدند، پس خدا فرمود: ای محمد‌‍‌! إِنَّهُمْ یکیدُونَ کیداً. وَأَکیدُ کیداً،[[596]](#footnote-596) آنان دست به نیرنگ می‌‍‌زنند. و [من نیز] دست به نیرنگ می‌‍‌زنم، فَمَهِّلِ الْکافِرِینَ - یا محمد- أَمْهِلْهُمْ رُوَیداً[[597]](#footnote-597) پس کافران را - ای محمد‌‍‌! - مهلت ده، و کمی آنان را به حال خود واگذار؛ تا زمانی که قائم علیه السلام برانگیخته شود، و برای من از جباران و طاغوت‌‍‌های قریش، بنی‌‍‌امیه و دیگر مردم انتقام گیرد.»

خداوند او را بر خون ظالمان مسلّط می‌‍‌گرداند

التنزیل و التحریف /49 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «اصْبِرْ عَلَی مَا یقُولُونَ،[[598]](#footnote-598) بر آنچه می‌گویند شکیبا باش؛ ای محمد‌‍‌! بر تکذیب ایشان مر تو را [شکیبا باش]، چرا که من به وسیله‌‍‌ی مردی از تو از آنها انتقام خواهم گرفت، او قائمِ من است که او را بر خون‌‍‌های ظالمان مسلّط می‌‍‌گردانم.»

دشمنان را در آتش جنگ می‌‍‌افکند

کافی 8 /50 از سلیمان دیلمی روایت می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه سؤال کردم: هَلْ أَتَاک حَدِیثُ الْغَاشِیةِ،[[599]](#footnote-599) آیا خبرِ غاشیه به تو رسیده است؟ ایشان فرمودند: قائم با شمشیر به سراغ آنان می‌‍‌آید.

گفتم: وُجُوهٌ یوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ،[[600]](#footnote-600) در آن روز، چهره‌هایی زبونند، فرمودند: خاضع‌‍‌اند و توان خودداری ندارند.

عرضه داشتم: عَامِلَةٌ،[[601]](#footnote-601) تلاش کرده، فرمودند: به غیر آنچه خدا نازل کرده عمل نموده است.

عرض کردم: نَاصِبَةٌ، رنج [بیهوده] برده‌‍‌اند، فرمودند: [کسانی] غیر از والیان و صاحبان امر را [به پیشوایی] گمارده‌‍‌اند.

گفتم: تَصْلَی نَاراً حَامِیةً،[[602]](#footnote-602) در آتشی سوزان درآیند، فرمودند: در دنیا و روزگار قائم به آتش جنگ می‌‍‌افتند، و در آخرت به آتش جهنم.»

خداوند به وسیله‌‍‌ی او حق را ثابت می‌‍‌گرداند

تفسیر قمی 2 /275 از محمد بن مسلم روایت می‌‍‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد این آیه: قُلْ لَا أَسْأَلُکمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی،[[603]](#footnote-603) بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما نمی‌‍‌خواهم، مگر خالصترین دوستی درباره‌‍‌ی خویشاوندان، فرمودند: مقصودِ ایشان درباره‌‍‌ی اهل‌‍‌بیتشان است.

انصار نزد رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و گفتند: ما شما را مأوی دادیم و نصرت کردیم، پس قسمتی از اموال ما را بستان و در پیشامدها از آن استفاده کن، خداوند فرو فرستاد: قُلْ لَا أَسْأَلُکمْ عَلَیهِ أَجْراً، بگو: به ازای آن پاداشی از شما نمی‌‍‌خواهم؛ یعنی در ازای نبوت، إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی، مگر خالصترین دوستی درباره‌‍‌ی خویشاوندان؛ یعنی درباره‌‍‌ی اهل‌‍‌بیتشان.

سپس فرمودند: آیا نمی‌‍‌بینی که شخصی رفیقی دارد، و همو در درون، درباره‌‍‌ی خانواده‌‍‌ی خود مطلب [وخواسته‌ای] دارد، ولی دلش [بدون اظهار آن نزد رفیقش] آرام نمی‌‍‌شود؟ خداوند اراده کرد که درون رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواسته‌‍‌ای از امتشان نباشد [مگر آنکه اظهار شود]،[[604]](#footnote-604) لذا خالصانه‌‍‌ترین دوستی نسبت به خویشان ایشان را بر مردم واجب قرار داد. پس اگر بدان عمل کنند، به واجب عمل کرده‌‍‌اند، و اگر سر باز زنند، واجبی را ترک کرده‌‍‌اند.

در این هنگام آنان از نزد رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتند، برخی می‌‍‌گفتند: ما اموال خود را بر او عرضه داشتیم، ولی او گفت: در دفاع از اهل‌‍‌بیت من پس از من بجنگید، گروهی هم گفتند: پیامبر چنین نگفت و منکر شدند و گفتند - آنسان که خدا حکایت کرده\_ ‌‍‌: أَمْ یقُولُونَ افْتَرَی عَلَی اللهِ کذِباً،[[605]](#footnote-605) آیا می‌‍‌گویند: بر خدا دروغی بسته است؟

خداوند فرمود: فَإِنْ یشَأِ اللهُ یخْتِمْ عَلَی قَلْبِک، پس اگر خدا بخواهد بر دلت مُهر می‌‍‌نهد؛ یعنی اگر افترا بندی.

وَیمْحُ اللهُ الْبَاطِلَ، و خدا باطل را محو می‌‍‌کند؛ یعنی بر آن خط بطلان می‌‍‌کشد، وَیحِقُّ الْحَقَّ بِکلِمَاتِهِ، و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می‌‍‌کند؛ یعنی با پیامبر و ائمه و قائم از آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم ، إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، اوست که به راز دل‌‍‌ها داناست.»

پیمان مکتوب از جدّش رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم

دلائل الامامة /256 از محمد بن علی همدانی از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «شبی که قائم آل محمد در آن قیام می‌‍‌کند، رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، امیرالمؤمنین علیه السلام و جبرئیل علیه السلام بر حراء فرود می‌‍‌آیند، جبرئیل به آن حضرت می‌‍‌گوید: [ای پیامبر‌‍‌!] اجابت کن، پس رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوستی را از [پشت] بند لباس خود بیرون می‌‍‌آورد و به علی علیه السلام می‌‍‌دهد و می‌‍‌فرماید: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم، این عهدی از خدا، رسول او و علی بن ابی طالب، برای فلان پسر فلان - با نام او و نام پدرش - است.

[امام صادق علیه السلام در ادامه فرمودند:] و این سخن خدای عزیز و جلیل در کتاب اوست: وَالطُّورِ. وَکتَابٍ مَسْطُورٍ. فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ،[[606]](#footnote-606) سوگند به طور، و کتابی نگاشته شده، در طوماری گسترده. و همان نوشته‌‍‌ایست که علی بن ابی طالب علیه السلام نگاشت، و طومار گسترده همان است که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از بند لباس خود در آوردند.

عرضه داشتم: وَالْبَیتِ الْمَعْمُورِ،[[607]](#footnote-607) سوگند به آن خانه‌‍‌ی آباد؛ آیا این رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است؟ فرمودند: آری، رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم املا می‌‍‌کرد و نویسنده علی علیه السلام بود.»

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و شیعیان ایشان از سابقان

غیبت نعمانی /90 از داود بن کثیر رقی نقل می‌‍‌کند: «خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم، در مورد این آیه برایم بفرمایید: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ . أُولَئِک الْمُقَرَّبُونَ،[[608]](#footnote-608) و سبقت گیرندگان مقدّمند. آنانند همان مقرّبان، ایشان فرمودند: خدا، روزی که خلق را در [عالم] میثاق آفرید، دو هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات، آن را فرمود.

گفتم: برایم توضیح دهید، فرمودند: خدای عزوجل هنگامی که خواست مخلوقات را بیافریند، آنها را از گِل آفرید، آتشی برافروخت و فرمود: داخل شوید، نخستین کسانی که وارد آن شدند محمد رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، امیرالمؤمنین، حسن، حسین و نه تن از امامان - یکی پس از دیگری - بودند، سپس شیعیانشان به دنبالشان آمدند [و آتش سرد و سلام شد[[609]](#footnote-609)]، پس به خدا ایشان سابقانند.»

زمین، پس از آنکه به ستم ستمکاران مرده است، به عدالت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف زنده می‌‍‌شود

کمال الدین 2 /668 از سلام بن مستنیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یحْیی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا،[[610]](#footnote-610) بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌‍‌گرداند؛ خداوند آن را پس از مرگش، به وسیله‌‍‌ی قائم علیه السلام زنده می‌‍‌کند.مرگ زمین، کفر اهل آن است، و کافر مرده است.»

تأویل الآیات 2 /663 آن را نقل می‌‍‌کند و در ادامه‌‍‌ی آن آمده است: «او در آن به عدالت رفتار می‌‍‌کند، پس زمین حیات می‌‍‌یابد، و اهل آن بعد از مرگشان زنده می‌‍‌شوند.»

غیبت شیخ طوسی /109 از ابن عباس نقل می‌‍‌کند: «اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یحْیی الْأَرْضَ؛ یعنی زمین را به وسیله‌‍‌ی قائم آل محمد اصلاح می‌‍‌کند. بَعْدَ مَوْتِهَا؛ یعنی پس از ستم اهل آن.

قَدْ بَینَّا لَکمُ الْآَیاتِ لَعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ، به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم، باشد که بیندیشید؛ آیات را به قائم آل محمد روشن گردانیده‌‍‌ایم، شاید بیندیشید.»

غیبت نعمانی /24 از شخصی از اصحاب امام صادق علیه السلام از ایشان روایت می‌‍‌کند: «این آیه در سوره‌‍‌ی حدید: وَلَا یکونُوا کالَّذِینَ أُوتُوا الْکتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَیهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَکثِیرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ،[[611]](#footnote-611) و مانند کسانی نباشند که از پیش بدان‌‍‌ها کتاب داده شد و زمان بر آنان به درازا کشید، و دل‌‍‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند؛ درباره‌‍‌ی اهل زمان غیبت نازل شد.

خداوند عزیز و جلیل در ادامه فرمود: اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یحْیی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَینَّا لَکمُ الْآَیاتِ لَعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ. و زمان [به درازا کشیده] زمان غیبت است.

ای[[612]](#footnote-612) امت محمد، و یا ای گروه شیعه‌‍‌! خدای عزوجل می‌‍‌خواهد شما بسان کسانی که از پیش به آنها کتاب داده شد و زمان برایشان به درازا کشید، نباشید، پس تأویل این آیه در مورد اهل زمان غیبت است نه دیگر زمان‌‍‌ها، و خداوند متعال شیعیان را نهی می‌‍‌کند از اینکه در حجت او تردید کنند و یا گمان دارند که دیده بر هم نهادنی زمین را از حجت خالی می‌‍‌کند، هم‌‍‌چنان‌‍‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در سخن با کمیل فرمودند: خدایا‌‍‌! شهادت می‌‍‌دهم که زمین از حجت خدا خالی نخواهد شد - که یا ظاهر و معلوم است و یا هراسان و پنهان \_، تا حجت‌‍‌ها و براهین خدا از میان نرود.

خداوند آنها را از شک و تردید بر حذر داشت که زمان طولانی می‌‍‌شود و دل‌‍‌هایشان سخت می‌‍‌گردد.

امام علیه السلام در ادامه‌‍‌ی حدیث آیه‌‍‌ی بعد را ذکر کردند: اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یحْیی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَینَّا لَکمُ الْآَیاتِ لَعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ؛ یعنی آن را به عدل قائم به هنگام ظهورش زنده می‌‍‌کند، پس از آنکه به واسطه‌‍‌ی ستم پیشوایان گمراهی مرده است.»

ماء معین

کمال الدین 1 /325 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «قُلْ أَرَأَیتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُکمْ غَوْراً فَمَنْ یأْتِیکمْ بِمَاءٍ مَعِینٍ،[[613]](#footnote-613) بگو: به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟؛ این آیه در شأن قائم نازل شد، می‌‍‌فرماید: اگر امامتان غائب شود و ندانید کجاست، کیست که امامی آشکار برایتان آورد که از اخبار آسمان و زمین، و حلال خدای عزوجل و حرام او برایتان بگوید؟ به خدا قسم تأویل این آیه هنوز نیامده است، و ناگزیر خواهد آمد.»

التنزیل والتحریف /62 از حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «فَمَنْ یأْتِیکمْ بِمَاءٍ مَعِینٍ؛ اگر امامتان از شما غائب گردد، کیست که امامی جدید برایتان آورد؟»

اثبات الوصیة /226 از عباد بن یعقوب اسدی روایت می‌‍‌کند: «از امام کاظم علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیه پرسش کردم: قُلْ أَرَأَیتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُکمْ غَوْراً فَمَنْ یأْتِیکمْ بِمَاءٍ مَعِینٍ، ایشان فرمودند: هنگامی که امامتان را نیابید و نبینید، چه می‌‍‌کنید؟»

حتی نسب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نیز منکر می‌‍‌شوند‌‍‌!

تأویل الآیات 2 /771 از عبد الله بن بکیر به طور مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «... إِذَا تُتْلَی عَلَیهِ آَیاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ،[[614]](#footnote-614) چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: [این‌‍‌ها] افسانه‌های پیشینیان است؛ یعنی قائم علیه السلام را تکذیب می‌‍‌کند و می‌‍‌گوید: ما تو را نمی‌‍‌شناسیم، و از فرزندان فاطمه علیها السلام نیستی، همان گونه که مشرکان به حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم گفتند.»

آغاز ظهور به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف الهام می‌‍‌شود

کافی 1 /343 از مفضل بن عمر روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ،[[615]](#footnote-615) پس چون در صور دمیده شود، فرمودند: امامی ظفرمند و پنهان، از ما خواهد بود، چون خدا - که یادش عزیز است - بخواهد امر او را آشکار سازد، در دل او نقطه‌‍‌ای می‌‍‌نهد،[[616]](#footnote-616) پس او ظاهر می‌‍‌شود، و به فرمان خدای تبارک و تعالی قیام می‌‍‌کند.»[[617]](#footnote-617)

تأویل الآیات 2 /732 از آن حضرت نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که در گوش قائم دمیده شود، به او اجازه‌‍‌ی قیام داده شده است.»

اثبات الوصیة /228 از مفضل نقل می‌‍‌کند: «از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر جابر سؤال کردم، ایشان فرمودند: با فرومایگان درباره‌ی آن سخن مگو که آن را نشر می‌‍‌دهند، آیا در کتاب خدای عزیز و جلیل نخوانده‌‍‌ای: فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ...»

علامه‌‍‌ی مجلسی رحمه الله در بحار الانوار 2 /70 پس از نقل این حدیث از رجال کشی می‌‍‌فرماید: «شاید مقصود آن است که این اسرار [که در تفسیر جابر بن یزید جعفی رحمه الله وجود دارد،] به هنگام قیام قائم علیه السلام و برداشته شدن تقیه آشکار می‌‍‌گردد. احتمال آن نیز می‌‍‌رود که استشهاد به این آیه برای بیان سختی فهم آن علومی است که قائم علیه السلام آشکار می‌‍‌سازد و بر کافران گران است، همان گونه که ادامه‌‍‌ی این آیه و بعد از آن دلالت دارد.»

و با ظهور است که دولت ابلیس جن و انس پایان می‌‍‌پذیرد

تأویل الآیات 2 /734 از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً،[[618]](#footnote-618) مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم واگذار؛ مقصود از این آیه ابلیس لعین است که او را تنها و بدون پدر و مادر آفرید.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً،[[619]](#footnote-619) و دارایی بسیار برای او قرار دادم؛ یعنی این دولت را تا روز وقت معلوم - روزی که قائم قیام می‌‍‌کند - [برایش قرار دادم].

وَبَنِینَ شُهُوداً. وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِیداً. ثُمَّ یطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ. کلَّا إِنَّهُ کانَ لِآَیاتِنَا عَنِیداً،[[620]](#footnote-620) و پسرانی آماده [به خدمت، دادم]. و برایش [عیش خوش] آماده کردم. باز [هم] طمع دارد که بیفزایم. ولی نه [چنین نمی‌‍‌کنم]، زیرا او دشمنِ آیات ما بود؛ می‌‍‌فرماید: با امامان عناد داشت و به غیر راه آنان فرا می‌‍‌خواند، و مردم را از آنان - که آیات خدایند - باز می‌‍‌داشت.»

تفسیر قمی 2 /395 از عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام می‌‍‌آورد: «ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً، فَقُتِلَ کیفَ قَدَّرَ. ثُمَّ قُتِلَ کیفَ قَدَّرَ،[[621]](#footnote-621) کشته بادا، چگونه [او] سنجید؟ [آری،] کشته بادا، چگونه [او] سنجید؟؛ عذابی در پی عذاب، قائم علیه السلام او را عذاب می‌‍‌کند.»

بسان ستاره‌‍‌ای، غائب و چون ستاره‌‍‌ای درخشان، آشکار می‌‍‌شود

کافی 1 /341 از ام هانی نقل می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام درباره‌‍‌ی این آیات سؤال کردم: فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ. الْجَوَارِ الْکنَّسِ،[[622]](#footnote-622) نه، نه‌‍‌! سوگند به اختران پنهان. که حرکت می‌‍‌کنند و مخفی می‌‍‌شوند، فرمودند: امامی که در سال دویست و شصت غائب می‌‍‌گردد، سپس بسان ستاره‌‍‌ای فروزان در شب تاریک آشکار می‌‍‌شود، پس اگر زمان او را دریابی دیده‌‍‌ات روشن خواهد شد.»

همان در روایتی دیگر: «امامی که در زمان خود، هنگامی که مردم از او بی‌‍‌خبرند - به سال دویست و شصت - غائب می‌‍‌شود، آنگاه چونان ستاره‌‍‌ای فروزان در ظلمت شب ظاهر می‌‍‌گردد، پس اگر آن را دریابی دیده‌‍‌ات روشن گردد.»

کمال الدین 1 /330 از ام هانی ثقفیه نقل می‌‍‌کند: «صبح هنگام حضور مولایم محمد بن علی الباقر علیه السلام رسیدم و عرضه داشتم: آقای من‌‍‌! آیه‌‍‌ای در کتاب خدای عزوجل از دلم گذشته و مرا به اضطراب آورده و به خاطر آن شب را به بیداری گذرانده‌‍‌ام، ایشان فرمودند: پس ای ام هانی‌‍‌! بپرس، گفتم: آقای من‌‍‌! فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ. الْجَوَارِ الْکنَّسِ، فرمودند: ای ام هانی‌‍‌! خوب سؤالی کردی، او کسی است که پس از این زمان [و در آینده] به دنیا می‌‍‌آید، او مهدیِ از این عترت است، حیرت [و سرگردانی مردم] و غیبتی برای او خواهد بود که اقوامی در آن به گمراهی می‌‍‌افتند و اقوامی رهنمون می‌‍‌شوند، پس خوشا به حالت اگر او را دریابی، و خوشا به حال آنکه او را دریابد.»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آسمان است و امامان علیهم السلام برج‌‍‌های آسمان

اختصاص /223 از اصبغ بن نباته از ابن عباس نقل می‌‍‌کند: «... پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را تلاوت کردند: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ،[[623]](#footnote-623) سوگند به آسمانِ آکنده ز برج، و فرمودند: ای پسر عباس‌‍‌! آیا بر این باوری که خداوند که به آسمانی که برج‌‍‌ها دارد سوگند می‌‍‌خورد، مقصودش [همین] آسمان و برج‌‍‌های آن است؟ عرض کردم: ای فرستاده‌‍‌ی خدا‌‍‌! پس چیست؟ فرمودند: اما آسمان منم، و بروج امامان پس از من، نخست آنان علی و آخرینشان مهدی است.»

وَالْوَتْرِ

مناقب آل ابی طالب علیه السلام 1 /281 از جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «وَالْفَجْرِ. وَلَیالٍ عَشْرٍ،[[624]](#footnote-624) سوگند به سپیده‌دم، و به شبهای دهگانه؛ ای جابر‌‍‌! فجر، جدّم و شب‌‍‌های ده گانه، امامان [غیر از امیرالمؤمنین و حضرت مهدی علیهما السلام ] هستند.

وَالشَّفْعِ،[[625]](#footnote-625) قسم به جفت؛ امیرالمؤمنین علیه السلام ، وَالوَترِ: و به فرد؛ نام قائم است.»

فجر در سوره‌‍‌ی فجر

تأویل الآیات 2 /792 از جابر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: « وَالْفَجْرِ؛ آن، قائم علیه السلام است. وَلَیالٍ عَشْرٍ؛ امامان علیهم السلام از حسن تا حسن. وَالشَّفْعِ؛ امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام .وَالوَترِ؛ آن، خداست، که یگانه است و هیچ شریکی ندارد. وَاللَّیلِ إِذَا یسْرِ، و به شب، وقتی سپری شود؛ آن، دولت حبتر است که تا قیام قائم علیه السلام ادامه دارد.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سوره‌‍‌های شمس و لیل

تفسیر فرات /212 از امام باقر علیه السلام : «حارث اعور به امام‌‍‌حسین علیه السلام گفت: ای پسر رسول‌‍‌خدا‌‍‌! فدایت گردم، درباره‌‍‌ی فرموده‌‍‌ی خدا برایم بگویید: وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا،[[626]](#footnote-626) سوگند به خورشید و تابندگی آن، ایشان فرمودند: ای حارث‌‍‌! آن، محمد رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، عرضه داشت: وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا،[[627]](#footnote-627) سوگند به مَه چون پی [خورشید] رَود، فرمودند: آن، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که در پی حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم است، گفت: وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا،[[628]](#footnote-628) سوگند به روز چون [زمین را] روشن گرداند، فرمودند: آن، قائم از آل محمد است که زمین را از عدل و داد می‌‍‌آکند.»

تأویل الآیات 2 /803 از فضل بن عباس از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا؛ خورشید امیرالمؤمنین علیه السلام است و تابندگی آن قیام قائم علیه السلام ، زیرا خدای سبحان فرموده: وَأَنْ یحْشَرَ النَّاسُ ضُحی،[[629]](#footnote-629) که مردم پیش از ظهر [و به هنگام تابش خورشید] گرد می‌‍‌آیند.

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا؛ حسن و حسین علیهما السلام ، وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا؛ آن، قیام قائم علیه السلام است.

وَاللَّیلِ إِذَا یغْشَاهَا،[[630]](#footnote-630) سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد؛ حبتر و دولت او که حق را پوشاندند.

وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا،[[631]](#footnote-631) سوگند به آسمان و آن کس که آن را برافراشت؛ محمد صلی الله علیه وآله وسلم آسمان است، همو که خلق در دانش بدو روی آرند و بالا روند...

کذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا،[[632]](#footnote-632) [قوم] ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند؛ ثمود گروهی از شیعیان هستند،[[633]](#footnote-633) خدای سبحان می‌‍‌فرماید: وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَینَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَی عَلَی الْهُدَی فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ،[[634]](#footnote-634) و امّا ثمودیان؛ پس آنان را راهبری کردیم و [لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند، پس صاعقه‌‍‌ی عذابِ خفّت آور آنان را فروگرفت؛ آن [عذاب خفّت آور] شمشیر است، آن هنگام که قائم علیه السلام قیام کند.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ، پس فرستاده‌‍‌ی خدا به آنان گفت؛ آن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.

نَاقَةَ اللهِ وَسُقْیاهَا،[[635]](#footnote-635): زنهار‌‍‌! ماده شتر خدا و [نوبت] آبخوردنش را [حرمت نهید]؛ ناقه [اشاره به] امامی است که از خدا و رسولش فراگرفته است. مقصود از سقیاها آن است که جایگاه فراگیری دانش نزد اوست.

فَکذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَیهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا،[[636]](#footnote-636) و [لی] دروغگویش خواندند و آن [ماده شتر] را پی کردند، و پروردگارشان به [سزای] گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد؛ در رجعت...»

تفسیر قمی 2 /425 از محمد بن مسلم نقل می‌‍‌کند: «از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه سؤال کردم: وَاللَّیلِ إِذَا یغْشَی،[[637]](#footnote-637) سوگند به شب چو پرده افکند، ایشان فرمودند: شب در اینجا، فلانی است که در حکومت خود امیرالمؤمنین علیه السلام را پوشاند [و از مسند ظاهری کنار زد]، و آن حضرت در حکومت آنان تا زمانی که به پایان رسید صبر کرد.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی،[[638]](#footnote-638) سوگند به روز چون جلوه‌گری آغازد؛ روز، قائمِ از ما اهل‌‍‌بیت است، هنگامی که قیام کند بر دولت باطل چیره گردد. قرآن درباره‌‍‌ی او برای مردم مثال‌‍‌ها زده و پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم و ما را بدان خطاب کرده است، پس کسی جز ما از آن آگاه نیست.»

عموم شیعیان به سفیران چهار گانه اعتماد دارند

در فصول کتاب گذشت که شیعیان در برخورد و تعامل با سفیران امام علیه السلام ، دقت و احتیاط ویژه‌‍‌ای داشتند. آنها بر وثاقت جناب عثمان بن سعید عَمری اسدی و پسرش محمد اتفاق و اجماع کردند، زیرا گواهی امام هادی و امام‌‍‌عسکری علیهما السلام را در این باره شنیده بودند، علاوه بر کراماتی که از این دو بزرگوار مشاهده کردند، و به یقین می‌‍‌فهماند پاسخ‌‍‌ها از ناحیه‌‍‌ی امام علیه السلام است، نه آنان.

شیعیان با مدعیان دروغین برخورد می‌‍‌کردند، آنها ادعای جعفر کذاب مبنی بر امامت، و ادعای دیگران مبنی بر سفارت را رد کردند، زیرا در قبال درخواست معجزه به عجز آمدند، و این دلیل محکمی است بر استواری مذهب، و بنیان آن بر برهان قطعی.

احتجاج 2 /291 می‌‍‌نویسد: «نمایندگان رضایت بخش و سفیران ستوده در زمان غیبت؛ نخستین آنها شیخ مورد وثوق ابو عمرو عثمان بن سعید عَمری است. ابتدا امام هادی علیه السلام او را بدین منصب گمارد، و پس از ایشان پسرش امام‌‍‌عسکری علیه السلام ، او هم در زندگانی این دو امام علیهما السلام امورشان را عهده‌‍‌دار بود. پس از ایشان، امور مربوط به صاحب الزمان علیه السلام را بر عهده گرفت و توقیعات و جواب سؤالات به واسطه‌‍‌ی او می‌‍‌رسید.

وقتی که از دنیا رفت، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان در جای او قرار گرفت و در تمامی امور قائم مقام او شد. پس از او ابو القاسم حسین بن روح از بنی نوبخت، و بعد از ایشان ابو الحسن علی بن محمد سمری متولی این امر شدند. اینان همه با تصریح صاحب الامر علیه السلام و گماردن سفیر پیشین به این منصب در آمدند، و شیعیان ادعای آنان را تنها پس از ظهور نشانه‌‍‌ای اعجاز گونه به دست هریک از ایشان - معجزه‌‍‌ای که از جانب صاحب الامر علیه السلام داشتند، و بر صدق گفتار و صحّت نمایندگی آنان دلالت می‌‍‌کرد - می‌‍‌پذیرفتند.

هنگامی که اوان رحلت ابو الحسن سمری فرا رسید و مرگش نزدیک شد، به او گفتند: چه کسی را جانشین خود قرار می‌‍‌دهی؟ او توقیعی بیرون آورد که این نسخه‌‍‌ی آن است: بسم الله الرحمن الرحیم، ای علی بن محمد سمری‌‍‌! خداوند پاداش برادرانت را در [فقدان] تو بالا بَرد، زیرا تو از این زمان تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، پس کار خود را سامان ده و به هیچ کس وصیت نکن که پس از وفات قائم مقام تو شود، چرا که غیبت تام واقع شده و ظهور تنها بعد از اذن خداست - که یادش بلند است - که پس از طولانی شدن مدت، سخت شدن دل‌‍‌ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادعای مشاهده می‌‍‌کنند، بدانید‌‍‌! هر کس پیش از خروج سفیانی و فریاد، ادعای مشاهده کند کذاب و افترازن است، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم.

از روی توقیع نوشتند و از نزد ایشان بیرون آمدند. روز ششم حضور ایشان رسیدند و در حال جان کندن بود، پرسیدند: جانشین شما کیست؟ فرمود: خداوند امری دارد که آن را به سرانجام می‌‍‌رساند، و از دنیا رفت، و این آخرین سخنی بود که از ایشان شنیدیم، خدا از او راضی باشد و او را نیز راضی گرداند.» [[639]](#footnote-639)

شیخ صدوق رحمه الله این جریان را با یک واسطه از سمری نقل می‌‍‌کند، یعنی حسن [حسین] بن احمد مکتّب که شیخ صدوق در کتب خویش با احترام از او یاد می‌‍‌کند و رضایت الهی را برای او خواستار می‌‍‌شود. ابن حجر در لسان المیزان 2 /271 درباره‌‍‌اش می‌‍‌نویسد: «علی بن حکم در مشایخ الشیعة گوید: وی در قم ساکن بوده و کتابی نیکو در فرائض نگاشته است، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه از او فرا می‌‍‌گرفته و او را عظیم می‌شمرده است.»[[640]](#footnote-640)

نگارنده: شبهه‌‍‌ای برای برخی پیش آمده و تصور کرده این حدیث بر عدم امکان مشاهده‌‍‌ی امام علیه السلام در دوران غیبت کبری دلالت دارد، و این ناشی از فهم ناصحیح فقره‌‍‌ی اخیر توقیع، و تفسیر نادرست مشاهده به دیدن است، و حال آنکه مشاهده، حضور مستمر نزد امام علیه السلام و به عبارت دیگر ادعای سفارت است.

علاوه بر آنکه از عبارت: نزد شیعیان من خواهد آمد، نیز غفلت کرده است، امری که با ادعای سفارت همخوان است.

مورد دیگری که از آن غفلت شده احادیث صحیحی است که بر رؤیت در عصر غیبت دلالت دارد.

ما در پاسخ این شبهه رساله‌‍‌ای با عنوان: جواب علی شبهة شیخ و سید فی رؤیة الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نگاشته، و احادیث صحیح را گرد آورده‌‍‌ایم، از جمله: کافی 1 /340 و غیبت نعمانی /194 از امام صادق علیه السلام : «قائم دو غیبت خواهد داشت؛ یکی دراز مدت، و دیگری کوتاه مدت، در غیبت نخست کسی غیر از شیعیان خاص از مکان او اطلاع ندارند، و در دیگری این تنها یاران خاصّند که از آن مطّلعند.

در روایت دیگری فرمودند: ناگزیر صاحب این امر غائب خواهد شد، و در دوران غیبت از مردم دوری خواهد گزید، مدینه نیکو منزلی است، و با وجود سی تن دیگر تنهایی نیست.»

افزون بر آن، شماری از ثقات عدول، که بدن و ذهن سالمی داشته‌‍‌اند، در جریاناتی صحیح و متعدد، خبر از دیدن امام علیه السلام داده‌‍‌اند.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وکیلانی غیر از سفیران نیز دارند

در اینجا عبارت شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت /345 را از نظر می‌‍‌گذرانیم، سخن ایشان شِمایی از دستگاه وکالت و وکلای ستوده به دست می‌‍‌دهد، ایشان می‌‍‌فرماید:

«فصلی در ذکر برخی گزارشات مربوط به سفرای دوران غیبت؛ پیش از آنکه سخن از سفیران دوران غیبت به میان آوریم، به طور خلاصه برخی اخبار درباره‌‍‌ی کسانی که متولی امور هریک از امامان بودند، و نیز آنانی که ستوده و در راه حق بودند، و کسانی که مذموم بوده به کجراهه رفتند، را ذکر می‌‍‌کنیم.

در برخی روایات آمده که حضرات فرموده‌‍‌اند: خادمان و خواصّ ما بدترین خلق خدایند، لکن این فرمایش عام نیست [تا تمام خادمان را شامل گردد]، بلکه این را درباره‌‍‌ی کسانی که دین را تغییر دادند، تبدیل و خیانت کردند - هم‌‍‌چنان‌‍‌که خواهیم آورد - فرموده‌‍‌اند.

محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از محمد بن صالح همدانی نقل می‌‍‌کند: من به صاحب الزمان علیه السلام نامه نوشتم: خانواده‌‍‌ام مرا آزار داده، با حدیثی که از پدرانت علیهم السلام منقول است‌‍‌\_ خادمان و خواصّ ما بدترین خلق خدایند - سرکوفت می‌‍‌زنند.

در جوابش چنین نوشتند: وای بر شما، سخن خدای متعال را نمی‌‍‌خوانید: وَجَعَلْنَا بَینَهُمْ وَبَینَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَةً،[[641]](#footnote-641) و میان آنان و میان شهرهایی که در آنها برکت نهاده بودیم، شهرهایی آشکار قرار دادیم؛ به خدا قسم ما شهرهایی هستیم که در آن برکت نهاده است، و شما شهرهای آشکارید.

[شیخ طوسی در ادامه می‌‍‌فرماید:] از جمله ستودگان حمران بن اعین است، حسین بن عبیدالله، از ابو جعفر محمد بن سفیان بزوفری، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبد الله بن بکیر، از زراره روایت می‌‍‌کند: سخن از حمران بن اعین راندیم و امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند هرگز مرتد نمی‌‍‌شود [و از حق باز نمی‌‍‌گردد]، آنگاه مدتی سکوت کردند، سپس فرمودند: آری، به خدا هرگز مرتد نمی‌‍‌شود.

دیگر از آنان مفضل بن عمر است، با همین سند از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن ابی عمیر، از حسین بن احمد منقری، از اسد بن ابی علاء، از هشام بن احمر: حضور امام صادق علیه السلام رسیدم و می‌‍‌خواستم در مورد مفضل بن عمر از ایشان پرسش کنم، ایشان در زمین خود بودند، روز بسیار گرمی بود و عرق بر سینه‌‍‌شان جاری بود. پس خود ابتدا به سخن کرده فرمودند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، چه مرد خوبی است مفضل بن عمر جعفی، قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، چه مرد خوبی است مفضل بن عمر جعفی - من شمردم و سی و چند بار این سخن را تکرار کردند - و فرمودند: او پدری بعد از پدری است.

از هشام بن احمر منقول است: اموالی را برای امام کاظم علیه السلام به مدینه بردم، ایشان فرمودند: آن را برگیر و به مفضل بن عمر بسپار، من نیز چنین کردم و در خانه‌‍‌ی مفضل آوردم.

موسی بن بکر گوید: خادم امام کاظم علیه السلام بودم، هرچه [اموال] به ایشان می‌‍‌رسید از سوی مفضل بود. چه بسیار می‌‍‌دیدم مردی چیزی می‌‍‌آورد ولی ایشان نمی‌‍‌پذیرفت و می‌‍‌فرمود: آن را به مفضل برسان.

دیگر از آنان معلی بن خنیس است، او از خواصّ امام صادق علیه السلام بود. علت اینکه داود بن علی او را به قتل رساند همین بود. او نزد امام علیه السلام ستوده بود، بر اعتقاد به ایشان از دنیا رفت و جریان وی مشهور است.

از ابو بصیر روایت شده: هنگامی که داود بن علی معلی بن خنیس را به قتل رساند و به دار آویخت، این امر بر امام صادق علیه السلام گران و سخت آمد، ایشان فرمودند: ای داود‌‍‌! چرا خادم و عهده‌‍‌دار امور من در مال و خانواده‌ام را کشتی؟ به خدا قسم او نزد خدا از تو وجیه‌‍‌تر است - و حدیث طولانی است - .

در روایت دیگری فرمودند: به خدا قسم او داخل بهشت شد.

از جمله‌‍‌ی آنها نصر بن قابوس لخمی است، در روایت است که وی بیست سال وکیل امام صادق علیه السلام بود و کسی از آن خبر نداشت، او مردی نیک و فاضل بود. عبدالرحمن بن حجاج هم وکیل امام صادق علیه السلام بود و در عصر امام رضا علیه السلام با ولایت ایشان از دنیا رفت.

دیگر از آنان عبد الله بن جندب بجلی بود، وی وکیل امام کاظم و امام رضا علیهما السلام ، و نزد ایشان عابدی بلند مرتبت بود، آن گونه که در روایات آمده است.

از جمله، کسانی که در روایت ابو طالب قمی آمده‌‍‌اند، وی گوید: در اواخر عمر امام جواد علیه السلام نزد ایشان رفتم، شنیدم که فرمودند: خداوند به صفوان بن یحیی، محمد بن سنان، زکریا بن آدم و سعد بن سعد به خاطر من پاداش خیر دهد، زیرا با من وفا کردند.

زکریا بن آدم از موالیان اهل‌‍‌بیت بود، نامه‌‍‌ای از امام جواد علیه السلام درباره‌‍‌ی او صادر شد: قضای خداوند در مورد مردی [زکریا] که از دنیا رفته است را بیان کردی [و خبر از مرگ او دادی]، خدای تعالی او را در روزی که به دنیا آمد، روزی که می‌‍‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌‍‌شود رحمت کند. در ایام زندگانی با شناخت حق و اعتقاد بدان زیست، بر آن شکیبا بود و پاداش خود را به حساب خدا گذاشت، وظیفه‌‍‌ای که برای خدا و رسولش بر او واجب بود را انجام می‌‍‌داد، و بدون آنکه پیمان شکند یا جایگزینی [برای حق] قرار دهد از دنیا رفت، پس خدا به او پاداش نیتش را بدهد، و جزای تلاشش را عطا کند.

اما محمد بن سنان: از علی بن الحسین بن داود روایت شده: شنیدم امام جواد علیه السلام محمد بن سنان را به نیکی یاد کرده فرمودند: خدا به خاطر رضایت من از او، از او رضا باشد، زیرا نه با من و نه با پدرم مخالفت نکرد.

دیگر از آنان عبد العزیز بن مهتدی قمی اشعری است، از امام جواد علیه السلام در مورد او صادر شد: آن را دریافت کردم - و الحمد لله - و دانستم صاحبان اموالی که به دستت رسید کیانند، خدا گناهان تو و آنها را بیامرزد و بر ما و شما رحمت فرستد.

و نیز: خدا گناهت را ببخشد و ما و تو را رحمت کند، و به خاطر رضایت من از تو، از تو راضی باشد.

دیگری علی بن مهزیار اهوازی است که شخصی ستوده بود. جماعتی، از تلعکبری، از احمد بن علی رازی، از حسین بن علی، از ابو الحسن بلخی، از احمد بن مابندار اسکافی، از علاء نداری، از حسن بن شمون نقل می‌کنند که گفت: من این نامه را که به خطّ امام جواد علیه السلام بود برای علی بن مهزیار خواندم: بسم الله الرحمن الرحیم، ای علی‌‍‌! خدا پاداشت را نیکو گرداند، در بهشتش سکنی دهد، در دنیا و آخرت از خواری مصون دارد، و با ما محشور فرماید.

یا علی‌‍‌! من تو را در خیرخواهی، اطاعت، خدمت، احترام و انجام آنچه بر تو واجب است آزموده‌‍‌ام، اگر بگویم مانند تو را ندیده‌‍‌ام امید آن دارم که صادق بوده باشم، پس خداوند به پاداش بهشت‌‍‌های فردوس را جایگاه پذیرایی‌‍‌ات قرار دهد که منزلت و نیز خدمت تو در گرما و سرما و شب و روز بر من پوشیده نیست، از خداوند مسئلت دارم که چون در قیامت خلائق را گرد آورد، به تو چنان رحمتی عطا کند که بدان غبطه خورند، او شنونده‌‍‌ی دعاست.

از جمله ایوب بن نوح بن دراج، عمرو بن سعید مدائنی - که از فطحیان بود - گوید: در حضور امام هادی علیه السلام در صریا[[642]](#footnote-642) بودم که ایوب بن نوح وارد شد و مقابل ایشان ایستاد، حضرت به او فرمانی دادند و رفت. آنگاه به من رو کردند و فرمودند: ای عمرو‌‍‌! اگر دوست داری مردی از اهل بهشت را نظر کنی، او را بنگر.

دیگری علی بن جعفر همدانی است، وی مردی فاضل و رضایت بخش بود، و در زمره‌‍‌ی وکلای امام هادی و امام‌‍‌عسکری علیهما السلام قرار داشت. احمد بن علی رازی، از علی بن مخلد ایادی، از ابو جعفر عَمری نقل می‌‍‌کند: ابو طاهر بن بلال به حج رفت، و مشاهده کرد علی بن جعفر انفاق کلانی دارد. چون بازگشت به امام‌‍‌عسکری علیه السلام نامه‌‍‌ای در این باره نوشت، حضرت در نامه‌‍‌ی او نگاشتند: ما دستور داده بودیم صد هزار دینار به او بدهند، بعد از آن نیز فرمان دادیم همان مقدار را بپردازند ولی او برای حفظ ما نپذیرفت. ورود [و اظهار نظر] در امر ما - در آنچه ما خود آنان را دخالت نداده باشیم - چه ربطی به مردم دارد؟

وی [پیشتر] نزد امام هادی علیه السلام رفت و ایشان فرمان دادند سی هزار دینار به او بدهند.

دیگر از آنان ابو علی بن راشد است، ابن ابی جید، از محمد بن حسن بن ولید، از صفار، از محمد بن عیسی روایت می‌‍‌کند: امام هادی علیه السلام به شیعیان بغداد و مدائن و سواد و حوالی آن نوشت: من ابو علی بن راشد را قائم مقام علی بن حسین بن عبد ربه و وکلایم در آنجا گماردم، و در فرمانبرداری از او اطاعت از خود، و در سرپیچی از او سرپیچی از خود را لازم دانستم، و [این را] با خطّ خود نگاشتم.

محمد بن یعقوب به طور مرفوع از محمد بن فرج نقل می‌‍‌کند: به ایشان [امام هادی علیه السلام ] نامه‌‍‌ای نوشتم و درباره‌ی ابو علی بن راشد، عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند پرسیدم، ایشان نوشتند: ابن راشد - که خدایش رحمت کند - را یاد کردی، او سعادتمند زندگی کرد و شهید از دنیا رفت و برای ابن بند و عاصمی نیز دعا کردند. ابن بند را با عمودی زدند و کشتند، ابن عاصم را نیز بر روی پل سیصد تازیانه زدند، و در دجله انداختند.

اینان ستودگان بودند، از همه سخن نگفتیم زیرا معروفند و در کتاب‌‍‌ها از آنان یاد کرده‌‍‌اند.»

قطب راوندی رحمه الله در الخرائج و الجرائح 3 /1108: «وکیل امام‌‍‌عسکری علیه السلام شیخ عثمان بن سعید عمری بود، پس از او نیز پسرش محمد بن عثمان عهده‌‍‌دار این امر شد، بعد از ایشان ابو القاسم حسین بن روح، و در ادامه شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری این منصب را بر عهده گرفتند، و پس از ایشان بود که غیبت طولانی واقع شد.

هریک از اینان به اجمال و تفصیل از کمّیّت اموال اطلاع داشتند، نام‌‍‌های صاحبان آنها را می‌‍‌بردند، و این آگاهی را حضرت قائم علیه السلام به آنان داده بود.»

شیخ حر عاملی رحمه الله در وسائل الشیعة 20 /79 می‌‍‌نویسند: «فایده‌‍‌ی هفتم؛ سخن از اصحاب اجماع و امثال آنان مانند صاحبان اصول و مشابهان، و جماعتی که ائمه علیهم السلام آنان را ثقه دانسته، ستوده‌‍‌اند و فرمان داده‌‍‌اند به آنان رجوع، و به روایاتی که نقل می‌‍‌کنند عمل شود، همانان که عدالتشان به تواتر معلوم است، و وجودشان در سند قرینه‌‍‌ایست که موجب اطمینان به صدور حدیث می‌‍‌شود، اگرچه با واسطه‌‍‌ی کسی روایت را بیاورند.

شیخ ثقه‌‍‌ی جلیل ابو عمرو کشی در کتاب رجال می‌‍‌نویسد: شیعیان بر تصدیق اینان - که یاران امام باقر و امام صادق علیهما السلام هستند - اجماع و اتفاق دارند، و بر فقاهت آنان اذعان می‌‍‌کنند، آنان می‌‍‌گویند: فقیه‌‍‌ترینِ اولین شش تن هستند؛ زراره، معروف بن خربوذ، برید، ابو بصیر اسدی، فضیل بن یسار و محمد بن مسلم طائفی. آنان می‌گویند: فقیه‌‍‌ترین اینان زراره است. برخی به جای ابو بصیر اسدی، ابو بصیر مرادی - یعنی لیث بن بختری - را آورده‌‍‌اند.

شیخ حر در ادامه احادیث عدیده‌‍‌ای در ستایش، جلالت، بلندای مرتبه و امر به مراجعه‌‍‌ی به اینان را می‌‍‌آورد، سپس می‌‍‌فرماید: نام بردن فقهای اصحاب امام صادق علیه السلام ؛ شیعیان اتفاق دارند که هرچه از اینان به طور صحیح برسد صحیح است، و گفتارشان صدق، و پس از آن شش نفری که بر شمرده و نام بردیم، به فقاهت اینان - که شش نفرند - اذعان می‌‍‌کنند؛ جمیل بن دراج، عبد الله بن مسکان، عبد الله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان و ابان بن عثمان. آنان می‌‍‌گویند: ابو اسحاق فقیه - یعنی ثعلبة بن میمون - بر این باور است که فقیه‌‍‌ترین اینان جمیل بن دراج است، و اینان جوانانِ یاران امام صادق علیه السلام هستند.»

همان 20 /88 می‌‍‌نگارد: «جماعتی که امامان علیهم السلام آنان را ثقه دانسته، ستوده‌‍‌اند و فرمان داده‌‍‌اند به آنان رجوع، و به روایاتی که نقل می‌‍‌کنند عمل شود، و آنان را وکیل خود و مرجع شیعیان قرار داده‌‍‌اند، بسیارند، و ما تعدادی از آنان را برمی‌‍‌شمریم. بیشتر آنان در کتاب غیبت شیخ طوسی آمده‌‍‌اند و برخی نیز در باب قضاوت گذشت، و گروهی دیگر نیز خواهند آمد.

برخی از والا رتبگان و بزرگان آنان ایشانند: محمد بن عثمان عمری، عثمان بن سعید عمری، حسین بن روح نوبختی، علی بن محمد سمری، حمران بن اعین، مفضل بن عمر، معلی بن خنیس، نصر بن قابوس، عبدالرحمن بن حجاج، عبد الله بن جندب، صفوان بن یحیی، محمد بن سنان، زکریا بن آدم، سعد بن سعد، عبد العزیز بن مهتدی، علی بن مهزیار، ایوب بن نوح، علی بن جعفر همانی، ابو علی بن راشد، بنو فضال، زراره، برید عجلی، ابو بصیر لیث بن بختری، محمد بن مسلم، ابو بصیر اسدی، حارث بن مغیره، ابان بن تغلب، ابان بن عثمان، یونس بن عبدالرحمن، علی بن حدید، ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی - یعنی محمد بن ابی عبد الله \_، احمد بن اسحاق اشعری، ابراهیم بن محمد همدانی، احمد بن حمزة بن الیسع، حاجز بن یزید، محمد بن علی بن بلال، عاصمی، محمد بن ابراهیم بن مهزیار و پدرش، محمد بن صالح همدانی و پدرش، قاسم بن علاء، محمد بن شاذان نیشابوری، فضل بن شاذان نیشابوری، علی بن مهزیار، حارث مرزبانی و دیگران.

ابن طاووس در کشف المحجة از کتاب الرسائل محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم با سند خود روایت می‌‍‌کند: امیرالمؤمنین علیه السلام کاتب خود عبد الله بن ابی رافع را فراخوانده فرمودند: ده تن از افراد مورد اعتماد مرا بیاور، وی عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین‌‍‌! آنان را نام ببرید، فرمودند: اصبغ بن نباته، ابو الطفیل عامر بن واثله‌‍‌ی کنانی، زر بن حبیش، جویرة بن مسهر، خندف بن زهیر، حارث بن مصرف، حارث اعور، علقمة بن قیس، کمیل بن زیاد و عمیر بن زراره را بیاور...

شیخ صدوق در عیون الاخبار با سند سابق از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل می‌‍‌کند که در نامه‌‍‌ای به مأمون نوشتند: خالصِ اسلام گواهی به لا إله إلا الله... بیزاری جستن از کسانی که به حقّ آل محمد ظلم کردند... دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام و کسانی از صحابه که مورد قبول [اهل‌‍‌بیت علیهم السلام ] هستند، در راه پیامبرشان صلی الله علیه وآله وسلم سلوک نمودند، و [دین را] تغییر ندادند و تبدیل نکردند، مانند سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، حذیفة بن یمان، ابو الهیثم [بن] تیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف و دو برادرش، عبادة بن صامت، ابو ایوب انصاری، خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین،ابو سعید خدری و امثال آنان - که خدا از آنان راضی باشد \_، و دوستی پیروان و شیعیان آنان و کسانی که به هدایت آنها رهنمون شده و بر راهشان سیر می‌‍‌کنند.

کشی از ثقات از ابو محمد رازی نقل می‌‍‌کند: من و احمد بن ابی عبد الله برقی در سامرا بودیم که فرستاده‌‍‌ی آن مرد[[643]](#footnote-643) علیه السلام آمد و گفت: غائبِ بیمار[[644]](#footnote-644) ثقه است، ایوب بن نوح، ابراهیم بن محمد همدانی، احمد بن حمزه و احمد بن اسحاق همه ثقه هستند. شیخ نیز در کتاب غیبت مشابه آن را می‌‍‌آورد.

کشی می‌‍‌فرماید: برخی ثقات در نیشابور توقیعی طولانی [از امام‌‍‌عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل] ذکر کرد، در قسمتی از آن آمده: ای اسحاق‌‍‌! نامه‌‍‌ی ما را بر بلالی - که خدا از او رضا باشد - بخوان، زیرا او ثقه‌‍‌ی امین و آگاه بر واجب خویش است. آن را بر محمودی - که خدایش از بلا نگاه دارد - نیز بخوان که ما چقدر اطاعت او را می‌‍‌ستاییم. چون وارد بغداد شدی آن را بر دهقان وکیل و ثقه‌‍‌ی ما که از موالیِ ما [اموال را] دریافت می‌‍‌کند نیز قرائت کن.

کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبد الله بن احمد، از ابراهیم بن حسن، از وهیب بن حفص، از اسحاق بن جریر روایت می‌‍‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: سعید بن مسیب، قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از ثقات علی بن الحسین علیه السلام بودند...

در کتاب المواریث نیز حدیث محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام گذشت که فرمودند: جابر از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برایم حدیث گفت - و جابر دروغ نمی‌‍‌گفت‌‍‌: پسر برادر با پدر بزرگ هم سهم است.

در مواقیت نیز حدیث یزید بن خلیفه گذشت، وی گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: عمر بن حنظله برای ما روایت کرد که شما وقتی را [برای نماز] مشخص کرده‌‍‌اید، ایشان فرمودند: پس بر ما دروغ نمی‌‍‌گوید.

در کتاب قضا نیز گذشت که امام‌‍‌عسکری علیه السلام در مورد کتب بنی فضال فرمودند: روایاتشان را اخذ کنید، ولی آراء آنان را واگذارید.

شیخ صدوق در اکمال الدین از محمد بن محمد خزاعی، از ابو علی اسدی، از پدرش، از محمد بن ابی عبد الله کوفی می‌‍‌آورد که وی تعداد کسانی را که خود اطلاع دارد و از جمله افرادی هستند که از معجزات صاحب الزمان علیه السلام آگاه بوده و ایشان را دیده‌‍‌اند ذکر می‌‍‌کند؛ از وکلای حضرت: عَمری و پسرش، حاجز، بلالی و عطار از بغداد، عاصمی از کوفه، محمد بن ابراهیم بن مهزیار از اهواز، احمد بن اسحاق از قم، محمد بن صالح از همدان، سامی و اسدی یعنی خود محمد بن ابی عبد الله از اهل ری، قاسم بن علاء از آذربایجان و محمد بن شاذان نعیمی از نیشابور. از غیر وکیلان: ابو القاسم بن ابی حابس از بغداد، و جماعت بسیاری را نام می‌‍‌برد.

شهید ثانی در شرح الدرایة می‌‍‌فرماید: عدالتی که در راوی معتبر است از تصریح دو عادل و یا استفاضه‌‍‌ی آن شناخته می‌‍‌شود، یعنی عدالتش میان روایت پژوهان و دیگر از اهل علم مشهور باشد، مانند مشایخ پیشین ما از دوران شیخ محمد بن یعقوب کلینی تا این زمان، احدی از این مشایخ مشهور نیاز ندارد کسی به عدالتش تصریح کند و از آن خبر دهد، زیرا در تمامی اعصار وثاقت، دقت و ورع آنان - علاوه بر عدالت - مشهور بوده است، و دیگرانند که نیازمند تصریح به عدالت هستند.

حق آن است که بسیاری از عالمان پیشین ما و مصنفانی که در کتب رجال - بدون آنکه ضعیف شمرده شوند - یاد شده‌‍‌اند، این چنینند، و این به جهت آثار آشکار و حالات مشهور آنهاست، اگرچه در برخی موارد به توثیق آنان تصریح نکرده باشند.

از اموری که سخن شهید ثانی را تأیید می‌‍‌کند، آن است که نقل شده در زمان ظهور امامان علیهم السلام برخی افراد ضعیف، حدیث وضع می‌‍‌کرده‌‍‌اند، ولی افراد مورد اعتماد روایاتی را که در آنها تردید داشتند بر امامان علیهم السلام و نیز کتب معتبر عرضه می‌‍‌نمودند، و ائمه علیهم السلام نیز خود - در غالب موارد - ابتدا به سخن کرده از حدیث دروغین خبر می‌‍‌دادند. از هیچ یک از شخصیّت‌‍‌های مشهور شیعه نقل نشده که در دوران غیبت، حدیثی وضع و به امامان علیهم السلام نسبت داده شود. حتی اگر هم رخ داده باشد، به طور قطع هیچ موردی از آن در روایات علمای مشهور شیعه نیامده است، و این مطلب ضروری است، و الله اعلم.»

عثمان بن سعید و محمد بن عثمان

شیخ طوسی در رجال /389 می‌‍‌نگارد: «عثمان بن سعید عمری سمّان، ابو عمرو کنیه دارد، و او را زیّات نیز گویند. یازده سال داشت که خادم امام هادی علیه السلام شد، ایشان عهدی معروف به او دارند.»

ایشان در غیبت /353 می‌‍‌نویسند: «اما سفیران ستوده در زمان غیبت: نخست آنان کسی است که امام هادی و پسرشان امام‌‍‌عسکری علیهما السلام او را گماردند، یعنی شیخ مورد اعتماد ابو عمرو عثمان بن سعید عَمری رحمه الله که اسدی بود. جهت اینکه به او عَمری گویند در سخن ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب پسر دختر ابو جعفر عمری آمده است، وی گوید: او اسدی بود، و به پدر بزرگش منسوب کردند لذا عمری عنوان گرفت، گروهی از شیعیان می‌‍‌گویند: امام‌‍‌عسکری علیه السلام فرمودند: در کسی [نام] عثمان و [کنیه‌‍‌ی] ابو عمرو جمع نمی‌‍‌شود، و فرمان دادند کنیه‌‍‌اش شکسته شود، لذا [به جای ابو عمرو] عمری گفتند.

به ایشان عسکری نیز می‌‍‌گفتند، زیرا اهل عسکر سامرا بود، و نیز سمّان، چون که به وسیله‌‍‌ی روغن تجارت می‌کرد تا این امر پوشیده باشد. شیعیان اموالی را که واجب بود به امام‌‍‌عسکری علیه السلام برسانند به او می‌‍‌سپردند و او هم - به علت تقیه - در میان کیسه و مشک روغن می‌‍‌گذاشت و نزد ایشان می‌‍‌برد.

جماعتی، از ابو محمد هارون بن موسی، از ابو علی محمد بن همام اسکافی، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن اسحاق بن سعد قمی روایت می‌‍‌کنند: روزی حضور امام هادی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: آقای من‌‍‌! من گاهی حضورتان می‌‍‌رسم و گاه نه، برایم ممکن نیست همه وقت نزد شما بیایم، سخن که را پذیرفته و فرمان که را به انجام رسانم؟ فرمودند: این ابو عمرو ثقه‌‍‌ی امین است، هرچه به شما بگوید از من می‌‍‌گوید، و هرچه برساند از من می‌‍‌رساند.

پس از اینکه ایشان از دنیا رفتند، روزی خدمت امام‌‍‌عسکری علیه السلام رسیدم و همان سخن را گفتم، ایشان هم فرمودند: این ابو عمرو ثقه‌‍‌ی امین است، ثقه‌‍‌ی [امام] گذشته و مورد وثوق من در حیات و موت، هرچه به شما بگوید از من می‌‍‌گوید، و هرچه برساند از من می‌‍‌رساند.

ابو محمد هارون گوید: ابو علی از ابو العباس حمیری نقل می‌‍‌کند: ما این سخن را بسیار یاد می‌‍‌کردیم و از جلالت جایگاه ابو عمرو سخن می‌‍‌گفتیم.

جماعتی، از ابو محمد هارون، از محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر نقل می‌‍‌کنند: پس از درگذشت امام‌‍‌عسکری علیه السلام سالی حج گزاردیم. پس از آن نزد احمد بن اسحاق در بغداد آمدم و دیدم ابو عمرو نیز آنجاست. من با اشاره به احمد بن اسحاق گفتم: ما این شیخ را ثقه و رضایت بخش می‌‍‌دانیم، ایشان درباره‌‍‌ی شما مطالبی گفتند - و هرآنچه را که از احمد بن اسحاق درباره‌‍‌ی فضل ابو عمرو و منزلت وی به یاد داشتم بیان کردم \_، و شما از کسانی هستید که در سخن و صدقشان تردیدی نیست، تو را به حقّ خدا و دو امامی که ثقه‌‍‌ات دانستند، آیا صاحب الزمان پسر امام‌‍‌عسکری علیه السلام را دیده‌‍‌ای؟ او گریست و فرمود: به شرطی که تا زنده‌‍‌ام با احدی از آن سخن نگویی، من نیز پذیرفتم، فرمود: ایشان علیه السلام را دیدم و گردنش چنین بود - مقصودش این بود که گردنی درشت و نیکو داشت - . گفتم: نام ایشان؟ فرمود: از این مطلب نهی شده‌‍‌اید.

احمد بن علی بن نوح ابو العباس سیرافی، از ابو نصرِ کاتب هبة الله بن محمد بن احمد معروف به ابن برینه، از برخی بزرگان و شرفای شیعه و اصحاب حدیث، از ابو محمد عباس بن احمد صائغ، از حسین بن احمد خصیبی، از محمد بن اسماعیل حسنی و علی بن عبد الله حسنی روایت می‌‍‌کنند: در سامرا خدمت امام‌‍‌عسکری علیه السلام رسیدیم، جماعتی از شیعیان نیز حضور داشتند، بدر خادم وارد شد و گفت: مولای من‌‍‌! قومی ژولیده و غبار آلود بر در هستند، حضرت فرمودند: اینان گروهی از شیعیان ما در یمن هستند - در جریانی طولانی تا آنجا که آن دو گویند: امام‌‍‌عسکری علیه السلام به بدر فرمودند: برو وعثمان بن سعید عمری را بیاور، اندک زمانی گذشت که عثمان وارد شد، ایشان فرمودند: ای عثمان‌‍‌! برو که تو وکیل و ثقه‌‍‌ی امین بر مال خدایی... بر من گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است، و پسرش محمد وکیل پسرم مهدیِ شما.

احمد بن علی بن نوح ابو العباس سیرافی، از ابو نصر کاتب هبة الله بن محمد بن احمد پسر دختر ابو جعفر عمری - که خدا روح او را پاک قرار دهد و راضی گرداند - از اساتید خود روایت کرد: هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، عثمان بن سعید - که خدا از او راضی باشد و او را راضی گرداند - در غسل ایشان حضور یافت و تمامی امور ایشان از تکفین، حنوط و خاکسپاری را - که بدان مأمور بود - بر عهده گرفت، و این بابت اوضاع غیر قابل انکار آن زمان بود.

توقیعات صاحب الامر علیه السلام توسّط عثمان بن سعید و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان به شیعیان و خاصّان امام‌‍‌عسکری علیه السلام می‌‍‌رسید، توقیعاتی دربردارنده‌‍‌ی امر و نهی، و پاسخ سؤالاتی که شیعیان بدان نیاز داشتند، با همان خطّی که در زندگی امام‌‍‌عسکری علیه السلام صادر می‌‍‌شد.

شیعیان نیز به عدالت این دو اعتقاد داشتند تا آنکه عثمان بن سعید - که خدایش رحمت کند و رضا باشد - از دنیا رفت. پسرش ابو جعفر او را غسل داد و تجهیز کرد، تمامی امور پدر نیز به او منتقل شد، شیعیان هم بر عدالت، وثاقت و امانت وی اتفاق کردند، و این به خاطر آن بود که در حیات امام‌‍‌عسکری علیه السلام ، وپس از وفات ایشان در حیات پدرش عثمان، بر امانت و عدالت وی تصریح شده بود و مأمور بودند بدو رجوع کنند.

جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزّاز، از جماعتی از شیعه از جمله علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویة بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح - در جریانی مفصل و مشهور - روایت می‌‍‌کند که گفتند: نزد امام‌‍‌عسکری علیه السلام رفتیم تا از حجتِ بعد از ایشان سؤال کنیم و چهل نفر در مجلس حضور داشتند... ناگهان پسری بسان پاره‌‍‌ی ماه که شبیه‌‍‌ترین مردم به ابو محمد علیه السلام بود حاضر شد، امام علیه السلام فرمودند: این امام شما بعد از من و خلیفه‌‍‌ی من بر شماست، از او فرمان برید و پس از من پراکنده نشوید که در اعتقادات خویش هلاک خواهید شد.

بدانید‌‍‌! شما او را بعد از این روز دیگر نخواهید دید تا آنکه بر او سنّ و سالی بگذرد، پس، از عثمان، آنچه را می‌گوید بپذیرید و به فرمانش عمل کنید، سخن او را قبول کنید که خلیفه‌‍‌ی امامتان است و بدو رجوع می‌‍‌شود.

ابو نصر هبة الله بن محمد گوید: قبر عثمان بن سعید در غرب بغداد در شارع المیدان است، در ابتدای موضع معروف در کوچه‌‍‌ی معروف به جبله، در مسجد کوچه و در طرف راست کسی که وارد می‌‍‌شود، و قبر در قبله‌‍‌ی مسجد قرار دارد.

شیخ طوسی در ادامه خود می‌‍‌افزاید: من قبر او را در همانجا که وی گفت دیده‌‍‌ام، جلوی آن دیواری بنا کرده‌اند و محراب در آن دیوار است. در کنار آن دری است که به موضع قبر که در اتاقی تنگ و تاریک قرار دارد می‌‍‌رسد. ما پیشتر ماه به ماه به زیارت آن می‌‍‌رفتیم، و از زمان ورودم به بغداد یعنی سال چهار صد و هشت تا چهار صد و سی و اندی نیز چنین می‌‍‌کنم.

بعد از آن رئیس ابو منصور محمد بن فرج آن دیوار را برداشت و قبر را آشکار ساخت و صندوقی بر آن قرار داد. آن قبر در مکانی مسقّف قرار دارد و کسی که بخواهد به زیارت آن می‌‍‌رود.

اهالی آن محله به زیارت او تبرک می‌‍‌جویند و می‌‍‌گویند: او مردی صالح بوده است، گاه نیز می‌‍‌گویند: او پسر دایه‌‍‌ی امام‌‍‌حسین علیه السلام است، ولی حقیقت امر را نمی‌‍‌دانند.

قبر ایشان تا الآن که سال چهار صد و چهل و هفت است، به همان حال باقی است.

سخن پیرامون ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری

عبد الله بن جعفر حمیری گوید: برای شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری - که خدا روحش را پاک قرار دهد - ، در تسلیت وفات پدرش - که خدای تعالی از او راضی باشد - توقیع صادر شد و در قسمتی از آن آمده بود: إنّا لله و إنّا إلیه راجعون، تسلیم فرمان و راضی به قضای او هستیم، پدرت سعادتمند زیست و ستوده از دنیا رفت، خدایش رحمت کند و به اولیاء و امامانش علیهم السلام ملحق گرداند. او هماره در فرمان آنان می‌‍‌کوشید، و در آنچه او را به خدای عزیز و جلیل و آنان نزدیک می‌‍‌نمود تلاش می‌‍‌کرد، خدا چهره‌‍‌اش را زیبا گرداند و از لغزشش درگذرد.

در پاره‌‍‌ای دیگر آمده بود: خدا به تو پاداش فراوان دهد و صبری نیکو عطا کند، تو به مصیبت دچار شدی، ما نیز، فراق او تو را تنها کرد، ما را نیز، پس خدا او را در بازگشتگاهش مسرور گرداند. از کمال سعادت وی آن است که خدای متعال فرزندی چون تو روزی‌‍‌اش کرد که پس از او جانشینش باشد، به فرمان او قائم مقامش شود، و بر او رحمت فرستد. می‌‍‌گویم: الحمد لله، زیرا جان‌‍‌ها به جایگاه تو و آنچه خدای عزوجل در تو و نزد تو قرار داده آرام است، خداوند تو را یاری کند، نیرو، توان و توفیق دهد، و ولیّ، حافظ، نگاهدار و کفایتگر تو باشد.

جماعتی، از هارون بن موسی، از محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر حمیری نقل می‌‍‌کنند: هنگامی که ابو عمرو - که خدای تعالی از آن راضی باشد - از دنیا رفت، نامه‌‍‌ها با همان خطّی که [در زمان حیات او] برایمان می‌‍‌آمد، رسید و ابو جعفر - که خدایش راضی باشد - را جانشین وی قرار داد.

با همین سند از محمد بن همام: محمد بن حمویه بن عبد العزیز رازی در سال دویست و هشتاد، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی برایم چنین نقل کرد: پس از وفات ابو عمرو این نامه برایم آمد: پسر - که خدا او را نگاه دارد - در حیات پدر - که خدا از او راضی باشد، او را راضی گرداند و چهره‌‍‌اش را زیبا قرار دهد - هماره مورد وثوق ما بود. او نزد ما همان جای پدر را دارد و به امر ماست که فرمان می‌‍‌دهد و بدان عمل می‌‍‌کند، خداوند او را مورد عنایت قرار دهد، پس به سخن او عمل کن و مراجعین ما را از این مطلب بیاگاهان.

جماعتی، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری و ابو محمد تلعکبری، از محمد بن یعقوب از اسحاق بن یعقوب روایت می‌‍‌کنند: از محمد بن عثمان عمری رحمه الله درخواست کردم نامه‌‍‌ای را که در آن سؤالات مشکلم را مطرح کرده بودم به ناحیه برساند، توقیع با خطّ مولایمان صاحب الدار علیه السلام چنین آمد و پیشتر گذشت: اما محمد بن عثمان عمری - که خدا از او، و پیشتر از پدرش راضی باشد \_ ؛ ثقه‌‍‌ی من است و نامه‌‍‌ی او نامه‌‍‌ی من است.

ابو العباس گوید: هبة الله بن محمد پسر دختر ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری از مشایخش چنین نقل کرد: شیعیان به عدالت عثمان بن سعید و محمد بن عثمان - که خدا رحمتشان کند - اعتقاد داشتند تا آنکه ابو عمرو عثمان بن سعید - که خدایش رحمت کند - از دنیا رفت. پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و تجهیز کرد، تمامی امور پدر نیز به او منتقل شد، شیعیان هم بر عدالت، وثاقت و امانت وی اتفاق کردند، و این به خاطر آن بود که در حیات امام‌‍‌عسکری علیه السلام ، وپس از وفات ایشان در حیات پدرش عثمان، بر امانت و عدالت وی تصریح شده بود و مأمور بودند بدو رجوع کنند.

اختلافی در عدالت و تردیدی در امانت او نیست. در طول حیات او و امور مهم، توقیعات به واسطه‌‍‌ی او برای شیعیان می‌‍‌آمد، و با همان خطّی بود که در حیات پدرش عثمان می‌‍‌رسید. شیعه در این امر جز او را نمی‌‍‌شناخت و به کس دیگری رجوع نمی‌‍‌کرد.

براهین بسیاری از او نقل شده، معجزات امام علیه السلام بر دستان او آشکار شد، و همچنین است اموری که از جانب امام علیه السلام به شیعیان خبر می‌‍‌داد و موجب فزونی بصیرت آنان نسبت به این امر بود، و این‌‍‌ها نزد شیعیان مشهور است و ما برخی موارد آن را پیشتر ذکر کردیم، از این رو تکرار نمی‌‍‌کنیم، زیرا همین قدر برای انسان منصف کافی است.

ابن نوح گوید: ابو نصر هبة الله پسر دختر ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری برایم گفت: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، در فقه کتاب‌‍‌هایی بر اساس آنچه خود از امام‌‍‌عسکری و صاحب علیهما السلام و نیز از پدرش عثمان بن سعید - از امام‌‍‌عسکری و امام هادی علیهما السلام - شنیده، نگاشته بود، برخی از آن کتب کتب الاشربة است. ام کلثوم دختر ابو جعفر - که خدا از او راضی باشد - می‌‍‌گوید: این کتب، هنگام وصیّت به ابو القاسم حسین بن روح، به او که آنها را در اختیار داشت رسید.

ابو نصر گوید: گمان می‌‍‌کنم ام کلثوم در ادامه گفت: پس از او هم به ابو الحسن سمری منتقل شد.

ابو جعفر بن بابویه گوید: از محمد بن عثمان عمری رحمه الله روایت شده که گفت: به خدا سوگند صاحب این امر، هر ساله در موسم حاضر می‌‍‌شود، مردم را می‌‍‌بیند و می‌‍‌شناسد، ولی آنان ایشان را می‌‍‌بینند و نمی‌‍‌شناسند.

جماعتی، از محمد بن علی بن الحسین، از پدرش، محمد بن الحسن و محمد بن موسی بن متوکل، از عبد الله بن جعفر حمیری چنین نقل کردند: از محمد بن عثمان - که خدا از او رضا باشد - سؤال کردم: آیا صاحب این امر را دیده‌‍‌ای؟ فرمود: آری، و آخرین بار کنار بیت الله الحرام بود و ایشان عرضه می‌‍‌داشت: خدایا‌‍‌! آنچه را به من وعده دادی به انجام رسان.

محمد بن عثمان گفت: آن حضرت علیه السلام را دیدم که در کنار مستجار دست در پرده‌‍‌های کعبه آویخته و عرضه می‌دارد: خدایا‌‍‌! انتقام مرا از دشمنانت بگیر.

با همین سند از محمد بن علی، از پدرش، از علی بن سلیمان زراری، از علی بن صدقه‌‍‌ی قمی رحمه الله : بدون آنکه محمد بن عثمان عمری پرسشی کند، توقیعی برای او آمد تا به کسانی که از نام [امام علیه السلام ] می‌‍‌پرسند خبر دهد: یا سکوت و بهشت، و یا کلام و آتش، زیرا اگر آنان [شیعیان] از نام آگاه شوند آن را نشر می‌‍‌دهند، و اگر بر مکان واقف گردند بدان راهنمایی می‌‍‌کنند.

ابن نوح گوید: ابو نصر هبة الله بن محمد، از ابو علی بن ابی جید قمی رحمه الله ، از ابو الحسن علی بن احمد دلال قمی برایم چنین نقل کرد: روزی نزد ابو جعفر محمد بن عثمان رفتم تا سلامی بگویم، دیدم مقابل او چوبی قرار دارد و نقاشی بر روی آن مشغول کار است و آیاتی از قرآن و اسامی ائمه علیهم السلام را در اطرافش می‌‍‌نگارد، گفتم: آقای من‌‍‌! این چوب چیست؟ فرمود: این برای قبر من است و در آن خواهد بود، و بر روی آن قرار داده می‌‍‌شوم - و شاید گفت: بدان تکیه داده می‌‍‌شوم \_، از [آماده سازی] قبر فارغ شده‌‍‌ام. هر روز درون قبر می‌‍‌روم و یک جزء قرآن تلاوت کرده بیرون می‌‍‌آیم - او [ابن ابی جید] گفت: گمان می‌‍‌کنم علی بن احمد دلال گفت: محمد بن عثمان دست مرا گرفت و برد و قبر را به من نمایاند \_، پس چون روز فلان از ماه فلان از سال فلان فرا رسید، نزد خدای عزوجل خواهم رفت و در اینجا به همراه این چوب دفن خواهم شد.

وقتی از حضور او بیرون آمدم آنچه را گفته بود یادداشت کردم و مراقب بودم. مدت زیادی نگذشت که ابو جعفر بیمار شد و در همان روز و ماه و سالی که گفته بود از دنیا رفت و در همان مکان به خاک سپرده شد.

ابو نصر هبة الله گوید: من این مطلب را از غیر ابو علی نیز شنیدم، ام کلثوم دختر ابو جعفر - که خدا از او و پدرش راضی باشد - نیز آن را برایم نقل نمود.

جماعتی، از ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، از محمد بن علی بن اسود قمی نقل کردند: ابو جعفر عمری رحمه الله برای خود قبری کند و آن را با ساج آماده نمود، در این باره از او سؤال کردم، فرمود: مردم اغراضی دارند.

بعداً نیز در این باره سؤال کردم و گفت: امر شده‌‍‌ام که کار خود را به پایان برسانم. و بعد از دو ماه از دنیا رفت - خدا از او رضا باشد و او را راضی گرداند - .

ابو نصر هبة الله گوید: به دست خطّ ابو غالب زراری - که خدایش رحمت کند و بیامرزد - چنین یافتم: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری در آخر جمادی الاولی سال سیصد و پنج از دنیا رفت.

ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد گوید: ابو جعفر عمری به سال سیصد و چهار از دنیا رفت، در حالی که نزدیک به پنجاه سال عهده‌‍‌دار این امر بود.[[645]](#footnote-645) مردم اموال را نزد او می‌‍‌آوردند، و او توقیعات - پیرامون امور مهمّ دین و دنیا، و سؤالات مردم و پاسخ‌‍‌های شگفت - را با همان دست خطّی که در زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام به آنان می‌‍‌رسید، بر آنان عرضه می‌‍‌نمود - خدا از او راضی باشد و او را راضی گرداند - .

ابو نصر هبة الله گوید: قبر ابو جعفر محمد بن عثمان، در کنار مادرش در شارع باب الکوفه است، در محلی که خانه‌‍‌هایش در آن بود، و هم اکنون در وسط بیابان قرار دارد.

ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، طبق فرمان امام علیه السلام ابو القاسم حسین بن روح را جانشین خود قرار می‌‍‌دهد

حسین بن ابراهیم قمی، از ابو العباس احمد بن علی بن نوح رحمه الله ، از ابو علی احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری رحمه الله ، از ابو عبد الله جعفر بن محمد مدائنی معروف به ابن قزدا در مقابر قریش [کاظمین علیهما السلام ] چنین برایم نقل کرد: من هنگامی که مالی را برای شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رحمه الله می‌‍‌بردم، عادتم این بود که سخنی می‌‍‌گفتم که هیچ کس با او چنین سخن نیاغازد، می‌‍‌گفتم: این مال که فلان مقدار است برای امام علیه السلام است، او هم می‌‍‌گفت: آری، آن را بگذار، من دوباره باز می‌‍‌گشتم و می‌‍‌گفتم: تو می‌‍‌گویی برای امام است؟ او هم پاسخ می‌‍‌داد: آری، برای امام علیه السلام است و آن را دریافت می‌‍‌کرد.

آخرین باری که خدمت ایشان رسیدم چهار صد دینار با خود همراه داشتم، طبق عادت همان سخن را گفتم، ولی ایشان فرمود: آن را نزد حسین بن روح ببر، من درنگ کردم و گفتم: آیا طبق عادت، شما آن را می‌‍‌گیرید؟ ایشان سخن مرا رد کرد و گفت: برو - خدا تو را از بلا نگاه دارد - و آن را به حسین بن روح بسپار.

وقتی غضب را در چهره‌‍‌اش دیدم بیرون رفتم و بر مرکبم نشستم، در میانه‌‍‌ی راه با حالت تردید برگشتم و در را کوفتم، خادم آمد و پرسید: کیست؟ گفتم: من فلانی هستم، برایم اجازه‌‍‌ی ورود بگیر، ولی با اعتراض او نسبت به سخن و بازگشتم مواجه شدم.

گفتم: برو اجازه بگیر که باید ایشان را ببینم، او نیز چنین کرد. جناب عمری که به خانه‌‍‌ی زنان رفته بودند، بیرون آمدند، بر روی تختی نشستند و پاهایشان بر زمین بود، گفتند: چرا بازگشتی، و آنچه را گفتم به انجام نرساندی؟ گفتم: نتوانستم به انجام رسانم، با حالت غضب فرمود: برو - خدا تو را از بلا نگاه دارد - که من، ابو القاسم حسین بن روح را در جای خود گماردم، گفتم: آیا به فرمان امام؟ فرمود: برو - خدایت نگاه دارد - همانسان که می‌‍‌گویم.

من نیز با شتاب نزد حسین بن روح که در خانه‌‍‌ای کوچک بود آمدم و جریان را برای او بازگو کردم. او مسرور شد و سپاس خدای عزیز و جلیل را به جای آورد، من دینارها را به او سپردم، پس از آن نیز چنین می‌‍‌کردم.

ابو الحسن علی بن بلال بن معاویه مهلبی، از جعفر بن محمد بن قولویه قمی، از جعفر بن احمد بن متیل قمی نقل می‌‍‌کند: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری در بغداد حدود ده نفر - از جمله ابو القاسم بن روح - را داشت که از جانب او به انجام امور می‌‍‌پرداختند. آنان همه از حسین بن روح بدو نزدیکتر بودند حتی اگر کار یا حاجتی برای ابو جعفر پیش می‌‍‌آمد، آن را توسّط غیر او انجام می‌‍‌داد، ولی چون هنگام وفاتش فرا رسید، او اختیار و بدو وصیّت شد.

مشایخ ما می‌‍‌گفتند: تردیدی نداشتیم که جانشین ابو جعفر، جعفر بن احمد بن متیل است و یا پدرش، و این به خاطر نزدیکی و قرب او، و نیز حضور پر رنگش در خانه‌‍‌ی ابو جعفر بود، تا جایی که ایشان در آخر عمر غذایی نمی‌‍‌خوردند مگر آنچه در خانه‌‍‌ی جعفر بن احمد بن متیل و پدرش تهیه شده باشد، بابت اتفاقی که رخ داده بود.

رفقای ما تردیدی نداشتند که اگر رخدادی پیش آید، اوست که بابت این قرب جانشین خواهد شد، ولی وقتی فوت ابو جعفر فرا رسید و ابو القاسم اختیار شد، آنان انکار نکردند، بلکه با او به مانند ابو جعفر - که خدایش راضی باشد - همراهی کردند و حضورش می‌‍‌رسیدند. جعفر بن احمد بن متیل هم پیوسته در میان یاران ابو القاسم و نزد او بود، همان گونه که تا دم مرگ با ابو جعفر عمری بود. پس هرکسی بر ابو القاسم ایراد گیرد، بر ابو جعفر و نیز بر حجت علیه السلام خرده گرفته است.

جماعتی، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از ابو جعفر محمد بن علی اسود رحمه الله نقل می‌‍‌کنند: اموالی را که در باب الوقف به دست می‌‍‌آمد، نزد ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رحمه الله می‌‍‌بردم و ایشان دریافت می‌‍‌کرد. دو یا سه سال پیش از وفات ایشان اموالی را بردم، اما فرمان داد آن را به ابو القاسم روحی - که خدا از او راضی باشد - بدهم، من هم چنین کردم و از ایشان رسید نیز خواستم. ایشان درخواست مرا به گِله نزد ابو جعفر برد، ابو جعفر هم دستور داد دیگر رسید نخواهم و فرمود: هرچه به دست ابو القاسم برسد به دست من رسیده است. بعد از آن اموال را می‌‍‌بردم و تقاضای رسید نمی‌‍‌کردم.

با همین سند از محمد بن علی بن الحسین، از علی بن محمد بن متیل، از عمویش جعفر بن احمد بن متیل روایت می‌‍‌کند: هنگام وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، کنار سرش نشسته بودم و سؤال می‌‍‌کردم و سخن می‌گفتم، ابو القاسم بن روح نیز کنار پاهای او نشسته بود. ابو جعفر به من رو کرد و فرمود: مأمور شدم تا ابو القاسم حسین بن روح را جانشین قرار دهم.

پس، من از کنار سر ایشان برخاستم، دست ابو القاسم را گرفته به جای خود نشاندم، و خود کنار پاهایش نشستم.

ابن نوح گوید: ابو عبد الله حسین بن علی بن بابویه قمی، در ربیع الاول سال سیصد و هفتاد و هشت به بصره آمد، او برایم گفت: از همسر علویه‌‍‌ی صفار و حسین بن احمد بن ادریس این جریان را شنیدم، آنان گفتند که در آن زمان در بغداد بودند و این مطلب را خود دیده‌‍‌اند.

جماعتی، از ابو محمد هارون بن موسی، از ابو علی محمد بن همام - که خدایش رضا باشد و راضی گرداند - نقل کردند که ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، پیش از وفات ما را - که سرشناسان و بزرگان شیعه بودیم - گرد آورد و فرمود: اگر مرگ به سراغم آمد، این امر به ابو القاسم حسین بن روح نوبختی منتقل می‌‍‌گردد، من مأمور شده‌‍‌ام تا پس از خود او را در مکانم قرار دهم، پس بدو رجوع کنید و در امورتان بر او اعتماد نمایید.

حسین بن ابراهیم، از ابن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد روایت می‌‍‌کند: دایی من ابو ابراهیم جعفر بن احمد نوبختی، از پدرش احمد بن ابراهیم، عمویش ابو جعفر عبد الله بن ابراهیم و جماعتی از خاندان ما - یعنی بنی نوبخت - نقل کرد: هنگامی که بیماری ابو جعفر عمری شدت گرفت، گروهی از بزرگان شیعه از جمله ابو علی بن همام، ابو عبد الله بن محمد کاتب، ابو عبد الله باقطانی، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبد الله بن وجناء و دیگر از سرشناسان، نزد ابو جعفر آمدند و گفتند: اگر حادثه‌‍‌ای رخ دهد، چه کسی به جای شما خواهد بود؟ فرمود: این ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی قائم مقام من، سفیر میان شما و صاحب الامر علیه السلام ، وکیل و ثقه‌‍‌ی امین است، پس در امور خود بدو رجوع کنید و در مسائل مهمّتان بر او اعتماد کنید، چرا که به آنچه گفتم امر شدم و آن را رساندم.

با همین سند از هبة الله بن محمد پسر دختر ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری، از ام کلثوم دختر ابو جعفر: ابو القاسم حسین بن روح، سال‌‍‌ها نماینده‌‍‌ی ابو جعفر بود، بر املاک وی نظارت داشت، و پیام‌‍‌های او را برای رؤسای شیعه می‌‍‌برد. وی چنان به ابو جعفر نزدیک بود که ایشان امور خانوادگی خود را با او در میان می‌گذاشت. ابو جعفر در هر ماه سی دینار برای ارتزاق به او می‌‍‌داد و این علاوه بر آن چیزی بود که از جانب وزیران و رؤسای شیعه مانند آل فرات و دیگران - بابت مکانت و جلالتی که نزد آنان داشت - بدو می‌‍‌رسید.

از آنجا که شیعیان مطّلع بودند پدرم او را به خود اختصاص داده، ثقه می‌‍‌داند، فضیلت و تدیّن وی را بازگو می‌‍‌کند و نشر می‌‍‌دهد، و نیز خود او شایستگی‌‍‌هایی نشان داده بود، نزد شیعیان مکانتی عظیم یافت. لذا در همان حیات پدرم مقدّمات جانشینی او فراهم شد تا آنکه با تصریح بر او، این امر بدو انتقال یافت.

در مورد ایشان اختلافی در نگرفت و تردیدی رخ نداد مگر از سوی کسی که در آغاز از فرمان پدرم آگاهی نداشته است، و اطلاع ندارم کسی از شیعه در مورد او دچار تردید شده باشد.

من این مطلب را از تنی چند از بنی نوبخت - که خدا رحمتشان کند - نیز شنیده‌‍‌ام، کسانی چون ابو الحسن بن کبریاء و دیگران.

جماعتی، از ابو العباس بن نوح برایم نقل کردند: به دست خطّ محمد بن نفیس که در اهواز نوشته بود چنین یافتم: نخستین نامه‌‍‌ای که از ابو القاسم - که خدایش راضی باشد - [از ناحیه] آمد این است: ما او را می‌‍‌شناسیم، خدا تمام خیر و رضوان خویش را بدو بشناساند و با توفیق یاری‌‍‌اش دهد، از نامه‌‍‌اش آگاه شدیم، بدو اعتماد داریم، او نزد ما مقام و جایگاهی دارد که موجب مسرّت اوست، خدا در احسانِ بر او بیفزاید که ولیّ تواناست، و الحمد لله لا شریک له و صلّی الله علی رسوله محمد و آله وسلّم تسلیما کثیراً.

این نامه در روز یکشنبه شش شب گذشته از شوال سال سیصد و پنج رسید.»

شیخ طوسی رحمه الله در ادامه برخی توقیعات را نقل می‌‍‌کند.

غیبت شیخ طوسی /447: «محمد بن عثمان بن سعید عمری که ابو جعفر کنیه دارد و پدرش ابو عمرو، هر دو نماینده‌‍‌ی صاحب الزمان علیه السلام بودند و نزد شیعیان منزلتی بزرگ داشتند.»

کمال الدین 2 /510 تسلیت امام عصر علیه السلام به محمد بن عثمان در وفات پدرش رحمه الله را نقل می‌‍‌کند.[[646]](#footnote-646)

علامه‌‍‌ی حلی رحمه الله در خلاصه /220: «عثمان بن سعید: ... وی شخصیّتی مورد وثوق و جلیل القدر است که نمایندگی امام‌‍‌عسکری علیه السلام را عهده‌‍‌دار بوده است. در علت نامگذاری او به عَمری اختلاف است، گفته شده که وی پسر دختر ابو جعفر عمری - که خدا از او راضی باشد - بوده و به جدّش منتسب شده است، برخی نیز گویند: امام‌‍‌عسکری علیه السلام فرمودند: در کسی [نام] عثمان و [کنیه‌‍‌ی] ابو عمرو جمع نمی‌‍‌شود، و فرمان دادند کنیه‌‍‌اش شکسته شود، لذا [به جای ابو عمرو] عمری گفتند.»

همان /250: «محمد بن عثمان بن سعید عمری: ... کنیه‌‍‌ی ایشان ابو جعفر و کنیه‌‍‌ی پدرشان ابو عمرو است و هر دو در خدمت صاحب الزمان علیه السلام منصب نمایندگی داشتند، و نزد شیعیان مکانتی عظیم دارند. محمد برای خود قبری حفر و آن را با ساج آماده کرده بود...

هنگامی که وفات سمری فرا رسید، از او خواستند جانشین تعیین کند، ولی فرمود: خداوند امری دارد و آن را به انجام می‌‍‌رساند.

غیبت دوم همان است که پس از درگذشت جناب سمری رخ داد.»

آیت الله خوئی رحمه الله در معجم 12 /122: «شیخ طوسی او را در زمره‌‍‌ی سفیران ستوده آورده و می‌‍‌ستاید، و روایاتی چند در مدح و جلالتش نقل می‌‍‌کند...»

کمال الدین 2 /504 از جعفر بن محمد بن متیل: «ابو جعفر محمد بن عثمان سمّان معروف به عمری - که خدایش راضی باشد - مرا خواند و پارچه‌‍‌هایی کوچک و خط دار و کیسه‌‍‌ای درهم به من داد و فرمود: نیاز است هم اکنون خود به واسط بروی، و آنچه را به تو سپردم، به نخستین مردی که هنگام صعود از کشتی به شط، با تو برخورد می‌‍‌کند بسپاری.

من ناراحت شده با خود گفتم: مثل منی را برای این کار و با این شیء خُرد می‌فرستند؟

به واسط آمدم و از کشتی بالا رفتم. از نخستین کسی که برخوردم سراغ حسن بن محمد بن قطاة صیدلانی - وکیل اوقاف واسط - را گرفتم، او گفت: خودم هستم، تو که هستی؟ گفتم: جعفر بن محمد بن متیل، او مرا به نام شناخت، به یکدیگر سلام کردیم و در آغوش کشیدیم. من گفتم: ابو جعفر عَمری بر تو سلام رسانده و این پارچه‌‍‌ها و کیسه را به من داده تا به تو بسپارم، صدا زد: الحمد لله، محمد بن عبد الله حائری از دنیا رفته و من برای تهیه‌‍‌ی کفن آمده بودم.

وی پارچه‌‍‌ها را گشود و درون آن هر چه نیاز داشت بود؛ کفن، پارچه و کافور، و در کیسه، هزینه‌‍‌ی کرایه‌‍‌ی حمّال و حفّار.

پس جنازه‌‍‌اش را تشییع کردیم و من بازگشتم.»[[647]](#footnote-647)

سفیر سوم، حسین بن روح رحمه الله

علامه‌‍‌ی حلی در خلاصه /432 می‌‍‌نگارد: «وکیل امام علیه السلام ابو عمرو عثمان بن سعید عمری است. نخستین کسی که او را در این منصب قرار داد امام‌‍‌عسکری علیه السلام بود، سپس ابو عمرو بر [سفارت] پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان تصریح کرد، امام‌‍‌عسکری علیه السلام نیز بر او تصریح کرده بودند. هنگامی که وفات ابو جعفر محمد بن عثمان فرا رسید و بد حال شد، گروهی از بزرگان شیعه از جمله ابو علی بن همام، ابو عبد الله محمد کاتب، ابو عبد الله باقطانی، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبد الله بن وجناء و دیگر از سرشناسان نزد او آمدند و گفتند: اگر حادثه‌‍‌ای رخ دهد، چه کسی به جای شما خواهد بود؟ فرمود: این ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی قائم مقام من، سفیر میان شما و صاحب الامر، وکیل و ثقه‌‍‌ی امین است، پس در امور خود بدو رجوع کنید و در مسائل مهم بر او اعتماد کنید که به آنچه گفتم امر شده‌‍‌ام و آن را رساندم.

ابو القاسم بن روح نیز به ابو الحسن علی بن محمد سمری وصیت کرد، و چون وفات سمری فرا رسید، برخی حاضران از ایشان درخواست کردند تا وصی قرار دهد، ایشان فرمود: خداوند امری دارد و آن را به انجام می‌رساند.

ایشان - که خدا رحمتش کند - در سال سیصد و بیست و نه درگذشت.»

کمال الدین 2 /503 از جعفر بن محمد بن متیل نقل می‌‍‌کند: «هنگام وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمری سمّان - که خدایش رضا باشد - کنار سرش نشسته بودم و سؤال می‌‍‌کردم و سخن می‌‍‌گفتم، ابو القاسم حسین بن روح نیز [در پایین پای او] حضور داشت. ابو جعفر به من رو کرد و فرمود: مأمور شدم که ابو القاسم حسین بن روح را جانشین قرار دهم.

پس، من از کنار سر ایشان برخاستم، دست ابو القاسم را گرفته به جای خود نشاندم، و خود کنار پاهایش نشستم.»

علل الشرائع 1 /241: «علت آنکه خداوند تعالی، پیامبران و امامان علیهم السلام را در همه‌‍‌ی حالات چیره نمی‌‍‌گرداند؛

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - که خدایش راضی باشد - برایم گفت: با جماعتی از جمله علی بن عیسی قصری نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خدا روح او را پاک دارد - بودیم، مردی برخاست و گفت: می‌‍‌خواهم سؤالی بپرسم، ایشان هم استقبال کردند، آن مرد گفت: آیا حسین بن علی علیه السلام ولیّ خدا بود؟ ایشان پاسخ مثبت دادند، او گفت: آیا قاتل او - که خدا لعنتش کند - دشمن خدا بود؟ و با پاسخ مثبت ایشان مواجه شد، آن مرد صدا زد: آیا ممکن است خدا دشمنش را بر ولیّش مسلّط گرداند؟ ابو القاسم فرمود: در آنچه می‌گویم درنگ کن؛ بدان‌‍‌! خدای تعالی با مردم به عیان سخن نمی‌‍‌گوید، و خود شفاهاً با آنان هم کلام نمی‌شود، لکن او - که عزیز و جلیل است - رسولانی از جنس و صنف آنان که بشری چون خودشان بودند را به سوی آنان مبعوث نمود. اگر رسولانی که هم‌‍‌نوع و در چهره‌‍‌ی آنان نبودند می‌‍‌فرستاد، می‌‍‌گریختند و نمی‌پذیرفتند. هنگامی که در صورت خودِ آنان آمدند، غذا می‌‍‌خوردند، و در بازارها راه می‌‍‌رفتند، آنها گفتند: شما مانند ما هستید، سخن شما را تنها پس از آن می‌‍‌پذیریم که کاری انجام دهید که ما از انجام آن عاجز باشیم، تا بدانیم شما به امری اختصاص یافته‌‍‌اید که ما توان آن را نداریم.

از این رو خدای متعال برای آنان معجزاتی قرار داد که خلق از آن عاجزند، برخی از آنها پس از آنکه هشدار داد و عذر خود را بیان داشت طوفان آورد و تمامی طغیانگران و سرکشان را غرق کرد. بعضی در آتش افکنده شد که بر او سرد و ایمن شد. برای برخی از آنان از میان سنگ سخت شتری بیرون آمد و در سینه‌‍‌اش شیر جریان یافت. برای برخی دیگر دریا شکافته شد، از سنگ چشمه‌‍‌ها جاری گشت، عصای خشکش به اژدها تبدیل شد و هر آنچه را به دروغ می‌‍‌پرداختند بلعید. بعضی از ایشان کور مادر زاد و پیس را شفا می‌‍‌داد، مردگان را به اذن خدا زنده می‌‍‌کرد و از آنچه در خانه‌‍‌ها می‌‍‌خورند و مخفی می‌‍‌دارند می‌‍‌آگاهانید. برای برخی نیز ماه شکافت، و چارپایان چون شتر و گرگ با او سخن گفتند، و غیر این امور.

هنگامی که ایشان این کارها را انجام دادند و امت‌‍‌هایشان خود را از انجام چنین اموری عاجز یافتند، تقدیر و لطف خدا نسبت به بندگان و نیز حکمت او چنین اقتضا کرد که پیامبرانش با این معجزات، در برخی حالات غالب و قاهر باشند و در برخی حالات مغلوب و مقهور، و اگر آنان را در تمامی حالات غلبه می‌‍‌داد، مبتلا نمی‌‍‌کرد و نمی‌‍‌آزمود، مردمان آنان را به جای خدا به خدایی می‌‍‌گرفتند، و فضیلت صبر آنان بر بلا و محنت و آزمون شناخته نمی‌‍‌شد.

خدای عزوجل در این گونه امور، حالات آنان را چون دیگران قرار داد تا در زمان محنت و بلا شکیبا باشند، و در حال عافیت و پیروزیِ بر دشمن سپاسگزار، و در تمامی احوال، متواضع، سر فرود آر و خاضع باشند، و نیز بندگان بدانند اینان علیهم السلام نیز خدایی دارند که خالق و مدبّر آنهاست، پس او را پرستش کنند و رسولانش را فرمان برند، و حجت و برهان خدای تعالی - بر کسی که نسبت به آنان از حد تجاوز کند و مدعی ربوبیّتشان شود، یا درباره‌‍‌ی آنچه پیامبران و رسل آورده‌‍‌اند عناد ورزد، مخالفت، عصیان و انکار کند - استوار و ثابت باشد و نیز لِیهْلِک مَنْ هَلَک عَنْ بَینَةٍ وَیحْیا مَنْ حَی عَنْ بَینَةٍ،[[648]](#footnote-648) تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند.

محمد بن ابراهیم بن اسحاق - که خدا از او رضا باشد - گوید: فردای آن روز نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح آمدم و با خود گفتم: آیا آنچه دیروز برای ما گفت، از پیش خود بود؟ ایشان خود ابتدا به سخن کرده فرمودند: ای محمد بن ابراهیم‌‍‌! اگر از آسمان فرو افتم و پرندگان مرا بربایند، یا آنکه باد مرا در مکانی دور بیافکند، برایم بهتر از آن است که در دین خدا - که ذکرش بلند است - به رأی خود سخن گویم، آن مطلب از جانب اصل بود و از حجت علیه السلام شنیده شده بود.»

کمال الدین 2 /519 از حسین بن علی بن محمد معروف به ابو علی بغدادی نقل می‌‍‌کند: «... همان سال در بغداد زنی را دیدم که از من سراغ نماینده‌‍‌ی مولایمان علیه السلام را گرفت. برخی قمی‌‍‌ها ابو القاسم حسین بن روح را به او معرفی کردند. من حضور داشتم که آن زن نزد ایشان آمد و گفت: ای شیخ‌‍‌! چه چیزی همراه من است؟ ایشان فرمود: هر آنچه به همراه داری در دجله بیانداز، سپس بیا تا به تو بگویم. آن زن هم رفت و همه را در دجله انداخت و بازگشت. جناب ابو القاسم به کنیزی فرمود: آن ظرف را برایم بیاور، او هم ظرفی آورد. ایشان به زن فرمود: این همان ظرفی است که به همراهت بود و در دجله افکندی، من بگویم در آن چیست یا خود می‌گویی؟ وی پاسخ داد: خود بگویید، حسین بن روح فرمود: در این ظرف، یک جفت دستبند طلا، حلقه‌‍‌ای بزرگ که گوهری دارد، دو حلقه‌‍‌ی کوچک که گوهر دارند و دو انگشتری که یکی فیروزه است و دیگری عقیق، و مطلب همین طور بود که فرمود و چیزی را وانگذارد. ایشان خود، آن ظرف را باز کردند و آنچه در آن بود را به من نشان دادند. زن نگاه کرد و گفت: این همان است که با خود داشتم و در دجله افکندم. از مشاهده‌‍‌ی چنین کرامتی که صدق دعوی او بود، من و زن هر دو از هوش رفتیم.

بعد از اینکه حسین این جریان را برایم گفت، افزود: روز قیامت نزد خدای عزوجل گواهی خواهم داد که مطلب همان طوری بود که گفتم، بی‌‍‌آنکه کم یا زیاد کرده باشم.

او به امامان دوازده گانه علیهم السلام نیز سوگند یاد کرد که راست گفته و کم و زیاد نکرده است.»

همان 2 /503 ماجرایی را نقل می‌‍‌کند که جناب حسین بن روح رحمه الله در آن، با زنی به زبان فارسی و با لهجه‌‍‌ی منطقه‌‍‌ی او سخن گفتند، و حال آنکه او را نمی‌‍‌شناختند.

سفیر چهارم، جناب علی بن محمد سمری رحمه الله

کمال الدین 2 /432 می‌‍‌نویسد: «وکیل امام عثمان بن سعید بود. چون وفات وی فرا رسید، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان را وصی قرار داد، ابو جعفر نیز به ابو القاسم حسین بن روح، و ایشان به ابو الحسن علی بن محمد سمری - که خدا از اینان راضی باشد - وصیت کردند.

هنگامی که وفات سمری فرا رسید، از ایشان خواستند تا کسی را جانشین خود قرار دهد، ولی فرمود: خداوند امری دارد که آن را به انجام می‌‍‌رساند. غیبت تام آن است که بعد از ارتحال سمری واقع شد.»

غیبت شیخ طوسی /393: «سخن درباره‌‍‌ی آخرین سفیر ابو الحسن علی بن محمد سمری، پس از شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خدایشان رضا باشد \_، و اینان نمایندگان بودند؛

جماعتی، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از حسن بن علی بن زکریا - در بغداد - از ابو عبد الله محمد بن خلیلان، از پدرش، از جدّش عتاب که از فرزندان عتاب بن اسید است برایم روایت کردند: مهدی علیه السلام در روز جمعه به دنیا آمد، مادرش ریحانه نام داشت، و نرجس، صقیل و سوسن نیز گفته می‌‍‌شد، البته به سبب بارداری صقیل گفته می‌‍‌شد.

میلاد ایشان در هشتم شعبان سال دویست و پنجاه و شش بود.

وکیل ایشان عثمان بن سعید بود. چون وفات وی فرا رسید، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان را وصی قرار داد، ابو جعفر نیز به ابو القاسم حسین بن روح، و ایشان به ابو الحسن علی بن محمد سمری وصیت کردند.

هنگامی که وفات سمری فرا رسید، از ایشان خواستند تا کسی را جانشین خود قرار دهد، ولی فرمود: خداوند امری دارد که آن را به انجام می‌‍‌رساند. غیبت تام آن است که بعد از ارتحال سمری واقع شد.

محمد بن محمد بن نعمان و حسین بن عبیدالله، از ابو عبد الله محمد بن احمد صفوانی برایم نقل کردند: شیخ ابو القاسم به ابو الحسن علی بن محمد سمری وصیّت کرد، و او هم اموری را که ابو القاسم بر عهده داشت، بر عهده گرفت. هنگام وفات، شیعیان نزد او حضور یافتند و از وکیل و قائم مقام او پرسیدند، ولی ایشان هیچ چیزی در این باره نفرمود، و اظهار داشت که مأمور نیست کسی را پس از خود برای این امر تعیین کند.

جماعتی، از ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، از ابو الحسن صالح بن شعیب طالقانی رحمه الله - در ذی قعده‌‍‌ی سال سیصد و سی و نه \_، از ابو عبد الله احمد بن ابراهیم بن مخلد برایم نقل کردند: من نزد بزرگان - که خدایشان رحمت کند - در بغداد رسیدم، شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری رحمه الله ابتدا به سخن کرد و فرمود: خدا علی بن الحسین بن بابویه قمی را رحمت کند.

مشایخ تاریخ آن روز را نگاشتند، و خبر رسید که در همان روز، ایشان از دنیا رفته است.[[649]](#footnote-649)

ابو الحسن سمری - که خدایش رضا باشد - پس از آن و در نیمه‌‍‌ی شعبان سال سیصد و بیست و نه از دنیا رفت.»

نگارنده: در ابتدای فصل سفیران، توقیعی که جناب سمری رحمه الله آن را خواند، و در آن مأمور بود پس از خود کسی را جانشین قرار ندهد، به علت آنکه غیبت تام آغاز شده است، گذشت.

دلائل الامامة /524 روایت می‌‍‌کند: «علی بن محمد سمری گفت: در نامه‌‍‌ای به امام علیه السلام درباره‌‍‌ی علوم ایشان سؤال کردم، در پاسخ نگاشتند: دانش ما بر سه وجه است: ماضی، غابر و حادث؛ ماضی مشروح است، و غابر موقوف، و اما حادث، در دل‌‍‌ها افکنده و در گوش‌‍‌ها القاء می‌‍‌شود، و این برترین دانش ماست، و پیامبری بعد از پیامبرمان صلی الله علیه وآله وسلم نیست [پس کسی گمان نکند ما پیامبرانیم].»

حسین بن روح، مرد مرحله‌‍‌ی تحوّل

نکته‌‍‌ی نخست؛ برخی مورخان، قرن چهارم هجری را قرن تشیع نام نهاده‌‍‌اند، زیرا موجی شیعی و عظیم را به خود دیده است. آدام متز خاور شناس در کتاب خود الحضارة الإسلامیة فی القرن الرابع نیز این حقیقت را تأیید می‌‍‌کند.

دولت فاطمیین در مغرب قدرت یافت، و در ابتدای قرن چهارم مصر را تحت فشار قرار داد، تا جایی که آن را اشغال کرد و پایتخت قرار داد.

نهضت علویان نیز در شمال ایران پیروز شد و دولت خود را در طبرستان پایه گذاری کرد.

هم زمان خطر قرمطیان که خود را از شیعیان می‌‍‌انگاشتند و معتقد بودند رهبرشان از نسل حضرت امیر علیه السلام است نیز بالا گرفت، و هجوم‌‍‌های پیاپی و سالانه‌‍‌ی آنان به کاروان‌‍‌های حاجیان بروز کرد. آنها در ادامه به مکه هجوم آوردند، حجاج را به شکلی فجیع کشتند، حجر الاسود را به سرقت بردند، و حج را تعطیل کردند. حملات آنان در همین وسعت منحصر نشد و دامنه‌‍‌ی آن اطراف بغداد، بلاد شام و فلسطین را نیز گرفت.

البته این اوضاع و شرائط بیرونی که دولت عباسیان را احاطه کرده بود، همان قدر که موجب نفوذ علویان و تشیع شده بود، خود موجب فشار داخلی عباسیان بر شیعیان بود.

طبیعی است که آنان، شیعیان بغداد را به تأیید فاطمیین متهّم کنند، یا آنها را در ارتباط با آنان بدانند، یا آنکه یاران علویان طبرستان، و حتی قرامطه تلقّی کنند.

البته این تنها خطری نبود که متوجه شیعیان بود، در میان خود آنان هم اندیشه‌‍‌ی غلو رخ نمود، این امر از ناحیه‌ی برخی مدعیان دروغین منصب سفارت بود، کسانی که برخی از آنان ادعای خود را با سفارت و منزلتِ نزد امام مهدی علیه السلام آغاز می‌‍‌کرد، در ادامه مدعی می‌‍‌شد روح آن حضرت در او حلول نموده است، سپس پا را فراتر گذارده ادعا می‌‍‌کرد خداوند، در پیامبر، امامان علیهم السلام و حتی خود او حلول نموده است‌‍‌!

اولین نفرات اینان، شریعی، رفیق او ابن نصیر، حلاج و شلمغانی بودند. اینان هریک انصار و یارانی ساده هم برای خود به هم زدند، بلکه برخی افراد دستگاه حاکم نیز به آنان گرویدند و به حمایت پرداختند، البته اگر نگوییم خود خلیفه نیز برای ضربه زدن به شیعه، پشت آنان را می‌‍‌گرفته است.

در چنین اوضاع سختی، سکاندار کشتی تشیع، ابو القاسم حسین بن روح نوبختی رحمه الله است، شخصیّتی مملو از ژرف نگری، یقین و خویشتن داری، او شیعیان را راهبری کرد و با استواری تمام اندیشه‌‍‌های اهل‌‍‌بیت علیهم السلام را به تصویر کشید. وی، استقلال شیعیان را از زیدیان طبرستان، فاطمیان مغرب و مصر و قرمطیان جزیره و حوالی حفظ نمود، و از دروغ پردازی غالیان تمایز داد، از این رو به حق می‌‍‌بایست او را مرد میدان تحوّل دانست.

دوم؛ سفیر دوم جناب محمد بن عثمان عمری رحمه الله از مکانتی عظیم در بغداد برخوردار بود، او نزدیک به ده نفر صحابی داشت که همه عالم و پرهیزکار بودند و - از دید مردم - شایستگی جانشینی او را داشتند، و احمد بن متیل و پسرش جعفر از بارزترین آنان بودند، این در حالی است که حسین بن روح که از متدیّنان بنی نوبخت و عالمان آنان بود، بسان آنان به جناب عمری نزدیک نبود. لکن خدا به خاطر اوصافی که خود می‌‍‌داند، او را برای این مهم برگزید، شخصیّت بلند و خویشتن داری وی نیز آشکار بود و ابن متیل و ابو سهل نوبختی بر آن گواهی می‌‍‌دهند، شیخ طوسی در غیبت /391 می‌‍‌نگارد: «ابن نوح گوید: از گروهی از اصحابمان در مصر شنیدم که می‌‍‌گفتند: از ابو سهل نوبختی پرسیدند: چرا این امر به شیخ ابو القاسم حسین بن روح - و نه شما - واگذار شد؟ اوپاسخ داد: آنان خود بهتر می‌‍‌دانند چه کسی را انتخاب کنند، من مردی هستم که با دشمنان دیدار می‌‍‌کنم و به گفتگو و مناظره می‌‍‌نشینم، حال اگر بسان ابو القاسم از مکان امام مطّلع باشم و در تنگنا قرار گیرم، شاید مکان ایشان را بنمایانم، اما ابو القاسم اگر حجت در زیر جامه‌‍‌اش باشد و با قیچی او را پاره پاره کنند، جامه را کنار نمی‌‍‌زند.»

نگارنده: این اوصاف جناب حسین بن روح رحمه الله نزد اصحاب معروف بود، و بعد از آنکه با خبر سفیر دوم از اینکه امام علیه السلام او را به سفارت گمارده است و به عنوان سفیر مورد قبول آنان قرار گرفت، این عامل را می‌‍‌توان عامل دوم پذیرش وی قرار داد.

کمال الدین 2/503 از جعفر بن متیل رحمه الله روایت می‌‍‌کند: «هنگام وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمری سمّان - که خدایش رضا باشد - کنار سرش نشسته بودم و سؤال می‌‍‌کردم و سخن می‌‍‌گفتم، ابو القاسم حسین بن روح نیز [پایین پایش] حضور داشت. ابو جعفر به من رو کرد و فرمود: مأمور شدم تا ابو القاسم حسین بن روح را جانشین قرار دهم.

پس، من از کنار سر ایشان برخاستم، دست ابو القاسم را گرفته به جای خود نشاندم، و خود کنار پاهایش نشستم.»

سوم؛ شگفت آورترین مطلبی که پیرامون احوال وی می‌‍‌خوانیم، احتیاط وی و مشی بر اساس تقیه است، در آن اوضاعی که برای شیعیان در بغداد فوق العاده خطیر بود، غیبت شیخ طوسی /384: «ابو القاسم رحمه الله نزد مخالف و موافق، از خردمندترین مردمان بود و به تقیه رفتار می‌‍‌کرد. ابو نصر هبة الله بن محمد، از ابو عبد الله بن غالب پدر همسر ابو الحسن بن ابو الطیب نقل می‌‍‌کند: من خردمندتر از شیخ ابو القاسم حسین بن روح ندیدم، روزی او را در خانه‌‍‌ی ابن یسار دیدم، او نزد مقتدر و سیده [مادر مقتدر] نیز جایگاهی عظیم داشت، حتی سنیان او را بزرگ می‌‍‌داشتند. ابو القاسم از جهت تقیه و هراس در آنجا حضور می‌‍‌یافت.

روزی دو نفر در حضورش بحث می‌‍‌کردند، یکی می‌‍‌گفت: ابوبکر پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم افضل مردم است، پس از او عمر و آنگاه علی، آن شخص دیگر می‌‍‌گفت: علی از عمر افضل است، سخن میان آنان بالا رفت که شیخ ابو القاسم گفت: آنچه صحابه بر آن گرد آمده‌‍‌اند مقدّم داشتن صدیق، پس از او فاروق، بعد عثمان ذو النورین و آنگاه علیِ وصی است، اصحاب حدیث بر این باورند و ما نیز همین را صحیح می‌‍‌دانیم‌‍‌!

اهل مجلس تعجّب کردند، نزدیک بود سنیان او را بر بالای سر برند، برای او بسیار دعا کردند، و بر کسانی که ایشان را شیعه می‌‍‌دانستند خرده گرفتند.

من خنده‌‍‌ام گرفته بود، اما خود را کنترل کردم و آستین در دهان قرار دادم تا مبادا رسوا شوم و از مجلس خارج شدم. ایشان هم به من نگاهی کرد و متوجه شد. وارد خانه که شدم یکباره دیدم در منزل را می‌‍‌کوبند، بیرون آمدم و دیدم ابو القاسم حسین بن روح سوار بر استر است، و دانستم پیش از آنکه به منزل رود نزد من آمده. فرمود: ای ابا عبد الله‌‍‌! - خدا یاری‌‍‌ات کند - چرا خندیدی؟ گویا خواستی بر من نهیب بزنی که آنچه گفتم نزد تو صحیح نیست؟ من گفتم: همین طور است.

فرمود: ای شیخ‌‍‌! از خدا بترس، از تو نخواهم گذشت، این سخن را از من عجیب می‌‍‌شماری؟ عرض کردم: آقای من‌‍‌! مردی که خود را نماینده و وکیل امام می‌‍‌داند چنین سخنی می‌‍‌گوید، آیا جای تعجّب و خنده نیست؟ فرمود: قسم به جانت، اگر باز چنین کردی از تو دوری خواهم گزید، آنگاه وداع کرد و رفت.

ابو نصر هبة الله بن محمد، از ابو الحسن بن کبریاء نوبختی نقل می‌‍‌کند: به شیخ ابو القاسم خبر رسید دربانی که بر در اول دربانی می‌‍‌کند، معاویه را لعن و شتم کرده است، پس فرمان داد او را از خدمت برانند.

او مدتی طولانی ماند و می‌‍‌خواست بازگردد، ولی به خدا قسم ایشان او را به خدمت بازنگرداند. برخی از افراد خانواده او را به همراه خود برد و مشغول به کار کرد. این‌‍‌ها همه بابت تقیه بود.

ابو نصر هبة الله گوید: ابو احمد درانویه‌‍‌ی ابرص که خانه‌‍‌اش در کوچه‌‍‌ی کاغذ فروشان بود برایم چنین گفت: من و برادرانم نزد حسین بن روح می‌‍‌رفتیم و با او معامله می‌‍‌نمودیم. ما مثلاً ده نفر بودیم که نه نفر بر او لعنت می‌‍‌فرستادند، و یک نفر تردید می‌‍‌کرد. اما چون از نزد او بیرون می‌‍‌آمدیم، نه نفرمان با محبت او به درگاه خدا تقرب می‌‍‌جستند، و یک نفر توقف می‌‍‌نمود‌‍‌! زیرا او با ما طریق مدارا پیش می‌‍‌گرفت.»

مناقب آل ابی طالب علیه السلام 3 /105: «بزل هروی از حسین بن روح سؤال کرد: دختران رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چند نفر بودند؟ او در پاسخ گفت: چهار، پرسید: کدام برتر است؟ ایشان جواب داد: فاطمه، او گفت: چرا او برتر است، حال آنکه کم سن‌‍‌ترین آنان بوده و از همه کمتر محضر رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را درک کرده است؟ ایشان فرمود: به خاطر دو امر که خدا او را بدان مخصوص گردانید؛ او وارث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود، و نسل ایشان از اوست، خداوند او را به این دو ویژگی مخصوص ننمود، مگر بابت برتری خلوص نیت او.»

در بحث زندانی شدن ایشان خواهد آمد که هدف از چنین پرسش‌‍‌هایی آن بود که برای ایشان و شیعیان دردسر سازی کنند‌‍‌!

چهارم؛ اینکه خداوند سفیر حجت خود عجل الله تعالی فرجه الشریف را از میان بنی نوبخت برمی‌‍‌گزیند، شبیه برانگیختن پیامبری از میان دستگاه حاکم است. بنی نوبخت از زمان منصور در دولت عباسیان دارای منزلت و مقام بودند. هنگامی که منصور در اهواز به زندان بنی‌‍‌امیه افتاد، نوبخت - که او نیز زندانی بود و در نجوم و ترجمه سررشته داشت - او را دید، و به فراست دریافت که وی از بنی هاشم است و به حکومت خواهد رسید. منصور در کاغذی برای او نوشت که اگر به حکومت رسد او را نیز به منصبی بگمارد. با پیروزی نهضت عباسیان، منصور نیز وفا کرد و زمین‌‍‌های گسترده‌‍‌ای به او داد و او بر دست منصور اسلام آورد.[[650]](#footnote-650)

منصور او را مشاور خود قرار داد و به اشاره‌‍‌ی او بود که پایتخت خود بغداد را بنا کرد. خاندان نوبخت از همان زمان، در تاریخ عباسیان و نیز فرهنگ وسیاست داخل شدند. آنان در وسط بغداد منطقه‌‍‌ای داشتند و خانه‌هایشان معروف بود و شخصیّت‌‍‌های دولتی و وزیران به دیدار آنان می‌‍‌آمدند. حتی مورخان می‌‍‌نویسند مهلّبی رئیس الوزراء در مقبره‌‍‌ی آنان دفن شد، و این دلالت بر آن دارد که مقبره‌‍‌ی آنها در مکانی مناسب قرار داشته است. ظاهراً بنی نوبخت در زمان مأمون و یا پیش از آن به تشیع گرویدند.

عالمان و مؤلفان بزرگی در کنار منجّمان و مترجمان از میان آنها سر برآوردند. اما شیخ ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله از دانشمندان غیر معروف آنان بود، و خداوند او را به سفارت برگزید.[[651]](#footnote-651)

پنجم؛ دوران سفارت جناب حسین بن روح رحمه الله از سال 305 آغاز شد و به سال 326 پایان یافت، و این هم زمان با خلافت مقتدر عباسی بود. مقتدر در سیزده سالگی و به سال 295 به خلافت رسید، ربع قرن حکومت کرد و در سال 220 به قتل رسید.

مآثر الانافة 1 /274 می‌‍‌نویسد: «مردی از بربر او را به قتل رساند و لباس‌‍‌هایش را در آورد. مردی از کنار او عبور کرد و شرمگاه او را با گیاهی پوشانید. آنگاه قبری برای او کند و دفن کرد که اثر آن مخفی ماند.»

ابن عبد ربه در العقد الفرید /1270 می‌‍‌نویسد: «مقتدر در دوران خلافت دو بار خلع شد، یک بار با گذشت چهار ماه و چند روز از خلافتش و به توسّط ابن معتز، ولی همان روز کودتای ابن معتز خنثی شد. بار دوم پس از گذشت بیست و یک سال و دو ماه و دو روز از خلافتش از قدرت کناره گیری کرد و بر این امر گواه گرفت. او دو روز و اندی قاهر را به قدرت نشانید، ولی لشکریان آن دو با یکدیگر درگیر شدند و مقتدر به خلافت بازگشت.

وی هشت روز باقی مانده از رمضان سال دویست و هشتاد و دو به دنیا آمد، و روز چهارشنبه سه روز مانده به آخر شوال سال سیصد و بیست در شماسیه[[652]](#footnote-652) کشته شد، لذا خلافت او بیست و پنج سال منهای پانزده روز، و سنّ او سی و هشت سال و یک ماه و بیست روز بود...

وزرای او به ترتیب عباس بن حسن، علی بن محمد بن موسی بن فرات، عبیدالله بن خاقان، ابو الحسن علی بن عیسی بن داود بن جراح، حامد بن عباس، احمد بن عبیدالله خصیبی، محمد بن علی بن مقله، سلیمان بن حسن بن مخلد بن جراح، عبیدالله بن محمد کلوذانی، حسین بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب، و فضل بن جعفر بن موسی بن فرات بودند.»

نگارنده: وزیر در آن روز به معنای رئیس الوزراء بوده است، یعنی کسی که خزانه‌‍‌دار دولت و عهده‌‍‌دار بسیاری از امور اداری بوده است. وزیر، فرماندهان لشکر و حاکمان مناطق، سه ضلع مثلّث قوای دولت را تشکیل می‌دادند، و البته گاه قوه‌‍‌ی دیگری نیز یافت می‌‍‌شد.

در میان این یازده وزیری که وزارت مقتدر را بر عهده داشتند، تنی چند از شیعیان و یا مایلان به تشیع حضور دارند، از جمله ابن مقله، و بارزترین اینان ابن فرات است که خلیفه او را به منصب وزارت گمارد، پس از مدتی برکنار کرد، اموالش را مصادره نمود و وی را به زندان انداخت. البته شایستگی‌‍‌های ابن فرات، موجب شد مقتدر وی را به قدرت بازگرداند. ابن فرات نزد مردم نیز محبوبیت داشت.

اللباب فی تهذیب الانساب 2 /414 می‌‍‌نویسد: «ابن فرات در جود و سخا شبیه برمکیان بود، شاعر نیز گوید:

آل الفرات و آل برمک ما لکم قلّ المعین لکم و قلّ الناصر

ای آل فرات و ای آل برمک‌‍‌! از چه روست که یاران و ناصران شما اندکند؟»

ابو الحسن صابی در تاریخ الوزراء /3 می‌‍‌نویسد: «بنی فرات اهل شهری به نام بابلا صریفین از نهروان اعلی بودند. آنان در آنجا بیش از سیصد نفر خویشاوند دارند. اولین شخص از آنان که به قدرت رسید، ابو العباس احمد بن محمد بن موسی بن فرات بود. وی خوش خط، کارآمد، آگاه از حساب و امور و پیشگام اهل زمان در این موارد بود...

ابو الفضل بن عبد الحمید کاتب گوید: هنگامی که ابو القاسم عبیدالله بن سلیمان به وزارت المعتضد بالله رسید، همه جا پر از خوارج بود، طمع از همه سو حکم می‌‍‌کرد، دارایی‌‍‌ها و اموال از میان رفته بود، اسماعیل بن بلبل مالیات دو سال را در یک سال به کار گرفته بود، نه در خزانه‌‍‌ها مالی بود و نه زری تا بتوان نیاز ناگزیر هر روزه را که هفت هزار دینار است برآورده ساخت.

روزی در مجلس خود در کاخ المعتضد بالله به من گفت: ای ابو الفضل‌‍‌! ما وارد دنیایی ویران و بسته شدیم، بیت المال خالی است، و آغازین زمان‌‍‌های حکومت خلیفه‌‍‌ای جدید است، تا زمان دریافت مالیات هم زمان بسیاری مانده، من هر روز حد اقل هفت هزار دینار برای انفاق‌‍‌های خلیفه نیازمندم، اگر روش کارگشایی داری بگو.

من - که دوست می‌‍‌داشتم بنی فرات را از حبس بِرهانم - گفتم: اگر این مقصود و بیش از آن را خواهانی، دو پسر فرات را آزاد ساز و به کار گیر. او هم برخاست، نزد معتضد رفت و جریان را گفت و افزود: من دیر زمانی است که از این امور فاصله گرفته‌‍‌ام، پسران فرات در این امور خبره‌‍‌اند و دانش کافی را نیز دارند.

معتضد گفت: چگونه آنان با ما آشتی کنند و حال آنکه به فساد متّهمشان کردیم، در حقّشان بدی روا داشتیم و اموالشان را مصادره نمودیم؟ او در پاسخ گفت: پس شما حاضرید با آنان آشتی کنید، معتضد گفت: بیم آن می‌رود که میان من و تو را به هم زنند، اما اختیار حبس یا آزادی آنان با توست.

عبیدالله بیرون آمد و جریان را برایم تعریف کرد، ابو العباس را احضار نمود و بدو گفت: من تقاضا کردم تو را ببخشد، حال از تو یاری می‌‍‌طلبم، چه خواهی کرد؟ ابو العباس گفت: توانم را به کار می‌‍‌گیرم تا حقّ تو را ادا و بارت را سبک کنم. عبیدالله خواسته‌‍‌ی خود را با او در میان گذاشت، ابو العباس گفت: جناب وزیر، احمد بن محمد طائی و برادرم ابو الحسن علی بن محمد را احضار کرده، مرا با آنان تنها بگذارد. عبیدالله نیز همین کار را انجام داد.

ابو العباس و ابو الحسن، برای طائی فرمانداری کوفه، قصر و [دو منطقه‌‍‌ی] باروسمای اعلی و اسفل و حوالی آن را ضمانت کردند، با این شرط که هر روز هفت هزار دینار و هر ماه شش هزار دیناربپردازد، و پیمان نامه‌‍‌ای نوشتند...

او ابو الحسن علی بن محمد بن فرات را که با ابو العباس برادرش محبوس بود، احضار نمود. ابو العباس با ریسمانی که بر دستش بسته بودند و آثار آن تا آخر عمر باقی بود، آویزان بود، و یکصد و بیست هزار دینار از اموالش را مصادره کرده بودند.

ابو الحسن را که جامه‌‍‌ای مندرس در برداشت و موهایش بسیار شده بود، در میان بند از زندان بیرون آوردند.

چون مقابلش قرار گرفت گفت: ای وزیر‌‍‌! خدا را در نظر بگیر، و در حالی که می‌‍‌لرزید، از آنچه بر سر خود و برادرش ابوالعباس آمده شکوه کرد. عبیدالله بن سلیمان او را دلداری داد و نزدیک خود نشانید. هراس او را خاموش کرد و مسئله را با او در میان گذارد. ابو الحسن مسرورشد و گفت: مالیات فلان ناحیه فلان قدر است، فلان مقدار از آن رسیده و فلان قدر باقی مانده، کارگزار آن نیک رفتار است، کارگزار فلان ناحیه نا وارد است و شایسته است تعویض گردد...

او به اطرافیان رو کرد و گفت: آیا کسی مانند پسر فرات را دیده‌‍‌اید؟ به خدا با خلیفه در مورد گذشت از او و برادرش سخن می‌‍‌گویم و از آن دو کمک می‌‍‌گیرم، زیرا این دو بی‌‍‌نظیرند.

چند روز گذشت و درباره‌‍‌شان با خلیفه صحبت کرد و آنها بخشیده و به کار گمارده شدند.»

نگارنده: خاندان فرات از خاندان‌‍‌های معروف بغداد بودند، بنی نوبخت، بسطامیان جعفی که بنی سبره گفته می‌‍‌شدند، آل حمدان که امیران موصل و حلب و برخی در بغداد بودند و نیز آل مقله، از مشاهیر بودند، و ظاهراً باقطانیین نیز شیعه بودند، کافی 1 /525 از علی بن محمد روایت می‌‍‌کند: «توقیعی [از ناحیه‌‍‌ی مقدسه] صادر شد که از زیارت مقابر قریش [کاظمین] و امام‌‍‌حسین علیه السلام نهی می‌‍‌کرد. پس از چند ماه وزیر [فضل بن جعفر بن فرات]، باقطائی را فراخواند و به او گفت: بنی فرات و برسیان را ملاقات کن و بگو: به زیارت مقابر قریش نروند، زیرا خلیفه فرمان داده در جستجوی کسانی که به زیارت می‌‍‌روند برآمده، دستگیرشان کنند.»

نشوار المحاضرة /1066 از دفاع ابن فرات وزیر، از اعطای مناصب مهم به شیعیان به این علت که از دیگران کارآمدترند، سخن به میان می‌‍‌آورد: «مردم به خاطر کنار گذاشتن بزرگان کتّاب و سپردن کارها به آل بسطام و آل نوبخت بر من خشم گرفته‌‍‌اند، به خدا قسم اگر می‌‍‌شایست، جز آل نوبخت کسی را بر سر کار نمی‌‍‌آوردم.

ابو الحسین گوید: علت جانبداری وی از آل بسطام، آن بود که ابو العباس [احمد بن محمد بن بسطام] ریاست آنان را بر عهده داشت و نیز بابت مذهب، تعصّب وی نسبت به بنی نوبخت نیز بابت مذهب بود.»

ششم؛ مادر مقتدر نیز از عوامل قدرت ایشان بود. او کنیزی صقلبی یعنی بلغاری بود[[653]](#footnote-653) و ناعمه نام داشت. معتضد، پس از آنکه او مقتدر را به دنیا آورد، نامش را شغب گذارد. وی شخصیّتی توانمند داشت و ظاهر آن است که همو بود که فرماندهان لشکر را برای بیعت با فرزند نوجوانش قانع نمود.

زرکلی در الاعلام 3 /168 می‌‍‌نویسد: «زنی با تدبیر و دور اندیش از کنیزان ابو جعفر المعتضد بالله بود که وی را آزاد کرد و به همسری گرفت. هنگامی که در سال دویست و نود و پنج خلافت به مقتدر سیزده ساله رسید، این زن بود که او را راهنمایی می‌‍‌کرد و بر امور خلافت استیلا داشت.

او در سال سیصد و شش زنی پیشکار به نام ثمل را فرمان داد که در هفته یک روز را به بررسی امور مردم اختصاص دهد. ثمل نیز می‌‍‌نشست و فقیهان، قاضیان و سرشناسان حاضر می‌‍‌شدند، او نامه‌‍‌ها را با خطّ خود ارائه می‌‍‌نمود.

هنگامی که عبد الله بن حمدان با کمک برخی اطرافیان مقتدر بر وی شورید، و او را به سال سیصد و هفده خلع کردند، مقتدر نزد مادرش مخفی شد و طبق یک قول او و مادرش را به خانه‌‍‌ی مونس مظفّر بردند.

مادر او در منطقه‌‍‌ی رصافه ششصد هزار دینار داشت. آن زن را دستگیر کردند، ولی با سرکوب شدن آن نهضت در همان سال، به منصب تدبیر امور بازگشت و تا سال سیصد و بیست که پسرش به قتل رسید باقی ماند. پس از آن قاهر او را - که زنی شایسته بود - مورد شکنجه و ضرب قرار داد. در آمد وی در سال یک میلیون دینار بود که آن را صدقه می‌‍‌داد.»

ذهبی در تاریخ الاسلام 23 /399 می‌‍‌نویسد: «نخستین کار قاهر آن بود که اموال آل مقتدر را مصادره کرد، و خود آنان را تحت شکنجه قرار داد. او مادر مقتدر را که بیمار بود احضار کرد و با دست خود به سختی او را زد‌‍‌! ولی او چیزی از اموال خود را - به جز پنجاه هزار دینار - اظهار ننمود. قاهر قاضیان را حاضر کرد و آنان را شاهد گرفت که این زن املاک خود را فروخته است... پیوسته او را شکنجه می‌‍‌کرد تا آنکه آویخته به ریسمانی قالب تهی کرد.»

قاهر پس از یک سال و نیم خلع شد و چشمانش را در آوردند.[[654]](#footnote-654)

ظاهراً مقتدر و مادرش کراماتی از جناب حسین بن روح رحمه الله مشاهده کرده بودند، زیرا در مرحله‌‍‌ی نخست - یعنی پیش از آنکه حنبلیان آن دو را بر ضدّ شیعه تحریک کنند - او را احترام می‌‍‌کردند، غیبت شیخ طوسی /384 می‌‍‌نویسد: «ابو القاسم رحمه الله نزد مخالف و موافق از خردمندترین مردم بود... او نزد مقتدر و سیده [مادر مقتدر] نیز جایگاهی عظیم داشت، حتی سنیان او را بزرگ می‌‍‌داشتند.»

ابن حجر در لسان المیزان 2 /283 می‌‍‌نویسد: «او یکی از رؤسای شیعیان در خلافت مقتدر بود، و جریاناتی با وزیران دارد... در بغداد از منزلتی عظیم برخوردار بود.»

هفتم؛ در اینجا دو عبارت می‌‍‌آوریم که از نقش جناب حسین بن روح رحمه الله در رخدادهای عظیم حکایت می‌‍‌کند:

صفدی در الوافی بالوفیات 12 /226 می‌‍‌نویسد: «ابو القاسم شیعی حسین بن روح بن بحر. ابن ابی طی گوید: او یکی از نمایندگان صاحب الامر است. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری به نیابت او تصریح کرده... اطرافیان او بسیار بودند، حتی امیران، وزیران، کسانی که از وزارت عزل شده بودند و نیز سرشناسان نزد او می‌‍‌رفتند، مردم خردمندی او را وصف می‌‍‌کردند.

اوضاع بر این منوال بود تا آنکه حامد بن عباس به وزارت رسید. میان آن دو اموری رخ داد که شرح آن به طول می‌‍‌انجامد. پس او را دستگیر کرد و پنج سال به زندان انداخت. هنگامی که مقتدر خلع شد، او را آزاد کردند. وقتی به قدرت برگشت، نظرش را درباره‌‍‌ی ابو القاسم جویا شدند، او گفت: رهایش کنید که به خاطر اوست که چنین بر سر ما آمد، و احترام او چون سابق ماند.

او را متّهم کردند که با قرمطیان درباره‌‍‌ی محاصره‌‍‌ی بغداد نامه نگاری می‌‍‌کند و ثروت‌‍‌ها برایش گرد می‌‍‌آید. او برای شیعیان فتوا می‌‍‌داد و فایده می‌‍‌رساند. نزدیک بود به ریاست برسد که به سال سیصد و بیست و شش از دنیا رفت.»

ذهبی در سیر الاعلام 15 /222 می‌‍‌نویسد: «بزرگ شیعیان و یکی از نمایندگان صاحب الزمان منتظَر، شیخ صالح ابو القاسم حسین بن روح بن بحر قینی. ابن ابی طی در تاریخ خود می‌‍‌نگارد: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری به نیابت او تصریح نموده است... علی بن محمد ایادی از پدرش نقل می‌‍‌کند: روزی دیدم ابو عمر قاضی بر او وارد شد، ابو القاسم گفت: صحّت نظر کسی که هشدار می‌‍‌دهد، موجب عبرت کسی است که در ورطه افتاده است، پس قاضی آنچه را که مصمّم است انجام ندهد.

ابو عمر نگاهی به او کرد و گفت: شما از کجا اطلاع دارید؟ ابو القاسم پاسخ داد: اگر به صحّت آنچه گفتم اعتراف داری، اینکه از کجا خبر دارم مهم نیست، و اگر چنین نیست بر من پیروز شده‌‍‌ای.

ابو عمر دستان او را گرفت و گفت: نه به خدا قسم، شما را تا امروز یا فردا فرصت می‌‍‌دهم، چون بیرون رفت ابو القاسم گفت: کسی چون او ندیدم که در استدلال شکست خورده باشد و برهان را با نفاق پاسخ دهد، او را از امری آگاه ساختم که با دیگری چنین نکردم.

ابو القاسم محترم بود تا آنکه وزارت به دست حامد بن عباس افتاد. پس میان آن دو اموری درگرفت که شرح آن به درازا می‌‍‌انجامد. ابن ابی طی در ادامه شرح احوال او را آورده و نیز اینکه چگونه دستگیر شد، پنج سال به زندان افتاد، و چسان به هنگام خلع مقتدر رهایی یافت. هنگامی که مقتدر به خلافت بازگشت، در مورد ابو القاسم با او مشورت کردند، او گفت: رهایش کنید که به خاطر او چنین بر سر ما آمد. او هم چنان مورد اکرام و تبجیل بود تا آنکه به سال سیصد و بیست و شش از دنیا رفت، و نزدیک بود امر او ظاهر شود.

[ذهبی در ادامه می‌‍‌گوید:] نظر من این است که خداوند شرّ او را دفع کرد (‌‍‌!) زیرا او در باطن در صدد پراکنده ساختن امت بود، گفته شده که با قرمطیان نامه نگاری می‌‍‌کرد که به بغداد بیایند و آن را محاصره کنند. شیعیان اموال در اختیار او می‌‍‌گذاشتند. او در دفاع از خودظرافت خاصی داشت، سخنانی بلیغ دارد که بر فصاحت و کمال خرد او دلالت می‌‍‌کند. او فتوا دهنده و پیشوای رافضیان بود و جلالتی شگفت داشت. هموست که پس از آگاهی از فساد عقیده‌‍‌ی شلمغانی در مقام ردّ بر او برآمد.»

کودتا بر ضدّ مقتدر از جانب دو فرمانده لشکر بود؛ نازوک و ابن حمدان، لکن مونس فرمانده بزرگ بر آنان چیره شد و خلافت را به مقتدر بازگرداند.[[655]](#footnote-655)

این دو عبارتی که از صفدی و ذهبی که هر دو غیر شیعی هستند گذشت، از جلالت جناب حسین بن روح رحمه الله و نقش بارز ایشان در حوادث آن ایام حکایت می‌‍‌کند:

الف. می‌‍‌رساند ایشان شخصیّتی متمایز و غیر عادی بودند. این دو نفر، ایشان را عالمی شیعی که سفیر امام غائب شیعیان است معرفی می‌‍‌کنند، نزد بزرگان حکومت مورد احترام و بزرگداشت است، احترامی که از شخص خلیفه و مادرش می‌‍‌آغازد‌‍‌!

این گفتار: مردم خرد او را وصف می‌‍‌کردند، و نیز: جلالتی شگفت داشت، خطّ بطلانی است بر گزافه گویی ابن حجر که مدّعی است این احترام ساخته‌‍‌ی افکار شیعیان است‌‍‌!

وی در لسان المیزان 2 /283 می‌‍‌نویسد: «ابو القاسم حسین بن روح بن بحر؛ یکی از رؤسای شیعه در دوران خلافت مقتدر است، او حکایاتی با وزیران دارد، پس از مدتی دستگیر و زندانی شد. سبب زندانی شدن... [سفید است]. به سال سیصد و بیست و شش درگذشت.

شیعیان برای او حکایاتی ساختند، و به گمان خود کراماتی پرداختند، آنان می‌‍‌پندارند که وی در زمان خویش نماینده‌‍‌ی منتظَر بوده، و در بغداد از جلالتی عظیم برخوردار بوده است، و خدا خود می‌‍‌داند.»

البته آخرین جمله‌‍‌ی ابن حجر، بر تردید وی نسبت به آنچه پیشتر گفت دلالت دارد‌‍‌!

ب. حسین بن روح رحمه الله به عمق قضایای سیاسی وارد شد، البته با اسلوبی خاص و به راهنمایی امام علیه السلام . او نصیحت می‌‍‌کرد، هشدار می‌‍‌داد، طبق آگاهی‌‍‌هایی که از امام علیه السلام دریافت می‌‍‌کرد شخصیّت‌‍‌های بزرگ را فرمان می‌‍‌داد، و همه او را ارج نهاده از او حساب می‌‍‌بردند، زیرا به عیان صدق خبرهای وی را دیده و از آن بهره برده بودند. البته ماجرایی که ذهبی درباره‌‍‌ی قاضی نقل کرد، دلالت بر آن ندارد که وی گفتار حسین بن روح را به انجام نرسانده است.

ابو عمر بسان دیگر وزراء به خانه‌‍‌ی حسین بن روح می‌‍‌آمد، و ممکن است خلیفه و مادرش نیز چنین کرده باشند، البته در مورد عکس این فرض یعنی حضور یافتن جناب نوبختی نزد آنان هیچ عبارتی یافت نشد. قاضی القضاة در صدد امری مهم بر آمده بود، امری که ممکن است قتل برخی نزاع افروزان دستگاه سلطه - در درگیریی که اطراف آن برای دستیابی به مقصود خود به حکم قاضی نیاز دارند - باشد، ولی حسین بن روح خیرخواهانه از او خواست که مقصودش را عملی نکند‌‍‌!

قاضی به تردید افتاد و از منشأ این آگاهی پرسید، یعنی از خبری که به نحو سرّی میان قاضی و یکی از بزرگان - که بارزترین آنان خلیفه، مادرش، رئیس وزیران و مونس فرمانده لشکرند - گذشته است، ولی جناب حسین بن روح از آن مطلع است.

اما ایشان پاسخ دادند: وقتی سخنم صحیح است منشأ آن اهمیتی ندارد، اما اگر نادرست باشد حق داری مرا متّهم کنی. قاضی هم گفت: تو را متّهم نمی‌‍‌کنم، ولی یک یا دو روز مهلت می‌‍‌دهم که پاسخ سؤال مرا بدهی‌‍‌! هنگامی که خارج شد، ابن روح شگفتی خود را از نفاق وی اظهار داشت، و اینکه قاضی در عوض خضوع در برابر برهان و سپاس به خاطر خیرخواهی، نفاق پیشه کرده و چنین سخن می‌‍‌راند‌‍‌!

این یعنی قاضی به طور ضمنی صحت گفتار ابن روح را تأیید کرده است، زیرا حسین بن روح او را به نفاق متّهم می‌‍‌کند، چون از موضوعی می‌‍‌گریزد و منشأ آن را جویا می‌‍‌شود، حال آنکه خود نیک می‌‍‌داند دانش ابن روح از امام مهدی علیه السلام است که توسّط خدا بدیشان الهام می‌‍‌شود.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء 14 /555 از این قاضی سخن می‌‍‌گوید: «ابو عمر قاضی امام کبیر، قاضی القضاة، محمد بن یوسف بن یعقوب بن اسماعیل پسر عالم بصره حماد بن زید بن درهم ازدی...

دارقطنی، قاضی ابوبکر ابهری و ابوبکر بن مقری از او روایت می‌‍‌کنند... وی در عقل، بردباری و تیزهوشی چنان بود که اگر در توصیف شخصی مبالغه می‌‍‌کردند می‌‍‌گفتند: گویا این ابو عمر قاضی است... مجلسی با عظمت‌‍‌تر از مجلس او دیده نشده؛ بغوی در سمت راست او می‌‍‌نشست، ابن صاعد سمت چپ، و ابن زیاد نیشابوری و دیگران مقابل او... وی به سال سیصد و بیست از دنیا رفت.»

ج. غرض جناب حسین بن روح از دخالت در امور سیاسی، و یا غرض امام علیه السلام از ورود او، آن بود که مذهب اهل‌‍‌بیت علیهم السلام هم به نحو فکری و هم عملی نفوذ کند، و از دیگر مذاهب - که یا راه غلو را در پیش گرفته‌‍‌اند و یا آنکه به تفریط افتاده‌‍‌اند - متمایز گردد، و نقش خود را در حیات امت ایفا کند، تا آنکه زمان ظهور فرا رسد.

آخرین مرحله در راستای تحقق این هدف، بر دست سفیران چهار گانه و مخصوصاً جناب حسین بن روح انجام پذیرفت، و شیعیان هم آموختند که می‌‍‌بایست به فقیهانشان رجوع کنند و چگونگی تعامل با دوران غیبت امامشان علیه السلام - که دوران امتحان الهی امت است - را فراگیرند.

د. حامد بن عباس وزیر مقتدر کسی بود که اقدام به حبس جناب ابن روح کرد و ایشان در زندان قصر خلیفه محبوس شد، زندانی که از زندان وزیر بهتر بود، زیرا هنگامی که خلیفه بر وزیر غضب و او را عزل کرد، وزیر درخواست کرد در قصر خلیفه به حبس افتد نه زندان وزیر بعدی.[[656]](#footnote-656)

پس از مدتی شورشی بر ضدّ خلیفه واقع شد و او را کنار زدند، قصرش را غارت کردند، زندان را گشودند و همه را آزاد ساختند، اما باز وی به قدرت بازگشت. زمانی که نظر او را درباره‌‍‌ی حبس دوباره‌‍‌ی ابن روح جویا شدند وی گفت: رهایش بگذارید که هرآنچه بر سر ما آمد به خاطر او بود. یعنی مقتدر اعتقاد دارد ابن روح مرد صالحی است، و شورشی که بر ضدّ وی انجام و به خلع او منجر گشت، عقوبتی بوده به خاطر حبس ولیّ خدا جناب حسین بن روح رحمه الله .

مدت زمان حبس ایشان پنج سال عنوان شده است. بنابر گزارش غیبت شیخ طوسی /307 رهایی ایشان از زندان، در اواخر سال سیصد و دوازده یا اوائل سال سیصد و سیزده بوده است.

علت حبس ایشان؛ در نسخه‌‍‌ی ابن حجر جای بیان علت سفید است، اما ذهبی می‌‍‌گوید: «ابو القاسم محترم بود تا آنکه وزارت به دست حامد بن عباس افتاد. پس میان آن دو اموری درگرفت که شرح آن به درازا می‌انجامد... دستگیر شد و پنج سال به زندان افتاد.»

اما این اموری که ذهبی و دیگران درباره‌‍‌ی آن سخن می‌‍‌گویند چه بوده است؟ چیزی یافت نشد مگر همان عبارتی که از تاریخ ابن ابی طی حلبی رحمه الله آوردند. ابن ابی طی کتاب تاریخ مفصّلی داشته که مع الاسف در عصر ما مفقود است.

البته تا حدّی می‌‍‌توان بدان پی برد؛ مقتدر در دشمنی با اهل‌‍‌بیت علیهم السلام و شیعه، روش متوکل را ادامه نداد، بلکه سیاست مأمون و نواده‌‍‌ی او واثق را در پیش گرفت، و شیعیان را با سنیان هم سنگ کرد، علاوه بر آنکه حسین بن روح را نیز بسیار تبجیل می‌‍‌کرد. لکن مجسِّمه‌‍‌ی حنابله توانستند در بغداد موجی ضدّ شیعی ایجاد کنند و مقتدر را تحت تأثیر قرار داده وادار کنند حامد بن عباس را به منصب ریاست وزراء بگمارد. آنان فاش گفتند که شیعیان در مورد ابوبکر و عمر چه اعتقادی دارند و بدین وسیله مردم را امتحان می‌‍‌کردند، از زیارت امام‌‍‌حسین علیه السلام در کربلا و نیز قبر امام کاظم علیه السلام در بغداد ممانعت ورزیدند و...

حامد بن عباس وزیری ایرانی بود با افکار متوکل و حنبلیان، و هموست که حسین بن روح را به زندان انداخت. در منابع اهل‌‍‌سنت آمده که وزیر، اعتقاد خود به قدیم بودن قرآن را ترویج می‌‍‌کرد و مدّعی بود واثق - که دشمن سرسخت مجسّمه‌‍‌ی حنابله بوده - پیش از مرگ توبه کرده و از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن بازگشته است‌‍‌! تاریخ بغداد 14 /18 می‌‍‌نویسد: «حامد بن عباس به واسطه‌‍‌ی مردی از مهتدی نقل می‌‍‌کند که واثق پیش از مرگ از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن توبه کرد و بازگشت.»

مجال تفصیل این مطلب نیست، ولی خلاصه آنکه؛ مأمون، با موج دشمنی با اهل‌‍‌بیت علیهم السلام و باور به تجسیم خداوند - که از بنی‌‍‌امیه نشأت داشت و در عصر هارون انتشار یافته بود - مواجه شد. وی منشوری نوشت و در آن از معاویه بیزاری جست، و فرمان به قتل کسی که خدا را تشبیه کند، او را قابل مشاهده بداند و قرآن را پاره‌ای از ذات او قلمداد کند داد. بعد از او برادرش معتصم آمد و به مخالفت با مأمون پرداخت. او مجسِّمه را به خود نزدیک نمود. بعد از او هم واثق آمد و سیاست مأمون را پیاده کرد. از این رو مجسّمه‌‍‌ی حنابله در بغداد بر ضدّ او شوریدند. واثق، رئیس آنان - احمد بن نصر خزاعی - را با دست خود و به سال دویست و سی و یک ذبح کرد.[[657]](#footnote-657)

ابن کثیر در البدائة و النهایة 10 /334 می‌‍‌نویسد: «واثق، یکی از محکمترین مردم در اعتقاد به خلق قرآن بود و صبح وشام و پیدا و پنهان بدان فرا می‌‍‌خواند، و پشت او به باور پدر و نیز عمویش مأمون گرم بود، بدون آنکه دلیل، برهان، حجت، بیان و سنت یا آیه‌‍‌ای از قرآن را بر آن اقامه کند. لذا احمد بن نصر برخاست و مردم را به سوی خدا، امر به معروف، نهی از منکر، اعتقاد به اینکه قرآن کلام نازل و غیر مخلوق خداست و امور بسیاری فراخواند. جماعتی از اهل بغداد نیز بر گرد او اجتماع کردند و هزاران نفر جمع شدند.»

البته ابن کثیر توضیحی نمی‌‍‌دهد که مقصود از امور بسیار چیست، اگر صراحت به خرج می‌‍‌داد می‌‍‌گفت آنها عبارتند از تقدیس بنی‌‍‌امیه، دشمنی با اهل‌‍‌بیت علیهم السلام ، اعتقاد به رؤیت خدا و تشبیه او به خلق، تکفیر شیعیان، اباحه‌‍‌ی خون آنان به اتّهام شرک، یا دشنام به صحابه و ...

در ادامه متوکل با همان بینش مجسّمه‌‍‌ی حنابله آمد و حزبی متشکّل از آنان به نام اهل حدیث تأسیس نمود. وظیفه‌‍‌ی آنها این بود که با شیعیان به ستیز در آیند، بر مجالس آنان در عاشورا هجوم برند، و به جاسوسی کسانی که به زیارت کربلا و یا کاظمین می‌‍‌روند بپردازند‌‍‌!

البته این موج با قتل او پایان یافت، و خلفای پس از او سیاست موازنه‌‍‌ی مذاهب و قوای سیاسی را در پیش گرفتند، که از جمله‌‍‌ی اینان مقتدر بود، تا آنکه حنابله دیگر بار قدرت یافتند و او را وادار کردند به وزارت حامد بن عباس تن دهد.

آنچه در سیره‌‍‌ی جناب ابو القاسم حسین بن روح نوبختی رحمه الله مشاهده می‌‍‌کنیم که وی حتی در رابطه با معاویه تقیه می‌‍‌کند، حکایت از شدّت عمل مجسّمه در وزارت حامد بن عباس دارد، آنها می‌‍‌خواستند حسین بن روح را بکشند و خون شیعیان را مباح اعلام کنند‌‍‌!

لکن چون دست آویزی نیافتند، ایشان را به زندان انداختند. و ممکن است مقتدر یا مادرش در حبس وی در زندان قصر خلیفه بی‌‍‌تأثیر نبوده باشند.

به طور حتم، خلیفه، مادرش و بسیاری از سردمداران، از وجود امام مهدی علیه السلام و نیز سفارت جناب ابن روح اطلاع داشتند، زیرا کراماتی از او مشاهده کرده بودند که شاهد صدق بوده، لذا خلیفه بر این باور است که شورشی که بر ضدّ او رخ داد و برای مدتی از قدرت کنار زده شد، به خاطر برخوردی است که با ایشان داشته است.

آثاری پیرامون سیره‌‍‌ی چهار سفیر

عالمان شیعه در موضوع سیره‌‍‌ی چهار سفیر کتب مستقلّی را به رشته‌‍‌ی تحریر در آورده‌‍‌اند، الذریعة الی تصانیف الشیعة 1 /353 می‌‍‌نویسد: «[کتاب] اخبار الوکلاء الاربعة؛ آنان عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمری هستند، نائبان خاص در غیبت صغری و سفراء و نمایندگان امام حجت مهدی علیه السلام . این اثر از آنِ ابو العباس احمد بن علی بن عباس بن نوح سیرافی ساکن بصره و از اساتید نجاشی است. بین سال‌‍‌های چهار صد و ده تا بیست از دنیا رفت، همان گونه که از فهرس شیخ طوسی برمی‌‍‌آید، ایشان می‌‍‌فرماید: در همین نزدیکی‌‍‌ها از دنیا رفت، شیخ طوسی نگارش فهرس خود را به اشاره‌‍‌ی شیخ مفید آغاز کرد و بعد از وفات ایشان آن را به پایان رسانید، زیرا در آن سخن از جریان روز فوت شیخ مفید در سال 413 به میان می‌‍‌آورد، لذا وفات سیرافی نیز در این حدود خواهد بود.

[کتاب] اخبار الوکلاء الاربعة؛ اثر ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیاش جوهری صاحب مقتضب الاثر که به سال 401 از دنیا رفته است. نجاشی این مطلب را نقل نموده است.»

از دیگر مراجع این موضوع، کتاب‌‍‌هایی است که به احادیث امام مهدی علیه السلام پرداخته است، و نیز کتب رجال و تراجم، ما نیز در کتاب عصر الشیعة در این باره سخن رانده‌‍‌ایم.

شیعیان به قبور چهار سفیر در بغداد تبرّک می‌‍‌جویند

این چهار بزرگوار در بغداد مدفونند. سفیر اول جناب عثمان بن سعید رحمه الله مدتی پس از شهادت امام‌‍‌عسکری علیه السلام به بغداد منتقل شد. و ظاهر آن است که ایشان پس از آن چند سال بیشتر باقی نماند و مأمور شد پسرش محمد بن عثمان را - که امام‌‍‌عسکری علیه السلام بر وکالتش تصریح کرده بود - جانشین خود قرار دهد، امام‌‍‌عسکری علیه السلام فرمودند: «بر من گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است، و پسرش محمد وکالت پسرم مهدیِ شما را بر عهده خواهد داشت.»[[658]](#footnote-658)

با وجود آنکه وصیّت، مراسم غسل و قبر ایشان را بیان کرده‌‍‌اند، لکن در مورد تاریخ ارتحال ایشان چیزی به دست نیامد. پیشتر نیز گذشت که شیخ طوسی رحمه الله قبر او را توصیف نمود و فرمود که به زیارت ایشان رفته است.[[659]](#footnote-659)

البته سال وفات جناب ابو جعفر محمد بن عثمان رحمه الله را 305 ذکر کرده‌‍‌اند، و گفته‌‍‌اند که امام علیه السلام دو ماه پیش از وفات او، از آن خبر داده‌‍‌اند، از این رو ایشان آماده شد و قبری حفر کرد، در آن قرآن می‌‍‌خواند، و لوحی که آیات قرآن و اسامی امامان علیهم السلام برآن نقش بود را تهیه کرد تا با او دفن شود.

وفات جناب حسین بن روح رحمه الله نیز در شعبان سال 326 بوده است، شیخ طوسی در غیبت /386 می‌‍‌نگارد: «دختر ابو جعفر عمری می‌‍‌گوید: قبر ابو القاسم حسین بن روح در نوبختیه در کوچه‌‍‌ای که خانه‌‍‌ی علی بن احمد نوبختی قرار دارد، می‌‍‌باشد...

ابو نصر نیز گوید: ابو القاسم حسین بن روح - که خدایش راضی باشد - در شعبان سال 326 از دنیا رفت. من روایات بسیاری از ایشان نقل کرده‌‍‌ام.»

وفات جناب علی بن محمد سمری رحمه الله در نیمه‌‍‌ی شعبان سال 329 واقع شد، شیخ طوسی در غیبت /396 می‌‍‌فرماید: «ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب می‌‍‌گوید: قبر ابو الحسن سمری - که خدایش رضا باشد - در شارع معروف به خلنجی قرار دارد... وی وفات ایشان را در سال 329 عنوان می‌‍‌کند.»

سید محمد صادق بحر العلوم در مقدّمه‌‍‌ی علل الشرائع می‌‍‌نویسد:

«الف: ابو عمرو عثمان بن سعید عمری رحمه الله ؛ ایشان وکیل سه امام هادی، عسکری و ابو القاسم مهدی علیهم السلام بود. قبرشان در غرب بغداد به طرف بازار میدان، مشهور است، و شیعیان بدان تبرّک می‌‍‌جویند.

ب: ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری رحمه الله ؛ ایشان پسر نائب پیشین و جانشین او به فرمان صاحب علیه السلام است. ایشان به خلانی معروف بوده و در آخر جمادی الاولی سال 305 از دنیا رفته است. ایام سفارت او و پدرش چهل و پنج سال به طول انجامید، از سال 260 آغاز شد و تا 305 امتداد یافت. قبر او در شرق بغداد کنار مادرش در شارع باب الکوفة است، همان جایی که منازل و خانه‌‍‌های ایشان قرار داشت.

ج: ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی رحمه الله ؛ وی از سال 305 به منصب شریف نیابت نائل شد، تا آنکه در 18 شعبان 326 از دنیا رفت. قبر او در شرق بغداد در بازار عطّاران است. به زیارت او می‌‍‌روند و تبرّک می‌‍‌جویند. آن قبر به نام قبر حسین بن روح شهرت دارد.

د: ابو الحسین علی بن محمد سمری رحمه الله ؛ ایشان آخرین سفیری بود که به شرف نیابت نائل آمد و از تاریخ 18 شعبان 326 تا سال 329 که انتهای غیبت صغری و آغاز غیبت کبراست، عهده‌‍‌دار این امر بود. قبر ایشان در غرب بغداد به طرف بازار حراج، معروف و مشهور است، به زیارت او می‌‍‌روند و تبرّک می‌‍‌جویند.»

شیخ حرز الدین در مراقد المعارف درباره‌‍‌ی قبر کلینی رحمه الله می‌‍‌نویسد: «مرقد ایشان در بغداد در سمتی که به باب کوفه منتهی می‌‍‌شود و در کنار رصافه، در ساحل شرقی دجله سر پل قدیم و در مسجد صفویه - و تکیه‌‍‌ی مولویه - که آن را به آصفیه تحریف کرده‌‍‌اند، واقع شده است...

ما برای نخستین بار قبر شیخ کلینی را در سال 1305 در بغداد زیارت کردیم. جناب شیخ امام جماعت مسجد که در همانجا هم اقامت داشت، قبر شیخ کراجکی را نیز به ما نشان داد. نشانه‌‍‌ی قبر ایشان دکه‌‍‌ای بلند و به اندازه‌‍‌ی دو سوم قامت انسان بود که در پشت دکه‌‍‌ی قبر شیخ کلینی رحمه الله قرار داشت. ما، سنگ قدیمی را بر روی دکه مشاهده نکردیم، گرچه هنوز آثاری در موضع آن به چشم می‌‍‌خورد. در کنار آن دکه، نشان دو قبر بود که از سنگ و آثار باقی مانده آشکار می‌‍‌شد.

معروف است که در همین سمت شرقی رصافه در آن ازمنه، خانه‌‍‌هایی مسکونی و نزدیک به هم وجود داشته که از آنِ سرشناسان شیعه بوده است، یکی از آنها خانه‌‍‌ی ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی بوده که بعدها به مسجد و مقبره‌‍‌ی ایشان و برخی بزرگان شیعه تبدیل می‌‍‌شود.

در ابتدای این بازار که با مجرای دجله امتداد دارد و گاه بازار حراج و گاه بازار سراجین، و در زمان ما بازار سرای گویند، مرقد شیخ عثمان بن سعید عمری است. در وسط آن کنار سر پل قدیمی مرقد شیخ کلینی و شیخ کراجکی واقع شده است. کمی پایین‌‍‌تر از قبر این دو و در محلّ ریزش دجله، مرقد شیخ علی بن محمد سمری در مسجد قبلانیه قرار دارد.»[[660]](#footnote-660)

دیگر وکلاء در دوران سفرای اربعه

ایشان بیش از ده نفرند و مشهورترینشان محمد بن جعفر اسدی، حاجز بن یزید وشاء بغدادی و احمد بن اسحاق اشعری هستند.

شیخ طوسی در غیبت /415 می‌‍‌نویسد: «در زمان سفیران ستوده، افرادی مورد وثوق بودند که توقیعات واصل از اصل [امام علیه السلام ] به سفیران، از سفراء به آنها می‌‍‌رسید، از جمله‌‍‌ی آنها ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی رحمه الله است. ابو الحسین بن ابی جید قمی، از محمد بن الحسن بن ولید، از محمد بن یحیی العطّار، از محمد بن احمد بن یحیی، از صالح بن ابی صالح روایت می‌‍‌کند: در سال 290 برخی از مردم از من درخواست کرد چیزی از او دریافت کنم، من ابا کردم و برای کسب تکلیف نامه‌‍‌ای نوشتم، پاسخ چنین آمد: محمد بن جعفر عربی در ری حضور دارد، به او سپرده شود که از ثقات ماست.

محمد بن یعقوب کلینی، از احمد بن یوسف شاشی، از محمد بن الحسن کاتب مروزی روایت می‌‍‌کند: دویست دینار برای حاجز وشاء فرستادم و در این باره به غریم[[661]](#footnote-661) نامه نوشتم و پاسخ آن آمد و خبر از وصول می‌‍‌داد.

همو گفت: هزار دینار از اموال ایشان نزد من بود، دویست دینار آن را فرستادم، پاسخ آمد: اگر می‌‍‌خواهی با کسی در ارتباط باشی، با ابو الحسین اسدی در ری مرتبط باش.

دو یا سه روز بعد خبر درگذشت حاجز - که خدایش راضی باشد - آمد. وقتی این خبر را به کاتب مروزی رساندم اندوهگین شد. بدو گفتم: اندوهگین نباش که در این توقیع دو نشانه برای تو ذکر شده است؛ نخست آنکه به تو خبر داده آن مال هزار دینار است، و دوم آنکه فرمان داده با ابو الحسین اسدی در ارتباط باشی چون از مرگ حاجز مطلع بوده است.

با همین سند از ابو جعفر محمد بن علی بن نوبخت: برای حج آماده شده بودم که توقیع آمد: ما این را خوش نداریم. پس سینه‌‍‌ام تنگ شد و اندوهگین شدم، نامه نوشتم: من شنوا و مطیع می‌‍‌مانم جز آنکه به جهت بازماندن از حج غمگینم. توقیع آمد: سینه‌‍‌ات تنگ نشود که سال آینده حج خواهی گزارد.

سال بعد اذن طلبیدم و صادر شد، نوشتم: من محمد بن عباس را - که به دیانت و صیانتش وثوق دارم - برای مصاحبت در حج برگزیدم، جواب آمد: اسدی نیکو مصاحبی است، اگر آمد کسی را بر او نگزین، او هم آمد و من با او همراه شدم.

محمد بن شاذان نیشابوری گوید: چهار صد و هشتاد درهم نزد من جمع شد، اما از آنجا که دوست داشتم آن را پانصد درهم کامل گردانم، بیست درهم از مال خود بدان افزودم و به اسدی سپردم و چیزی در مورد اینکه از مال خود آن را کامل کردم ننوشتم، پاسخ چنین آمد: پانصد [درهمی] که بیست [درهم] آن از آنِ تو بود، رسید. اسدی با عدالتی استوار - بدون آنکه [نسبت به حق] تغییر یابد و ایرادی بر او وارد شود - در ربیع الآخر سال 312 از دنیا رفت.

دیگر از آنان احمد بن اسحاق و جماعتی هستند و توقیع در ستایش آنها صادر شد. احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو محمد رازی نقل می‌‍‌کند: من و احمد بن ابی عبد الله در عسکر بودیم که فرستاده‌‍‌ی آن مرد آمد و گفت: احمد بن اسحاق اشعری، ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزة بن الیسع افرادی ثقه هستند.»

نگارنده: در این گزارش که از نظر می‌‍‌گذرد، تصویر دقیقی از احوال سفراء و مدعیان سفارت در بغداد به دست می‌‍‌آید، دلائل الامامة /282: «احمد بن محمد دینوری سراج که کنیه‌‍‌اش ابو العباس است و آستاره لقب دارد گوید: یک یا دو سال بعد از آنکه امام‌‍‌عسکری علیه السلام از دنیا رفت، از اردبیل به قصد حج به دینور رفتم. مردم دینور در حیرت به سر می‌‍‌بردند و آمدن من موجب مسرّت آنان شد. شیعیان نزد من جمع شدند و گفتند: شانزده هزار دینار از اموال شیعیان جمع شده است، می‌‍‌خواهیم آن را با خود ببری و به آنکه لازم است تحویل دهی.

من گفتم: ای قوم‌‍‌! در این حیرتی که می‌‍‌بینید ما نماینده را نمی‌‍‌شناسیم. آنها گفتند: تو را برای این انتخاب کردیم که از وثوق و بزرگی‌‍‌ات آگاهیم، پس آن را با خود ببر ولی با این شرط که تنها با دلیل و برهان آن را در اختیار کسی قرار دهی. آن اموال را در کیسه‌‍‌هایی که هریک به نام یک نفر بود نزد من آوردند. من هم آنها را با خود برداشتم و آمدم تا به قرمیسین - که احمد بن حسن در آن اقامت داشت - رسیدم. برای عرض سلام نزد او رفتم. چون مرا دید شادمان شد و کیسه‌‍‌ای که هزار دینار در آن بود و نیز بسته‌‍‌هایی لباس به من سپرده گفت: این‌‍‌ها را با خود ببر و تنها با دلیل و برهان در اختیار کسی قرار ده.

به بغداد که رسیدم تمام اهتمامم را صرف جستجوی نماینده کردم. به من گفتند مردی است به نام باقطانی و مدعی نمایندگی و سفارت، شخص دیگری به نام اسحاق احمر و نیز کسی به نام ابو جعفر عمری.

من اول نزد باقطانی رفتم، با پیرمردی خوب رو و به ظاهر کامل مواجه شدم. اسبی عربی و خادمانی بسیار داشت. مردم حضور او جمع می‌‍‌شدند و گفتگو می‌‍‌کردند. من وارد شدم و سلام کردم، او هم خوش آمد گفت، مرا نزدیک خود جای داد، مسرور شد و احسان کرد.

مدتی طولانی نشستم تا اکثر مردم بیرون رفتند. از حاجتم سؤال کرد، گفتم: مردی از اهالی دینور هستم، همراه خود اموالی دارم که باید آن را تحویل دهم. گفت: آن را بیاور، گفتم: دلیل می‌‍‌خواهم، گفت: فردا بیا، من هم فردا رفتم ولی برهانی نیاورد، روز سوم نیز رفتم ولی باز دلیلی اقامه نکرد.

نزد اسحاق احمر رفتم، جوانی پاکیزه با خانه‌‍‌ای بزرگتر از خانه‌‍‌ی باقطانی. اسب، لباس و کمال او بهتر و بالاتر از باقطانی بود، خادمانش بیشتر بودند و افراد بیشتری نزد او حضور می‌‍‌یافتند. وارد شدم و او خوش آمدگویی کرد و نزدیک خود جای داد. منتظر ماندم تا مجلس تا حدّی خلوت شود. پس از حاجتم سؤال کرد و من نیز همان سخن را که به باقطانی گفته بودم با او در میان گذاشتم، و سه روز نزد او آمدم ولی هیچ برهانی نیاورد.

آنگاه حضور ابو جعفر عمری رسیدم، پیرمردی بود متواضع، کمربندی سفید داشت و بر روی زیراندازی در اتاقی کوچک نشسته بود. نه خادمی داشت و نه بسان دیگران اسب و اسباب. سلام کردم و پاسخ داد، مرا به خود نزدیک و گشاده رویی کرد و حال مرا جویا شد، من نیز گفتم که از جبل آمده‌‍‌ام و اموالی با خود به همراه دارم. او گفت: اگر دوست داری این اموال به جایی که لازم است برسد، باید به سامرا رفته و خانه‌‍‌ی ابن الرضا [امام‌‍‌عسکری علیه السلام ] و نیز فلان بن فلان وکیل را جویا شوی - و خانه‌‍‌ی ابن الرضا در آن وقت ساکنان خود را داشت - . آنچه را می‌‍‌خواهی آنجا خواهی یافت.

من نیز بیرون آمدم و رهسپار سامرا شدم. به سمت خانه‌‍‌ی ابن الرضا رفتم و در مورد وکیل سؤال کردم. دربان گفت: او در خانه مشغول است، هم اکنون خارج می‌‍‌شود. من هم کنار در به انتظار خروج او نشستم. پس از مدتی بیرون آمد، من برخاستم و سلام گفتم. دست مرا گرفت و به اتاق خود برد. از حال من و علت آمدنم سؤال کرد، من هم جریان را برایش گفتم و گفتم که باید آن اموال را با دلیل و برهان تحویل دهم. او گفت: باشد، سپس غذایی آورد و گفت: این را بخور و استراحت کن که خسته‌‍‌ای، تا نماز نخست هم ساعتی مانده، بعد از آن آنچه را که خواستی برایت خواهم آورد.

من غذا را خوردم و خوابیدم. هنگام نماز بیدار شدم و نماز را به جای آوردم. آنگاه به نهر رفته، حمام کردم و آمدم. منتظر ماندم تا آنکه یک چهارم شب سپری شد، پس او آمد و با خود نامه‌‍‌ای داشت، در آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، احمد بن محمد دینوری آمد و شانزده هزار دینار در فلان تعداد کیسه با خود آورد. درون آنها کیسه‌‍‌ی فلانی پسر فلانی با کذا و کذا دینار است، کیسه‌‍‌ی فلانی پسر فلانی با کذا و کذا دینار - تا آنکه یک یک کیسه‌‍‌ها را برشمرد - و کیسه‌‍‌ی فلان پسر فلان ذرّاع، شانزده دینار است. در این هنگام شیطان مرا وسوسه کرد، ولی گفتم: آقای من از من آگاه‌‍‌تر است، پس آنچه را درباره‌‍‌ی کیسه‌‍‌ها و صاحبان آن آمده بود تا آخر خواندم. در ادامه آمده بود: او از قرمیسین از نزد احمد بن حسن مادرائی برادر صوّاف، کیسه‌‍‌ای که هزار دینار در آن است و نیز فلان تعداد بسته لباس - که رنگ و فرستنده‌‍‌ی یک یک آنها ذکر شده بود - آورده است.

پس شکر خدا را به خاطر منّتی که بر من گذارده و شک از دلم زدوده به جای آوردم. در آن نامه فرمان داده بود هر آنچه را به همراه دارم به جایی ببرم که ابو جعفر عَمری دستور می‌‍‌دهد.

پس به بغداد و نزد ابو جعفر عمری آمدم. مرا که دید فرمود: چرا نرفتی؟ گفتم: آقای من‌‍‌! از سامرا بازگشته‌ام. با ایشان مشغول صحبت بودم که نامه‌‍‌ای از مولایمان علیه السلام برای او آمد و ضمیمه‌‍‌ای مثل آنچه با من است داشت. در آن، سخن از اموال و لباس‌‍‌ها رفته بود و فرمان داده بود همه در اختیار ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قطّان قمی قرار گیرد. ابو جعفر عَمری لباس‌‍‌هایش را در بر کرد و به من فرمود: آنچه را که با خود داری به منزل محمد بن احمد بن جعفر قطّان قمی بیاور، من نیز همین کار را انجام دادم و همه را تسلیم او کردم و راهی حج شدم.

به دینور که بازگشتم مردمان جمع شدند، من هم نامه‌‍‌ای را که وکیل مولایمان علیه السلام برایم آورده بود، برای آنان خواندم. هنگامی که سخن از کیسه‌‍‌ی ذرّاع به میان آمد، صاحب کیسه بی‌‍‌هوش بر زمین افتاد. ما هم به او پرداختیم تا آنکه به هوش آمد و به شکرانه به سجده افتاد و گفت: سپاس مر خدایی را که به هدایت بر ما منّت نهاد، هم اینک دانستم که زمین خالی از حجت نخواهد بود. این کیسه را ذرّاع به من داد و کسی جز خدا نمی‌دانست.

من پس از مدتی ابو الحسن مادرائی را ملاقات کردم و فقره‌‍‌ی مربوط به او را نیز خواندم، او گفت: سبحان الله‌‍‌! در هرچه تردید کردی، در این تردید نکن که خدای عزوجل زمین را خالی از حجت نخواهد گذاشت. بدان‌‍‌! هنگامی که اذکوتکین[[662]](#footnote-662)، بر یزید بن عبد الله در سهرورد هجوم آورد، بر مناطق تحت سلطه‌‍‌ی وی مستولی شد، و خزائن را به دست آورد، مردی سراغ من آمد و گفت: یزید بن عبد الله، فلان اسب و فلان شمشیر را برای مولایمان قرار داده است.

من مأمور انتقال خزائن یزید بن عبد الله به نزد اذکوتکین بودم، اما مراقب بودم آن اسب و شمشیر را برای مولایمان نگاه دارم تا آنکه چیزی جز آن دو باقی نماند. اذکوتکین پیاپی مطالبه می‌‍‌کرد و دیگر راهی جز تسلیم آنها نداشتم. از این رو به ازای آن شمشیر و اسب، هزار دینار حساب کردم و به خزانه‌‍‌دار سپرده، از او خواستم آن را در مطمئن‌‍‌ترین مکان جای دهد و به هیچ وجه آن را به من ندهد، حتی اگر نیاز مبرمی بدان بود، و اسب و شمشیر را تسلیم نمودم.

در مجلس خود در ری نشسته و مشغول بررسی امور و امر و نهی بودم که ابو الحسن اسدی وارد شد. او گاه گاه نزد من می‌‍‌آمد و نیازهایش را برطرف می‌‍‌ساختم. هنگامی که مدت زمان زیادی از نشستن او گذشت، گفتم: چه حاجتی داری؟ گفت: می‌‍‌خواهم با شما تنها باشم. به خزانه‌‍‌دار فرمان دادم مکانی در خزانه برایمان مهیا کند. وارد خزانه که شدیم او نامه‌‍‌ی کوچکی از مولایمان بیرون آورد، در آن آمده بود: ای احمد بن حسن‌‍‌! آن هزار دیناری که نزد تو داریم - قیمت شمشیر و اسب - را به ابو الحسن اسدی بسپار.

من برای سپاس از درگاه خدای عزیز و جلیل بابت منّتی که بر من نهاده، به سجده افتادم، و دانستم که او به حق خلیفه‌‍‌ی خداست، چرا که احدی جز تو از این امر آگاهی ندارد، و از شادمانی اینکه خدا مرا به این امر هدایت کرده، سه هزار دینار نیز بدان افزودم.»[[663]](#footnote-663)

نگارنده: این گزارش از سختگیری و احتیاط شیعه درباره‌‍‌‌‍‌ی مدعیان سفارت حکایت می‌‍‌کند، و می‌‍‌رساند که آنان از مدعیان درخواست معجزه داشتند، و البته که تنها بر دستان سفیران و وکلای مورد اعتماد امام علیه السلام مشاهده می‌‍‌کردند. علاوه بر آنکه می‌‍‌رساند حاکم ری و برخی فرماندهان شیعه بودند، و امام علیه السلام وکیل خود جناب ابو الحسن اسدی را سراغ یکی از آنها می‌‍‌فرستند تا اموال مزبور را دریافت کند، و او را از نیّتی که احدی از آن اطلاع ندارد بیاگاهاند.

شیخ صدوق در کمال الدین 2 /488 توثیق دو وکیل - حاجز بن یزید و اسدی - را از نصر بن صباح بلخی، و نیز فرمان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به برخی به رجوع به این دو که در ری بودند را، نقل می‌‍‌کند.[[664]](#footnote-664)

کافی 1 /521 از حسن بن عبد الحمید نقل می‌‍‌کند: «من در مورد حاجز [و اینکه آیا وکیل امام علیه السلام است یا نه] دچار تردید شدم، پس چیزی با خود برداشتم و به عسکر آمدم، توقیع آمد: نه در ما، و نه در کسانی که به فرمان ما در جای ما قرار می‌‍‌گیرند شکّی نیست، آنچه همراه داری به حاجز بن یزید بسپار.»[[665]](#footnote-665)

امامان علیهم السلام ، و پذیرش خمس، نذر و هدیه

یکی از امور جالب توجه در اسلام، آن است که خدای متعال در طیّ نسل‌‍‌ها، منبع مالی عظیمی را به عترت پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم اختصاص داده است. مسلمین اتفاق نظر دارند که تشریع این قانون، پیش از جنگ بدر بوده است، هنگامی که دولت اسلام به نخستین درآمدهای خود دست یافت، آنگاه سخن خدا نازل شد: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَئٍْ فَأَنَّ للهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیتَامَی وَالْمَسَاکینِ وَابْنِ السَّبِیلِ إِنْ کنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَی عَبْدِنَا یوْمَ الْفُرْقَانِ یوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ وَاللهُ عَلَی کلِّ شَئ قَدِیرٌ،[[666]](#footnote-666) و بدانید هر چه را نفع می‌‍‌برید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده‌‍‌ی خود در روز جدایی [حقّ از باطل] - روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند - نازل کردیم، ایمان آورده‌اید. و خدا بر هر چیزی تواناست.

سهم خدای تعالی به رسول صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌رسد، و نصف دیگر را پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای خویشان، یتیمان، بینوایان و در راه‌‍‌ماندگان از بنی هاشم به مصرف می‌‍‌رساند.

و نیز اتفاق بر این دارند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گرامیداشت الهی بنی هاشم را برای امت بیان فرمودند و محمیة بن جزء را مسؤول خمس قرار دادند، او هم آن را جمع می‌‍‌نمود و به فرمان آن حضرت، در بنی هاشم صرف می‌‍‌کرد، صحیح مسلم 3 /118 روایت می‌‍‌کند: «ربیعة بن حارث و عباس بن عبد المطلب با هم گفتند: به خدا خوب است این دو پسر [عبد المطلب بن ربیعه و فضل بن عباس] را نزد رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بفرستیم، تا با ایشان صحبت کنند که شاید آنها را مأمور برخی صدقات قرار دهند، تا آنچه را مردم می‌‍‌پردازند بپردازند، و از آنچه مردم بهره می‌‍‌بردند بهره بردند... وقتی ایشان نماز ظهر را به جای آوردند، ما [عبد المطلب و فضل] پیش از ایشان به خانه رسیدیم و بیرون خانه منتظر بودیم تا بیایند. ایشان آمده فرمودند: آنچه را در درون دارید ابراز کنید و وارد منزل شدند و ما هم به دنبالشان رفتیم، و روزی بود که نزد زینب بنت جحش بودند.

هریک از ما می‌‍‌خواست خود سخن بگوید که بالاخره یکی از ما گفت: یا رسول الله‌‍‌! شما نیکوکارترین و رسنده ترین مردمانید، ما هم به سنّ ازدواج رسیده‌‍‌ایم، آمده‌‍‌ایم تا ما را مأمور برخی از این صدقات قرار دهید تا بسان مردم بپردازیم و نیز بهره مند شویم. ایشان مدتی طولانی سکوت کردند... فرمودند: صدقه، بر آل محمد شایسته [وجایز] نیست، این‌‍‌ها آلودگی‌‍‌های [دست] مردم است. در ادامه فرمودند: محمیه - که امور مربوط به خمس را بر عهده داشت - و نوفل بن حارث بن عبد المطلب را فرا بخوانید. آنها آمدند، ایشان به محمیه فرمودند: دخترت را به همسری این پسر - فضل بن عباس - در آور، و به نوفل هم فرمودند: دخترت را به ازدواج این پسر در آور.

به محمیه فرمودند: مهر این دو را از خمس بپرداز...

در روایت دیگری آمده است: سپس فرمودند: این صدقات آلودگی‌‍‌های مردم است، و بر محمد و آل محمد جایز نیست.»[[667]](#footnote-667)

الاستیعاب 4 /1463 می‌‍‌نویسد: «رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را عهده‌‍‌دار امور خمس قرار داد، و فرمان داد مهریه‌‍‌ی زنان بنی هاشم را بپردازد.»

الاصابة 6 /37: «وی کارگزار رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر خمس بود.»

تاریخ یعقوبی 2 /76: «روز بدر، محمیة بن جزء بن عبد یغوث زبیدی هم پیمان بنی جمح را بر مقاسم قرار داد.»

امتاع الاسماع 1 /205: «رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در تمامی منافع خمس قرار داد، و محمیة بن جزء متولی آن بود. خمس‌ها نزد او گرد می‌‍‌آمد، و صدقات جدا بود.»

ابن الهمام در شرح فتح القدیر 2 /273 می‌‍‌نویسد: «بخاری از آن حضرت روایت می‌‍‌کند: صدقه، بر ما اهل‌‍‌بیت جایز نیست.»

در این مصاف در صدد بحث از آن نیستیم که خلفا، به عمد با رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مخالفت کردند و خمس را به صاحبان شرعی آن یعنی بنی هاشم ندادند، زیرا می‌‍‌هراسیدند توان مالی هم به توان معنوی آنان ضمیمه گردد.

بلکه غرض بیان سبب تعامل اهل‌‍‌بیت علیهم السلام با مسئله‌‍‌ی خمس - که سرمایه‌‍‌ای هنگفت بوده - است. آنان گاه مطالبه می‌‍‌کردند، همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام از عمر خواست، ولی او آن را بسیار شمرد و حاضر به پرداخت نشد‌‍‌!

گاه نیز آن را نزد غاصبان رها می‌‍‌کردند، همان گونه که حضرت امیر علیه السلام در مورد خمس، فدک و دیگر اموال رفتار کرد.

در برخی موارد به شیعیان می‌‍‌بخشیدند تا معیشتشان حلال و پاک مولد باشند، و گاه فرمان می‌‍‌دادند به خود یا وکلایشان پرداخت شود و از مصرف حتی یک درهم آن بر حذر می‌‍‌داشتند، هم‌‍‌چنان‌‍‌که در دوران امام هادی و امام‌‍‌عسکری و امام عصر علیهم السلام مشاهده می‌‍‌شود.

سبب این تفاوت، آن است که خدای متعال این حق را به آنان داده که هر گونه می‌‍‌خواهند با آن رفتار کنند، می‌توانند رها کنند، و یا دریافت نمایند، علاوه بر آنکه ممکن است چیزی از آن را برای خود برنمی‌‍‌گرفتند، و در مسیر مصالح مؤمنین مصروف می‌‍‌داشتند.

اما اینکه می‌‍‌بینیم در ازمنه‌‍‌ی آخرین امامان علیهم السلام ، این مسئله بدون اغماض عنوان شده، حکمت‌‍‌ها و فوائدی دارد از جمله آنکه فرهنگ انفاق در میان شیعیان استوار شود، ارتباط آنان با امامان علیهم السلام و وکلایشان حفظ گردد و ...

کمال الدین 2 /483 با سندی صحیح نقل می‌‍‌کند: «اما کسانی که به اموال ما دست می‌‍‌برند؛ هرکس چیزی از آن را حلال بشمارد و مصرف کند، جز این نیست که آتش می‌‍‌خورد...

اما پشیمانی گروهی که با آنچه به ما رساندند در دین خدای عزوجل دچار تردید شدند؛ ما به کسی که می‌‍‌خواهد آن را پس گیرد پس دادیم، و نیازی به صله‌‍‌ی کسانی که شک دارند نداریم.»

شیخ طوسی در غیبت /172 از امام مهدی علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «به من خبر رسیده که جماعتی از شما در اعتقادشان به تردید افتاده‌‍‌اند و در والیان امور دچار شک و سرگردانی شده‌‍‌اند، این مطلب ما را به خاطر شما - و نه به خاطر خودمان - اندوهگین ساخت، چرا که خدا با ماست و هیچ نیازی به غیر او نداریم، حق با ماست لذا کسی که خود را از ما باز دارد، موجب هراس ما نخواهد بود، و ما پرورش یافتگان ربّمان هستیم و پس از آن خلق پرورش یافتگان ما هستند.»

تواتر رؤیت امام علیه السلام در غیبت، و تکذیب مدعیان سفارت

پیشتر روایت صحیح کمال الدین 2 /516 که آن را از ابو محمد حسن بن احمد مکتب نقل می‌‍‌کند گذشت: «در سالی که جناب شیخ علی بن محمد سمری - قدس الله روحه - از دنیا رفت در بغداد بودم. چند روز پیش از وفات حضور ایشان رسیدم که توقیعی برای مردم بیرون آورد: بسم الله الرحمن الرحیم، ای علی بن محمد سمری‌‍‌! خداوند پاداش برادرانت را در [فقدان] تو بالا بَرد، زیرا تو از این زمان تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، پس کار خود را سامان ده و به هیچ کس وصیت نکن که پس از وفات قائم مقام تو شود، چرا که غیبت تام واقع شده و ظهور تنها بعد از اذن خداست - که یادش بلند است - که پس از طولانی شدن مدت، سخت شدن دل‌‍‌ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود.

کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادعای مشاهده می‌‍‌کنند، بدانید‌‍‌! هر کس پیش از خروج سفیانی و فریاد، ادعای مشاهده کند کذاب و افترازن است، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلیّ العظیم.

از روی توقیع نوشتیم و از نزد ایشان بیرون آمدیم. روز ششم حضور ایشان رسیدیم، در حال جان کندن بود، گفته شد: جانشین شما کیست؟ فرمود: خداوند امری دارد که آن را به سرانجام می‌‍‌رساند، و از دنیا رفت. این آخرین سخنی بود که از او شنیدیم، رضوان خدا بر او باد.»

در ابتدای همین فصل گذشت که به قرینه‌‍‌ی: کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادعای مشاهده می‌‍‌کنند، آنچه در این روایت انکار شده، ادعای سفارت و حضور است، نه صرف دیدن. یعنی ادعایی که مدعی نزد شیعیان می‌‍‌آید و می‌‍‌گوید امام علیه السلام را مشاهده کرده، نزد ایشان حضور یافته و سفیر امام و واسطه‌‍‌ی مردم با ایشان است، ادعایی که بر تعدادی از مدعیان سفارت - اگرچه آن را سفارت ننامند - انطباق دارد. لذا واجب است آنان را رد و تکذیب کنیم، و به مانند برخورد شیعیان با جعفر کذاب، حلاج، شلمغانی و سایرین - که اینان خواه ناخواه وارثان آنهایند - از آنان معجزه بخواهیم.

پس هرکسی که در غیبت کبری مدعی مشاهده شد و خود را سفیر انگاشت، یا آنکه ادعا کرد امام علیه السلام او را مأمور تبلیغ - حتی نسبت به امری خرد - نموده است، کذاب، افترا زن و لازم الاجتناب است.

اما اگر کسی مدعی رؤیت ایشان و مشاهده‌‍‌ی کرامت شد، یا آنکه ادعا کرد امام علیه السلام به او فرمانی - که ربطی به مقام سفارت ندارد - داده است، ولی خود را سفیر و وکیل امام علیه السلام معرّفی نکرد، تکذیب چنین شخصی نه تنها لازم، بلکه صحیح نیست، و اگر شروط صدق در او جمع باشد، می‌‍‌بایست تصدیق نمود.

گزارشات تشرّف تعدادی از ثقات جلیل القدرِ عادل ِصحیح العقیده که از سلامت حواس و فکر برخوردارند و حتی صدق برخی از آنان محسوس می‌‍‌باشد، در دوران غیبت کبری، به حدّ تواتر رسیده است.

دروغ پردازانی که مدعی سفارت شدند

مذهب اهل‌‍‌بیت علیهم السلام از دیرباز با دو مقوله روبرو بوده و با قاطعیت تمام و بدون هرگونه نرمش، بر هر این دو خطّ بطلان کشیده و می‌‍‌کشد، مقوله‌‍‌ی غلو و افراط و نیز تفریط و تقصیر، زیرا پشتوانه‌‍‌ی آن وحی الهی است که از هر دو به دور می‌‍‌باشد.

در منابع ما جبهه گیری‌‍‌های امامان علیهم السلام نسبت به کسانی که مدعی الوهیت ایشان، هرگونه شراکتی با خداوند، نبوت و یا به دروغ مدعی سفارت از ایشان شده‌‍‌اند، آمده است.

یکی از عوامل غلو آن است که برخی مردم معجزاتی محیّر العقول از ایشان مشاهده می‌‍‌کردند، لکن از آنجا که عقلشان توان درک عظمت خدای تعالی و بخشوده‌‍‌ی وی نسبت به اولیاء خود را نداشت، از سویی شیطان هم آنان را تحریک می‌‍‌کرد، لذا می‌‍‌پنداشتند خداوند در امام علیه السلام حلول نموده است، تا بعد از مدتی بتوانند ادعا کنند امام علیه السلام در خودشان حلول کرده است‌‍‌!

امامان علیهم السلام با این انحرافات به مبارزه پرداختند، و بندگی محض را ارائه نمودند.

امامان علیهم السلام و غالیان

رجال کشی 1 /323 از امام باقر علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «عبد الله بن سبأ مدعی نبوت بود، و می‌‍‌پنداشت امیرالمؤمنین علیه السلام خداست. خبر به آن حضرت رسید، او را فراخوانده در این باره پرسیدند و او اقرار کرد و گفت: آری، شما خدایید و به دلم افتاده که من پیامبری هستم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: وای بر تو، شیطان بر تو سلطه یافته، از این باور بازگرد - مادرت به عزایت بنشیند - و توبه کن. اما او ابا کرد. حضرت او را سه روز حبس کردند و توبه دادند، اما او توبه نکرد، از این رو او را با آتش سوزاندند و فرمودند: شیطان عقل او را برد، او نزد وی می‌‍‌آمد، و اینچنین به دلش می‌‍‌انداخت.»

همان 1 /325 از امام باقر علیه السلام نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که حضرت علی علیه السلام از نبرد با اهل بصره فارغ شد، هفتاد تن از زُطّ[[668]](#footnote-668) نزد ایشان آمدند، سلام کردند و با زبان خود با ایشان سخن گفتند، و ایشان با همان لغت پاسخ دادند.

ایشان فرمودند: من آن گونه که شما می‌‍‌گویید نیستم، من بنده‌‍‌ی خدا و مخلوقم. اما آنان نپذیرفتند و گفتند: شما، شما همانید، حضرت فرمودند: اگر از آنچه درباره‌‍‌ی من گفتید بازنگشته به درگاه خدای متعال توبه ننمایید، شما را به قتل خواهم رساند. ولی آنان باز هم نپذیرفتند.

ایشان فرمان دادند چاه‌‍‌هایی حفر شود، آنگاه با راه‌‍‌هایی آنها را به یکدیگر متصل کردند، سپس آن جماعت را درون چاه‌‍‌ها پراکنده ساختند. در یکی از چاه‌‍‌ها که کسی در آن نبود، آتشی افروختند که دود آن، آنان را فراگرفت و از بین رفتند.»

ابن عبد البر در التمهید 5 /317: «او را ربّ و اله خود دانستند و گفتند: تو خالق و رازق مایی. ایشان آنان را توبه و هشدار داد، اما آنها بر اعتقادشان پافشاری کردند. پس حفره‌‍‌هایی کند...» [[669]](#footnote-669)

امام صادق علیه السلام نیز از کسی که مدعی ربوبیت ایشان شود بیزاری جسته و بر او لعنت فرستادند، رجال کشی 2 /587 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌‍‌کند: «ای ابو محمد‌‍‌! از کسی که ما را رب می‌‍‌پندارد بیزاری بجوی، عرضه داشتم: خدا از چنین کسی بیزار است، فرمودند: از کسی که ما را پیامبر می‌‍‌انگارد برائت بجوی، گفتم: خدا از چنین شخصی بیزار است.»

اصل زید الزراد /46: «زید زراد گوید: هنگامی که ابو الخطاب در کوفه لبیک گفت، و در مورد امام صادق علیه السلام چنان ادعایی کرد، من به همراه عبید بن زراره نزد آن حضرت رفتیم، من عرض کردم: فدایت شوم، ابو الخطاب و یارانش در مورد شما مطلب بزرگی می‌‍‌گویند، او می‌‍‌گوید: لبیک جعفر، لبیک معراج. یارانش بر این باورند که ابو الخطاب را نزد شما به معراج آورده‌‍‌اند و چون به زمین بازگشته به سوی شما فرا می‌‍‌خواند، و لذاست که خطاب به شما لبیک می‌‍‌گوید.

اشک از دیدگان امام صادق علیه السلام سرازیر شد و صدا زد: پروردگارا‌‍‌! از آنچه اجدع عبد بنی اسد درباره‌‍‌ی من ادعا می‌‍‌کند، نزد تو بیزاری می‌‍‌جویم، مو و پوست من برای تو در کرنش است، بنده و پسر بنده‌‍‌ی تو و خاضع و فروتنم.

آنگاه مدتی سر به سمت زمین گرفت و گویا با پروردگارش مناجات داشت. سپس سر برآورد و فرمود: آری، آری، بنده‌‍‌ای خاضع، خاشع، نزد پروردگار خود فروتن، کوچک، حقیر، هراسان و بیمناک از پروردگار خویش، به خدا قسم پروردگاری دارم که او را عبادت می‌‍‌کنم و هیچ چیزی را با او شریک قرار نمی‌‍‌دهم.

چرا چنین می‌‍‌کند؟ خدا او را خوار کند، بترساند و در روز قیامت بیم او را به ایمنی مبدّل نگرداند، نه تلبیه‌‍‌ی پیامبران چنین بوده، نه تلبیه‌‍‌ی من و نه رسولان، من چنین لبیک می‌‍‌گویم: لبیک اللّهمّ لبیک، لبیک لا شریک لک.

در این هنگام ما برخاستیم، به من فرمودند: ای زید‌‍‌! این را برایت گفتم تا در قبرم آرام باشم. ای زید‌‍‌! این را از دشمنان پوشیده دار.»

مقصود امام علیه السلام از جمله‌‍‌ی اخیر، آن است که زید مراقب باشد مبادا بنی عباس سوء استفاده، و آنان را به عبادت اهل‌‍‌بیت علیهم السلام متّهم کنند.

کافی 8 /225 از مالک بن عطیه نقل می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام غضبناک بیرون آمده فرمودند: برای کاری بیرون رفتم که برخی سیاهان مدینه به من برخورد و صدا زد: لبیک یا جعفر بن محمد، لبیک‌‍‌! من همان زمان هراسان و بیمناک از سخن او به منزل برگشتم، برای پروردگارم به سجده افتادم، چهره به خاک آلودم، خود را ذلیل شمردم و از آنچه مرا بدان ندا کرد بیزاری جستم.

اگر عیسی بن مریم از آنچه خدا درباره‌‍‌اش گفته بود [یعنی از نبوت، به ربوبیت] تجاوز می‌‍‌کرد، چنان ناشنوا می‌‍‌شد که دیگر تا ابد چیزی نشود، آن سان کور می‌‍‌شد که پس از آن تا ابد نبیند، و بسانی گنگ می‌‍‌گشت که تا ابد سخن نگوید.

سپس افزودند: خداوند ابو الخطاب را لعنت کند و با آهن به قتل رساند.»

علامه‌‍‌ی مجلسی رحمه الله در مرآة العقول 26 /158 پس از نقل این روایت می‌‍‌نگارد: «دعای امام علیه السلام مستجاب شد، کشی روایت می‌‍‌کند که عیسی بن موسی بن علی بن عبد الله بن عباس که کارگزار منصور بر کوفه بود - هنگامی که به او خبر رسید ابو الخطاب و یارانش به اباحی گری می‌‍‌پردازند، مردم را به نبوت ابو الخطاب دعوت می‌‍‌کنند، در مسجد گرد می‌‍‌آیند و چنین جلوه می‌‍‌دهند که مشغول عبادتند - کسی را فرستاد و همه را به قتل رساند، و تنها یک نفر توانست جان به سلامت به در برد. وی مجروح شد و در میان کشتگان افتاد و چنین پنداشتند که او نیز به قتل رسیده است. پس چون شب فرا رسید، از میان آنها خارج شد و نجات یافت. او ابو سلمه سالم بن مکرم ساربان بود. در روایتی آمده که آنان هفتاد نفر بودند.»

رجال کشی 2 /584 از حنان بن سَدیر: «به سال 138 در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم و میسّر نیز حاضر بود، میسر گفت: فدایت گردم، در شگفتم از گروهی که با ما به اینجا می‌‍‌آمدند، ولی از میان رفتند‌‍‌! ایشان فرمودند: کیان؟ گفت: ابو الخطاب و یارانش. امام علیه السلام که تکیه داده بودند، درست نشستند، انگشت به سمت آسمان گرفته فرمودند: لعنت خدا، فرشتگان و مردم همه بر ابو الخطاب باد، خدا را گواه می‌‍‌گیرم که او کافر فاسق مشرک بود و با فرعون در شدید ترین عذاب - در صبح و شام - محشور می‌‍‌شود. به خدا سوگند من نسبت به بدن‌‍‌هایی که همراه با او به آتش افتادند، بخل می‌‍‌ورزم [و برایشان افسوس می‌‍‌خورم].»

معانی الاخبار /388 نقل می‌‍‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتند: ابو الخطاب از شما نقل می‌‍‌کند که فرمودید: چون حق را شناختی هر آنچه خواهی انجام ده، فرمودند: خدا ابو الخطاب را لعنت کند، به خدا چنین نگفتم، من گفتم: چون حق را شناختی هر کار خیری خواستی انجام ده که از تو پذیرفته شود، خدای عزیز و جلیل می‌فرماید: مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَکرٍ أَوْ أُنْثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِک یدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یرْزَقُونَ فِیهَا بِغَیرِ حِسَابٍ،[[670]](#footnote-670) هر که کار شایسته کند - چه مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می‌‍‌شوند و در آنجا بی‌‍‌حساب روزی می‌‍‌یابند. و نیز فرموده: مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَکرٍ أَوْ أُنْثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیینَّهُ حَیاةً طَیبَةً،[[671]](#footnote-671) هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیاتِ [حقیقی] بخشیم.»

امام کاظم علیه السلام نیز چنین برخورد می‌‍‌کنند، رجال کشی 2 /587 از ابن مغیره نقل می‌‍‌کند: «من و یحیی بن عبد الله بن حسن در حضور امام کاظم علیه السلام بودیم که یحیی گفت: فدایت شوم، اینان می‌‍‌پندارند شما [به طور مستقل و بدون دریافت از خدا] از غیب آگاهید. حضرت فرمودند: سبحان الله، سبحان الله‌‍‌! دستت را بر سرم بگذار، به خدا سوگند مویی در بدن یا سرم نمانده مگر آنکه برخاسته.

نه، به خدا قسم این تنها به واسطه‌‍‌ی وراثت از رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دست آمده است.»

همچنین امام رضا علیه السلام ، رجال کشی 2 /829 می‌‍‌نویسد: «نصر بن صباح گوید: محمد بن فرات اهل بغداد بود.

حسین بن حسن قمی، از سعد بن عبد الله، از عبیدی، از یونس، از امام رضا علیه السلام روایت می‌‍‌کند: ای یونس‌‍‌! آیا محمد بن فرات و دروغ او بر من را نمی‌‍‌بینی؟ عرض کردم: خدا او را از رحمت دور کند، در هم بکوبد و به شقاوت مبتلا کند. ایشان فرمودند: خدا با او چنین کند، خدا به او حرارت آهن را بچشاند، همان گونه که با کسان پیش از او که بر ما دروغ می‌‍‌بستند چنین کرد.

ای یونس‌‍‌! من این را تنها بابت آن گفتم که اصحابم را از او بر حذر داری، و آنان را به لعن و بیزاری جستن از او فرمان دهی که خدا از او بیزار است.

سعد، از ابن العبیدی، از برادرش جعفر بن عیسی و علی بن اسماعیل میثمی از امام رضا علیه السلام نقل می‌‍‌کند: محمد بن فرات مرا آزرد، خدا او را بیازارد و حرارت آهن را بچشاند، او مرا آزرد، خدایش لعنت کند، به مانند آنکه ابو الخطاب که خدایش لعنت کند جعفر بن محمد علیه السلام را آزرد. هیچ خطّابی مانند محمد بن فرات بر ما دروغ نبست. به خدا قسم هر کسی بر ما دروغ بندد، خداوند حرارت آهن را به او بچشاند.

محمد بن عیسی گوید: آن دو و نیز دیگران برایم گفتند: محمد بن فرات [بعد از نفرین امام رضا علیه السلام ] تنها مدتی کوتاه درنگ کرد که ابراهیم بن شکله او را به سخت‌‍‌ترین نحو به هلاکت رساند.

محمد بن فرات معتقد بود که باب و پیامبر است. قاسم یقطینی و علی بن حسکه‌‍‌ی قمی نیز چنین ادعایی داشتند، خدایشان لعنت کند.»

شیخ صدوق در اعتقادات /99 می‌‍‌نویسد: «امام رضا علیه السلام در دعایشان می‌‍‌گفتند: خدایا‌‍‌! من از قدرت و توان به درگاهت بیزاری می‌‍‌جویم که هیچ قدرت و توانی جز به تو نیست.

خدایا‌‍‌! من به درگاه تو از کسانی که برای ما ادعایی کردند که به حق برای ما نیست، بیزاری می‌‍‌جویم.

خدایا‌‍‌! نزد تو از کسانی که درباره‌‍‌ی ما چیزی که خود نگفته‌‍‌ایم گفتند، بیزاری می‌‍‌جویم.

خدایا‌‍‌! خلق برای تو و فرمان از سوی توست، تنها تو را می‌‍‌پرستیم و از تو یاری می‌‍‌طلبیم.

خدایا‌‍‌! تو خالق ما و خالق پدران نخستین و آخرین مایی.

خدایا‌‍‌! ربوبیت جز تو را نسزد، و الوهیت تنها به تو شاید، پس بر نصاری که عظمت تو را خُرد شمردند، و نیز کسانی از آفریدگانت که مشابه اعتقاد آنان را دارند، لعنت فرست.

خدایا‌‍‌! ما بندگان و پسران بندگان توایم، نه اختیار نفع رساندن به خود را داریم و نه دفع ضرر از خود، نه مرگ، حیات و نه نشور را.

خدایا‌‍‌! هر آنکه ما را ربّ انگارد، نزد تو از او بیزاری می‌‍‌جوییم، هر که می‌‍‌پندارد آفرینش و رزق بر عهده‌‍‌ی ماست، از او به درگاه تو برائت می‌‍‌جوییم، مانند بیزاری جستن عیسی از نصاری.

خدایا‌‍‌! ما آنان را به آنچه می‌‍‌انگارند دعوت نکردیم، پس به گفتار آنان ما را مؤاخذه ننما، و ما را در رابطه با آنچه می‌‍‌پندارند ببخش، رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرِینَ دَیاراً. إِنَّک إِنْ تَذَرْهُمْ یضِلُّوا عِبَادَک وَلَا یلِدُوا إِلَّا فَاجِراً کفَّاراً،[[672]](#footnote-672) پروردگارا‌‍‌! هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار. چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می‌‍‌کنند و جز پلیدکارِ ناسپاس نزایند.»

و نیز امام هادی علیه السلام ، رجال کشی 2 /805: «نصر بن صباح گوید: حسن بن محمد معروف به ابن بابا، محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی، توسّط امام هادی علیه السلام لعن شدند.

ابو محمد فضل بن شاذان در برخی کتب خود نوشته: یکی از دروغ پردازان مشهور، ابن بابا قمی است.

سعد، از عبیدی نقل می‌‍‌کند: امام هادی علیه السلام خود به طور ابتدایی [ و بدون آنکه من سؤالی پرسیده باشم] به من نوشتند: نزد خدا از فهری و حسن بن محمد بن بابا قمی بیزاری می‌‍‌جویم، پس از این دو بیزار باش که من، تو و جمیع پیروانم را هشدار می‌‍‌دهم، من آن دو را لعن می‌‍‌کنم، لعنت خدا بر آنان باد. آن دو به [نام] ما از مردم ارتزاق می‌‍‌کنند، دو فتنه انگیز آزار دهنده، خدا آنان را بیازارد و در فتنه سرنگونشان کند.

ابن بابا می‌‍‌پندارد من او را به پیامبری فرستاده‌‍‌ام و او باب است‌‍‌! لعنت خدا بر او باد، شیطان او را تسخیر خود کرد و به گمراهی در آورد. خدا لعنت کند هر کسی را که این سخن را از او بپذیرد.

ای محمد‌‍‌! اگر توانستی سر او را با سنگی بشکنی، بشکن، زیرا او مرا آزرده است، خدا در دنیا و آخرت او را بیازارد...»

نگارنده: اشخاص دیگری هم هستند که به الوهیت امامان علیهم السلام و یا حلول خداوند در آنان معتقد شدند. هدف بیشتر آنها این بود که بدین واسطه بتوانند ادعا کنند، خدا، روح پیامبر یا امامان علیهم السلام در آنها حلول کرده است‌‍‌!

اغلب این افراد در عصر خود معروف و مشهور بوده‌‍‌اند، حتی برخی از آنان توسّط خلفا و یا وزیران، پشتیبانی می‌‍‌شده‌‍‌اند.

این خطّ انحرافی، بعد از شهادت امام‌‍‌عسکری و غیبت امام عصر علیهما السلام نیز باقی ماند، و بارزترین مدعیان عبارتند از: شریعی یا سریعی، نصیریِ نمیری، حلاج، شلمغانی، ابن هلال کرخی، ابن بلال، ابوبکر بغدادی و ابو دلف مجنون.

شریعی، نمیری، کرخی، بغدادی و مجنون

شیخ طوسی رحمه الله در غیبت /397 می‌‍‌نویسد: «سخن از مذمومینی که به دروغ و افترا، مدعی بابیت و سفارت شدند - خدایشان لعنت کند \_ ؛

نخستین نفر آنان معروف به شریعی است. جماعتی، از ابو محمد تلعکبری، از ابو علی محمد بن همام برایم چنین نقل کردند: کنیه‌‍‌ی شریعی ابو محمد بود. هارون گوید: به گمانم حسن نام داشت. وی از اصحاب امام هادی و پس از ایشان از اصحاب امام‌‍‌عسکری علیهما السلام بود. او نخستین کسی بود که مقامی را ادعا کرد که خدا بدو نداده و شایستگی آن را نداشته است. او بر خدا و حجج او علیهم السلام دروغ بست و به آنان، آنچه را نسزد و از آن بیزارند نسبت داد. لذا شیعیان بر او لعن کردند و از او بیزاری جستند، و توقیعی از امام علیه السلام در لعن و برائت از وی صادر شد. هارون گوید: سپس کفر و الحاد از وی آشکار شد.

تمام این مدعیان، ابتدا بر امام دروغ می‌‍‌بستند و خود را وکیل ایشان معرفی می‌‍‌کردند، و سست ایمانان را بدین وسیله به سمت خویش فرا می‌‍‌خواندند. بعدها پا را فراتر نهاده به قول حلاجیه معتقد می‌‍‌شدند، هم‌‍‌چنان‌‍‌که از ابو جعفر شلمغانی و نظائر او مشهور است، لعنت‌‍‌های پیاپی خدا بر آنان باد.

دیگر از آنان محمد بن نصیر نمیری است. ابن نوح گوید: ابو نصر هبة الله بن محمد گفت: محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام‌‍‌عسکری علیه السلام بود. بعد از اینکه ایشان از دنیا رفتند، وی مدعیِ مقام ابو جعفر محمد بن عثمان و بابیت شد. اما خدای تعالی - با الحاد و جهلی که از وی ظاهر شد، و نیز لعنت فرستادن ابو جعفر محمد بن عثمان بر او، و بیزاری جستن و دوری از او - او را رسوا کرد. وی پس از شریعی مدعی این امر شده بود.

ابو طالب انباری گوید: هنگامی که محمد بن نصیر چنان ادعایی کرد، ابو جعفر بر او لعنت فرستاد و از او برائت جست. وقتی این خبر به وی رسید، به قصد آنکه دل ابو جعفر را به دست، یا عذر آورد، آمد، ولی ایشان به او اجازه‌‍‌ی ورود ندادند و با نومیدی او را بازگرداندند.

سعد بن عبد الله گوید: محمد بن نصیر نمیری، خود را رسول نبی می‌‍‌دانست، و بر این باور بود که امام هادی علیه السلام او را فرستاده است. به تناسخ اعتقاد داشت، درباره‌‍‌ی امام هادی علیه السلام غلو می‌‍‌کرد و قائل به ربوبیت ایشان بود. ازدواج با محارم و نیز مردان را جایز می‌‍‌دانست و...

محمد بن موسی بن حسن بن فرات نیز از او پشتیبانی می‌‍‌کرد...

سعد گوید: هنگامی که محمد بن نصیر در بستر بیماریِ منجر به مرگ افتاد، درباره‌‍‌ی جانشینش سؤال کردند، با زبانی گرفته و ضعیف گفت: احمد، اما اطرافیان مقصود او را نفهمیدند و به سه طائفه تقسیم شدند؛ برخی گفتند: مقصود پسرش احمد است، گروهی گفتند: احمد بن محمد بن موسی بن فرات، و طائفه‌‍‌ای هم گفتند: احمد بن ابو الحسین بن بشر بن یزید، لذا از هم گسستند.

از جمله‌‍‌ی آنان احمد بن هلال کرخی است. ابو علی بن همام گوید: احمد بن هلال از اصحاب امام‌‍‌عسکری علیه السلام بود. شیعیان [پس از جناب عثمان بن سعید،] بر وکالت محمد بن عثمان گرد آمدند و این بابت تصریح امام‌‍‌عسکری علیه السلام در دوران حیاتشان بود. آنها به احمد بن هلال گفتند: آیا سفارت ابو جعفر محمد بن عثمان را با وجود تصریح امامی واجب الاطاعة نمی‌‍‌پذیری؟‌‍‌! وی پاسخ داد: نشنیدم که به وکالت او تصریح کنند، البته منکر وکالت پدرش - یعنی عثمان بن سعید - نیستم، اما جرأت این را ندارم که بگویم ابو جعفر وکیل صاحب الزمان است. شیعیان گفتند: دیگران که شنیده‌‍‌اند، او گفت: شمایید و آنچه شنیده‌‍‌اید، و خود در این مسئله متوقف ماند. شیعیان هم او را لعنت کردند و بیزاری جستند. پس از مدتی به واسطه‌‍‌ی ابو القاسم بن روح، توقیعی در لعن و برائت از وی در جمله‌‍‌ی کسانی که لعن شده بودند، صادر شد.

یکی دیگر از آنها ابو طاهر محمد بن علی بن بلال است. جریانی که میان او و ابو جعفر محمد بن عثمان - که خدا چهره‌‍‌اش را نورانی کند - گذشت و او حاضر به تسلیم اموال امام علیه السلام نشد و ادعای وکالت کرد، تا آنکه شیعیان او را لعنت کرده از او بیزاری جستند، و توقیعی از صاحب الزمان علیه السلام در مورد او صادر شد، معروف است.

ابو غالب زراری، از ابو الحسن محمد بن محمد بن یحیی معاذی نقل می‌‍‌کند: مردی از شیعیان به ابو طاهر بن بلال پیوسته بود، اما پس از مدتی به میان ما بازگشت. علت را جویا شدیم و گفت: روزی نزد ابو طاهر بن بلال بودم و برادرش ابو طیب، ابن حرز و جماعتی حضور داشتند، پسری وارد شد و گفت: ابو جعفر عمری بر در خانه است. آن جماعت هراسان شدند و به خاطر جریانات گذشته، خوشایندشان واقع نشد. ابو طاهر اذن ورود داد. ابو جعفر وارد شد، ابو طاهر و آن جماعت ایستادند و او در بالای مجلس، و ابو طاهر هم در مقابل ایشان نشست. بعد از آنکه آن جماعت ساکت شدند، ابو جعفر فرمود: ای ابو طاهر‌‍‌! تو را به خدا قسم می‌‍‌دهم، آیا صاحب الزمان علیه السلام به تو فرمان نداد اموالی را که نزد توست به من بسپاری؟ وی گفت: آری، پس ابو جعفر - که خدایش رضا باشد - برخاست و رفت.

همه‌‍‌ی اهل مجلس خاموش و مبهوت شدند، وقتی که به حالت عادی برگشتند، برادرش ابو طیب گفت: کجا صاحب الزمان را دیدی؟ وی پاسخ داد: ابو جعفر مرا به یکی از خانه‌‍‌هایش برد، صاحب الزمان از فراز خانه بر من مشرف شد و دستور داد اموالی را که نزد خود دارم به ابو جعفر بسپارم. ابو طیب گفت: از کجا دانستی او صاحب الزمان است؟ ابو طاهر گفت: از هیبت و هراسی که مرا فرا گرفت، دانستم صاحب الزمان است.

بدین ترتیب من از ابو طاهر بریدم.»

احتجاج 2 /289 می‌‍‌نویسد: «محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام‌‍‌عسکری علیه السلام بود. هنگامی که ایشان از دنیا رفتند، ادعای بابیت کرد، ولی خدای متعال او را - به سبب الحاد، غلو، تناسخ، و نیز ادعای اینکه رسول نبی است و امام هادی علیه السلام او را فرستاده است، و همچنین جایز شمردن ازدواج با محارم - رسوا ساخت.

از جمله‌‍‌ی غالیان، احمد بن هلال کرخی بود که پیشتر از اصحاب امام‌‍‌عسکری علیه السلام بود. بعدها از اعتقاد صحیح بازگشت و منکر بابیت ابو جعفر محمد بن عثمان شد. لذا توقیعی از صاحب الامر و الزمان علیه السلام در لعن و بیزاری از او - در زمره‌‍‌ی کسانی که لعنت کرده و از آنان برائت جسته - صادر شد.

ابو طاهر محمد بن علی بن بلال، حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر - که خدایشان لعنت کند - نیز چنین هستند، و به واسطه‌‍‌ی شیخ ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله توقیعی در لعن و بیزاری از آنان صادر شد، و نسخه‌‍‌ی آن این است: خداوند تو را مدتی طولانی باقی دارد، تمام خیر را به تو بشناساند و عمل تو را بدان ختم کند. آن برادران ما را که به اعتقادشان وثوق داری و به نیت آنان دل آرامی - خداوند سعادتشان را پیوسته دارد - بیاگاهان که محمد بن علی معروف به شلمغانی - که خدا انتقام او را پیش اندازد و بدو مهلت ندهد - از اسلام بازگشته و مفارقت جسته، در دین خدا الحاد پیش گرفته، ادعایی کرده که با آن، به خالق - که جلیل و متعال است - کفر ورزیده، دروغ بسته، افترا زده و مرتکب بهتان و گناهی عظیم شده است، آنان که برای خدا شریک قرار می‌‍‌دهند، دروغ گفتند و به گمراهی بعید و زیانی آشکار گرفتار آمدند.

ما به درگاه خدای تعالی و رسولش - که صلوات، سلام، رحمت و برکات خدا بر او باد - از او بیزاری جسته لعنتش کردیم، لعنت‌‍‌های پیاپی خدا - در ظاهر و باطن ما، پنهان و پیدا، همه وقت و در هر حالی - بر او، و بر هر کسی که از او پیروی کند، و این سخن ما به او برسد، ولی باز از او تبعیت کند.

خداوند تو را ولیّ خود قرار دهد، به آنان خبر ده که ما در مورد او هشدار می‌‍‌دهیم و بر حذر می‌‍‌داریم، هم‌‍‌چنان‌‍‌که نسبت به نظائر پیشین وی - از سریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران - بودیم.

رفتار خداوند - جلّ ثنائه - پیش و پس از آن [هماره] با ما نیکو بوده است، تنها به او وثوق داشته از او یاری می‌طلبیم، او در تمامی امورمان برای ما کافی است، و چه نیکو عهده‌‍‌داری است.»

مقالات الاسلامیین /7 می‌‍‌نویسد: «پیروان شریعی بر این پندارند که خداوند در پنج نفر حلول کرده است: پیامبر، علی، حسن، حسین و فاطمه، و ایشان را الاهان دانند. پیروان وی - بر خلاف گروهی که پیشتر گفتیم - هیچ خرده‌‍‌ای بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نمی‌‍‌گیرند. دیگر باور آنها این است که این پنج نفر که خدا درونشان حلول کرده پنج ضد دارند: ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه و عمرو بن عاص.

آنان در مورد این اضداد به دو گروه تقسیم می‌‍‌شوند: برخی معتقدند این اضداد ستوده‌‍‌اند (‌‍‌!) زیرا فضیلت آن پنج نفر، جز به این پنج ضد شناخته نمی‌‍‌شود، لذا از این جهت ستوده‌‍‌اند‌‍‌!

اما برخی بر این باورند که این پنج ضد مذمومند.

منقول است که شریعی می‌‍‌پنداشته خداوند در او حلول نموده است. و نیز گفته شده: فرقه‌‍‌ای از رافضه که آنان را نمیری گویند و پیروان نمیری هستند، معتقدند خدا در نمیری حلول نموده است.»

معجم رجال الحدیث 18 /317 می‌‍‌نگارد: «محمد بن نصیر نمیری؛ کشی گوید: ابو عمرو گوید: طائفه‌‍‌ای به نبوت محمد بن نصیر فهری نمیری معتقد شدند، و این بابت آن بود که وی مدعی شد نبیِ رسول است و امام هادی علیه السلام او را فرستاده است.

وی به تناسخ، غلو در مورد امام هادی علیه السلام و ربوبیت ایشان، حلال بودن ازدواج با محارم و... اعتقاد داشت»

الذریعة 3 /268 می‌‍‌نویسد: «[کتاب] تاریخ العلویین؛ تالیف محمد امین بن علی غالب بن سلیمان آقا بن ابراهیم آقا که نسبش - آن گونه که در کتاب آورده - به یعرب بن قحطان می‌‍‌رسد. وی می‌‍‌نویسد: علویانی که در سواحل دریای شام در چند منطقه با پایتخت لاذقیه سکونت دارند، اتباع محمد بن نصیر نمیری هستند. آنها همه شیعیان دوازده امامی هستند و به امامت حجت بن الحسن عسکری علیهما السلام اعتقاد دارند. لکن نیابت نائبان چهار گانه را انکار و آنها را تکذیب می‌‍‌کنند و می‌‍‌گویند: باب امام‌‍‌عسکری علیه السلام ابو شعیب محمد بن نصیر بصری نمیری است. پس از او ابو محمد عبد الله بن محمد حنان جنبلانی که سال 235 به دنیا آمده و به سال 287 از دنیا رفته است و طریقه‌‍‌ی جنبلانیه بدو منسوب می‌‍‌باشد عهده‌‍‌دار این امر شد. در ادامه شاگرد او حسین بن حمدان خصیبی متولد 260 و متوفای 346 که در جنبلان می‌‍‌زیست و به حلب هجرت کرد و کتاب الهدایة الکبری را آنجا برای حاکم آن سیف الدولة بن حمدان نگاشت، این امر را برعهده گرفت. وی وکلایی از جمله علی جسری در بغداد داشت.

شیخ آقا بزرگ تهرانی در ادامه می‌‍‌افزاید: حقایق، با رجوع به احوال محمد بن نصیر و حسین بن حمدان در کتب مربوط به غیبت و رجالمان آشکار می‌‍‌شود.»

برخی از مطالب پیرامون محمد بن نصیر و غلوی که پیروانش درباره‌‍‌ی او کرده‌‍‌اند را در کتاب الهدایة الکبری اثر حسین بن حمدان خصیبی می‌‍‌توان یافت.

شایان ذکر است که سمعانی در الانساب 5 /498 بین نصیری و عبد الله بن سبأ - که فاصله‌‍‌ای بیش از دو قرن دارند - خلط کرده است‌‍‌!

هم‌‍‌چنان‌‍‌که گذشت، یکی از آنان احمد بن هلال عبرتائی است، شیخ طوسی در غیبت /351 می‌‍‌نویسد: «محمد بن یعقوب روایت می‌‍‌کند: توقیعی طولانی - که ما آن را مختصر نمودیم - برای عمری آمد: ما به درگاه خدای تعالی، از ابن هلال - که خدا او را رحمت نکند - و نیز از کسی که از او بیزاری نجوید، برائت می‌‍‌جوییم، پس، اسحاقی، همشهریانش و هرکه در مورد او از تو پرسیده یا می‌‍‌پرسد را از آنچه درباره‌‍‌ی احوال این فاجر گفتیم، آگاه ساز.

ابو طاهر محمد بن علی بن بلال و تنی چند دیگر نیز از این زمره هستند، ولی سخن را با آنان طول نمی‌‍‌دهیم، زیرا مشهور بوده و در کتاب‌‍‌ها آمده است.»

ابن حسکه، ابن حاتم، فارس، سمهری و ابو الزرقاء

از منابع ما ظاهر می‌‍‌شود که شماری از این گمراه کنندگان، تحت تأثیر فلسفه‌‍‌ی مجوس و حلول آنان بوده‌‍‌اند، زیرا نوشته‌‍‌اند سریعی بارزترین شاگرد ابن حسکه‌‍‌ی قمی بود، و اعتقادشان بر انکار رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، الوهیت امامان علیهم السلام ، و نیز ادعای حلول خداوند در آنان، استوار بوده است‌‍‌!

انتساب وی به قم، لابد ناشی از آن است که وی برهه‌‍‌ای از عمر خود را در آن سپری کرده است. اهالی قم کافران و منحرفان را از آن اخراج می‌‍‌کرده‌‍‌اند.

محقق بحرانی رحمه الله در الحدائق الناضرة 1 /12 می‌‍‌نگارد: «امامان علیهم السلام شیعیان را از ورود تمامی بدعتگزاران [در میان آنان] بر حذر داشته، فرمان به اجتناب از آنان داده‌‍‌اند، و آنان را معرفی کرده‌‍‌اند، هم‌‍‌چنان‌‍‌که در احادیثی که پیش از این گذشت دانستید.

از این جمله، روایاتی است که از امامان پسین علیهم السلام در لعن جماعتی که این اوصاف را داشتند صادر شده است، مانند فارس بن حاتم قزوینی، حسن بن محمد بن بابا، محمد بن نصیر نمیری، ابو طاهر محمد بن علی بن بلال، احمد بن هلال، حسین بن منصور حلاج، ابن ابی عزاقر، ابو دلف و جماعت بسیاری که خود را شیعه می‌‍‌نامند و باورهای وقیحی چون غلو، اباحی گری، تناسخ و اموری چنین دارند. توقیعاتی از ایشان علیهم السلام در لعن و بیزاری جستن از اینان در هر مکانی صادر شد، و شیخ رحمه الله در کتاب غیبت تعدادی از اینان را آورده است. کشی نیز گزارشاتی پیرامون کارهای اینان، و همچنین توقیعات صادره‌‍‌ی مربوط به اینان به خاطر کارهایشان، نقل می‌کند.»

رجال کشی 2 /804: «نصر بن صباح گوید: حسین بن علی خواتیمی غالی و ملعون بود. وی امام رضا علیه السلام را درک کرده بود.

همو گوید: حسن بن محمد معروف به ابن بابا، محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی: امام هادی علیه السلام هر این سه را لعنت کرده است.

ابو محمد فضل بن شاذان در برخی کتاب‌‍‌هایش گفته است: یکی از کذابان مشهور ابن بابا قمی است.

سعد، از عبیدی نقل می‌‍‌کند: امام هادی علیه السلام خود به طور ابتدایی [و بدون آنکه من سؤالی پرسیده باشم] به من نوشتند: نزد خدا، از فهری و حسن بن محمد بن بابا قمی بیزاری می‌‍‌جویم، پس، از این دو بیزار باش که تو و جمیع پیروانم را هشدار می‌‍‌دهم. من آن دو را لعن می‌‍‌کنم، لعنت خدا بر آنان باد. آن دو به [نام] ما از مردم ارتزاق می‌‍‌کنند، دو فتنه انگیز آزار دهنده، خدا آنان را بیازارد و در فتنه سرنگونشان کند.

ابن بابا می‌‍‌پندارد من او را به پیامبری فرستاده‌‍‌ام و او باب است‌‍‌! لعنت خدا بر او باد، شیطان او را تسخیر خود کرد و به گمراهی در آورد. خدا لعنت کند هر کسی را که این سخن را از او بپذیرد.

ای محمد‌‍‌! اگر توانستی سر او را با سنگی بشکنی، بشکن، زیرا او مرا آزرده است، خدا در دنیا و آخرت او را بیازارد.

ابو عمرو گوید: گروهی به نبوت محمد بن نصیر نمیری قائل شدند، به علت آنکه ادعا کرد نبیِ رسول است و امام هادی علیه السلام او را فرستاده است، وی به تناسخ و نیز غلو درباره‌‍‌ی امام هادی علیه السلام اعتقاد داشت...

نصر بن صباح گوید: موسی سوّاق پیروانی دارد که علیاویه[[673]](#footnote-673) نام دارند، و به حضرت محمد رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم اهانت می‌‍‌کنند.

علی بن حسکه حوّار قمی، استاد قاسم شعرانی یقطینی بود. ابن بابا و محمد بن موسی شریقی نیز از شاگردان علی بن حسکه بودند، آنان ملعون هستند، خدایشان لعنت کند.

فضل بن شاذان در برخی کتب گفته: یکی از دروغ پردازان مشهور علی بن حسکه است.

نصر بن صباح گوید: عباس بن صدقه، ابو العباس طرنانی و ابو عبد الله کندی معروف به شاه رئیس، از غالیان بزرگ و ملعون بودند.

موسی بن جعفر بن وهب گوید: عروه، درباره‌‍‌ی فارس بن حاتم به امام هادی علیه السلام نامه‌‍‌ای نگاشت، ایشان در پاسخ مرقوم داشتند: او را تکذیب و هتک کنید، خدا او را [از رحمت خود] دور و خوار گرداند، او در هر آنچه ادعا و بیان می‌‍‌کند، دروغ می‌‍‌گوید. لکن خود را از خوض و سخن در این باره نگاه دارید، مراقب باشید با او مشورت نکنید، و راهی برایش نگذارید که [بدان] در طلب شر برآید، خداوند ما را از سختی [و شرّ] او و کسی که مانند اوست کفایت کند...

فضل بن شاذان در برخی کتاب‌‍‌هایش گفته: یکی از کذابان مشهور، فارس بن حاتم قزوینی فاجر است.

... محمد بن عیسی بن عبید روایت می‌‍‌کند: امام هادی علیه السلام فرمان قتل فارس بن حاتم قزوینی را صادر، و برای کشنده‌‍‌ی او بهشت را ضمانت نمودند، پس جنید او را به هلاکت رساند.

فارس فتنه‌‍‌گر بود و مردم را به فتنه دچار می‌‍‌کرد، و به بدعت فرا می‌‍‌خواند. نامه‌‍‌ای چنین از امام هادی علیه السلام آمد: این فارس - که خدایش لعنت کند - [مدعی است که] از جانب من فتنه‌‍‌گری می‌‍‌کند و به بدعت فرا می‌‍‌خواند، خون او برای هر کسی که او را بکشد هدر است، حال چه کسی مرا از او راحت می‌‍‌کند و او را می‌‍‌کشد، و من برای او بهشت را بر خدا ضمانت کنم؟...

اسحاق انباری گوید: امام جواد علیه السلام به من فرمودند: ابو السمهری - که خدا او را لعنت کند - چه کرد، او بر ما دروغ می‌‍‌بندد، و می‌‍‌پندارد که خود و ابو الزرقاء دعوتگرانِ به سوی ما هستند. شما را گواه می‌‍‌گیرم که به نزد خداوند عزیز و جلیل از آن دو بیزاری می‌‍‌جویم، آن دو فتنه‌‍‌گر و ملعونند...»

دیگر از اینان ابوبکر بغدادی و ابو دلف هستند. شیخ طوسی در غیبت /412 می‌‍‌نویسد: «سخن درباره‌‍‌ی ابوبکر بغدادی برادر زاده‌‍‌ی شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، و نیز ابو دلف مجنون؛

شیخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان، از ابو الحسن علی بن بلال مهلبی، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه نقل فرمود: ما ابو دلف کاتب - که خدایش حفظ نکند - را به الحاد می‌‍‌شناختیم. او بعدها اظهار غلو کرد، بعد از آن دیوانه شد، و در ادامه به تفویض گروید. هر جا می‌‍‌رفت او را تحقیر می‌‍‌کردند. شیعیان تنها مدتی کوتاه وی را دیدند. آنان از او و هر کسی که با او ارتباط دارد، بیزاری می‌‍‌جویند.

بعد از آنکه برای ابوبکر بغدادی چنان ادعایی [سفارت] کردند، ما کسی را به نزد او فرستادیم، ولی او این مطلب را انکار و قسم یاد کرد، و ما پذیرفتیم. اما هنگامی که وارد بغداد شد، به این ادعا گروید و از طائفه‌‍‌ی حق منحرف شد، و بدان فراخواند‌‍‌!

پس جای تردیدی برای ما باقی نماند که او بر همان اعتقاد است، از این رو اورا لعنت کردیم و بیزاری جستیم، زیرا هر کسی پس از سمری رحمه الله مدعی این امر شود، نزد ما کافر، گمراه و گمراهگر است.

ابو عمرو محمد بن محمد بن نصر سکری گوید: هنگامی که پسر محمد بن حسن بن ولید قمی از جانب پدرش به همراهی جماعتی نزد ابوبکر بغدادی آمدند و در مورد نیابتی که برای وی ادعا می‌‍‌شد سؤال کردند، وی آن را انکار کرد و گفت: هیچ چیزی بر عهده‌‍‌ی من گذاشته نشده. اموالی بر او عرضه شد ولی نپذیرفت و گفت: بر من حرام است چیزی از آن را دریافت کنم، زیرا هیچ چیزی از این امر بر عهده‌‍‌ی من نیست و هیچ ادعایی در این باره ندارم.

ابن عیاش گوید: روزی با ابو دلف بودم که سخن از ابوبکر بغدادی به میان آوردیم، او گفت: آیا می‌‍‌دانی چرا آقای ما شیخ [ابوبکر بغدادی] برتر از ابو القاسم حسین بن روح و دیگران بود؟ گفتم: نه، گفت: زیرا ابو جعفر محمد بن عثمان در وصیّتش، نام وی را بر نام او مقدّم داشت.

من گفتم: با این حساب، منصور [دوانیقی] باید از مولایمان امام کاظم علیه السلام برتر باشد‌‍‌! گفت: چرا؟ پاسخ دادم: زیرا امام صادق علیه السلام در وصیّت، نام او را بر نام ایشان مقدّم داشتند.[[674]](#footnote-674)

وی گفت: تو با آقایمان دشمنی داری، من گفتم: همه‌‍‌ی خلق - به غیر از تو - با ابوبکر بغدادی دشمنند. پس نزدیک بود با یکدیگر درگیر شویم و گریبان هم را بگیریم.

ابوبکر بغدادی در قلّت دانش و مروّت مشهور است، و جنون ابو دلف بسیار، در این کتاب در این باره سخن نمی‌‍‌گوییم. ابن نوح برخی از آن موارد را ذکر کرده است.»

حسین بن منصور حلاج

1. عموم مورخان و فقهای مذاهب، متفق و معتقدند حلاج ادعاهایی بزرگ داشت که موجب خروج وی از اسلام شد. او مدعی شد وکیل امام مهدی علیه السلام است، بعدها هم ادعای الوهیت نمود‌‍‌![[675]](#footnote-675)

با این وجود برخی صوفیان، عارفان، غربیان و کسانی که تحت تأثیر آنهایند، او را ستوده، بزرگ انگاشتند‌‍‌!

2. عموم فقیهان ما بر مذمت وی اتفاق نظر دارند، و او را در زمره‌‍‌ی کسانی به شمار آورده‌‍‌اند که توقیعی از امام مهدی علیه السلام در لعن و برائت از وی صادر شده است، شیخ طوسی رحمه الله در غیبت /401 می‌‍‌نگارند: «مذمومانی که به دروغ و افترا، ادعای بابیت و سفارت کردند - خدایشان لعنت کند \_ ؛

یکی از آنان حسین بن منصور حلاج است. حسین بن ابراهیم، از ابو العباس احمد بن علی بن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب پسر دختر ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری برایم نقل کرد: هنگامی که خدای تعالی خواست حقیقت امر حلاج را آشکار کند، و او را رسوا و خوار گرداند، چنین شد: حلاج به گمان خود و به جهت جهالت مفرطی که داشت، پنداشت نیرنگ و حیله‌‍‌اش در ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی - که خدا از او راضی باشد - نیز اثر می‌‍‌کند. از این رو نامه‌‍‌ای فرستاد و ایشان را طلبید تا نیرنگ زند، و به وسیله‌‍‌ی فریب ایشان - که در میان مردم از مکانتی برخوردار بود، و در علم و ادب برای خود منزلتی داشت - بتواند دیگران را نیز در سلک خود درآورده، به مقصود خود که حیله کردن با ضعیفان و گسترش باطل بود، دست یابد.

او در نامه‌‍‌اش نوشته بود: من وکیل صاحب الزمان علیه السلام هستم - وی با این سخن ابتدا ناآگاهان را به سمت خود جلب می‌‍‌کرد و بعد از آن پا فراتر می‌‍‌گذارد و دیگر ادعاهای خود را مطرح می‌‍‌نمود - فرمان دادم برای تو نامه‌‍‌ای نگاشته و هر آن نصرتی را که خواهانی برایت اظهار کنند، تا [در اعتقاد به من] استوار شوی و هیچ تردیدی در این امر نداشته باشی.

ابو سهل در جواب نوشت: من خواسته‌‍‌ی کوچکی دارم که برای تو و در مقایسه با دلائلی که آشکار ساخته‌‍‌ای کار آسانی است، من مردی هستم که به کنیزان علاقه‌‍‌ی بسیار، و تعدادی از آنان را نیز در اختیار دارم، لکن پیری مرا از آنان دور می‌‍‌کند، و می‌‍‌بایست هر جمعه خضاب کنم. من مشقّت بسیار این کار را متحمّل می‌‍‌شوم تا این مسئله را از آنان مخفی دارم، وگرنه قرب آنان به بعد و وصالشان به هجران مبدّل گردد. از تو می‌‍‌خواهم مرا از خضاب و سختی آن بِرَهانی و ریش مرا سیاه گردانی، که در این صورت مطیع تو خواهم بود، نزد تو خواهم آمد، همان اعتقاد تو را داشته و به کیش تو فرا می‌‍‌خوانم‌‍‌!

حلاج وقتی پاسخ او را دریافت کرد دانست که نامه نوشتن به وی اشتباه بوده است، لذا نه دیگر نامه‌‍‌ای نوشت و نه کسی را فرستاد. ابو سهل نیز او را محور سخن و مضحکه‌‍‌ی همگان قرار داد و این مطلب را در بین کوچک و بزرگ منتشر کرد، و همین امر باعث شد حقیقت امر حلاج فاش شود، و مردم از او بگریزند.

جماعتی، از ابو عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه برایم نقل کردند: حلاج به قم آمد و به برخی از خویشان ابو الحسن[[676]](#footnote-676) نامه نوشت و او و ابو الحسن را به سوی خود دعوت کرد، وی نوشت: من فرستاده و وکیل امام هستم.

هنگامی که نامه به دست پدرم رسید آن را پاره کرد و به آورنده گفت: برای نادانی‌‍‌ها چقدر گنجایش داری‌‍‌! آن مرد - که به گمانم خود را پسر عمه و یا پسر عموی حلاج معرفی می‌‍‌کرد - گفت: او شما را دعوت کرده است، چرا نامه‌‍‌اش را پاره کردی؟ همه به او خندیدند و به استهزاء گرفتند. ابو الحسن هم به همراه جماعتی از یاران و غلامان به دکّان خویش رفت.

وقتی وارد خانه‌‍‌ای شد که دکّانش در آن قرار داشت، هر که آنجا نشسته بود برخاست، به جز یک مرد که پدرم او را نشناخت. وقتی ایشان نشست و بسان تجّار حساب و دواتش را بیرون آورد، به برخی حاضران رو کرد و درباره‌‍‌ی آن مرد سؤال نمود. او این را شنید و گفت: من خود حضور دارم، از دیگری درباره‌‍‌ام پرسش می‌کنی؟‌‍‌! پدرم پاسخ داد: ای مرد‌‍‌! تو را احترام کردم و بزرگ داشتم که از خودت سؤال ننمودم. آن مرد گفت: آیا نامه‌‍‌ی مرا در حضور خودم پاره می‌‍‌کنی؟

پدرم فرمود: پس، آن مرد توئی. ای غلام‌‍‌! او را بیرون کن و دشمن خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیرون رفت. سپس فرمود: آیا ادعای معجزات داری؟ خدا تو را لعنت کند. دیگر در قم او را مشاهده نکردیم.»

3. حلاج و حلول، اسوه و مقصد نهایی شلمغانی‌‍‌! حسین بن روح، دختر جناب محمد بن عثمان را از ارتباط با زنی از بنی بسطام - که اعتقاد داشت ارواح معصومین علیهم السلام به محمد بن عثمان، حسین بن روح و ... انتقال یافته - نهی نمود و فرمود: «دخترم‌‍‌! مبادا از این پس نزد این زن بروی، اگر هم نامه‌‍‌ای برایت نوشت یا شخصی را به سراغت فرستاد نپذیر، و دیگر با او دیدار نکن، این [گفتار او] کفر به خدای تعالی و الحاد است. این مرد ملعون، این باور را در دل‌‍‌های این قوم استوار ساخته است، تا بدین وسیله بتواند به آنان بگوید که خداوند متعال با او متّحد شده و درونش حلول کرده است - همان گونه که نصاری درباره‌‍‌ی مسیح علیه السلام گویند - تا به قول حلاج - که خدایش لعنت کند - برسد.»[[677]](#footnote-677)

شیخ مفید رحمه الله در تصحیح اعتقادات الامامیة /134 می‌‍‌فرماید: «حلاجیه گروهی از صوفیانند. آنان اباحی گرند و به حلول اعتقاد دارند. حلاج تظاهر به تشیع می‌‍‌کرد، گرچه ظاهر امر او تصوف بود. آنان افرادی ملحد و زندیق هستند، چنین وانمود می‌‍‌کنند که تمامی فرقه‌‍‌ها با اعتقادشان همسویند. برای حلاج اموری باطل را ادعا می‌‍‌کنند، همان سان که مجوسیان برای زردشت، و مسیحیان برای راهبانشان آیات و بینات را ادعا می‌کنند. و البته که مجوسیان و مسیحیان به عمل به عبادات از اینان نزدیکترند، و اینان از شرائع و عمل بدان، از آنها دورتر.»

عبارت محقق بحرانی نیز در الحدائق الناضرة 1 /12 پیشتر گذشت: «از این جمله، روایاتی است که از امامان پسین علیهم السلام در لعن جماعتی که این اوصاف را داشتند صادر شده است، مانند فارس بن حاتم قزوینی، حسن بن محمد بن بابا، محمد بن نصیر نمیری، ابو طاهر محمد بن علی بن بلال، احمد بن هلال، حسین بن منصور حلاج، ابن ابی عزاقر، ابو دلف و جماعت بسیاری که خود را شیعه می‌‍‌نامند و باورهای وقیحی چون غلو، اباحی گری، تناسخ و اموری چنین دارند. توقیعاتی از ایشان علیهم السلام در لعن و بیزاری جستن از اینان در هر مکانی صادر شد.»

4. در مصادر تاریخ و سیره مطالب بسیاری پیرامون حلاج، داستان‌‍‌ها، سخنان و دروغ پردازی‌‍‌های پیروانش آمده است، چنان که می‌‍‌توان در این باب یک جلد کتاب به رشته‌‍‌ی تحریر درآورد. البته رساله‌‍‌های دانشگاهی، مقالات و مباحثی که غربیان درباره‌‍‌ی او و امور مربوطه نگاشته‌‍‌اند، چندین برابر است‌‍‌!

طبری در تاریخ خود 8 /255 می‌‍‌نویسد: «سال 301: ... در این سال شخصی جادوگر که به حلاج معروف و کنیه‌‍‌اش ابو محمد بود، به همراه رفیقش به خانه‌‍‌ی وزیر علی بن عیسی احضار شدند. از گروهی از مردم شنیدم که وی مدعی ربوبیت است. او و رفیقش را سه روز از ابتدا تا نیم روز به بند کشیدند، بعد آنها را پایین آورده به زندان می‌‍‌بردند. او مدتی طولانی در حبس بود و جماعتی از جمله نصر قشوری فریب او را خوردند، تا آنکه مردم اعتراض کردند و بر کسانی که بر حلاج ایراد می‌‍‌گرفتند و او را به بدی یاد می‌‍‌کردند، نفرین نمودند. پس او را از زندان بیرون آورد، دست‌‍‌ها و پاهایش را برید، آنگاه گردن زده و به آتش سوزاندند.»

الانساب سمعانی 2 /292: «حلاج:... یعنی پنبه زن، و کسی که به این عنوان شهرت دارد ابو مغیث حسین بن منصور حلاج است... جدّ وی مجوسیی از اهالی بیضاء فارس بود و محمی نام داشت. حسین در واسط - و طبق قولی در شوشتر - رشد کرد. او به بغداد آمد و با صوفیان درآمیخت، و با بزرگان صوفیه مانند جنید بن محمد، ابو حسین نوری و عمرو بن عثمان مکی مصاحبت کرد... چند سالی هم شاگرد سهل بن عبد الله بود.

وی در بغداد بعضی اوقات جامه‌‍‌ی مویین می‌‍‌پوشید، گاه دو خرقه‌‍‌ی رنگین، گاه قبا و عمامه و گاه با قبایی در زیّ لشکریان. اولین سفری که از شوشتر به بصره رفت، هیجده سال داشت. بعد از آن با دو خرقه نزد عمرو بن عثمان مکی و جنید بن محمد رفت، و هیجده ماه در کنار عمرو بن عثمان ماند...

بعداً با جماعتی از صوفیان به بغداد بازگشت. از آنجا به مکه آمد و یک سال در آن اقامت گزید. سپس به بغداد و به قصد جنید رجوع کرد...

به مدت یک سال به شوشتر آمد و در میان مردم وجهه‌‍‌ای عظیم یافت، چنان که تمام هم عصرانش بدو حسادت ورزیدند. عمرو بن عثمان پیوسته نامه می‌‍‌نوشت و به او فرمان می‌‍‌داد به خوزستان رود و سخنانی درشت درباره‌‍‌اش می‌‍‌گفت. این امر موجب خشم حلاج شد، پس لباس‌‍‌های صوفیه را کنار گذاشت و قبا به برکرد و همنشین اهل دنیا شد. پس از مدتی به مدت پنج سال به خراسان، ما وراء النهر، سیستان و کرمان رفت. آنگاه به فارس بازگشت، و به سخنرانی برای مردم پرداخت. مجلسی تشکیل می‌‍‌داد و آنان را به سوی خدا دعوت می‌کرد. وی در فارس به ابو عبد الله زاهد شناخته می‌‍‌شد. برای اهالی آن دیار آثاری نیز تصنیف نمود...

بعد به بصره رفت و مدتی کوتاه در آن ماند. دوباره راهی مکه شد. لباس‌‍‌هایی وصله‌‍‌دار و لنگ پوشید. جماعت بسیاری در این سفر وی را همراهی نمودند. ابو یعقوب نهرجوری به او حسد کرد و درباره‌‍‌اش سخنانی گفت. لذا به بصره بازگشت و یک ماه در آن ماند. سپس به اهواز آمد، و از آنجا به بغداد و مکه رفت. بعدها چنین دید که به بلاد شرک سفر، و به سوی خدا دعوت کند. از این رو آهنگ هند، چین و ترکستان کرد. در ادامه بازگشت، حج به جا آورد و در آنجا اقامت گزید. پس از مدتی به بغداد رفت و زمینی به دست آورد و خانه بنا کرد...»

تاریخ بغداد 8 /112 می‌‍‌نویسد: «یک سال در بغداد ماند. پس از آن به برخی پیروان گفت: از فرزندم حمد مراقبت کن تا من بازگردم، چون به نظرم رسیده به بلاد شرک بروم و مردمان را به خدا دعوت کنم، و رفت. خبردار شدم که آهنگ هند کرده، پس از آن به خراسان رفته و بعد وارد ما وراء النهر و ترکستان شده است...

بعد از بازگشت از این سفر سخنان فراوانی درباره‌‍‌ی او گفتند. وی سومین حج خود را به جای آورد و به مدت دو سال در آنجا اقامت کرد. سپس بازگشت و از رویکرد پیشین خود عدول نمود. او در بغداد زمین گرفت و خانه‌‍‌ای بنا نمود...

گروهی او را ساحر می‌‍‌دانستند، قومی دیوانه می‌‍‌خواندند، و طائفه‌‍‌ای برای او کراماتی قائل بودند، سخن پیرامون او مختلف بود تا آنکه سلطان او را به حبس انداخت.»

همان 8 /116 می‌‍‌نویسد: «محمد بن علی کتانی گفت: حسین بن منصور در آغاز امر وارد مکه شد. ما بسیار تلاش کردیم تا جامه‌‍‌ی وصله‌‍‌دار او را به دست آوردیم. سوسی گوید: ما شپشی از آن برگرفتیم و وزن کردیم، نیم دانگ بود به جهت کثرت ریاضت وی...

علی بن احمد حاسب گوید: از پدرم چنین شنیدم: معتضد برای اموری چند مرا به هند فرستاد تا در رابطه با آن اطلاعاتی کسب کنم و او را آگاه سازم. در کشتی مردی که به نام حسین بن منصور شناخته می‌‍‌شد، همراه من بود. اخلاقی نیکو داشت و خوش صحبت بود. از کشتی پیاده شدیم و به ساحل درآمدیم. بدو گفتم: برای چه کاری به اینجا آمده‌‍‌ای؟ او گفت: آمده‌‍‌ام تا سحر بیاموزم و مردم را به خدا دعوت کنم‌‍‌!

در کنار ساحل کلبه‌‍‌ای و درون آن پیرمردی بود، حسین بن منصور به او گفت: آیا کسی را سراغ دارید که سحر بداند؟ پیرمرد رشته نخی بیرون آورد و یک طرف آن را به دست حسین بن منصور داد، سپس آن را به هوا پرتاب کرد و به پارچه‌‍‌ای تبدیل شد، پس به بالای آن رفت و فرود آمد‌‍‌!

به حسین بن منصور گفت: چنین چیزی می‌‍‌خواهی؟ بعد از آن حسین از من جدا شد و دیگر او را ندیدم مگر در بغداد...

منصور بن عبد الله گوید: از برخی رفقا چنین شنیدم: شبلی بر بدن به دار آویخته‌‍‌ی منصور گذشت، بر او نگاهی انداخت و گفت: آیا تو را از مردمان نهی نکردیم...

ابوبکر بن ابی سعدان گوید: حسین بن منصور، تزویرگر و دروغ پرداز بود. ابو عبدالرحمن گوید: شنیدم که عمرو بن عثمان او را لعنت می‌‍‌کرد و می‌‍‌گفت: اگر بدو دست یابم با دست خود او را به قتل خواهم رساند، من گفتم: چرا؟ گفت: آیه‌‍‌ای از کتاب خدا را تلاوت کردم، او [حسین بن منصور] گفت: من نیز می‌‍‌توانم چنین سخن بگویم‌‍‌!

ابو زرعه‌‍‌ی طبری، از ابو یعقوب اقطع نقل می‌‍‌کند: من به خاطر حسن طریقه و تلاشی که از حسین بن منصور دیدم، دخترم را به همسری او در آوردم. بعد از مدتی کوتاه برایم معلوم شد که او ساحر، حیله‌‍‌گر، خبیث و کافر است...

وقتی وارد بغداد شد بسیاری از مردم و نیز رؤساء را گمراه کرد. طمع وی بیشتر متوجه رافضیان بود، زیرا در سلک آنان وارد شده بود. وی به ابو سهل بن نوبخت - که مردی فرهیخته، فهیم و تیزهوش بود - نامه‌‍‌ای نوشت تا او را به گمراهی بکشاند...

ابوبکر بن سعدان گوید: حسین بن منصور به من گفت: به من ایمان آور تا گنجشکی را نزد تو بفرستم که فضله‌‍‌ای به اندازه‌‍‌ی دانه‌‍‌ای، بر روی مسی به وزن چند منّ بیندازد، و طلا شود‌‍‌! من بدو گفتم: بلکه تو به من ایمان بیاور تا فیلی برایت بفرستم که به پشت بخوابد و دست و پایش در هوا قرار گیرد، و چون بخواهی او را پنهان کنی در یکی از دو چشمت پنهان داری‌‍‌! پس مبهوت ماند و سکوت کرد...

گفته شده که او به وسیله‌‍‌ی اموری شبیه شعبده و سحر و ادعای نبوت، در پی گمراه ساختن مردم بود... ادعا فراتر رفت و گفتند او مدعی ربوبیت است...

جریان وی میان مردم پخش شد و در مورد قتل او سخن می‌‍‌گفتند. خلیفه فرمان داد او را تسلیم حامد بن عباس کنند تا در حضور قضاة پرده از چهره‌‍‌اش بردارد. جریاناتی گذشت و خلیفه درباره‌‍‌ی او به یقین رسید و از آنچه درباره‌‍‌ی او می‌‍‌گفتند آگاه شد، از این رو فرمان قتل و به آتش سوزاندن او را صادر کرد.

او را در روز سه شنبه هفت روز باقی مانده از ذی القعده سال 309 در مجلس مأموران حاضر کردند و تقریباً هزار تازیانه بر او نواختند. دست‌‍‌ها و پاهایش را قطع کردند، گردنش را زدند، و بدنش را به آتش سوزاندند، سر او را بر روی دیوار زندان جدید در مقابل دید مردم قرار دادند، دست و پایش را نیز در کنار سرش آویختند...

ابوبکر بن حمشاذ گوید: مردی با توبره‌‍‌ای به دینور آمد، و شب و روز از آن جدا نمی‌‍‌شد. مردم آن را تفتیش کردند و نوشته‌‍‌ای اثر حلاج در آن یافتند، در ابتدای آن چنین آمده بود: از رحمن رحیم به فلانی پسر فلانی. پس او را به بغداد فرستادند. حلاج را احضار و آن نوشته را بر او عرضه کردند، او گفت: این دست خطّ من است و من آن را نگاشته‌‍‌ام. آنان گفتند: پیشتر مدعی نبوت بودی، حال ادعای ربوبیت می‌‍‌کنی؟‌‍‌! پاسخ داد: من ادعای ربوبیت ندارم، اما آیا جز این است که نویسنده خداست و من و دست ابزاریم؟

ابو علی اوارجی، به علی بن عیسی خبر داد که محمد بن علی قنائی - که کاتب بود - حلاج را می‌‍‌پرستد و مردم را به اطاعت از او فرا می‌‍‌خواند. علی بن عیسی کسی را فرستاد که او را دستگیر و خانه‌‍‌اش را تفتیش کند. او نزد علی بن عیسی اقرار کرد که از پیروان حلاج است، و از خانه‌‍‌اش دفترها و نامه‌‍‌هایی به خطّ حلاج آوردند. حامد بن عباس از مقتدر درخواست کرد حلاج و دعوتگران وی را بدو بسپارد...

حامد آنان را دستگیر کرد و با آنها به گفتگو پرداخت. آنها اعتراف کردند که از یاران و دعوتگران حلاجند، و گفتند الوهیت وی برای آنان به اثبات رسیده است و مردگان را زنده می‌‍‌کند، و بدین ترتیب پرده از چهره‌‍‌ی حلاج برداشتند، اما حلاج این مطلب را انکار و آنها را تکذیب کرد و گفت: به خدا پناه می‌‍‌برم از آنکه ادعای ربوبیت یا نبوت کنم، من مردی هستم که خدا را می‌‍‌پرستم، نماز، روزه و کار خیر بسیار انجام می‌‍‌دهم، و جز این نمی‌‍‌دانم.»

سیر اعلام النبلاء 14 /313 می‌‍‌نویسد: «فقیه ابو علی بن بناء گوید: حلاج ادعای الوهیت داشت و معتقد بود لاهوت در طبیعت حلول کرده است. وزیر علی بن عیسی او را احضار نمود، ولی دید نه می‌‍‌تواند قرآن را درست بخواند و نه از فقه و حدیث بهره مند است، پس به او گفت: فراگیری فرائض و امور طهارت، برای تو شایسته‌‍‌تر از نوشتن نامه‌‍‌هایی است که نمی‌‍‌دانی در آن چه می‌‍‌گویی...

حلاج، نصر قشوری را از طریق صلاح و دین - و نه آنچه بدان فرا می‌‍‌خواند [و ادعا می‌‍‌کرد] - فریفته بود. نصر هم مادر مقتدر را از کشتن وی هراسانید و گفت: بیم آن دارم که عقوبت این عمل دامنگیر پسرت شود، او هم پسرش را از این کار بازداشت، ولی مقتدر نپذیرفت و به حامد دستور داد او را به قتل برساند، اما همان روز تب کرد و این باعث شد نصر و مادر مقتدر بیش از پیش فریفته شوند و مقتدر نیز به تردید افتد. لذا به حامد دستور داد دست نگه دارد، و چند روزی به تأخیر افتاد تا آنکه وی بهبودی یافت. حامد اصرار کرد و گفت: اگر این شخص باقی بماند شریعت را دیگرگون می‌‍‌کند، و مردمانی را از دین بر می‌‍‌گرداند که به از بین رفتن حکومتتان منجر خواهد شد، پس بگذارید او را بکشم، اگر مشکلی برای شما پیش آمد مرا به قتل برسانید. پس فرمان قتل او را صادر کرد و همان روز او را کشتند...

در خانه‌‍‌ی او نامه‌‍‌هایی پیدا کردند که از جانب دعوتگران وی از اطراف و اکناف آمده بود، نوشته بودند: ما برای تو در هر زمینی بذری کاشتیم که نمو داشته باشد، برخی او را باب امام خطاب کرده بودند، برخی صاحب الزمان - یعنی کسی که شیعیان منتظر او هستند \_، برخی او را صاحب ناموس اکبر یعنی پیامبر، و برخی هم خدا‌‍‌!

از حلاج در این باره سؤال کردند، وی گفت: من این نامه‌‍‌ها را نمی‌‍‌شناسم، آنها را بر ضدّ من ساخته‌‍‌‌‍‌اند...

محمد بن اسحاق ندیم هم در مورد حلاج مطالبی نقل می‌‍‌کند و بر او هجوم می‌‍‌آورد، در ادامه اسامی کتب وی را می‌‍‌نگارد: کتاب طاسین الأول، الأحرف المحدثة و الأزلیة، ظلّ ممدود، حمل النور و الحیاة و الأرواح، الصهور، تفسیر قل هو الله احد، الأبد و المأبود، خلق الإنسان و البیان، کید الشیطان، سرّ العالم و المبعوث، العدل و التوحید، السیاسة، علم الفناء و البقاء، شخص الظلمات، نور النور، الهیاکل و العالم، المثل الأعلی، النقطة و بدو الخلق، القیامات، الکبر و العظمة، خزائن الخیرات، موائد العارفین، خلق خلائق القرآن، الصدق و الإخلاص، التوحید، النجم إذا هوی، الذاریات ذرواً، هوهو، کیف کان و کیف یکون، الوجود الأول، لا کیف، الکبریت الأحمر، الوجود الثانی، الکیفیة و الحقیقة و کتبی دیگر.»[[678]](#footnote-678)

عریب بن سعد قرطبی در صلة تاریخ الطبری /60 می‌‍‌نویسد: «حلاج مردی گمراه و خبیث بود. در شهرها می‌‍‌گشت و بر جاهلان تزویر می‌‍‌کرد. گروهی بر این باورند که وی به رضا از آل محمد دعوت می‌‍‌نمود، اما ظاهر آن است که وی نزد سنی سنی بود، نزد شیعی شیعی و نزد معتزلی معتزلی.

او شعبده بازی می‌‍‌کرد. تلاش می‌‍‌کرد طب را فرا گیرد. کیمیا را تجربه نمود. با تزویر پیوسته‌‍‌ی خود ناآگاهان را به گمراهی کشاند. بعدها ادعای ربوبیت کرد و به حلول قائل شد. افتراهای سختی بر خدای عزوجل و رسولانش زد.

نامه‌‍‌هایی از او یافت شد سراسر یاوه سرایی، سخن واژگون و کفر عظیم. در برخی از آنها آمده بود: من غرق کننده‌‍‌ی قوم نوح، و نابودگر عاد و ثمودم‌‍‌! وی به یارانش می‌‍‌گفت: تو نوحی، تو موسی و تو نیز محمد، من ارواح آنان را به ابدان شما بازگردانده‌‍‌ام‌‍‌!

محمد بن یحیی صولی گوید: من بارها او را دیده و با او سخن گفته‌‍‌ام، او را جاهلی یافتم که خود را خردمند وانمود می‌‍‌کرد، الکنی که خود را به فصاحت می‌‍‌زد، و بدکاری که تظاهر به عبادت می‌‍‌کرد و پشم می‌‍‌پوشید.

نخستین کسی که بدو دست یافت علی بن احمد راسبی بود که چون از احوال وی آگاه شد، او را به عیان و در بند بر روی شتری به بغداد فرستاد. ماجرای او و آنچه برای خودش به اثبات رسیده بود را نیز در نامه‌‍‌ای نوشت و فرستاد. علی بن عیسی وزیر در سال 301 او را احضار کرد و فقیهان را برای مناظره با وی آورد. او نه چیزی از قرآن می‌‍‌دانست، نه فقه و حدیث و شعر و لغت و اخبار مردم‌‍‌! پس او را سخیف خواند و مورد ضرب قرار داد...

ابن فرات در دوران نخستین وزارت خود بر [خانه‌‍‌ی] او هجوم آورد. موسی بن خلف نیز در پی او برآمد، ولی او با غلامش گریختند، تا آنکه در همین سال بدو دست یافت و به حامد وزیر سپرد. حامد او را در حضور حاضران می‌‍‌آورد و کتک می‌‍‌زد و ریشش را می‌‍‌کند...»

5. صوفیان و دوستداران آنان برای آنکه حلاج را محبوب مردم قرار دهند بر اساس خیالات و بافته‌‍‌هایشان برای او شخصیت پردازی کردند، از این رو سخنانی را بدو نسبت دادند، و داستان‌‍‌هایی فتنه‌‍‌گر برای او دست و پا کردند، لذا حلاجِ دنیای تصوف، فلسفه و عرفان، غیر از حلاجِ واقعی شد، آنان او را رمز صوفی مظلوم دورانش دانستند‌‍‌!

عجیب است که قاضی شهید نور الله شوشتری رحمه الله که عالمی بزرگ و مدافع مذهب اهل‌‍‌بیت علیهم السلام بوده و در همین راستا به شهادت رسیده، نسبت به حلاج و ابن عربی حسن ظن به خرج داده است‌‍‌! علت این امر را باید آن دانست که ایشان درباره‌‍‌ی این دو شناختی محدود داشته است.

وحید بهبهانی رحمه الله در تعلیقة /149 می‌‍‌نگارد: «حسین بن منصور؛ در وجیزه در مورد او آمده: مذمت بسیاری دارد.

در بلغه چنین آمده: برخی از اجلّه‌‍‌ی شیعه در مدح وی، کار را به آنجا رسانده‌‍‌اند که مدعی شده‌‍‌اند او از اولیاست، مانند صاحب مجالس المؤمنین و محبوب القلوب و جز این دو، لکن این امر خالی از بُعد و غرابت نیست.

در شرح حال شیخ مفید رحمه الله خواهد آمد که یکی از آثار ایشان، ردّ بر اصحاب حلاج است.»

محدث ارموی در فیض الإله فی ترجمة القاضی نور الله /43 می‌‍‌نگارد: «فاضل کشمیری در کتاب نجوم السماء در احوال قاضی رحمه الله می‌‍‌نویسد - و خلاصه‌‍‌اش این است‌‍‌: پوشیده نیست که آنچه قاضی سید نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین و غیر او آورده‌‍‌اند - یعنی مدح جماعتی از صوفیه و حسن ظنّ به آنان، کسانی چون حسین بن منصور حلاج که توقیعی دربردارنده‌‍‌ی لعن او، از مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر شد، همان گونه که عالمان ما که خدا از ایشان راضی باشد، در کتب معتبر نگاشته‌‍‌اند، و نیز سفیان ثوری، با یزید بسطامی، محیی الدین عربی و همانندان آنها از متقدّمین و متأخّرین صوفیه که فساد مذهب و اعتقاد باطلشان نزد علماء ما ثابت است - موجب نمی‌‍‌شود قاضی که آنها را می‌‍‌ستاید صوفی باشد، زیرا مدح شخصی منحصراً به معنای اختیار مسلک و قبول باور وی نیست...»

6. برخی سنیان نیز در مورد او به اشتباه افتاده‌‍‌اند، شربینی در مغنی المحتاج 4 /134 می‌‍‌نویسد: «از ابن سریج در مورد حلاج پرسیدند، گفت: در مورد او چیزی نمی‌‍‌گویم، امر او برایم واضح نیست. قاضی ابو عمرو جنید و فقیهان عصر او فتوی به کفر او دادند و مقتدر هزار تازیانه بر او زد...

مردم درباره‌‍‌اش مختلفند، برخی در تعظیم او مبالغه می‌‍‌کنند، و برخی کافرش می‌‍‌دانند. ابن مقری نیز بسان دیگران قائل به کفر کسی است که در کفر پیروان ابن عربی شک کند.»

ابن عربی در تفسیر 2 /233 بایزید بسطامی و گفتارش: سبحانی ما اعظم شأنی‌‍‌! و حسین بن منصور و گفتارش: انا الحق‌‍‌! را تأیید می‌‍‌کند و آنان را موحّد تام می‌‍‌انگارد‌‍‌!

حلاج خوشایند آلوسی نیز قرار گرفته است، وی در تفسیرش 5 /159 می‌‍‌پندارد معرفت الهی با تمامی اجزاء بدن حلاج مخلوط شده بود، و با هر قطره از خون وی کلمه‌‍‌ی الله نوشته شد‌‍‌!

وی در 16 /214 حلاج را در ادعای الوهیت معذور می‌‍‌شمارد‌‍‌!

ابن تیمیه نیز وارد گود می‌‍‌شود و راهی برای تصحیح ادعاهای حلاج و هم پیاله‌‍‌هایش ارائه می‌‍‌کند، او معتقد است که خدا به فاسقان جن نیز قدرت بر انجام معجزات می‌‍‌دهد‌‍‌!

در دقائق التفسیر 2 /142 می‌‍‌نویسد: «من در قلعه‌‍‌ای در مصر محبوس بودم. شخصی از جن نزد امیر که از یارانش جدا افتاده بود رفت و خود را ابن تیمیه معرفی کرد و امیر هم پنداشت او ابن تیمیه است. وی ملک مادرین را از این مطلب آگاه ساخت و او شخصی را فرستاد و حقیقت را جویا شد و فهمید من از زندان بیرون نرفته‌‍‌ام، و آن شخصی جنّی بوده دوستدار من که همان کاری را انجام می‌‍‌داده که من انجام می‌‍‌داده‌‍‌ام. هنگامی که ترکان به دمشق می‌‍‌آمدند به اسلام دعوتشان می‌‍‌کردم، و چون شهادتین را می‌‍‌گفتند به آنها غذا می‌دادم.

برخی از مردم گفتند: به چه دلیل نمی‌‍‌گویی او فرشته بوده؟ گفتم: فرشته دروغ نمی‌‍‌گوید، اما او به دروغ خود را ابن تیمیه معرفی کرده.

بسیاری از مردم کسی را دیده‌‍‌اند که خود را خضر معرفی می‌‍‌کرده و حال آنکه جن بوده است. چنین امری برای یهود و نصاری نیز رخ می‌‍‌دهد، و آنان در معبدشان کسی را می‌‍‌بینند که خود را خضر عنوان می‌‍‌کند. گاه است که خود را موسی، عیسی، محمد و... عنوان کند، و اینها همه واقع شده، و پیامبر فرمود: هر که مرا در خواب ببیند، به حق مرا دیده چون شیطان به صورت من در نمی‌‍‌آید...

پیروان حلاج پس از قتل او، کسی به سراغشان می‌‍‌آمد و خود را حلاج معرفی می‌‍‌کرد. شیخی به نام دسوقی در مصر نیز پس از مرگش، نامه‌‍‌هایش از او به یارانش می‌‍‌رسید و شخصی راستین از پیروانش یکی از آن نامه‌‍‌ها را به من نمایاند و دیدم به خطّ جن است. من دست خطّ جن را بارها دیده‌‍‌ام‌‍‌!

همین گونه است نسبت به کسانی که علی یا محمد بن الحنفیه را زنده می‌‍‌دانند، و شخصی از جن در صورت آنها ظاهر می‌‍‌شده است‌‍‌! منتظَر رافضه نیز چنین است...‌‍‌!»

نگارنده: بنابر پندار ابن تیمیه باید ظلم و بیهوده‌‍‌کاری را به خدا نسبت داد، چرا که وی می‌‍‌پندارد خدا به فاسقان جن قدرت بر معجزه می‌‍‌دهد، و اگر چنین باشد دیگر نمی‌‍‌توان انبیاء و اوصیایشان علیهم السلام را تصدیق نمود، زیرا ممکن است از جنّیان باشند‌‍‌!

از دیگر سو بر اساس چنین انگاری، باید انسان در هر چه مشاهده می‌‍‌کند تردید کند، چه می‌‍‌خواهد نبی یا فردی صالح باشد، و چه شخصی بدکار، زیرا ممکن است جنّی باشد‌‍‌! و البته که این تردید به شخص ابن تیمیه در مورد خودش نیز سرایت می‌‍‌کند‌‍‌!

شلمغانی، ابن ابی عزاقر

شلمغانی در جوانی عالمی استوار و مورد اعتماد بود و کتاب‌‍‌هایی در فقه و حدیث نگاشت. اما با گذشت زمان شیطان او را به ضلالت کشاند، و در نتیجه خود را از مصادیق این آیه قرار داد: وَاتْلُ عَلَیهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَینَاهُ آیاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّیطَانُ فَکانَ مِنَ الْغَاوِینَ،[[679]](#footnote-679) و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت؛ آنگاه شیطان، او را دنبال کرد و از گمراهان شد. انحراف او با ادعای سفارت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آغاز شد. وی با ادعای شراکت با حسین بن روح رحمه الله در مقوله‌‍‌ی سفارت، مردم را می‌‍‌فریفت. بعدها هم به میدان حلول آمد و - بسان معاصرش حلاج - مدعی شد خدا در او حلول کرده است‌‍‌! فرجام حلاج موجب عبرت وی نشد و لذا در مسیر بدعت خود باقی ماند.

او برخی خانواده‌‍‌ها و شخصیّت‌‍‌های سیاسی بغداد از جمله آل بسطام را نیز تحت تأثیر قرار داد و به گسترش بدعت حلول - که چیزی شبیه باور کرخیان مخمِّسه، یعنی کسانی که می‌‍‌پنداشتند خداوند در حضرات پنج تن علیهم السلام حلول کرده، بود - در میان آنان پرداخت، بلکه مذهب وی از کرخیان نیز رسواتر بود.

شیخ مفید در الفصول العشرة /16 می‌‍‌فرماید: «محمد بن علی بن ابی العزاقر شلمغانی درگذشته به سال 323؛ وی از عالمان پیشین اصحاب ما [شیعیان]، و در راه مستقیم بود. لکن حسادت نسبت به ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله او را برآن داشت که ترک مذهب کند و به عقائدی سخیف معتقد شود، لذا سخنانی ناروا گفت، و توقیعی در لعن او از ناحیه صادر شد. او کتابی در غیبت نوشته است.»

شیخ طوسی نحوه‌‍‌ی تأثیر گذاری شلمغانی را بیان می‌‍‌کند، ایشان در غیبت /403 می‌‍‌نگارد: «یکی از کسانی که ادعای سفارت و بابیت داشت ابن ابی عزاقر است. حسین بن ابراهیم، از احمد بن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب پسر دختر ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری، از ام کلثوم برایم نقل کرد: ابو جعفر بن ابی عزاقر نزد بنی بسطام از وجاهتی برخوردار بود. علت این امر آن بود که شیخ ابو القاسم منزلت و مرتبتی برای وی نزد مردم قرار داده بود. وی پس از آنکه مرتد شد، هر گونه دروغ و کفری را برای بنی بسطام بیان می‌‍‌کرد و به شیخ ابو القاسم نسبت می‌‍‌داد، مردم هم از او می‌‍‌پذیرفتند. تا آنکه خبر به جناب ابو القاسم رسید. ایشان آن امور را انکار کرد و سخت شمرد. بنی بسطام را از سخن گفتن با او نهی کرد و فرمان داد او را لعنت کرده بیزاری جویند، اما آنها نپذیرفتند و هم چنان او را عهده‌‍‌دار امور خود دانستند، و این بابت آن بود که وی به آنها می‌‍‌گفت: من سرّی را که ابو القاسم بر کتمان آن پیمان گرفته بود افشا کردم، لذا پس از قرب به او، به دوری و بُعد عقاب شدم. آن [راز] امری عظیم بود و کسی جز فرشته‌‍‌ی مقرّب، نبیّ مرسل و مؤمن آزموده، تحمّل آن را ندارد. وی با این کار بر بلندا و عظمت آن مطلب می‌‍‌افزود‌‍‌!

این خبر به ابو القاسم رسید. در نامه‌‍‌ای به بنی بسطام، بر او و کسانی که سخن او را تأیید می‌‍‌کنند و هم چنان عهده‌‍‌دار می‌‍‌دانند، لعنت فرستاد و بیزاری جست.

وقتی نامه به آنان رسید آن را به شلمغانی نشان دادند، وی به شدت گریست و گفت: این سخن، باطنی عظیم دارد؛ لعنت به معنای دور کردن است، لذا اینکه گفته: خدا او را لعنت کند، بدان معناست که خدا از عذاب و آتش او را دور گرداند، هم اینک دریافتم که چه مقامی دارم، و دو گونه را به خاک آلود و گفت: این مطلب را کتمان کنید‌‍‌!

ام کلثوم - که خدایش رضا باشد - گوید: من به شیخ ابو القاسم خبر دادم که روزی به خانه‌‍‌ی مادر ابو جعفر بن بسطام رفتم. او به استقبال من آمد و بسیار احترام گذاشت، حتی بر پایم افتاد و به بوسه گرفت‌‍‌! من این کار را ناروا شمردم و گفتم: بانوی من‌‍‌! دست نگه دار، این کار بزرگی است، و خود بر دستان او افتادم، او گریست و گفت: چسان چنین نکنم و حال آنکه شما سرور من فاطمه علیها السلام هستید‌‍‌! من بدو گفتم: بانوی من‌‍‌! چگونه؟ پاسخ داد: شیخ ابو جعفر محمد بن علی [شلمغانی] رازی را با ما در میان گذاشته است. گفتم: چه رازی؟ گفت: از ما عهد گرفته که آن را فاش نسازیم، و می‌‍‌ترسم اگر افشا کنم به عقوبت آن گرفتار شوم.

من به او اطمینان دادم که آن را بر کسی افشا نخواهم کرد، و در دل شیخ ابو القاسم حسین بن روح را استثناء کردم. او گفت: شیخ ابو جعفر [شلمغانی] به ما گفته: روح رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به پدر تو - یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان - منتقل شده است، روح امیرالمؤمنین علیه السلام به بدن حسین بن روح، و روح سرورمان فاطمه علیها السلام به شما انتقال یافته است، حال چگونه شما را تبجیل نکنم؟

من گفتم: دست نگه دار، چنین نکن که این دروغ است، او [بر این مطلب اصرار داشت و] گفت: این سرّی عظیم است، و ایشان از ما پیمان گرفته که آن را برای هیچ کسی بازگویی نکنیم. پس تو را به خدا قسم می‌‍‌دهم که [آن را فاش نکنی] مبادا عذابی مرا در رسد. بانوی من‌‍‌! اگر نبود آنکه مرا وادار به افشای آن کردید، برایتان نمی‌‍‌گفتم، بعد از شما هم برای احدی نخواهم گفت.

از نزد او که بیرون آمدم حضور شیخ ابو القاسم بن روح رسیدم و جریان را تعریف کردم. ایشان که به من و سخنم اعتماد داشت فرمود: دخترم‌‍‌! مبادا از این پس نزد این زن بروی، اگر هم نامه‌‍‌ای برایت نوشت یا شخصی را به سراغت فرستاد نپذیر، و دیگر با او دیدار نکن، این [گفتار او] کفر به خدای تعالی و الحاد است. این مرد ملعون، این باور را در دل‌‍‌های این قوم استوار ساخته است، تا بدین وسیله بتواند به آنان بگوید که خداوند متعال با او متّحد شده و درونش حلول کرده است - همان گونه که نصاری درباره‌‍‌ی مسیح علیه السلام گویند - تا به قول حلاج - که خدایش لعنت کند - برسد.

پس، من از بنی بسطام دوری جستم و دیگر سراغشان نرفتم، هیچ عذری از آنان نپذیرفتم و حاضر به دیدار با مادرشان هم نشدم، و این ماجرا در میان بنی نوبخت منتشر شد. شیخ ابو القاسم برای همه نامه به لعن ابو جعفر شلمغانی و بیزاری از او و نیز مریدان او، و کسانی که به اعتقاد او رضایت دارند یا با او سخن می‌‍‌گویند - چه برسد به آنکه موالات او را داشته باشند - نوشت.

بعد از آن هم توقیعی از صاحب الزمان علیه السلام در لعن و بیزاری از او، اتباع، پیروان، کسانی که به اعتقاد او رضایت دارند، و کسانی که پس از آگاهی از این توقیع او را عهده‌‍‌دار می‌‍‌دانند، صادر شد.

او حکایاتی قبیح و اموری ناپسند دارد که کتاب خود را از ذکر آن منزّه می‌‍‌داریم، ابن نوح و دیگران نوشته‌‍‌اند.

اما سبب قتل وی؛ هنگامی که ابو القاسم بن روح او را لعنت کرد، حکایت او را آشکار ساخت، بیزاری جست و تمامی شیعیان را بدان فرمان داد، او دیگر نتوانست حقیقت را مخفی دارد، لذا در مجلسی که بزرگان شیعه حضور داشتند و همه، لعن و بیزاری جستن شیخ ابو القاسم از او را بازگو می‌‍‌کردند، صدا زد: من و او را در یک مجلس حاضر کنید تا من دست او را بگیرم و او دست مرا، پس اگر آتشی از آسمان بر او فرود نیامد و نسوزاند، بدانید هرچه درباره‌‍‌ی من گفته صحیح است.

از آنجا که این ماجرا در خانه‌‍‌ی ابن مقله رخ داده بود، راضی از آن خبردار شد، لذا فرمان داد او را دستگیر کنند و به قتل برسانند. پس او کشته شد و شیعیان راحت شدند.

ابو الحسن محمد بن احمد بن داود گوید: محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر - که خدایش لعنت کند - معتقد بود فضیلت ولیّ را جز با خرده گیری ضد در مورد او نمی‌‍‌توان شناخت. این باور از اینجا ناشی می‌‍‌شود که وی می‌‍‌خواست به کسانی که ایراداتی را که بر وی می‌‍‌شود می‌‍‌شنوند، چنین بنمایاند که فضیلت وی را دربردارد‌‍‌!

آنها این اعتقاد را از آدم اول تا آدم هفتم پیاده کردند. آنان به هفت عالم و هفت آدم اعتقاد دارند. آنها این باور را در مورد موسی و فرعون، محمد و ابوبکر و علی و معاویه نیز پیاده کردند‌‍‌!

در مورد ضد، برخی بر این باورند که ولی او را می‌‍‌گمارد و وادار به خرده گیری بر خود می‌‍‌کند، همان گونه که برخی ظاهریان گویند: علی بن ابی طالب علیه السلام ابوبکر را به خلافت نشاند‌‍‌!

برخی نیز این را انکار کرده گویند: ضد در کنار ولی قدیم و ازلی است.

اینان گویند: قائمی که اصحاب ظاهر گویند فرزند یازدهمین و هموست که قیام می‌‍‌کند، و مقصود از آن ابلیس است، زیرا خدا می‌‍‌فرماید: فَسَجَدَ الْمَلائِکةُ کلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إلَّا إبْلِیس،[[680]](#footnote-680) پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند، جز ابلیس، که به سجده در نیامد، سپس گفت: لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَک الْمُسْتَقِیمَ،[[681]](#footnote-681) من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست.

این آیه می‌‍‌رساند که ابلیس به هنگام فرمان به سجده، ایستاده بوده، و بعد از آن نشسته است‌‍‌!

و مقصود از اینکه قائم قیام می‌‍‌کند، همان ایستاده‌‍‌ایست که مأمور به سجده شد و ابا کرد، یعنی همان ابلیس‌‍‌!

شاعر آنها - که خدا لعنتشان کند - نیز سروده:

یا لاعناً للضدّ من عدیّ ما الضدّ الا ظاهرُ الولیّ

ای کسی که ضد را نفرین می‌‍‌کنی، ضد ظاهر ولیّ است...

صفوانی گوید: از ابو علی بن همام چنین شنیدم: محمد بن علی عزاقری شلمغانی می‌‍‌گفت: حق یکی است با پوشش‌‍‌هایی مختلف، یک روز در جامه‌‍‌ی سفید است، روزی در سرخ و روزی هم در زرد‌‍‌!

ابن همام فرمود: این نخستین سخن او بود که ناروا شمردم، زیرا همان سخن پیروان حلول است.

جماعتی، از ابو محمد هارون بن موسی، از ابو علی محمد بن همام برایم گفتند: محمد بن علی شلمغانی، هیچگاه نماینده‌‍‌ی جناب ابو القاسم نبود، و ایشان او را بر این سِمت نگماردند. هرکه چنین باوری دارد اشتباه می‌‍‌کند. او تنها فقیهی از فقیهان ما بود، ولی خلط کرد و کفر و الحاد از او بروز نمود. لذا توقیعی به واسطه‌‍‌ی جناب ابو القاسم، در لعن و بیزاری جستن از وی، تابعان، پیروان و هم فکرانش صادر شد.

حسین بن ابراهیم، از احمد بن علی بن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد، از ابو عبد الله حسین بن احمد حامدی بزّاز معروف به غلام ابو علی بن جعفر، معروف به ابن زهومه‌‍‌ی نوبختی که پیرمردی گوشه گیر بود برایم گفت: از روح بن ابو القاسم بن روح شنیدم: هنگامی که محمد بن علی شلمغانی کتاب التکلیف را نگاشت، شیخ ابو القاسم فرمود: کتاب را بیاورید تا ببینم. آن را نزد ایشان آوردند و از ابتدا تا انتهای آن را خواند، آنگاه فرمود: هرچه در آن است از امامان علیهم السلام روایت شده است، مگر دو یا سه مورد که بر ایشان دروغ بسته است، خدایش لعنت کند.

جماعتی، از ابو الحسن محمد بن احمد بن داود، و ابو عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه روایت می‌‍‌کنند: یکی از اشتباهات محمد بن علی [شلمغانی] در مذهب، آن است که در باب گواهی آمده است، وی از عالم علیه السلام روایت می‌‍‌کند: اگر برادر مؤمنت بر گردن مردی حقّی داشت، ولی او را از آن بازداشت، و تنها یک شاهد ثقه در بین بود، به آن شاهد رجوع و درباره‌‍‌ی گواهی‌‍‌اش پرسش می‌‍‌کنی، پس چون نزد تو گواهی داد، تو هم به همراه و بسان او نزد حاکم گواهی می‌‍‌دهی، تا حقّ شخصی مسلمان از بین نرود. این عبارت طبق نقل ابن بابویه است.

ابن بابویه گوید: این دروغی است که او گفته و ما چنین حکمی را سراغ نداریم.

در موضعی دیگر نیز گفته: وی دروغ گفته است.

توقیعی که در لعن وی صادر شد؛ جماعتی، از ابو محمد هارون بن موسی، از محمد بن همام نقل کردند: به واسطه‌‍‌ی شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خدایش رضا باشد - در ذی الحجه سال 312 در لعن ابن ابی عزاقر صادر شد و مرکّب آن هنوز خشک نشده است.

جماعتی، از ابن داود برایمان گزارش کردند: توقیعی به واسطه‌‍‌ی حسین بن روح درباره‌‍‌ی شلمغانی صادر شد، و ایشان نسخه‌‍‌ی آن را در ذی الحجه سال 312 برای ابو علی بن همام فرستادند.

ابن نوح گوید: ابو الفتح احمد بن ذکا غلام علی بن محمد بن فرات رحمه الله نقل می‌‍‌کند: ابو علی بن همام بن سهیل، برای ما از توقیعی خبر داد که در ذی الحجه سال 312 صادر شده بود.

محمد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری گوید: شیخ حسین بن روح در ذی الحجه سال 312 از زندانش در خانه‌‍‌ی مقتدر، [توقیع را] برای استاد ما ابو علی بن همام فرستاد. ابو علی هم آن را املاء کرد و به من خبر داد که ابو القاسم به خاطر آنکه دستگیر شده و در حبس است، در مورد ترک اظهار آن کسب تکلیف کرد، لکن مأمور شد آن را اظهار کند و نهراسد. ایشان پس از مدتی کوتاه از زندان رهایی یافت، و الحمد لله.

توقیع چنین است: خداوند تو را مدتی طولانی باقی دارد، تمام خیر را به تو بشناساند و عمل تو را بدان ختم کند. آن برادران ما را که به اعتقادشان وثوق داری و به نیت آنان دل آرامی - خداوند سعادتمندتان کند - بیاگاهان که محمد بن علی معروف به شلمغانی - ابن داود می‌‍‌افزاید: که از کسانی است که خدا انتقام او را پیش اندازد و بدو مهلت ندهد - از اسلام بازگشته و مفارقت جسته است، در دین خدا الحاد پیش گرفته، ادعایی کرده که با آن، به خالق - که جلیل و متعال است - کفر ورزیده است، دروغ بسته، افترا زده و مرتکب بهتان و گناهی عظیم شده، آنان که برای خدا شریک قرار می‌‍‌دهند دروغ گفتند و به گمراهی بعید و زیان آشکار گرفتار آمدند.

ما به درگاه خدای تعالی و رسول او و خاندانش - که صلوات، سلام، رحمت و برکات خدا بر آنان باد - از او بیزاری جسته لعنتش کردیم، لعنت‌‍‌های خدا - در ظاهر و باطن ما، پنهان و پیدا، همه وقت و در هر حالی - بر او و کسی که از او پیروی و تبعیّت کند، یا این سخن ما به او برسد ولی باز بدو معتقد باشد...

هارون گوید: ابو علی این توقیع را گرفت و برای تمامی بزرگان قرائت نمود. نسخه‌‍‌هایی از آن نیز به سایر مناطق فرستاده و در میان شیعیان مشهور شد، از این رو شیعیان بر لعن و بیزاری جستن از وی اتفاق نمودند.

محمد بن علی شلمغانی در سال 323 به قتل رسید.»

حسادت شلمغانی نسبت به جناب حسین بن روح رحمه الله

انحراف شلمغانی از زمانی آغاز شد که حسین بن روح پیش از آنکه به زندان افتد، خود را از دستگاه حاکم مخفی نموده بود. در این برهه بود که وی واسطه‌‍‌ی میان حسین بن روح و مردم بود، بدو مراجعه می‌‍‌کردند، او نامه‌‍‌های مردم را می‌‍‌گرفت و به ایشان می‌‍‌سپرد. هنگامی که وی در مسیر انحراف گام نهاد، ایشان او را کنار گذاردند و عالم ثقه جناب ابو علی بن همام را جایگزین او نمودند.

غیبت شیخ طوسی /302 از ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیاش از ابو غالب زراری رحمه الله روایت می‌‍‌کند: «در یکی از سفرهایم، در جوانی از کوفه خارج شدم و مردی از برادرانمان - ابن عیاش نام او را فراموش کرده - نیز با من همراه بود، و این در زمان شیخ ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله ، استتار ایشان، و گماردن ابو جعفر محمد بن علی معروف به شلمغانی توسّط ایشان بود. شلمغانی در راه مستقیم بود و کفر و الحادی از او بروز نکرده بود. به جهت آنکه او نماینده‌‍‌ی جناب حسین بن روح در میان مردم بود، آنان در حاجات و امور مهم خود نزد او می‌آمدند و با او دیدار می‌‍‌کردند.

مردی که همراه من بود گفت: آیا می‌‍‌خواهی با ابو جعفر دیدار کنی؟ امروز او برای شیعیان گمارده شده، من که می‌‍‌خواهم از او درخواست کنم دعایی به ناحیه بنویسد، من هم پاسخ مثبت دادم.

بر او وارد شدیم و تعدادی از شیعیان هم حضور داشتند، سلام کردیم و نشستیم. او به رفیقم رو کرد و گفت: این جوان که همراه توست کیست؟ او گفت: مردی از خاندان زرارة بن اعین، به من رو کرد و گفت: از کدام تیره؟ گفتم: آقای من‌‍‌! من از نسل بکیر بن اعین برادر زراره هستم، گفت: خاندانی با جلالت و عظیم القدر در این امر [تشیع].

رفیقم گفت: آقای ما‌‍‌! می‌‍‌خواهم دعایی برایم مکاتبه کنید، او هم پذیرفت. هنگامی که این را شنیدم با خود گفتم: من نیز امری را که برای هیچ کس از خلق خدا اظهار نکرده بودم - یعنی در مورد همسرم مادر ابو العباس پسرم، او با من بسیار مخالفت می‌‍‌کرد و خشمگین می‌‍‌شد، البته وی را دوست می‌‍‌داشتم \_، در نظر گرفته و از او می‌‍‌خواهم در مورد امری مهم بدون آنکه آن را بیان کنم برایم درخواست دعا کند، لذا صدا زدم: خداوند عمر آقایمان را طولانی گرداند، من نیز حاجتی دارم، دعا برای گشایش در امری مهم.

او هم برگه‌‍‌ای را که در آن درخواست آن مرد را نوشته بود، برداشت و نوشت: زراری درباره‌‍‌ی امری مهم خواهان دعاست، و آن را پیچید، ما هم برخاستیم و بیرون رفتیم.

چند روز بعد رفیقم گفت: آیا نزد ابو جعفر برویم و در مورد درخواست‌‍‌هایمان بپرسیم؟ لذا نزد او آمدیم. هنگامی که نشستیم آن برگه را بیرون آورد. در آن پاسخ سؤالات بسیاری آمده بود. رو کرد به رفیقم و جواب سؤالش را داد. بعد از آن به من رو کرد و چنین خواند: اما زراری و جریان زوج و زوجه؛ خداوند میان آن دو آشتی برقرار کند. من مبهوت ماندم، با رفیقم برخاستیم و بیرون آمدیم، او گفت: شگفت زده شدی‌‍‌! من گفتم: امری شگفت انگیزتر از آن رخ داد، گفت: چه؟ گفتم: رازی بود که جز خدا و من کسی از آن آگاهی نداشت ولی او خبر داد. گفت: آیا در مورد ناحیه تردید داری؟ الآن بگو ببینم ماجرا چه بوده، من هم برایش تعریف کردم، او هم شگفت زده شد.

به کوفه که بازگشتیم به خانه‌‍‌ام آمدم. مادر ابو العباس غضب کرده و نزد خانواده‌‍‌اش رفته بود. اما یکباره آمد و از من درخواست کرد از او راضی شوم، پوزش خواست، و تا زمانی که مرگ میان ما فاصله انداخت، در هیچ امری با من مخالفت نکرد.»

نگارنده: از این گزارش ظاهر می‌‍‌شود که شلمغانی نامه‌‍‌ها و سؤالات را که این مورد یکی از آنها بوده، می‌رسانده است، لذا انحراف وی پس از این زمان بوده، یعنی زمانی که حسین بن روح در زندان خانه‌‍‌ی مقتدر که زندانی سیاسی بود - و پیشتر گذشت - محبوس بود.

غیبت شیخ طوسی /307 از حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری نقل می‌‍‌کند: «هنگامی که شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خدایش راضی باشد - توقیع لعن ابن ابی عزاقر را فرستاد، در ذی الحجه سال 312 از زندانش در خانه‌‍‌ی مقتدر، برای استاد ما ابو علی بن همام رحمه الله فرستاد. ابو علی هم آن را بر من املاء کرد و به من خبر داد که ابو القاسم به خاطر آنکه دستگیر شده و در حبس است، در مورد ترک اظهار آن کسب تکلیف کرد، لکن مأمور شد آن را اظهار کند و نهراسد. ایشان پس از مدتی کوتاه از زندان رهایی یافت، و الحمد لله.»

همان از ابو علی بن همام: «محمد بن علی شلمغانی عزاقری برای شیخ حسین بن روح پیغام فرستاد که می‌‍‌خواهد با ایشان مباهله کند و گفت: من سفیر حضرت هستم، و مأمورم علم را اظهار کنم، لذا در پیدا و پنهان به اظهار آن پرداختم، پس با من مباهله کن.

شیخ در پاسخ او چنین فرستاد: هریک از ما که [در مرگ] بر دیگری پیشی گیرد، شکست خورده است. و این عزاقری بود که پیشی گرفت و کشته و به دار آویخته شد. ابن ابی عون نیز با او دستگیر شد، و این امر در سال 323 واقع شد.»

با این حساب، از زمانی که لعن وی صادر شد تا وقتی که به قتل رسید، یازده سال فاصله بوده است. او در این سال‌‍‌ها پلّه پلّه ادعاهای خود را از ادعای مشارکت با حسین بن روح رحمه الله در سفارت گرفته، تا حلول ارواح امامان علیهم السلام در ابن روح و خودش، و سرانجام هم ادعای الوهیت، بالا برد‌‍‌!

معلوم نیست کسی از بنی بسطام که تحت تأثیر وی بودند از او تبعیّت کرده است یا نه، اما ابن ابی عون که به همراه وی کشته شد، به الوهیت وی معتقد بود، مانند محمد بن علی قنائی که حلاج را اله می‌‍‌انگاشت‌‍‌!

انسان با تأمّل در احوال شلمغانی، دانش، مکانت و قرب او و نیز معجزاتی که به واسطه‌‍‌ی حسین بن روح از امام علیه السلام دیده، برای انحراف او سببی جز ضعف عقل و ایمان و یقین نمی‌‍‌یابد، و همین بود که او را در دنیا و آخرت به بد فرجامی در آورد.

شیخ طوسی رحمه الله در غیبت /391 می‌‍‌فرماید: «محمد بن علی بن ابی عزاقر شلمغانی در ابتدای کتاب الغیبة خود می‌‍‌نویسد: اما در آنچه میان من و مرد مذکور - که خدا بر توفیقش بیفزاید - واقع شده، کسی حقّ دخالت ندارد، مگر آنکه خود او را دخالت دهم، زیرا جفا بر من شده و خود ولیّ و صاحب اختیار آنم.

در فصلی دیگر نیز می‌‍‌گوید: هر آنکه الطاف الهی بر او فزون گردد، حجت [خدا] نیز بر او بیشتر شود و می‌بایست در آنچه او را ناراحت یا مسرور می‌‍‌گرداند صدق پیشه کند، و با وجود جفای عظیم او [حسین بن روح]، روا نیست میان خود و خدا جز راست بگویم، این مرد برای امری از امور منصوب و گماشته شده، و شیعیان حق ندارند در آن امر از او عدول کنند، حکم اسلام نیز - با وجود جفایی که کرده - بسان دیگر مؤمنان بر او جاری است.»

بدین ترتیب شلمغانی به سفارت حسین بن روح رحمه الله اعتراف می‌‍‌کند، لکن ایشان را به جهت آنکه به سفارت وی اذعان ندارد، ظالم می‌‍‌داند‌‍‌!

شلمغانی در منابع تاریخی

ابن اثیر در تاریخ خود 8 /290 می‌‍‌نویسد: «قتل شلمغانی و بیان اعتقاد او؛ در این سال ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر به قتل رسید. شلمغان منطقه‌‍‌ای است در واسط. سبب آن بود که وی باوری غلو آمیز در تشیع بنیان نهاد، و به تناسخ و حلول خدا در خود اعتقاد داشت، علاوه بر اموری دیگر.

کسی که باورهای اینچنینی او را آشکار کرد، ابو القاسم حسین بن روح - که شیعیان او را باب می‌‍‌نامند - در وزارت حامد بن عباس بود. وی در دوران سومین وزارت ابو الحسن بن فرات با پسر او محسن رفاقت کرد. در وزارت خاقانی در جستجوی او برآمدند، ولی او خود را مخفی کرد و به موصل گریخت و چند سال نزد ناصر الدوله حسن بن عبد الله بن حمدان - در حیات پدرش عبد الله بن حمدان - ماند. از آنجا هم به بغداد رفت و خود را پنهان نمود. در بغداد آشکار شد که وی ادعای ربوبیت دارد، و گفته شده که حسین بن قاسم بن عبد الله بن سلیمان بن وهب - که برهه‌‍‌ای وزیر مقتدر بوده \_، ابو جعفر و ابو علی دو پسر بسطام، ابراهیم بن محمد بن ابی عون، ابن شبیب زیات و احمد بن محمد بن عبدوس، از او پیروی کرده و درباره‌‍‌اش همین اعتقاد را داشتند و این مطلب از آنان بروز کرده است. در ایامی که ابن مقله وزیر مقتدر بود، در طلب آنان برآمدند ولی دست نیافتند.

در شوال سال 322 شلمغانی آشکار شد و ابن مقله‌‍‌ی وزیر او را دستگیر کرد، به زندان انداخت و بر خانه‌‍‌اش هجوم آورد. درون خانه نامه‌‍‌ها و کتاب‌‍‌هایی از کسانی که ادعا می‌‍‌شد با او هم اعتقادند، و او را چنان خطاب کرده بودند که بشری بشری دیگر را خطاب نمی‌‍‌کند، یافت شد. در آنها دست خطّ حسین بن قاسم هم یافت شد، دست خط‌‍‌ها را عرضه کردند و مردم آنها را شناختند. آنها را نزد شلمغانی بردند، او هم اقرار کرد که دست خط همینان است، ولی اعتقاد خود را منکر شد، اظهار اسلام کرد و از آنچه در موردش گویند، بیزاری جست‌‍‌!

ابن ابی عون و ابن عبدوس را نیز دستگیر کردند و به همراه او نزد خلیفه آوردند، به این دو دستور داده شد شلمغانی را بزنند، ولی ابا کردند. آن دو را بر این کار مجبور کردند، پس ابن عبدوس او را زد، ولی ابن ابی عون تا دست خود را به سمت ریش و سر شلمغانی دراز کرد لرزیدن گرفت، لذا سر و ریش او را بوسید و گفت: اله، سرور و رازق من‌‍‌!

راضی به شلمغانی گفت: می‌‍‌پنداشتم تو ادعای الوهیت نداری، پس این چیست؟ وی گفت: سخن ابن ابی عون به من چه ربطی دارد، خدا می‌‍‌داند که من هرگز به وی نگفته‌‍‌ام که خدا هستم‌‍‌!

ابن عبدوس گفت: او ادعای الوهیت ندارد، بلکه ادعا می‌‍‌کند - به جای ابن روح - باب امام منتظر است، و گمانم چنین بود که این را از بابت تقیه می‌‍‌گوید.

آنها را چند بار در حضور فقیهان، قضاة، نویسندگان و فرماندهان احضار کردند. در آخرین روز فقهاء فتوی دادند که خون او مباح است، لذا او و ابن ابی عون را در ذی القعده به دار آویخته و به آتش سوزاندند.

اعتقاد او آن بود که خدای خدایان است، و اوست که حق را استوار می‌‍‌گرداند، اولِ قدیمِ ظاهرِ باطنِ رازقِ کامل است و تمامی معانی بدو اشاره دارد‌‍‌!

او می‌‍‌گفت: خداوند در هر چیزی به مقداری که آن چیز تحمّل دارد حلول می‌‍‌کند. او ضد را آفریده تا بر طرف مقابل دلالت نماید. او در آدم - هنگامی که او را آفرید - و در ابلیس - که ضدّ یکدیگرند - حلول کرد. دلیلِ بر حق افضل از حق است. ضدّ امری از شبیه آن امر بدان نزدیکتر است. خدا چون در جسدی زمینی حلول کند، قدرت و معجزه‌‍‌ای ظاهر خواهد شد که دلالت می‌‍‌کند او همان است. هنگامی که آدم غائب شد، لاهوت در پنج شخص زمینی - که هریک ناپدید شود دیگری جای او قرار می‌‍‌گیرد - و پنج ابلیس که اضداد آنان هستند ظهور نمود. بعدها در ادریس و ابلیس جمع و سپس پراکنده شد. در نوح و ابلیسش گرد آمد و ...

خدا در هر چیز و هر معنایی آشکار می‌‍‌شود، و در هر کسی آن گونه است که در دل او می‌‍‌گذرد. همیشه در ذهن اوست و غائب نمی‌‍‌گردد، چنانکه گویا آن را مشاهده می‌‍‌کند. خدا نامی برای یک معناست. هر کسی مردم بدو نیاز دارند اله است، لذا همه باید اله نام گیرند. هریک از پیروان او نسبت به کسی که درجه‌‍‌ای پایین‌‍‌تر دارد ربوبیت دارد، تا آنکه به ابن ابی عزاقر منتهی شود که رب الارباب است و پس از او ربوبیتی نیست‌‍‌!

آنان حسن و حسین را فرزندان علی نمی‌‍‌دانند، زیرا کسی که مقام ربوبیت دارد، نه فرزند دارد و نه پدر‌‍‌!

آنان موسی و محمد را خائن می‌‍‌نامند، زیرا ادعا می‌‍‌کنند هارون موسی را و علی محمد را ارسال کردند، ولی این دوخیانت نمودند‌‍‌! آنان می‌‍‌پندارند علی به محمد به تعداد سال‌‍‌های اصحاب کهف مهلت داد و چون این مدت - که سیصد و پنجاه سال است - به پایان رسید، شریعت بدو منتقل شد‌‍‌!

می‌‍‌گویند: فرشته و مَلَک کسی است که مالک خود باشد و حق را بشناسد. بهشت، شناخت آنها و پذیرش مذهب آنهاست، و دوزخ، جهالت نسبت به ایشان و عدول از اعتقادشان است‌‍‌!

آنان نماز، روزه و دیگر عبادات را ترک می‌‍‌کنند، عقد نکاح نمی‌‍‌کنند، فروج را مباح می‌‍‌شمارند، می‌‍‌گویند که محمد به سوی بزرگان قریش و جباران عرب مبعوث شد، ولی آنها ابا کردند، لذا امر کرد به سجده درآیند. حکمت یعنی آزمودن مردم با اباحه‌‍‌ی فروج زنانشان. انسان می‌‍‌تواند با هر کس از خویشان، همسر رفیق و همسر پسرش که بخواهد - و هم مذهب او هستند - نزدیکی کند‌‍‌!... و این بر اساس اعتقاد آنها به تناسخ است‌‍‌! آنان معتقد بودند فرزندان ابو طالب و بنی عباس همه باید از بین روند.

اعتقاد اینان بسیار شبیه به باور نصیریه است و شاید یکی باشد، زیرا نصیریه به ابن فرات اعتقاد داشتند و در مذهب آنان جایگاهی داشت.

حسین بن قاسم [از پیروان شلمغانی] در رقه بود. راضی بالله کسی را سراغ او فرستاد و در آخر ذی القعده او را به قتل رسانیده سرش را به بغداد ارسال نمود.»

وفیات الاعیان 2 /156 مشابه این عبارات را می‌‍‌آورد، می‌‍‌نویسد: «در این سال ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی مشهور به ابن ابی عزاقر به قتل رسید. علت قتل آن بود که وی باوری غلو آمیز در تشیع بنیان نهاد، و به تناسخ و حلول خدا در خود اعتقاد داشت، علاوه بر اموری دیگر.

کسی که باورهای اینچنینی او را آشکار کرد، ابو القاسم حسین بن روح - که شیعیان او را باب می‌‍‌نامند - بود. لذا در طلب شلمغانی برآمدند. او هم مخفی شد و به موصل گریخت. سال‌‍‌ها در آنجا مقیم بود و بعد به بغداد رفت...

وی می‌‍‌نویسد: کسی که او را محاکمه کرد خود خلیفه راضی بود.»[[682]](#footnote-682)

سیر اعلام النبلاء 14 /568 می‌‍‌نویسد: «این خبر منتشر شد که وی ادعای ربوبیت و احیای مردگان دارد. پیروانش افزون شدند. ابن مقله او را نزد راضی بالله احضار کرد...

ابو علی حسین [بن قاسم وزیر] که بدو جمال گویند، در سال 319 وزیر مقتدر بود، و عمید الدولة لقب داشت. وی پس از هفت ماه عزل و زندانی شد. مجلسی با حضور شلمغانی ترتیب دادند و او را حاضر ساخته به مناظره با او پرداختند. نامه‌‍‌هایی از او آشکار شد که در آن شلمغانی را اله می‌‍‌خواند. او هفتاد و هشت سال زیست.»[[683]](#footnote-683)

روایات آنان را بپذیرید، ولی نظراتشان را نه

امامان علیهم السلام در مورد کتاب‌‍‌های عالمانی که در مسیر حق و مستقیم بودند، ولی بعداً منحرف شدند - مانند شلمغانی - قاعده‌‍‌ای به دست ما داده و فرموده‌‍‌اند: روایات آنان را بپذیرید، ولی نظراتشان را نه.

غیبت شیخ طوسی /389 می‌‍‌نگارد: «ابو الحسین بن تمام، از عبد الله کوفی خادم شیخ حسین بن روح - که خدایش رضا باشد - نقل می‌‍‌کند: پس از آنکه ابن ابی عزاقر مورد مذمّت قرار گرفت و توقیعی در لعن او آمد، از شیخ - یعنی ابو القاسم - درباره‌‍‌ی کتب وی چنین سؤال شد: با کتاب‌‍‌های او که خانه‌‍‌هایمان پر است از آنها، چه کنیم؟ ایشان در پاسخ گفت: در این باره همان سخنی را می‌‍‌گویم که ابو محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام درباره‌‍‌ی کتب بنی فضال[[684]](#footnote-684) فرمودند، از ایشان پرسیدند: با کتاب‌‍‌های آنها که خانه‌‍‌هایمان از آن آکنده است، چه کنیم؟ ایشان فرمودند: آنچه را روایت کردند بپذیرید، ولی نظراتشان را واگذارید.»

نجاشی در فهرست خود /378 می‌‍‌نویسد: «محمد بن علی شلمغانی ابو جعفر معروف به ابن ابی عزاقر، از عالمان پیشین اصحاب ما بود. لکن حسادت نسبت به ابو القاسم حسین بن روح، او را برآن داشت که ترک مذهب کند و به عقائدی سخیف معتقد شود. تا آنکه توقیعاتی درباره‌‍‌ی او صادر شد، و سلطان او را دستگیر کرد و به قتل رسانید و به دار آویخت.

او نوشته‌‍‌هایی دارد از جمله: کتاب التکلیف، نامه‌‍‌ای به ابن همام، کتاب ماهیة العصمة، کتاب الزاهر بالحجج العقلیة، کتاب المباهلة، کتاب الأوصیاء، کتاب المعارف، کتاب الإیضاح، کتاب فضل النطق علی الصمت، کتاب فضل العمرتین، کتاب الأنوار، کتاب التسلیم، کتاب البرهان والتوحید، کتاب البداء والمشیئة، کتاب نظم القرآن، کتاب الإمامة الکبیر، کتاب الإمامة الصغیر.

ابو الفرج محمد بن علی کاتب قنائی گوید: ابو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب به ما گفت: ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی در دورانی که در معلثایا[[685]](#footnote-685) مخفی بود، کتاب‌‍‌هایش را برایم یاد کرد.»

غیبت شیخ طوسی /393 از محمد بن احمد بن داود قمی چنین می‌‍‌آورد: «به دست خطّ احمد بن ابراهیم نوبختی و املاء ابو القاسم حسین بن روح - در پشت نامه‌‍‌ای که در آن سؤالات و پاسخ‌‍‌هایی بود که از قم فرستاده شده بود و در آن پرسیده بودند آیا این جواب‌‍‌ها از جانب فقیه [امام] علیه السلام است یا محمد بن علی شلمغانی؟ زیرا از شلمغانی چنین نقل شده: من پاسخ این سؤالات را داده‌‍‌ام. پس در پشت نامه‌‍‌شان پاسخ را نگاشت - چنین یافتم: بسم الله الرحمن الرحیم، ما از این نامه و آنچه دربردارد آگاه شدیم، تمام آن پاسخ‌‍‌های ماست، و واگذارده‌‍‌ی گمراه گمراهگر معروف به عزاقری - که خدایش لعنت کند - هیچ نقشی [حتی] در یک حرف از آن نداشته است.

پیشتر نیز اموری به واسطه‌‍‌ی احمد بن هلال و دیگر نظائر وی برایتان می‌‍‌آمد، آنها هم به مانند این از اسلام بازگشتند، لعنت و خشم خدا بر آنان باد.

[کسی که این سؤال را نوشت افزوده:] پیش از این نیز [درباره‌‍‌ی توقیعات] پرسش کرده بودم، جواب چنین آمد: بدان‌‍‌! کسانی که درباره‌‍‌شان تحقیق کردی، هیچ ضرری در آنچه به واسطه‌‍‌شان رسیده نیست، و این [توقیعات] صحیح است.

پیشتر نیز همین سؤال از برخی عالمان [امامان] علیهم السلام درباره‌‍‌ی برخی کسانی که خدا بر آنان غضب کرده، شد، ایشان علیه السلام فرمودند: دانش دانش ماست، و کفر کسی که کافر شد، ضرری به شما نمی‌‍‌رساند، پس آنچه به واسطه‌‍‌ی او رسید، اگر به وسیله‌‍‌ی روایت شخصی دیگر از ثقات - که خدایشان رحمت کند - برایتان ثابت شد، خدا را شکر کرده آن را بپذیرید، و در آنچه شک کردید یا آنکه تنها به واسطه‌‍‌ی او به شما رسید، به ما بازگردانید تا صحت یا بطلان آن را بیان کنیم، و خداوند - که نام‌‍‌هایش مقدّس و ثنایش جلیل است - عهده‌‍‌دار توفیق شماست، او در تمامی امورمان برای ما کافی و نیکو عهده‌‍‌داری است.»

همان /389 از ابو الحسین محمد بن فضل بن تمام رحمه الله نقل می‌‍‌کند: «نخستین زمان‌‍‌هایی که به حدیث نگاری مشغول شدیم در حضور ابو جعفر بن محمد بن احمد بن زکوزکی رحمه الله سخن از کتاب التکلیف به میان آوردیم و باور ما این بود که هر کسی این کتاب را داشته باشد غالی است، ایشان گفتند: ابن ابی عزاقر در کتاب التکلیف چه چیزی از خود نوشته است؟ او فقط چک نویسی می‌‍‌کرد و نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح می‌‍‌آورد و عرضه می‌‍‌داشت و ابو القاسم تصحیح می‌‍‌کرد. پس از تصحیح آن را نقل می‌‍‌کرد و فرمان می‌‍‌داد استنساخ کنیم. یعنی کسی که به آنان فرمان می‌‍‌داد حسین بن روح - که خدا از او راضی باشد - بود.

ابو جعفر گوید: من آن را در بغداد با خطّ خود نوشتم. ابن تمام گوید: بدو گفتم: آقای من‌‍‌! آن را به من بسپار تا از خطّ شما بنویسم، او گفت: از دست من بیرون رفته.

ابن تمام گوید: من با شنیدن این حکایت، آن را از دیگری گرفتم و نوشتم.»

الذریعة الی تصانیف الشیعة 4 /406 می‌‍‌نویسد: «کتاب التکلیف؛ اثر ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر مقتول. او آن کتاب را در دوران استقامت خود نگاشت. لکن حسادت بر جایگاه حسین بن روح نوبختی وی را بر آن داشت که ترک مذهب کند...

ابو المفضل شیبانی درگذشته به سال 387 این کتاب را از او روایت می‌‍‌کند. پدر شیخ صدوق نیز آن را - البته به استثناء روایت گواهی بدون علم شخص برای برادرش - از او روایت کرده است.»

همان 21 /187: «[کتاب] المعارف؛ اثر ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر.»

برخی[[686]](#footnote-686) معتقدند کتاب التکلیف شلمغانی، همان کتاب فقه الرضا می‌‍‌باشد. بنابراین احتمال، تأیید آن کتاب توسط سفیر امام علیه السلام تأیید این یک را نیز به دنبال دارد، به خصوص آنکه مصادر بسیار دیگری، احادیث و فتاوای موجود در آن را تأیید نموده است.

مخمّسه‌‍‌ی حلولیه[[687]](#footnote-687)

اصل این باور، برگرفته از مذهب حلول مجوسی است. مخمسه بر این باورند که مصالح عالم بر عهده‌‍‌ی سلمان فارسی، مقداد، عمار، ابوذر و عمر بن امیه‌‍‌ی ضمری گذاشته شده است.[[688]](#footnote-688)

آنان بعدها این اعتقاد را در مورد پیامبر، امیرالمؤمنین، حضرت زهرا و امام حسن و امام‌‍‌حسین علیهم السلام پیاده کردند‌‍‌!

شاید نخستین کسی که به نشر این باور در بغداد پرداخت، احمد بن هلال کرخی باشد که پیروانش را کرخیه یا کرخیان گویند، همو که توسّط امام زمان علیه السلام لعنت شد.

شیخ طوسی در غیبت /414 می‌‍‌فرماید: «کرخیان، مخمسه بودند و احدی از شیعیان در آن تردیدی ندارد. ابو دلف نیز چنین اعتقادی داشت و می‌‍‌گفت: سرورمان شیخِ صالح - یعنی ابوبکر بغدادی - مرا از مذهب ابو جعفر کرخی به مذهب صحیح هدایت کرد. جنون ابو دلف و حکایات فساد عقیده‌‍‌ی او بیش از آن است که به شمارش آید.»

یاقوت حموی در معجم البلدان 4 /447 سخن از کرخی دیگری - از اهالی کرخه‌‍‌ی اهواز و نه بغداد - با همین باور به میان می‌‍‌آورد، می‌‍‌نویسد: «ابو جعفر کرخی معروف به جَرو؛ او در میان کرخیان از جلالتی برخوردار بوده. وی در بصره سکونت داشته.

ابو علی محسن گوید: من او را در زمانی که پیرمردی بد حال بود و لذا کارهای خُرد کارگزاران بصره را بر عهده می‌‍‌گرفت، مشاهده کردم. هنگامی که ابو القاسم بن ابی عبد الله بریدی والی بصره شد، اموال او را - به خاطر اتّهامی که در مورد ثروتی به او زده بودند - مصادره نمود، دستانش را بر دیواری میخ کوب کرد... ناخن‌‍‌هایش را کشید، و با چوب فارسی بر او ضربه زد. لکن نه از دنیا رفت و نه به بیماری طولانی مبتلا شد. پس از سال‌‍‌ها او را دیدم و در سلامت کامل بود.

بر اینان هیچ ایرادی وارد نیست جز آنکه متّهم به غلو هستند. از قاسم و دو پسرش [ابو جعفر و جعفر] به طور متعدد نقل شده که معتقدند علی، فاطمه، حسن، حسین و محمد علیهم السلام پنج شبح نور قدیم هستند که پیوسته بوده و خواهند بود، و دیگر باورهای اینان که مشهور است.»

اصل مذهب مخمسه از بشّار شعیری نشأت می‌‍‌گیرد و دگرگون شده‌‍‌ی مذهب علیاویه است که در زمان امام صادق علیه السلام ظاهر شد.

رجال کشی 2 /701 از مرازم روایت می‌‍‌کند: «امام صادق علیه السلام به من فرمودند: آیا مبشَّر [بشارت داده شده] به شرّ[[689]](#footnote-689) شعیری را می‌‍‌شناسی؟ گفتم: بشّار؟ فرمودند: بشّار.

عرضه داشتم: آری، همسایه‌‍‌ی من است، امام فرمودند: یهودیان [چنان] گفتند و [به پندار خود] خدا را یگانه دانستند، نصاری نیز گفتند و [به باور خود] خدا را یگانه دانستند[[690]](#footnote-690)، بشار نیز سخنی عظیم گفته است‌‍‌! هنگامی که به کوفه رفتی سراغ او برو و بگو: جعفر به تو می‌‍‌گوید: ای کافر‌‍‌! ای فاسق‌‍‌! ای مشرک‌‍‌! من از تو بیزارم.

مرازم گوید: وارد کوفه که شدم بارهایم را گذاشتم و سراغ او آمدم، کنیزش را صدا کرده گفتم: به ابو اسماعیل بگو: مرازم [بر در خانه] است، او هم آمد، بدو گفتم: جعفر بن محمد به تو می‌‍‌فرماید: ای کافر‌‍‌! ای فاسق‌‍‌! ای مشرک‌‍‌! من از تو بیزارم. او گفت: آقای من مرا یاد کرد؟ گفتم: آری، تو را چنین یاد فرمود، گفت: خدا به تو پاداش نیک دهد و با تو نیک رفتار کند، و برای من دعا کرد‌‍‌!

باور[[691]](#footnote-691) بشار همان باور علیاویه است، می‌‍‌گویند: حضرت علی علیه السلام [علی رغم ربوبیت، از آسمان] گریخت و به صورت علوی هاشمی ظاهر شد، و محمد را به عنوان ولی و رسول خود آشکار ساخت‌‍‌!

اینان در چهار نفر با پیروان ابو الخطاب مشترکند: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام . اینان معتقدند حقیقت، شخص علی علیه السلام است زیرا نخستِ این چهار تن در امت بوده، و فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام حقیقتی دیگر نیستند‌‍‌!

حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را انکار می‌‍‌کنند و او را عبد علی می‌‍‌دانند‌‍‌! برای محمد جایگاهی قائلند که مخمسه برای سلمان می‌‍‌دانند و او را رسول محمد صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌شمارند‌‍‌! اینان در اباحی گری، تعطیل و تناسخ به مانند آنهایند.»

همان 2 /775 از عثمان بن عیسی کلابی نقل می‌‍‌کند: «از محمد بن بشیر شنیدم: ظاهر از انسان آدم است و باطن ازلی است‌‍‌!... وی پسرش سمیع بن محمد را وصی قرار داد، پس او امام است و هرکه سمیع بدو وصیت کند امام و لازم الاطاعة است تا آن زمان که موسی بن جعفر علیه السلام بیاید‌‍‌!... پنداشتند واجب الهی نمازهای پنج گانه و روزه‌‍‌ی رمضان است، و زکات، حج و دیگر فرائض را منکر شدند. آنان ازدواج با محارم و... را جایز می‌‍‌دانند‌‍‌!

به تناسخ اعتقاد دارند...

این فرقه، مخمسه، علیاویه و اصحاب ابو الخطاب می‌‍‌انگارند هرکسی خود را به آل محمد منتسب داند، دروغگو و افترازن است و در زمره‌‍‌ی کسانی است که خدا درباره‌‍‌شان فرموده: وَقَالَتِ الْیهُودُ وَالنَّصَارَی نَحْنُ أَبْنَاءُ اللهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یعَذِّبُکمْ بِذُنُوبِکمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ،[[692]](#footnote-692) و یهودان و ترسایان گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم. بگو: پس چرا شما را به [کیفر] گناهانتان عذاب می‌‍‌کند ؟ [نه،] بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است... زیرا محمد و علی در باور آنان رب هستند و نه می‌‍‌زایند و نه زاییده می‌‍‌شوند‌‍‌!...

سبب قتل محمد بن بشیر - که خدایش لعنت کند - آن بود که وی شعبده باز و جادوگر بود... او هیئتی ساخته بود شبیه انسان و وانمود می‌‍‌کرد امام کاظم علیه السلام است. به هنگام شعبده آن را باز می‌‍‌کرد و...

به یارانش می‌‍‌گفت: امام کاظم علیه السلام نزد من است، اگر می‌‍‌خواهید او را ببینید و بدانید من نبی هستم، بیایید. او آنان را به خانه می‌‍‌برد و می‌‍‌گفت: آیا در این اتاق کسی غیر از من و خودتان می‌‍‌بینید؟ آنان پاسخ منفی می‌دادند. آنگاه می‌‍‌گفت: بیرون بروید، و پشت پرده می‌‍‌رفت و آن صورت را باز می‌‍‌کرد و آنان می‌‍‌آمدند و قسمتی از پرده را که میان خود و آنان بود کنار می‌‍‌زد. آنها شخصی ایستاده را می‌‍‌دیدند که گویا امام کاظم علیه السلام است. او از طریق شعبده به آنان وانمود می‌‍‌کرد با ایشان تکلم و نجوا می‌‍‌کند. سپس اشاره می‌‍‌کرد دور شوید، و پرده را می‌آویخت و دیگر چیزی نمی‌‍‌دیدند‌‍‌!

به سبب شعبده‌‍‌های وی مردمانی گمراه شدند تا آنکه خبر به برخی از خلفاء رسید - و به گمانم هارون یا خلفای پسین او بودند - و گفتند او زندیق است. پس او را دستگیر کرد و خواست گردنش را بزند که گفت: مرا زنده نگاه دار تا برایت کارهایی انجام دهم که پادشاهان را خوش آید و او رهایش کرد. وی برای خلیفه کارهایی انجام داد که موجب شد او را به فرماندهی بگمارد... از او تعطیل و اباحی گری بروز یافت.

امام صادق و امام کاظم علیهما السلام او را نفرین می‌‍‌کردند و از خدا می‌‍‌خواستند حرارت آهن را به او بچشاند و همین طور هم شد.»

نگارنده: مذهب مخمسه از حلول و تناسخ فارسی و هندی اقتباس یافته است. فشار حکومت‌‍‌ها بر شیعه بابت اجبار آنها بر تقدیس ابوبکر و عمر، یکی از عوامل اختراع نظریه‌‍‌ی اضداد ستوده توسّط برخی افسونگران بود، تا بتوانند مخالفان اهل‌‍‌بیت علیهم السلام را بستایند‌‍‌!

عالمان ما به شرح حال تنی چند از غالیانی که راه شلمغانی و کرخیان را پیموده‌‍‌اند، پرداخته‌‍‌اند، از جمله علی بن احمد کوفی متوفای 352 هجری.

فهرست شیخ طوسی /271: «وی شیعی و بر طریق مستقیم بود و کتاب‌‍‌هایی بسیار و استوار نگاشت... سپس دگرگون شد و به مذهب مخمسه گروید و کتبی در غلو و ... نوشت.»

خلاصة الاقوال /364: «ابن غضائری گوید: کذاب و غالی است، و صاحب بدعت و...»[[693]](#footnote-693)

مجال بیان تفاصیل این باورها و بدعت‌‍‌ها و نیز گستره‌‍‌ی گمراهیی که دامن زدند نیست، و مهم آن است که اینان همه منقرض شده‌‍‌اند و تنها طائفه‌‍‌ای قلیل مانده‌‍‌اند که حضرت امیر علیه السلام را خدا می‌‍‌انگارند.

شلمغانیان عصر حاضر

ادعای مهدویت و نیز سفارت تا به امروز ادامه دارد، و به حسب شرائط کم و زیاد می‌‍‌شود.

البته شایان ذکر است که این مدعیان حتی در شرائط عادی نیز از کثرت نسبی برخوردارند. در برخی نوشته‌جات می‌‍‌خواندم کسانی که در مصر به اتّهام این ادعا در زندان به سر می‌‍‌برند حدود بیست نفرند، و این غیر از کسانی است که از آنان تعهد گرفته‌‍‌اند که دست از نشر این ادعا بردارند‌‍‌! در فلسطین تنی چند، در یمن و در عربستانِ وهابی نیز بیش از یک تن - از جمله شیخ لحیدان که در فضای مجازی هم سایتی دارد - ادعای این امر را دارند‌‍‌!

یکی از عوامل قلّت وجود مدعیان آن است که حکومت‌‍‌ها مانع نشر پندارهای آنان می‌‍‌شوند، یا به زندانشان می‌‍‌اندازند، و یا کسانی را متصدی کشف حقیقت و اقامه‌‍‌ی برهان بر ضدّ آنان می‌‍‌کنند.

از این رو هنگامی که حکومتی ضعیف می‌‍‌شود، یا خلأ سیاسی رخ می‌‍‌دهد و یا آنکه غرضی دیگر به دنبال آنهاست و پر و بال دادن به آنها را می‌‍‌طلبد، رو به فزونی می‌‍‌گذارند‌‍‌! مدعیان بسیاری در عراق رخ نموده و از نظائر مصری، آفریقایی، فلسطینی، حجازی و بحرینی خود متمایز شده‌‍‌اند، زیرا گروهی مسلّح را نیز تحت فرمان دارند. دو مورد از مشهورترین آنها، یکی حرکت جند السماء است که در نجف شکل گرفت، و دیگری حرکت مهدویین در بصره می‌‍‌باشد که رهبر آن احمد اسماعیل قاطع است، و یمانی و احمد الحسن نیز نامیده می‌‍‌شود.

زیرکی حلاج از تمامی اینان بیشتر بود، زیرا او باطل خود را محکم پایه ریزی کرد، با تصوّف و صوفیان زیست، و ادبیاتی نوین را در عرصه‌‍‌ی عشق، تجلی و... ارائه نمود.

فرزند کم‌‍‌سالش را نزد رفیقش در بغداد گذاشت و رهسپار هند شد. مشقّت و غربت را بر جان خرید، تا سحر و شعبده را فرا گیرد.

شلمغانی هم از تمامی اینان داناتر بود. او به فراگیری دانش پرداخت و به مرحله‌‍‌ی علمی والایی دست یافت. در زمانی که هنوز پا به جاده‌‍‌ی انحراف نگذارده بود کتاب‌‍‌هایی نگاشت که حتی پس از کفر و انحراف، به مقتضای قاعده‌‍‌ای که پیشتر گذشت، مورد اعتماد عالمان ما قرار گرفت.

اما شلمغانیان عصر حاضر، نه از زیرکی و جذابیت حلاج برخوردارند و نه از دانش شلمغانی در دوران استواری‌‍‌اش‌‍‌! با این وجود در بسیاری از اوصاف با آنها اشتراک دارند، از جمله:

1. عدم ثبات و استواری بین گفتم و نگفتم، و کردم و نکردم؛ این صفت کسی است که می‌‍‌خواهد موقعیّت میانه روی خود را نگاه دارد، تا هم از عقوبتِ اقرار بگریزد و هم بدعت خود را به طور کامل رها نکند‌‍‌!

2. پوشیدگی و رمزگرایی؛ علت این رویّه آن است که اینان، از کسانی که از دروغ پردازیشان آگاهند می‌هراسند، لذا تا می‌‍‌توانند از آنان دوری می‌‍‌گزینند، حاضر به گفتگو با آنها نمی‌‍‌شوند، علاوه بر آنکه از کسانی که با آنان دشمنی ندارند نیز واهمه دارند، زیرا ممکن است دلیل و برهانی بر ادعایشان طلب نمایند، و حال آنکه آنها فاقدند‌‍‌!

اینان در عراق، بحرین و دیگر مناطق تشکیلاتی حزبی و سرّی به هم زده‌‍‌اند. رئیسشان فرامین و برنامه‌‍‌هایی برای پیروان ارائه می‌‍‌دهد. در امور شخصی آنان حتی لباس و زندگانی خانوادگی‌‍‌شان دخالت می‌‍‌کنند. دستور می‌‍‌دهند همسری را طلاق گویند و کسی را به همسری بگیرند، و چنین جلوه می‌‍‌دهند که این‌‍‌ها همه طبق دستورات امام مهدی علیه السلام یا سفیر و وکیل حضرت - یعنی خودشان - است‌‍‌!

3. خود بزرگ بینی و غرور؛ وقتی انسان از نحوه‌‍‌ی خود انگاری آنان آگاه می‌‍‌شود، می‌‍‌یابد که گویا هریک بار سنگینی از غرور را به دوش می‌‍‌کشد. اینان می‌‍‌پندارند با امام علیه السلام ارتباط دارند، همنشین خاص و آمر و ناهی از سوی ایشانند‌‍‌! و از آنجا که امام مهدی علیه السلام ولی و حجت خدا در زمین است، این هم باید خود را بزرگ شمارد تا با ادعایش همخوانی داشته باشد‌‍‌!

در مقابل دیگران را به چشم حقارت می‌‍‌نگرد، بسان افرادی که نه می‌‍‌فهمند و نه از خرد بهره‌‍‌ای دارند، زیرا دعوت او را نمی‌‍‌پذیرند و فرمان نمی‌‍‌برند، اما اگر ادعای آنها را برتابند و فرمان برند، به یکباره همه باهوش و فهمیده خواهند شد‌‍‌!

4. اینان از صراحت لهجه بیم دارند، و لذا گویشی خود ساخته و رمزی به کار می‌‍‌گیرند تا خود را نزد مردم اهل علم و بلاغت نشان دهند، و چنین وانمود کنند که سخنانشان دربردارنده‌‍‌ی معانی عمیق و ژرفی است که عوام نیازمند شرح و توضیح آنند، و از سویی از مسؤولیت سخن صحیح صریح شانه خالی کنند‌‍‌!

5. اینان در ارتباط بین مرید و مراد و سالک و شیخ، همان شیوه‌‍‌ی صوفیان و عرفاء را به کار می‌‍‌گیرند، و الفاظی چون مقامات ربانی، سیر به سوی خدا، عشق الهی و تجلی را لقلقه‌‍‌ی زبان خود قرار داده‌‍‌اند‌‍‌! و البته که در این تجلی باید ریشه‌‍‌های حلول و ادعای الوهیت را نیز جست‌‍‌!

بازخوانی نمونه‌‍‌هایی از منطق آنان و نیز گریزشان از مناظره

در شهری عربی درخواست کردم یکی از بزرگانشان حاضر شود تا با او درباره‌‍‌ی ادعای سفارتی که دارد به مناظره بپردازم، اما نپذیرفت‌‍‌! اما بعد از ترک آن منطقه، معاون وی نامه‌‍‌ای برایم نوشت و گله کرد که چرا من در مورد او گوش به سخن مردم داده‌‍‌ام، و خواست تا نامش فاش نشود، وی نوشته بود:

«هر آنچه به شما گفته‌‍‌اند افترا بر ماست... ما از دست جاهلان به خدا پناه می‌‍‌جوییم، و کسانی که - ناگزیر - با پاره‌‍‌ای از سؤالات سطحی‌‍‌شان مواجه شده و کمی اهتمام آنان را احساس کرده‌‍‌ای، سؤالاتی که درباره‌‍‌ی ظاهر مولایشان سرور عالم، حجت روزگار و نجات بخش جهانیان "ص" می‌‍‌پرسند، ولی نه از معنا، حقیقت، آثار، اهداف، آمال، دردها، شؤون و جریانات مربوط به ایشان. پرسش‌‍‌هایی که چیزی جز ساده نگری و ظاهر و صورت ندارد و به سرداب، لباس، انگشتر، خال و تکه‌‍‌هایی از روایات توصیف مربوط می‌‍‌شود و نه ظاهر آن برای اهل باطن فایده‌‍‌ای دارد و نه باطن آن برای اهل ظاهر، و باطن و ظاهر آن با هم نیز برای کوشندگان و اهل تحقیق ثمری ندارد.

شخصی که پرسش می‌‍‌کند حالی مخالف حال مولایش دارد، از روح ایشان به دور است، به دنبال چیزی است که موجب مسرّت ایشان نیست، نه در مسیر ایشان گام برمی‌‍‌دارد، و نه در پی انجام منویّات ایشان است.

آیا شما بر این باورید که این جماعت با این سؤالات سست و شناخت صوری، به مولای اعظم خود نزدیک شده‌‍‌اند، و یا آنکه با تمسخر ما و تحریک بر ضدّ ما به قرب ایشان رسیده‌‍‌اند؟ ما از آنِ خداییم و از او یاری می‌جوییم... قسم به حقّ مولایت، اینان قبل از آنکه شما بیایید و بعد از آنکه بروید چنین بوده و خواهند بود... اینان دیروز، امروز و فردا چنین بوده و هستند... از حیث معرفت، اخلاق، اخلاص و عمل از امامشان به دورند، با کینه توزی و درگیری از او به دورند.

اینان در زمان حضور شما نه از ورعتان بهره جستند، و نه از پاکی، تقوا و تحقیق شما، بیم آن داریم که شما آنچه را که بر ما افترا زده می‌‍‌شود از اینان برگرفته و حقیقت دانسته باشید.»

نگارنده: نویسنده با این سخنان در صدد خرده گرفتن بر جماعت انبوهی است که برای شنیدن سخن من در مورد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گرد آمده بودند.

من چنین پاسخ نوشتم: بابت ستایشی که از من داشتید از خداوند طلب غفران می‌‍‌کنم، چرا که من شایستگی و افتخار آن را ندارم که به سوی مولایم دعوت، و فضائل گسترده و مفاخری را که خدا ایشان را بدان مخصوص گردانیده فریاد کنم... من بنده‌‍‌ای مسکین هستم که مردم در زمره‌‍‌ی شیعیان و موالی آن حضرت و پدرانش علیهم السلام می‌‍‌شمارند و از آنچه درباره‌‍‌ی ایشان علیهم السلام خوانده‌‍‌ام سؤال می‌‍‌کنند، تمام امید من آن است که رضایت مولایم شاملم گردد و به خاطر سخن مردم که مرا نزدیک می‌‍‌شمارند، مؤاخذه‌‍‌ام ننماید.

اما گفتارت در مورد مؤمنینی که پیرامون کسی که سخن از مولایشان می‌‍‌گوید گرد می‌‍‌آیند، و از او درباره‌‍‌ی ایشان پرسش می‌‍‌کنند... اشتباهی بزرگ است که در ارزش گذاری این نیکان - که شاید بدل برگزیده و ولیّ خدا که درخواستش رد نمی‌‍‌شود و اگر خدا بخواهد کسی را برگزیند و سرّش را نزد او نهاده و مشیّت خود را در دلش ودیعه گذارد او را اختیار می‌‍‌کند و نه من و نه تو را، در میانشان باشد - برایت پیش آمده است.

از رهگذر همین بینش غلط در ارزش گذاری مؤمنان ساده اندیش است که شیطان به سراغ انسان آمده و برای او چنین وانمود می‌‍‌کند که از ساده اندیشانی که از پوشش و ظاهر امام و خشم و خشنودی ایشان می‌‍‌پرسند، بهتر است، و اینچنین می‌‍‌بیند که خود معنا، حقیقت، آثار، اهداف، آمال، دردها، شؤون و جریانات مربوط به ایشان را نیکتر از آنان می‌‍‌فهمد - همان گونه که متأسفانه خود گفتید - ...

خدایا‌‍‌! به تو پناه می‌‍‌برم از اینکه مؤمنی را حقیر بشمارم، و حال آنکه ولیّ خود را در میان بندگان مخفی داشته‌‍‌ای، پناه می‌‍‌جویم از اینکه خود را از ساده اندیشی ژنده پوش، یا درس ناخوانده‌‍‌ای که در صف ناآگاهان به شمارش می‌‍‌آورند، بهتر دانم، چرا که این‌‍‌ها قلوب بندگان تو و پوشیده از ماست، هر کدام را که بخواهی با بخشوده‌‍‌ها و عطایای خویش آباد می‌‍‌کنی، و قلب بنده‌‍‌ی زیانکار را نیز - اگر بخواهی - به عقوبت و حرمان تهی قرار خواهی داد، حجت و ولیّ تو امام صادق علیه السلام می‌‍‌فرماید: «مردی را می‌‍‌بینی که در لام و واو اشتباه نمی‌‍‌کند و سخن سرایی بلیغ است، اما دلش از شب تاریک تاریک‌‍‌تر، و مردی را می‌‍‌بینی که نمی‌‍‌تواند آنچه را در دل دارد به زبان بیان کند، اما دلش بسان چراغی می‌‍‌درخشد.»[[694]](#footnote-694)

خدا گواه است که من از مجالس این ساده اندیشان که برای شرکت در عزای امام‌‍‌حسین علیه السلام و شنیدن فضائل اهل‌‍‌بیت طاهرین علیهم السلام می‌‍‌آیند تبرّک می‌‍‌جویم، زیرا امیدوارم - به خاطر وجود پیرزنی که خود را به آن مجالس می‌‍‌کشاند و به یاد آنان اشک فرو می‌‍‌ریزد، و یا خردسال یتیمی که با اشتیاق آمده است و شاید امام علیه السلام به سراغ او بیاید، یا کسی را بفرستد که به گرامیداشت او یا پدر و مادرش دست بر سر او بکشد - محل فیضان بخشوده‌‍‌ی خدا و عنایت ولیّ مؤمنان باشد.

او در قسمتی از جواب خود چنین نوشت: «شما گفتید: خدا من و شما را هدایت کند.

ما که ادعای زندقه و الحاد یا درشتی و فساد نداریم، بلکه مدعی امری هستیم که بدان مأمور شدیم، ما به دیدار کسی شرفیاب شدیم که از همه‌‍‌ی این بندگان برای ما بهتر است...»

نگارنده: نسبت به جمله‌‍‌ی اخیر؛ آیا مسئله‌‍‌ی مهم در دیدار امام علیه السلام آن است که ایشان برای شما جایگزین بندگان است؟ و آیا این نگاه شخصی بالاترین ثمره‌‍‌ی دیدار است؟

آن ادعایتان که ساده اندیشان معنا، حقیقت، آثار، اهداف و... حجت خدا بر خلق را نمی‌‍‌دانند، کجا رفت؟‌‍‌!

به اعتقاد من اگر ساده اندیشی خردمند و پاکدل با باوری استوار، به دیدار ایشان شرف یابد، او نیز خود را مشغول مولای خود و انوار ایشان می‌‍‌کند، و از خود و اینکه این دیدار جایگزین و آرام بخش سرزنش سرزنشگران، آزار آزار دهندگان و ستم خویشان است، غافل می‌‍‌باشد.

چگونه ممکن است کسی که چراغ یقین در دلش افروخته، در راه خدا سر از پا نمی‌‍‌شناسد، و به مولایش دل بسته است، اموری مربوط به خود و اینکه آیا به چیزی که برای او از بندگان بهتر است دست یافته، او را از مولایش بازدارد؟

خلاصه‌‍‌ی سخن شما این است که شرفیاب دیدار ولی و حجت خدا شده‌‍‌اید، و ادعا دارید ایشان شما را فرمان داده این ادعا را اعلام کنید.

در اینجا سؤالاتی از شما مطرح می‌‍‌شود و نیازمند جواب است:

1. شما در سخنتان ضمیر جمع به کار بردید و گفتید: مدعی امری هستیم که بدان مأمور شدیم، ما به دیدار کسی شرفیاب شدیم...

حال آیا شما همه تشرّف یافتید، یا بزرگتان با امام علیه السلام دیدار کرد و شما با او؟

2. آیا امام به شما فرمان دادند که صرفاً از دیدار با ایشان خبر دهید، و تکذیب و آزار مردم را تحمّل کنید، یا آنکه فرمان دادند مردم را به سوی ایشان دعوت کنید؟ من تا به حال نشنیده‌‍‌ام کسی به محضر امام علیه السلام مشرّف شده باشد و ادعا کند ایشان به او فرمان داده‌‍‌اند مردم را بیاگاهاند، چه رسد به اینکه مردم را به سوی خود دعوت کند‌‍‌!

3. آیا آنچه از شما یا برخی از شما نقل شده که مدعی است پاره‌‍‌ای از ولایت امام علیه السلام را در اختیار او گذارده‌‍‌اند، و لذا از پدر، مادر، همسر و حاکم شرع نسبت به مردم اولویت دارد، صحیح است؟

4. آیا امام علیه السلام به شما دستور داده‌‍‌اند که حزبی سرّی تشکیل دهید، یا به راه اندازی گروه‌‍‌ها و مؤسسات بپردازید و در راستای جذب مردم به حزب، دعوت و مؤسسه‌‍‌تان بکوشید؟‌‍‌! این چه باوری است؟‌‍‌!

در پاسخِ نامه‌‍‌ی شخصی دیگر از آنان چنین نگاشتم:

مطلبی عظیم از شما نقل شده، کدامین ادعا بالاتر از آن است که شخص بگوید با حجت و امین خدا بر سرّ او ارتباط دارد و از جانب ایشان راهنمایی می‌‍‌شود؟

به خدا قسم من افتخار می‌‍‌کنم تمام عمر را خادم کسی باشم که برهانی بر این مطلب بیاورد.

سؤال نخست من آن است که این، ادعایی است بس بزرگ و مهم که دلیلی در سطح خود می‌‍‌طلبد، حال این دلیل کجاست؟

سؤال دوم: کسی که چنین مقام شامخی را ادعا می‌‍‌کند نیازمند حزب و تشکیلات نیست، زیرا با کسی در ارتباط است که اسم اعظم را دارد و دل‌‍‌ها بسان انگشتری در اختیار اوست. حال آیا این حزب گرایی چیزی غیر از آن است که به مانند دیگران محتاج این امورید؟‌‍‌! چگونه بین این دو مقوله هماهنگی برقرار سازیم که شما از سویی مدعی مقام ربانی والایی هستید، و از سویی دیگر با پیروانتان - بسان رئیس دوره‌‍‌ی پیشاهنگی با نوجوانان، یا فرمانده یک گروه مسلّح با نیروهای ناآگاهش - به طور حزبی رفتار می‌‍‌کنید؟‌‍‌!

شما چرا با مخالفان خود چنین رقابت می‌‍‌کنید، آن گونه که در میان گروه‌‍‌های متخالف مشاهده می‌‍‌کنیم، چیزی شبیه رفتار دستگاه‌‍‌های اطلاعات غربی و دخالت‌‍‌های شرقی؟‌‍‌!

من همواره در انتظار جوابی برای این تردید هستم، دلیلی بیاورید تا تصدیقتان کنم، و گرنه خود را در واهی خواندن ادعایتان معذور می‌‍‌دارم‌‍‌!

و پر واضح است که تنها معجزه‌‍‌ای صریح و روشن می‌‍‌تواند برهانی بر این مدعا باشد، معجزه‌‍‌ای که با اهمیت ادعا و عظمت مدعی - البته اگر راست بگوید - هم خوانی داشته باشد‌‍‌!

ولی هیچ یک از آنها جوابی ندادند‌‍‌!

خود را حامل پیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌‍‌انگارد‌‍‌!

شخصی که او را شیخ حیدر مشتّت می‌‍‌خواندند بارها سراغ من می‌‍‌آمد و سؤالاتی مطرح می‌‍‌کرد. من هم پاسخ‌‍‌هایی می‌‍‌دادم. پس از سال‌‍‌ها ادعا کرد یمانی است، بعد از آن نیز با شاگرد خود احمد اسماعیل قاطع در این ادعا مشارکت جست.

روزی حیدر نزد من آمد و به زعم خود پیغامی از امام مهدی علیه السلام برایم آورد که در آن مرا به ایمان به خود و نیز یمانی فرا می‌‍‌خواند. وقتی که پرسیدم: این پیغام از سوی کیست؟ گفت: امام صاحب الزمان علیه السلام ‌‍‌!

بدو گفتم: شیخ حیدر‌‍‌! آیا مطمئنی؟ گفت: آری، گفتم: شتاب نکن، از تو سؤال می‌‍‌کنم: آیا تو خود امام مهدی، حجت بن الحسن، نهمین فرزند از نسل امام‌‍‌حسین علیه السلام را دیده‌‍‌ای؟ همو که جدّش رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بشارت او را داده‌‍‌اند، همو که خدای تعالی ذخیره کرده تا زمین را همانسان که از جور و بیداد مملو شده از عدل و داد بیاکند... آیا تو ایشان را ملاقات کرده‌‍‌ای و برای من نامه نوشته و دستور داده‌‍‌اند به من برسانی؟‌‍‌! او هم پاسخ مثبت داد‌‍‌! من او را نصیحت کردم و ماجرای حلاج را برایش بازگو نمودم که چگونه مدعی سفارت از جانب امام مهدی علیه السلام شد و به پدر شیخ صدوق رحمه الله در قم نامه نوشت و او را به ایمان به خود دعوت کرد و ایشان چگونه پاسخ او را دادند. بعداً حلاج خود به قم آمد، و ایشان او را توبیخ و اخراج کردند.

در خاتمه هم گفتم: من از پذیرش این نامه معذورم‌‍‌! هرگاه امام علیه السلام را دیدی و ایشان تو را مکلّف به رساندن نامه کردند بگو: فلانی از پذیرش نامه ابا کرد، مگر بعد از آنکه معجزه‌‍‌ای شاهد بر صدق من و نامه ببیند. او هم قبول کرد و گفت: خوب است، چه معجزه‌‍‌ای می‌‍‌خواهی؟ گفتم: همان معجزه‌‍‌ای که ابو سهل نوبختی از حلاج خواست؛ ریش سفید مرا به رنگ جوانی بازگرداند، پس برای مدتی ساکت شد، و من مشغول نوشتن شدم.

بعد از مدتی طولانی گفت: آیا اگر امشب خوابی ببینی قبول خواهی کرد؟ گفتم: نه، حتی اگر بیست مرتبه خواب ببینم‌‍‌!

شیخ حیدر‌‍‌! دین و مذهب ما بر اساس دلائل قطعی بنا شده است، حال می‌‍‌خواهی آن را از خواب بگیریم؟ دین خدا عزیزتر از آن است که از خواب به دست آید، نیازمند برهان منطقیی است که عقل در قبال آن تسلیم گردد، و یا معجزه‌‍‌ای که سرها در برابر آن فرود آید، امام کاظم علیه السلام می‌‍‌فرماید: خدا دو حجت بر مردمان دارد؛ حجتی آشکار و حجتی نهان، آشکار رسولان، پیامبران و امامان علیهم السلام هستند، و نهان خِردها.

دیگر بار سکوت اختیار کرد و پس از مدتی برخاست و رفت...

خود را پسر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌‍‌داند، و شعار او ستاره‌‍‌ی اسرائیل است‌‍‌!

عراق پس از سقوط صدام جنایتکار، نه حرکت منحرف را به چشم دیده که مهمترین آنها دو مورد است؛ جند السماء با فرماندهی کرعاویِ مدعیِ مهدویت. او لشکریان خود را در نزدیکی نجف در لشکرگاهی مخفی گرد آورد تا بتواند نجف و کربلا را تحت سیطره در آورد و حکومتی اسلامی به رهبری خود ترتیب دهد. لکن نیروی نظامی آنان را محاصره کرد و نبردی عظیم میان آنان درگرفت که به نابودی آنان و قتل مهدی موعودشان انجامید‌‍‌!

حرکت دوم حرکت احمد اسماعیل قاطع در بصره است که امتداد همان نهضت جند السماء و با اندیشه و تأمین مالی وهابیان می‌‍‌باشد. وی خود را احمد الحسن نامیده و پسر و وصیّ امام علیه السلام می‌‍‌انگارد. او بر این باور است که پدرش او را پیش از خود فرستاده، از این رو سفیر ایشان بر جهانیان است، علاوه بر آنکه خود را یمانی موعود نیز می‌‍‌داند‌‍‌!

او طیّ نامه‌‍‌هایی علماء ادیان را به مباهله فراخواند، وی چنین نوشت: اگر دعوت مرا اجابت نکنند، بدانند که خود و پیروانشان در گمراهی آشکار به سر می‌‍‌برند، و خداوند آنان را با عذاب و عقاب خود از میان خواهد برد‌‍‌!

و نامه‌‍‌هایش را با مهر خود که به شکل ستاره‌‍‌ی شش گوشه‌‍‌ی یهود است مهر کرد‌‍‌!

من شیخ عبد الحسین حلفی را نزد او در تنومه - نزدیک بصره - فرستادم. ایشان هم او را شخصی حیله‌‍‌گر و نادان یافت. لذا او را به مباهله دعوت کرد و روزی را معین کردند. به این صورت که یکی دست دیگری را بگیرد و به درگاه خدا دعا کنند تا باطل نابود شود و حق نجات یابد و خود را به درون شطّ العرب بیاندازند. ولی احمد اسماعیل نقض قرار کرد و حاضر نشد.

او بعدها پا را فراتر گذارد و درخواست کرد تمامی مراجع شیعه را حاضر کنند تا با آنان مناظره و مباهله کند‌‍‌!

او افرادی را نیز به سراغ من فرستاد. من نیز او را به قم دعوت می‌‍‌کردم تا به گفتگو بنشینیم ولی عذر می‌‍‌آورد. پس از مدتی دو نفر را فرستاد و با آنان به بحث نشستم، ولی دیدم هر دو ناآگاه و اهل هوی و جدال هستند، به آنان گفتم: آیا رفیقتان قادر به ارائه‌‍‌ی معجزه هست؟ گفتند: آری، معجزات تمام انبیاء و رسولان علیهم السلام را دارد. پس معجزه‌‍‌ای درخواست کردم، گفتند: چه می‌‍‌خواهی؟ گفتم: دعا کند اولمرت هلاک شود، و به ما خبر دهد که چه زمان و چگونه به هلاکت خواهد رسید؟

آن دو وارد اتاق دیگری شدند و از طریق تلفن با امامشان صحبت کردند، آنگاه آمدند و گفتند: فردا پاسخت را می‌‍‌دهیم. فردا آمدند و گفتند: امام مهدی علیه السلام اجازه‌‍‌ی نابودی او را نداده‌‍‌اند‌‍‌!

اینجا مجال بیان جریانات ما با این گمراه و یارانش نیست، در ردّ ترّهات و اباطیل وی کتاب مستقلّی نوشته و دجال بصره نامیده‌‍‌ایم که در این پیوند یافت می‌‍‌شود:

http://www.alameli.net

در این کتاب جریان حرکت او را بیان و حقیقت استدلال‌‍‌های بی‌‍‌پایه‌‍‌ی او را هویدا ساختیم، و در مقدّمه گفتیم که بارزترین اوصاف مدعیان مهدویت، جهالت، تزویر و وقاحت است.

فصل مستقلّی را نیز به پشتیبانی وهابیت و صهیونیسم از این جنبش اختصاص دادیم. از این روست که وی علامت خود را ستاره‌‍‌ی اسرائیل قرار داده است. البته نظام صدام نیز در آماده سازی این دجال سهیم بوده‌‍‌!

وی که پیشتر با حیدر مشتّت همسو بود، بعدها با او دچار اختلاف می‌‍‌شود. حیدر هم کتابی می‌‍‌نویسد و او را مفتضح می‌‍‌گرداند، لذا دجال او را به قتل می‌‍‌رساند‌‍‌!

فصلی را نیز به افترائات وی بر حوزه‌‍‌ی علمیه و مراجع اختصاص داده و گفتیم که از ایران درخواست کرده حکومت را تسلیم او کنند.

فصل دیگری را هم در موضوع کینه و دشمنی وی با عراقیان منعقد ساختیم. وی از آنان خواست از او اطاعت کنند، و به جهت شرکت آنان در انتخابات پارلمان عراق که او و نیز وهابیان آن را حرام می‌‍‌دانند، به آنها ناسزا گفت‌‍‌!

استدلال‌‍‌های بی‌‍‌پایه و واهی او را نیز در فصلی درهم شکستیم و گفتیم که او به تحریف روایات می‌‍‌پردازد، از جمله روایتی که در آن آمده است: «یظهر ابن النبیّ المهدی: مهدی پسر پیامبر ظاهر می‌‍‌شود» را تحریف و کلمه‌‍‌ی النبی را از آن حذف نمود و گفت: «یظهر ابن المهدی: پسر مهدی ظاهر می‌‍‌شود» تا آن را بر خود تطبیق دهد‌‍‌!

و فصلی به ابطال استدلال وی به خواب و استخاره - به شرط اینکه شخص، بدعت وی را بپذیرد - اختصاص یافت.

و گفتیم که اصل باور وی بر این ادعا استوار است که امام مهدی علیه السلام را در سال 1424 هجری در خواب دیده است‌‍‌! وی شخصی است نا آگاه که نه قرآن را می‌‍‌تواند خوب بخواند، و نه از قواعد لغت و ادبیات آگاهی دارد‌‍‌!

ردّی قاطع بر مدعیان ارتباط خاص با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

مشکل تنها از سوی این مدعیان نیست، بلکه پیروان آنان نیز سهیم‌‍‌اند. برخی از آنان بسان خود مدعیان، شیطان صفتند، اما برخی ساده لوح و ساده اندیش. لذا باید سطح آگاهی و شناخت مؤمنان را بالا برد تا دجالانی چون احمد اسماعیل آنها را از راه به در نبرند.

هر کسی ادعا می‌‍‌کند با امام مهدی علیه السلام ارتباطی خاص دارد و ایشان به او فرمانی داده‌‍‌اند تا به مردم برساند، یا آنکه دستور داده‌‍‌اند یارانی گرد آورد و خود، مردم را برای ظهور آماده سازد، این همان ادعای سفارت است، ادعایی خطیر که جز به معجزه تصدیق نمی‌‍‌شود، معجزه‌‍‌ای که می‌‍‌بایست فاش و علنی باشد و هیچ تردیدی در آن راه نیابد. لذا باید به چنین کسانی گفت: شما - به ادعای خود - مستجاب الدعوه هستید، پس دعا کنید معجزه‌‍‌ای بنمایاند، یا اینکه شما - به زعم خود - امام علیه السلام را می‌‍‌بینید، به ایشان بگویید: مردم ما را تکذیب کردند و فلان معجزه را خواستار شدند‌‍‌!

امامان علیهم السلام هرگاه شخصی را برای ابلاغ پیامی می‌‍‌فرستادند نشانه یا معجزه‌‍‌ای در اختیار او قرار می‌‍‌دادند. شیعیان هم به سفیران مراجعه می‌‍‌کردند و آیات و معجزاتی از آنان مشاهده می‌‍‌نمودند. اگر مدعیِ ارتباط خاص با امام علیه السلام چنین برهانی از خود نشان ندهد، کذاب و مفتری است.

در بحرین از زنی که ادعای سفارت داشت درخواست کردم از امام علیه السلام بخواهد طاغوت یهود را هلاک کند و از روز هلاکت وی خبر دهد. او هم وعده داد، ولی روز بعد گفت: این امر پس از چهار سال و اندی واقع می‌شود و زنی در آن تاریخ اولمرت را به قتل خواهد رساند‌‍‌!

من گفتم: تا آن زمان مدت بسیاری مانده، معجزه‌‍‌ای در طیّ یک ماه یا دو هفته به ما نشان ده، او هم پذیرفت و وعده داد، ولی رفت و پشت سرش را نگاه نکرد‌‍‌! و تاریخی که برای مرگ اولمرت مشخص کرده بود گذشت، ولی چنین نشد‌‍‌!

از جمله امور اختصاصی مکتب تشیع، برخورداری از سرمایه‌‍‌ی عظیم ادعیه و زیارات پیامبر و امامان علیهم السلام است. عالمان و راویان ما اهتمام خاصی نسبت به تدوین آنها در کتاب‌‍‌هایی مخصوص این امر داشته‌‍‌اند. این‌‍‌ها از یک سو ثروت فوق العاده با اهمیت علمی و پرورشی است، و از دیگر سو بیانگر ارتباط وثیق، عمیق و دیرینه‌‍‌ی شیعه با پیشوایان علیهم السلام می‌‍‌باشد.

یکی از قدیمی‌‍‌ترین کتب ادعیه در اسلام، صحیفه‌‍‌ی سجادیه است که نگاشته‌‍‌ی امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می‌‍‌باشد و با بلاغت و اندیشه‌‍‌هایی که در خود گنجانده، عالمان را مبهوت ساخته است.

و یکی از قدیمی‌‍‌ترین کتب زیارت، کتاب کامل الزیارات جعفر بن محمد بن قولویه رحمه الله درگذشته به سال 368 هجری و استاد شیخ مفید رحمه الله متوفای 413 هجری می‌‍‌باشد. لذا تفصیل این امر را به آن کتب ارجاع می‌‍‌دهیم و در اینجا تنها نمونه‌‍‌هایی از آن را ذکر می‌‍‌کنیم:

سلام و درود بر پاکان عترت علیهم السلام و دعا برای ایشان

الصحیفة السجادیة /250: «امام علیه السلام پس از درود فرستادن بر رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرضه می‌‍‌دارد: ربِّ صلّ علی أطائبِ أهل بیته الذین اخترتَهم لأمرِک، وجعلتَهم خَزَنةَ علمِک، وحَفَظةَ دینِک، وخلفاءَک فی أرضِک، وحججَک علی عبادِک، وطهّرتَهم من الرِّجسِ والدَّنَسِ تطهیراً بإرادتِک، وجعلتَهم الوسیلةَ إلیک والمسلکَ إلی جنّتِک.

ربِّ صلّ علی محمدٍ وآلِه، صلاةً تُجْزِلُ لهم بها من نِحلِک وکرامتِک، وتُکمِلُ لهم الأشیاءَ من عطایاک ونوافلِک، وتُوَفِّرُ علیهم الحظَّ من عوائدِک وفوائدِک.

ربِّ صلّ علیه وعلیهم صلاةً لا أمَدَ فی أولِها، ولا غایةَ لأمدِها ولا نهایةَ لآخرِها. ربِّ صلّ علیهم زِنَةَ عرشِک وما دونَه، ومِلْءَ سماواتِک وما فوقَهنَّ، وعددَ أرضیک وما تحتَهنَّ وما بینَهنَّ، صلاةً تُقرِّبُهم منک زلفی، وتکونُ لک ولهم رضاً، مُتّصلةً بنظائرِهنَّ أبداً.

اللّهمّ إنک أیدتَ دینَک فی کلِّ أوانٍ بإمامٍ أقمتَه علماً لعبادِک، ومَناراً فی بلادِک، بعد أن وصلتَ حبلَه بحبلِک، وجعلتَه الذّریعةَ إلی رضوانِک، وافترضتَ طاعتَه وحذّرتَ معصیتَه، وأمرتَ بامتثالِ أمرِه والانتهاءِ عند نهیه، وألّا یتقدّمَه متقدِّم، ولا یتأخّرَ عنه متأخِّر، فهو عصمةُ اللائذین، وکهفُ المؤمنین، وعروةُ المتمسِّکین، وبهاءُ العالمین.

اللّهمّ فأوزِع لولیک شکرَ ما أنعمتَ به علیه، وأوزِعنا مثلَه فیه، وآتِهِ من لدنک سلطاناً نصیراً، وافتح له فتحاً یسیراً، وأعِنه برُکنِک الأعزّ، واشدُد أَزرَه، وقوِّ عَضُدَه، وراعِهِ بعینِک، واحمِهِ بحفظِک، وانصُره بملائکتِک، وأَمدِده بجُندِک الأغلبِ، وأقِم به کتابَک وحدودَک وشرائعَک، وسننَ رسولِک صلواتک اللّهمّ علیه وآله.

وأحْی به ما أماتَه الظالمونَ من معالمِ دینِک، واجْلُ به صَدءَ الجورِ عن طریقتِک، وأَبِنْ به الضرِّاءَ من سبیلِک، وأزِل به الناکبین عن صراطِک، وامحَق به بُغاةَ قصدِک عِوَجاً، وألِن جانبَه لِأولیائِک، وابسُط یدَه علی أعدائِک.

وهَب لنا رأفتَه ورحمتَه وتَعَطُّفَه وتَحَنُّنَه، واجعلنا له سامعین مطیعین، وفی رضاه ساعین، وإلی نصرتِه والمدافعةِ عنه مُکنِفین، وإلیک وإلی رسولِک صلواتُک اللّهمّ علیه وآلِه بذلک متقرّبین.

اللّهمّ وصلّ علی أولیائِهم المعترفین بمقامِهم، المتّبعین مَنهجَهم، المقتفین آثارَهم، المُستَمسِکین بِعُروتِهم، المُتَمسِّکین بولایتِهم، المؤتمّین بإمامتِهم، المسلِّمین لأمرِهم، المجتهدین فی طاعتِهم، المنتظرین أیامَهم، المادّین إلیهم أعینَهم، الصلواتِ المبارکاتِ الزاکیاتِ النامیاتِ الغادیاتِ الرائحاتِ، وسَلِّم علیهم وعلی أرواحِهم، واجمَع علی التقوی أمرَهم، وأصلِح لهم شؤونَهم، وتُب علیهم إنک أنت التوابُ الرحیمُ وخیرُ الغافرین، واجعلنا معهم فی دارِ السلامِ، برحمتِک یا أرحمَ الراحمین.»

دعا برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در روز جمعه و عید قربان

الصحیفة السجادیة /283: «از جمله دعاهای امام علیه السلام در روز قربان و جمعه:

اللّهمّ هذا یومٌ مبارکٌ والمسلمون فیه مجتمعون فی أقطارِ أرضِک...اللّهمّ صلّ علی محمدٍ وآلِ محمدٍ إنک حمیدٌ مجیدٌ، کصلواتِک وبرکاتِک وتحیاتِک علی أصفیائِک إبراهیمَ وآلِ إبراهیمَ، وعجِّلِ الفرجَ والروحَ والنصرةَ والتمکینَ والتأییدَ لهم.

اللّهمّ واجعلنی من أهلِ التوحیدِ والإیمانِ بکَ والتّصدیقِ برسولِک، والأئمةِ الذینِ حتمتَ طاعتَهم، ممن یجری ذلک به وعلی یدیه، آمین ربَّ العالمین.»

دعا برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در شب‌‍‌های ماه مبارک رمضان

کافی 3 /422 دعایی را از امام باقر علیه السلام به عنوان جزئی از خطبه‌‍‌ی نخست روز جمعه روایت می‌‍‌کند و مقصود از آن دعا برای امام معصوم در هر عصری است، و مشابه آن در ضمن دعای معروف به افتتاح که در شب‌‍‌های ماه مبارک رمضان خوانده می‌‍‌شود نیز آمده است.

در این دعا تمجید بلیغی از خدای تعالی می‌‍‌شود، بر پیامبر و عترت طاهرین ایشان علیهم السلام درود فرستاده می‌‍‌شود و این دعا - که برای امام مهدی علیه السلام است - در ادامه می‌‍‌آید:

«افتَح له فتحاً یسیراً وانصُره نصراً عزیزاً. اللّهمّ أظهِر به دینَک وسنةَ نبیک، حتی لا یستخفی بشئٍ من الحقِّ مخافةَ أحدٍ من الخلقِ.

اللّهمّ إنّا نرغبُ إلیک فی دولةٍ کریمةٍ تعزُّ بها الإسلامَ وأهلَه، وتُذِلُّ بها النفاقَ وأهلَه، وتجعلُنا فیها من الدعاةِ إلی طاعتِک، والقادةِ فی سبیلِک، وترزُقُنا بها کرامةَ الدنیا والآخرة.»

در دعای افتتاح نیز می‌‍‌خوانیم:

«اللّهمّ وصلِّ علی ولیِّ أمرِک القائمِ المؤمَّلِ والعدلِ المنتظَرِ، أحفِفهُ بملائکتِک المقرّبین، وأیده بروحِ القدسِ یا ربَّ العالمین. اللّهمّ اجعله الداعیَ إلی کتابِک والقائمَ بدینِک، إستَخلِفه فی الأرضِ کما استَخلَفتَ الذین من قبلِه، مکنْ له دینَه الذی ارتضیتَه له، أبدِله من بعدِ خوفِه أمناً، یعبُدُک لایشرِک بک شیئاً.

اللّهمّ أعِزَّه وأعزِز به وانصُره وانتَصِر به، وانصُره نصراً عزیزاً.

اللّهمّ أظهِر به دینَک وملةَ نبیک، حتی لا یستخفیَ بشئٍ من الحقِّ مخافةَ أحدٍ من الخلقِ.

اللّهمّ إنا نرغبُ إلیک فی دولةٍ کریمةٍ تُعزُّ بها الإسلامَ وأهلَه، وتُذلُّ بها النفاقَ وأهلَه، وتجعلُنا فیها من الدعاةِ إلی طاعتِک والقادةِ إلی سبیلِک، وترزُقُنا بها کرامةَ الدنیا والآخرة. اللّهمّ ما عرّفتَنا من الحقِّ فحَمِّلناه، وما قَصُرنا عنه فَبَلِّغناه.

اللّهمّ المُمْ به شَعَثَنا، واشعَب به صدعَنا، وارتُق به فتقَنا، وکثِّر به قِلّتَنا، وأعزَّ به ذِلّتَنا، وأغنِ به عائلَنا، واقضِ به عن مَغرمِنا، واجبُر به فقرَنا، وسُدَّ به خَلّتَنا، ویسِّر به عسرَنا، وبَیض به وجوهَنا، وفُک به أسرَنا، وأنجِح به طَلِبتَنا، وأنجِز به مواعیدَنا، واستجِب به دعوتَنا، وأعطِنا به فوقَ رغبتِنا.

یا خیرَ المسؤولین، وأوسعَ المُعطین، إشفِ به صدورَنا، وأذهِب به غَیظَ قلوبِنا، واهدِنا به لما اختلفَ فیه من الحقِّ بإذنِک، إنک تهدی من تشاءُ إلی صراطٍ مستقیمٍ، وانصُرنا علی عدوِّک وعدوِّنا إلهَ الحقِّ آمین.

اللّهمّ إنا نشکو إلیک فقدَ نبینا، وغیبةَ إمامِنا، وکثرةَ عدوِّنا، وشِدّةَ الفِتنِ بنا، وتظاهرَ الزمانِ علینا، فصلّ علی محمدٍ وآلِ محمدٍ وأعِنّا علی ذلک بفتحٍ تُعَجِّلُه، وبِضُرٍّ تَکشِفُه، ونصرٍ تُعِزُّه، وسلطانِ حقٍّ تُظهِرُه، ورحمةٍ منک تُجَلِّلُناها، وعافیةٍ منک تُلبِسُناها، برحمتِک یا أرحمَ الراحمین.»

دعا برای حفظ و نصرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

این دعا از امامان علیهم السلام روایت شده و می‌‍‌توان برای هریک از ایشان خواند و او را نام برد، کافی 4 /162 نقل می‌کند: «در شب بیست و سوم ماه رمضان در حال سجود و قیام و جلوس و هر حالتی، و [بلکه] در تمامی این ماه، و هر نحو و زمانی که برایت میسر بود این دعا را تکرار کن؛ بعد از حمد و سپاس خدای تبارک و تعالی و درود فرستادن بر رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌‍‌گویی: اللّهمّ کن لولیک فلانِ بنِ فلانٍ، فی هذه الساعةِ وفی کلِّ ساعةٍ، ولیاً وحافظاً، وناصراً ودلیلاً، وقائداً وعیناً، حتی تُسکنَه أرضَک طَوعاً وتُمَتِّعَه فیها طویلاً.»

دعاء ندبه

سید بن طاووس در اقبال الاعمال 1 /504 آن را نقل می‌‍‌کند. علامه‌‍‌ی مجلسی در بحار الانوار در مواضعی از جمله 99 /104 آن را از کتاب محمد بن حسین بن سفیان بزوفری - که خدایش رضا باشد - روایت می‌‍‌کند؛ دعاء ندبه، دعایی برای صاحب الزمان علیه السلام که مستحب است در اعیاد چهار گانه خوانده شود. من اطمینان دارم که این دعا از یکی از چهار سفیر صادر شده است.

ابن المشهدی در المزار /573 می‌‍‌فرماید: «دعای ندبه؛ محمد بن ابی قره گوید: من این دعا را از کتاب ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری - که خدا از او راضی باشد - نقل می‌‍‌کنم. او در آن کتاب این را دعا برای صاحب الزمان - که درودهای خدا بر او باد و خدا فرج او و نیز فرج ما را به واسطه‌‍‌ی فرج او شتاب بخشد - شمرده و فرموده مستحب است در اعیاد چهار گانه خوانده شود.»

زیارت آل یاسین و دعای پس از آن

احتجاج طبرسی رحمه الله 2 /492:

«سلامٌ علی آل یاسین، السَّلامُ علیک یا داعیَ الله وربّانیَّ آیاتِه، السَّلام علیک یا بابَ الله ودَیانَ دینِه، السَّلام علیک یا خلیفةَ الله وناصرَ حقِّه، السَّلام علیک یا حجةَ الله ودلیلَ إرادتِه، السَّلام علیک یا تالیَ کتابِ الله وترجمانَه، السَّلام علیک یا بقیةَ اللهِ فی أرضِه، السَّلام علیک یا میثاقَ اللهِ الذی أخذه ووکده، السَّلام علیک یا وعدَ اللهِ الذی ضَمِنَه، السَّلام علیک أیها العَلَمُ المنصوبُ، والعِلْمُ المصبوبُ، والغوْثُ والرحمةُ الواسعةُ وعداً غیرَ مکذوب.

السَّلام علیک حینَ تقعُد، السَّلام علیک حینَ تقوم، السَّلام علیک حینَ تقرأُ وتُبَین، السَّلام علیک حینَ تُصَلِّی وتقنُت، السَّلام علیک حینَ ترکعُ وتسجُد، السَّلام علیک حینَ تُکبِّر وتُهَلِّل، السَّلام علیک حینَ تحمدُ وتستغفر، السَّلام علیک حینَ تُمسی وتُصبِح، السَّلام علیک فی اللّیلِ إذا یغشَی والنهارِ إذا تجلّی، السَّلام علیک أیها الإمامُ المأمون، السَّلام علیک أیها المُقَدَّمُ المأمول، السَّلام علیک بجوامعِ السَّلام.

أُشهِدُک یا مولای أنّی أَشهَدُ أن لا إله إلا الله وحدَه لا شریکَ له وأنَّ محمداً عبدُه ورسولُه، لا حبیبَ إلا هُوَ وأهلُه، وأَشهَدُ أنَّ أمیرَ المؤمنین حجّتُه، والحسنَ حجّتُه، والحسینَ حجّتُه، وعلیَّ بنَ الحسینِ حجّتُه، ومحمدَ بنَ علیٍّ حجّتُه، وجعفرَ بنَ محمدٍ حجّتُه، وموسی بنَ جعفرٍ حجّتُه، وعلیَّ بنَ موسی حجّتُه، ومحمدَ بنَ علیٍّ حجّتُه، وعلیَّ بنَ محمدٍ حجّتُه، والحسنَ بنَ علیٍّ حجّتُه، وأَشهَدُ أنَّک حجّةُ الله.

أنتم الأولُ والآخِرُ، وأنَّ رجعتَکم حقٌّ لا شکَّ فیها یومَ لاینْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیراً، وأنَّ الموتَ حقّ، وأنَّ ناکراً ونکیراً حقّ، وأَشهَدُ أنَّ النشرَ والبعثَ حقّ، وأنَّ الص\_راطَ والمرصادَ حقّ، والمیزانَ والحسابَ حقّ، والجنةَ والنارَ حقّ، والوعدَ والوعیدَ بهما حقّ.

یا مولای شقیَ من خالفکم، وسَعِدَ من أطاعکم.

فَاشهَد علی ما أشهَدتُک علیه، وأنا ولیٌّ لک، برئٌ من عدوِّک، فالحقُّ ما رضِیتُموه، والباطلُ ما سَخِطتُموه، والمعروفُ ما أمرتُم به، والمنکرُ ما نهیتم عنه.

فنفسی مؤمنةٌ باللهِ وحدَه لا شریکَ له، وبرسولِه وبأمیرِ المؤمنین، وبأئمةِ المؤمنین، بکم یا مولای، أولِکم وآخِرِکم، ونص\_رتی مُعَدَّةٌ لکم، ومَوَدَّتی خالصةٌ لکم.»

زیارت آل یاسین به نقل جناب محمد بن جعفر المشهدی رحمه الله

ایشان در المزار /566 می‌‍‌نگارند:«شیخ اجلّ فقیه عالم ابو محمد عربی بن مسافر عبادی - که خدایش رضا باشد - در خانه‌‍‌اش در حله‌‍‌ی سیفیه[[695]](#footnote-695) در ربیع الاول سال 573 و نیز شیخ پارسا ابو البقاء هبة الله بن نماء بن علی بن حمدون رحمه الله در همان حله‌‍‌ی سیفیه - هر دو به نحو قرائت [که برایشان خوانده می‌‍‌شد] - تحدیث کردند: شیخ امین ابو عبد الله حسین بن احمد بن محمد بن علی بن طحال مقدادی رحمه الله در حرم مولایمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در ایوان بزرگی که در طرف سر امام علیه السلام است، در دهه‌‍‌ی آخر ذی الحجه سال 539 به ما فرمود: شیخ اجلّ و سرور مفید ابو علی حسن بن محمد طوسی - که خدایش راضی باشد - در همان حرم در دهه‌ی آخر ذی القعده سال 509 برایم فرمود: سرور سعید پدرم ابو جعفر محمد بن حسن طوسی - که خدا از او راضی باشد - از محمد بن اسماعیل، از محمد بن اشناس بزاز، از ابو الحسین محمد بن احمد بن یحیی قمی، از محمد بن علی بن زنجویه‌‍‌ی قمی، از ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری نقل می‌‍‌کند.همچنین ابو علی حسن بن اشناس، از ابو المفضل محمد بن عبد الله شیبانی روایت می‌‍‌کند که ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری به او خبر داده - و اجازه‌‍‌ی [نقل] تمامی روایات خود را به وی داده است - که برای او از ناحیه - که خدا آن را نگاه دارد - پس از سؤال‌‍‌ها، درود و توجه آمده است:

«بسم الله الرّحمن الرّحیم، لا لأمر الله تعقلون ولا من أولیائه تقبلون، حکمةٌ بالغةٌ، وَمَا تُغْنِی الآیاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یؤْمِنُونَ، والسّلام علینا وعلی عباد الله الصالحین.

هنگامی که خواستید به وسیله‌‍‌ی ما به درگاه خدای تعالی و نیز به خود ما روی آورید بگویید، همان گونه که خدای تعالی فرموده:

سلام علی آلِ یس، ذلک هو الفضلُ المبین، واللهُ ذو الفضلِ العظیمِ لمن یهدِیه صراطَه المستقیم.

التوجه: قد آتاکم اللهُ یا آلَ یس خلافتَه، وعِلْمَ مجاری أمرِه، فیما قضاه ودبّرَه وأرادَه فی ملکوتِه، وکشف لکم الغطاءَ، وأنتم خَزَنَتُه وشهداؤُه وعلماؤُه وأمناؤُه، وساسةُ العباد، وأرکانُ البلاد، وقُضاةُ الأحکام، وأبوابُ الإیمان.

ومِن تقدیرِه منائحَ العطاءِ بکم إِنفاذُه محتوماً مقروناً، فما شئٌ منه إلا وأنتم له السببُ وإلیه السبیل، خیارُه لولیکم نعمةٌ، وانتقامُه من عدوِّکم سَخطَةٌ، فلا نجاةَ ولا مفزعَ إلا أنتم، ولا مذهبَ عنکم، یا أعینَ اللهِ الناظرة، وحَمَلَةَ معرفتِه، ومساکنَ توحیدِه فی أرضِه وسمائِه.

أنت یا حجةَ اللهِ وبقیتَه، کمالُ نعمتِه، ووارثُ أنبیائِه وخلفائِه، ما بَلَغناه مِن دهرِنا، وصاحبُ الرجعةِ لوعدِ ربِّنا، التی فیها دولةُ الحقِّ وفرجُنا، ونصرُ اللهِ لنا وعِزُّنا.

السَّلام علیک أیها العَلَمُ المنصوب، والعِلمُ المصبوب، والغوثُ والرحمةُ الواسعةُ وعداً غیرَ مکذوب.

السَّلام علیک یا صاحبَ المرأی والمسمَع، الذی بعینِ اللهِ مواثیقُه، وبیدِ اللهِ عُهودُه، وبقدرةِ اللهِ سلطانُه.

أنت الحکیمُ الذی لا تُعَجِّلُه العصبیة، والکریمُ الذی لا تُبَخِّلُه الحفیظة، والعالمُ الذی لا تُجَهِّلُه الحمیة، مجاهدتُک فی اللهِ ذاتُ مشیةِ الله، ومقارعتُک فی اللهِ ذاتُ انتقامِ الله، وصبرُک فی اللهِ ذو أناةِ الله، وشکرُک لله ذو مزیدِ اللهِ ورحمتِه.

السَّلام علیک یا محفوظاً بالله، اللهُ نَوَّرَ أمامَه ووراءَه ویمینَه وشمالَه وفوقَه وتحتَه. السَّلام علیک یا مخزوناً فی قدرةِ الله، اللهُ نَوَّر سمعَه وبصرَه. السَّلام علیک یا وعدَ اللهِ الذی ضَمِنَه، ویا میثاقَ اللهِ الذی أخذه ووکده.

السَّلام علیک یا داعیَ الله وربّانیَّ آیاتِه، السَّلام علیک یا بابَ اللهِ ودیانَ دینِه، السَّلام علیک یا خلیفةَ اللهِ وناصرَ حقِّه، السَّلام علیک یا حجّةَ اللهِ ودلیلَ إرادتِه، السَّلام علیک یا تالیَ کتابِ اللهِ وترجمانَه، السَّلام علیک فی آناءِ لیلِک ونهارِک، السَّلام علیک یا بقیةَ اللهِ فی أرضِه، السَّلام علیک حینَ تقوم، السَّلام علیک حینَ تقعُد، السَّلام علیک حینَ تقرأُ وتُبَین، السَّلام علیک حینَ تُصلّی وتقنُت، السَّلام علیک حینَ ترکعُ وتسجُد، السَّلام علیک حینَ تعوذُ وتُسَبِّح، السَّلام علیک حینَ تُهَلِّلُ وتُکبِّر، السَّلام علیک حینَ تَحمَدُ وتستغفر، السَّلام علیک حینَ تُمَجِّدُ وتَمدَح، السَّلام علیک حینَ تُمسِی وتُصبِح، السَّلام علیک فی اللّیلِ إذا یغشَی والنّهارِ إذا تَجَلّی، السَّلام علیک فی الآخِرَةِ والأولی.

السَّلام علیکم یا حججَ الله، ورُعاتَنا، وقادتَنا، وأئمتَنا، وسادتَنا، وموالینا.

السَّلام علیکم، أنتم نورُنا، وأنتم جاهُنا أوقاتَ صلواتِنا، وعصمتُنا لدعائِنا وصلاتِنا وصیامِنا واستغفارِنا، وسائرِ أعمالِنا.

السَّلام علیک أیها الإمامُ المأمول، السَّلام علیک بجوامعِ السلام.

أُشهِدُک یا مولای، أنّی أَشهَدُ أن لا إله إلا الله وحدَه لا شریکَ له، وأن محمداً عبدُه ورسولُه، لا حبیبَ إلا هُوَ وأهلُه، وأنّ أمیرَ المؤمنین حجّتُه، وأنّ الحسنَ حجّتُه، وأنّ الحسینَ حجّتُه، وأنّ علیَّ بنَ الحسینِ حجّتُه، وأنّ محمدَ بنَ علیٍّ حجّتُه، وأنّ جعفرَ بنَ محمدٍ حجّتُه، وأنّ موسی بنَ جعفرٍ حجّتُه، وأنّ علیَّ بنَ موسی حجّتُه، وأنّ محمدَ بنَ علیٍّ حجّتُه، وأنّ علیَّ بنَ محمدٍ حجّتُه، وأنّ الحسنَ بنَ علیٍّ حجّتُه، وأنت حجّتُه، وأنّ الأنبیاءَ دُعاةُ وهُداةُ رُشدِکم. أنتم الأولُ والآخِرُ وخاتمتُه، وأنّ رجعتَکم حقٌّ لا شکَّ فیها یومَ لاینْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیراً، وأنّ الموتَ حقّ، وأنّ منکراً ونکیراً حقّ، وأنّ النش\_رَ ح\_ قّ، والبعثَ حقّ، وأنّ الصراطَ حقّ، والمرصادَ حقّ، وأنّ المیزانَ حقّ، والحسابَ حقّ، وأنّ الجنةَ والنارَ حقّ، والجزاءَ بهما للوعدِ والوعیدِ حقّ، وأنّکم للشفاعةِ حقّ،لا تُرَدُّون ولا تَسبِقُون بمشیةِ الله، وبأمرِه تعملون.

وللهِ الرحمةُ والکلمةُ العُلیا، وبیدِه الحسنی، وحجةُ اللهِ النُعمَی، خَلَقَ الجنَّ والإنسَ لعبادتِه، أرادَ مِن عبادِه عبادتَه، فشقیٌّ وسعیدٌ، قد شَقِیَ مَن خالفکم، وسَعِدَ مَن أطاعکم.

وأنت یا مولای فاشهَد بما أشهَدتُک علیه، تَخزُنُه وتَحفَظُه لی عندک، أموتُ علیه وأُنشَرُ علیه وأقِفُ به، ولیاً لک، بریئاً من عدوِّک، ماقتاً لمن أبغضکم، وادّاً لمن أحبّکم.

فالحقُّ ما رضِیتُموه، والباطلُ ما سَخِطتُموه، والمعروفُ ما أمرتم به، والمنکرُ ما نهیتم عنه، والقضاءُ المثبتُ ما استأثَرَت به مشیتکم، والمَمحُوُّ ما استأثَرَت به سنّتُکم. فلا إلهَ إلا اللهُ وحدَه لا شریک له، ومحمدٌ عبدُه ورسولُه، وعلیٌّ أمیرُ المؤمنین حجّتُه، والحسنُ حجّتُه، والحسینُ حجّتُه، وعلیٌّ حجّتُه، ومحمدٌ حجّتُه، وجعفرٌ حجّتُه، وموسی حجّتُه، وعلیٌّ حجّتُه، ومحمدٌ حجّتُه، وعلیٌّ حجّتُه، والحسنُ حجّتُه، وأنت حجّتُه وأنتم حُجَجُه وبراهینُه.

أنا یا مولای مُستَبشِرٌ بالبیعةِ التی أخذ اللهُ علیَّ شرطَها قتالاً فی سبیلِه، اشتری به أنفُسَ المؤمنین، فنفسی مؤمنةٌ باللهِ وبکم یا مولای، أولِکم وآخِرِکم، ونصرتی لکم مُعَدَّة، ومَوَدّتی خالصةٌ لکم، وبراءتی مِن أعدائِکم، أهلِ الحَردةِ والجدالِ ثابتةٌ لِثارِکم. أنا ولیٌّ وحیدٌ، واللهُ إلهُ الحقِّ یجعلُنی کذلک، آمین آمین.

مَن لی إلا أنت فیما دِنت واعتصمتُ بک فیه، تحرُسُنی فیما تقرّبتُ به إلیک، یا وقایةَ اللهِ وسترَه وبرکتَه، أغِثنی أدرِکنی، صِلنی بک ولا تَقطَعنی.

اللّهمّ إلیک بهم توسّلی وتقرّبی، اللّهمّ صلّ علی محمدٍ وآلِه وصِلنی بهم ولا تَقطَعنی، اللّهمّ بحجّتِک اعصِمنی، وسلامُک علی آلِ یس.

مولای، أنت الجاهُ عندَ اللهِ ربِّک وربّی.»

این عبارت کامل زیارت آل یاسین طبق نقل جناب ابن المشهدی رحمه الله بود که ایشان خود تصریح کرده سؤالات حمیری و پاسخ‌‍‌های امام علیه السلام را از آن حذف کرده است، و البته ای کاش آن را کامل نقل می‌‍‌کرد، زیرا قسمتی از نامه بوده و مقصود از توبیخی که در فقره‌‍‌ی نخست آمده: لا لأمر الله تعقلون ولا من أولیائه تقبلون، را واضح می‌‍‌کرده است، لابد از اینکه بگوییم این عبارت جواب کسانی بوده که برخی مقولات را مطرح کرده بودند.

سند این روایت، مورد وثوق و امانتداری راویان آن - از محمد بن المشهدی گرفته تا حمیری - همه ثابت است. لکن نسبت به دعای پس از آن متوقفیم، چرا که در بعضی عبارات آن خلل است، لذا نزد ما ترجیح با آن است که این دعا، عبارات حسین بن روح باشد که به تصریح خودش، اجازه داشته پاسخ برخی مسائل را بنویسد.

غیبت شیخ طوسی /373 از محمد بن احمد بن داود قمی چنین می‌‍‌آورد: «به دست خطّ احمد بن ابراهیم نوبختی و املاء ابو القاسم حسین بن روح - در پشت نامه‌‍‌ای که در آن سؤالات و پاسخ‌‍‌هایی بود که از قم فرستاده شده بود و در آن پرسیده بودند آیا این جواب‌‍‌ها از جانب فقیه [امام] علیه السلام است یا محمد بن علی شلمغانی؟ زیرا از شلمغانی چنین نقل شده: من پاسخ این سؤالات را داده‌‍‌ام. پس در پشت نامه‌‍‌شان پاسخ را نگاشت - چنین یافتم: بسم الله الرحمن الرحیم، ما از این نامه و آنچه دربردارد آگاه شدیم، تمام آن پاسخ‌‍‌های ماست، و واگذارده‌‍‌ی گمراه گمراهگر معروف به عزاقری - که خدایش لعنت کند - هیچ نقشی [حتی] در یک حرف از آن نداشته است.»

می‌‍‌بینیم جناب حسین بن روح می‌‍‌گوید: پاسخ‌‍‌های ما، این تعبیر اعم از آن است که این کلام عین عبارت امام علیه السلام باشد یا آنکه مضمون کلام حضرت و تعبیر جناب حسین بن روح. و عجیب نیست که امام علیه السلام به او فرمان دهند که پاره‌‍‌ای از مسائل را پاسخ دهد. البته این مطلب چیزی از اهمیت آن نمی‌‍‌کاهد به خصوص آنکه بلاغت آن از سنخ سخنان امامان علیهم السلام است. حال اگر به املاء جناب حسین بن روح باشد، وی با تقواتر از آن است که در دین مطلبی بگوید که لفظ یا معنای آن را از امامش نشنیده باشد. پیشتر نیز از علل الشرائع 1 /241 ماجرایی مفصل گذشت که در انتهای آن آمده بود: «محمد بن ابراهیم بن اسحاق - که خدا از او رضا باشد - گوید: فردای آن روز نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح آمدم و با خود گفتم: آیا آنچه دیروز برای ما گفت، از پیش خود بود؟ ایشان خود ابتدا به سخن کرده فرمودند: ای محمد بن ابراهیم‌‍‌! اگر از آسمان فرو افتم و پرندگان مرا بربایند، یا آنکه باد مرا در مکانی دور بیافکند، برایم بهتر از آن است که در دین خدا - که ذکرش بلند است - به رأی خود سخن گویم، آن مطلب از جانب اصل بود و از حجت علیه السلام شنیده شده بود.»

نگارنده: این جریان، از بلندای مقام ایشان حکایت می‌‍‌کند، و اینکه مطلب درونی شخص را دانست، و سفیران امام علیه السلام از روی علم و یقین سخن می‌‍‌رانند و نه ظن و اجتهاد.

زیارتی برای تمام معصومان علیهم السلام از جمله امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

مصباح المتهجد /357 از عبد الله بن محمد بن عابد نقل می‌‍‌کند: «از مولایم امام‌‍‌عسکری علیه السلام در منزل ایشان در سامرا به سال 255 درخواست کردم تا درودنامه‌‍‌ای بر پیامبر و جانشینانش علیهم السلام را بر من املاء کنند، و با خود برگه‌‍‌های بسیاری آورده بودم، ایشان بدون آنکه از کتابی بگویند فرمودند:

... اللّهمّ صلِّ علی ولیک وابنِ أولیائِک الذین فرضتَ طاعتَهم، وأوجبتَ حقَّهم وأذهبتَ عنهم الرجسَ وطهَّرتَهم تطهیراً.

اللّهمّ انصُره وانتَصِر به لدینِک، وانصُر به أولیاءَک وأولیاءَه وشیعتَه وأنصارَه واجعلنا منهم.

اللّهمّ أعِذه مِن شرِّ کلِّ باغٍ وطاغٍ ومِن شرِّ جمیعِ خلقِک، واحفَظه مِن بینِ یدیه ومِن خلفِه، وعن یمینِه وعن شمالِه، واحرُسه وامنَعه أن یوصَلَ إلیه بسوءٍ، واحفَظ فیه رسولَک وآلَ رسولِک، وأَظهِر به العدلَ وأیده بالنصرِ، وانصُر ناصریه واخذُل خاذلیه، واقصِم به جبابرةَ الکفرِ واقتُل به الکفّارَ والمنافقین وجمیعَ الملحِدین حیثُ کانوا وأینَ کانوا مِن مشارقِ الأرضِ ومغاربِها وبرِّها وبحرِها، واملأ به الأرضَ عدلاً وأَظهِر به دینَ نبیک علیه وآلِه السَّلام.

واجعلنی اللّهمّ مِن أنصارِه وأعوانِه وأتباعِه وشیعتِه، وأرِنی فی آلِ محمدٍ ما یأمُلون وفی عدوِّهم ما یحذَرون، إلهَ الحقِّ آمین.»

زیارت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در خانه‌‍‌شان

ابن المشهدی رحمه الله در المزار /656 زیارتی را برای سرداب غیبت نقل می‌‍‌کند که در ابتدای آن آمده است: «ألله أکبر الله أکبر، لا إله إلا الله والله أکبر، ولله الحمد، الحمد لله الذی هدانا لهذا، وعرّفنا أولیاءه وأعداءه، ووفقنا لزیارة أئمتنا ولم یجعلنا من المعاندین الناصبین، ولا من الغلاة المفوضین، ولا من المرتابین المقصّرین.

السلام علی ولی الله وابن أولیائه...»

برخی دیگر از ادعیه و زیارات

مزار شیخ مفید /95: دعا برای حفظ و نصرت امام علیه السلام بعد از زیارت امام‌‍‌حسین علیه السلام .

مصباح کفعمی /550: دعایی برای تجدید عهد با امام علیه السلام .

مهج الدعوات /16 و 232: مناجات امام مهدی علیه السلام با خدای متعال.

کافی 3 /325: دعا برای پیامبر و ائمه علیهم السلام در سجده‌‍‌ی شکر.

کامل الزیارات /174: دعایی از امام باقر علیه السلام در ولایت و برائت.

جمال الاسبوع /285: دعا برای امام علیه السلام بعد از نماز جعفر طیار.

مصباح المتهجد /326: دعا برای امام علیه السلام در قنوت نماز جمعه.

من لا یحضره الفقیه 1 /329: دعا برای امام علیه السلام در سجده‌‍‌ی شکر.

مصباح المتهجد /328: دعا برای تعجیل فرج به وسیله‌‍‌ی امام علیه السلام .

کافی 2 /547 و من لا یحضره الفقیه 1 /327: دعا برای امام علیه السلام بعد از فریضه.

دلائل الامامة /300: صلوات بر پیامبر و امامان علیهم السلام و دعا برای امام مهدی علیه السلام .

مصباح المتهجد /708، اقبال الاعمال /515، مصباح کفعمی /688 و البلد الامین /265: دعا برای امام علیه السلام در روز مباهله.

مصباح الزائر /178: زیارت امامان و امام مهدی علیهم السلام .

همان /327: زیارتی دیگر برای امام علیه السلام .

همان /312، الایقاظ من الهجعة /296 - از مزار مفید، شهید و ابن طاووس - و بحار الانوار 102 /83: زیارت امام مهدی علیه السلام در خانه‌‍‌ی ایشان بعد از زیارت قبر پدر و جدّش علیهما السلام .

مهج الدعوات /165: دعای توسّل به پیامبر و امامان علیهم السلام : «ابو حمزه‌‍‌ی ثمالی گوید: یک بار دست پسرم شکست، و او را نزد یحیی بن عبد الله شکسته بند آوردم. آن را نگاه کرد و گفت: بد شکسته است، و به اتاق خود بالا رفت تا دستمالی بیاورد. در همین اثناء به یاد دعایی که علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام به من آموختند افتادم. پس دست پسرم را گرفته آن را بر او خواندم و بر شکستگی دست کشیدم که به اذن خدای متعال بهبودی یافت، و چون یحیی پایین آمد هیچ ایرادی ندید.

یحیی صدا زد: دست دیگرت را بده ولی در آن هم عیبی مشاهده نکرد، پس گفت: سبحان الله‌‍‌! آیا هم اکنون شکستگی بدی در آن نبود؟‌‍‌! چنین سحری از شما شیعیان عجیب نیست‌‍‌!

بدو گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، این سحر نیست، من دعایی را که از مولایم علی بن الحسین علیه السلام شنیده بودم به یاد آوردم و خواندم. از من خواست تعلیمش دهم ولی من گفتم: آیا بعد از سخنی که از تو شنیدم‌‍‌! نه، دیده‌ات را بدان روشن نمی‌‍‌کنم، تو اهلیّت آن را نداری.

حمران بن اعین گوید: من به ابو حمزه گفتم: تو را به خدا قسم می‌‍‌دهم که آن را به ما بیاموزی، او هم در پاسخ گفت: سبحان الله‌‍‌! من این را تنها برای این گفتم که به شما بیاموزم، بنویسید:

بسم الله الرحمن الرحیم، یا حیُّ قبلَ کلِّ حیّ، یا حیُّ بعدَ کلِّ حیّ، یا حیُّ معَ کلِّ حیّ، یا حیُّ حینَ لا حیّ، یا حیُّ یبقَی ویفنَی کلُّ حیّ، لا إلهَ إلا أنت، یا حیُّ یا کریمُ، یا مُحییَ الموتی، یا قائمٌ علی کلِّ نفسٍ بما کسبَت، إنّی أتوجّهُ إلیک، وأتوسّلُ إلیک، وأتقرّبُ إلیک، بجودِک وکرمِک ورحمتِک التی وَسِعَت کلَّ شئ، وأتوجّهُ إلیک وأتوسّلُ إلیک بحرمةِ هذا القرآن، وبحرمةِ الإسلام، وشهادةِ أن لا إلهَ إلا أنت وحدَک لا شریکَ لک، وأن محمداً عبدُک ورسولُک، وأتوجّهُ إلیک وأتوسّلُ إلیک وأستَشفِعُ إلیک، بنبیک نبیِّ الرحمةِ محمدٍ صلی الله علیه وآله وسلم ... وبحقِّ خلفِ الأئمةِ الماضین، والإمامِ الزکیِّ الهادی المهدیّ، الحجّةِ بعدَ آبائِه علی خلقِک، المؤدِّی عن علمِ نبیک، ووارثِ علمِ الماضین مِن الوصیین، المخصوصِ الدّاعی إلی طاعتِک وطاعةِ آبائِه الصالحین.

یا محمدُ یا أبا القاسماه، بأبی أنت وأمّی، إلی اللهِ أتَشَفَّعُ بک، وبالأئمةِ مِن ولدِک، وبعلیٍّ أمیرِ المؤمنین، وفاطمةَ، والحسنِ، والحسینِ، وعلیِّ بنِ الحسینِ، ومحمدِ بنِ علیٍّ، وجعفرِ بنِ محمدٍ، وموسی بنِ جعفرٍ، وعلیِّ بنِ موسی، ومحمدِ بنِ علیٍّ، وعلیِّ بنِ محمدٍ، والحسنِ بنِ علیٍّ والخلفِ القائمِ المنتظَر.»

مهج الدعوات /253، بحار الانوار 94 /346 و مصباح کفعمی /278: دعای اعتقاد و توسل به امام علیه السلام در درگاه خدا.

مهج الدعوات /233، مصباح کفعمی /278 و البلد الامین /387: دعایی دیگر به نام اعتقاد از امام کاظم علیه السلام .

مهج الدعوات /295: دعایی از لسان امام علیه السلام .

مهج الدعوات /334: دعایی از جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام .

همان /302: حجاب مولانا صاحب الزمان علیه السلام .

همان /278، بحار الانوار 95 /266 و تبصرة الولی /212: دعای علوی مصری که امام مهدی علیه السلام تعلیم او کردند.

مصباح المتهجد /639، اقبال الاعمال /364، البلد الامین /250 و بحار الانوار 98 /234: دعای موقف از امام علی بن الحسین علیهما السلام که در آن دعایی برای تمامی امامان علیهم السلام است.

مصباح المتهجد /54: در تعقیب نماز ظهر.

فلاح السائل /170 می‌‍‌نویسد: «یکی از امور مهم در تعقیب نماز ظهر، آن است که در دعا برای مهدی علیه السلام - که رسول‌‍‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روایات صحیح، امت را به او بشارت داده و وعده داده‌‍‌اند که در آخرالزمان ظاهر می‌‍‌شود - به امام صادق علیه السلام اقتدا شود.» سپس سند و متن دعا را می‌‍‌آورد.

مصباح المتهجد /345: «از امام صادق علیه السلام روایت شده که مستحب است بعد از نماز عصر روز جمعه این صلوات را برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم [که در آن عباراتی چند درباره‌‍‌ی امام مهدی علیه السلام آمده است] بخوانند.»

تهذیب الاحکام 3 /143: دعا برای امام مهدی علیه السلام در روز غدیر خم.

مصباح المتهجد /266: بعد از دو رکعت نماز حضرت زهرا علیها السلام .

مهج الدعوات /68 و الایقاظ من الهجعة /313: دعایی که روایت شده امام مهدی علیه السلام آن را در قنوت خواندند.

1. . و نیز الملاحم ابن منادی /63 و المستدرک 4 /504 وی آن را صحیح می‌‍‌شمارد. [↑](#footnote-ref-1)
2. . غیبت شیخ طوسی /272 و 273، اعلام الوری /428 و 429، الخرائج و الجرائح 3 /1164 و اثبات الهداة 3 /728 و 733 [↑](#footnote-ref-2)
3. . التذکرة قرطبی 2 /681 و 697 و جامع سیوطی 4 /772 [↑](#footnote-ref-3)
4. . درختی که چوب بسیار سختی دارد و زمان درازی می‌‍‌کشد تا خاموش شود. [↑](#footnote-ref-4)
5. . شیصبان نام شیطان است و کنایه از حاکمان بنی‌‍‌عبّاس می‌‍‌باشد. آنها سی و هفت تن بودند و علّت اینکه در این روایت سخن از بیست و چهار تن به میان آمده، می‌‍‌تواند آن باشد که حضرت آن حکّامی را که حکومت مستقر داشتند قصد کرده‌‍‌اند، نه همه‌‍‌ی آنها را. کدید هم ممکن است کنایه از معتز عباسی باشد که بیست و چهار سال عمر کرد، و یا مقتدر که بیست و چهار سال خلافت داشت، ر.ک به بحار الانوار 36 /356. م [↑](#footnote-ref-5)
6. . و نیز الملاحم و الفتن /136، مناقب آل ابی طالب علیه السلام 2 /273، مشارق انوار الیقین /164 و اثبات الهداة 1 /598 و 2 /442 [↑](#footnote-ref-6)
7. . منطقه‌‍‌ای بوده در نزدیکی بصره و اکنون جزئی از آن است. [↑](#footnote-ref-7)
8. . و نیز الملاحم ابن منادی /40، مصابیح بغوی 3 /486 - وی آن را حدیثی حسن می‌‍‌داند - و جامع الاصول 10 /219 [↑](#footnote-ref-8)
9. . و نیز ر.ک به جمع الفوائد 3 /317 [↑](#footnote-ref-9)
10. . حاشیه‌‍‌ی مصابیح بغوی 3 /486 [↑](#footnote-ref-10)
11. . صاحب زنج علی بن محمد بن احمد بن عیسی از اهالی روستای ورزنین از توابع ری بود. وی در شوّال سال 257 قیام کرد و داخل بصره شد. چنان از مرد و زن و پیر و جوان کشت که برخی کشته‌‍‌های به دست او را قابل شمارش نمی‌‍‌دانند. نقل شده در یک واقعه در بصره سیصد هزار نفر را کشت. اوضاع چنان بر مردم سخت بوده و در تنگنا قرار داشتند که می‌‍‌نویسند: روزها پنهان می‌‍‌شدند و شب‌‍‌ها بیرون می‌‍‌آمدند و سگ‌‍‌ها و گربه‌‍‌ها را می‌‍‌خوردند. فراتر از آن می‌‍‌نویسند: مردم از فرط گرسنگی جنازه‌‍‌های خود را نیز تقسیم و تناول می‌‍‌کردند. او چندین سال بر بصره حکومت کرد و نهایتاً در صفر سال 267 توسّط موفّق عبّاسی به هلاکت رسید. لشکر او زنجیان طائفه‌‍‌ای از اهالی سودان بودند، ر.ک به مروج الذهب 4 /108 و تتمة المنتهی /430 و 436. م [↑](#footnote-ref-11)
12. . قسمت‌‍‌هایی از آن در احتجاج 1 /250 [↑](#footnote-ref-12)
13. . شرح ابن ابی الحدید 7 /102 [↑](#footnote-ref-13)
14. . و نیز اعلام الوری /429 و اثبات الهداة 3 /733 [↑](#footnote-ref-14)
15. . سوره‌‍‌ی اسراء /58 [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره‌‍‌ی نجم /53 [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره‌‍‌ی توبه /70 [↑](#footnote-ref-17)
18. . مشابه آن البدء و التاریخ /436 [↑](#footnote-ref-18)
19. . سوره‌‍‌ی اسراء /58 [↑](#footnote-ref-19)
20. . مشابه آن صحیح مسلم 8 /175، سنن ابو داود 3 /166، السنن فی الفتن 6 /1118 و سنن بیهقی 9 /137 [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره‌‍‌ی بقره /155 [↑](#footnote-ref-21)
22. . و نیز غیبت نعمانی /250، دلائل الامامة /259 و ارشاد /361 [↑](#footnote-ref-22)
23. . و نیز غیبت شیخ طوسی /271 [↑](#footnote-ref-23)
24. . رحبه‌‍‌ی کوفه سکویی در مسجد کوفه، که امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن می‌‍‌نشستند و موعظه می‌‍‌فرمودند. [↑](#footnote-ref-24)
25. . سبب این احتمال آن است که راوی یعنی عمر بن ابان، تردید دارد که کدامیک در سخن امام علیه السلام آمده است، سفیانی یا رفیق وی. م [↑](#footnote-ref-25)
26. . و نیز الحاوی سیوطی 2 /67 [↑](#footnote-ref-26)
27. . و نیز ر.ک به عقد الدرر /127، الحاوی 2 /69، جمع الجوامع 2 /103 و الفتاوی الحدیثیة /29 [↑](#footnote-ref-27)
28. . و نیز کافی 1 /231، نعمانی /238 و کمال الدین 2/670 [↑](#footnote-ref-28)
29. . و نیز ر.ک به منتخب الانوار /199 [↑](#footnote-ref-29)
30. . موضعی بین مدینه و عراق [↑](#footnote-ref-30)
31. . سوره‌‍‌ی یس /33 [↑](#footnote-ref-31)
32. . و نیز روضة الواعظین 2 /263، اعلام الوری /430، کشف الغمة 3 /253، المستجاد /554 و بحار 52 /330 و 100 /385 [↑](#footnote-ref-32)
33. . در سال 317 قرامطه به رهبری ابو طاهر قرمطی به حج رفتند. آنان اموال حاجیان را غارت کردند، مردم را در مسجد الحرام کشتند و کشته‌‍‌ها را در چاه زمزم ریختند. از جمله کارهای آنان کندن حجر الاسود و انتقال آن به مسجد کوفه بود. حجر الاسود در آنجا بود تا آنکه سرانجام قرمطیان، خود آن را به مسجد الحرام بازگرداندند، و طبق نقل مرحوم ابن قولویه، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آن را سر جایش قرار دادند، ر.ک به بحار الانوار 100 /390 و تتمة المنتهی /452 و ماجرای ابن قولویه رحمه الله در فصل سی و چهارم همین کتاب خواهد آمد. م [↑](#footnote-ref-33)
34. . و من لا یحضره الفقیه 1 /231، روضة الواعظین 2 /337، وسائل الشیعة 3 /526 و اثبات الهداة 3 /452 [↑](#footnote-ref-34)
35. . سوره‌‍‌ی معارج /1 [↑](#footnote-ref-35)
36. . موضعی در کوفه [↑](#footnote-ref-36)
37. . و نیز المحجة /233، البرهان 4 /382 و بحار 52 /243 [↑](#footnote-ref-37)
38. . اثبات الهداة 3 /553 و بحار 52 /188 [↑](#footnote-ref-38)
39. . التحقیق فی احادیث الخلاف ابن جوزی 1 /425 [↑](#footnote-ref-39)
40. . و اثبات الهداة 3 /531 [↑](#footnote-ref-40)
41. . در حدیثی از امام رضا علیه السلام علت این امر، رضایت فرزندان به کرده‌‍‌ی پدرانشان و افتخار به آن عنوان شده است، ر.ک به علل الشرائع 1 /229. م [↑](#footnote-ref-41)
42. . و اثبات الهداة 3 /530 و بحار 45 /298 [↑](#footnote-ref-42)
43. . و اثبات الهداة 3 /504 [↑](#footnote-ref-43)
44. . و اثبات الهداة 3 /552 [↑](#footnote-ref-44)
45. . و من لا یحضره الفقیه 2 /89 و امالی صدوق /142 [↑](#footnote-ref-45)
46. . و بحار 51 /30 [↑](#footnote-ref-46)
47. . و نیز عقد الدرر /226، اثبات الهداة 3 /539 و بحار 52 /353 [↑](#footnote-ref-47)
48. . اثبات الهداة 3 /544 و بحار 52 /363 [↑](#footnote-ref-48)
49. . و روضة الواعظین 2 /265، اعلام الوری /431 و کشف الغمة 3 /255 [↑](#footnote-ref-49)
50. . علامه‌‍‌ی مجلسی رحمه الله درباره‌‍‌ی فقره‌‍‌‌‍‌ی اخیر روایت، احتمالی را مطرح می‌‍‌کنند که شایسته است بدان مراجعه شود، بحار الانوار 52 /330 [↑](#footnote-ref-50)
51. . و کنز العمال 11 /260 [↑](#footnote-ref-51)
52. . و نیز منتخب الانوار /194 و بحار الانوار 52 /333 [↑](#footnote-ref-52)
53. . عبارت روایت چنین است: لا یبقی مؤمن إلا کان بها أو حوالیها، و چنین ترجمه شد، لکن احتمال می‌‍‌رود که اصل آن، أو حنّ إلیها بوده باشد، یعنی بدان سو اشتیاق دارد. م [↑](#footnote-ref-53)
54. . قسمتی از منطقه‌‍‌ی بنی همدان [↑](#footnote-ref-54)
55. . حدود هشتاد کیلومتر [↑](#footnote-ref-55)
56. . مشابه آن المصنف ابن ابی شیبه 12 /188 [↑](#footnote-ref-56)
57. . سوره‌‍‌ی الرحمن /41 [↑](#footnote-ref-57)
58. . سوره‌‍‌ی کهف /65 [↑](#footnote-ref-58)
59. . کنایه از شدائد و سختی‌‍‌هایی که موجب جراحات خونبار و سیلان عرق است، ر.ک به بحار 52 /358 . م [↑](#footnote-ref-59)
60. . سوره‌‍‌ی احزاب /62 - 61 [↑](#footnote-ref-60)
61. . الحاوی 2 /73، کنز العمال 14 /589 و الملاحم و الفتن /66 [↑](#footnote-ref-61)
62. . سوره‌‍‌ی مریم /75 [↑](#footnote-ref-62)
63. . سوره‌‍‌ی مریم /76 [↑](#footnote-ref-63)
64. . بازار مدینه یا مکانی بدین نام [↑](#footnote-ref-64)
65. . مکانی در عراق از سمت حجاز [↑](#footnote-ref-65)
66. . سوره‌‍‌ی انعام /44 [↑](#footnote-ref-66)
67. . سوره‌‍‌ی بقره /114 [↑](#footnote-ref-67)
68. . و نیز خریدة العجائب /260 و الملاحم و الفتن /143 با اندکی تفاوت [↑](#footnote-ref-68)
69. . سوره‌‍‌ی انبیاء علیهم السلام /13 - 12 [↑](#footnote-ref-69)
70. . همان /15 - 14 [↑](#footnote-ref-70)
71. . شاید قبول جزیه در ابتدای حکومت امام علیه السلام باشد، زیرا ظاهر روایات آن است که یا ایمان می‌‍‌آورند و یا به قتل می‌‍‌رسند، مرآة العقول 26 /160. م [↑](#footnote-ref-71)
72. . به معنای بند، کمربند و کیسه می‌‍‌آید، برخی هم احتمال داده‌‍‌اند کنایه از زنار باشد، ر.ک به مرآة العقول 26 /160. م [↑](#footnote-ref-72)
73. . سوره‌‍‌ی شوری /45 [↑](#footnote-ref-73)
74. . سوره‌‍‌ی معارج /44 [↑](#footnote-ref-74)
75. . سوره‌‍‌ی مدثر /48 - 46 [↑](#footnote-ref-75)
76. . مشابه آن المصنف ابن ابی شیبه 12 /206 و مسند احمد 2 /296 و 308 [↑](#footnote-ref-76)
77. . سوره‌‍‌ی جمعه /3 [↑](#footnote-ref-77)
78. . ر.ک به همان /420، 422 و 469، بخاری 6 /188، مسلم 4 /1972 و ... [↑](#footnote-ref-78)
79. . و نیز مسند احمد 5 /11، 17 و 21، رویانی /112 و 154، المعجم الکبیر 7 /268، المستدرک 4 /512 و حلیة الاولیاء 3 /24 [↑](#footnote-ref-79)
80. . رویانی /202، المعجم الکبیر 6 /157، مجمع الزوائد 5 /333 - وی آن را توثیق می‌‍‌کند \_، الجامع الصغیر 2 /123 و جمع الجوامع 1 /565 [↑](#footnote-ref-80)
81. . سوره‌‍‌ی اسراء /5 [↑](#footnote-ref-81)
82. . کافی 8 /206 [↑](#footnote-ref-82)
83. . سوره‌‍‌ی اسراء /6 - 4 [↑](#footnote-ref-83)
84. . و نیز تفسیر عیاشی 2 /281، کامل الزیارات /62 و 62، مختصر البصائر /48، تأویل الآیات 1 /277، الایقاظ من الهجعة /309، اثبات الهداة 3 /552 و بحار 45 /297 [↑](#footnote-ref-84)
85. . بحار 57 /215 [↑](#footnote-ref-85)
86. . و ملاحم ابن منادی /47، سنن دانی /98، عقد الدرر /126 و الحاوی 2 /67 و 68 [↑](#footnote-ref-86)
87. . السنن فی الفتن 5 /1055 [↑](#footnote-ref-87)
88. . المصنف ابن ابی شیبه 15 /235، سنن ابن ماجه 2 /1366، مسند الصحابه ابن کلیب /41 و ملاحم ابن منادی /44 [↑](#footnote-ref-88)
89. . مسند بزار 4 /310 و 354، سنن دانی /92، جامع سیوطی 3 /101، زوائد ابن ماجه /527، السنن فی الفتن 5 /1029 و المعجم الاوسط 6 /327 [↑](#footnote-ref-89)
90. . و نیز دلائل الامامه /233 و 235، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام محمد بن سلیمان 2 /110، الملاحم و الفتن /52 و 161، کشف الغمة 3 /262 و 268، العدد القویة /90، اثبات الهداة 3 /595 و بحار 51 /82 و 83 [↑](#footnote-ref-90)
91. . و نیز ر.ک به المعجم الاوسط 1 /200، البیان شافعی /490 - وی آن را حدیثی حسن و صحیح می‌‍‌شمارد که افراد ثقه و استوار نقل کرده‌‍‌اند \_، عقد الدرر /125، التذکره‌‍‌ی قرطبی /699، فرائد السمطین 2 /333، خریدة العجائب /257، تحفة الاشراف 4 /307، المنار المنیف /145، فتن ابن کثیر 1 /41 و مغربی /555 و وی نیز آن را صحیح شمرده است. [↑](#footnote-ref-91)
92. . کشف الاستار هیثمی 3 /233 و مجمع الزوائد 9 /149 وی می‌‍‌نویسد: آن را طبرانی و بزار نقل کرده‌‍‌اند و راویان نقل بزار رجال صحیح هستند، مگر عماره که ابن حبان او را ثقه شمره است. [↑](#footnote-ref-92)
93. . عقد الدرر /130، الملاحم و الفتن /54 و الحاوی 2 /68 [↑](#footnote-ref-93)
94. . و نیز ینابیع المودة /449 [↑](#footnote-ref-94)
95. . عقد الدرر/129، والحاوی 2 /69، والخرائج و الجرائح 3/1158 و الملاحم و الفتن /55 [↑](#footnote-ref-95)
96. . و نیز تلخیص المتشابه 1 /407، البیان /513، عقد الدرر /127، القول المختصر /15، الملاحم و الفتن /85 و اثبات الهداة 3 /614 [↑](#footnote-ref-96)
97. . المعجم الاوسط 5 /79، جامع سیوطی 8 /759، الحاوی 2 /62، الفتاوی الحدیثیة /27 و مغربی /559 [↑](#footnote-ref-97)
98. . منطقه‌‍‌ای وسیع در ذیل جبال طبرستان [↑](#footnote-ref-98)
99. . سیستان [↑](#footnote-ref-99)
100. . الحاوی 2 /69 [↑](#footnote-ref-100)
101. . و نیز ر.ک به کفایة الاثر /106، دلائل الامامة /239، الصراط المستقیم 2 /116 و اثبات الهداة 3 /523 و 572 [↑](#footnote-ref-101)
102. . برخی گویند: همین احتمال دوم در روایت مقصود است و تعبیر مزبور، کنایه از تحمل سختی هاست، از این رو، اختصاصی به ایرانیان ندارد، برای آشنایی بیشتر با این تعبیر ر.ک به من لا یحضره الفقیه 1 /231 حدیث 696. م [↑](#footnote-ref-102)
103. . در کتب لغت شامه به معنای خال آمده است، لکن در اینجا چنین نیست و خال و شامه هر کدام در یک معنا به کار رفته اند. ممکن است بگوییم دو گونه خال هستند. م [↑](#footnote-ref-103)
104. . و نیز ر.ک به البیان گنجی /491، عقد الدرر /122، جمع الجوامع 2 /104، اثبات الهداة 3 /599 و بحار الانوار 51 /87 [↑](#footnote-ref-104)
105. . در فصل هفدهم، توضیحی درباره‌‍‌ی مناطق عنوان شده در این روایت، در پاورقی گذشت. [↑](#footnote-ref-105)
106. . قحطان نام جدّ یمنی‌‍‌هاست. [↑](#footnote-ref-106)
107. . الفتن 1 /120 و الحاوی 2 /79 [↑](#footnote-ref-107)
108. . این عبارات در کتاب‌‍‌هایی چون الحاوی، کنز العمال، البدء و التاریخ، خریدة العجائب، فتح الباری و العطر الوردی آمده است. [↑](#footnote-ref-108)
109. . سوره‌‍‌ی نجم /28 [↑](#footnote-ref-109)
110. . ارشاد /360، غیبت شیخ طوسی /271 و الخرائج و الجرائح 3 /1163 [↑](#footnote-ref-110)
111. . تاریخ یعقوبی 2 /339، تاریخ طبری 6 /41 و التنبیه و الاشراف /282 [↑](#footnote-ref-111)
112. . غیبت نعمانی /264 [↑](#footnote-ref-112)
113. . و نیز معجم البلدان 4 /452، الاربعون البلدانیه 4 /452 و الفصول المهمة /295 [↑](#footnote-ref-113)
114. . المعجم الاوسط 1 /203، تهذیب ابن عساکر 1 /72 و مجمع الزوائد 7 /317 [↑](#footnote-ref-114)
115. . منطقه‌‍‌ای بین دمشق و قدس [↑](#footnote-ref-115)
116. . المعجم الاوسط 2 /15، عقد الدرر /20 و 156، المنار المنیف /151، مجمع الزوائد 7 /317 و الحاوی 2 /62، مغربی /524 نیز راویان آن را ثقه می‌‍‌داند. [↑](#footnote-ref-116)
117. . الملاحم و الفتن /138 [↑](#footnote-ref-117)
118. . و عقد الدرر /129، الحاوی 2 /70 و 73، جمع الجوامع 2 /103، مغربی /579 و الملاحم و الفتن /65 [↑](#footnote-ref-118)
119. . و نیز ر.ک به مسند احمد 2 /356، عقد الدرر /84، مجمع الزوائد 7 /315، الدرالمنثور 5 /241، الحاوی 2 /72 و المستدرک 4 /431 [↑](#footnote-ref-119)
120. . سوره‌‍‌ی انبیاء علیهم السلام /15 - 12 [↑](#footnote-ref-120)
121. . سوره‌‍‌ی مائده /64 [↑](#footnote-ref-121)
122. . سوره‌‍‌ی اعراف /167 [↑](#footnote-ref-122)
123. . سوره‌‍‌ی اسراء /8 - 1 [↑](#footnote-ref-123)
124. . ر.ک به تفسیر عیاشی 2 /281، کافی 8 /206، کامل الزیارات /62 و 64 و مختصر البصائر /48 [↑](#footnote-ref-124)
125. . سوره‌‍‌ی حشر /4 - 1 [↑](#footnote-ref-125)
126. . سوره‌‍‌ی احزاب /27 - 25 [↑](#footnote-ref-126)
127. . سوره‌‍‌ی اسراء /104 [↑](#footnote-ref-127)
128. . مشابه آن صحیح مسلم 8 /188، بیهقی 9 /175، مسند احمد 2 /417 و الجامع للاصول 5 /356 [↑](#footnote-ref-128)
129. . مشابه آن در الآحاد و المثانی 4 /409، تاریخ دمشق 62 /323 و اصابه 6 /376 [↑](#footnote-ref-129)
130. . و نیز المستدرک 4 /530 مشابه آن را نقل کرده صحیح می‌‍‌شمارد، عقد الدرر /232، مجمع الزوائد 7 /343 - وی یکی از دو سند احمد بن حنبل را صحیح می‌‍‌داند \_، الدرالمنثور 2 /242، جمع الجوامع 1 /955 و ... [↑](#footnote-ref-130)
131. . و نیز ر.ک به الفتن 2 /552، تهذیب ابن عساکر 1 /194 و الدرالمنثور 2 /243 [↑](#footnote-ref-131)
132. . و نیز الایقاظ من الهجعة /385 و بحار 53 /60 [↑](#footnote-ref-132)
133. . عبدالرزاق 11 /372 [↑](#footnote-ref-133)
134. . القول المختصر /100 و 104 [↑](#footnote-ref-134)
135. . سوره‌‍‌ی محمد صلی الله علیه وآله وسلم /4 [↑](#footnote-ref-135)
136. . سوره‌‍‌ی توبه /33 [↑](#footnote-ref-136)
137. . سوره‌‍‌ی بقره /247 [↑](#footnote-ref-137)
138. . دلائل الامامة /249 [↑](#footnote-ref-138)
139. . بحار 52 /273 و تاریخ الکوفة براقی /110 [↑](#footnote-ref-139)
140. . سوره‌‍‌ی نساء /159 [↑](#footnote-ref-140)
141. . سوره‌‍‌ی زخرف /61 [↑](#footnote-ref-141)
142. . سوره‌‍‌ی آل عمران /46 [↑](#footnote-ref-142)
143. . تفسیر بغوی 2 /77 [↑](#footnote-ref-143)
144. . تفسیر طبری 3 /371، ثعلبی 3 /69 و رازی 8 /55 [↑](#footnote-ref-144)
145. . التبیان 3 /386 و الدرالمنثور 2 /241 [↑](#footnote-ref-145)
146. . سوره‌‍‌ی محمد صلی الله علیه وآله وسلم /4 [↑](#footnote-ref-146)
147. . الجامع لاحکام القرآن 16 /228 و الدرالمنثور 6 /47 [↑](#footnote-ref-147)
148. . صحیح مسلم 1 /136 و 137، ابو عوانه 1 /106، الملاحم ابن منادی /57، ابن حبان 8 /283 و 284، الاسماء بیهقی /535، بغوی 3 /516 و ... [↑](#footnote-ref-148)
149. . عبدالرزاق 11 /401، الفتن /163 و 164، المصنف ابن ابی شیبه 15 /158، مسند احمد 2 /406 و 437، سنن ابو داود 4 /117 و 118 و المسند الجامع 18 /434 [↑](#footnote-ref-149)
150. . الجامع الصغیر 2 /546، فیض القدیر 6 /17، المنار المنیف /147 و الحاوی 2 /64 [↑](#footnote-ref-150)
151. . و عقد الدرر /17 و 229 و الحاوی 2 /81 [↑](#footnote-ref-151)
152. . مسند احمد 4 /216 و 217، المعجم الکبیر 9 /51 و المستدرک 4 /478 وی آن را بنابر شرط مسلم صحیح می‌‍‌داند. [↑](#footnote-ref-152)
153. . و المستدرک 2 /595 - وی آن را صحیح می‌‍‌شمارد \_، جامع الاحادیث سیوطی 5 /476 و علل الحدیث 2 /413 [↑](#footnote-ref-153)
154. . و نیز احتجاج 1 /47 و 48، روضة الواعظین 2 /272، جامع الاخبار /8، تأویل الآیات 1 /48 و اثبات الهداة 3 /495، 524 و 566 [↑](#footnote-ref-154)
155. . جمع الجوامع 1 /1017، التصریح کشمیری /254 و جامع الاحادیث سیوطی 8 /181 [↑](#footnote-ref-155)
156. . العرائس ثعلبی /227 و مناقب ابن مغازلی /395 [↑](#footnote-ref-156)
157. . الدرالمنثور 2 /245، کنز العمال 12 /181 و التصریح /211 [↑](#footnote-ref-157)
158. . و نیز کمال الدین 1 /269، خصال 2 /475، کفایة الاثر /230، العمدة /432، الایقاظ من الهجعة /374، اثبات الهداة 3 /617 و غایة المرام /710 [↑](#footnote-ref-158)
159. . تفسیر ثعلبی 3 /82، طبری 3 /203 و تاریخ دمشق 5 /394 و 47 /522 [↑](#footnote-ref-159)
160. . مشابه آن الکشف و البیان 3 /82، جامع سیوطی 5 /126 و 367 و نیل الاوطار 8 /313 [↑](#footnote-ref-160)
161. . و نیز مسند احمد 3 /130 و 143 و 4 /319 و تأویل مختلف الحدیث /115 [↑](#footnote-ref-161)
162. . و نوادر الاصول /156، مسند ابو یعلی 1 /165، ابن حبان 9 /176، بغوی 4 /233، مسند الشهاب 2 /276 و مجمع الزوائد 10 /68 [↑](#footnote-ref-162)
163. . مشابه آن المصنف ابن ابی شیبه 15 /145 [↑](#footnote-ref-163)
164. . المعجم الصغیر 1 /256، المستدرک 4 /545 و مجمع الزوائد 8 /5 وی می‌‍‌نویسد: احمد با دو سند آن را نقل می‌‍‌کند، یکی مرفوع است که همین است و دیگری موقوف، و رجال هر دو رجال صحیح است. [↑](#footnote-ref-164)
165. . صحیح مسلم 1 /136 و 137، ابو عوانه 1 /106، الملاحم ابن منادی /57، ابن حبان 8 /283 و 284، الاسماء بیهقی /535، بغوی 3 /516 و ... [↑](#footnote-ref-165)
166. . سنن بیهقی 9 /39 و 180، مسند ابو یعلی 4 /59، مسند ابو عوانه 1 /106، ابن حبان 8 /289، سنن الدانی /143، المحلی 1 /9 و 7 /391 و عمدة القاری 16 /40 [↑](#footnote-ref-166)
167. . در منابع اهل‌‍‌سنت سنن ترمذی 5 /305، المعجم الکبیر 3 /50، المعجم الصغیر 2 /70، اکمال خطیب /173، تاریخ دمشق 13 /196 و اسد الغابة 4 /29

     در منابع شیعی کامل الزیارات /117، امالی صدوق /299 و 374 و بحار 23 /116 [↑](#footnote-ref-167)
168. . عنوانی است که عرب به رومیان داده است، زیرا برخی اجداد آنان زرد پوست بوده‌‍‌اند. [↑](#footnote-ref-168)
169. . گیاهی محکم و خاردار [↑](#footnote-ref-169)
170. . سوره‌‍‌ی آل عمران /83 [↑](#footnote-ref-170)
171. . سوره‌‍‌ی انبیاء علیهم السلام /13 - 12 [↑](#footnote-ref-171)
172. . همان /15 - 14 [↑](#footnote-ref-172)
173. . سوره‌‍‌ی یونس /24 [↑](#footnote-ref-173)
174. . سوره‌‍‌ی ابراهیم علیه السلام /46 [↑](#footnote-ref-174)
175. . و مسند الشامیین 1 /133 [↑](#footnote-ref-175)
176. . سنن ابو داود 4 /109، المعجم الکبیر 4 /278، المستدرک 4 /421 و سنن بیهقی 9 /223 [↑](#footnote-ref-176)
177. . و نیز مراجعه و مقایسه کنید: صحیح بخاری 4 /123، سنن ابو داود 4 /300، ابن ماجه 2 /1341، رویانی /123، المعجم الاوسط 1 /67، المعجم الکبیر 18 /40 و مسند الشامیین 1 /398 [↑](#footnote-ref-177)
178. . و نوادر الاخبار /268 [↑](#footnote-ref-178)
179. . گروهی که در جنگ‌‍‌های مسلمانان با بیزانس نقش آفرین بوده‌‍‌اند. [↑](#footnote-ref-179)
180. . اهالی جزیره‌‍‌ای در ایتالیا که حکومتی داشت و در جنگ‌‍‌های صلیبی نقش آفرینی کرد. البته این لفظ در صدر اسلام، بر ساکنان برخی مناطق ترک نشین آسیا اطلاق می‌‍‌شد. [↑](#footnote-ref-180)
181. . مجمع الزوائد 6 /212 - وی این حدیث را حسن می‌‍‌شمارد \_، الجامع الصغیر 1 /160 و فیض القدیر 1 /512 [↑](#footnote-ref-181)
182. . مشابه آن مسند احمد 4 /230، التاریخ الکبیر 8 /16 و مسلم 4 /2222 [↑](#footnote-ref-182)
183. . ابوبکر حضرمی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: اهل شام بدترند یا اهل روم؟ فرمودند: رومیان کافر شدند ولی با ما دشمنی نکردند، اما شامیان کافر شدند و با ما دشمنی کردند، ر.ک کافی 2 /410 در احادیث اهل‌‍‌بیت علیهم السلام نیز سخن از سخت‌‍‌ترین مردم و معرفی آنان به میان آمده است، ر.ک به کافی 8 /141. م [↑](#footnote-ref-183)
184. . سوره‌‍‌ی بقره /114 [↑](#footnote-ref-184)
185. . التبیان 1 /420 و الدرالمنثور 1 /108 [↑](#footnote-ref-185)
186. . سوره‌‍‌ی روم /5 - 4 [↑](#footnote-ref-186)
187. . احتمال می‌‍‌رود پذیرش جزیه تنها به اوائل حکومت امام علیه السلام اختصاص داشته باشد، ر.ک به خصال 2 /579، تفسیر عیاشی 2 /60 و مرآة العقول 26 /160. م [↑](#footnote-ref-187)
188. . مسند احمد 1 /178، 4 /189 و 5 /234، بخاری 8 /431، سنن ابن ماجه 2 /1370 و ... [↑](#footnote-ref-188)
189. . دو منطقه در شام و در نزدیکی حلب [↑](#footnote-ref-189)
190. . ابن حبان در صحیح 8 /286، حاکم در المستدرک 4 /482 و 476 - وی می‌‍‌نویسد: روایت صحیح آن است که فتح آن همزمان با قیامت است‌‍‌! - و بغوی در مصابیح السنة 3 /480 [↑](#footnote-ref-190)
191. . مسند احمد 5 /232و 245 و سنن ابی داود 4 /110. و نیز ر.ک به المستدرک 4 /420 و الدرالمنثور 6 /60 [↑](#footnote-ref-191)
192. . الفتن 2 /500 [↑](#footnote-ref-192)
193. . الفتن 2 /487 [↑](#footnote-ref-193)
194. . ر.ک به سنن ابو داود 4 /111، الملاحم ابن منادی /37 و ... [↑](#footnote-ref-194)
195. . در روایات پیرامون دجال نیز مشابه آن یافت می‌‍‌شود، ر.ک به صحیح مسلم 4 /2221 [↑](#footnote-ref-195)
196. . قسمت‌‍‌هایی از آن در تفسیر طبری 15 /17 و 22 /72، الفردوس 5 /523، تهذیب ابن عساکر 1 /196، تذکره‌‍‌ی قرطبی 2 /693 و 704، تفسیر قرطبی 14 /314 و عقد الدرر /74، 136 و 149 و... [↑](#footnote-ref-196)
197. . همان 1 /273 و 2 /677 و 683 و الملاحم و الفتن /99، 191 و 370 [↑](#footnote-ref-197)
198. . المعجم الکبیر 9 /192، المستدرک 4 /475 و مجمع الزوائد 7 /312 [↑](#footnote-ref-198)
199. . سوره‌‍‌ی لقمان /34 [↑](#footnote-ref-199)
200. . معجم البلدان 4 /328 [↑](#footnote-ref-200)
201. . قبیله‌‍‌ی بنی قیس که شاخه‌‍‌ای از بنی اسدند. [↑](#footnote-ref-201)
202. . و نیز المستدرک 4 /501 و عقد الدرر /87 [↑](#footnote-ref-202)
203. . سوره‌‍‌ی یونس /24 [↑](#footnote-ref-203)
204. . سوره‌‍‌ی اسراء /6 [↑](#footnote-ref-204)
205. . الملاحم و الفتن /370 [↑](#footnote-ref-205)
206. . تهذیب التهذیب 1 /173 [↑](#footnote-ref-206)
207. . کمال الدین /565 [↑](#footnote-ref-207)
208. . سوره‌‍‌ی زمر /69 [↑](#footnote-ref-208)
209. . سوره‌‍‌ی الرحمن /33 [↑](#footnote-ref-209)
210. . الخرائج و الجرائح 2 /930 [↑](#footnote-ref-210)
211. . سوره‌‍‌ی قصص /85 [↑](#footnote-ref-211)
212. . سوره‌‍‌ی نمل /83 [↑](#footnote-ref-212)
213. . سوره‌‍‌ی کهف /48 - 47 [↑](#footnote-ref-213)
214. . سوره‌‍‌ی یونس /39 [↑](#footnote-ref-214)
215. . سوره‌‍‌ی توبه /111 [↑](#footnote-ref-215)
216. . همان /112 [↑](#footnote-ref-216)
217. . در روایتی دیگر علت این نحو قرائت، چنین بیان شده که این الفاظ اوصاف المؤمنین هستند که مجرور است، کافی 8 /378. مجمع البیان 5 /128 نیز قرائت جر را، قرائت افراد متعددی عنوان می‌‍‌کند. م [↑](#footnote-ref-217)
218. . سوره‌‍‌ی آل عمران /144 [↑](#footnote-ref-218)
219. . همان /158 [↑](#footnote-ref-219)
220. . همان /185 [↑](#footnote-ref-220)
221. . سوره‌‍‌ی سجده /21 [↑](#footnote-ref-221)
222. . سوره‌‍‌ی مدثر /2 - 1 [↑](#footnote-ref-222)
223. . همان /36 - 35 [↑](#footnote-ref-223)
224. . سوره‌‍‌ی توبه /33 [↑](#footnote-ref-224)
225. . سوره‌‍‌ی مؤمنون /77 [↑](#footnote-ref-225)
226. . سوره‌‍‌ی حجر /2 [↑](#footnote-ref-226)
227. . سوره‌‍‌ی محمد صلی الله علیه وآله وسلم /6 - 4 [↑](#footnote-ref-227)
228. . سوره‌‍‌ی توبه /34 [↑](#footnote-ref-228)
229. . مشابه آن کافی 4 /61 [↑](#footnote-ref-229)
230. . واحد وزن [↑](#footnote-ref-230)
231. . و نیز عقد الدرر /154، الحاوی 2 /78، جمع الجوامع 2 /104 و ارشاد /263 [↑](#footnote-ref-231)
232. . سنن ترمذی 4 /493 - وی آن را حسن شمرده است - و الجمع بین الصحیحین 3 /298 و نهایه‌‍‌ی ابن اثیر 1 /50 [↑](#footnote-ref-232)
233. . و نیز المستدرک 4 /555 - وی آن را بنابر شرط مسلم و بخاری صحیح شمرده است \_، جمع الجوامع 2 /534 و الدرالمنثور 6 /59 [↑](#footnote-ref-233)
234. . سوره‌‍‌ی حاقه /24 [↑](#footnote-ref-234)
235. . سوره‌‍‌ی فجر /22 [↑](#footnote-ref-235)
236. . سوره‌‍‌ی لقمان /20 [↑](#footnote-ref-236)
237. . سوره‌‍‌ی حدید /17 [↑](#footnote-ref-237)
238. . و نیز المصنف ابن ابی شیبه کوفی 15 /196، مسند احمد 3 /5، 38، 48 و 60، صحیح مسلم 4 /2234 و 2235، ابن حبان 8 /240، المستدرک 4 /454 و آن را بنابر شرط مسلم صحیح می‌‍‌شمارد. [↑](#footnote-ref-238)
239. . عقد الدرر /16، المنار المنیف /146 و اثبات الهداة 3 /593 [↑](#footnote-ref-239)
240. . ر.ک به بحار الانوار 51 /147. م [↑](#footnote-ref-240)
241. . نظیر آن مسند احمد 4 /306، صحیح مسلم 2 /700، سنن نسائی 5 /77 و ... [↑](#footnote-ref-241)
242. . البیان /519، عقد الدرر /144 و 169 و جامع سیوطی 8 /77 [↑](#footnote-ref-242)
243. . سنن ابن ماجه 2 /1366، سنن ترمذی 4 /506 - وی آن را حدیثی حسن می‌‍‌شمارد - و المستدرک 4 /558 [↑](#footnote-ref-243)
244. . نام چهار منطقه در بغداد [↑](#footnote-ref-244)
245. . ر.ک به تهذیب 4 /144 [↑](#footnote-ref-245)
246. . مشابه آن کافی 1 /407 و استبصار 3 /108 [↑](#footnote-ref-246)
247. . الملاحم و الفتن /68، الحاوی 2 /83 و القول المختصر /25 [↑](#footnote-ref-247)
248. . مشابه آن المصنف ابن ابی شیبه 15 /199، سنن الدانی /101 و الحاوی 2 /78 [↑](#footnote-ref-248)
249. . صفای دوران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و یا عهد آدم علیه السلام [↑](#footnote-ref-249)
250. . الحاوی 2 /77، البرهان /78 و الملاحم و الفتن /70 [↑](#footnote-ref-250)
251. . سوره‌‍‌ی الرحمن /64 [↑](#footnote-ref-251)
252. . ینابیع المودة /448 و 489 و اختصاص /26 [↑](#footnote-ref-252)
253. . شیخ صدوق رحمه الله در چند کتاب از جمله معانی الاخبار /189 روایتی مشابه همین روایت را از شعیب حداد از امام صادق علیه السلام نقل می‌‍‌کند. شعیب در انتهای حدیث درباره‌‍‌ی شهر مستحکم سؤال می‌‍‌کند و امام علیه السلام آن را به القلب المجتمع تفسیر می‌‍‌فرمایند.

     علامه‌‍‌ی مجلسی رحمه الله در توضیح این عبارت می‌‍‌نگارند: دل مجتمع دلی است که شکوک آن را [متزلزل و] پراکنده نمی‌‍‌سازد و اوهام باطل و شبهات گمراه کننده در آن راه ندارد... بحار الانوار 2 /183. م [↑](#footnote-ref-253)
254. . تبی که یک روز شخص بدان مبتلا می‌‍‌شود، ولی دو روز از او دور خواهد شد، و در روز چهارم باز خواهد گشت، ر.ک به مرآة العقول 6 /158. م [↑](#footnote-ref-254)
255. . سوره‌‍‌ی انبیاء علیهم السلام /69 [↑](#footnote-ref-255)
256. . سوره‌‍‌ی بقره /148 [↑](#footnote-ref-256)
257. . در فصل مزبور در پاورقی توضیحی در این رابطه گذشت. م [↑](#footnote-ref-257)
258. . سوره‌‍‌ی مؤمنون /1 [↑](#footnote-ref-258)
259. . همان /101 [↑](#footnote-ref-259)
260. . عثمان بن سعید سفیر نخست امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف [↑](#footnote-ref-260)
261. . سوره‌‍‌ی انعام /158 [↑](#footnote-ref-261)
262. . کافی 2 /415 [↑](#footnote-ref-262)
263. . ممکن است مقصود از این عبارت حضرت امیر علیه السلام باشد، چرا که ایشان نیز از دو ناحیه‌‍‌ی سر مورد اصابت قرار گرفتند، یکی در نبرد خندق توسط عمرو بن عبدود و دیگری به دست ابن ملجم لعنه الله، ر.ک به مناقب آل ابی طالب علیه السلام 3 /87. م [↑](#footnote-ref-263)
264. . یعنی کسی که چنان احاطه دارد که هم نیک می‌‍‌بیند و هم نیک می‌‍‌شنود. [↑](#footnote-ref-264)
265. . سوره‌‍‌ی اعراف /34 [↑](#footnote-ref-265)
266. . سوره‌‍‌ی بقره /30 [↑](#footnote-ref-266)
267. . غیبت شیخ طوسی /293 [↑](#footnote-ref-267)
268. . البته شایسته است در این رابطه به روایت تفسیر عیاشی 2 /154 مراجعه نمود. م [↑](#footnote-ref-268)
269. . تشبیه در اصل مسئله‌‍‌ی غیبت است. م [↑](#footnote-ref-269)
270. . سوره‌‍‌ی نساء /59 [↑](#footnote-ref-270)
271. . عبارت روایت چنین است: قادة الغرّ المحجّلین، برای توضیح بیشتر معنا ر.ک به مجمع البحرین ماده‌‍‌ی حجل. م [↑](#footnote-ref-271)
272. . سوره‌‍‌ی یس /30 [↑](#footnote-ref-272)
273. . سوره‌‍‌ی فتح /25 [↑](#footnote-ref-273)
274. . و نیز علل الشرائع /147، کمال الدین 2 /641 و اثبات الهداة 3 /489 و 553 [↑](#footnote-ref-274)
275. . سوره‌‍‌ی ملک /30 [↑](#footnote-ref-275)
276. . برای کبریت احمر معانی مختلفی ذکر شده است: یاقوت سرخ، طلای سرخ و اکسیری که اصحاب کیمیا به دنبال آنند. م [↑](#footnote-ref-276)
277. . سوره‌‍‌ی آل عمران /141 [↑](#footnote-ref-277)
278. . کافی 1 /338 [↑](#footnote-ref-278)
279. . در کافی 1 /339 چنین آمده: إن غاب عن الناس شخصهم فی حال‏ هدنتهم. م‏ [↑](#footnote-ref-279)
280. . سوره‌‍‌ی یوسف علیه السلام /110 [↑](#footnote-ref-280)
281. . مقصود همین خطبه‌‍‌ای است که هم اکنون گذشت و در شرح ابن میثم با این شماره آمده است. [↑](#footnote-ref-281)
282. . سوره‌‍‌ی احزاب /11 [↑](#footnote-ref-282)
283. . سوره‌‍‌ی انفال /75 [↑](#footnote-ref-283)
284. . سوره‌‍‌ی زخرف /28 [↑](#footnote-ref-284)
285. . شاید به جعفر عموی امام مهدی علیه السلام اشاره داشته باشد. م [↑](#footnote-ref-285)
286. . کنایه از کشته شدن [↑](#footnote-ref-286)
287. . شاید مقصود از مهدی نخست، رسول‌‍‌خدا یا امیرالمؤمنین علیهما السلام باشند. [↑](#footnote-ref-287)
288. . مشابه آن غیبت نعمانی /151 [↑](#footnote-ref-288)
289. . درختی خاردار [↑](#footnote-ref-289)
290. . نظیر آن غیبت نعمانی /169، اثبات الوصیة /226 و کمال الدین 2 /343 [↑](#footnote-ref-290)
291. . سوره‌‍‌ی لقمان /20 [↑](#footnote-ref-291)
292. . سوره‌‍‌ی اعراف /187 [↑](#footnote-ref-292)
293. . مقصود امام‌‍‌عسکری علیه السلام است که با شهادت ایشان دوران غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و حیرت شیعیان آغاز شد. [↑](#footnote-ref-293)
294. . احتمال می‌‍‌رود پیش از این عبارت، امام رضا علیه السلام سخن از امامت پسرشان امام جواد علیه السلام در خردسالی به میان آورده باشند و اینکه این امر برای بسیاری گران خواهد آمد، و بعد از آن سخن از امام مهدی علیه السلام و گران‌‍‌تر بودن آن بر مردم رانده باشند. م [↑](#footnote-ref-294)
295. . ممکن است اشاره به غیبت‌‍‌های متعدد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در غار حرا، شعب ابی طالب علیه السلام و غاری که به هنگام هجرت بدان رفتند باشد، و اینکه اینان که حضرت مهدی علیه السلام را به خاطر غیبت منکر می‌‍‌شوند، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را با وجود غیبت‌‍‌های متعدد، انکار نکردند، ر.ک به بحار الانوار 51 /155. م [↑](#footnote-ref-295)
296. . وی تحت تأثیر فتنه‌‍‌ی واقفیه که می‌‍‌گفتند امام کاظم علیه السلام از دنیا نرفته، قرار داشته است. م [↑](#footnote-ref-296)
297. . دورانی که امامی ظاهر نباشد، ر.ک به مرآة العقول 4 /54. م [↑](#footnote-ref-297)
298. . اثبات الوصیة /228، کمال الدین 2 /380 و الخرائج و الجرائح 3 /1172 [↑](#footnote-ref-298)
299. . سفیر دوم امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف [↑](#footnote-ref-299)
300. . عثمان بن سعید سفیر نخست [↑](#footnote-ref-300)
301. . البلدان ابن فقیه /200، ربیع الابرار /94، شرح احقاق الحق 8 /173 از البلدان یعقوبی /164 [↑](#footnote-ref-301)
302. . و نیز ر.ک به: علل الشرائع /577 [↑](#footnote-ref-302)
303. . یا بدان معناست که فرشتگان کشته نمی‌‍‌شوند تا آنکه دفن شوند و...، یا آنکه کسانی که فرشتگان به قتل می‌‍‌رسانند، یا زخمی می‌‍‌کنند، کسی توان دفن آنها و ... را نخواهد داشت. م [↑](#footnote-ref-303)
304. . سوره‌‍‌ی توبه /36 [↑](#footnote-ref-304)
305. . ظهور حق و غلبه‌‍‌ی آن بر باطل به دست یکی از امامان علیهم السلام، ر.ک به مرآة العقول 4 /170. م [↑](#footnote-ref-305)
306. . ر.ک به مرآة العقول 4 /172. م [↑](#footnote-ref-306)
307. . توضیح این جمله پس از روایت خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-307)
308. . این حدیث طبق نسخه‌‍‌ی شیخ حر عاملی رحمه الله از غیبت نعمانی ترجمه شد، ر.ک به اثبات الهداة 3 /125. م [↑](#footnote-ref-308)
309. . البته جلالت جناب زید، ملازمه‌‍‌ای با تأیید و امضای قیام او توسّط اهل‌‍‌بیت علیهم السلام ندارد. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک به تحقیق برخی از محققان معاصر در کتاب عزاداری رمز محبت 2 /423. م [↑](#footnote-ref-309)
310. . سوره‌‍‌ی احزاب /62 - 61 [↑](#footnote-ref-310)
311. . شیره‌‍‌ی تلخ درختی است. [↑](#footnote-ref-311)
312. . و نیز کمال الدین 2 /648، غیبت شیخ طوسی /470، الانوار المضیئة /56، روضة الواعظین /266، عقد الدرر /41، فرائد فوائد الفکر /4 و اعلام الوری /434 [↑](#footnote-ref-312)
313. . طائفه‌‍‌ای از حبشیان [↑](#footnote-ref-313)
314. . تصغیر اعبس و کنایه از بنی عباس است. [↑](#footnote-ref-314)
315. . متن روایت کافی چنین است: لعن الله الاعیبس وذریته صاحب الفتنة، ویقتلهم سنین و شهوراً وأیاماً... که ترجمه شد، لکن علامه‌‍‌ی مجلسی احتمال دقیقی را ذکر می‌‍‌کنند، و آن این است که الفتنة در اصل الغیبة بوده باشد، که در این صورت بازگردان چنین می‌‍‌شود: خداوند اعیبس و ذریه‌‍‌اش را لعنت کند. آنکه غائب می‌‍‌گردد، سال‌‍‌ها، ماه‌‍‌ها و روزها آنها را می‌‍‌کشد... ر.ک به مرآة العقول 3 /382. م [↑](#footnote-ref-315)
316. . اثبات الهداة /227، کمال الدین 1 /333 و 334، کفایة الاثر /280، غیبت مفید /400 و غیبت شیخ طوسی /139 [↑](#footnote-ref-316)
317. . دورانی که امامی ظاهر نباشد، ر.ک به مرآة العقول 4 /54. م [↑](#footnote-ref-317)
318. . دورانی که رسالت گسسته و اوصیاء در خفایند، مأخذ پیشین. م [↑](#footnote-ref-318)
319. . مشابه آن عقد الدرر /158، وی پنداشته این حدیث از امام‌‍‌حسین علیه السلام است، زیرا از ابا عبد الله علیه السلام نقل شده، و البته این اشتباه تنها همین یک بار نیست که از وی سر زده است‌‍‌! [↑](#footnote-ref-319)
320. . شیخ طوسی همین روایت را نقل می‌‍‌کند، ولی سخنی از زندان در آن نیست. البته نقل مرحوم نعمانی نیز صحیح است، چرا که بنابراین زندان، کنایه از همان غیبت خواهد بود. م [↑](#footnote-ref-320)
321. . الامامة و التبصرة /93 [↑](#footnote-ref-321)
322. . کمال الدین 1 /152، 236، 327، 329 و غیبت شیخ طوسی /140 [↑](#footnote-ref-322)
323. . اثبات الهداة 3 /46، بحار 14 /339، اعلام الوری /403 و کشف الغمة 3 /313 [↑](#footnote-ref-323)
324. . سوره‌‍‌ی انشقاق /19 [↑](#footnote-ref-324)
325. . سوره‌‍‌ی یوسف علیه السلام /90 [↑](#footnote-ref-325)
326. . مأخذ پیشین [↑](#footnote-ref-326)
327. . سوره‌‍‌ی طه /39 [↑](#footnote-ref-327)
328. . سوره‌‍‌ی قصص /7 [↑](#footnote-ref-328)
329. . همان /9 [↑](#footnote-ref-329)
330. . سوره‌‍‌ی قصص /7 [↑](#footnote-ref-330)
331. . همان /9 [↑](#footnote-ref-331)
332. . کسی که آرزویش را دارند. [↑](#footnote-ref-332)
333. . کمال الدین 2 /430، ارشاد /349 و غیبت شیخ طوسی /138 [↑](#footnote-ref-333)
334. . تاریخ الموالید /55 [↑](#footnote-ref-334)
335. . کشف الغمة 3 /293، الفصول المهمة /288 و اثبات الهداة 3 /422 [↑](#footnote-ref-335)
336. . الخرائج و الجرائح 3 /1174، اعلام الوری /412 و اثبات الهداة 1 /113 و 3 /479 [↑](#footnote-ref-336)
337. . کمال الدین 2 /435، تقریب المعارف /184، غیبت شیخ طوسی /140 و الخرائج و الجرائح 2 /957 [↑](#footnote-ref-337)
338. . سوره‌‍‌ی آل عمران /19 - 18 [↑](#footnote-ref-338)
339. . تقریب المعارف /183، ارشاد /349، اعلام الوری /413 و الفصول المهمة /292 [↑](#footnote-ref-339)
340. . واحدی در وزن [↑](#footnote-ref-340)
341. . و نیز الثاقب فی المناقب /265، تبصرة الولی /127 و اثبات الهداة 3 /485 و 672 [↑](#footnote-ref-341)
342. . سوره‌‍‌ی مریم علیها السلام /30 [↑](#footnote-ref-342)
343. . همان /12 [↑](#footnote-ref-343)
344. . نهج‌‍‌البلاغة 2 /157 [↑](#footnote-ref-344)
345. . سوره‌‍‌ی اسراء /93 - 90 [↑](#footnote-ref-345)
346. . سوره‌‍‌ی انعام /158 [↑](#footnote-ref-346)
347. . سوره‌‍‌ی بقره /260 [↑](#footnote-ref-347)
348. . کمال الدین 2 /441 [↑](#footnote-ref-348)
349. . کسانی که عمر درازی داشته‌‍‌اند. [↑](#footnote-ref-349)
350. . سوره‌‍‌ی آل عمران /19 - 18 [↑](#footnote-ref-350)
351. . الذریعة 3 /326 [↑](#footnote-ref-351)
352. . این جمله به اقتضای فضای شدید تقیه صادر شده است. [↑](#footnote-ref-352)
353. . سوره‌‍‌ی قصص /13 [↑](#footnote-ref-353)
354. . سوره‌‍‌ی قصص /6 - 5 [↑](#footnote-ref-354)
355. . همان /13 [↑](#footnote-ref-355)
356. . سوره‌‍‌ی اسراء /81 [↑](#footnote-ref-356)
357. . سوره‌‍‌ی انفال /42 [↑](#footnote-ref-357)
358. . و نیز دلائل الامامة /269، کمال الدین 2 /424، 430 و 426، غیبت شیخ طوسی /142 با دو سند، 143 و 147، روضة الواعظین 2 /256 و اعلام الوری /394 [↑](#footnote-ref-358)
359. . همان گونه که مشاهده می‌‍‌شود بانو حکیمه علیها السلام نمی‌‍‌گوید امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را ندیده‌‍‌ام. م [↑](#footnote-ref-359)
360. . پس از جنگ تبوک تعدادی از منافقان صحابه با رم دادن شتر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در صدد ترور ایشان بر آمدند. م [↑](#footnote-ref-360)
361. . امام رضا علیه السلام نیز پس از شهادت پدرشان امام کاظم علیه السلام یکی از همسران پدر به نام ام فروه را طلاق دادند، ر.ک به کافی 1 /381 و بصائر الدرجات /467. م [↑](#footnote-ref-361)
362. . سوره‌‍‌ی طه /12 [↑](#footnote-ref-362)
363. . سوره‌‍‌ی مریم علیها السلام /1 [↑](#footnote-ref-363)
364. . سوره‌‍‌ی اعراف /155 [↑](#footnote-ref-364)
365. . سوره‌‍‌ی بقره /55 [↑](#footnote-ref-365)
366. . سوره‌‍‌ی نساء /153 [↑](#footnote-ref-366)
367. . دلائل الامامة /274، احتجاج 2 /461، الثاقب فی المناقب /254، الخرائج و الجرائح 1 /481، تأویل الآیات 1 /299 و ارشاد القلوب 1 /421 [↑](#footnote-ref-367)
368. . ممکن است مقصود از نماز شام در اینجا نماز مغرب باشد و این عبارت ردّی بر فرقه‌‍‌ی خطابیه باشد که معتقد بودند نماز مغرب را پیش از وقوع این حالت نمی‌‍‌توان خواند، ر.ک به بحار الانوار 80 /60. م [↑](#footnote-ref-368)
369. . و نیز کمال الدین 2 /491، الهدایة الکبری /72، ارشاد /352، تقریب المعارف /193، کشف الغمة 3 /242 و بحار الانوار 51 /329 و 330 [↑](#footnote-ref-369)
370. . ارشاد /350، المستجاد /530، کشف الغمة 3 /240، الصراط المستقیم 2 /240، تبصرة الولی /61 و بحار 52 /60 [↑](#footnote-ref-370)
371. . عیون المعجزات /144، الخرائج و الجرائح 3 /1131، اثبات الهداة 3 /674 و 699 و بحار 51 /331 [↑](#footnote-ref-371)
372. . مؤلف کتاب گرانسنگ و نفیس کامل الزیارات [↑](#footnote-ref-372)
373. . کمال الدین 2 /417، دلائل الامامة /262، روضة الواعظین 1 /252، مناقب آل ابی طالب علیه السلام 4 /440، منتخب الانوار /51، اثبات الهداة 3 /363، 365، 409 و 495 و بحار 51 /6 و 10 [↑](#footnote-ref-373)
374. . سوره‌‍‌ی حج /46 [↑](#footnote-ref-374)
375. . کشف الحق /33 [↑](#footnote-ref-375)
376. . و نیز ر.ک به سنن ابن ماجه 1 /445، ابن حبان 7 /470، تاریخ بغداد 14 /285 و مجمع الزوائد 8 /65 از بزار و طبرانی و روایت طبرانی را توثیق می‌کند. [↑](#footnote-ref-376)
377. . چند سطر بعد حدیثی از امام رضا علیه السلام می‌‍‌آید که بر این پندار باطل خطّ بطلان می‌‍‌کشد. [↑](#footnote-ref-377)
378. . مصباح المتهجد /762، اقبال الاعمال /718 و وسائل الشیعة 5 /237 [↑](#footnote-ref-378)
379. . تهذیب 6 /48، مصباح المتهجد /761، اقبال الاعمال /710 و وسائل الشیعة 10 /364 [↑](#footnote-ref-379)
380. . گویا از حاکمان سامرا بوده است، وافی 3 /880. م [↑](#footnote-ref-380)
381. . وزیر معتضد عباسی از سال 278 تا سال 288، ر.ک به ذیل تاریخ بغداد 2 /40 [↑](#footnote-ref-381)
382. . مشابه آن اعلام الوری /421، تقریب المعارف /197، اثبات الهداة 3 /665 و بحار 51 /310 [↑](#footnote-ref-382)
383. . تقریب المعارف /179، ارشاد /356، غیبت شیخ طوسی /172، الخرائج و الجرائح 1 /465، اعلام الوری /421، اثبات الهداة 3 /665 و کشف الغمة 3 /246 [↑](#footnote-ref-383)
384. . منتخب الانوار /159، تبصرة الولی /123 و حلیة الابرار 2 /546 [↑](#footnote-ref-384)
385. . ممکن است اشاره باشد به نیل جناب عمری به سفارت ناحیه‌‍‌ی مقدسه، و یا اشاره‌‍‌ای به فوت ایشان یا پدرش که سفیر نخست بود باشد. م [↑](#footnote-ref-385)
386. . ر.ک به وافی 3 /880 و مرآة العقول 6 /200 [↑](#footnote-ref-386)
387. . در نسخه‌‍‌ی علامه‌‍‌ی مجلسی رحمه الله از کتاب شریف احتجاج که این جریان در آن هم آمده است، به جای عبارت و هاتیک ظروف مسکره منصوبة که در ترجمه گذشت، عبارت و هاتیک طرق منکرة منصوبة و به معنای نشانه‌‍‌های آشکار کردارهای زشت او، آمده است، ر.ک به بحار الانوار 25 /183. م [↑](#footnote-ref-387)
388. . سوره‌‍‌ی احقاف /6 - 1 [↑](#footnote-ref-388)
389. . الثاقب فی المناقب /267، تبصرة الولی /130 و مشابه آن الخرائج و الجرائح 3 /1108 [↑](#footnote-ref-389)
390. . دلائل الامامة /287، الخرائج و الجرائح 3 /1129 و الثاقب فی المناقب /261 [↑](#footnote-ref-390)
391. . گویا آب شلغم است. [↑](#footnote-ref-391)
392. . سوره‌‍‌ی مائده /101 [↑](#footnote-ref-392)
393. . غیبت شیخ طوسی /176، اعلام الوری /423، الخرائج و الجرائح 3 /1113، احتجاج 2 /469 و کشف الغمة 3 /321 [↑](#footnote-ref-393)
394. . درختی است محکم. [↑](#footnote-ref-394)
395. . غیبت شیخ طوسی /222، الخرائج و الجرائح 3 /1120 و اثبات الهداة 3 /677 [↑](#footnote-ref-395)
396. . سوره‌‍‌ی شوری /11 [↑](#footnote-ref-396)
397. . علامه‌‍‌ی محقق مجلسی رحمه الله پس از نقل این روایت می‌‍‌فرماید: مقصود از نفی علم غیب در این روایت، آن است که کسی بدون وحی و الهام از غیب با خبر شود، اما آگاهی از غیب به وسیله‌‍‌ی وحی و الهام قابل انکار نیست، زیرا عمده‌‍‌ی معجزات پیامبران و اوصیا علیهم السلام، خبر از امور غیبی بوده است، و خداوند خود آنها را استثنا کرده می‌‍‌فرماید: عالمُ الغَیبِ فلا یُظهِرُ عَلَی غَیبِه أحَداً إلّا مَن ارتَضَی مِن رَسُولٍ، دانای غیب، کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌‍‌کند مگر رسولی را که از او خشنود باشد، بحار الانوار 25 /268. م [↑](#footnote-ref-397)
398. . سوره‌‍‌ی نمل /65 [↑](#footnote-ref-398)
399. . سوره‌‍‌ی طه /126 - 124 [↑](#footnote-ref-399)
400. . ظاهراً تصحیفی به هنگام نسخه برداری منبع صورت گرفته است و محمد بن الحسن بن علی که امام عصر علیه السلام است، به محمد بن محمد بن علی تبدیل شده است، هم‌‍‌چنان‌‍‌که محقق تفسیر عیاشی نیز اشاره می‌‍‌کند. م [↑](#footnote-ref-400)
401. . مقصود، جناب عثمان بن سعید عَمری رحمه الله سفیر نخست امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌‍‌باشد، هم‌‍‌چنان‌‍‌که مرحوم طبرسی در احتجاج بدان تصریح می‌‍‌کند، احتجاج 2 /466. م [↑](#footnote-ref-401)
402. . سوره‌‍‌ی نساء /59 [↑](#footnote-ref-402)
403. . و نیز غیبت شیخ طوسی /196 [↑](#footnote-ref-403)
404. . شایان ذکر است که برخی فقیهان قائل به جواز بردن نام خاص امام علیه السلام در این اعصار شده‌‍‌اند، برخی هم قائل به حرمتند.

     محدث نوری رحمه الله پس از نقل بر خی روایات می‌‍‌نگارد: این احادیث صریح در آن است که عدم جواز بردن نام مولایمان حضرت مهدی علیه السلام با نام معهود، یکی از ویژگی‌‍‌ها و خصائص ایشان است مانند غیبت و طول عمر. و پایان این منع، ظهور، استیلاء و حکومت ایشان است، و کسی غیر از خدای متعال از سرّ و حکمت آن آگاه نیست، نه بابت هراس و تقیه - که پدران گرامی او علیهم السلام و بلکه خواص شیعیان نیز بدان مبتلایند، و نیز بسیاری از القاب شایع ایشان، با این نام [م ح م د] فرقی ندارد [و اگر این حکم بابت هراس و تقیه می‌‍‌بود، می‌‍‌بایست دیگر اسامی ایشان نیز مشمول این حکم می‌‍‌شد] - که با نبود آن منتفی گردد... مستدرک الوسائل 12 /286

     در روایات بسیاری پایان منع تسمیه، ظهور و قیام امام علیه السلام عنوان شده است، ر.ک به مصدر پیشین و نیز واجبنا فی عصر الغیبة /54. م

     [↑](#footnote-ref-404)
405. . هشتاد سالگی و یا سال 80 سده‌‍‌ی سوم هجری [↑](#footnote-ref-405)
406. . الخرائج و الجرائح 3 /1132، الثاقب فی المناقب /262 و اثبات الهداة 3 /680 [↑](#footnote-ref-406)
407. . کمال الدین 2 /490، ارشاد /353، اعلام الوری /419 و الخرائج و الجرائح 2 /704 [↑](#footnote-ref-407)
408. . کمال الدین 2 /485 و 509 و دلائل الامامة /286 [↑](#footnote-ref-408)
409. . تفسیر عیاشی 1 /64 [↑](#footnote-ref-409)
410. . غیبت شیخ طوسی /272، الخرائج و الجرائح 3 /1165، اعلام الوری /429، کشف الغمة 3 /251، منتخب الانوار /36، اثبات الهداة 3 /728 و بحار 52 /214 [↑](#footnote-ref-410)
411. . و نیز ر.ک به اثبات الهداة 3 /570 [↑](#footnote-ref-411)
412. . سوره‌‍‌ی رعد /13 [↑](#footnote-ref-412)
413. . هم‌‍‌چنان‌‍‌که علامه‌‍‌ی مجلسی فرموده گویا در این روایت افتادگی وجود دارد، چرا که اصبغ هم از رویبضه می‌‍‌پرسد و هم از ماحل، لکن تنها معنای ماحل ذکر می‌‍‌شود. ایشان خود در ادامه کلام ابن اثیر را در معنای رویبضه می‌‍‌آورد که وی آن را به معنای انسان پست حقیر گرفته، بحار الانوار 52 /245. م [↑](#footnote-ref-413)
414. . درختی که چوب بسیار سختی دارد و زمان درازی طول می‌‍‌کشد تا خاموش شود. [↑](#footnote-ref-414)
415. . شیصبان نام شیطان است و کنایه از حاکمان بنی‌‍‌عبّاس می‌‍‌باشد. آنها سی و هفت تن بودند و علّت اینکه در این روایت سخن از بیست و چهار تن به میان آمده، می‌‍‌تواند آن باشد که حضرت آن حکّامی را که حکومت مستقر داشتند قصد کرده‌‍‌اند، نه همه‌‍‌ی آنها را. کدید هم ممکن است کنایه از معتز عباسی باشد که بیست و چهار سال عمر کرد، و یا مقتدر که بیست و چهار سال خلافت داشت، ر.ک به بحار الانوار 36 /356. م [↑](#footnote-ref-415)
416. . و نیز مناقب آل ابی طالب علیه السلام 2 /273، مشارق انوار الیقین /164 - وی آن را خطبة الافتخار نامیده است \_، اثبات الهداة 1 /598 و 2 /442 و بحار 36 /354، 41 /318 و 329 و 52 /267 [↑](#footnote-ref-416)
417. . التذکرة قرطبی 2 /703، الحاوی 2 /66 و مرقاة المفاتیح 5 /186، السیرة الحلبیة 1 /193 نیز ابتدای آن را آورده است که البته از احادیث اهل‌‍‌بیت علیهم السلام برگرفته ولی اشاره‌‍‌ای نکرده است‌‍‌! [↑](#footnote-ref-417)
418. . سوره‌‍‌ی فصلت /53 [↑](#footnote-ref-418)
419. . ارشاد /359، غیبت شیخ طوسی /267 و الخرائج و الجرائح 3 /1152 [↑](#footnote-ref-419)
420. . سنن الدانی /94، عقد الدرر /63، الحاوی 2 /68 و جمع الجوامع 2 /103 [↑](#footnote-ref-420)
421. . علامه مولی محمد تقی مجلسی رحمه الله می‌‍‌فرماید: خمیس به معنای لشکر است و از این جهت آن را خمیس نامیده‌‍‌اند که از پنج قسمت تشکیل می‌‍‌شود: پیش قراولان، دنباله، میمنه، میسره و قلب، و شرطه افرادی توانا و کار آزموده هستند که در زمره‌‍‌ی پیش قراولان قرار دارند، و چنان است که گویا بر خود شرط کرده‌‍‌اند به عقب بازنگردند مگر آنکه کشته یا پیروز گردند، ر.ک به روضة المتقین 6 /75. م [↑](#footnote-ref-421)
422. . سوره‌‍‌ی ممتحنه /13 [↑](#footnote-ref-422)
423. . سوره‌‍‌ی رعد /7 [↑](#footnote-ref-423)
424. . سوره‌‍‌ی اسراء /6 [↑](#footnote-ref-424)
425. . سوره‌‍‌ی سبأ /51 [↑](#footnote-ref-425)
426. . سوره‌‍‌ی بقره /222 [↑](#footnote-ref-426)
427. . سوره‌‍‌ی انبیاء علیهم السلام /15 [↑](#footnote-ref-427)
428. . همان /13 - 12 [↑](#footnote-ref-428)
429. . سوره‌‍‌ی هود /83 [↑](#footnote-ref-429)
430. . سوره‌‍‌ی آل عمران /83 [↑](#footnote-ref-430)
431. . سوره‌‍‌ی نمل /83 [↑](#footnote-ref-431)
432. . بار نخست پس از جنگ جمل بود که ایشان به کوفه آمدند و آن را پایتخت قرار دادند. م [↑](#footnote-ref-432)
433. . سوره‌‍‌ی نساء /130 [↑](#footnote-ref-433)
434. . سوره‌‍‌ی حاقه /24 [↑](#footnote-ref-434)
435. . سوره‌‍‌ی فجر /22 [↑](#footnote-ref-435)
436. . سوره‌‍‌ی زمر /3 [↑](#footnote-ref-436)
437. . سوره‌‍‌ی سجده /30 - 27 [↑](#footnote-ref-437)
438. . سوره‌‍‌ی شعراء /227 [↑](#footnote-ref-438)
439. . سوره‌‍‌ی انبیاء علیهم السلام /15 [↑](#footnote-ref-439)
440. . بحار الانوار 52 /274 [↑](#footnote-ref-440)
441. . و نیز الهدایة /60 [↑](#footnote-ref-441)
442. . و صرفاً به جهت اعتقاد به رجعت، بزرگان اهل‌‍‌سنت روایات شخصیت جلیل القدری چون جابر بن یزید جعفی را کنار گذاردند، ر.ک به صحیح مسلم 1 /15. م [↑](#footnote-ref-442)
443. . سوره‌‍‌ی حجرات /4 [↑](#footnote-ref-443)
444. . سوره‌‍‌ی نمل /83 [↑](#footnote-ref-444)
445. . سوره‌‍‌ی کهف /47 [↑](#footnote-ref-445)
446. . سوره‌‍‌ی غافر /11 [↑](#footnote-ref-446)
447. . سوره‌‍‌ی بقره /259 [↑](#footnote-ref-447)
448. . همان /243 [↑](#footnote-ref-448)
449. . مختصر البصائر /25 و 43، تأویل الآیات 1 /409 و الایقاظ من الهجعة /258 و 278 [↑](#footnote-ref-449)
450. . ممکن است اشاره به حدیث امام باقر علیه السلام باشد که فرمودند: روزهای خداوند عزوجل سه روز است؛ روزی که قائم قیام کند، روز رجعت و روز قیامت، خصال 1 /108. م [↑](#footnote-ref-450)
451. . عیون اخبار الرضا علیه السلام 2 /272، من لا یحضره الفقیه 2 /609 و تهذیب 6 /95 [↑](#footnote-ref-451)
452. . سوره‌‍‌ی جن /27 - 26 [↑](#footnote-ref-452)
453. . سوره‌‍‌ی نحل /22 [↑](#footnote-ref-453)
454. . همان /38 [↑](#footnote-ref-454)
455. . و نیز کافی 8 /50 [↑](#footnote-ref-455)
456. . سوره‌‍‌ی نحل /40 - 38 [↑](#footnote-ref-456)
457. . سوره‌‍‌ی قصص /85 [↑](#footnote-ref-457)
458. . سوره‌‍‌ی جن /24 [↑](#footnote-ref-458)
459. . همان [↑](#footnote-ref-459)
460. . همان /25 [↑](#footnote-ref-460)
461. . سوره‌‍‌ی یس /52 [↑](#footnote-ref-461)
462. . سوره‌‍‌ی مدثر /2 - 1 [↑](#footnote-ref-462)
463. . همان /36 - 35 [↑](#footnote-ref-463)
464. . سوره‌‍‌ی سبأ /28 [↑](#footnote-ref-464)
465. . حلیة الابرار 2 /650، البرهان 2 /408، مختصر البصائر /28 و بحار 53 /63 [↑](#footnote-ref-465)
466. . سوره‌‍‌ی نبأ /18 [↑](#footnote-ref-466)
467. . سوره‌‍‌ی نازعات /7 - 6 [↑](#footnote-ref-467)
468. . سوره‌‍‌ی غافر /52 - 51 [↑](#footnote-ref-468)
469. . سوره‌‍‌ی انبیاء علیهم السلام /69 [↑](#footnote-ref-469)
470. . سوره‌‍‌ی اعراف /96 [↑](#footnote-ref-470)
471. . سوره‌‍‌ی اسراء /6 [↑](#footnote-ref-471)
472. . سوره‌‍‌ی توبه /33 [↑](#footnote-ref-472)
473. . یکی از کسانی که رجعت می‌‍‌کنند، صدیقه‌‍‌ی طاهره علیها السلام است. پیشتر در فصل دوازدهم ذیل عنوان: سلمان فارسی از یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، روایت مفصل جناب سلمان از دلائل الامامة /237 [چاپ جدید / 448] گذشت که در این مطلب صراحت داشت. م [↑](#footnote-ref-473)
474. . سوره‌‍‌ی آل عمران /81 [↑](#footnote-ref-474)
475. . سوره‌‍‌ی نمل /93 [↑](#footnote-ref-475)
476. . سوره‌‍‌ی مائده /20 [↑](#footnote-ref-476)
477. . سوره‌‍‌ی مریم /54 [↑](#footnote-ref-477)
478. . سوره‌‍‌ی یونس /39 [↑](#footnote-ref-478)
479. . سوره‌‍‌ی تکاثر /8 [↑](#footnote-ref-479)
480. . همان /7 [↑](#footnote-ref-480)
481. . همان /4 - 3 [↑](#footnote-ref-481)
482. . سوره‌‍‌ی سجده /27 [↑](#footnote-ref-482)
483. . همان /28 [↑](#footnote-ref-483)
484. . سوره‌‍‌ی اسراء /72 [↑](#footnote-ref-484)
485. . سوره‌‍‌ی ق /42 [↑](#footnote-ref-485)
486. . سوره‌‍‌ی طه /124 [↑](#footnote-ref-486)
487. . سوره‌‍‌ی سجده /21 [↑](#footnote-ref-487)
488. . سوره‌‍‌ی مؤمنون /77 [↑](#footnote-ref-488)
489. . تاریخ الاسلام ذهبی 8 /405 [↑](#footnote-ref-489)
490. . سوره‌‍‌ی نمل /83 [↑](#footnote-ref-490)
491. . سوره‌‍‌ی کهف /47 [↑](#footnote-ref-491)
492. . سوره‌‍‌ی انبیاء علیهم السلام /95 [↑](#footnote-ref-492)
493. . سوره‌‍‌ی آل عمران /81 [↑](#footnote-ref-493)
494. . سوره‌‍‌ی نور /55 [↑](#footnote-ref-494)
495. . سوره‌‍‌ی قصص /5 [↑](#footnote-ref-495)
496. . همان /85 [↑](#footnote-ref-496)
497. . سوره‌‍‌ی بقره /243‌‍‌ [↑](#footnote-ref-497)
498. . سوره‌‍‌ی اعراف /155 [↑](#footnote-ref-498)
499. . سوره‌‍‌ی ص /81 - 80 [↑](#footnote-ref-499)
500. . سوره‌‍‌ی اعراف /14 [↑](#footnote-ref-500)
501. . سوره‌‍‌ی بقره /210 [↑](#footnote-ref-501)
502. . سوره‌‍‌ی انفال /48 [↑](#footnote-ref-502)
503. . سوره‌‍‌ی حشر /16 [↑](#footnote-ref-503)
504. . سوره‌‍‌ی نور /55 [↑](#footnote-ref-504)
505. . سوره‌‍‌ی حج /41 [↑](#footnote-ref-505)
506. . سوره‌‍‌ی یس /70 [↑](#footnote-ref-506)
507. . سوره‌‍‌ی ذاریات /23 [↑](#footnote-ref-507)
508. . سوره‌‍‌ی بقره /3 [↑](#footnote-ref-508)
509. . سوره‌‍‌ی مجادله /22 [↑](#footnote-ref-509)
510. . سوره‌‍‌ی حج /47 [↑](#footnote-ref-510)
511. . سوره‌‍‌ی قصص /6 - 5 [↑](#footnote-ref-511)
512. . سوره‌‍‌ی صف /8 [↑](#footnote-ref-512)
513. . سوره‌‍‌ی تغابن /8 [↑](#footnote-ref-513)
514. . سوره‌‍‌ی توبه /33 [↑](#footnote-ref-514)
515. . المستدرک 4 /446 - وی آن را بنابر شرط مسلم صحیح می‌‍‌شمارد \_، بغوی 3 /519 - صحیح می‌‍‌داند \_، جامع الاصول 11 /84 و المصنف عبدالرزاق 11 /381 [↑](#footnote-ref-515)
516. . سنن بیهقی 9 /180 از جابر بن عبد الله و الدرالمنثور 3 /241 [↑](#footnote-ref-516)
517. . سوره‌‍‌ی انفال /39 [↑](#footnote-ref-517)
518. . ر.ک به مرآة العقول 26 /111. م [↑](#footnote-ref-518)
519. . سوره‌‍‌ی توبه /36 [↑](#footnote-ref-519)
520. . سوره‌‍‌ی محمد صلی الله علیه وآله وسلم /4 [↑](#footnote-ref-520)
521. . سوره‌‍‌ی انعام /158 [↑](#footnote-ref-521)
522. . سوره‌‍‌ی مائده /3 [↑](#footnote-ref-522)
523. . سوره‌‍‌ی بقره /3 [↑](#footnote-ref-523)
524. . همان /2 [↑](#footnote-ref-524)
525. . همان /3 [↑](#footnote-ref-525)
526. . سوره‌‍‌ی یونس /20 [↑](#footnote-ref-526)
527. . بعید نیست عبارت گواه این مطلب به بعد، کلام شیخ صدوق رحمه الله در توضیح روایت باشد. ایشان همین حدیث را در کمال الدین 1 /17 می‌‍‌آورند و پس از عبارت ذیل می‌‍‌نگارند: خداوند عزوجل در این آیه، نشانه را غیب عنوان کرده و غیب هم حجت است و شاهد صدق این مطلب سخن خداست: وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْیمَ وَأُمَّهُ آَیةً، و پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای گردانیدیم (سوره‌‍‌ی مؤمنون /50) یعنی حجت قرار دادیم.م [↑](#footnote-ref-527)
528. . سوره‌‍‌ی آل عمران /200 [↑](#footnote-ref-528)
529. . سوره‌‍‌ی فصلت /30 [↑](#footnote-ref-529)
530. . سوره‌‍‌ی نساء /59 [↑](#footnote-ref-530)
531. . سوره‌‍‌ی تغابن /12 [↑](#footnote-ref-531)
532. . سوره‌‍‌ی نساء /51 [↑](#footnote-ref-532)
533. . همان /53 - 52 [↑](#footnote-ref-533)
534. . همان /54 [↑](#footnote-ref-534)
535. . همان /57 - 55 [↑](#footnote-ref-535)
536. . همان /58 [↑](#footnote-ref-536)
537. . همان /70 - 69 [↑](#footnote-ref-537)
538. . سوره‌‍‌ی نمل /62 [↑](#footnote-ref-538)
539. . سوره‌‍‌ی سجده /29 [↑](#footnote-ref-539)
540. . سوره‌‍‌ی انعام /158 [↑](#footnote-ref-540)
541. . سوره‌‍‌ی صف /13 [↑](#footnote-ref-541)
542. . سوره‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌‌‍‌ی اعراف /53 [↑](#footnote-ref-542)
543. . سوره‌‍‌ی یونس /24 [↑](#footnote-ref-543)
544. . سوره‌‍‌ی انعام /45 - 44 [↑](#footnote-ref-544)
545. . سوره‌‍‌ی انبیاء علیهم السلام /13 - 12 [↑](#footnote-ref-545)
546. . سوره‌‍‌ی اعراف /172 [↑](#footnote-ref-546)
547. . سوره‌‍‌ی صافات /83 [↑](#footnote-ref-547)
548. . سوره‌‍‌ی ابراهیم /45 [↑](#footnote-ref-548)
549. . سوره‌‍‌ی هود /83 [↑](#footnote-ref-549)
550. . سوره‌‍‌ی شعراء /21 [↑](#footnote-ref-550)
551. . سوره‌‍‌ی انفال /7 [↑](#footnote-ref-551)
552. . همان /8 [↑](#footnote-ref-552)
553. . سوره‌‍‌ی توبه /36 [↑](#footnote-ref-553)
554. . سوره‌‍‌ی بقره /60 [↑](#footnote-ref-554)
555. . سوره‌‍‌ی مائده /12 [↑](#footnote-ref-555)
556. . سوره‌‍‌ی قدر /1 [↑](#footnote-ref-556)
557. . همان /3 - 2 [↑](#footnote-ref-557)
558. . همان /4 [↑](#footnote-ref-558)
559. . همان /5 - 4 [↑](#footnote-ref-559)
560. . سوره‌‍‌ی هود /119 - 118 [↑](#footnote-ref-560)
561. . همان [↑](#footnote-ref-561)
562. . همان /157 [↑](#footnote-ref-562)
563. . سوره‌‍‌ی زمر /54 [↑](#footnote-ref-563)
564. . سوره‌‍‌ی یونس /64 [↑](#footnote-ref-564)
565. . سوره‌‍‌ی رعد /7 [↑](#footnote-ref-565)
566. . سوره‌‍‌ی اسراء /71 [↑](#footnote-ref-566)
567. . سوره‌‍‌ی حج /45 [↑](#footnote-ref-567)
568. . سوره‌‍‌ی آل عمران /142 [↑](#footnote-ref-568)
569. . سوره‌‍‌ی فرقان /26 [↑](#footnote-ref-569)
570. . همان /54 [↑](#footnote-ref-570)
571. . همان /76 - 63 [↑](#footnote-ref-571)
572. . سوره‌‍‌ی ذاریات /23 - 22 [↑](#footnote-ref-572)
573. . سوره‌‍‌ی یونس /50 [↑](#footnote-ref-573)
574. . سوره‌‍‌ی بقره /133 [↑](#footnote-ref-574)
575. . مشهدی رحمه الله در توضیح این حدیث می‌‍‌نگارد: برخی [فیض کاشانی در تفسیر صافی 1 /192] در توجیه این روایت گفته است: شاید مقصود امام علیه السلام این است که [از آنجا که هر امامی برپادارنده‌‍‌ی امر خدا و لذا بدین معنا قائم است] هریک از ایشان هنگام مرگ از فرزندان خود همین سؤال را می‌‍‌پرسند و آنها همین جواب را می‌‍‌دهند.

     ایشان خود در ادامه احتمال دیگری را بیان می‌‍‌کنند که مقصود از جریان یافتن این آیه در قائم علیه السلام ، آن است که یعقوب پیامبر علیه السلام در وصیت خود به فرزندان، از آنها برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز اقرار گرفت، همانسان که در برخی روایات آمده که ایشان در وصیت خود به فرزندان، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز بیان کردند، تفسیر کنز الدقائق 2 /165. م [↑](#footnote-ref-575)
576. . سوره‌‍‌‌‍‌ی آل عمران /37 [↑](#footnote-ref-576)
577. . سوره‌‍‌ی بقره /261 [↑](#footnote-ref-577)
578. . سوره‌‍‌ی نساء /77 [↑](#footnote-ref-578)
579. . اصحاب امام حسن علیه السلام مأمور بودند با اطاعت از ایشان، دست از نبرد بردارند، اما آنها خواستار جنگ بودند، ر.ک به مرآة العقول 26 /455. م [↑](#footnote-ref-579)
580. . سوره‌‍‌ی نساء /77 [↑](#footnote-ref-580)
581. . سوره‌‍‌ی ابراهیم /44 [↑](#footnote-ref-581)
582. . سوره‌‍‌ی سجده /21 [↑](#footnote-ref-582)
583. . سوره‌‍‌ی فصلت /16 [↑](#footnote-ref-583)
584. . سوره‌‍‌ی عنکبوت /10 [↑](#footnote-ref-584)
585. . همان /49 [↑](#footnote-ref-585)
586. . سوره‌‍‌ی انفال /75 [↑](#footnote-ref-586)
587. . سوره‌‍‌ی زخرف /28 [↑](#footnote-ref-587)
588. . سوره‌‍‌ی ص /87 - 86 [↑](#footnote-ref-588)
589. . همان /88 [↑](#footnote-ref-589)
590. . سوره‌‍‌ی فصلت /34 [↑](#footnote-ref-590)
591. . سوره‌‍‌ی شوری /2 - 1 [↑](#footnote-ref-591)
592. . سوره‌‍‌ی شعراء /206 - 205 [↑](#footnote-ref-592)
593. . همان /207 [↑](#footnote-ref-593)
594. . سوره‌‍‌ی شوری /20 [↑](#footnote-ref-594)
595. . سوره‌‍‌ی طارق /10 [↑](#footnote-ref-595)
596. . همان /16 - 15 [↑](#footnote-ref-596)
597. . همان /17 [↑](#footnote-ref-597)
598. . سوره‌‍‌ی ص /17 [↑](#footnote-ref-598)
599. . سوره‌‍‌ی غاشیة /1 [↑](#footnote-ref-599)
600. . همان /2 [↑](#footnote-ref-600)
601. . همان /3 [↑](#footnote-ref-601)
602. . همان /4 [↑](#footnote-ref-602)
603. . سوره‌‍‌ی شوری /23 [↑](#footnote-ref-603)
604. . علامه‌‍‌ی مجلسی رحمه الله در بیان معنای این فقره دو احتمال ذکر می‌‍‌کنند، شایسته است بدان مراجعه شود، بحار الانوار 23 /239. م [↑](#footnote-ref-604)
605. . همان /24 [↑](#footnote-ref-605)
606. . سوره‌‍‌ی طور /3 - 1 [↑](#footnote-ref-606)
607. . همان /4 [↑](#footnote-ref-607)
608. . سوره‌‍‌ی واقعه /11 - 10 [↑](#footnote-ref-608)
609. . ر.ک به کافی 2 /7. م [↑](#footnote-ref-609)
610. . سوره‌‍‌ی حدید /17 [↑](#footnote-ref-610)
611. . همان /16 [↑](#footnote-ref-611)
612. . بعید نیست از اینجا به بعد، کلام مرحوم نعمانی باشد. م [↑](#footnote-ref-612)
613. . سوره‌‍‌ی ملک /30 [↑](#footnote-ref-613)
614. . سوره‌‍‌ی مطففین /13 [↑](#footnote-ref-614)
615. . سوره‌‍‌ی مدثر /8 [↑](#footnote-ref-615)
616. . در این حدیث شریف، دل امام به صور تشبیه شده و آنجه که در دل او به واسطه‌‍‌ی الهام افکنده می‌‍‌شود به نفخ و دمیدن در آن، ر.ک به مرآة العقول 4 /61.م [↑](#footnote-ref-616)
617. . غیبت نعمانی /187، کمال الدین 2 /349، غیبت شیخ طوسی /103، اثبات الهداة 3 /447 و 501 و بحار 51 /57 و 2 /70 [↑](#footnote-ref-617)
618. . سوره‌‍‌ی مدثر /11 [↑](#footnote-ref-618)
619. . همان /12 [↑](#footnote-ref-619)
620. . همان /16 - 13 [↑](#footnote-ref-620)
621. . سوره‌‍‌ی مدثر /20 - 19 [↑](#footnote-ref-621)
622. . سوره‌‍‌ی تکویر /16 - 15 [↑](#footnote-ref-622)
623. . سوره‌‍‌ی بروج /1 [↑](#footnote-ref-623)
624. . سوره‌‍‌ی فجر /2 - 1 [↑](#footnote-ref-624)
625. . همان /3 [↑](#footnote-ref-625)
626. . سوره‌‍‌ی شمس /1 [↑](#footnote-ref-626)
627. . همان /2 [↑](#footnote-ref-627)
628. . همان /3 [↑](#footnote-ref-628)
629. . سوره‌‍‌ی طه /59 [↑](#footnote-ref-629)
630. . سوره‌‍‌ی شمس /4 [↑](#footnote-ref-630)
631. . همان /5 [↑](#footnote-ref-631)
632. . همان /11 [↑](#footnote-ref-632)
633. . زیدیه و دیگر فرق غیر اثنا عشری، ر.ک به تأویل الآیات 2 /804 و بحار الانوار 24 /73. م [↑](#footnote-ref-633)
634. . سوره‌‍‌ی فصلت /17 [↑](#footnote-ref-634)
635. . سوره‌‍‌ی شمس /13 [↑](#footnote-ref-635)
636. . همان /14 [↑](#footnote-ref-636)
637. . سوره‌‍‌ی لیل /1 [↑](#footnote-ref-637)
638. . همان /2 [↑](#footnote-ref-638)
639. . و نیز کمال الدین 2 /516، غیبت شیخ طوسی /242، اعلام الوری /417، الخرائج و الجرائح 3 /1128، الثاقب فی المناقب /264، کشف الغمة 3 /320، الصراط المستقیم 2 /236، منتخب الانوار /130 و... [↑](#footnote-ref-639)
640. . و نیز ر.ک به تهذیب المقال 2 /372، مستدرکات الحدیث 3 /72، تعلیقة الوحید البهبهانی /136 و معجم رجال الحدیث 2 /198 و 3 /35 [↑](#footnote-ref-640)
641. . سوره‌‍‌ی سبأ /18 [↑](#footnote-ref-641)
642. . منطقه‌‍‌ای نزدیک مدینه [↑](#footnote-ref-642)
643. . از ضمیمه کردن این روایت، به روایت دیگر رجال کشی /527 که در آن سخن از سالِ 248 آمده، به نظر می‌‍‌رسد مقصود از مرد در این گزارش، امام هادی علیه السلام باشد که به جهت تقیه به نامشان تصریح نشده است. م [↑](#footnote-ref-643)
644. . با توجه به پاورقی پیشین، بعید نیست مقصود از وی علی بن جعفر همانی باشد. م [↑](#footnote-ref-644)
645. . با توجه به اینکه آغاز غیبت صغری در سال دویست و شصت هجری بوده و از آن زمان تا سال سیصد و چهار، چهل و چهار سال بیشتر نیست، می‌‍‌توان گفت: مقصود از اینکه ایشان حدود پنجاه سال این امر را بر عهده داشته، آن است که هم در زمان امام‌‍‌عسکری علیه السلام و هم در دوران سفارت پدر، اموری را بر عهده داشته است، همان گونه که از روایت کافی 1 /330 و نیز غیبت شیخ طوسی /360 استفاده می‌‍‌گردد. م [↑](#footnote-ref-645)
646. . و نیز غیبت شیخ طوسی /219، احتجاج 2 /481، الخرائج و الجرائح 3 /1112 و منتخب الانوار /128 [↑](#footnote-ref-646)
647. . و نیز الخرائج و الجرائح 3 /1119، الثاقب فی المناقب /261 و اثبات الهداة 3 /678 [↑](#footnote-ref-647)
648. . سوره‌‍‌ی انفال /42 [↑](#footnote-ref-648)
649. . و نیز کمال الدین 2 /503، الثاقب فی المناقب /270، الخرائج و الجرائح 3 /1128، اثبات الهداة 3 /678 و بحار 51 /360 [↑](#footnote-ref-649)
650. . تاریخ الاسلام ذهبی 9 /467 [↑](#footnote-ref-650)
651. . برای آشنایی با بنی نوبخت ر.ک به الانساب سمعانی 5 /529، وفیات الاعیان 2 /127، مروج الذهب /1304 و رجال نجاشی /373 [↑](#footnote-ref-651)
652. . منطقه‌‍‌ای در بغداد [↑](#footnote-ref-652)
653. . الوافی بالوفیات 11 /74 و معجم البلدان 1 /87 [↑](#footnote-ref-653)
654. . مروج الذهب /1304 [↑](#footnote-ref-654)
655. . صلة تاریخ الطبری /97 [↑](#footnote-ref-655)
656. . الکامل 8 /141 [↑](#footnote-ref-656)
657. . ر.ک به تاریخ بغداد 5 /384 و 386، تهذیب الکمال 1 /508 و تاریخ یعقوبی 2 /482 [↑](#footnote-ref-657)
658. . غیبت شیخ طوسی /356 [↑](#footnote-ref-658)
659. . همان /358 [↑](#footnote-ref-659)
660. . مقدّمه‌‍‌ی التعجب من اغلاط العامة کراجکی /16، و نیز ر.ک به اعیان الشیعة 6 /21 و تهذیب المقال 2 /400 [↑](#footnote-ref-660)
661. . کنایه از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به خاطر تقیه، ر.ک به ارشاد 2 /362. م [↑](#footnote-ref-661)
662. . از امراء ترک و اتباع بنی عباس، مرآة العقول 6 /191. م [↑](#footnote-ref-662)
663. . فرج المهموم /239، اثبات الهداة 3 /701، بحار 51 /300، و نیز به طور اختصار کافی 1 /522، دلائل الامامة /285، ارشاد /354، غیبت شیخ طوسی /171، الخرائج و الجرائح 1 /464، اعلام الوری /420 و اثبات الهداة 3 /662 [↑](#footnote-ref-663)
664. . مشابه آن غیبت شیخ طوسی /257، الخرائج و الجرائح 2 /695 و اثبات الهداة 3 /673 و 693 [↑](#footnote-ref-664)
665. . الهدایة /90، ارشاد /354، اعلام الوری /420، اثبات الهداة 3 /662 و 677 و مشابه آن کمال الدین 2 /499 [↑](#footnote-ref-665)
666. . سوره‌‍‌ی انفال /41 [↑](#footnote-ref-666)
667. . مشابه آن مسند احمد 4/166 و عون المعبود 8 /146 [↑](#footnote-ref-667)
668. . طائفه‌‍‌ای از سیاهان و یا هندیان [↑](#footnote-ref-668)
669. . فتح الباری 12 /238، تاریخ الاسلام 3 /643، الانساب سمعانی 5 /498 و شرح نهج‌‍‌البلاغة 5 /5 و 8 /119 [↑](#footnote-ref-669)
670. . سوره‌‍‌ی غافر /40 [↑](#footnote-ref-670)
671. . سوره‌‍‌ی نحل /97 [↑](#footnote-ref-671)
672. . سوره‌‍‌ی نوح /27 - 26 [↑](#footnote-ref-672)
673. . طائفه‌‍‌ای از غالیان [↑](#footnote-ref-673)
674. . منصور فرمان داده بود هر کسی را که امام صادق علیه السلام به عنوان جانشین خود تعیین کرده، گردن بزنند. اما معلوم شد امام صادق علیه السلام بابت تقیه و حفظ جان امام کاظم علیه السلام ، نام منصور را در وصیّت خود، پیش از نام فرزندشان امام کاظم علیه السلام ذکر کرده‌‍‌اند، ر.ک به کافی 1 /310. م [↑](#footnote-ref-674)
675. . الاثنا عشریة شیخ حر عاملی /52 [↑](#footnote-ref-675)
676. . پدر شیخ صدوق رحمه الله [↑](#footnote-ref-676)
677. . غیبت شیخ طوسی /405 [↑](#footnote-ref-677)
678. . ر.ک به سیر الاعلام 17 /254 و میزان الاعتدال 1 /548 [↑](#footnote-ref-678)
679. . سوره‌‍‌ی اعراف /175 [↑](#footnote-ref-679)
680. . سوره‌‍‌ی حجر /31 - 30 [↑](#footnote-ref-680)
681. . سوره‌‍‌ی اعراف /16 [↑](#footnote-ref-681)
682. . و نیز ر.ک به مآثر الانافة 1 /289، الوافی بالوفیات 4 /81 و 8 /226 و تاریخ الاسلام 24 /115 [↑](#footnote-ref-682)
683. . شذرات الذهب 1 /293 [↑](#footnote-ref-683)
684. . حسن بن علی بن فضال و پسرانش در زمره‌‍‌ی راویان فطحی بودند که پس از امام صادق علیه السلام به امامت عبد الله افطح گردن نهادند، البته خود حسن بن علی بن فضال نهایتاً از این اعتقاد بازگشت. م [↑](#footnote-ref-684)
685. . منطقه‌‍‌ای در موصل [↑](#footnote-ref-685)
686. . آیت الله سید حسن صدر کاظمی رحمه الله درگذشته به سال 1354 در کتاب فصل القضاء. م [↑](#footnote-ref-686)
687. . از آنجا که پیشتر یاد شدند، سخن از آنان به میان آمد. [↑](#footnote-ref-687)
688. . خلاصة الاقوال علامه‌‍‌ی حلی /364 [↑](#footnote-ref-688)
689. . عبارت بر طبق احتمال آقای مصطفوی در حاشیه رجال کشی /398 ترجمه شد. م [↑](#footnote-ref-689)
690. . علامه‌‍‌ی مجلسی در توضیح عبارت امام علیه السلام دو احتمال ذکر می‌‍‌کنند که عبارت، طبق احتمال اول بازگردان شد، ر.ک به بحار الانوار 25 /306. م [↑](#footnote-ref-690)
691. . به نظر می‌‍‌رسد از اینجا به بعد کلام شیخ کشی رحمه الله باشد. م [↑](#footnote-ref-691)
692. . سوره‌‍‌ی مائده /18 [↑](#footnote-ref-692)
693. . اگرچه گفته شده که وی در آخر عمر به گرایش‌‍‌های فاسد گرویده، لکن در دوران استقامت و استواری، آثاری استوار - به تعبیر شیخ طوسی رحمه الله - دقیق و گران بها از خود به جای گذاشته است، امری که موجب شده بزرگانی چون محقق کرکی، شیخ حسین بن عبد الوهاب معاصر سید مرتضی و فاضل افندی به ستایش وی بپردازند، ر.ک به البنات ربائب.. قل هاتوا برهانکم، سید جعفر مرتضی عاملی /262. م [↑](#footnote-ref-693)
694. . کافی 2 /422 [↑](#footnote-ref-694)
695. . از آنجا که شهر حلّه توسط سیف الدولة صدقة بن منصور بن دبیس بن علی بن مزید اسدی در محرم سال 495 بنا شد، سیفیه نام گرفت. م [↑](#footnote-ref-695)